فهرست کتاب توزک جهانگیری



شروع تزوک جهانگیری

نوشته خاص جهانگیر

جشن اول ۲۲

جشن دویم

مضمون	صفحه
جشن دوازدهم	١٨٣

جشن پانزدهم ۲۹۲

مضمون — صفحه

جشن نوزدهم ٣٨٠

جشن بستم ۳۹۶

جشن بست یکم ۴۰۱

مضمون — صفحه

جشن بیست دوم ۴۱۹

دیباچه



توزك جهانگیری نوشته میرزا محمد هادی

بسم الله الرحمن الرحیم



حمد و ثنای بی‌حد و سپاس و ستایش لاتحصی و تعد مر یگانه پادشاهی را سزاست که ذات لازم‌البرکات پادشاهان جهانگیر را باعث انتظام خلق و عالم و سبب دوام انتظام سلسلهٔ بنی آدم گردانیده تا بتیغ‌رنگ بیخ آزار و بنیان شعلهٔ بارنیرنگ مفسدان را برخورداری و اهلاک اعدا و اعیان کفار و فجار فرمایند که از مساعی سعی و اجتهاد بلیغ و ریختن خون فاسد مفسدان به بلارک بتدریج بار سلطنت نظام و حال شریعت قوام گیرد و عالم و عالمیان در عهد راحت مهد او بر بستر امن و امان استراحت نمایند و نعمت درود و صلوات با تحدید بر حضرت خاتم‌النبیین و سید المرسلین که وجود عدیم‌المثلش جهت رواج دین مبین مبعوث بود و سبب سیاست و عدالتش منزه و مبرا از شوائب بدل و حیف و سلام علی الدوام و الدوام بر خلفای راشدین و جمیع ائمه معصومین سلام‌الله علیهم اجمعین باد *

اما بعد چون خاطر شکسته این بی‌بضاعت خاکسار بیمقدار دلیل طریق نامرادی محمد هادی از آوان اهتزاز مهد و اوائل نشو و نما الی یومنا هذا که شصت مرحله از سنین عمر طی نموده بعلم تاریخ و سیر شوق رغبت داد و بر اکثر کتب اخبار و آثار انبیاء و مرسلین و سلاطین حشمت آئین ... عبور نمی‌عمر و مرور نموده است از آنجمله حضرت جنت مکانی جهانگیر پادشاه که از اعاظم سلاطین نامدار تیموریه هندوستان بوده و بشوکت و شهامت معروف و به سیاست و عدالت موصوف آمده و هژده ساله ‡ احوال فرمانروائی خود را بشرح و بسط تمام خود بخط تحریر آورده و بنظر بی‌نظیر ناظر ... چون ساده و بی‌تکلف نوشته است دلپسند و مرغوب گردید و بسط خوش در رشته تحریر کشیده در اوقات بنظر ناقص ... که چون لب تشنگان بادیه اخبار بالتمام رسیدن ... حکایات باینه متمتع نگردیده‌اند و تشنه استماع آن باشند بنا علیه از اوائل سنه نوزدهم جلوس تا آخر ایام حیات آن حضرت ... نسخه معتبر جمع و تالیف نموده باتمام رسانید

---

‡ این باد که ... جهانگیر احوال فرمانروائی خود تا اواسط سال هفدهم خود تحریر نموده و بعد از آن معتمد خان را که از امرای معتمد جهانگیری بود حکم فرمود که خان مذکور از ابتدا مسودات تحریر نموده باصلاح جهانگیر در آورده شامل کتاب می‌نموده باشد چنانچه معتمد خان تا اوائل سال نوزدهم جلوس مسودات را نوشته باصلاح در آورد و بعد از آن میرزا محمد هادی مولف دیباچه تا آخر ایام حیات جهانگیر تکمله نموده *

چون خود از ابتدای تاریخ جلوس تحریر احوال فرموده اند راقم سطور از بدو ولادت تا روز جلوس براورنگ خلافت نیز نگاشته الحاق و مستزاد نسخه اصل جهت تکمیل کتاب گردانید و من الله الاعانت والتوفیق القاب واسامي گرامي ابا و عظام و اجداد کرام حضرت شاه جنت مکان باین ترتیب است ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر بن جلال الدین محمد اکبر بن نصیرالدین محمد همایون بن ظهیرالدین محمد بابر بن عمر شیخ بن سلطان ابوسعید بن سلطان محمد بن میران شاه بن قطب الدین صاحبقران امیر تیمور گورکان چون حضرت عرش اشیاني بجهت بقاء کارخانه سلطنت و جهانباني همواره از درگاه ایزد جان افرین خلفی که شایسته افسرو اورنگ و مسندارائی دانش و فرهنگ باشد مسألت مي نمودند و باطن قدسي مواطن مقربان درگاه صمدیت و مقبولان بارگاه احدیت را وسیله اینخواهش ساخته منتظر طلوع کوکب جهان افروز می بودند تا آنکه بعضي از ایستادهاي پایه سریر خلافت مصیر معروض داشتند که شیخ سلیم نام درویشی که درصفاي ظاهر و باطن از ایزد پرستان این دیار ممتاز است و نفس متبرکه او باجابت دعا مشهور و ازروی نسب بهفت واسطه بشیخ فرید شکر گنج میرسد در قصبه سیکري که دوازده کروهي دارالخلافه اکبراباد واقعست می باشد اگرانحضرت این آرزوی گرامي با او درمیان نهند امید که نهال مراد بآبیاري دعای او برومند گردد و چهره مقصود درائینه ظهور رو نماید لاجرم انحضرت بمنزل شیخ رفته بصدق و نیاز و خلوص عقیدت این راز را ظاهر ساختند و شیخ روشنضمیر آگاه دل بادشاه صورت و معنی را بطلوع کوکب برج خلافت نوید سعادت بخشیدند عرش اشیاني فرمودند که من نذر نمودم که انفرزند را بدامن تربیت شما اندازم باشد که بتائیدات ظاهري و باطني شما بدولت بزرگي وبزرگي دولت رسد شیخ قبول نموده بزبان گذرانیدند که مبارک باشد ماهم آن نونهال دولت و اقبال را همنام خود ساختیم ازانجا که صدق نیست ورسوخ اعتقاد بود در اندک مدتے شجره امید به ثمره خواهش بارور شد و چون هنگام وضع حمل دررسید والده ماجده حضرت شاه جنت مکاني را از کمال عقیدت وفرط اخلاص بخانه شیخ فرستادند و دران مکان میمنت نشان روز چهارشنبه هفتدهم ربیع الاول سال نهصد وهفتاد وهفت هجري بطالع میزان در موضع فتحپور به منزل شیخ سلیم آن آفتاب جاه و جلال طلوع فرموده و این نوید روح افزا و بشارت نشاط آرا در دارالخلافه اکبرآباد به سمع حضرت عرش آشیاني رسیده جشن عالي و طوي عظیم ترتیب یافت و باستماع این مژده خرمن خرمن زر نثار شد و بجهت اداے شکر این موهبت حکم اطلاق جمیع زندانیان که در قلاع و مداین بودند شرف ارتفاع یافت و بموجب قرارداد آن سلاله دودمان خلافت وجهانگیري را سلطان سلیم نام گذاشتند اگرچه شعرا و فضلا در تاریخ ولادت اقدس مضامین غریب و معاني عجیب یافته قصاید غرا در سلک نظم کشیدند ازانجمله یکے

در شهوار لجهٔ اکبر * و دیگرے گوهر درج اکبرشاهي *

یافته امل خواجه حسین مروي از قدرت طبع و حدت فهم قصیده گفته که کارنامه

سخنوران توان دانست مصرعهٔ اول هر بیت تاریخ جلوس آنحضرت است و دوم تاریخ ولادت حضرت شاهنشاهی و باندراج این دو کار مشکل بمعانی رنگین و الفاظ نازک آراسته و این چند بیت ازان قصیده اوست که به تحریر در می آرد *

للّه الحمد از پئی جاه و جلال شهریار * گوهر محمد از محیط عدل آمد در کنار
طایرے از آشیان جاه و جود آمد فرود * کوکبی از اوج عز و ناز گردید آشکار
گلبنی رنگینی بنمودند بر دهر چمن * لالهٔ رنگینی بکشود از میان لاله زار
شاد شد دلها که نار از آسمان عدل وداد * نار دلها زنده شد گر مهر ایام بهار
آن هلال برج قدر و جاه و جود آمد برون * وآن نهال آرزوئی جان شاه آمد ببار
شاه اقلیم وفا سلطان ایوان صفا * شمع جمع بیدلان کام دل امید وار
عادل کامل محمد اکبر صاحب قران * پادشاه نامدار و کامجوئی و کامگار
کامل دانای قابل عادل شاهان بدهر * عادل اعلی عامل بیعدیل روزگار
سایهٔ لطف اله آن لایق تاج و نگین * پادشاه دین پناه آن عالم عدل مدار
مجلس ویرا سمائی چارمین دان عود سوز * موکب ویرا سماک رامح آمد نیزه دار
بحر برج وجود و گوهر دریاے جود * از هوای اوج دلها شاهباز جان شکار
پادشاها سلک لولوئی نفیس آورده ام * هدیه از کان گرامی بار جوئی و گوش دار
کس نیارد هدیهٔ زین به اگر دارد کسی * هرکه دارد گو بیا چیزیکه داری گو بیار
مصرعهٔ اول روے سال جلوس پادشاه * از دوم مولود نور دیدهٔ عالم برار
تا بود باقی حساب روزهاے ماه و سال * زان حساب از سال و ماه و روز دور آن نامدار
شاه ما پاینده باد و باقی آن شهزاده هم * روزهاے بیحساب و سالهاے بیشمار

چون غنچه مراد از گلبن امید بشگفت و شاهد مقصود از نهانخانه خواهش قدم بجلوه گاه شهود نهاد بشکرانه آن عرش آشیانی بتاریخ دوازدهم شهر شعبان سال ولادت از اکبرآباد عازم زیارت روضه خواجه معین الدین چشتی سجزی قدس سره شده پیاده متوجه اجمیر گشتند و مسافت منزل دوازده کروه مقرر کرده شد روز هفتدهم بروضه منوره مقدسه ورود سعادت اتفاق افتاد و جبین اخلاص بر آن آستان سوده مراسم زیارت و لوازم عبادت بتقدیم رسانیدند و بخیرات مبرات پرداخته کشت زار معتکفان حواشی آن روضه قدسیه را برشحات سحاب مکرمت سیراب گردانیدند * اکنون مجملی از محامد ذات و مناقب صفات خواجه بزرگوار نگاشته کلک بیان میگردد مولد آنجناب سیستان است ازینجهت ایشان را سجزی نویسند که معرب سگزیست در پانزده سالگی خواجه والد بزرگوار او که خواجه حسن نام داشت بعالم قدس رحلت فرمودند و از میامن نظر درویشی شیخ ابراهیم مجذوب قندوزی ذوق طلب دامنگیر همت خواجه شد و قطع تعلقات ظاهری نموده بسمرقند و بخارا شتافتند و چندی باکتساب علوم رسمیه پرداختند و از انجا بخراسان رفته دران سرزمین نشو و نما یافتند و در هارون که از نواح نیشاپور است بصحبت فیض موهبت شیخ عثمان هارونی رسیده دست ارادت بدامن

سعادت اندوزه بیست سال در صحبت شریفش ریاضات شاقه کشیدند و باشارت شیخ سفرها و غربتها پیشنهاد همت ساخته بخدمت بسیارے از بزرگان وقت مثل شیخ نجم‌الدین کبری و دیگر مشائخ کرام و اولیاے عظام رسیده بزور بازوے فطرت کمند طلب بکنگرہ مراد انداختند و خدمت خواجه بدو واسطه بشیخ مودود چشتي میرسند و بهشت واسطه بشیخ ابراهیم ادهم و قبل از امدن سلطان معزالدین سام در عهد راے پتهورا برخصت پیر خود در هند امدند و در اجمیر اقامت گزیدند و خواجه قطب‌الدین اوشي اندجانی در ماه رجب سال ششصد و بیست و دو در بغداد بمسجد امام ابوالیث سمرقندي بحضور شیخ شهاب‌الدین سهروردي شیخ اوحدالدین کرماني بارادت خواجه معین‌الدین فایز گشته اند و شیخ فرید شکر گنج که در پتن پنجاب آسوده اند مرید خواجه قطب‌الدین اند و شیخ نظام‌الدین اولیاے پیر امیر خسرو دست ارادت بشیخ فرید شکر گنج داده اند و سلسله چشتیه تمام به خواجه منتهي می شود القصه در ساعت خیر اشاعت عنان توجه بدارالملک دهلي انعطاف یافت که بجهت شکر این عطیه والا زیارت مرقد اولیاے عظام و مشایخ کرام که دران مصر کرامت آسوده اند نیز فرمایند بعد از طی منازل و قطع مراحل در رمضان سال مذکور موکب اقبال بان سعادت گاه ورود اجلال فرمود و رسوم زیارت مراقد متبرکه و طواف مزار فایض‌الانوار جنت استاني نوراللّه برهانه بتقدیم رسید انگاه نهضت عالي بصوب مستقر خلافت اتفاق افتاد و در ششم ذي قعده بدارالخلافه اکبراباد نزول اقبال رویداد چون ولادت فیض افادت حضرت جهانگیري در سیکري واقع شده بود حضرت عرش اشیاني انموضع را برخود مبارک دانسته دران سرزمین طرح اقامت انداختند و در اواسط ماه ربیع‌الاول نهصد و هفتاد و نه هجري حکم گیتي مطاع بتاسیس حصارے والا و عمارت دلکشا شرف ارتفاع یافت و جمیع امراي عظام و ملازمان رکاب سعادت در خور مرتبه و حالت خویش منازل اساس نهادند و باندک فرصتی شهرے عظیم در نهایت آراستگي برروی کار آمد و مساجد و مدارس و دیگر بقاع خیر و دکاکین و اسواق در کمال نفاست وتکلف همه از سنگ سرخ تراشیده مرتب گشت و انواع بساتین بهشت آئین باعث طراوت و نظارت آن عشرتگاه شده و بفتحپور سمت اشتهار گرفت † و بعد از نزول اجلال درین

---

† بعد فتح دکن نام این معمورة فتحپور نهاده شد کتبه بر پهلوے دروازة کلاں درگاه حضرت شیخ سلیم کنده است درینجا ثبت میگردد * حضرت شاهنشاه فلک بارگاه ظل‌الله جلال‌الدین محمد اکبر بادشاه فتح ملک دکن و واندیس که سابقاً مسمي بخاندیس بود نمود سنه ۴۶ الهي موافق سنه ۱۰۱۰ هجري به فتحپور رسیده عزیمت اکبرآباد فرمودند نظم تا نام زمین و اسمان است * تا نقش وجود در جهان است نامش بسپهر همنشین باد * ذاتش بجهان ابدترین باد * قال عیسی علیه‌السلام الدنیا قنطرة فاعبروها ولا تعمروها * فی‌الاخبار من تامل انه یعیش غداً تامل انه یعیش ابداً * و قیل‌الدنیا ساعة فاجعلها طاعة بقیة‌العمر لاقیمة‌لها * فی‌الاخبار من قام الی‌الصلواة ولیس معه قلبه فانه لایزیده من‌الله الا بعداً * خیرالمال ما انفق في سبیل‌الله * بیع‌الدنیا بالاخرة یربح * الفقر ملک فیها محاسبته رباعي نامی چه شد ارتو تخت گاهی کردي * وز قصر زر اندود پناهی کردي * خوبي جهان بصورت آینه دان * خود گیرو توهم درنگاهی کردي * قایله و کاتبه محمد معصوم نامي بن سید صفائي الترمزي اصلاً والبکري مسکناً والمنتسب انا الی سید میر قلندر بن بابا حسن ابدال‌السبزواري مولداً والقندهاري موطناً *

قصر اقبال از تفاؤل این نام میمنت فرجام مفتوحات تا به قرن روزگار خجسته آثار شهریار معدلت کردار گردید در همین سال میمنت مآل حضرت عرش آشیانی جشن تطهیر شاهنشاهی آراسته ابواب خورمی برروی روزگار کشودند و روز پنجشنبه بیست و پنجم جمادی الآخری آن قدسی طینت والا گهر را پیرایهٔ عشرت فرمودند و چون عمر گرامی بچهار سال و چهار ماه و چهار روز پیوست نقادین دانشوران باستانی و آئین دیقه شناسان آسمانی در ساعت فیض اشاعت یعنی روز چهار شنبه بیست و دوم رجب سال نهصد و هشتاد و یک آن مطهر عواطف سبحانی را مکتب نشین دانش ساختند و جشن های دلکش ترتیب داده عالمی را نقد مراد در دامن امید ریختند و تعلیم آن سواد خوان رموز انفسی و آفاقی بنقاوهٔ دودمان فضل و کمال صدر نشین مسند افاضت و افضال مولانا میر کلان هروی که بسلامت نفس و تهذیب اخلاق آراستگی داشت تفویض یافت و قطب الدین محمد خان انکه بخدمت اتالیقی آن برگزیدهٔ دین و دولت خلعت امتیاز پوشید و چون او بحراست سرحد نامزد گشت میرزا خان خانخانان را شایستهٔ این منصب عالی دانسته عز افتخار بخشیدند و در سال نهصد و هشتاد و پنج منصب ده هزاری ذات و سوار به حضرت شاهنشاهی ارزانی داشتند و برزبان گوهر افشان گذشت که نظر برفور رضا جوئی و نیک سیرتی و بیدار دلی و بردباری تمامی حدود سماوی اعتصام با نونهال دولت وابستگی دارد و چون سنین عمر همایون بپانزده سالگی رسید صبیهٔ قدسیهٔ راجه بهگوانداس را که از اعاظم امرای این دولت ابد مقرون بود و در زمرهٔ راجهای نامدار بمزید شوکت و اقتدار اختصاص داشت جهت آنحضرت خواستگاری نمودند و دولتخانه خاص و عام را آئین بسته جشن پادشاهانه ترتیب دادند و بتاریخ پنجم اسفندارمذ ماه الهی سال نهصد و نود و سه هجری که مختار انجم شناسان وقت بود حضرت عرش آشیانی بورود مقدم اقبال توأم منزل راجه را پایهٔ اسمانی بخشیدند و آن بانوی حجلهٔ عصمت و عفت را بگوهر یکتای خلافت و سلطنت عقد ازدواج خجسته انعقاد بسته بدولتسرای خاص آوردند و راجه لوازم نثار و پیشکش بتقدیم رسانیده طوی در خور این نسبت که سرمایهٔ افتخار اسلاف و اخلاف اوست سرانجام داد و بجمیع شاهزادهای عالیقدر و هر یکی از حضرات عالیات فیلهای لایق فرستاد و احدی و شاگرد پیشه را نام نویسی کرده سر و پاها داد و باین سعادت افتخار جاوید اندوخت * و در نهصد و نود و چهار هجری حضرت شاهنشاهی را بدختر فرخندهٔ اثر راجه اودی سنگهه که بامالت و جاه و لشکر و دستگاه از جمیع راجهای هند ممتاز بود نامزد ساختند *

به ساعتی که ترا کند بدر تقویم

حضرت عرش آشیانی با مخدرات سرادق عصمت بمنزل راجه تشریف برده عقد ازدواج سعادت صباح بستند و برروی روزگار در عشرت و کامرانی کشادند *

محتاج بود ملک به پیرایه چندین * آخر مراد ملک روا کرد روزگار

و راجه اودیسنگهه پسر راجه مالدیو است که از راجهای معتبر صاحب شوکت بود و شمار لشکر او به هشتاد هزار سوار رسیده اگرچه رانا سانگا که با حضرت فردوس مکاني انارالله برهانه مصاف داده در دولت و حشمت عدیل و نظیر راو مالدیو بوده لیکن به حسب وسعت ملک و کثرت لشکر راو مالدیو فزوني داشت چنانچه مکرر سران لشکر او را با رانا سانگا مبارزتها اتفاق افتاد و هربار آثار غلبه و تسلط ازینجانب روی نمود * و همدرین سال از دختر راجه بهگوانداس صبیه قدسیه بوجود آمد و موسوم بسلطان النسا بیگم گشت * و در بیست و چهارم امرداد سال نهصد و نود و پنجم هجري هم از دختر راجه پسرے متولد شد و حضرت عرش آشیاني او را سلطان خسرو نام نهادند * و در نوزدهم آبان سال نهصد و نود هفتم در مشکوے اقبال از بطن دختر خواجه حسن عم زینخان فرزندے دیگر بر بساط وجود قدم نهاد او را سلطان پرویز نام نهاده آمد * و در بیست و سیوم شهریور سال نهصد و نود و هشتم از دختر راجه کیشو داس رانهور صبیه بوجود آمد بهار بیگم نام کردند * و سلخ شهر ربیع الاول سنه هزار هجري بعد از انقضای پنج ساعت و دوازده دقیقه از شب پنجشنبه که در عهد دولت جهانگیري بمبارکشنبه اشتهار یافته بطالع میزان بحساب اخترشناسان فرس و سنبله بشمار منجمان هند در دارالسلطنت لاهور اختر برج خلافت از بطن صبیه قدسیه راجه اودیسنگهه قدم بر اورنگ وجود نهاد تاریخ ولادت اشرف حامله چندین بشارت است ازانجمله درین ماه مبارک تولد حضرت خیر البشر صلوات الله و سلامه علیه اتفاق افتاد و این موافقت از مساعدت اقبال است و باستبشار سنت الهي که بر سر هر هزار سال در عالم جهانباني بوجود آید که به معاونت توفیق ازلي رسوم مذموم بغي و جهالت از عرصه جهان براندازد چنانچه قبل ازین به پانصد و شصت و پنج سال رموز شناس اسرار یزداني افضل الدین حکیم خاقاني از طلوع این کوکب دولت و اقبال خبر داده و از محرومي دریافت و حسرت نا یافت آنوقت قطعه بر صفحه روزگار یادگار گذاشتند *

گویند که هر هزار سال عالم * آید بجهان اهل کمالی محرم
آمد زین پیش و ما نزاده زعدم * آید پس ازین و ما فرو رفته بغم

روز سیوم از ولادت اقدس حضرت عرش آشیاني به دولتسراے جهانگیري تشریف برده دیده را به جمال جهان افروز او روشني افزودند و دران محفل جشني عظیم ترتیب یافته بود که چشم روزگار از مشاهده آن سرمه حیرت میکشید و چون قدوم میمنت لزوم سبب خورمي و نشاط جد بزرگوار گردید بالهام غیبي بسلطان خورم موسوم فرمودند * و از وقایع این ایام آمدن خواجه عبدالله است بدرگاه حضرت جهانگیري آباے خواجه از سادات کبار اند و جد چهارم ایشان قبله ارباب وجد و حال امیر سید عاشق است که احوال ایشان در کتاب حبیب السیر و رشحات مرقوم شده و والده خواجه خواهر خواجه حسن نقشبندي است که نجیب النسا بیگم همشیره حضرت عرش آشیاني را در حباله نکاح داشت خواجه در سال هزار با دو برادر خود

خواجه یادگار و خواجه برخوردار از ولایت حصار آمده ملازمت حضرت عرش آشیانی دریافتند آن حضرت فراخور حال هر یک منصب عنایت فرموده تعینات صوبه دکن فرمودند و چون بشیرخواجه قرابت داشتند حکم شد که در خدمات بادشاهی رفیق او باشند و این والا نژادان بدکن رسیده هرجا که کارے و ترددی پیش آمد مراسم مردانگي و جانسپاري به تقدیم رسانیدند و جوهر خود را دلنشین همگنان ساختند چون از همت بلند پرواز و اندیشه ترقي مراتب دور دراز بود متوجه آستان جهانگیری شده درسنه هزار و سه بخدمت پیوستند و رفته رفته بجوهرشناسی وقدردانی آنحضرت به مدارج بلند تصاعد نمودند * چون درسنه هزار وهشت هجري از عرائض دولتخواهان بوضوح پیوست که تسخیر ملک دکن بے نهضت رایات جهان کشائی حضرت عرش آشیانی صورت پذیر نیست بتاریخ ششم مهر که مختار انجم شناسان وقت بود بنفس نفیس بدان صوب توجه فرمودند و صوبه اجمیر را تیمناً و تبرکاً به تیول حضرت جهانگیری مقرر نموده راجه مانسنگه و شاه قلي خان محرم و بسیارے از امرا در ملازمت آنحضرت تعین فرمودند درهمین ساعت مسعود به برکندن بیخ و بنیاد رانا شرف رخصت ارزاني داشتند غرض از اختیار مفارقت آنکه چون موکب اقبال به ممالک دوردست نهضت می فرماید هم مسند خلافت از شاهزاده ولي عهد خالی نباشد و هم حدود متعلقه رانا بے سپر عساکر کیوان شکوه گردد اگرچه راجه مانسنگه بخدمت حضرت جهانگیري دستوری یافت اما به التماس او بنگاله بدستور سابق بتیول او مقرر داشتند و راجه تعهد نمود که خود در ملازمت حضرت شاهي باشد و فرزندان وگماشتگان او سربراهي و پاسباني بنگاله نمایند و جگت سنگه پسر کلان خود را بنگاهبانی آن ملک دستوری داد و درهمان نزدیکی جگت سنگه را سفر ناگزیر پیش آمد و راجه پسر او مها سنگه را جانشین خود ساخته بسرکردگي بنگاله فرستاد و چون خطه اجمیر مخیم سرادقات گردید افواج بحر امواج و سپاه نصرت پناه باستیصال رانا دستوري یافتند و بعد از چندی خود نیز سفر کنان و شکار افگنان تا اودی پور نهضت فرمودند و آن اشقیا راه بے راه رو از کوهستان برآمده چند جا را تاخت و چون مبارزان لشکر منصوري اثر از پے او شتافتند بار سراسیمه خود را بشعاب جبال انداخت و حدود متعلقه او لگدکوب عساکر اقبال گردید و بسیاری از کفار شقاوت آثار دران عرصه کارزار برخاک هلاک افتادند و زن و فرزند آنها باسیرے رفتند دریںوقت خبر شورش بنگاله و شکست مها سنگه بعرض رسید * و در پانزدهم تیر سال مذکور مادر سلطان پرویز معالم علوی شفاعت و پردگیان حریم خلافت را بغم انداخت چون خوشامد گویان واقعه طلب گله و بنگاه جهان را می نمودند که حضرت عرش آشیانی به تسخیر دکن مشغول اند و بنگاله الملک را نا کشوده برگشتن از عزیمت بادشاهانه دور است اگر دریںوقت خود حضرت برگردند و برکات آن روی آب اکبرآباد را که به معموری و سفر حاصلی اشتهار دارد بگیرند از مخایل رشد و شمایل عدل دور نخواهد بود و سفر مرونشستی

غبار شورشی که در بنگاله بتازگي ارتفاع یافته بود بے راجه مان سنگه صورت نمی
بست راجه بر گشتن ایشان عین مدعا دانسته سلسله جنبان این اراده گشت * ناگزیر
مهم رانا بانجام نارسانده به طرف الهاباد برگردیدند قلیج خان که حراست انقلعه
اسمان ساے بدو تفویض بود از صدق اخلاص و فزونی عقیدت از قلعه بر امده دولت
ملازمت دریافت و بعضی هنگامه طلبان شورش انگیز باغراق و مبالغه بسیار عرض
نمودند که اگر قلیج خان را بدست اورند گرفتن قلعه اکبرآباد که بدفاین و خزاین مالامال
است بسهولیت میسر میگردد چون فتنه مخالفت هنوز سر بر بالین مدارا داشت
حضرت شاهي سخن ظاهر بینان را به سمع قبول جا نداده خان مذکور را دستوري
فرمودند تا بقلعه درامد و بنفس همایون از آب گذشته متوجه بجانب الهآباد گشتند
مریم مکاني والده ماجده حضرت عرش آشیاني که در قلعه اکبرآباد بودند بر هودج
عزت نشسته روان شدند تا ان خلف الصدق خلافت و درة التاج سلطنت را ازین
عزیمت مانع ایند حضرت شاهي ازینمعني اگاهي یافته پیش ازینکه مریم مکاني
برسند سواري کشتي اختیار فرموده بسرعت تمام بجانب مقصد شتافتند و مریم
مکاني آزرده خاطر بقلعه برگردیدند و به تاریخ غره صفر سنه هزار و نهم نزول رایات در
قلعه الهآباد اتفاق افتاد و اکثر جاها که انروے آب اکبرآباد بودند بدست اورده بملازمان
خود جاگیر دادند ازان جمله صوبه بهار را بشیخ خدیو مخاطب بقطب الدین خان
کوکلتاش عنایت نمودند و سرکار جونپور را بلاله بیگ مرحمت کردند و سرکار کالپي را
بنسیم بهادر کرامت فرمودند و نامبردگان را بمحال متعلقه دستوري دادند و از راے
کهنسور دیوان سي لکهه روپیه خزانه که از حاصل خالصات صوبه بهار فراهم اورده بود
گرفتند * و چون اینوقایع مکرر و متوالي بعرض حضرت عرش اشیاني رسید از وسعت
حوصله و قوت بردباري و نهایت دلبستگي که بان جانشین خلافت داشتند اصلا از جا
در نیامدند و شریف پسر عبدالصمد شیرین قلم را که از خدمتگاران حضور بود و
بخدمت شاهي نیز اخلاص بسیار داشت بافرمان عطوفت نشان مشتملبر نصایح
گرانمایه و طلب حضور فرستادند چون فرمان مرحمت عنوان رسید آداب استقبال و
لوازم تعظیم و اجلال بتقدیم رسانیده خواستند که روانه ملازمت شوند لیکن بنابر
ملاحظه اینمعني را در توقف انداختند و شریف را نگاهداشته دستوري معاودت
نه دادند و او بچاپلوسي و خوشامد گوئي در مزاج اقدس جاکرده در اندک
مدتي وکیل السلطنت شد و حضرت عرش اشیاني فرونشاندن فتنه خانه خیز را
اهم دانسته دل از کشایش ملک دکن که نزدیک بکار شده بود بر گرفتند و بتاریخ
پانزدهم اردے بهشت سنه هزار و نه هجري کارسازي انملک را بمردانگي
و کارداني خانخانان سپه سالار و سزاولي و جانسپاري علامي شیخ ابوالفضل باز گذاشتند
بصوب دارالخلافه اکبراباد عنان مراجعت منعطف گردانیدند و بتاریخ بستم امرداد سال
مذکور بان مصر دولت و اقبال نزول اجلال فرمودند درین ایام حضرت شاهي خواجه

عبدالله را بخطاب عبدالله خانی نامور ساختند در شهور سنه هزار و ده هجری که رایت اسمان سای حضرت عرش آشیانی در دارالخلافه اکبراباد بود حضرت جهانگیری با سی هزار سوار اماده پیکار و فیلان نامدار روانه دارالخلافه گشتند اگرچه در ظاهر اراده دریافت حضور والد ماجد نامی نمودند اما در باطن اندیشه دیگر که از لوازم سلطنت پژوهی و ملک جوئیست مرکوز خاطر خورشید مظاهر بود چون خبر توجه موکب ظفر قرین ایشان بعرض حضرت عرش آشیانی رسید مسرت و انبساطی که از رسیدن آن قرة العین داشتند بوحشت و تفرقه بدل شد و بعضی از امرا که سخنان نفاق آمیز آن درة التاج سلطنت بسمع آنحضرت میرسانیدند براهمه دوار افزودند خصوصاً جعفربیک آصفخان که خدمت دیوانی داشت از بیم هرزه درائی و بیهوده گوئی نزدیک بآن رسید که قالب تهی کند و چون موکب شاهی در قصبه اتاوه که در جاگیر خان مذکور بود نزول اجلال فرمود لعلی گران بها مصحوب یکی از معتمدان خود برسم پیشکش فرستادند درین اثنا فرمان قضا جریان اشرف صدور یافت که آمدن آن فرزند بالشکر انبوه و فیلان کوه شکوه خاطر مهر ناظر مارا باندیشه دیگر رهنمونی میکند و آمدن پسر بخدمت پدر بدین شوکت وحشم رسمی است که ازان خلف الصدق بروی کار آمده اگر مطلب اظهار جمعیت و عرض سپاه بود مجرای او شد مردم را بمحال جاگیر رخصت نموده جریده بخدمت شتابند و اگر شائبه توهم باقی است و هنوز مطمئن خاطر نیست عنان معاودت به الهآباد معطوف دارد و هرگاه نقوش توهم و تفرقه از حواشی خاطر انور زدوده شود بملازمت شتابند چون این مثال واجب الامتثال بحضرت شاهی رسید متحیر و اندیشه مند گشتند و در اتاوه توقف نموده عرضداشتی مرقوم قلم اخلاص گردانیده بپایه سریر خلافت مصیر ارسال فرمودند مضمون اینکه این مرید باخلاص جهان نیاز و ارزومندی احرام کعبه مقصود بسته ملتجی است که درین زودی سعادت استانبوس دریابد در اتاوه فرمان رسید که قدم جرات پیش ننهاده بالهآباد معاودت نماید عجب که اخلاص این نیازمند در باطن آنحضرت اثر نکرده و مشتی فتنه سرشتان خدای مجازی را درحق این بنده حقیقی بدگمان ساختند و روزی چند این مرید را از سعادت خدمت محروم داشتند امید که صدق باطن این نیازمند در مرآت خاطر غیب ناظر پرتو افگند انگاه روزی چند در اتاوه توقف فرموده کوس معاودت بصوب الهآباد بلند آوازه ساختند مقارن آن فرمان شد که صوبه بنگاله و اودیسه را بجاگیر آن فرزند مرحمت نمودیم کسان خود را فرستاده متصرف گردد حضرت شاهی صلاح وقت در فرستادن لشکر بدانصوب ندیده عذرهای دلپذیر معروض داشتند و چون به بلده الهآباد نزول سعادت ارزانی فرمودند آنچه از لوازم سلطنت و مخصوص فرمانروایان والا شکوه است بروی کار آمد و ملازمان درگاه خطاب خانی و سلطانی یافتند * از وقایع این ایام کشته شدن شیخ ابوالفضل است اگرچه او از شیخ زادهای هندوستان بود لیکن از خرد خورده‌دان و طبع دقیقه سنج نشئهٔ یونانی درسر داشت و در تهذیب

اخلاق و آداب دانی خدمت ملوک قصب‌السبق از اقران ربوده بود بالجمله چون ناسازگاری حضرت شاهی بروے بروز افتاد و همگی ملتزمان درگاه عرش آشیانی از پیش بینی و عاقبت اندیشی بجانب آن سریر آراے سلطنت گرائیدند ازآنجا که آنحضرت شیخ را با خود یکرنگ و با حضرت شاهی یکرو فهمیده بودند فرمان قضا جریان شرف صدور یافت که لشکر و حشم را با پسر خود شیخ عبدالرحمن در دکن گذاشته بسرعت هرچه تمامتر متوجه دریافت سعادت ملازمت گردد چون خبر طلب او بعرض شاهی رسید به یقین و جزم دانستند که اگر شیخ نزد آنحضرت رسید بترتیب اسباب فتنه خواهد پرداخت و تا قدم او درمیان است رفتن ما بدربار صورت نخواهد بست درینصورت علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد باین اندیشه صاحب راجه نرسنگدیو را که بجمعیت و مردانگی از اقران خود امتیاز داشت و وطن او سر راه بود باستیصال شیخ بر گماشتند و او دل باین کار بسته درکمین فرصت نشست چون شیخ به سرای پرگنه که در ده کروهی گوالیار واقع است رسید راجه با جمعیت بسیار از سوار و پیاده شیخ را با چندے از خدمتگاران که همراه داشت گرد گرفت و شیخ ننگ گریختن را اگرچه ممکن نبود برخود نه پسندیده تن بمردن داده به قتل رسید و راجه سر او را باله‌آباد فرستاد اگرچه از کشته شدن شیخ خاطر قدسی مظاهر عرش آشیانی به آزردگی فراوان و تفرقه بیکران درافتاد اما ازین کارنامه دلیری و مردانگی حضرت شاهی بیملاحظه عزیمت آستانبوس بدرگاه پدر بزرگوار نمودند و رفته رفته آن کدورتها بصفا مبدل شد چنانچه بجاے خود رقمزده کلک وقایع نگار خواهد شد * چون آن والا گوهر اکلیل خلافت از واقعه شیخ ابوالفضل بغایت محجوب شدند حضرت عرش آشیانی مهد مقدس سلیمه سلطان بیگم را نزد ایشان فرستادند تا بنوازشهاے بادشاهانه دلجوئی نموده و از حجاب برآورده بملازمت آورند و فتح لشکر نام فیلی و خلعت و اسپ خاصه عنایت فرموده مصحوب بیگم ارسال داشتند و چون بیگم بدو منزلی اله‌آباد رسیدند حضرت شاهی به استقبال برآمده به آداب بزرگی ملاقات نمودند و سجدات مراحم بیکران حضرت عرش آشیانی بتقدیم رسانیده به تجمل تمام درخدمت بیگم بشهر معاودت فرمودند و مهد علیا سلیمه سلطان بیگم آن مسرت‌القلب را بنوید عواطف گوناگون امیدوار ساخته زنگ توهمات از مرأت خاطر زدودند و حضرت شاهی در مرافقت والده معظمه متوجه درگاه عرش اشتباه گشتند چون بحوالی دارالخلافه اکبرآباد رسیدند عرضداشتے مرقوم قلم اعتقاد رقم ساخته مصحوب خواجه دوست محمد بملازمت اشرف ارسال داشتند مضمون آنکه چون آنخداوند حقیقی و خدای مجازی رقم عفو بردامن تقصیرات این بنده کشیده اند امیدوار است که از حضرت مریم مکانی التماس فرمایند که از روے فرزند پروری این نیازمند را بملازمت اشرف اقدس مشرف سازند تا رفع توهمات اینفدوی گردد و حکم شود که منجمان حضور اختیار ساعت سجود نمایند بعد از رسیدن این عریضه حضرت عرش آشیانی

بدولتخانه والده ماجده حود شه معلی القدس شاهی را بعرض آن عصمت قبا رسانیدند و پس ار انکه حواهش انسان که حه بقول دوست و رمان عالمعت عنوان مشتمل بود استعمال مریم مکانی نمودند امثال مدد نوشته این رباعی که ار وارد ات طبع جعفر بیگ اصفهان است درآن منشور سعادت قلمی نمودند

ای حسنه ما برسم عادت ساعت ✽ ادراک وصال چه حاجت ساعت

ار وصل کند کسب سعادت ساعت ✽ ساعت چکنی بهاده سعادت ساعت

و این دوا شمامه را بحواجه دوست محمد سپرده او را رخصت معاودت فرمودند بعد ار ورود این فرمان رفعت عنوان حضرت شاهی بموجب هرچه مصدر بدوحی دارالخلافه رسیدند و حضرت مریم مکانی نکمدرل نمشد شمامه آنگوهر اکلیل سلطنت را بمنزل حود در او رند و در ولاسرسه انسان دران العصدین اند و امدند حضرت شاهی مرق ند بره مدبی مدات آسمان سای نملة حقیقی کرشمه دارکی دولت دراعرجند حضرت عرش اشیانی دیده اشتیاق بجمال جهان آرای فرزند امالمند نورانی نموده ایشان را بدولتخانه او دند و بحکم اشرف بعاره شادمانی نوحه آ نه نساط و انبساط را نگوش دور و نزدیک رسانیدند و حضرت شاهی دراره هرار مهر بصیغه ندرو نهصد و هفتاد و هفت راحجر فعل در و ما ه برسم بسکش گذرانیدند ارانجمله سیصد و پنجاه و چهار راحجر فعل درجه بدیرای یافت و بقیه را بانسان بخشیدند و بعد ار دو ورکون نام فعلی ار عنایم فتح دکن که بر فیلان خاصه به سنگ بائی وحوش فعلی بی همتا نود بایشان مرحمت شد و دستار مبارک ا مرق مقدس برداشته برسر اشرف شاهی گذاشتند و نوید خانشینی بگوش امید آن جو شدند آسمان سلطنت رسانیدند چون حضرت عرش آشیانی درهنگام نوجه رایات عالیات بصوب دکن حضرت شاهی را بسرورانای مهور رخصت فرموده بودند و بسمت امری به رفع رده ملک وقایع نویس شد آن حضرت مهم رانا را بانصرام نارسانیده باله آباد شتافتند درین صورت رای صوب انتمای حضرت عرش آشیانی چنان تقاضا مودود که مهم را نا بدمرد آن فرزند برد لایق دولت انکه بمدوری همت آن فرة لعین حلافت صورت اتمام پذیرد لاجرم درحش دسهره آن گوهر اکلیل سلطنت بموجب حکم بدر بزرگوار رایات نصرت سمات بدانصوب فر افراشتند و جمعی ار امرا که اسامی انها نوشته میشود بدولتش حسروانه سرافراز گشته درحدمت آن درة التاج سلطنت دستوری یافتند جگناته رای رامسنگهه مادهو سنگهه رای درگا رای بهوج هاشم خان قرانگخان الفجاربیگ راجه بکرماجیت مکت سنگهه دولپت بسران موته راجه حواجه حصاری راجه شال باهن لشکری بسر مدا یوسف خان شاه قلی بنرا راصف خان شادبیگ کوبائی چون منصور محیم سراوه ت احلال گشت رو بپیچید ران دارالسعدت بجهت سامان ضروریات توقف ایشان امداد وخزانه و لشکری که این کار دشوار گذار و مکند التماس نمودند وارباب دخل درسرانجام آن استادگی های بجاظاهر ساختند ناگزیر حضرت شاهي عرصداشت نمودند که

این مرید حکم آنحضرت را نمونه حکم الهي دانسته بشوق هرچه تمامتر دل برین خدمت نهاده لیکن کفایت اندیشان سامان این مهم را به روشی که سرانجام پذیر گردد نمي نمایند و بیهوده خود را سبک ساختن و اوقات ضایع کردن چه لایق است مکرر معلوم آنحضرت شده باشد که رانا از کوهستان برنمي آید و هر روز بمحکمه پناه برده تاممکن باشد بجنگ نمی پردازد تدبیر کار او منحصر درین است که افواج نصرت امواج از هرسو در آمده کوهستان او را قمرغه وار درمیان گیرند و هر فوجی انقدر باید که هرگاه بان مقهور دو چار شود از عهده او تواند بر آمد و اگر دولتخواهان بروش دیگر صلاح دیده اند چون مردم بنده بغایت پریشان احوال اند حکم شود که این نیازمند جبین سعادت را بسجود اخلاص روشن ساخته بمحال جاگیر خود شتابد و در خور این مهم سامان نموده با جمعیت فراوان متوجه استیصال او گردد و بعد ازانکه عرضداشت حضرت شاهي بمسامع عزو جلال رسید بخت النسا بیگم همشیره قدسیه خود را نزد آن گوهراکلیل خلافت فرستاده پیغام فرمودند که چون آن فرزند در ساعت مسعود رخصت شده و ارباب تنجیم بجهت قرانی که درین نزدیکي واقع میشود تجویز ملاقات نمینمایند باید که بخجستگي متوجه الهآباد شود و هرگاه خواهد باز دولت ملازمت در یابد حضرت شاهنشاهي بورود منشور لامع النور از فتحپور کوچ فرموده نزدیک متهرا از آب جون عبور نموده روانه الهآباد شدند مقارن این حضرت عرش اشیاني یک پوستین روباه سیاه ویک پوستین روباه سفید مصحوب روپ خواص بآن حضرت فرستادند و آن مسرت الصدر سلطنت عرضداشتی مشتملبر سپاس گذاري این مرحمت نوشته این بیت را درانجا مرقوم ساختند *

گردوتن من زبان شود هرموئی * یک شکرتو از هزار نتوانم کرد

و روپ خواص سپرده او را رخصت معاودت ارزاني داشتند و چون به الهآباد رسیده روزیچند بشاد کامی گذرانیدند قضارا والده سلطان خسرو نقاب آرای نهانخانه عدم گشت تفصیل این اجمال انکه درینولا یبوستگی در دماغ آن عفت سرشت بهمرسید و شودائی بر مزاج استیلا یافت و چون خسرو از بیراه روي در ملازمت حضرت عرش اشیاني همواره به شکوه شاهنشاهي می پرداخت این غم سر بار آن گشت دوروزے آنحضرت بشکار تشریف برده بودند پوشیده از پرستاران افیون خورده سر ببالین فنا نهاد و چون سرآمد پردگیان حرم سرای سلطنت بود و انس و الفت تمام باو داشتند خاطر قدسي مظاهر ازین سانحه به نهایت ملول وبغایت اندوهگین شد و بر دل مهر منزل این مصیبت سخت گراني کرد و حضرت عرش آشیاني از استماع این حادثه ناگزیر و آشفتگي ضمیر فیض پذیر فرمان از روے کمال مهرباني و غمگساري فرستاده تسلي بخش خاطر عاطر شدند * و از سوانح این ایام رنجش عبدالله خان است بدرگاه حضرت عرش آشیاني چون شریف خان وکیل السلطنت شد صحبت عبدالله خان با او در نگرفت و او پیوسته در خدمت

شاهنشاهي شکوه ایشان میکرد باگرپرد بواسطت خواجه یادگار روے امید بدرگاه پادشاه جمجاه نهادند و آنحضرت جوهر اصالت و شجاعت از سیماے حامدبور دریافته و شایستهٔ تربیت دانسته بمنصب هزار و پانصدی وخطاب صفدر خاني امتیار بخشیدند و خواجه یادگار را نیز بمنصب عزت برافراختند در هنگامیکه موکب شاهي از فتحپور متوجه الهآباد گشت اگرچه حضرت عرش آشیاني رخصت گونه ارزاني داشته بودند لیکن از صمیم دل بجدائي آن قرةالعین خلافت رضي نبود بلکه ازین دوری نهایت دل آزردگی داشتند و جمعی از مفده جویان واقع طلب هرروز مقدمه ترتیب داده وحشت افزاے خاطر قدسي مظاهر میگشتند * درین ایام ازدوام باده گساری آنحضرت بلباس دلسوزی شکایت میکردند و از موبدات جوهش اهل غرض آن شد که یکی از واقعه نویسان شاهي به خانهزادے که در سلک خواص منسلک بود بسبب تعشق بهمرسانیده و آن بے ادب شیفته خدمتگار دیگر شد و هرسه باتفق بگ یختند و خواستند که خود را بدکن رسانیده در حمایت شاهزاده دانیال روزگار بسر برند و چون حقیقت حال بمسامع جلال رسید فیالفور جمعی ازسواران چالاک بجهت گرفتن انها تعین شدند اتفاقاً هرسه را بدست آورده در وقتیکه آتش قهر شاهنشاهي در اشتعال بود بحضور عالی حاضر ساختند و بموجب حکم واقعه نویس را درحضور پوست کنده یک خدمتگار را خواجه سرا کردند و دیگررا چوب کاري نمودند ازین سیست رعب و هراس عظیم در دلها جاکرد و راه گریختن مسدود شد و این قصیه را ارباب غرض بصد آب و تاب بعرض حضرت عرش آشیاني رسانیدند و خاطر مهر نظر آنحضرت سخت برآشفت و بر زبان الهام بیان گذشت که ماتا امروز جهانے را به شمشیر تسخیر کردهایم حکم کندن پوست گوسپندے در حضور خود نکردهایم فرزندان ماعجیب قسی القلب اند که آدمی را در پیش خود پوست میکنند همین هرزه در باب مفده اگر بعرضرسانیدند که شراب را با افیون ممزوج فرموده زیاده ازانچه طبیعت برداشت تواند کرد نوشجان می نمایند و در هنگام طغیان کیف و استیلاے نشه شورش مزاج بهم رسیده احکام ندامت انجام سرمیزند و دران وقت هیچکس را یاراے چون و چرا نیست اکثرے خود را بگوشه کشیده مخمي می سازند و چندے به باگرپرباشند حکم نقش گلدم و صورت دیوار دارند چون خاطر فیض مآثر نگران احوال ایشان بود و تعلق مفرطبان درةالتاج سلطنت داشتند براے صواب نما چنان تقاضا فرمود که بالهآباد خود تشریف برده و جگر گوشه را همراه گرفته به دارالخلافه بیارند * و بهٔ این اندیشه شب دو شنبه یازدهم شهریور سنه هزار و دوازده هجری رایات اقبال بدانصوب ارتفاع یافت و برکشتي نشسته متوجه پیشخانه که درسه کروهي شهربرلب آب جون ترتیب پذیرفته بود شدند قضارا درانثاے راه کشتی بر زمین نشست و هرچند ملاحان دست و پا زدند دران نیم شب نتوانستند کشتی را در آب انداخت باگزیر تا سفیدهٔ صبح درمیان دریا توقف واقع شد و بعد از طلوع آفتاب امراے عظام کشتيهاے

خود را پیش رانده سعادت کورنش حاصل نمودند و نزد رموزخوانان انفس و آفاق ظهور این کریمه غیبی اشارتے بود بر فسخ این عزیمت لیکن شکوهٔ انحضرت زبانهارا لگام بسته بود بالجمله ازان جا به پیشخانه نزول اتفاق افتاد روز دیگر باران بشدت بارید و مقارن این خبر بیماری حضرت مریم مکانی رسید و چون ایشان باین یورش راضی نبودند عرش اشیانی حمل بر تمارض فرمودند و درین دوسه روز بسبب افزونی بارش هیچکس خیمه بیرون نتوانست کرد و غیر از دولتخانه خاص و پیشخانه چندی از بندهاے نزدیک دیگر چادری بنظر در نمی آمد و شب چهار شنبه خبر رسید که حال مریم مکانی دگرگون شد و اطبا قطع امید نموده دست از معالجه باز کشیده اند آنحضرت بامید آنکه دیدار واپسین دریابند عنان معاودت معطوف داشتند و بعیادت قبله خویش رفته احوال ایشان را دسے پریشان یافتند و هرچند خواستند که اندرزی و سخنی ازان عفت سرشت بشنوند زبان یارائی گویائی نداشت نا گزیر بقضاے ایزدی رضا داده خلوت گزین کلبه اندوه گشتند * و شب دوشنبه هژدهم شهریور سال هزار و دوازده بارگاه عصمت او از کدورت کده دنیا در کشیده نقاب گزین خلوتسرای نزهت گشت و ازین سانحه جهانی شوریده و روزگار بسوگواری در آمد * حضرت عرش اشیانی موے سر و ریش و بروت سترده لباس ماتم پوشیدند و چندین هزار کس از امراء و منصبدار و احدی و شاگردپیشه بموافقت انحضرت رخت مصیبت اختیار نمودند و بادشاه جم‌جاه نعش را بردوش گرفته قدمی چند راه پیمودند و بعد ازان امرا نوبت بنوبت برداشتند و تابوت را روانه دهلی ساخته بادل زار و دیده خونبار بدولتخانه معاودت فرمودند و روز دیگر خود از کسوت سوگواری بر امده و جمیع بندگان را ازان لباس بر اورده هریکی را فراخور پایه خلعت عنایت فرمودند و جسد گرامی در عرض پانزده پهر بدهلی رسید و در مزار فایض‌الانوار حضرت جنت اشیانی مدفون گردید * و چون خبر نهضت موکب اقبال عرش آشیانی بصوب الهآباد و فسخ آن عزیمت بجهت عارضه مریم مکانی و رحلت آن عفت قباب بقدسی سراے جاودانی بحضرت شاهی رسید بیتحاشی و تامل شریف خان را بحکومت بهار دستوری فرموده رایات نصرت ایات بدریافت ملازمت پدر بزرگوار افراشته متوجه دارالخلافه اکبرآباد شدند تا غبار کدورتے که بر مرات خاطر حقیقت مناظر نشسته بود زدوده شود و درین مصیبت والده ماجده شریک باشند و عرش اشیانی نوید حضور وافرالسرور آن مسرت‌القلب را غمزداے این ماتم دانسته جهان جهان نشاط و شادکامی در سر گرفتند و حضرت شاهی در ساعت مسعود سال مذکور پادراک دولت ملازمت سعادت اندوختند و بعد ازان که رسوم تورہ و آداب بجا آوردند عرش اشیانی فرزند اقبالمند را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده فرح بخش دل اندوهگین شدند و بندهای اخلاص آئین بعیش و شادی قرین و منافقان واقعه طلب خجلت زده غمگین و اندوهگین گشتند جهان را رونق دیگر پدید آمد

روزگار که سر شوریدگی در سر داشت آرام و تسکین یافت مفسده که چشم
گشوده منتظر فرصت می بود نگران خواب غفلت افتاد نقاره شادی بلند آوازه
شد حضرت شاهی دوصد عدد مهر صد تولگی و چهار مهر پنجاه تولگی و یک مهر بیست
و پنج تولگی و یک مهر بیست تولگی و سه مهر پنج تولگی بصیغه نذر و یک قطعه
الماس که یک لک روپیه بها داشت و چهار زنجیر فیل برسم پیشکش گذرانیدند
بعد از فراغ این مجلس حضرت عرش آشیانی از بارگاه خاص و عام برخاسته متوجه
حرم سرای خلافت شدند و چون خاطر قدسی مظاهر از بعضی اطوار و اوضاع حضرت
شاهنشاهی قدر گرانی داشت باطن شکایت اگین بحذرهای کهن را بدون فرستاده
و زبان معجز بیان بگویائی در آمد و بعد از آن که سخنی چند عبارت امیز گذارش یافت
فرمودند که بابا چنان ظاهر میشود که از افراط باده پیمائی دماغ شما خلل پذیرفته
بهتر آن است که روز چند بدولتخانه ما بسر برند تا تدبیرات بکار برده با صلاح مزاج شما
بپردازیم و ایشان را در غسلخانه نشانده بعضی از خدمتگاران معتمد را بطریق دیدبانی
گماشتند و هر روز والده های همشیره های ایشان آمده دلدهی و خاطر جوئی میکردند
تا ده روز در آن سعادت کده بسر بردند و چون معلوم شد که از دوام باده گساری و آشفته
دماغی ایشان آنچه بعرض رسیده بود وقوعی نداشت دستوری شد که بدولتخانه تشریف
برده و چندی از ملازمان ایشان که از نهیب حضرت عرش آشیانی بیم و هراس
بخاطر راه داده بگوشه ها خزیده بودند بار آمده سرگرم بخدمت گردیدند و حضرت شاهی
هر روز بکورنش والده بزرگوار خود استسعاد یافته مشمول مراحم می گشتند درین ایام
مکتوب های های شاه زاده شیخ حسین جامی که در سلسله علیه خواجهای بزرگوار
نگذارش جان وتن دادرس بادهس هزار من بی همتا بود بحضرت شاهی رسید مضمون
آنکه حضرت خواجه بهاء الحق والدین قدس الله سره العزیز را در خواب مشاهده کردم
فرمودند که درین زودی سلطان سلیم بر اورنگ فرماندهی بر آمده روزگار را بداد و دهش
آباد گرداند و سمردگان عالم را به بخشش شاد سازد * و از غرایب حکایات که در آن
روزها روداد آنکه حضرت شاهی گران بار نام فیلی داشتند که در جنگ فیل بی همتا بود
و فیلی که در برابر صدمات او پا استوار کند در فیلخانه بادشاهی نشان نمیدادند و همچنین
خسرو آپروپ نام فیلی داشت که او نیز در جنگ مثل سر آمده بود حضرت عرش
آشیانی حکم فرمودند که آن دو کوه گران سنگ را باهم در جنگ در اندازند و رن تهن
نام فیلی را از حلقه خاصه بکمک مقرر فرمودند که هرگاه یکی از اینها بر دیگری
غالب آید و فیلبانان از نگهداشت آن باز مانند فیل مذکور از کمین بر آمده
کمک کند این فیل را باصطلاح فیلبانان طبانچه می نامند و این از تصرفات
حضرت عرش آشیانی است که در وقت جنگ بجهت جدا ساختن فیلان سرکش
بخاطر آوردند و لود لنگر و چرخی و ارجاری نیز از اختراعات آن حضرت است بالجمله
حضرت شاهی و خسرو التماس نمودند که بر اسپان سوار شده از نزدیک تماشا کنند

حضرت عرش آشیاني در جهروکه نشسته شاهزاده خرم را نزدیک خود حکم نشستن فرمودند
دو کوه آهني از جاے جنبید * زمین گوئي ز سر تا پاے جنبید
بعد از زد و خورد بسیار فیل گرانبار آثار چیرگي ظاهر ساخت و حریف خود را عاجز و زبون ساخت درینوقت بموجب قرار داد فیل رنتهمن را بکمک آوردند و جمعی از بندهاے حضرت شاهي فیلبان را از پیش آوردن مانع آمده کلوخی و سنگی چند بجانب فیلبان انداختند و او بے محابا بموجب حکم فیل را پیشتر رانده روبرو کرد اتفاقاً سنگی بر شقیقه فیلبان رسید و قطره چند برروے و سینه او چکید خسرو با جمعی از هرزه‌درایان بخدمت آنحضرت رفته گستاخي مردم شاهي و مجروح شدن فیلبانرا به مبالغه معروض داشتند و اندکی را بسیار وا نمودند. حضرت عرش آشیاني ازین گستاخي و بیباکي متغیر و متوحش گشته به شاهزاده خرم فرمودند که نزد شاه بهائي خود رفته بگویند که شاه بابا میفرمایند که در حقیقت این فیل هم از شماست سبب عنف و بے اعتدالي چیست شاهزاده خرم بحکم جد بزرگوار شتافته بلطف بیان و حسن ادا گذارش این پیغام نمودند حضرت شاهي در جواب فرمودند که مارا ازین مقدمات اطلاعی نیست و اصلا بزدن فیل و فیلبان راضي نبوده‌ایم و نفرموده‌ایم آن حضرت عرض کردند که اگر چنین است حکم شود که ما خود توجه نموده، بآتشبازي و دیگر تدبیرات فیلان را از هم جدا سازیم حضرت شاهي بشگفته پیشاني اجازت دادند و آن حضرت حکم بگذاشتن چرخي و بان فرمودند هرچند تدبیرات بکار بردند اثرے ازان مترتب نگشت تا آنکه فیل رنتهمن هم زبون شده رو بهزیمت نهاد و هردو به آب جون در آمدند و فیل گرانبار برو بپیچیده بود و دست باز نمیداشت ناگاه کشتي کلان درمیان حایل شد و گرانبار از شدت باز ماند شاهزاده خرم بخدمت جد بزرگوار شتافته مراتب آداب را پاس داشته عرض نمود که شاه بهائي باین جرأت و گستاخي رضا نداده اند و بدانستگي ایشان واقع نشده در اصل سخن را بتفاوت عرض کرده اند * ودر همان ایام واقعه هایله حضرت عرش آشیاني رو داده آنحضرت را در مدت پنجاه ویکسال سلطنت هرگز نسیم ناکامي بر طره اعلام دولتش نه وزیده و هیچگونه پای یکران دولت و اقبالش بسنگ در نیامده بهر جانب که عزیمت نمودی اقبال بسان دولت ملازم رکاب میمنت انتسابش بودے و بهر طرف که قصد فرمودی بخت مانند تخت سر درپای عرش فرسایش داشتی آسمان بکام او گردش گزین بود و زمین به مرام او در تمکین تا آنکه روزگار خود پرداخت و آن بادشاه جمجاه را از تخت فرمانروائي بر تخته ناکامي کشید اجمال این حادثه آنکه روز دوشنبه بستم شهر جمادي‌الاول سنه ۱۰۱۴ هزار و چهارده هجري مزاج اعتدال سرشت از مرکز صحت انحراف پذیرفت و عارضه تپ اشتداد یافته منجر باسهال گشت شاهزاده خرم از کمال سعادت مندي متکفل خدمت بیمار داري گردید و حکیم علي که سرآمد اطباے عهد بود متصدي علاج شد و چون زمان قضیه نا گزیر رسیده بود هرچند بمعالجه

و دوا پرداختند و تدبیرات بکار بردند اثری ازان مرتب نگشت و روی بهبود در آئینهٔ
حال مرئی نشد و چون سلطان خسرو خواهرزادهٔ راجه مانسنگه و داماد خان اعظم درین
دولت خصوصاً درین وقت حل و عقد امور سلطنت بآن دوکس تعلق داشت بخاطر
حق ناشناس قرار دادهٔ که باوجود حضرت شاهی چندی باجاهی را به سلطنت برداشته
به ترتیب اسباب فتنه و فساد پردازند و آنحضرت از عذر معاندان وقوف یافته بنابر
حزم و احتیاط که از شرایط جهانداری است در چندین وقت خود را از سعادت خدمت
پدر عالیقدر محروم داشته ترک آمد و رفت بدرون قلعه فرمودند و شاهزادهٔ خورم با دل
قوی و عزم درست درمیان دشمنان و بد اندیشان پای همت افشردهٔ دولت ملازمت
جد بزرگوار را از دست ندادهٔ اگرچه مکرر والدهٔ ماجدهٔ آن قرةالعین پیغام فرستادهٔ که درین
آشوبگاه بی تمیزی و تلاطم امواج فتنه بسر بردن علاج وقت نیست قطع وار قدم
همت برجا داشته ترک عزیمت نفرمودند تا آنکه بفرمودهٔ پدر نامور و مادر بلند اختر
افسر آرای سلطنت نزد آنحضرت شتافتند و هرچند در بردن شاهزاده مبالغه نمودند
برفتن راضی نشدند درجواب معروض داشتند که تا رایحهٔ حیات جد بزرگوار بمشام جان
میرسد امکان جدائی در تصور نمی گنجد ازانجا که حافظ حقیقی در همه حال حارس
آن عزیز دین و دولت بود دران طوفان حوادث از آسیب عین الکمال چنانچه باید
حراست نمود * و درین ایام از کنیزان حضرت شاهی دو پسر متولد شدند و بجهاندار
و شهریار موسوم گشتند و چون قضای قادر قدیر و حکیم خبیر بران رفته بود که انجامکار
حق بمرکز قرار گیرد و جهان تیره از خلافت وارث حقیقی ملک روشنئی پذیرد بی
طایفهٔ حق ناشناس از ارادهٔ باطل ندامت گزیده شرمنده و سرافگنده بخدمت حضرت
شاهی شتافتند و آنحضرت روز دیگر بملازمت حضرت عرش آشیانی تشریف برده در
حالت نزاع بدولت دیدار سعادت اندوختند و برحسب استقامت شاهزاده خورم تحسین
و آفرین فرمودند و آن سرو جویبار خلافت را همراه خود برده بدولتخانه آوردند * شب
چهارشنبه سیزدهم جمادی الاخری سنه هزار و چهارده هجری آن شاهباز اوج خلافت
ازین سرای فنا به نزهت سرای جاودانی شتافت و روز دیگر بلوازم تجهیز و تکفین
پرداخته درباغ سکندره بجوار رحمت الهی سپردند ولادت گرامی در نهصد و چهل و نه
روی داد و جلوس در نهصد و شصت و سه اتفاق افتاد و آنحضرت را سه پسر والاگهر
و سه صبیهٔ قدسیه بودند نخستین شاه عادل باذل نورالدین محمد جهانگیر که سریرآرای
خلافت شد دوم سلطان مراد که در سنه هزار و هفتم مطابق سال چهل و چهارم
اکبرشاهی بادمان شراب در ولایت دکن درگذشت سوم سلطان دانیال که در
سنه هزار و سیزدهم هجری موافق سال چهل و نهم اکبرشاهی او نیز بافرط شراب
خواری و باده گساری در ملک دکن وفات یافت و اسامی صبیه‌ها اینست شاهزاده
خانم شکرالنسا خانم آرام بانو بیگم بعد ازین آنچه مرقوم قلم مشکین رقم گردیده تالیفی
است که حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه تا اوایل سنه نوزده جلوس خود مدرجه

جمع و تحریر آن گشته اند و از انجا تتمهٔ اخبار را تا آخر ایام حیات و انجام مدت سلطنت که کلهم بیست و یکسال و هشت ماه و بست روز بوده باشطری از اوایل احوال حضرت صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه که بعد از استماع واقعهٔ والد نامدار از قلعهٔ خیر دکن بجانب دار الخلافه اکبراباد متوجه گشته تا بر تخت سلطنت و فرمانروائی جلوس فرموده اند راقم سطور دلیل طریق نامرادی محمد هادی جهت تکمیل کتاب چنانچه در دیباچه ایمائی بان رفته التحاق نموده و اراده و خواهش دارد که اگر اجل امان و فرصت دست بهم داده و دماغ یاوری نمود مجملی از احوال آن بادشاه فریدون فرجمجاه را که ربع الفوع سلسلهٔ سلاطین تیموریه هندوستان بوده من اوله الی آخره به سلک تحریر کشیده در ذیل این نسخه مندرج سازد و تشنه لبان جویای اخبار رابه شادابی اظهار حقیقت سیراب گرداند و منه الاعانة و التوفیق ❊

ذکر وزرای حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه در زمان شاهزادگی

نخست رای کهنسور خدمت دیوانی انحضرت داشت بعد ازان بایزید بیگ بابی خدمت پرداخت بعد ازان خواجه محمد دوست کابلی که در ایام سلطنت بخواجه جهانی روشناس گشت دیوان شد بعد ازان خان بیگ بابی بمنصب امتیاز یافت اما مدار مهمات بر شریفخان پسر عبدالصمد شرین قلم بود که پس از جلوس بخطاب امیرالامرائی و والا پایه وکالت سرعزت بر فلک سود وچون لب سدگهه بنام نامی خذدان شد و فرق مدیر بالقاب گرامی ارتفاع پذیرفت چندی کار دیوانی بر وزیرخان محمد مقیم بدستور عهد حضرت عرش اشیانی بحال داشته بعد از چند روز وزارت نصف ممالک محروسه بوزیر الملک خان بیگ والا شاهی مذکور مرحمت فرمودند و وزارت نصف ممالک میرزا غیاث بیگ طهرانی را بخطاب اعتماد الدوله امتیاز بخشیده تفویض نمودند لیکن اعتماد الدوله اختیاری در وزارت نداشت گویا پیشکار امیرالامرا بود و بیرمخان امیرالامرا وکیل و مدار علیه بود و چون او به بیماری مزمن گرفتار آمد و موکب مسعود بصوب کابل نهضت فرمود جعفربیگ قزوینی مخاطب باصفخان بخدمت جلیل القدر وکالت سیوم صفر سنه یکهزار و پانزدهم هجری چهرهٔ سعادت بر افروخت خواجه ابوالحسن برتینی را بهمراهی خود التماس نمود تا سررشتهٔ دفتر و کاغذ نگاهدارد و خواجه اگرچه مرد راست و درست کار گذار بود اما به ترشروئی و درشت خوئی اتصاف داشت و بعد ازانکه اصفخان بمهم دکن همراه شاهزاده پرویز رخصت یافت بست هفتم جمادی الاول سنه یکهزار بست هجری خدمت دیوانی به اعتماد الدوله باز گشت و او تا آخر ایام حیات به استقلال تمام بلوازم امر خطیر پرداخت و بعد از رحلت آن دستور معظم نوبت دیگر بتاریخ دوازدهم جمادی الثانی سنه یکهزار سی و یک هجری خواجه ابوالحسن خلعت وزارت پوشیده بعد ازان که مهابتخان را از درگاه معلی اخراج نمودند یمین الدوله آصفخان خلف الصدق اعتماد الدوله را تا پانزدهم صفر سنه یک هزار سی و پنج هجری بمنصب بزرگ وکالت اختصاص بخشیدند و همچنان خواجه ابوالحسن

بخدمت دیوانی مشغول بود و خلعت استقلال یافت تا آنکه حضرت جنت مکانی از جهان فانی بمقدس سرای جاودانی شتافتند *

اولاد امجاد آنحضرت

آن شاه جنت مکان را پنج پسر والا گهر و دو دختر قدسی اختر بودند اول سلطان خسرو دوم سلطان پرویز سوم سلطان خرم چهارم سلطان جهاندار پنجم سلطان شهریار دختر کلان سلطان نثاربیگم و خورد بهار بانو بیگم خسرو و جهاندار و پرویز در حین حیات پدر بزرگوار بعالم بقا شتافتند و تاریخ آن مسافران ملک بقا در محل خود رقمزدهٔ کلک بیان گشته و از خسرو دو پسر و یک دختر ماندهٔ بود بعد از شنقار شدن آنحضرت بطریقی که نگاشته شده راه ممات پیش گرفتند دختر تا حال در قید حیات است و از سلطان پرویز طفلی و صبیه بود طفل از پدر زودی رحلت نمود صبیه درعقد ازدواج شاهزادهٔ دارا شکوه است و از شاهجهان چهار پسر اقبالمند و سه دختر قدسی اختر روشنی افزای دیدهٔ پدر بزرگوارند اول سلطان داراشکوه دوم سلطان شجاع سوم سلطان اورنگ زیب چهارم سلطان مراد بخش و دختر اول سرور بانوبیگم دوم جهان آرابیگم سوم روشن آرای بیگم و از جهاندار اولاد نماند و از شهریار دختری هست ارزانی بیگم نام *

ذکر فضلای معتبر آنحضرت

ملا زور بهای تبریزی ملا شکرالله شیرازی نقاشی میر ابوالقاسم گیلانی ملا باقر کشمیری ملا محمد سیستانی ملا مقصود علی قاضی نورالله ملا فاضل کابلی ملا عبدالحکیم سیالکوتی ملا عبداللطیف سلطان پوری ملا عبدالرحمان بهوره گجراتی ملا فاضل کابلی ملا حسن مراغی ملا محمود جونپوری *

ذکر حکمای آنحضرت

حکیم رکنا کاشی حکیم صدرا ملقب بمسیح‌الزمان حکیم ابوالقاسم گیلانی ملقب بحکیم‌الملک حکیم مومنائی شیرازی حکیم روح‌الله کابلی مقیم بید گجراتی حکیم تقی گجراتی *

ذکر شعرا که نزد آنحضرت بودند

بابا طالب اصفهانی حیات گیلانی ملا نظیری نیشاپوری ملا محمد صوفی مازندرانی ملک الشعرا طالبا املی سعیدائی گیلانی زرگرباشی میر معصوم کاشی قولشوره کاشی ملا حیدر حصائی شیدا *

ذکر حافظان که در خدمت بودند

حافظ نادعلی حافظ کتب مقامات احرا حافظ عبدالله استاد محمد مالی حافظ جبله *

ذکر نعمه سرایان هند

جتر خان پرویز داد ماکهو خمره *

ذکر خواستگاری نور جهان بیگم در سال ششم

میرزا غیاث بیگ پسر خواجه محمد شریف طهرانیست خواجه در مبادی حال وزیر محمد خان تکلو حاکم خراسان بود بعد از فوت محمد خان بخدمت شاه جمجاه شاه طهماسپ صفوی پیوست شاه وزارت مرورا به خواجه محمد شریف تفویض فرمود و خواجه را دو پسر بود نخستین آقا طاهر و دویم میرزا غیاث بیگ و خواجه صبیه میرزا علاؤالدوله پسر آقا ملا را بجهت فرزند خویش میرزا غیاث بیگ خواستگاری نمود او بعد از فوت پدر با دو پسر و یک دختر متوجه هندوستان گشت و در قندهار صبیه دیگر حق‌تعالی بوے ارزانی داشت و در فتحپور بسعادت زمین بوس حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه ناصیه اخلاص نورانی ساخت و در اندک فرصت بدوام خدمت و جوهر رشد و کاردانی بوالا پایه دیوانی بیوتات فرق عزت بر افراخت میرزا غیاث‌بیگ بانویسندگی و معامله فهمی بغایت نیک ذات و کار گذار بود تتبع شعر قدما بسیار نموده از سخن سنجان روزگار بود شکسته را بغایت متین و آبدار می نوشت بعد از فراغ خدمات مرجوعه خلاصه اوقاتش صرف شعر و سخن میشد سلوک و معاش او به اهل حاجت بمرتبه بود که هیچ صاحب غرضی بخانه او نرفت که ازرده بر گشته باشد لیکن در رشوت گرفتن سخت دلیر و بیباک بود در هنگامی که حضرت عرش اشیانی در لاهور تشریف داشتند علیقلی بیگ استجلو که از تربیت کردهاے شاه اسمعیل ثانی بوداز عراق آمده در سلک بندهاے درگاه منتظم گشت و بحسب سرنوشت دختر میرزا غیاث بیگ را که در قندهار بوجود آمده بود بوے نسبت فرمودند و در آخر بخدمت جهانگیر بادشاه پیوسته بخطاب شیر افگن و منصب مناسب ترقی و تصاعد نمود و بعد از جلوس اشرف در صوبه بنگاله جاگیر عنایت نموده بدانصوب رخصت فرمودند و خاتمه کار آن بیعاقبت و کشتن قطب‌الدین خان بجای خود رقمپذیر گشته و چون شیر افگن بجزاے عمل خویش گرفتار گشته اواره بادیه عدم گردید بحکم اشرف متصدیان صوبه بنگاله صبیه میرزا غیاث بیگ را که بعد جلوس بخطاب اعتمادالدوله سربلندی یافت روانه درگاه والا ساختند و آنحضرت بنابر غبار آزارے که از کشتن قطب‌الدینخان برحواشی خاطر اشرف نشسته بود بر قبیه سلطان بیگم والده سببی خویش بخشیدند مدتے در خدمت ایشان بناکامی گذرانید و چون هنگام سطوع کوکب بخت و طلوع اختر مراد در رسید اقبال باستقبال شتافت طالع از گران خواب بیدار شد و سعادت روی آورد دولت حجله آراست زمانه بمشاطگی پرداخت هوس گل کرد امید بر خود بالید آرزو از هرسو هجوم آورده و درهاے بسته را کلید آمد و دلهاے خسته را دوا شد بالجمله از نیرنگیهاے آسمانی روزے در جشن نوروز جهان افروز بنظر دوربین آنحضرت مقبول آمده در سلک پرستاران حرم سرای خلافت انتظام یافت و آناً فآناً پایه عزت و قبول او ارتفاع و امتلا پذیرفت نخست نور محل نام کردند پس از روزے چند خطاب نور جهان بیگم عنایت شد جمیع خویشان و منتسبان او بانواع مراحم و

نوازش اختصاص یافته و اعتمادالدوله به منصب وکالت کل و ابوالحسن برادر کلان بیگم بخطاب اعتقاد خان و خدمت خانسامانی سرور گشت نسبت خویشی و کامروائی خویشان موقوف غلامان و خواجه‌سرایان اعتمادالدوله هر کدام بخطاب خانی و منصب ترخانی گردیدند برکتی دائی دلارام نام که بیگم را شیر داده بود بخطاب حاجی کوکه صدر اناث شد و مدد معاشی که بعورات مرحمت میگشت صدرالصدور بمهر او معتبر میداشت *

کنند خویش و بیگانه تو باز می زنند * بخش بکش اگرنگ تبله بار کنند

بغیر از خطبه دیگر آنچه لوازم سلطنت و فرمانروائی بود همه بفعل آمد بگیندی در جهروکه نشست و جمع امرا بکورنش آمده گوش بفرمان داشتند سکه بنام بیگم زدند و نقش سکه این بود *

بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور * بنام نور جهان پادشاه بیگم زر

و طغرائی فرامین چنان نقش بست (حکم علیه العالیه نور جهان بیگم پادشاه) و رفته رفته کار بجائی کشید که از پادشاهی بجز نامی باقی نه بود مکرر میفرمودند که من سلطنت را بنور جهان بیگم ارزانی داشتم و بجز یک سیر شراب و نیم سیر گوشت مرا هیچ در نمی باید از خوبی و نیکنامی بیگم چه نویسم خیر او غالب بر شر بود ملکه شوهر هرجا که کار افتاده را عقده پیش می آمد و بخدمت بیگم ملتجی گشت گره از کارش برکشوده کامیاب مراد ساخت و هرکسی بدرگاه او پناه برد از آسیب ظلم و ستم محفوظ ماند هرجا دختری بود یتیم ابنکس بقصد ثواب عروس کرده در خور حال او جهیز لطف فرمودند بعکس که در عهد دولت خویش پانصد دختر را بقصد ثواب عروس کرده لطف فرمودند و از سلسله علیه او نفع بسیار بخلق الله رسید *

* ایضا نقش این سکه

توزک جہانگیری

TOOZUK-I-JEHANGEEREE

یعني

تاریخ عہد سلطنت نورالدین جہانگیر بادشاہ که تا سال نوزدہم جلوس
خود ان بادشاہ نصفت پناہ تحریر نمودہ و زان بعد معتمد خاں
حسب الحکم ان بادشاہ بانجام رسانیدہ

EDITED

BY

SYUD AHMUD KHAN

GHAZEEPORE

PRINTED AT HIS PRIVATE PRESS, 1863. A. D. 1280. H.

بسم الله الرحمن الرحيم

از عنايات بيغايات الهي يکساعت نجومي از روز پنجشنبه هشتم جمادي الثاني هزار و چهارده هجري گذشته دردارالخلافه آگره درسنه سي وهشت سالگي برتخت سلطنت جلوس نمودم پدرم را تابيست وهشت سالگي فرزند نمي زيست وهميشه بجهت بقاى فرزند بدرويشان وگوشه نشينان که ايشان را قرب روحاني بدرگاه الهي حاصل است التجامي بردند چون خواجه بزرگوار خواجه معين الدين چشتي سرچشمه اکثر اولياے هند بودند برخاطر گذرانيدند که بجهت حصول اينمطلب رجوع باستانه متبرکه ايشان نمايند باخود قرار دادند که اگر الله تعالى پسرى کرامت فرمايد واورا بمن ارزاني دارد از اگره تا بدرگاه روضه منوره ايشان که يک صدوچهل کروه است پياده ازروئى نياز تمام متوجه گردم درسنه نهصد وهفتادوهفت روز چهارشنبه هفتدهم ماه ربيع الاول هفت گهري از روز مذکور گذشته بطالع بست وچهارم درجه ميزان الله تعالى مرا از کتم عدم به وجود آورد ودران ايام که والد بزرگوارم جوياى فرزند بودند شيخ سليم نام درويشى صاحب حالت که طي بسياري از مراحل عمر نموده بود درکوهے متصل بموضع سيکري از مواضع آگره استقامت داشت ومردم آن نواحي بشيخ اعتقاد تمام داشتند چون پدرم بدرويشان نياز مند بودند صحبت ايشان را نيز دريافته روزى در اثناے توجه وبيخودي از ايشان پرسيدند که مرا چند فرزند خواهدشد فرمودند که بخشنده بى منت سه پسر بشما ارزاني خواهد داشت پدرم ميفرمايند که نذرنمودم که فرزند اول را بدامن تربيت وتوجه شما انداخته شفقت ومهرباني شمارا حامي وحافظ او سازم شيخ اينمعني را قبول ميفرمايند وبر زبان ميگذرانند که مبارک باشد ما هم ايشان را همنام خود ساختيم - چون والده مرا هنگام وضع حمل نزديک ميرسد بخانه شيخ مى فرستند تاولادت من درانجا واقع گردد. بعد از تولد نام مرا سلطان سليم نهادند اما من از زبان مبارک پدرخود نه درمستي ونه درهوشياري شنيدم که مرا محمد سليم يا سلطان سليم مخاطب ساخته باشند همه وقت شيخو بابا گفته سخن ميکردند والد بزگوارم موضع سيکري را که محل ولادت من بود برخود مبارک دانسته پاى تخت ساختند ودر عرض چهارده پانزده سال ان کوه وجنگل پردد ودام شهرى شد مشتملبر انواع باغات وعمارات ومنازل متنزه عالي وجاهاے خوش ودلکش بعد از فتح گجرات اين موضع بفتحپور موسوم گشت چون باد شاه شدم بخاطر رسيد که نام خود را تغيير بايد داد که اين اسم محل اشتباه است بنام قياصره روم ملهم غيب بخاطرم انداخت که کار بادشاهان جهانگيريست خودرا جهانگير نام نهم ولقب خودرا

چون جلوس در وقت طلوع حضرت نیر اعظم و نورانی گشتن عالم واقع شده نورالدین
ساختم و در ایام شاهزادگی نیز از دانایان هند شنیده بودم که بعد از گذشتن عهد سلطنت
و زمان جلال‌الدین اکبر بادشاه نورالدین نامی متصدی امور سلطنت خواهد گشت
این معنی نیز در خاطر بود بنابرین مقدمات نورالدین جهانگیر بادشاه اسم و لقب خود
ساختم چون این امر عظیم در شهر آگره واقع گشت ضرور است که مجملی از
خصوصیات آن حال مرقوم گردد آگره از شهرهای قدیم بزرگ هندوستان است بر کنار
دریای جمنه قلعه کهنه داشت پدرم پیش از تولد من آنرا انداخته قلعه از سنگ سرخ
تراشیده بنا نهادند که روندهای عالم مثل آن قلعه نشان نمیدهند در عرض پانزده شانزده سال
باتمام رسید مشتمل بر چهار دروازه و دو دریچه سی و پنج لک روپیه که یکصد و پانزده هزار
تومان رایج ایران و یک کرور و پنج لک خانی بحساب توران باشد خرج این قلعه شده
آبادانی این معموره بر هر دو طرف دریای مذکور وقوع شده جانب غربی رویه آن که
کثرت و آبادانی بیشتر دارد دور آن هفت کروه است طول آن دو کروه و عرض یک کروه
و دور آبادانی آن طرف آب که بر جانب شرقی واقع است دو نیم کروه است طول یک
کروه و عرض نیم کروه اما کثرت عمارات بنوعیست که مثل شهرهای عراق و خراسان
و ماوراءالنهر چند شهر آباد تواند شد اکثر مردم سه طبقه و چهار طبقه عمارت کرده اند
و انبوهی خلق بحدیست که در کوچه و بازار بدشواری تردد توان نمود از اقلیم
ثانی است شرقی آن ولایت قنوج و غربی ناگور و شمالی سنبهل و جنوبی چندیری است
در کتب هنود مسطور است که منبع دریای جمنه کوهیست کلند نام که مردم را
از شدت سردی عبور در آنجا ممکن نیست جائی که ظاهر منسوب کوهیست قریب به
پرگنه خضرآباد هوای آگره گرم و خشک است سخن اطباء اینست که روح را به
تحلیل می برد و ضعف می آرد به اکثر طبایع ناسازگار است مگر بلغمی و سودائی
مزاجان را که از ضرر آن ایمن اند و از این جهت است حیواناتی که این مزاج و طبیعت
دارند مثل فیل و گاو میش و غیر آن درین آب و هوا خوب میشوند پیش از حکومت
افغانان لودی آگره معموره کلان بود و قلعه داشت چنانچه مسعود سعد سلمان در قصیده
که بمدح محمود پسر سلطان ابراهیم بن مسعود بن سلطان محمود غزنوی در فتح قلعه
مذکور املا نموده مذکور ساخته است

حصار آگره پیدا شد از میانه گرد بسان کوه بر و بارهای چون کهسار

چون سکندر لودی اراده گرفتن گوالیار داشت از دهلی که پای تخت سلاطین هند
است بآگره آمد و جای بودن خود آنجا قرار داد و از آن تاریخ آبادانی معموره آگره روی
در ترقی نهاد و پای تخت سلاطین دهلی گشت چون حضرت حق سبحانه تعالی
بادشاهی هند بآن سلسله والا کرامت کرد حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه بعد
از شکست دادن ابراهیم ولد سکندر لودی و کشته گشتن او و فتح رانا سانگا که کلان ترین
راجها و زمینداران ولایت هندوستان بود بطرف شرقی آب جمنه زمینی خوش کرده چار

باغی احداث فرموده‌اند که درکم جائی باں لطافت باغ بوده باشد نام آں گل افشان فرمودند وعمارت مختصری ازسنگ سرخ تراشیده ساخته‌اند ومسجدے بریک جانب اں باغ به اتمام رسیده درخاطر داشتند که عمارت عالي بسازند چوں عمر وفا نکرد ازقوه بفعل نیامد دریں واقعات هرجا که صاحب قراني نوشته شود مراد امیر تیمور کورگان است وهرجا که فردوس مکاني بقلم در آید حضرت بابر بادشاه است وچوں جنت آشیاني مرقوم گردد حضرت همایوں بادشاه است وچوں عرش آشیاني مذکور شود حضرت والد بزرگوارم جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازیست خرپوزه و انبه ودیگر میوه‌ها در آگره و نواحي آں خوب میشود غایتاً ازمیوه ها مرا به انبه میل تمام است در آیام دولت حضرت عرش آشیاني اکثر میوهاے ولایت که درهند نبود بهم رسید اقسام انگورها ازصاحبي وحبشي وکشمشي درشهرهاے مقرر شایع گشت چنانچه در بازارهاے لاهور در موسم انگور انمقدار که خواهند از هر قسم وهرجنس بهم میرسد ازجمله میوه‌ها میوه ایست که آنرا اناناس مي نامند و دربنادر فرنگ میشود درغایت خوشبوئي وراست مزه‌گي است درباغ گل افشان آگره هرسال چندیں هزار برمي آید ازطیب ریاحین گلهاے خوشبوئی هند را بر گلهاے معموره عالم ترجیح می تواں داد چندیں گل است که در هیچ جاے عالم نام ونشان آں نیست اول گل چنپه گلی است درنهایت خوشبوئي ولطافت بهیاءت گل زعفران لیکن رنگ چنپه زرد مایل بسفیدیست درخت آں درغایت موزوني است وکلاں وپربرگ وشاخ وسایه‌دار میشود در ایام گل یک درخت باغی را معطر دارد وازاں گذشته گل کیوڑه است که بهیاءت واندام غیر مکرر است بوی او درتندي وتیزي بدرجه ایست که ازبوی مشک هیچ کمي ندارد دیگر راے بیل که دربو ازعالم یاسمن سفید است غایتاً برگهایش دوسه طبقه برروي هم واقعه شده دیگر گل مولسري است که درخت اں نیز بسیار خوش اندام وموزوں وسایه دار است وبوی گل آں درنهایت ملایمت دیگر گل سیوتي که از عالم گل کیوڑه است غایتاً کیوڑه خار داراست وسیوتي خار ندارد رنگ آں بزردي مایل است وکیوڑه سفید رنگ است ازیں گلها و از گل چنبیلي که یاسمن سفید ولایت است روغنهای خوشبو مي‌سازند ودیگر گلهااست که ذکر آں طولی دارد از درختاں سرو صنوبر وچنار وسفید آروبید موله که هرگز درهندوستاں خیال نکرده بودند بهم رسیده وبسیار شده ودرخت صندل که خاصهٔ جزایر بود درباغات نشونما یافته ساکناں آگره درکسب هنر وطلب علم سعي بلیغ دارند وطوایف مختلف از هر دیں وهرمذهب سکونت دریں بلده اختیار کرده‌اند. بعد از جلوس اولیں حکمے که از من صادر گشت بستن زنجیر عدل بود که اگرمتصدیان مهمات دارالعدالت در داد خواهي وغور رسي ستم رسیدگاں ومظلوماں اهمال ومداهنه ورزند اں مظلوماں خودرا بدیں زنجیر رسانیده سلسله جنباں گردند تا صدای آں باعث آگاهي گردد وضع آں بریں نهج است که از طلای ناب فرمودم زنجیری سازند طولش سي گز مشتمل بر شصت زنگ وزن آں چهار من هندوستان که سي و دومن عراق بوده باشد یک سرش بر کنگره شاه

برج قلعه آگره استوار ساخته سر دیگر را با کنارهٔ دریا برده بر میل سنگین که نصب شده بود محکم ساختند و دوازده حکم فرمودم که در جمیع ممالک محروسه معمول به شده این احکام را دستور العمل سازند * اول منع زکات از تمغا و میر بحری و سایر تکالیفی که جاگیرداران هر صوبه و هر سرکار بجهت نفع خود وضع نموده بودند * دوم در راه های که دزدی و راهزنی واقع شود و آن راه پاره از آبادی دور باشد جاگیرداران مواضع سرائی و مسجدی بنا نهند و چاهی احداث کنند تا باعث آبادانی گشته جمعی در آن سرا آباد شوند و اگر بمحال خالصه نزدیک باشد متصدی آنجا سرانجام نماید و در راهها بار سوداگران را بی اذن و رضای ایشان نگشایند * سوم در ممالک محروسه از کافر و مسلمان هرکس که فوت شود مال و منال او بورثهٔ او واگذارند که هیچکس در آن مدخل نسازد و اگر وارث نداشته باشد بجهت ضبط آن اموال مشرف و تحویلدار علیحده تعین نمایند تا آن وجه به مصارف شرعی که ساختن مساجد و سراها و مرمت پلهای شکسته و احداث تالابها و چاهها باشد صرف شود — چهارم شراب و عرق بهره و آنچه از قسم مسکرات منهیه باشد نسازند و نفروشند با آنکه خود بخوردن شراب ارتکاب می نمایم و از هژده سالگی تا حال که عمر بسی و هشت رسیده همیشه مداومت بآن کرده ام در اوایل چون بخوردن آن حریص بودم گاهی تا بیست پیاله عرق دوآتشه تناول میشد چون رفته رفته در من اثر تمام کرد در مقام کم شدن آن شدم در عرض هفت سال از پانزده پیاله به پنج شش رسانیدم و اوقات نوشیدن نیز مختلف بود بعضی اوقات سه چهار ساعت نجومی از روز باقیمانده آغاز خوردن میکردم و بعضی اوقات در شب و برخی در روز تا سی سالگی برین نهج بود بعد از آن وقت خوردن در شب قرار دادم درین ایام خود محض برای گوارش طعام می خورم * پنجم خانهٔ هیچکس را نزول نسازند * ششم منع نمودم که هیچکس گوش و بینی شخصی را بهیچ گناهی نبرد و خود نیز بدرگاه الهی نذر نمودم که هیچکس را بدین سیاست معیوب نسازم * هفتم حکم کردم که متصدیان خالصه و جاگیرداران زمین رعایا را بتعدی نگیرند و خود کاشت خود نسازند * هشتم عامل خالصه و جاگیردار در پرگنه که باشند بمردمان بحکم خویشی نکنند * نهم در شهرهای کلان دار الشفاها ساخته اطبا بجهت معالجهٔ بیماران تعین نمایند و آنچه صرف و خرج بشود باشد از سرکار خالصه شریفه میداده باشند * دهم بسنت والد بزرگوار خود فرمودم که هر سال از هژدهم ربیع الاول که روز تولد من است بعدد هر سالی یک روز اعتبار نموده در ممالک محروسه درین روزها ذبح نکنند و در هر هفته دو روز نیز منع شد یکی پنجشنبه که روز جلوس من است و دیگر یکشنبه که روز تولد پدر من است و ایشان این روز را بدین جهت و بسبب آنکه منسوب بحضرت نیر اعظم است و روز ابتدای آفرینش عالم مبارک دانسته تعظیم بسیار میکردند و از روزهای که در ممالک محروسه کشش نمیشد یکی این روز بود — یازدهم بطریق عموم حکم کردم که مناصب و جاگیرهای نوکران پدر من برقرار باشد بعد از آن بقدر حالت هرکس بر منصبهای ایشان افزوده از ده دوازده کم نه و تا ده سی زده چهل اضافه مقرر گشته

سکه‌هائی عهد جهانگیری که بعنایت جناب فیضمآب مسٹر تهارنهل صاحب بهادر جج میرٹهه از نظرم گذشتند نقش آن سکه‌ها بعینه درینجا ثبت است

سکه اشرفی

شاه نورالدین جهانگیر ابن اکبر بادشاه

روئی زر را ساخت نورانی برنگ مهرو ماه ۱۵ ضرب لاهور

سکه روپیه

نورالدین جهانگیر شاه اکبر شاه

ماه فروردی الهی ضرب جهانگیر نگر سنه ۵









سکه روپیه

زنام شاه جهانگیر شاه اکبر نور سنه ۱۲

همیشه باد ابر روئی سکه لاهور

سکه روپیه

نورالدین جهانگیر شاه اکبر شاه

بهمن الهی ضرب برهانپور سنه ۱۰۲۰









سکه روپیه

زنام شاه جهانگیر شاه اکبر نور سنه ۱۳

همیشه باد ابرروی سکه لاهور ۱۰۲۸

سکه روپیه

نورالدین جهانگیر شاه اکبر شاه

ماه مهر الهی سنه ۱۰۳۱ ۱۸









سکه روپیه

زنام شاه جهانگیر شاه اکبر نور ۱۰۳۳

همیشه باد ابرروے سکه لاهور سنه ۱۱

سکه روپیه

نورالدین جهانگیر شاه اکبر شاه

ماه اذر الهی ضرب سنه ۱۰۳۲ ۱۷









سکة روپیة

نورالدین جهانگیر شاه اکبر شاه

ماه بهمن الهي ضرب سیسرام ۱۰۲۶

سکة روپیة

لااله الاالله محمد رسول‌الله ضرب

نورالدین محمد جهانگیر بادشاه






سکة روپیة

نورالدین جهانگیر پادشاه

تیر الهي ضرب سورت سنه

سکة روپیة

لااله الاالله محمد رسول‌الله ضرب

نورالدین محمد جهانگیر بادشاه غازي






سکة روپیة

نورالدین جهانگیر شاه اکبر شاه

ماه اردي بهشت الهي ضرب سیسرام

سکة روپیة

زدجهانگیر شاه اکبر شاه سنه ۱۳

سکة قندهار شد دلخواه






سکة روپیة

لااله الاالله محمد رسول‌الله ضرب سا یر

محمد جهانگیر بادشاه غازي

سکة روپیة

زدجهانگیر شاه اکبر شاه

سکة قندهار شد دلخواه






وعلوفه جميع احديان را ازفراز ده پانزده وماهيانه كل شاگرد پيشه ده دوآزده فرمودم ومر راتبه پردگيان سراپرده عصمت والد بزرگوار خود بقدر حالت ونسبتے كه داشتند از ده دوآزده تادة وبيست افزودم ومدد معاش اهالي ائمه ممالك محروسه را كه لشكر دعااند يك قلم مطابق فرامين كه در دست داشتند برقرار ومسلم گذاشتم وميران صدر جهان كه از سادات صحيح النسب هندوستان است ومدتها منصب جليل القدر صدارت پدرمن بدو متعلق بود امر نمودم كه همه روز ارباب استحقاق را بنظر بگذرانند — دوازدهم جميع گنهگاران كه از ديرباز درقلعها وزندانها مقيد ومحبوس بودند آزاد نموده خلاص ساختم — وبساعت سعيد فرمودم كه سكه بر زر زدند و از طلا ونقره بوزنهاے مختلف زر را مسكوك ساختند وهريك را جداگانه نامي نهادم چنانچه مهر صد توله را نورشاهي وپنجاه توله را نورسلطاني وبيست توله را نوردولت وده توله را نور كرم وپنج توله را نورمهر ويك توله را نور جهاني ونصف انرا نوراني وربع آنرا رواجي نام كردم وانچه از جنس نقره سكه شد صد توله را كوكب طالع وپنجاه توله را كوكب اقبال وبيست توله را كوكب مراد وده توله را كوكب بخت وپنج توله را كوكب سعد ويكتوله را جهانگيري ونصفش را سلطاني وربع آن را نثاري ودهم حصه را خير قبول نامزد گردانيدم وهمچنين ازمس نيز برين حساب سكه كرده هريك را بنامي معروف كردند ومر مهرهاے صدتوله وپنجاه توله وبيست توله وده توله اين ابيات آصفخان را فرمودم كه نقش نمودند وبريك روى آن اين بيت سكه شد

بخط نور برزر كلك تقدير * رقم زد شاه نورالدين جهانگير

ودر فاصله مصراعها كلمه وبرطرف ديگر اين بيت كه مشعر برتاريخ سكه است منقوش گشته

شد چو خور زين سكه نوراني جهان * آفتاب مملكت تاريخ آن

ودر ميان هردو مصراع ضرب مقام وسنه هجري وسنه جلوس وسكه نورجهاني كه بعوض مهر معمول است ودر وزن ده دوازده زياده براى اين بيت آميرالامرا قرار گرفت

روى زر را ساخت نوراني برنگ مهروماه * شاه نورالدين جهانگير ابن اكبر بادشاه

چنانچه برهر روى يك مصراع نقش گشت وقيد ضرب مقام وسنه هجري وسنه جلوس شده سكه جهانگيري نيز كه در وزن ده دوازده زياده است دربرابر روپيه اعتبار شده بدستور نورجهاني مقرر گشت ووزن توله مطابق دونيم مثقال معمول ايران و توران است

تاريخها بجهت جلوس من گفته بودند همه را نوشتن خوش نيامد بهمين تاريخے كه مكتوبخان داروغه كتاب خانه ونقاش خانه كه از بندهاے قديم من است گفته بود اكتفا نمودم

صاحب قران ثاني شاهنشهٔ جهانگير * باعدل وداد بنشست برتخت كام راني

اقبال وبخت و دولت فتح وشكوه ونصرت * پيشش كمر بخدمت بسته بشادماني

سال جلوس شاهي تاريخ شد چو بنهاد * اقبال سربپاى صاحب قران ثاني

بفرزند خسرو یک لک روپیه مرحمت شد که دربیرون قلعه خانه منعم‌خان خانخانان را بجهت خود عمارت نماید وایالت وحکومت پنجاب را به سعید خان که از امرای معتبر وصاحب نسبت پدرمن بود عنایت نمودم اصل او از طایفه مغل است پدران او در پیش پدران ما خدمت کرده اند ودر وقت رخصت چون مذکور می شد که خواجه سرایان او ستم پیشه اند وبر زیردستان ومسکینان تعدی مینمایند باو پیغام فرستادم که عدالت ما از هیچکس ستم برنمی دارد ودر میزان عدل خوردی وکلانی منظور نیست اگر بعد ازین از مردم او بر کسی ظلم وتعدی رود گوشمال بی التفاتی خواهد یافت دیگر بشیخ فرید بخاری که درخدمت پدرمن میربخشی بود خلعت و شمشیر مرصع ودوات وقلم مرصع لطف نموده بهمان خدمت مقرر داشتم وبجهت سرفرازی او فرمودم که ترا صاحب السیف والقلم میدانم وبمقیم را که پدرمن در آخر عهد خود خطاب وزیرخانی داده بوزارت ممالک محروسه سرفراز ساخته بودند بهمان خطاب ومنصب وخدمت ممتاز گردانیدم وخواجگی فتح‌الله را نیز خلعت داده بدستور سابق بخشی ساختم وعبدالرزاق معموری را هم باآنکه بی سببی وجهتی در ایام شاهزادگی خدمت مرا گذاشته نزد پدرم رفته بود بدستور قدیم بخشی ساخته خلعت دادم وامین‌الدوله که در ایام شاهزادگی خدمت بخشی گری داشت وبی رخصت من گریخته بخدمت پدر بزرگوارم رفته بود نظر بر تقصیرات او نکرده خدمت آتش بیگی که درملازمت پدرم داشت بازفرمودم وارباب خدمات ومهمات از بیرونیان ودرونیان بدستوری که در خدمت پدرمن بودند همه را بحال خود گذاشتم وشریف خان که از خورد سالگی بامن کلان شده ودر ایام شاهزادگی اورا خطاب خانی داده بودم ودروقتیکه از الهآباد متوجه خدمت والد بزرگوار خود شدم نقاره وتومان وتوغ بدو مرحمت نموده بمنصب دوهزار وپانصدی اورا سرفراز نموده وحکومت ودارائی صوبه بهار وحل و عقد آن ولایت بقبضه اختیار او گذاشته بدانصوب مرخص گردانیده بودم پانزده روز از جلوس گذشته در چهارم رجب سعادت ملازمت دریافت از آمدن او خاطر بغایت فرحناک گشت چرا که نسبت بندگی او بمن بحاثیست که اورا بمنزله برادر وفرزند ویار ومصاحب میدانم چون اعتماد کلی بر اخلاص وعقل ودانائی وکاردانی او داشتم اورا وکیل ووزیر اعظم ساخته بخطاب والای امیرالامرائی که درنوکریها خطابی مافوق این نباشد وبمنصب پنجهزاری ذات وسوار سربلند گردانیدم هرچند منصب او گنجایش داشت که زیاده برین مقرر گردد وغایتاً خود بعرض رسانید که تا ازمن خدمتی نمایان بوقوع نیاید از منصب مذکور زیاده نخواهم گرفت چون حقیقت اخلاص بندهای پدرم هنوز بواقعی ظاهر نگشته واز بعضی تقصیرات وغلط بندیها وارادهای ناشایسته که مرضی درگاه خالق وپسند خاطر خلائق نبود سرزده خود بخود شرمنده وشرمسار بودند وبا آنکه در روز جلوس تقصیرات همه را عفو نموده باخود قرار داده بودم که بازخواست امور گذشته نشود بنابر توهمی که در خاطر ایشان قرار گرفته بود امیرالامرا را حافظ ونگهبان خود میدانستم اگرچه نگاهبان

جمیع بندها الله تعالی است خصوصاً بادشاهانرا که وجود ایشان باعث رفاهیت عالم است بدر او خواجه عبدالصمد که در فن تصویر بے بدل زمان خود بود واز حضرت جنت آشیانی خطاب شیرین قلمی یافته در مجلس همایون ایشان رتبه مجالست ومصاحبت داشت واز مردم اعیان شیراز است والد بزرگ وارم بنابر سبق خدمت عزت وحرمت اورا بسیار میداشتند * راجه مانسنگه را که از امراء معتبر ومعتمد پدرم بود واورا دریں خاندان عظیم‌الشان نسبتها وعلتها دست داده چنانچه عمه اودر خانه پدرم بود وهمشیره اورا من خواسته بودم که خسرو وهمشیره اش سلطان‌النسا بیگم که اولین فرزند منست ازو تولد یافت بدستور سابق حاکم صوبه بنگاله ساختم بااتکه بجهت بعضی امورکه واقع شده گمان ایں عنایت درحق خود نداشت بخلعت چارقب وشمشیر مرصع واسپ خاصه سرفراز ساخته روانه انولایت که جای پنجاه هزار سوار است گردانیدم پدرش راجه بهگوانداس وپدر کلانش راجه بهارامل نام داشت اول کسی که ازرجپوتان کچواهه شرف بندگی پدرمن دریافت راجه بهارامل بود ودر راستی ودرستی اخلاص ونسبت شجاعت ازقوم خود امتیاز تمام داشت بعدازجلوس چوں جمیع امراباجمعیتهای خود در درگاه حاضر بودند بخاطررسید که ایں لشکررا در خدمت فرزند سلطان پرویز به نیت غزا برسر رانا‌که‌ازبدکرداران شدید وکفار غلیظ ولایت هندوستان است ودرعهد پدرم مکرراً افواج برسر او تعین یافته بود ودفع اومیسر نگشت باید فرستاد درساعت سعید فرزند مذکور را بخلعتهاے فاخره وکمرشمشیر مرصع وکمرخنجرمرصع وتسبیح مرواریدکه‌با لعلهاے گراں بها دریک سلک بود وشصت وهفتاد ودوهزار روپیه قیمت داشت واسپان عراقی وترکی وفیلان نامی سرفراز ساخته‌رخصت نمودم قریب بیست هزار سوار اماده مکمل باامراوسرداراں عمده بدیں خدمت متعین گشتند اول اصف خاں را که درعهد پدرم ازبنده های مقرب بود ومدتے بخدمت بخشی گری قیام‌واقدام مینمود وبعد ازاں دیوان باستقلال شدنواخته‌ازپایه امارت بمرتبه وزارت‌رسانیدم ومنصب اورا که دوهزار پانصدی بودپنجهزاری ساخته اتالیق‌پرویز گردانیدم وبخلعت وکمرشمشیر مرصع واسپ وفیل اورا سربلند نموده حکم کردم که جمیع منصبداراں خورد وبزرگ ازصلاح وصوابدید او بیروں نروند عبدالرزاق معموری را بخشی ومختاربیگ‌عموی اصفخاں رادیوان بپرویزساختم * دیگر براجه جگناتهه پسر راجه بهارامل که منصب پنجهزاری داشت خلعت وکمرشمشیر مرصع لطف نمودم * دیگررانا‌شنکررا که‌عمو زاده راناست وپدرم اورا خطاب رانائی داده بودند ومیخواستند که بهمراهی خسرو‌برسر رانا فرستند ودرهماں‌آیام شنقار شدند خلعت وکمر شمشیرمرصع داده همراه نمودم * دیگر بماد‌هو سنگه برادر زاده راجه مانسنگه وراواسال درباری بایں اعتبار که همیشه دردرگاه حاضر می بودند واز راجپوتان سیکهاوت واز بندهاے معتمد پدرم بودند علم عنایت شد وایں هردو بمنصب سه هزاری سرفراز بودند * دیگر شیخ رکن‌الدین افغان که اورا درآیام شاهزادگی شیرخاں خطاب داده بودم ازپله پانصدی بمنصب سه هزار وپانصدی ممتازساختم شیرخاں‌صاحب قبیله وبغایت مردانه است

در دوکري اورنگ دستش بشمشير مقابه بود ديگر شيخ عبدالرحمن پسر شيخ ابوالفضل ومهاسنگه نبيره راجه مانسنگه وراجه خان پسر صادق خان وزير جميل وقرا خان ترکمان که هر کدام بمنصب دوهزاري امتياز دارند خلعت واسپها يافته مرخص گشتند ديگر مدوهر که از قوم کچهواهيئان سيکهاوت است وپدر مي درخورد سالي باو عنايت بسيار ميکردند فارسي زبان بوده با انکه او تا به آدم ادراک فهم نهيچ يکي از تعقيله او نميتوان کرد حالي از فهمي نيست وشعر فارسي ميگويد اين بيت از وست

عرض زخلقت سايه همين بود که کسي * بنور حضرت خورشيد پاي خود ننهد

بدانصوب رخصت يافت اگر تفصيل مجموع منصبداران وبندهائي که دربخدمت تعين يافته اند وحالت ونسبت ومنصب هريک مذکور گردد سخن بدورو دراز خواهد کشيد بسياري از نزديکان وخدمت گاران نزديک وامرا زادگان وخان زادان وراجپوتان کار طلب دربخدمت بخواهش خود ها التماس همراهي نمودند ويکهزار احدي که عبارت از يکهاست نيز متعين گشت مجملاً بوجهي ترتيب يافت که اگر توفيق رفيق شان گردد باهريک از سلاطين صاحب اقتدار مخاصمت ومعارضت توانند نمود

سپاهي فزار آمد از هرکران * بررم ازيلان جهان جانستان
نه از مرگ شان بيم بوتيغ تير * نه از آب باک و نه از آتش گريز
نمودي يگانه بکوشش گروه * برزم سنددان بر حمله کوه

چون در ايام شاهزادگي بنابر کمال احتياط مهر اوزک خود را بامير الامرا سپرده بودم وبعد از رخصت نمودن او بصوبه بهار به پرويز سپردم الحال که او بخدمت رانا مرخص گشت بدستور قديم بامير الامرا حواله شد * پرويز از صبيه صاحب جمال ريحان کوکه که دربست همسنگ ميرزا عزيز کوکه بود درسال سي وچهارم از جلوس حضرت عرش اشياني دربلده کابل بعد از دوسال ودو ماه از ولادت خسرو تولد يافت وبعد ازان که بعضي فرزندان متولد شدند وبرحمت ايزدي انسان را دريافت از کرمسي که اردو مان رانهوراست دختري بوجود آمده بهار بانو بيگم نام * واز جگت گسايئي دختر موته راجه سلطان خرم درسنه سي وشش از جلوس همايون والد بزرگوارم مطابق سنه نهصد ونود ونه هجري دربلده لاهور عالم را بوجود خود خرم ساخت رفته رفته بحسب سن دراحوال او ترقيات ظاهر گشت خدمت والد بزرگوارم از همه فرزندان بيشتر مي کرد وايشان ازو واز خدمت او بسيار راضي وشاکر بودند وهميشه سفارش او بمن ميکردند وبارها مي فرمودند که اورا بفرزندان ديگر تو هيچگونه نسبتي نيست واين را فرزند حقيقي خود ميدانم بعد ازان که بعضي فرزندان تولد يافته درآوان صبي برحمت ايزدي پيوستند * درعرض يکماه دوپسر از خواصان تولد يافتند يکي را جهاندار وديگري را شهريار نام نهادم درهمين ايام عرض داشت سعيد خان مدني بر رخصت ميرزا غازي که از حاکم زاده هاي ولايت تهته بود رسيد فرمودم که چون پدرش همشيره اورا بفرزند خسرو نامزد نموده اند انشاالله تعالي چون اين نسبت بوقوع آيد اورا رخصت خواهم نمود * پيش

از بادشاه شدن بیک سال بخود قرار داده بودم که درشب جمعه مرتکب خوردن شراب نشوم ازدرگاه الهي امیدوارم که تا حیات باقي باشد مرا بدین قرار داد استقامت بخشد بیست هزار روپیه بمیرزا محمد رضاے سبزواري داده شد که بفقرا و ارباب احتیاج دهلي تقسیم نماید * وزارت ممالک محروسه را از قرار مناصفه بخان بیگ که اورا در ایام شاهزادگي بخطاب وزیرالملکي سرفراز ساخته بودم وبوزیرخان تفویض نمودم وشیخ فرید بخاري را که چهارهزاري بود پنجهزاري کردم رامداس کچهوایه را که از رعایت یافتهای پدرمن بود ومنصب دوهزاري داشت سه‌هزاري سرفراز ساختم وبمیرزا رستم پسر میرزا سلطان حسین پسرزاده شاه اسمعیل حاکم قندهار وعبدالرحیم خانخانان ولد بیرم خان وایرج وداراب پسران او ودیگر امراے تعینات دکن خلعتها فرستادم وبرخوردار پسر عبدالرحمن موید بیگ را چون بے طلب بدرگاه آمده بود حکم نمودم که بجاگیرخود معاودت نماید

ازادب دوراست رفتن بے طلب دربزم شاه * ورنه پاے شوق را مانع درودیوار نیست یکماه از جلوس همایون گذشته لاله بیگ که درآوان شاهزادگي خطاب بازبهادري یافته بود سعادت ملازمت دریافت منصب او که هزاروپانصدي بود بچهار هزاري قرار یافته بصاحب صوبگي صوبه بهار سرفراز گردید وبیست هزار روپیه باو عنایت نمودم بازبهادر از خاص بندهٔ خیلان سلسله ماست پدرش نظام نام داشت وکتابدار حضرت جنت اشیاني بود کیشوداس مارو را که ازراجپوتان ولایت میرتهه است ودر اخلاص از اقران خود بیشي دارد بمنصب هزارو پانصدي از اصل واضافه سرفراز ساختم بعلما و دانایان اسلامیه فرمودم که مفردات اسماے الهي را که در یاد گرفتن آسان باشد جمع نمایند تا آنرا ورد خود سازم ودر شبهاے جمعه باعلما وصلحا ودرویشان وگوشه نشینان صحبت میدارم چون قلیچ خان که ازبندهای قدیم دولت والد بزرگوارم بود بدارائي وحکومت صوبه گجرات تعین یافت یک لکهه روپیه مدد خرج گویان باو مرحمت نمودم و میران صدرجهان را که از ایام طفولیت دروقتیکه درس چهل حدیث درخدمت شیخ عبدالغني که ذکر احوال او در اکبرنامه به تفصیل مذکور است میخواندم و اورا بمنزله خلیفه خود میدانستم تا امروز درمقام اخلاص ویک جهتي بود از منصب دو هزاري بمنصب چهار هزاري رسانیدم درایام شاهزادگي قبل از وقوع بیماري والد بزرگوارم و در ایام بیماري ایشان که راے ارکان دولت وامراے ذي شوکت متزلزل گشته هریک را سوداے در خاطر قرار گرفته بود ومي خواستند که باعث امري گردند که بجز خرابي دولت نتیجه نداشته باشد در تردد وخدمتگاري وجانسپاري تقصیري نکرد * عنایت بیگ را که در دولت پدرمن مدتهاے مدید دیوان بیوتات بود ومنصب هفتصدي داشت بجاے وزیرخان وزیر نصف ممالک محروسه ساخته بخطاب والاے اعتماد الدوله ومنصب هزار وپانصدي بهره مند ساختم ووزیرخان را بدیواني صوبه بنگاله وقرار جمع انجا معین ساختم * بیرداس را که در ایام پدرم خطاب راے رایان یافته بود * راجه بکرماجیت

که از راجهای معتبر هندوستان بود ورصد نجوم هند در عهد او بسته شده است خطاب
داده میر آتش خود ساختم وحکم کردم که همیشه در توپخانه رکاب پنجاه هزار توپچی و سه
هزار ارابه توپ مستعد و آماده سرانجام نماید بکرماجیت مذکور از طایفه کهتری است
درخدمت پدرم از منشیری فیلخانه به دیوانی ومرتبه امرائی رسید حالی از توشه
سپاهگری ومدبری نیست مرتبه پسرخان اعظم را که دو هزاری بود دو هزار و پانصدی
ساختم چون اراده خاطر آن بود که اکثر بندهای اکبری وجهانگیری بمدعیات مطلب
خود کامیاب گردند به تحصیلداران حکم نمودم که هرکس وطن خود را بجاگیر خود میخواسته
باشد بعرض رسانند تا مطابق توره وقانون چنگیزی آن محال بموجب آل تمغا بجاگیر
او مقرر گردد وار تغیر وتبدیل ایمن باشد * آبا و اجداد ما بهر کس جاگیری بطریق
ملکیت عنایت میکردند فرمان آن را بمهر آل تمغا که عبارت از مهری است که بشنجرف
مهره باشد مزین میساختند امر فرمودم که جای مهر را طلا پوش ساخته مهر مذکور
را بران نهند واکنون تمغا نام نهادم میرزا سلطان پسر میرزا شاهرخ نبیره میرزا سلیمان که از
فرزند زادهای میرزا سلطان ابوسعید است ومدتها حاکم بدخشان بود ودیگر پسران او برگزیده
و از پدر بزرگوار خود التماس کرده گرفته درخدمت خود دلاس ساخته ام واورا درجرگه فرزندان
خود می شمارم بمنصب هزاری سرفراز ساختم بهار سنگه پسر راجه مانسنگه را که قابل
ترین اولاد اوست بمنصب هزارو پانصدی از اصل و اضافه ممتاز گردانیدم * زمانه بیگ
پسر غیور بیگ کابلی را که از خورد سالی خدمت بار من میکرد ودر ایام شاهزادگی از
یکاحدی بمنصب پانصدی رسیده بود خطاب مهابتخانی داده بمنصب هزارو پانصدی
امتیاز بخشیدم وخدمت بخشیگری شاگرد پیشه بدو مقرر گشت * راجه برسنگه دیو از
راجپوتان بندیله که رعایت یافته من است ودرشجاعت و نیک ذاتی و ساده لوحی
از امثال و اقران خود امتیاز تمام دارد بمنصب سه هزاری سرفرازی یافت وباعث ترقی
ورعایت او آن شد که در اواخر عهد پدر بزرگوارم شیخ ابوالفضل را که از شیخ زادهای
هندوستان بمزیت فضل و دانائی امتیاز تمام داشت وظاهر خودرا بزیور اخلاص آراسته
بقیمت گران بسنگ به پدرم فروخته بود از صوبه دکن طلب داشتند وچون خاطر او بمن
صاف نبود و همیشه در ظاهر و باطن سخنان مذکور میساخت ودرین ایام که بنابر افساد
فتنه انگیزان خاطر مبارک والد بزرگوارم فی الجمله از من آزردگی داشت یقین بود که
اگر دولت ملازمت دریابد باعث زیادتی این غبار خواهد گشت ومانع دولت
مواصلت گردیده کار بجائی خواهد رسانید که بضرورت از سعادت خدمت محروم باید
گردید چون ولایت برسنگدیو بر سر راه او واقع بود ودران ایام درجرگه متمردان جاداشت باو
پیغام فرستادم که اگر سر راه برآن مفسد فتنه انگیز گرفته اورا نیست ونابود سازد رعایت
هائی کلی از من خواهد یافت توفیق رفیق او گشته درحینی که از حوالی ولایت او
میگذشت راه بر او بست واندک ترددی مردم اورا پریشان و متفرق ساخته اورا بقتل
آورد و سر اورا در الهآباد نزد من فرستاد اگرچه این معنی باعث آزردگی خاطر اشرف

حضرت عرش اشیانی گردید غایتاً این کار کرد که من‌سبے ملاحظه و دغدغه خاطر عزیمت استان بوس درگاه پدر خود کردم و رفته رفته آن کدورت ها بصفا مبدل گردید ✽ میرضیاء الدین قزوینی را که در ایام شاهزادگی ازو خدمات و دولت خواهی ها بوقوع آمده بود هزاری ساختم و بمشرف طویله حکم شد که هر روز سی اسپ بجهت بخشش حاضر میساخته باشد و میرزاعلی اکبرشاهی را که از جوانان قرار داده آلوس دهلی است بمنصب چهارهزاری ممتاز ساخته سرکار سنبهل را بجاگیر او مقرر داشتم ✽ روزی به‌تقریبی امیرالامرا این سخن بعرض رسانید و مرا بغایت خوش آمد چنین گفت که دیانت و بے‌دیانتی مخصوص نقد و جنس نیست بلکه از نمودن حالتی که در اشنایان نباشد و پنهان داشتن استعدادی که دربیگانگان باشد نیز بے‌دیانتی است الحق سخن درستی است می باید که مقربان را اشنا و بیگانه منظور نباشد و حالت هرکس را چنانچه می باید بعرض میرسانیده باشند ✽ دروقت رخصت به پرویز گفته بودم که اگر رانا خود یا پسر کلان او که کرن نام دارد بملازمت انفرزند آید و در مقام اطاعت و بندگی باشد تعرض بولایت او نرسانند وغرض ازین سفارش دومقدمه بود یکی انکه چون همیشه تسخیر ولایت ماوراءالنهر پیش نهاد خاطر اقدس والد بزرگوارم بود ودر هر مرتبه که عزیمت فرمودند موانع روی داد اگر این مهم یک گونه صورتے بگیرد واین خدشه ارخاطر دور گردد پرویز را درهندوستان گذاشته بمیامن توفیقات الهی روانه ولایت موروثی کردم خصوصاً درین ایام که حاکم مستقل دران دیار نیست باقی خان نیز که بعد از عبدالله خان و عبدالمومن خان پسر او فی‌الجمله استقلال یافته بود فوت شده وکار ولی محمد خان برادر او که الحال حاکم ان دیار است هنوز نظامی نیافته است دیگر سرانجام مهم بیکار دکن که چون درعهد والد بزرگوارم پاره از ان ولایت بحیز تسخیر در امده انملک را بعنایت ایزد سبحانه یکباره در تحت تصرف در اورده داخل ممالک محروسه سازم امید بکرم الله تعالے انکه این هردو عزیمت روزی گردد

هفت اقلیم ار بگیرد بادشاه ✽ همچنان دربند اقلیم دگر

میرزا شاهرخ نبیرهٔ میرزا سلیمان حاکم بدخشان را که قرابت قریبه باین سلسله دارد و در ملازمت پدرم پنجهزاری بود به منصب هفت هزاری امتیاز بخشیدم و میرزا بسیار ترک طبیعت ساده لوحی است پدرمن اورا بسیار عزت میداشتند و هرگاه فرزندان خود را حکم نشستن میفرمودند اورا هم بدین عنایت سربلند میساختند باوجود فساد طلبیهاے بدخشیان درین قربتها میرزا بد مدمه و وسوسه ایشان از راه نرفته اصلا مرتکب امرے که باعث غبار خاطر باشد نشده صوبه مالوه را بدستورے که پدرم اورا مرحمت کرده بودند برقرار داشتم ✽ خواجه عبدالله که از سلسله نقشبندیه است و در ابتدای ملازمت احدی بود رفته رفته منصب او به پله هزاری رسید بیموجبی بخدمت پدرم رفته اگرچه سعادت خود میدانستم که ملازم ومردم من بخدمت ایشان روند غایتاً چون بے رخصت ازو این عمل سرزده پاره خاطرازان گران بود باوجود چنین بے حقیقتی منصب

و جاگیری که پدرم باو ارزانی داشته بودند برقرار گذاشتم اما نفس الامر است که از جوانان مردانه کارطلب است اگر این تقصیر ازو بوقوع نمی آمد جوان بی عیبی بود * اسمعیل بیگ بکه از مردم قراره ۴۰ ماوراءالنهر است و در زمان عبدالمومن خان حاکم مشهد بود بمنصب هزار و پانصدی سرفراز گشت * شیخ حسن پسر شیخ بهاست که از اوان طفولیت با امور همیشه در ملازمت و خدمت من بود و در ایام شاهزادگی بخطاب مقربخانی سربلندی داشت در خدمت بسیار چست و چالاک بود و در شکارها پیاده در جلوی من راههای دور را قطع میکرد تیر و تفنگ را خوب می انداخت و در جراحیها سرآمد عهد خود است پدران او هم این عمل را خوب ورزیده بودند بعد از جلوس بنابر کمال اعتمادی که باو داشتم بخدمت آوردن فرزندان و متعلقان برادرم دانیال به برهانپور فرستادم و بخانخانان سخنان پست و بلند و نصایح سود مند تعلیم دادم مقربخان این خدمت را چنانچه باید در اندک مدتی بتقدیم رسانید و رفع دغدغهای که در خاطر خانخانان و امرای آنجا جا کرده بود وا نموده بازماندهای برادرم را به صحت و سلامت با کارخانجات و اموال و اسباب در لاهور آورده بنظر گذرانید * نقیب خانرا که از سادات صحیح النسب قزوین است و غیاث الدین علی نام دارد بمنصب هزار و پانصدی سرفراز ساختم پدرم اورا بخطاب نقیب خانی امتیاز بخشیده بودند در خدمت ایشان قرب و منزلت تمام داشت در ابتدای جلوس بنش او بعضی مقدمات خوانده و بدین نسبت اورا اخوند مخاطب ساخته می فرمودند و در علم تاریخ و تصحیح اسامی رجال نظیر و عدیل خود ندارد امروز مثل او مورخی در معموره عالم نیست از ابتدای آفرینش تا امروز احوال ربع مسکون بر ذکر دارد این قسم حافظه مگر الله تعالی بکسی کرامت کند * شیخ کبیر را که از سلسله حضرت شیخ سلیم است بنابر شجاعت و مردانگی در ایام شاهزادگی بخطاب شجاعت خانی سرفراز ساخته بودم درینولا بمنصب هزاری ممتاز گردانیدم * در بیست و هفتم سعادت از پسران اکهیراج ولد بهگوانداس عموی راجه مانسنگه امر غریب روی داد این بی سعادتان که ابهی رام و بیجرام وشیام رام نام داشتند بنهایت بی اعتدالی بودند باوجودیکه از ابهی رام مذکور بی اندامیها روی داده بود اغماض عین از تقصیرات او نموده بودم چون درین تاریخ بعرض رسید که این بی سعادت می خواهد که نساء و فرزندان خود را بی رخصت بوطن روانه سازد و بعد ازان خود نیز فرار نموده برانا که از دولتخواهان این دودمان است پناه برد رامداس و دیگر امرای راجپوت را گفتم که اگر از شماها کسی ضامن شود منصب و جاگیر این بدبختان برقرار داشته گناهان گذشته را عفو نمایم از غایت شوربختی و بدطینتی اینها هیچکس ضامن نشد بامیرالامرا فرمودم که چون کسی متضمن سلوک و معاش این بدبختان نمی شود تا بهم رسیدن ضامنی حواله یکی از بندهای درگاه باشند امیرالامرا اینهارا بابراهیم خان کاکر که در ثانی الحال بخطاب دلاورخانی سرفراز گشت و حاتم پسر بابوی منکلی که خطاب شهبازخانی داشت سپرد چون اینها خواستند که یراق

از جاهلان دور سازند در مقام ممانعت در امده پاس مراتب ادب نگاه نداشتند و باتفاق نوکران خود در مقام عربده و جنگ شدند و اینمعنی را بمن امیرالامرا اظهار نمود فرمودم که این سیه بختان را بجزاے عمل خود شان باید رسانید امیرالامرا بقصد دفع انها متوجهه گشت وشیخ فرید را نیز از عقب فرستادم ازان جماعت دو راجپوت که یکی شمشیر داشت و دیگرے جمدهر باامیرالامرا روبرو شدند یکی از ملازمان او که قطب نام داشت بجمدهر دار درآویخت و بزخم جمدهر کشته شد و اورا نیز پاره پاره ساختند وبدیگری که شمشیرداشت یکی از افغانان ملازم امیرالامرا در آویخت و اورا نابود گردانید دلاورخان جمدهر کشیده بر ابیبرام که با دوکس دیگرپا قایم ساخته بود متوجهه گشت و بیکی زخم جمدهر رسانیده از دست آن سه کس نه زخم برداشته همانجا افتاد و چندی از احدیان و مردم امیرالامرا مقابل شده آن خون گرفتها را بقتل رسانیدند یکی از راجپوتان شمشیر کشیده بشیخ فرید متوجهه گشت غلام حبشي او روبرو شد و ان راجپوت را از پا در آورد این شورش در صحن دولتخانه خاص و عام واقع گشت و ان سیاست باعث تنبیه بسیاری از ناعاقبت اندیشان گردید ابوالنبي اوزبک بعرض رسانید که اگر اینقسم امری در اوزبکیه رو دهد سلسله و قبیله انجماعت را برمی اندازند گفتم که چون اینطایفه رعایت کرده و تربیت یافته والد بزرگوار من اند مراعات همان نواختگي مینایم ومقتضای عدالت نیز انست که بتقصیروجریمه یک کس از خلق بسیار مواخذه نباشد * شیخ حسین جامي که امروز برمسند درویشی جا دارد و از مریدان درویش شیراز است پیش از جلوس بششماه از لاهور بمن نوشته بود که در خواب دیده‌ام که اولیاء و بزرگان امر سلطنت را بدان برگزیده درگاه الهي تفویض فرمودند بدین نوید مستبشر بوده منتظر وقوع این امرباشند امید دارم که بعد ازوقوع این امرتقصیرات خواجه ذکریا که از سلسله احراریه است بعفومقرون گردد * تاش بیگ فرجي که از قدیمان این دولت است و پدرمن اورا بخطاب تاج خاني سرفراز ساخته بودند و منصب دوهزاري داشت سه هزاري عنایت نمودم و بخته بیگ کابلي را که هزارو پانصدي منصب داشت سه هزاري کردم بسیار جوان مردانه کارطلب است درخدمت عم بزرگوارم میرزا محمد حکیم قرب و محرمیت تمام داشت ابوالقاسم تمکین را که از بندهاے قدیم پدرم بود بمنصب هزار وپانصدي از اصل و اضافه سرفراز ساختم در کثرت اولاد و بسیاری فرزندان کم کسی مثل او بوده باشد سي پسر دارد ودختر اگر برابر نباشد از نصف کم نخواهد بود * شیخ علاءالدین نبیره شیخ سلیم را که بمن نسبتهاے قوي داشت بخطاب اسلام خان سربلند گردانیدم وبمنصب دو هزاري سرفراز شد و او در خورد سالي با من کلان‌شده بود از من یک سال خورد تر بوده‌باشد بسیار جوان مردانه نیک ذات است از قوم و قبیله خود بجمیع وجوه امتیاز تمام دارد تا امروز از مکیفات هیچ نخورده و اخلاص اوازمن بدرجه ایست که اورا بخطاب فرزندي سرفراز ساخته ام * علي اصغربارهیه را که درمردانگي و کارطلبي نظیر و عدیل خود ندارد و پسرسید

محمود خان بارهیه است که از امرای کلان پدرم بود بخطاب سیف خانی درمیان امثال و اقران امتیاز بخشیدم بسیار جوان مردانه نمایان است همیشه در شکارها وجایهای که چندی از معتمدان همراه میبودند یکی از آنها او بود هرگز در عمر خود چیزی از مکیفات نخورده است وابدمعنی را در ایام جوانی ملتزم گشته عنقریب بمراتب بلند سروری خواهد یافت ومنصب سه هزاری نیز عنایت نمودم * مردون پسر محمد قلیخان برلاس را که هزاری بود بمنصب دوهزاری سربلند ساختم مردون از اصل زادهای الوس چغتائی است خالی از جرأت ومردانگی نیست * شیخ بایزید نبیره شیخ سلیم را که دو هزاری بود منصب سه هزاری عنایت نمودم اول مرتبه کسی که مرا شیر داد والده شیخ بایزید بود اما زیاده از یک روز نشد * روزی از پندتان که عبارت از دانایان هنود است پرسیدم که اگر معتقدهای دین شما بر مرود آمدن ذات مقدس حق تعالی است در ده پیکر مختلف بطریق حلول آن خود نزد ارباب عقل مردود است واین مفسده لازم دارد که واجب تعالی که مجرد از جمیع تعینات است صاحب طول وعرض وعمق بوده باشد واگر مراد ظهور نور الهی است درین اجسام آن خود در همه موجودات مساوی است وبایی ده پیکر مختص نیست واگر مراد اثبات صفتی از صفات الهی است درین صورت هم تخصیص درست نه زیراکه در هر دین وآئین صاحبان معجزات وکرامات هستند که از دیگر مردمان زمان خود بدانش وفراست ممتاز بوده اند بعد از گفت وشنود بسیار رد وبدل بیشمار بخدائی خدائی منزه از جسم وچون وچگون معترف گشتند و گفتند که چون اندیشه ما در ادراک ذات مجرد ناقص است بی وسیله صورت راه بمعرفت او نمی بریم و این ده پیکر را وسیله شناخت ومعرفت خود ساخته ایم پس گفتم این پیکرها کی شمارا وسیله مقصود بمعبود توانند بود * پدرمن در اکثر اوقات با دانایان هر دین ومذهب صحبت میداشتند خصوصاً با پندتان و دانایان هند و باآنکه آمی بودند از کثرت مجالست بادانایان وارباب فضل در گفتگوها چنان ظاهر میشد که هیچ کس پی بامی بودن ایشان نمی برد وبدقایق نظم ونثر چنان میرسیدند که مافوقی بران متصور نبود حلیه مبارک ایشان درقد بحد وسط بلند بالائی را داشتند و گندم گون وچشم وابروسیاه بودند ملاحت ایشان برصباحت زیادتی داشت وشیر اندام وکشاده سینه ودست وبازوها دراز وبرپره بینی چپ خالی گوشتی داشتند بغایت خوش نما برابر نیم نخود عیافه جمعی که در علم قیافه صاحب مهارت بودند این خال را علامت دولتهای عظیم واقبالهای جسیم میدانستند آواز مبارک ایشان بغایت بلند بود و در تکلم وبیان نمکی خاص داشتند ودراوضاع واطوار مناسبتی باهل عالم نداشتند فر ایزدی از ایشان هویدا بود

هم بزرگی در حسب هم باد شاهی در نسب * کوسلیمان تا درانگشتش کند انگشتری

بعد سه ماه از تولد من همشیره ام شاهزاده خانم از شکم یکی از خواصان تولد یافت واو را بوالده خود مریم مکانی سپردند * بعد ازوی پسری هم از یکی از خواصان و

خدمتگاران متولد گردید او را شاه مراد نام گردانیدند چون تولد او در کوهستان فتحپور
روی داده بود اورا پهاری مخاطب میساختند در وقتی که والد بزرگوارم اورا به تسخیر
دکن فرستاده بودند بواسطه مصاحبت ناجنسان افراط شراب را بحدی رسانید که درسن
سي سالگي درنواحی جالناپور از ولایت برار برحمت حق پیوست حلیه او سبز رنگ
لاغر اندام قدش بدرازي مایل تمکین ووقار از اوضاعش ظاهر و شجاعت ومردانگي از
اطوارش باهر * درشب چهارشنبه دهم جمادي‌الاول سنه ۹۷۹ نهصدوهفتاد و نه از
خواصی دیگر پسری بوجود آمد اورا دانیال نام نهادند چون تولد او در اجمیر درخانه
یکی از مجاوران استانه متبرکه خواجه بزرگوار خواجه معین‌الدین چشتی که شیخ
دانیال نام داشت وقوع یافت بهمان مناسبت بدانیال موسوم گشت بعد از فوت
برادرم شاه مراد در اواخر عهد اورا به تسخیر دکن فرستادند و خود هم از عقب متوجه
گشتند در ایامی که والد بزرگوارم قلعه اسیر را محاصره داشتند باجمعی کثیر از امرایان
مثل خانخانان و اولاد او و میرزا یوسف خان و دیگر سرداران قلعه احمد نگر در قبل داشت
مقارن انکه قلعه اسیر مفتوح گشت احمد نگر نیز بتصرف اولیاء دولت قاهره در آمد
بعد ازانکه حضرت عرش اشیاني بدولت وسعادت و نصرت از برهانپور بصوب دارالخلافه
نهضت فرمودند ان ولایت را بدانیال داده اورا بضبط و ربط انحال گذاشتند او نیز
بسنت ناپسندیده برادر خود شاه مراد عمل نمود دراندک مدت درسن سي و سه
سالگی بهمین افراط شراب درگذشت مردنش بدطوری شده به تفنگ وشکاری که
به تفنگ کنند میل تمام داشت یکی از تفنگهای خودرا یکه و جنازه نام نهاده بود و
این بیت را خود گفته فرمود که بران نقش کنند

از شوق شکاری توشود جان تروتازه * برهر که خورد تیرتو یکه و جنازه

بعد ازانکه شراب خوردنش بحد افراط کشید و اینمعني بخدمت پدرم معروض گشت
فرامین عتاب امیز باسم خانخانان صادر گردید و او بالضرورت درصدد منع شده خبرداران
گذاشت که براجبي از احوال او باخبرباشند چون راه شراب بردن بالکلیه مسدود شد
ببعضی خدمتکاران نزدیک ابرام بلکه زاري کردن اغاز نهاد و گفت بجهت من بهر
روش که ممکن باشد شراب می اورده باشند بمرشد قلي تفنگچی که راه خدمت نزدیک
داشت فرمود که درهمین تفنگ یکه و جنازه شراب انداخته بیار آن بیسعادت بامید
رعایت مرتکب این امرشده عرق دو اتشه را دران تفنگ که مدتها بباروت و بوئی آن
پرورش یافته بود انداخته اورد وزنگ آهن نیز که از تیزي عرق تحلیل پذیرفته بود بلو
معین گشت مجملاً خوردن همان بود و افتادن همان

کسی باید که فالی بد نگیرد * وگر گیرد برای خود نگیرد

دانیال جوان خوش قدی بود بغایت خوش ترکیب ونمایان بفیل و اسپ میل تمام
داشت محال بود که پیش کسی اسپ وفیل خوب بشنود که دارد وازو نگیرد و بنغمه
هندي مایل بود گاهی بزبان اهل هند و باصطلاح ایشان شعري میگفت بدنبودی *

بعد از تولد شدن دانیال از بی بی دولت شاد دختری متولد گشت شکرالنسابیگم نام نهادند چون در دامن تربیت والد بزرگوارم پرورش یافت بسیار خوب برآمد نیک ذاتی و رحم بعموم خلائق فطری و جبلی اوست از ایام طفلی و خورد سالی تا حال در محبت من بی اختیار است این علاقه در میان کم خواهری و برادری خواهد بود در طفلی اول مرتبه چنانچه عادت است که سینه اطفال را می‌فشارند و قطرهٔ شیری از آن ظاهر میشود سینه خواهرم را فشردند قطرهٔ شیر برآمد حضرت والد بزرگوارم فرمودند که بابا این شیر را بخور تا درحقیقت این خواهر تو بجای مادر توهم باشد عالم السرائر دانا است که از آن روز باز که آن قطرهٔ شیر را نوشیده‌ام باعلاقه خواهری مهری که فرزندان را بامادران می باشد آن مهر را درخود ادراک می نمایم * بعد از چندی دختری دیگرهم از بی بی دولت شاد مذکور بعالم وجود آمد به آرام بانوبیگم مسمی کردند مزاجش فی الجمله بگرمی و تندی مایل است پدرم او را بسیار دوست میداشتند چنانچه اکثری از بیادبیهای او را بشرح ادب برمیداشتند و در نظر مبارک ایشان از غایت محبت بد نمی نمود مکرراً مرا سرفراز ساخته می فرمودند که بابا بجهت خاطر من با این خواهر خود که بعرف هندوان لاڈله من است یعنی عزیز پرورده بعد از من می باید بروشی سلوک کنی که من با او میکنم بار او را برداشته بی ادبیها و شوخی های او را بگذرانی * اوصاف حمیده والد بزرگوارم از حد توصیف و اندازه تعریف بیرونست اگر کتابها در اخلاق پسندیده ایشان تالیف یابد بی شائبه تکلف و قطع نظر از مراتب پدری و فرزندی اندکی از بسیار آن گفته نباشد باوجود سلطنت و چندین خزاین و دفاین بیرون از اندازهٔ حساب و قیاس و فیلان جنگی و اسپان تازی یکسرمو در درگاه الهی از پایه فروتنی قدم فراتر ننهاده خود را کمترین مخلوقی از مخلوقات میدانستند و از یاد حق لحظه غافل نبودند

دائم همه جا با همه کس در همه حال * میدار نهفته چشم دل جانب یار

ارباب ملل مختلفه را در وسعت آباد دولت بی بدلش جا بخلاف سایر ولایات عالم که شیعه را بغیر از ایران و سنی را در روم و هندوستان و توران جا نیست چنانچه در دایرهٔ وسیع الفضای رحمت ایزدی جمیع طوائف و ارباب ملل را جاست بمقتضای آنکه سایه می باید که پرتو ذات باشد در ممالک محروسه اش که هرحدی بکنار دریای شور منتهی گشته ارباب ملتهای مختلف و عقیدت‌های صحیح و ردی را جا بوده راه تعرض بسته گشته سنی با شیعه در یک مسجد و فرنگی با یهودی در یک کلیسا طریق عبادت می سپردند صلح کل شیوهٔ مقرر ایشان بود با نیکان و خوبان هر طایفه و هر دین و آئین صحبت میداشتند و بقدر حالت و فهمیدگی بهر کدام التفاتها می فرمودند شبهای ایشان به بیداری میگذشت و در روزها بسیار کم خواب بودند چنانچه مدت خواب ایشان در شبانروزی از یک نیم پهر زیاده نبود و بیداری شبها را بازیافتی از عمر میدانستند شجاعت و دلیری و دلاوری ایشان بغایتی بود که بر فیلان مست سرکش سواری می فرمودند و بعضی فیلان خونی را که مادهٔ خود را نزد خود نمیگذاشتند

باانکه هرچند فیل بد خو باشد تعرض بمادهٔ فیل و فیلبان نمی رساند درحالتی که فیلبانان و مادهٔ فیل را کشته باشد و اورا نزد خود نگذارد در قید اطاعت درمی آوردند و بر دیوارے یا درختے که رهگذران فیل مهاوت را کشته از قید اطاعت اں برامدهٔ میبود و ازپهلوے اں دیوار یادرخت میگذشت تکیه بر لطف ایزدی نموده خود رابرپشت او می انداختند وبمجرد سوار شدں اورا بقید ضبط در آورده رام می نمودند مکرر اینمعنی مشاهده شد و درسن چهارده سالگی بر تخت سلطنت جلوس فرمودند هیموی کافر که حکام افغان منصوب ساخته او بودند بعد ازانکه حضرت جنت آشیانی در دارالخلافه دهلی شنقار شدند جمعیت شگرف فراهم آورده با فیلخانه که دراں آیام هیچ یک از حکام عرصهٔ هندوستان را نبود متوجهه دهلی گشت قبل از وقوع ایں قضیه حضرت جنت اشیانی ایشاں را بجهت دفع بعضی از افغانان دامن کوه پنجاب تعین فرموده بودند چوں مصداق ایں مصراع که هم بیان حال و هم تاریخ رحلت وانتقال است

* همایوں بادشاه از بام افتاد *

قرین حال ایشاں گشت و ایں خبر بوسیله نظرجوئی به پدرم رسید بیرم‌خاں اتالیق بود امرایانی را که دراں صوبه بآنخدمت حاضر بودند جمع ساخته درساعت سعید ایشان را در پرگنه کلانور از مضافات لاهور بر تخت سلطنت نشاندند هیمو چوں بحوالی دهلی رسید تردی‌بیگ خاں و جمعی کثیر که در دهلی حاضر بودند جمیعت نمودند و در مقابله او صف ارا گشتند چوں اسباب مقابله و مجادله دست فراهم داد لشکر ها درهم اویختند بعد از کوشش و کشش بسیار شکست برتردی‌بیگ خاں و مغلاں افتاده فوج ظلمت بر افواج نور غلبه کرد

همه کارو پیکار و رزم ایزدیست * که داند که فرجام فیروز کیست

زخون دلیران و گرد سپاه * زمیں لعل گوں شد هواشد سیاه

تردی بیگ خاں با شکست یافتها راه اردوے والد بزرگوار م پیش گرفتند چوں بیرم‌خاں باو سوء مزاجی داشت اورا به‌بهانه شکست و تقصیر در جنگ مخاطب ساخته کارش باخر رسانید دیگربارہ بنابر غرورے که از وقوع ایں فتح در دماغ آں کافر ملعون جا کرده بود باجمیعت و فیلاں خود از دهلی بر امده متوجهه پیش گشت و رایات جلال حضرت عرش اشیانی از کلانوربقصد دفع او توجهه فرمودند در حوالی پانی پت اجتماع فوج نور و ظلمت دست داد ودر روز پنجشنبه دوم محرم سنه نهصدوشصت و چهارمقابله و مقاتله روے داد فوج هیمو سی هزار سوار دلاور جنگی بود وغازیان لشکر منصور زیاده از چهار پنجهزار نبودند دراں روز هیمو بر فیل هوائی نام سوار بود ناگاه تیرے بر چشم آں کافر رسیده از پس سراو سربدر کرد لشکر او ایں‌حالت را مشاهده کرده هزیمت یافتند اتفاقاً شاه قلی خاں محرم با چندی از دلاوران بفیلی که هیمو بربالاے او زخمی بود رسیدند میخواستند که فیلبان را به تیر بزنند فریاد بر آورد که مرا نکشید که هیمو بربالاے ایں فیل است در حال اورا بهماں هیئت مجموعی نزد حضرت عرش اشیانی اوردند

بیرم‌خان عرض کرد که مناسب اینست که حضرت بدست مبارک خود تیغی برین کافر بزنند تا ثواب غزا یافته درطغرای فرامین غازي جزو اسم مبارک گردد فرمودند که من اورا قتل این پاره پاره کرده ام وبیان میکنند که در کابل روزی پیش خواجه عبدالصمد شیرین قلم مشق تصویر میکردم صورتی در قلم می درآمد که اجزای او از یکدیگر جدا و متفرق بود یکی از نزدیکان پرسید که صورت کیست فرمان می رفت که صورت هیمو است دست خود را آلوده بخون او نساخته یکی از خدمتگاران فرمودند که گردن او را بزنند کشتهای لشکر مغلوب پانجهزار بشمار درآمد سوای آنکه در اطراف و جوانب افتاده باشند ٭ دیگر از کارهای نمایان آنحضرت فتح گجرات وایلغار است که دران راه فرموده اند در وقتی که میرزا ابراهیم حسین و محمد حسین میرزا وشاه میرزا ازین دولت روگردان شده بطرف گجرات رفته بودند وتمام امرای گجرات وبقیه طلبان الحدود متفق گشته قلعه احمد اباد را بر میرزا عزیز کوکا بافوج قاهره در انجا بود درقبل داشتند حضرت عرش اشیانی بنابر اضطرابی که حضرت انکا والده میرزا مشارالیه داشت بالجمعیت بادشاهانه بی توقف ازدارالخلافه فتحپور متوجه گجرات میگردند این نوع راه دور دراز را که بدو ماه قطع باید نمود در عرض نه روز گاه بسواری اسپ وگاه بسواری شتر وگهوره بهل طی فرموده خودرا بسر تله رسانیدند چون بتاریخ پنجم جمادی الاول سنه ۹۸۰ نهصد وهشتاد بحوالی لشکر غنیم میرسند از دولتخواهان کنکاش می پرسند بعضی میگویند که شبخون بلشکر غنیم باید زد حضرت میفرمایند که شبخون کار بیدلان وشیوهٔ نبرد کاران است درحال بنواختن نقاره وانداختن سواران حکم میفرمایند و چون بدریای سابرمتی رسیدند فرمودند که مردم از آب به تردد بگذرند محمد حسین میرزا ازغلغله گذشتن افواج قاهره مضطرب گردید خود بقراولی برمی آید سبحانقلی ترک هم ازین جانب باجیلی از دلاوران بکناره دریا بتفحص حال غنیم می ماند میرزا الجماعت را می بیند ومي پرسد که این چه فوج است سبحان قلي ترک میگوید که حال لشکر اکبر بادشاه و فوج اوست آن بخت برگشته بمعنی را قبول نمیکند ومي گوید که جاسوسان من چهارده روز پیش ازین بادشاه را در فتحپور دیده آمده اند ظاهرا تو دروغ میگوئی سبحان قلي گفت امروز نه روز است که حضرت از فتحپور به ایلغار رسیدند میرزا گفت که فیلان چه طور رسیده باشند سبحان قلی جواب داد که چه احتیاج بفیلان بود الیجدی جوانان وبهادران سنگ شکجب بهتر از فیلان نامی ومست رسیده اند که حالا حقیقت دعوی گری وسرکشی معلوم خواهد شد میرزا از شنیدن این سخن پاره ازجا رفته متوجه ترتیب افواج میگردد وحضرت آنمقدار توقف منفر ماندند که قراولان خبر میرسانند که غنیم درسلاح پوشي است بعد ازان متوجه میگردند وهر چند کس معروض میدارند که خان اعظم از پیش برآیند او ایستادگی مینماید ومي گوید که غنیم زور است تا رسیدن لشکر گجرات ازدرون قلعه درین طرف آب باید بود حضرت فرمودند که ماهمیشه خصوصاً درین سفر ویورش اعتماد بر تائید ایزدی نموده ایم اگر بنظر

برسلسله ظاهرمیبود اینچنین جریده بایلغار نمي آمديم اکنون که غنیم متوجه جنگست استادن ما لایق نیمت این سخن گفته توکل فطري را سپرخود ساخته با مخصوصی چند که درطرح بهمرکابي مقرر شده بودند دران دریا اسپ انداختند با انکه گمان پایاب نبود بسلامت عبور فرمودند حضرت دوبلغه خودرا می طلبند قوردار در اضطراب آوردن دوبلغه را پیش روی می اندازد مخصوصان این معني را بشگون خوب نمیگیرند حضرت درحال میفرمایند که شگون ما بسیار خوب شد چراکه پیش روی ما کشاده گشت درین اثناے میرزاے بخت برگشته صفها آراسته بجنگ ولي نعمت خود بیرون می آید

باولي نعمت ار برون آئي * گرسپهري که سرنگون آئي

خان اعظم را مطلق گمان آن نبود که باین تیزي وجلدي آنحضرت سائه مرحمت باینحدود خواهند انداخت هرکس که خبر ازآمدن آنحضرت میداد اصلا قبول نمیکرد تاآنکه بقراین ودلایل آمدن آنحضرت خاطرنشان او شد لشکر گجرات را آراسته مستعد برآمدن گردید مقارن این حال اصفخان نیزخبری باو میرساند پیش از برآمدن فوج از قلعه لشکرغنیم از میان درختان نمودار شد حضرت تائید ایزدي را دست آویز همت خود ساخته روان شدند محمد قلي خان توقبائي وترديخان ديوانه باجمعی ازبهادران بیشتررفته باندک تردد جلو گردانیدند حضرت براجه بهگوانداس میفرمایند که غنیم بیشمار است ومردم ما اندک باید که همه یکرو ویکدل گشته برغنیم حمله آور گردیم که مشت بسته کارگرازپنجه کشاده است این سخن گفته وتیغها اخته بافدائیان خود غلغله الله اکبر ویا معین را بلند آوازه ساخته مي تازند

به پرید هوش زمانه زجوش * بدرید گوش سپهر از خروش

برانغار وجوانغار بادشاهي وجمعی ازبهادران غول رسیده داد دلاوري دادند کوکبائي که از قسم آتشبازي است هم از لشکرغنیم درگرفته در زقوم زاری می پیچد وآنچنان شورے می اندازد که فیل نامي غنیم درحرکت آمده باعث برهم خوردگي لشکرغنیم میگردد درین اثنا فوج غول رسیده محمد حسین میرزا وجمعي را که باو در زدوخورد بودند برداشتند ودلاوران لشکرفیروزي اثر ترددات نمایان بتقدیم رسانیدند مانسنگه درباري درنظرانحضرت برغنیم خود غالب آمد وراکهوداس کچهوایه جان نثاري کرد ومحمدوفا که ازخانزادان این دولت بود داد مردانگي داده زخمي ازاسپ افتاد بعنایت خالق بنده نواز وبمحض همت واقبال شهنشاه سرفراز جمعیت غنیم ازهم متفرق گشته شکست براحوال انها راه یافت بشکرانه این فتح عظیم روے نیاز بدرگاه کریم کارساز نهاده بلوازم شکرگذاري قیام واقدام مي نمایند درین اثنا یکے از کلانوتان بعرض میرساند که سیف خان کوکلتاش نقدحیات نثاردولت خواهي نمود بعداز تحقیق ظاهرشد که درحالتي که محمد حسین میرزا باچندی ازاوباش برفوج غول مي تازد سیف خان بحسب اتفاق باو برمیخورد وداد مردانگي داده شهید میشود ومیرزانیز ازدست بهادران

عزل رحمي میشود وکوکلتاش مذکور مراد از کلان زین خان کوکه است از عزائب احوال آنکه یک روز پیش ازین جنگ وقتیکه حضرت عرش آشیانی بطعام میل میفرمودند از هراول که دانای علم شانه بینی بود می پرسند که فتح از کدام طرف است میگوید که از جانب شماست اما یکی از امرای این لشکر شهید خواهد شد درهمان اثنا سیف خان کوکه عرض میکند که کاشکی این سعادت نصیب من شود

بسا فالی که از ما آنچه برخاست * چو اختر میگذشت آن فال شد راست

القصه میرزا محمد حسین عنان بگردانید وپای اسپش در زقوم زاری بند شده از اسپ می افتد گدا علی نام از بندهای بادشاهي باو برمیخورد واورا در پیش اسپ خود سوار کرده بملازمت حضرت می اورد چون دوسه کس دعوی شرکت گرفتن او میکنند حضرت ازو می پرسند تراکه گرفت میگوید که نمک بادشاه ودست اورا که از عقب بسته بود میفرمایند که از پیش ببندند درین اثنا آب میطلبد فرحت خان که از غلامان معتمد بود هردو دست خودرا برسر او میزند حضرت باو اعتراض فرموده آب خاصه میطلبند واورا سیراب عدالت میسازند تا این زمان میرزا عزیز کوکه ولشکر درون قلعه برنیامده بودند حضرت بعد از گرفتاری میرزا محمد حسین آهسته آهسته متوجه شهر احمد آباد می شوند میرزا را برای رایسنگه راتهور که از عمدهای راجپوتان بود می سپارند که برفیل انداخته همراه آورد درین اثنا اختیارالملک که یکی از سرداران معتبر گجراتیان بود باوجود قریب به پنجهزار کس نمایان میگردد از نمودار گشتن این فوج اضطراب تمام بمردم بادشاهي بهم رسید حضرت بمقتضای شجاعت جبلي وفطرت اصلي حکم بنواختن نقاره میفرمایند وشجاعت خان وراجه بهگوانداس وچندی از بندها بیشتر تاخته بفوج مذکور بدرمی اندازند بملاحظه آنکه مبادا فوج غنیم محمد حسین میرزا را بدست در آورد مردم رای رایسنگه بصلاح وتجویز راجه مذکور سر میرزا را از تن جدا می سازند پدرم اصلا بکشتن او راضي نبودند وفوج اختیارالملک درهم پاشید واسپ اورا در زقوم زاری می اندازد سهراب بیگ ترکمان سراورا بریده می آرد بمحض کرم وعنایت ایزدی این نوع فتحی باندک مایه مردم روی داد * همچنین فتح ولایت بنگاله وگرفتن قلاع مشهور ومعروف هندوستان مثل قلعه چتور ورنتهنبور وتسخیر ولایت خاندیس وگرفتن قلعه اسیر ودیگر ولایات که بسعي افواج قاهره بتصرف اولیای دولت در آمده است از حساب وشمار بیرون است اگر بتفصیل مذکور گردد سخن دراز میشود ودر محاربه چتور جتمل راکه سردار مردم قلعه بود بدست خود بتفنگ زده اند در تفنگ اند زنی نظیر وعدیل خود نداشتند بهمین تفنگ که جتمل را زده اند سنگرام نام دارد واز تفنگهای نادر روزگار است قریب سه چهار هزار جانور پرنده وچرنده زده باشند من هم در تفنگ انداختن شاگرد رشید ایشان میتوانم بود از جمیع شکارها بشکاری که از تفنگ زده شود طبیعت راغب است در یک روز هژده آهو را بتفنگ زده ام از ریاضاتی که والد بزرگوارم میکشیده اند یکی ترک غذای حیواني بود که در تمام سال سه ماه بگوشت میل

میفرمودہ اند و نه ماه دیگر بطعام صوفیانه قناعت می کردند و مطلق به قتل و ذبح حیوانات راضي نبودند و در ایام فرخنده فرجام ایشان در بسیاری از روزها وماها کشتن حیوانات منع عام بود تفصیل ایام و شهوری که مرتکب خوردن گوشت نمیشدند در اکبرنامه داخل است * وهمان تاریخ که اعتمادالدوله را دیوان ساختم خدمت دیواني بیوتات را بمعزالملک فرمودم معزالملک از سادات باختر است در ایام والد بزرگوارم بمشرفي کرکراقخانه قیام واقدام مي نمود * در یکروز از روزهاے ایام جلوس صد کس از بندهاے اکبري وجهانگیري بزیادتي منصب وجاگیر سر فراز گشتند * در عید رمضان چون اول عیدی بود از جلوس همایون من بعید گاه برآمدم کثرت عظمي شده بود بنماز عید قیام نموده لوازم شکروسپاس ایزدي بجا آورده متوجه دولت سرا شدم بمقتضاے انکه *

از خوان بادشاهان نعمت رسد گدا را

فرمودم که پاره زر صرف تصدقات وخیرات نمایند ازان جمله چند لک دام حواله دوست محمد شد که بفقرا و ارباب احتیاج قسمت کند وبمیر جمال‌الدین حسین آنجو ومیران صدر جهان و میر محمد رضای سبزواري بهر یک یک لک دام داده شد که در اطراف شهر خیرات کنند وپنجهزار روپیه بدرویشان شیخ محمد حسین جامي فرستادم وحکم فرمودم که هر روز یکے از منصب داران پنجاه هزار دام به فقرا میداده باشند * قبضه شمشیر مرصع به خانخانان فرستاده شد میرجمال‌الدین حسین آنجو را بمنصب سه هزاري سربلند ساختم بدستورسابق صدارت بمیران صدر جهان مفوض گردید وبحاجي کوکه که‌ازکوکهاے پدر منست فرمودم که در محل عورات مستحق را بجهت دادن زمین و زر نقد بنظر میگذرانیده باشد زاهد خان ولد محمد صادق خان را که هزار و پانصدي بود دو هزاري ساختم بهرکس فیلي یا اسپي مرحمت شد * رسم شده بود که نقیبان ومیر اخوران از انکس جلوانه گویان مبلغی میگرفتند فرمودم که ان زر را از سرکاربدهند تامردم از طلب وخواست این گروه خلاص باشند * درهمین روز ها سالیاهین از برهانپور رسید و اسپان و فیلان برادر مرحومم دانیال رابنظردراورد از جمله فیلان که اورده بود یکی مست آلست نام داشت در نظرم خوش در آمد آورا نور گنج نام نهادم و عجب چیزی درین فیل مشاهده شد بر هردوطرف گوشهایش برابرهندوانه کوچکی بدر آمده است و انچنانکه آب در ایام مستي ازفیلان میچکد ازانها برمي‌اید و همچنین بربالاےپیشاني بیشتر بر امدگی دارد که بایی کلاني درفیلان دیگردیده نشد خیلی خوشنما ومهیب بنظردرمي‌آید * تسبیحی ازجواهربفرزند خورم عنایت کردم امید انکه بمنتهاء مطالب صوري ومعنوي برسد * چون زکوة ممالک محروسه را که حاصل ان از کرورها میگذشت معاف نموده بودم سایر جهات کابل را نیز که از بلاد مقرر راه هندوستان است ویک کرور وبست‌وسه‌لک‌دام جمع ان میشد بخشیدم ازین دو ولایت که‌یکے کابل و دیگرے قندهارباشد هرسال مبلغهاے کلي بعلت زکوة گرفته میشد بلکه عمده حاصل انجا

همین رکوة بود این رسم قدیم را ازین دو محل برداشتم و ازین ممر نفع کلي و رفاهیت تمام باهل ایران و توران عاید گشت * جاگیر اصفحان که در صوبه بهار بود به بار بهادر مرحمت شد و اصفحان را فرمودم که در صوبه پنجاب جاگیر تنخواه دهند چون بعرض رسید که مبلغی کلي در جاگیر اصفحان باقي مانده است و حالا که حکم تغیر شد وصول ان متعذر است فرمودم که یک لکهه روپیه از خزانه باو دهند وان زر باقي را از بار بهادر بخالصه شریفه بازیافت نمایند * شریف آملي را بمنصب دوهزار و پانصدی از اصل و اضافه مقرر داشتم بسیار پاکیزه نهاد و خوش نفس است باآنکه از علوم رسمي بهرة ندارد اکثر اوقات ازو سخنان بلند و معارف ارجمند سر برمی زند در لباس فقر و تجرید مسافرت بسیار نموده باسیاری از بزرگان صحبت ها داشته مقدمات ارباب تصوف را در ذکر دارد انمعنی قالی اوست نه حالي در زمان والد بزرگوارم از لباس فقر و درویشي برآمده و مرتبه امارت وسرداری یافته نطقش بغایت قوی است روز مره و تکلمش باآنکه از مقدمات عربیت عاری محض است در غایت فصاحت وپاکیزگي است و انشاء عباراتش نیز خالي از نمکی نیست از شاه سلطان محرم در آگره باقي مانده بود چون وارث نداشت بدختر میرزا رقیه سلطان بیگم که حرم محترم والد بزرگوارم بود تکفیل کردم فرزند حرم را پدرم بایشان سپرده بودند هزار مرتبه از فرزند زائیده خود او را دوست تر میداشتند *

جشن اولین نوروز



شب سه شنبه یازدهم ذی قعده سنه ۱۰۱۴ هزار و چهارده هجری که محل فیضان نور است حضرت نیر اعظم از برج حوت بخانه شرف و خوش حالي خود که برج حمل باشد انتقال فرموده چون اولین نوروز از جلوس همایون بود فرمودم که ایوانهای دولتخانه خاص و عام بدستور زمان والد بزرگوارم در اقمشه نفیسه گرفته آئینی در غایت زیب و زینت بستند واز روز اول نوروز تا نوزدهم درجه حمل که روز شرف است حلاّ ئق داد عیش و کامرانی دادند اهل ساز و نغمه از هر طائفه و هر جماعت جمع بودند لولیان رقاص و دلبران هند که بکرشمه دل از فرشته می ربودند هنگامه مجلس را گرم داشتند فرمودم که هرکس از مکیفات و مفرحات آنچه میخواسته باشد بخورد منع و مانعی نباشد

ساقي بنور باده برافروز جام ما * مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما

در ایام پدرم درین هفتده هژده روز مقرر بود که هر روز یکی از امراء کلان مجلس آراسته بپیشکشهاء نادر از اقسام جواهر و مرصع آلات و اقمشه نفیسه و فیلان و اسپان سامان

نموده انحضرت را تکلیف آمدن بمجالس خود میفمودند و ایشان بنابر سرفرازي بندگان خود بدان مجلس قدم‌رنجه داشته حاضر میشدند و پیشکشها را ملاحظه نموده انچه خوش مي امد برداشته تتمه را بصاحب مجلس مي بخشیدند چون خاطر مایل رفاهیت و آسودگي سپاهي و رعیت بود درین سال پیشکشها را معاف نمودم مگر قلیلي از چندي نزدیکان بنابر رعایت خاطر انها درجه قبول یافت درهمین روزها بسیارے از بندها بزیادتي منصب سرفرازي یافتند ازانجمله دلاورخان افغان را هزار و پانصدي ساختم دیگر راجه باسو را که از زمینداران کوهستان پنجاب است و از زمان شاهزادگي تاحال طریقه بندگي واخلاص بمن داره و هزار و پانصدي منصب داشت سه هزار و پانصدي کردم شاه بیگخان حاکم قندهار را از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري سرفراز گردانیدم و راے رایسنگه که از امراے راجپوت است بهمین منصب سرفرازي یافت دوازده هزار روپیه مدد خرچ گوپان نمودم که برانا شکر بدهند * در اغاز جلوس یکي از اولاد مظفر گجراتي که خودرا حاکم زاده آن ولایت میگرفت سرشورش برآورده اطراف وجوانب شهر احمد آباد را تاخت و تاراج نموده چندے از سرداران مثل پیم بهادر اوزبک و راے علي بهتي که از جوانان مردانه و قرار داده انجا بودند دران فتنه بشهادت رسیدند اخرالامر راجه بکرما جیت و بسیارے از منصب داران را با شش هفت هزار سوار آرسته بکمک لشکر گجرات تعین ساختم و مقرر شد که چون خاطر از رفع و دفع مفسدان جمع سازد راجه مذکور صاحب صوبه گجرات باشد قبل ازین که قلیج خان بدان خدمت تعین یافته بود متوجه ملازمت گردد بعد ازرسیدن افواج قاهره سلک جمعیت مفسدان از یکدیگر باشید هرکدام بجنگلي پناه جستند و آن ولایت بقید ضبط در امد و خبر این فتح در احسن ساعات بمسامع جاه و جلال رسید درینولا عرضداشت فرزند پرویز بنظر درامد که رانا تهانه منڈل را که سي چهل کروهي اجمیر واقع است گذاشته فرار نموده وافواج قاهره متعاقب او تعین یافته‌اند امید که اقبال جهانگیري اورا نیست و نابود گرداند * در روز شرف بسیاري از بندهاے به رعایتها و اضافه هاے منصب سرفرازي یافتند پیشروخان را که از خدمتگاران قدیم است و درملازمت حضرت جنت اشیاني از ولایت آمده بود بلکه ازجمله مردمیست که شاه طهماست همراه ساخته بودند مهترسعادت نام داشت چون داروغه و مهتر فراشخانه والد بزرگوارم بود و درین خدمت نظیر و عدیل خود ندارد اورا بخطاب پیشروخاني سرفراز ساخته بودند اگرچه ملایم طبیعت و تلقچي مشرب است نظر برحقوق خدمت بمنصب دو هزاري از اصل و اضافه ممتاز گردانیدم

گریختن خسرو در وسط سال اول جلوس

خسرو را بنابر جوانیها و غرورے که جوانان را میباشد و کم تجربگي و ناعاقبت

اندیشي مصاحبان با حدس خیالات فاسد بخاطر راه یافته بود بتخصیص درایام بیماري والد بزرگوارم که بعضی کوتاه اندیشان بنابر کثرت جرایم و تقصیراتی که از ایشان بوقوع آمده بود و از عفو و اغماض نا امید محض بودند بخاطر گذرانیدند که اورا دست آویزے ساخته امور سلطنت را از پیش خسرو گیرند ازین معنی غافل که امور سلطنت و جهانباني امري نیست که بسعي ناقص عقلي چند انتظام پذیرد خالق دادار تاکرا شایسته این امر عظیم القدر رفیع الشان داند و این خلعت را برقامت قابلیت چه کس راست آورد

رداردہ نتوان ستد تخت را * نساید خرید افسر و تخت را
سرے را که حق تاج پرور نمود * نساید ازو تاج و دولت ربود

چون خیالات فاسد مفسدان و کوته اندیشان بغیر از مذلت و پشیماني نتیجه ندارد امور سلطنت باین نیازمند درگاه الهي قرار گرفت همواره خسرو را گرفته خاطر ومتوحش مي یافتم هرچند درمقام عنایت و شفقت شده خواستم که بعضی تفرقها و دغدغهها ازخاطر او دور سازم فائده بران مترتب نگشت تا انکه نکاش جمعی از بخت برگشتگان در شب یکشنبه هشتم ذي‌حجه سنه مذکور بعد از گذشتن دوگهري بزیارت روضه منوره حضرت عرش اشیاني را مذکور ساخته سه صدوپنجاه سوارے که باو متفق بودند از درون قلعه آگره برآمده متوجه میگردد و بعد از روان شدن او بابلک رمالے یکے از چراغچیان که با وزیرالملک آشنا بوده خبر میرساند که خسرو گریخت وزیرالملک اورا همراه گرفته پیش امیرالامرا مي آرد چون او این خبر را تحقیق مینماید مضطربانه بدر بار محل آمده یکی از خواجه سرایان را مي گوید که دعاے من برسان و بگو که عرض ضروري دارم حضرت بیرون تشریف آورند چون در خیال من این امر دریافته بود گمان مردم که از جانب دکن یا گجرات خبرے رسیده باشد بعد از بیرون آمدن ظاهر شد که ماجرا چنین است گفتم چه باید کرد خود سوار شده متوجه گردم یا خرم را بفرستم آمیرالامرا عرض کرد که اگر حکم شود من بروم فرمودم که چنین باشد بعد ازان معروض داشت که اگر به نصیحت برنگردد و دست بسلاح کند چه باید کرد گفته شد که اگر بهیچ‌گک براه راست درنیاید انچه از دست تو اید تقصیر مکن سلطنت خویشي و فرزندی برنمی تابد

که باشاه خویشی ندارد کسی

چون این سخنان و دیگر مقدمات گفته اورا مرخص ساختم بخاطر رسید که خسرو ازو آزردگي تمام دارد و بنابر قرب ومنزلتی که داشت محسود امثال و اقران است مبادا که بعاقبتي درحق او اندیشد و اورا ضایع سازد معزالملک رافرموده م که رفته اورا باز گرداند و شیخ فرید بخشي بیگي را بدین خدمت تعین نموده حکم کردم که جمیع منصبداران و احدیانے که درپاس اند بهمراهی او متوجه شوند و اهتمام خان کوتوال بقراولي وخبر گیري مقرر گشت و باخود قرار دادم که بمقتضاے سخادي چون روز شود خود نیز متوجه

گردم و معزالملک امیر الامرا را آورد چون در همین روزها احمد بیگ خان و دوست محمد خان پکاول مرخص گشته بودند و در حوالي سکندره که بر سر راه خسرو بود منزل داشتند بعد از رسیدن خسرو دران نواحي باچندی از دیرهاء خود برآمده متوجه ملازمت گردیدند و خبر رسانیدند که خسرو راه پنجاب پیش گرفته بایلغار میرود بخاطر گذشت که مبادا راه را چپ زده بجانب دیگر رود چون راجه مانسنگه خالوي او در بنگاله بود بخاطر اکثر بندهاے درگاه میرسید که بان جانب متوجه خواهد گشت بهر طرف کسان فرستاده مشخص شد که به پنجاب میرود * درین اثنا صبح طالع گشت تکیه برکرم وعنایت الله تعالی نموده بعزیمت درست سوار شده و مقید بهیچ چیز و هیچکس ناشده متوجه گردیدم

بلی انرا که اندوهست درپی * نمی داند که ره چون میکند طے

همیداند که افتد پیش و راند * نداند باکه آید باکه ماند

چون بروضه متبرکه والد بزرگوارم که در سه کروهے شهر واقع است رسیده استمداد همت از روحانیت آنحضرت مي نمودم مقارن ان حال میرزا حسن پسر میرزا شاهرخ ر که ارادهٔ همراهي خسرو داشت گرفته آوردند چون پرسش نمودم نتوانست منکر شد فرمودم تا دست او را بسته برفیل سوار کردند واین اول شگون بود که ببرکت و توجه و امداد آنحضرت بظهور آمد چون نیم روز شد و هوا گرمي تمام بهمرسانید لحظه درسایه درخت توقف نموده بخان اعظم گفتم که هرگاه ما را باین امنیت خاطر این حال بوده باشد که معتاد افیون را که در اول روز بایست خورد تاحال نخورده باشم و هیچکس بیاد نداده باشد حال آن بے سعادت ازین قیاس باید کرد آزارے که داشتم ازین ممر بود که فرزند بیموجب و سببے غنیم و خصم شد اگر سعي بدست آوردن او ننمایم مفسدان و فتنه اندیشان را دستگاهے بهم خواهد رسید یا او سر خود گرفته باوزبک یا قزلباش خواهد رفت و ازین ممر خفتی بدین دولت راه خواهد یافت بنابرین مقدمات بدست آوردن او را پیش نهاد همت ساخته بعد از اندک آسایشی از پرگنه متهره که در بیست کروهي آگره واقعست دو سه کروه گذشته در موضع از مواضع پرگنه مذکور که تالابے داشت نزول نمودم * خسرو چون بمتهره میرسد بحسین بیگ بدخشي که از رعایت یافتهاے والد بزرگوارم بود و بقصد ملازمت من از کابل مي آمد برمیخورد چون طبع بدخشیان به فتنه و آشوب پیراسته است اینمعنی را از خدا خواسته تا دویست سیصد از ایماقات بدخشان که همراه او بوده اند راهبر و سپهسالار او میگردد و در راه هرکس که از پیش مي آید تاراج نموده اسپ واسباب او را میگیرند سوداگران و راهگذری مال شان لچه و تاراج این مفسدان بود بهرجا که میرسیدند زن و فرزند مردم از آسیب آن فاسقان ایمن نبودند خسرو بچشم خود مي دید که بر ملک موروثي آباواجداد او چه قسم ستمی مي رود از دیدن افعال ناشایسته این بدبختان درساعتے هزار بار مرگ را آرزو میکرد غایتاً غیر از مدارا و مواسا باین سگان چاره نداشت اگر بخت و اقبال یاوري احوال او نمودے ندامت و پشیماني را دست آویز خود میساخت و بے دغدغه خاطر بملازمت من مي آمد

عالم السرایرد دانا است که از تقصیرات او بالکلیه درگذشته آنمقدار لطف و شفقت می نمودم که سرموے تفرقه و دمدعه در خاطر او نمی ماند چون در واقعه حضرت عرش آشیانی بافساد بعضی مفسدان ارادها از خاطر او سربرزده بود ومیدانست که آنها نمی رسنده است اعتماد بر مهر و شفقت من نمی کرد و والده اوهم در ایام شاهزادگی از نا خوشی اطوار و اوضاع او وسلوک برادر خوردش مادهوسنگه ترباک خورده خودرا کشت ازخوبیهاے و نیکذاتیهاے او چه نویسم عقلی بکمال داشت واخلاص او نمی در درجه بود که هزار پسر و برادر را قربان یکموی من میکرد مکرر بخسرو مقدمات نوشت و اورا دلالت باخلاص و محبت من میکرد چون دید که هیچ فائده ندارد عاقبت نامعلوم است که بکجا منجر خواهد شد از غیرتیکه لازمه طبیعت راجپوتانی است خاطر بر مرگ خود قرار داده وچندین مرتبه که گاهے مزاج او در شورش مي آمد چنانچه این حدت موروثی بود که پدران وبرادران او همه یکبار در دیوانگي خودها را ظاهر میکردند و بعد از مدتے علاج پذیر میشدند ودر ایامیکه من بشکار متوجه گشته بودم روز بیست وششم ذی حجه سنه ۱۰۱۳ افیون بسیار در عین سورش دماغ خورده درانداک زمانے درگذشت گویا که این احوال پسر بیدولت خودرا پیشتر می دید است اول کدخدائي که در آغاز جوانی و خورد سالی مرا دست داده دست او بود بعد از تولد خسرو اورا شاه بیگم خطاب داده بودم چون بدسلوکیهاے فرزند وبرادر را نسبت نمی نتوانست دید از سر جان در وقت دماغ پریشان شده درگذشته خود را ازین کلفت واندوه در رهانیده از فوت او بنابر تعلقی که داشتم ایامی بر من گذشت که از حیات و زندگانی خود هیچگونه لذتے نداشتم چهار شبانه روز که سي و دو پهر باشد از غایت کلفت و اندوه چیزے از ماکول و مشروب وارد طبیعت نگشت چون این قصه بوالد بزرگوارم رسید دلاسا نامه در نسبت شفقت و مرحمت بدین مرید بدوی صادر گشت وخلعت ودستار مبارک که از سر برداشته بودند همان طور بسته بجهت من فرستادند این عنایت آبے بر آتش سوز و گداز من زده اضطراب و اضطرار مرا فی الجمله قرارے و آرامی بخشدند عرض از ذکر این مقدمات آنکه بیسعادتی ازین در نمیگذرد که فرزندے بنابر ناخوشي سلوک و اطوار ناپسندیده باعث قتل مادر خود شود ونه پدر خود ے هیچگونه باعثی وسببی محض تصورات وخیالات فاسد در مقام بغی وعناد در آمده از دولت ملازمتش فرار بر قرار اختیار نماید چون مدتیم خاطر هرکدام رے راسزاے در بر ابرنهاده لاجرم مال حالش بدان انجامید که به بدترین احوالی مقید درآمد وار درجه اعتماد افتاده بزندان دائمی گرفتار گردید

راه چو مستانه رود هوشمند * پاے بدام آرد وسر در کمند

مجملاً ورسه شنبه دهم ذی حجه بمنزل هوڈل فرود آمدم شیخ فرید بخاری را باجمعی از شجاعان وبهادران بتعاقب خسرو و هراول لشکر منصوری اثر معین و مشخص گشتند دوست محمد را که در رکاب بود بنابر سبق خدمت وریش سفیدي بمحافظت قلعه

جشن اولین نوروز

و محلها وخزاین فرستادم اعتمادالدوله وزیرالملک را در وقت برآمدن از آگره بضبط و
دست بشهر گذاشته بودم بدوست محمد گفتم که چون بصوبه پنجاب میرویم و آن
به در دیواني اعتمادالدوله است او را روانه ملازمت خواهي ساخت وپسران میرزا
یم را که در آگره اند بقید آورده محبوس نگاه خواهي داشت چه هرگاه که از فرزند
لبي این معامله رو نماید از برادر زاده و عمون زاده چه توقع توان داشت معزالملک
ند از رخصت دوست محمد بخشي شد چهار شنبه به پلول و پنجشنبه بفریدآباد
زول اجلال واقع گشت روز جمعه سیزدهم اتفاق دهلي دست داد از گرد راه بزیارت
روضه مقدسه حضرت جنت اشیاني شتافته زیارت نمودم واستمداد همت کردم وبه فقرا
ودرویشان بدست خود زرها دادم واز آنجا بزیارتگاه مقام حضرت شیخ نظام‌الدین اولیا توجه
کرده بلوازم زیارت قیام واقدام نمودم بعد ازان پارهٔ زر بمیر جمال الدین حسین انجو و مبلغی
دیگر بحکیم مظفر دادم تا به فقرا ودرویشان و ارباب احتیاج قسمت نمایند روز شنبه چهاردهم
مقام سراے نریله شد این سرا را خسرو سوزانیده رفته بود منصب اقا ملائي برادر
اصفخان که بخدمت حضور سرفراز بود از اصل واضافه هزاري ذات وسیصد سوار مقرر
گشت دریں راه خدمت چوپان میکرد جمعی از ایماقات که در رکاب ظفر انتساب
بودند بملاحظه آنکه چون بعضی ازین مردم با خسرو اتفاق دارند مبادا بخاطر ایشان
دغدغه و تفرقه راه یابد بکلان تران ایشان دوهزار روپیه داده شد که در جزومردم خود
قسمت نمایند وجماعت خود را بمراحم جهانگیري امیدوار سازند بشیخ فضل‌الله وراجه
دهیر دهزرها دادم که در راه به فقرا وبرهمنان میداده باشند سي هزار روپیه فرمودم که
در اجمیر برانا شنکر بطریق مدد خرچ بدهند روز دوشنبه شانزدهم به پرگنه پاني پت
رسیدم این منزل و مقام بر آباے کرام واجداد ذوي‌الاحترام ما همیشه مبارک و فرخنده آمده
ودو فتح عظیم دریں سرزمین رو داده یکے شکست ابراهیم لودي که بصولت عساکر ظفر
مآثر حضرت فردوس مکاني دست داده وذکر آن در تواریخ روزگار مرقوم و مسطور است
دوم فتح هیمو بدکردار که در اول دولت والد بزرگوارم بتفصیلی که تحریر یافته از عالم
اقبال بظهور آمد درحینیکه خسرو از دهلي گذشته به پرگنه مذکور متوجه میگردد
بحسب اتفاق دلاور خان انجا رسیده بود چون قبل از ورود او باندک وقتی اینمقدمه
می شنود فرزندان خود را از آب جون میگذراند وخود سپاهیانه وقزاقانه دل بر ایلغار
می نهد و قصد میکند که خود را پیش از رسیدن خسرو بقلعهٔ لاهور اندازد * مقارن
اینحال عبدالرحیم نیز از لاهور باینمقام و منزل میرسد دلاور خان دلالت میکند که فرزندان
خود را همراه فرزندان من از آب بگذران وخود کناره گرفته منتظر رایات ظفر آیات
جهانگیري میباش از بسکه گرانبار و ترسنده بود اینمعنی را بخود قرار نتوانست داد
انمقدار توقف نمود که خسرو رسید رفته او را ملازمت کرد وقرار همراهي از روی اختیار
باضطرار داده خطاب ملک انور راے یافت و در نبرد صاحب اختیار گشت دلاورخان
مردانه متوجه لاهور گردید و در راه بهرکس و بهر طایفه از ملازمان درگاه و کروریان وسودگران

وغیره میرسیدند اینها را از خروج خسرو آگاه ساخته بعضی را همراه خود میگرفت و بعضی را میگفت که از راه کناره گیرند بعد ازان که بندهای خدا از تاراج دست اندازان و ظالمان ایمن گشتند علت طی آن بود که اگر سید کمال در دهلی و دلاورخان در پانی پت جرات و همت نموده سر راه بر خسرو میگرفتند الجماعة پراگنده که همراه او بودند تاب مقاومت نیاورده پریشان میگشتند و خسرو بدست می آمد غایتاً همت شان یاوری نکرد و در ثانی الحال هرکدام تقصیر خود را بروشی تلافی نمودند دلاورخان در ایلغار لاهور پیش از رسیدن بقلعه در آمد و خدمت نمایانی کرده تدارک آن کوتاهی نمود و سید کمال نیز در جنگ خسرو ترددات مردانه بتقدیم رسانید چنانچه در محل خود بتفصیل نوشته خواهد شد هفتدهم دی حصه پرگنه کرنال محل نزول رایات عالیات گشت درین منزل عابد بن خواجه را که پسر بلال خواجه یاریست و پسرزاده عبدالله خان ازبک که در زمان والد بزرگوارم آمده بود بمنصب هزاری ذات و سوار سرفراز ساختم شیخ نظام تهانیسری که از شناوان مقرروقت خود بود خسرو را می بیند و او را بنویدهای دلخواه خوشدل ساخته تازه از راه می برد آمده مرا دید چون اینمقدمات بر گوش خورده بود خرجی راه باو داده فرمودم که متوجه زیارت خانه مبارک گردد در نوزدهم پرگنه شاه آباد منزل گردید و آب درین مقام بسیار کم بود بحسب اتفاق باران عظیم دست داد چنانچه همگان شادمان گشتند * شیخ احمد لاهوری را که از زمان شاهزادگی دست خدمتگاری و خانه زادی و مریدی داشت بمنصب میرعدلی سرفراز گردانیدم مریدان و ارباب اخلاص بوسیله او از نظر میگذرند و دست و شبیه بهرکس باید داد بعرض رسانیده میدهاند در وقت ارادت آوردن مریدان چند کلمه بطریق نصیحت مذکور میگردد باید که وقت خود را به دشمنی ملتی از ملتها تیره و مکدر نسازند و با جمیع ارباب ملل طریق صلح کل مرعیدارند هیچ جانداری را بدست خود نکشند و سلاح طبیعت نباشند مگر در جنگها و شکارها

مباش درپی بیجان نمودن جاندار * مگر بعرصه پیکار یا بوقت شکار

تعظیم نیرات را که مظاهر نور الهی اند بقدر درجات هریک باید نمود و موثر و موجد حقیقی در جمیع ادوار و اطوار الله تعالی را باید دانست بلکه فکر باید کرد تا در خلوت و کثرت خاطر لمحه از فکر و اندیشه او خالی نباشد

لنگ و لوچ و خفته شکل و بے ادب * سوی او می غیژ و او را می طلب

والد بزرگوارم ملکه اینمعنی بهمرسانیده درکم وقتی ازین اوقات ازین فکر خالی بودند در منزل الوه الموالی اوزبک را بالنجاه و هفت منصبدار دیگر بکمک شیخ فرید تعیین نموده چهل هزار روپیه مدد خرچ گوبان بالجماعت مرحمت نمودم هفت هزار روپیه دیگر بجمیل بیگ داده شد که بایماقات تقسیم نماید بمیر شریف املی نیز دو هزار روپیه شفقت کردم * روز سه شنبه بیست و چهارم ماه مذکور پنج کس از ملازمان و همراهان خسرو را گرفته آوردند و دو کس را که اقرار به نوکری او کردند فرمودم که در ته پاے فیل

انداختند و سه نفر را که انکار نمودند سپرده شد تا بحقیقت باز رسیده شود دوازدهم ماه فروردی سنه احد جلوس میرزا حسین و نورالدین قلي کوتوال بشهر لاهور داخل میشوند و در بیست و چهارم ماه مذکور فرستاده دلاور خان میرسد و خبر میکند که خسرو خروج نموده قصد لاهور دارد شما خبردار باشید * در همین تاریخ دروازهاے شهر لاهور محفوظ ومضبوط میگردد و دو روز بعد از تاریخ مذکور باندک مردم دلاورخان بقلعه داخل میشود و شروع در استحکام برج و باره کرده هرجا شکست و ریختگي داشت مرمت نموده توپها و ضرب ها را ببالاے قلعه برآورده مستعد جنگ میشود جمع قلیلی از بندهاے درگاه که در درون قلعه بودند همگي رجوع آورده بخدمات متعین گشتند و مردم شهر نیز باخلاص تمام مدد و معاونت نمودند بعد از دو روز که في الجمله سرانجامے شده بود خسرو در رسید و یکی از منازل مقرر منزل اختیار نموده فرمود که شهر را قتل کرده طرح جنگ اندازند ویکی از دروازها را از هرجانب که میسر باشد اتش در داده بسوزانند و بلوث مآل خود گفت که بعد از گرفتن قلعه تا هفت روز حکم خواهم داد که شهر را تاراج نمایند و زن و فرزند مردم را اسیر کنند این جماعت خون گرفته یکی از دروازه هاے شهر را اتش دادند دلاور بیگ خان وحسین بیگ دیوان و نورالدین قلي کوتوال از طرف درون دیوار دیگر محاذي دروازه برآوردند در همین روزها سعید خان که از تعیناتیان کشمیر بود در کنار اب چناب منزل داشت این خبر را شنیده بایلغار روانه لاهور گشت چون بکنار اب راوي رسید باهل قلعه خبر فرستاد که بقصد دولت خواهي امده ام مرا بدرون قلعه در آورید مردم قلعه شب کسی فرستاده و اورا باچندے که همراه داشت بدرون در مي اورند بعد از نه روز که قلعه در محاصره بود خبر رسیدن افواج قاهره متواتر و متعاقب بخسرو و تابعان او میرسد بے پاشده بخاطر میگذارنند که روبروی لشکر فیروزي اثر باید رفت چون لاهور از سواد هاے اعظم هندوستان است در عرض شش هفت روز کثرت عظیمی دست داد چنانچه از مردم خوب شنیده شده که ده دوازده هزار سوار مستعد جمع شده بودند و بقصد انکه بر فوج پیش شبخون آورند از حوالي شهر برمی خیزند در سراے قاضي علي شب پنجشنبه شانزدهم بمن این خبر رسید هم در شب با انکه باران عظیم بود طبل کوچ زده سوار شدم صباح ان بسلطانپور رسیده شد تانیم روز در سلطانپور بودم بحسب اتفاق در همین وقت وساعت میان افواج قاهره و جماعت مقهوره مقابله و مقاتله دست میدهد معزالملک تشت بریاني آورده بود میخواستم که از روے رغبت میل نمایم که خبر جنگ بمن رسید به مجرد شنیدن باآنکه طبیعت مایل بخوردن بریاني بود یک لقمه براے شگون خورده سوار شدم ومقید برسیدن مردم و کمي افواج قاهره نگشته بشتاب هرچه تمامتر متوجه گشتم چلته خاصه خودرا هرچند طلبیدم حاضر نساختند از سلاح بجز نیزه وشمشیرے حاضر نبود خود را بلطف ایزدي سپرده بیملاحظه روانه شدم در اول سواري زیاده از پنجاه سوار همراه نبودند و هیچ کس را خبر هم نبود که امروز جنگ خواهد شد مجملاً تا بسر پل گوبند وال رسیدن چهار

پانصدسوارار بیگ و بد جمع شده باشند * دروقتی که ار پل • دکور میگذشتم حبر فتح رسید اول کسی که ایں مژده رسانید شمسي توشکچي بود بدیں حوش حبری حوش حبرحاں حطاب یافت و میرحمال‌الدیں حسیں را که پیش اریں بجهت نصیحت حسرو فرستاده بودم در همیں وقت رسیده ار کثرت و شوکت مردم حسرو چندان گفت که باعث بیم مردم مي شد با آنکه حبر فتح متواتر رسیده ایں سید ساده لوح بهیچ وجه باور نمی کند و تعجب میدماید که ان نوع لشکرے که می دیده ام چگونه ار فوج شیخ فرید که در نهایت قلت و بے استعدادي اند شکست میحوردند و تنبکه سنگهاس حسرو را با دو حواجه سرائے او آوردند میر قنول ایمنمی نمود ار اسپ فرود آمده سر بر پاے می نهاد و انواع حصوع و حشوع بتقدیم رسانید و گفت که اقبال بالاتر بلند تر ازیں نمي باشد شیخ فرید دریں سرداری مخلصانه و فدائیانه پیش آمد سادات بارهیه را که ارشجاعاں رماں حود اند و در هرمعرکه که بوده‌اند کار ار ایشاں شده هر اول ساحته بود سیفحاں ولد سید محمود حاں بارهیه سردار قوم بنفس حود ترددات مردانه نموده هفتده رحم برداشت و سید جلال هم ار برادراں اعطائیعه تیرے بر شقیقه حورد و بعد ار چند رور درگدشت در اثناے که سادات بارهیه کارپنجاه ار شصتي بیش نمودند رحم و صرب هرار هرار سوار و پادصد پانصد سوار بدحشي برداشته پاره پاره شده بودند سید کمال که ناپاراں حود بکمک هر اول تعیں شده بود ار یک کناره در آمده ردو حوردے کردند که فوق تهور و مردی بود بعد اران به مردم برابعار بادشاه سلامت گفته تاحتند اهل بغي و فساد بشنیدن ایں کلمه بیدست و پاشده هریک بگوشه متفرق شدند قریب چهار صد نفر ار ایماقات درمیداں پامال قهر و علبه لشکر فیروزي اثر گردیدند صندوق جواهر حسرو و نفایسی که همیشه باحود میداشت بدست افتاد

که دانست که ایں کودک حورد سال * شود نامرزگاں چدیں بدسگال
نباول مدح دردیں آرد نه پیش * گدارد شکوه من و شرم حویش
بسوراند اورنگ حورشید را * تمنا کند تحت حمشید را

مرا هم مردم کوتاه بیں در اله‌آباد بسیار دلالت بمخالفت پدر مي کردند عایتاً ایں سخن اصلا معقول ومقبول من نمي گشت ومیدانستم دولتی که بنائے آں برمخاصمت پدر باشد چه مقدار پایداری حواهد نمود بتگناش ناقص عقلاں ارحا نرفتم وبمقتضای عقل و دانش کار فرموده بملارمت پدرو مرشد وقبله و حداے مجاري حود رسیدم و بهبرکت ایں نیت درست رسید انچه بمی رسید * در شب همانروری که حسرو گرنحت راجه باسو را که رمیندار معتبر کوهستان لاهور است رحصت نمودم که باں حدود رفته هرجا که حبرے و اثرے ارو بشنود بدست آوردن او انچه امکان سعي باشد بتقدیم رساند و مهابتحاں و میررا علي اکبرشاهي را با لشکر انبوه تعیں نمودم ومقرر چنان شد که بهرطرف که حسرو روانه گردد موج مذکور تعاقب نماید و من هم بحود قرار دادم که اگرحسرو بکابل رود من سر درپے او نهاده تا اورا بدست بیارم برنگردم و اگر درکابل

توقف نکرده به بدخشان و اندرود رود مهابت خان را در کابل گذاشته خود بحیریت ودولت معاودت نمایم و منشا نرفتن بدخشان آن بود که آن بے سعادت البته باوزبکان درخواهد خورد و آن خفت بایں دولت لاحق میگردد * در روزیکه افواج قاهره بتعاقب خسرو تعین یافتند پانزده هزار روپیه بمهابتخان و بیست هزار روپیه دیگر باحدیان مرحمت شد و ده هزار روپیه دیگر همراه فوج مذکور نموده شد که در راه بهرکس باید داد بدهند شنبه بیست وهشتم اردوے ظفرقرین در منزل جیپال که در هفت کروهی لاهور واقع است نزول اجلال دست داد در همین روز خسرو با معدودے چند بکنار دریاے چناب میرسد خلاصه سخن آنکه بعد از شکست رایهاے مردمی که همراه او از معرکه جنگ برآمده بودند مختلف گشت افغانان و اهل هند که اکثر قدیمان او بودند میخواستند که به هندوستان روبه باز گردد ومصدر بغي و فسادها شود وحسین بیگ که اهل و عیال ومردم وخزانه او بر سمت کابل واقع بودند او را دلالت برفتن کابل مینمود آخرالامر چوں بکنگایش حسین بیگ عمل نمود بیک قلم مردم هندوستان وافغان ازو جدائي اختیار نمودند بعد از رسیدن بدریاے چناب اراده میکند که از گذر شاه پورکه از گذرهاے معین است عبور نماید کشتي بهم نمیرسد بگذر سودهره روانه میشود در گذر مذکور مردم او یک کشتي بیملاح و کشتي دیگر پر از هیمه و کاه بدست درمی آورند * پیش از شکست خسرو بجمیع جاگیرداران وراه داران وگذربانان صوبه پنجاب حکم صادر گشته بود که ایں قسم قضیه رویداده خبردار و هوشیار باشند بنابریں تاکیدات گذرهاء ابهادربند بود حسین بیگ خواست که ملاحان کشتي هیمه و کاه را بآن کشتي بیملاح آورده خسرو را بگذرانند دریں اثنا کیلی داماد کمال چودهری سودهره میرسد ومی بیند که جماعتی دریں شب در مقام گذشتن از آب اند بملاحاں فریاد میکند که حکم جهانگیربادشا نیست که درشب مردم از آب نادانسته میگذشته باشند هوشیار باشید از شور و غوغاے اینها مردمی که دران نواحي بودند جمع مي شوند وداماد کمال چوبے را که کشتي بدان میرانند وبزبان هند آنرا بلي گویند از دست ملاحان کشیده کشتي را سرگرداں میسازد هرچند زرهادادن قبول کردند که از ملاحاں کسی متصدي گذرانیدن انهاشود هیچکس قبول نه نمود به ابوالقاسم تمکیں که در گجرات حوالي چناب بود خبر رسید که جمعی دریں شب میخواهند که از آب چناب عبور نمایند او چوں بریںمعنی مطلع بود هم درشب بافرزنداں وجمعیت سوار شده خود را بکنار گذر مذکور رسانید صحبت بجاے رسید که حسین بیگ ملاحان را به تیر گرفت و از کنار آب داماد کمال نیز به تیر اندازي در آمد تا چهار کروه کشتي بطور خود بپایان روبه آب میرفت تاآنکه آخر شب در ریگ نشست و هرچند خواستند که کشتي را از ریگ جدا سازند میسر نگشت دریں اثنا صبح صادق دمیدن گرفت ابوالقاسم و خواجه خضرخان که باهتمام هلال خاں دریں روے آب جمیعت کرده بودند کنارغربی آب مستحکم ساختند وجانب شرقي را زمیداران استحکام داده بودند هلال خان را قبل

ار وقوع اس حادثه دسراولي لشکرے که بسرداری سعید حان بکشمیر تعیں یافته بود فرستاده بودم بحسب اتفاق در همیں شب بدین دواحی مترسد بسیار بوقت رسیده بود و اهتمام او در اوردن ابوالقاسم حان تمکین و حماعت حواحه حصر حان و بدست اوردن حسرو بسیار دحل داشت * صبح روز یکشنده بست و یم ماه مذکور مردم بر فیل و کشتي سوار شده حسرو را بدست در اوردند و روز دو شنده سلخ در باغ میرزا کامران حبر گرفتاری او بمن رسید همان ساعت بامیرالامرا فرمودم که بگجرات رفته حسرورا بملازمت اورد * در کنگاش امور سلطنت و ملک داری اکثر انست که براے وفهمید گي حود عمل مینمایم ار مکاش هاے دیگر کنگاش حود معتبر میدانم اول انکه بخلاف صلاح و صودید حمع بندگان مخلص ار اله اباد ملازمت پدر بزرگوار احتیار نموده دولت حدمت ایشان را دریافتم و صلاح دین و دنیای من درین بود و بهمان کنگاش پادشاه شدم دوم تعاقب حسرو که به هیچ چیز ار تعین ساختن ساعت و عذر مقید نشدم و تا اورا بدست در نیاوردم ارام نگرفتم ار غرایب امور است که بعد ار توجه ار حکیم علي که د ناے من رباضدست پرسیدم که ساعت توجه من چگونه بوده است معروض داشتند که بجهت حصول اینمطلب اگر حواهند ساعتي اختیار نمایند در سالها مثل این ساعتی که بدولت سوار شده اند نمیتوان یافت * در روز پنجشنبه سوم محرم سنه هزار و پانزده در باغ میرزا کامران حسرو را دست بسته و زنجیر در پا رطرف چپ برسم و توره چنگیز حاني بنظر من در اوردند حسن بیگ را بر دست راست او و عبدالرحیم را بر دست چپ او استاده کرده بودند حسرو درمیان این هر دو استاده می لرزید ومی گریست حسن بیگ بگمان انکه شاید اورا نفعی کند سخن پریشان گفتن اغاز نمود چون غرض او معلوم گشت اورا بحرف زدن نگذاشته حسرو را مسلسل سپردم و این دو مفتری را فرمودم که در پوست گاو وحر کشیدند و بدوار گوش وار گونه سوار کردند و بر گرد شهر گردانیدند چون پوست گاو زود تر ار پوست حر بدول حشکی نمود حسن بیگ تا چهار پهر زنده ماند به تنگی نفس درگذشت و عبد لرحیم که در پوست حر بود و ار حارج باو رطوبات رسانیدند زنده ماند ار روز دوشنبه احر ذی حجه تا نهم محرم سنه مذکور بواسطه روبي ساعت در باغ میرزا کامران توقف واقع شد بهروال را به حنگ دران مقام دست داده بود بشیخ فرید مرحمت نمودم * و اورا بخطاب رلاے مرتضی حان سرفرار گردانیدم * بجهت نظام و انتظام سلطنت ار باغ مذکور تا شهر فرمودم که دورویه چوبها بر پا کرده بعنه انگتران اوبماں وجمعی را که درین شورش همراهي کرده بودند بردار ها و چوبها اونحته هر کدام را بسیاستي عبرتکر بسرا و حرا رسانیدند و رمیندارانی که درین حدمت لوازم دولتحواهي بحا اورده بودند در بست و چود هراهی مابین دریاے چناب انهت فرموده زمینها بطریق مدد معاش بهر یک مرحمت نمودم ارجمله اموال حسن بیگ که بعد اربن هرجا اسم او مذکور حواهد شد ار حانه میر محمد نامی قریب هفت لک روپیه ظاهر شد سواے انچه بمحل دیگر سپرده و حود همراه داشته وقتی که

بهمراهي میرزا شاهرخ بدین درگاه آمده بود یک اسپ داشت رفته رفته کارش بدین درجه رسید که صاحب خزینه و دفینه گردیده امثال این ارادها درخاطرش جاکرد در اثناء راه که معامله خسرو هنوز در مشیت حق بود چون میان ولایت و دارالخلافه آگره که منبع فتنه و فساد است از سرداري صاحب وجود خالي بود بدغدغه آنکه مبادا معامله خسرو بطول انجامد فرمودم که فرزند پرویز بعضی از سرداران را برسر رانا گذاشته خود با اصفخان وجمعی که بدونسبت خدمت نزدیک داشته باشند متوجه آگره گردند و حفظ و حراست آنحدود را عهده اهتمام خود مقرر شناسند به برکت عنایت الهي پیش ازانکه پرویز بآگره رسد مهم خسرو بروجه دلخواه دوستان و مخلصان تمشیت پذیرفت بنابراین فرمودم که فرزند مذکور روانه ملازمت گردد چهارشنبه نهم محرم بمبارکي بقلعه لاهور در آمدم جمعی از دولتخواهان معروض داشتند که معاودت بدارالخلافه آگره درین ایام که في الجمله خللی در صوبه گجرات و دکن و بنگاله واقعست بصلاح دولت اقرب خواهد بود این کنگاش پسند خاطر نمی نیفتاد چه از عرایض شاه بیگ خان حاکم قندهار بعضی مقدمات معروض افتاده بود دلالت بران میکرد که امرای سرحد قزلباشیه بنابر افساد چندے از بقایاے لشکر میرزایان انجا که همیشه محرک سلسله خصومت و نزاع اند و ترغیب نامجات در گرفتن قندهاریان طایفه مي نویسند حرکتے خواهند نمود بخاطر رسید که مبادا شنقار شدن حضرت عرش آشیاني و مخالفت بے هنگام خسرو داعیه انها را تیز ساخته برسر قندهار یورش نمایند بحسب اتفاق انچه بخاطر افتاب اشراق پرتو انداخته بود از قوه بفعل آمد * حاکم هرات و ملک سیستان وجاگیرداران ان نواحي به کمک ومدد حسین خان حاکم هرات برسر قندهار متوجه گشتند شاباش برهمت و مردانگي شاه بیگخان که مردانه پا قایم کرده قلعه را مضبوط ومستحکم ساخت و خود بربالای ارک سیوم از قلعه مذکور چنان نشست که بیرونیان علانیه مجلس او را میدیدند ودر مدت محاصره میان نه بسته سروپا برهنه مجلس عیش وعشرت ترتیب میداد و هیچ روزی نبود که فوجی در برابر لشکر غنیم از قلعه بیرون نمیفرستاد و کوششهاے مردانه بتقدیم نمیرسانید تا در قلعه بود چنین بود لشکر قزلباش سه طرف قلعه را احاطه نموده بودند چون این خبر در لاهور رسید ظاهر شد که توقف درین حدود اقرب واصلح بوده * درحال فوج کلانی بسرداري میرزا غازي وهمراهي جمعی از منصب داران وبندهاے درگاه مثل قرابیگ که بخطاب قرا خاني وبخته بیگ که بخطاب سردار خاني سرفراز گردیده بودند معین گشتند میرزا غازي را بمنصب پنجهزاري ذات وسوار سرفراز ساختم ونقاره عنایت کردم میرزا غازي ولد میرزا خاني ترخان که بادشاه ملک تهته بود وبسعي عبدالرحیم خانخانان سپه سالار درعهد حضرت عرش آشیاني اندیار مفتوح و ملک تهته در جاگیر او که منصب پنجهزاري ذات وسوار مقرر گشته بود تفویض یافت وبعد از فوت او میرزا غازي پسرش بمنصب وخدمت پدر سرفراز بود ابا و اجداد اینها از امراء سلطان حسین میرزا باقر والي

خراسان بودند ودر اصل از سلسله امراء صاحبقرانی اند خواجه عاقل بخدمت بخشی گری این لشکر مقرر گشت چهل و سه هزار روپیه مدد خرج گوبان تقرا خان و پانزده هزار روپیه بنقدی بیگ و قلیچ بیگ که از همراهان میرزا غازی بودند مرحمت شد بجهت رفع این حدشه و اراده سیر کابل توقف لاهور را بخود قرار دادم در همین روزها منصب حکیم فتح الله از اصل واضافه بهزاری ذات و سیصد سوار مقرر گشت چون ارشدم حسین جامی خوابهاے دردنگ وقوع نمی رسیده بود * بیست لک دام که مواری سی چهل هزار روپیه بوده باشد بخرج او و خانقاه و درویشانی که باو می باشند مقرر نمودم در بیست و دوم عبدالله خان را بواخته بمنصب دوهزار و پانصدی ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه سرفراز ساختم دولک روپیه باحدیان فرمودم که بمساعدت بدهند و بمرور از ماهیانه انها وضع نمایند شش هزار روپیه بقاسم بیگ خان خویش شاه بیگ خان وسه هزار روپیه بسید بهادر خان شفقت فرمودم * در گوبند وال که بر کنار دریاء بیاه واقع است هندوئی بود ارجن نام در لباس پیری و شیخی چنانچه بسیارے از ساده لوحان هنود بلکه نادان وسفیهان اسلام را مقید اطوار و اوضاع خود ساخته کوس پیری و ولایت را بلند اوازه گردانیده بود اورا گرو میگفتند و از اطراف و جوانب گولان و گول پرستان بدو رجوع آورده اعتقاد تمام باو اظهار میکردند از سه چهار پشت او این دوکان را گرم میداشتند مدتها بخاطر میگذشت که این دوکان باطل را برطرف باید ساخت یا اورا در جرگه اهل اسلام درباید آورد تا انکه درین ایام خسرو ازان راه عبور می نمود این مردک مجهول اراده کرد که ملازمت اورا درباید در منزلی که جا و مقام او بود خسرو را نزول اتفاق امده اورا دید وبعضی مقدمات مزخرفه باو رسانید و بر پیشانی او انگشتی از زعفران که به اصطلاح هندوان قشقه گویند کشید وانرا شگون پنداشتند چون این مقدمه بمسامع جاه و جلال معرسد و بطلان اورا بوجه اکمل میدانستم امر کردم که اورا حاضر ساختند و مساکن و منازل و فرزندان اورا بمرتضی خان عنایت نمودم و اسباب و اموال اورا بقید ضبط در اورده فرمودم که اورا بسیاست و یاسا رسانند و دو کس دیگر را که راجو و انبا نام داشتند در ظل حمایت دولتخان خواجه سرا بظلم و تعدی زندگانی میکردند و درین چند روزے که خسرو لاهور را قبل داشت دست اندازی هاے و بے اندامیها نموده بودند فرمودم که راجو را بدار کشیدند از انبا که بزرداری مشهور بود جریمه گرفتند مجملاً یک لک و پانزده هزار روپیه ازو بوصول رسید اینمبلغ را فرمودم که به علوفه خانه ها ومصارف خیرات صرف نمایند سعدالله خان پسر سعید خان بمنصب دو هزاری ذات و هزار سوار افتخار یافت * پرویز از غایت اشتیاق بملازمت و خدمت من مسافتهاے دور دراز در ایام برسات که باران دست از تقاطر بار نمی داشت باندک مدتی طے نموده روز پنجشنبه بیست و نهم بعد از گذشتن دو پهر و سه گهری روز بسعادت ملازمت دریافت از غایت مهربانی و شفقت اورا در کنار عطوفت گرفته پیشانی اورا بوسه دادم چون از خسرو این قباحت سرزد بخود قرار داده بودم که تا اورا بدست نیارم در هیچ

جا توقف نکنم و احتمال داشت که بجانب هندوستان رویه باز گردد دریں حالت خالي گذاشتن دارالخلافه آگره که مرکز دولت و محل سلطنت و مقام نزول سراپردگیان محل مقدس و مدفن گنجهاے عالم بود از صلاح ملک داري دور مي‌نمود بنابریں از آگره در حالت توجه بتعاقب خسرو به پرویز نوشته شد که اخلاص و خدمت توایں نتیجه داد که خسرو از دولت گریخت و سعادت روي بتو آورد و ما به‌تعاقب او ایلغار نمودیم مهمات رانا را بمقتضاے وقت و صلاح دولت یکنوع صورتے داده خود را بزودي باگره برساں که پاے تخت و خزانه را که سرمایه گنج قارون است بتو سپردیم و ترا بخدا حي‌قادر پیش ازانکه ایں حکم به پرویز برسد رانا درمقام عجز در امده کس نزد اصفخاں فرستاده بود که چوں از کرده هاے خود خجالت و شرمندگي تمام دارم امیدوارم که شفیع من شده نوعی کني که شاهزاده بفرستادن باگهه که از فرزنداں من‌است راضي گردند پرویز بدینمعني رضا نداده میگفت که یا خود متوجه خدمت گردد یاکرن‌را بفرستد دریں وقت خبر فتنه انگیزي خسرو میرسد بنابر ملاحظه وقت اصفخاں و دیگر دولتخواهاں بامدن باگهه راضي گشته در نواحی منڈل گڈه سعادت خدمت شاهزاده در مي یابد پرویز راجه جگناتهه و اکثر عمراے تعینات آں لشکر را گذاشته خود بااصفخاں و چندے از نزدیکاں و اهل خدمت روانه آگره میگردند و باگهه رابهمراهي روانه درگاه والا جاه میگرداند چوں بحوالي آگره میرسد خبر فتح وگرفتاري خسرو را شنیده بعد از دو روز که مقام مینماید حکم بدو میرسد که چوں خاطر از جمیع جوانب و اطراف جمع است خود را بزودي بما برساں تاآنکه بتاریخ مسطور سعادت ملازمت دریافت * افتاب ‌گیر که از علامات سلاطین است باو مرحمت فرمودم و منصب ده هزاري باو عنایت فرمودم وبدیوانیاں حکم کردم که جاگیر تنخواه دهند میرزا علي بیگ را در همیں روزها بحکومت کشمیر فرستادم ده هزار روپیه بقاضي عزت‌الله حواله شد که بفقرا و ارباب احتیاج کابل قسمت نماید احمد بیگ خاں بمنصب دوهزاري ذات و هزار و دوبست و پنجاه سوار از اصل و اضافه سرفراز گردید در همیں ایام مقرب خاں که بآوردن فرزنداں دانیال مقرر گشته بود بعد از شش ماه وبست ودو روز از برهانپور برگشته دولت ملازمت دریافت ووقایع آنحدود را به تفصیل معروضداشت سیف خاں بمنصب دوهزاري ذات و هزار سوار افتخار یافت شیخ عبدالوهاب از سادات بخاري که درزمان حضرت عرش آشیاني حاکم دهلي بود بنابربعضی قبایح که ازمردم او صادر گردید از آں خدمت تغیرگردیده داخل ایمه وارباب سعادت گشت در تمام ممالک محروسه خواه درمحال خالصه وخواه جاگیر دار حکم فرمودم که غلورخانها ترتیب داده بجهت فقرا فراخور گنجایش آں محل طعام درویشانه طبخ مي نموده باشند تا مجاور ومسافران بفیض رسند انبه خاں کشمیري که از نژاد حکام کشمیر است بمنصب هزاري ذات وسیصد سوار ممتاز گردید در روز دوشنبه نهم ربیع‌الاخر شمشیر خاصه به پرویز مرحمت نمودم بقطب الدینخاں کوکه و امیرالامرا هم شمشیرهاے مرصع عنایت شد فرزنداں دانیال را که مقربخاں آورده

بود درین روز دیدم که سه پسر و چهار دختر ازو مانده بودند پسران طهمورث و بایسنقر و هوشنگ نام دارند آن مقدار مرحمت و شفقت نسبت بآن اطفال از من بوقوع آمد که در گمان هیچکس نبود طهمورث را که از همه کلان بود مقرر داشتم که همیشه در ملازمت می باشد و دیگران را به همشیرهای خود سپردم تا بواجبی از احوال انها خبردار باشند خلعت خاصه بجهت راجه مانسنگه به بنگاله فرستاده شد سی لک دام بمیرزا غازی انعام فرمودم شیخ ابراهیم پسر قطب الدین خان کوکه را بمنصب هزاری ذات و سیصد سوار سرفراز گردانیده بخطاب کشور خانی ممتاز کردم چون در حین توجه بتعاقب خسرو فرزند خورم را که در آگره بر سر محلها و خزانه گذاشته بودم بعد از جمعیت خاطر ازین مهم حکم شد که فرزند مذکور در ملازمت حضرت مریم مکانی و محلهای روانه ملازمت گردد چون بحوالی لاهور رسیدند روز جمعه دوازدهم ماه مذکور بر کشتی سوار شده باستقبال والده خود بحوالی دهی که دهر نام دارد سعادت ملازمت میسر گشت بعد ادای کورنش و سجده و تسلیم و مراعات آدابی که از خوردان بکلانان موافق توره چنگیزی و قانون تیموری و ضابطه وریست است بسعادت تمام و طاعت ملک علام قیام و اقدام نموده چون ازین شغل فارغ گشتم رخصت مراجعت یافته بقلعه لاهور در آمدم در هفدهم معز الملک را به بخشیگری لشکر رانا تعین نموده بدانصوب فرستادم چون خبر مخالفت رای رایسنگه و دلیپ پسر او در حوالی ناگور و آن حدود رسیده بود فرمودم که راجه جگناتهه با جمعی از بنده های درگاه و معز الملک ایلغار نموده دفع فتنه و فساد انها نمایند سردار خان را که بجای شاه بیگخان بحکومت قندهار مقرر گشته بود بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار پانصد سوار ممتاز ساخته پنجاه هزار روپیه باو عنایت نمودم به خضرخان حاکم سابق خاندیس و برادر او احمد خان که از خانزادان این دولت ابد پیوند است سه هزار روپیه مرحمت شد هاشم خان پسر قاسم خان که از خانه زادان این دولت و لایق تربیت است بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار سرفرازی یافت اسپ خاصه نیز باو عنایت نمودم بهشت نفر از امرای تعینات لشکر دکن خلعتها فرستادم بپنجهزار روپیه بانعام نظام شیرازی قصه خوان مرحمت شد سه هزار روپیه بجهت خرج علوفه خانه کشمیر بوکیل میرزا علی بیگ حاکم انجا داده شد که به بلده مذکور فرستد خنجر مرصع که شش هزار روپیه قیمت داشت بقطب الدینخان بخشیدم

* بمن خبر رسید که شیخ ابراهیم بابا افغانی دکان شیخی و مریدی در یکی پرگنه از پرگنات لاهور ترتیب داده چنانچه طریقه او باش و سفیهانست جمع کثیری از افغانان و غیره برو گرد آمده اند فرمودم که اورا حاضر آورده به پرویز سپارند که در قلعه چنار نگاه دارند تا این هنگامه باطل برهم خورد روز یکشنبه هفتم جمادی الاول بسیاری از منصب داران و احدیان بعنایت سرفراز گشتند منصب مهابتخان دو هزاری ذات و سیصد سوار مقرر گشت دلاور خان بدو هزاری ذات و هزار و چهارصد سوار سرفراز گردید و وزیر الملک به هزار و سیصدی ذات و پانصد و پنجاه سوار امتیاز یافت و قیام خان هزاری ذات و سوار

شد شیام سنگه بهزار و پانصدي ذات و هزار و دو بیست سوار ممتاز گشت همچنین چهل و دو نفر از منصب داران بزیادتي منصب سرفرازي یافتند در اکثر روز ها همین شیوه مرعي و منظور است لعلی بقیمت بیست و پنجهزار روپیه به پرویز مرحمت نمودم * روز چهار شنبه نهم شهر مذکور مطابق بیست و یکم بهمن بعد از گذشتن سه پهر و چهار گهړي مجلس وزن شمسي که ابتداے سال سي و هشتم از عمر من بود منعقد گشت بدستورے که بر بهست و ائین بود اسباب وزن را باترازو در خانه حضرت مریم زماني مرتب وآماده ساختند درساعت و وقت مقرر بخیریت ومبارکي در ترازو نشسته هر علاقه انرا یکی از کلان سالاں در دست گرفته دعاها کردند اول مرتبه بطلا وزن شد سه من و ده سیر بوزن هندوستان و بعد ازاں به بعضی از فلزات و انواع و اقسام خوشبوئیها و مکفیات تا دوازده وزن که تفصیل اں بعد ازیں مرقوم خواهد گشت در سالی دو مرتبه خود را بطلا و نقرۂ و سایر فلزات و از قسم ابریشم و پارچه و از اقسام حبوبات و غیرۂ وزن میکنم یکمرتبه در سر سال شمسي ویکمرتبه درسر سال قمري و زرایں دو وزن را بتحویلداراں علیحده میسپارم که بفقراو ارباب احتیاج رسانند * در همیں روز مبارک قطب الدینخاں کوکه که سالها در آرزوی چنیں روزی بود بانواع عنایات سرفراز ساخته اول منصب اورا پنجهزاري ذات وسوار مقرر داشتیم بعد ازاں به خاصت خاصه و شمشیر مرصع و اسپ خاصه بازیں مرصع امتیاز بخشیده بصوبه داري وحکومت دارالملک بنگاله و آدیسه که جاے پنجاه هزار سوار است مرخص ساختم و ازروے عزت با لشکر عظیم روانه انصوب گشت و دو لک روپیه نیز مدد خرچ گویاں مرحمت شد نسبت والده او بمن ازاں مقوله است که چوں در ایام طفولیت برعایت و تربیت او برورش یافته ام ایں مقدار آنس که مرا باوست بوالده حقیقي خود ندارم والده قطب الدینخاں بجاے والده مهربان منست و خودش را از براداں و فرزندان حقیقي کمتر دوست نمیدارم از کوکها کسیکه قابلیت کوکگي بمن دارد قطب الدینخانست و سه لک روپیه بکمکیان قطب الدیں خان مرحمت نمودیم * دریں روز یک لک وسي هزار روپیه بطریق ساچق بجهت دختر بهاري که نام زد پرویز بود فرستادم و در بست ودویم بازبهادر قلماق که در بنگاله مدتها عصیان ورزیده بود به رهنموني بخت دریں تاریخ دولت آستاں بوس دریافت خنجر مرصع و بست هزار روپیه باو مرحمت نمودیم و به منصب هزاري ذات وسوار سرفراز ساختم یک لک روپیه نقد وجنس به پرویز عنایت شد کیشوداس مارو بمنصب هزار وپانصدي ذات وسوار سرفراز گردید ابوالحسن که دیوان ومدار سرکار برادرم دانیال بود بهمراهي فرزندان او دولت ملازمت دریافت بمنصب هزاري ذات وپانصد سوارسربلند گردید درآوائل ماه جمادي الثاني شیخ بایزید که از شیخ زادهای سیکري بود بفروغ عقل ودانائي ونسبت قدیم خدمت امتیاز تمام دارد بخطاب معظم خاني سرفراز گشت و حکومت دهلي باو مقرر فرمودم و در بست ویکم ماه مذکور عقدی مشتمل برچهار قطعه لعل وصد دانه مروارید به پرویز شفقت فرمودم و منصب حکیم مظفر سه هزاري

ذات و هزار سوار از اصل واضافه مقرر گشت پانچهزار روپیه به تنهمل راجه منجهولي مرحمت نمودم * از سوانحی که تازه روی داد ظاهر شدن کتابت میرزا عزیز کوکه است که براجه علیخان حاکم خاندیس نوشته بوده است مرا عقیده آن بود که نفاق او بجهت خاطر خسرو و نسبت دامادی او مخصوص نمی باشد از محوای این نوشته که بخط او بود ظاهر گشت که نفاق جبلي خود را در هیچ وقت از دست نداده این شیوه ناپسندیده با والد بزرگوارم نیز مسلوک میداشته است مجملاً کتابتی در وقتی از اوقات براجه علیخان مذکور مرقوم ساخته سراپا مشعر بر بدی و بدپسندي و مقدماتیکه هیچ دشمن نمینویسند و اسناده هیچ کس نمي توان کرد چه جای آنکه مثل حضرت عرش آشیانی بادشاه و صاحب قدردانی که از ابتدای طفولیت بنابر حقوق خدمت والده او در مقام تربیت و رعایت او شده پله اعتبارش بدرجه اعلی چنان رسانیده که در نسبت خود همسنگ و همتا نداشت این کتابت را در برهانپور درمیان اسباب واموال راجي علي خان بدست خواجه ابوالحسن مي افتد و خواجه آورده بمن گذرانید از خواندن و دیدن مو بر اعضای من راست شد اگر ملاحظه بعضی تصورات و حقوق شیر دادن مادر او نمی بود گنجایش داشت که او را بدست خود بیاسا رسانم بهرتقدیری او را حاضر ساخته این نوشته را بدست او داده فرمودم که باواز بلند درمیان مردم بخواند مظنه آن بود که از دیدن آن کتابت قالب او از روح پرداخته خواهد گشت از غایت بی آزرمي و خیرگي او بروشي خواندن گرفت که گویا این نوشته او نیست و بحکم مي خواند حاضران مجلس بهشت آئین از بندهای اکبری و جهانگیری هرکس که نوشته دید و شنید زبان بطعن و لعن او گشوده ملامتها کردند پرسیده شد که قطع نظر از نفاقهای که بدولت می کردۀ باعتقاد ناقص خود وجوه بران ترتیب دادی از والد بزرگوارم که از خاک راه ترا و سلسله ترا برداشته بانی دولت و مرتبه رسانیده بودند که محسود امثال و اقران خود گشته بودي چه امروز داده بود که بدشمنان و مخالفان دولت او چنین مقدمات بایستی نوشت و خود را بحرکه حرامخوران و بی سعادتان خدادادي بلی بافطرت اصلي و جبلت طبعي چه توان کرد هرگاه که طینت تو بآب نفاق پرورش یافته باشد ازو بغیر این امور چه سر خواهد زد انچه نامی کرده بودی از سر آن درگذشته باز بهمان منصبی که داشتي سرفراز گردانیدم و گمان آن بود که نفاق تو مخصوص بمن بوده باشد الحال که این معنی دانسته شد که باخدای مجازی ومربی خود هم درین مقام بودۀ ترا بعمل و نیتی که داری و داشتي حواله نمودم بعد از ذکر این مقدمات لب از جواب بسته در برابر این نوع روسیاهي چه گوید حکم به تغیر جاگیر او کردم انچه ازین ناسپاس بفعل آمده بود اگرچه گنجایش عفو و گذرانیدن نداشت غایتاً بنابر بعضی ملاحظها گذرانیدم * روز یکشنبه بست و ششم ماه مذکور مجلس کدخدائي پرویز بدختر شاهزاده مراد منعقد گشت در منزل حضرت مریم الزماني عقد شد وجشن وطوی در خانه پرویز ترتیب یافته هرکس دران انجمن حاضر بود بانواع

نوازش و تشریفات سرفراز گردید نه هزار روپیه بشریف املي و چندے دیگر از امرا حواله شد که به فقرا و مساکین تصدق نمایند روز یکشنبه دهم رجب بعزم شکار کرچهاک و نندنه از شهر برآمده باغ رامداس را منزل گزیدم چهار روز در انجا مقام شد روز چهار شنبه سیزدهم وزن شمسي پرویز بعمل آمده او را دوازده مرتبه باقسام فلزات و دیگر اجناس بوزن در آوردند هر وزنے دو من و هزده سیر شد حکم کردم که مجموع را بفقرا قسمت نمایند دریں روز منصب شجاعت خان بهزار و پانصدي ذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه مقرر گشت * بعد ازاں که میرزا غازي و لشکرے که بهمراهي او متعین بودند روانه گشتند بخاطر رسید که جماعت دیگرهم از عقب باید فرستاد بهادرخان قور بیگي را بمنصب هزار و پانصدي ذات و هشتصد سوار از اصل واضافه نواخته جماعت اویماق یوربي را که قریب بسه هزار نفر بودند بسرداري شاه بیگ و محمد امین باو همراه نموده روانه ساختم دولک روپیه مدد خرچ گویان بجماعت مذکور مرحمت شد و یک هزار بر قندداز نیز مقرر گشت اصفخان را بمحافظت خسرو وضبط لاهور تعین نموده گذاشتم امیرالامرا هم چوں بیماري صعب داشت از دولت ملازمت محروم گردیده درشهر ماند عبدالرزاق معموري که از صوبه رانا طلب شده بود بمنصب بخشي گري حضور سرفراز گردید و حکم شد که باتفاق ابوالحسن بلوازم ایندخدمت قیام و اقدام نماید انچه ضابطه پدرمن بود من هم بهمیں ضابطه عمل میدمایم که درخدمات عمده دوکس را شریک میساختند نه بواسطه بے اعتمادي بلکه بدیں جهت که چوں بشریت است وآدمي از کوفتها و بیماري خالي نمیباشد اگریکے را تشویشے و یا مانعے روے دهد آن دیگر حاضر بود تا کارها و مهمات بندهاے خدا معطل نماند * هم دریں ایام خبر رسید که روز دسهره که از روزهاے مقرر هندوان است عبدالله خان از کالپي که جاگیر اوست ایلغار نموده بولایت بندیله درمي آید و ترددات سپاهیانه نموده رامچند پسر نندکوار که مدتے دران جنگل و زمین قلب فتنه انگیزي میکرد دستگیر ساخته بکالپي آورد بواسطه ایندخدمت پسندیده بعنایت علم و منصب سه هزاري ذات و دو هزار سوار سرفرار شد * از عرایض صوبه بهار بعرض رسید که جهانگیر قلیخاں را به سنگرام که از زمینداران عمده صوبه بهار است و قریب بسه چهار هزار سوار و پیاده بیشمار دارد بنابر بعضي مخالفتها ونادولتخواهیها در زمین ناهموار جنگ دست میدهد و دریں معرکه خان مذکور بنفس خود ترددات مردانه بتقدیم میرساند آخرالامر سنگرام بزخم تفنگ نابود گشته بسیارے از مردم او در معرکه افتاده بقیةالسیف فرار برقرار اختیار مینمایند چوں ایں کار نمایانے بود که از جهانگیر قلیخاں بوقوع آمده او را بمنصب چهار هزار و پانصدي ذات و سه هزار و پانصد سوار سرفراز ساختم مدت سه ماه و شش روز اوقات بمشغولي شکار گذشت پانصد وهشتاد و یک جانور بتفنگ ویوز ودام و قمرغه شکارشد ازیں جمله یکصد و پنجاه وهشت جانور خود بتفنگ زده بودم دومرتبه قمرغه واقع شد یک مرتبه درکرچهاک که پردگیان حرسراے عصمت بودند یکصد و پنجاه و پنج جانور

کشته شد و مرتبه دوم در مدت یکصد و ده تفصیل مجموع جانوران که شکار شده بود قوچ کوهی نکصد و هشتاد بز کوهی بیست و نه گورخر و نیله گاو نه آهو وعدد سیصد و چهل و هشت روز چهار شنبه شام دهم شوال نخیر و خوبی از شکار معاودت واقع شد بعد از گذشتن یک پهر و شش گهری از روز مذکور بشهر لاهور درآمدم امر عربی درین شکار ملاحظه و مشاهده گشت آهوئی سیاهی را در حوالی دهه چندالله که عمارت درانجا ساخته شده تفنگ در شکم آهو زدم چون زخمی گشت آوازی ازو ظاهر شد که در غیر مستی ابنقسم آواز از هیچ آهوے شنیده نشده بود شکاریان کهن سال و جمعی که در ملازمت بودند تعجبها نموده اظهار کردند که مایان یاد نداریم بلکه از پدران خود نشنیده ایم که این قسم آوازی در غیر مستی از آهو سرزده باشد چون خالی از غرابتی نبود نوشته شد * گوشت بز کوهی را از گوشت جمیع حیوانات وحشی لذیذتر یافتم باآنکه پوست برآن بغایت بد بوست که بمباعت آن بو از رایل نمیگردد گوشت او مطلقاً بوے ناک نیست یکی از بزهاے بزرا که از همه کلان تر بود فرمودم که بوزن در آوردند دو من و بست و چهار سیر به بیست و یکمن ولایت بوده باشد ظاهر شد همچنین یک قوچ کلان را نیز فرمودم که کشیدند دو من و سه سیر اکبری مطابق هفتده من ولایت بوزن درآمد ازگورخرهاے شکاری یکی که نحته از همه قوي تر بود نه من و شانزده سیر مطابق هفتاد و شش من ولایت سنجیده شد از شکاریان و هوسناکان شکار مکرر شنیده ام که در شاخ قوچ کوهي بوقت معین کرمی هم میرسد که از حرکت او خارخارے درو پیدا میشود نه تا نوع خود او را بجنگ در می آورد و اگر از نوع خود حریفی نیابد شاخ خود ر بر درختی یا بسنگی زده تسکین آن خارخار میدهد بعد از تفحص آن کرم در شاخ مادة آن جانور نیز ظاهر شد و حال آنکه ماده جنگ نمیکند پس ظاهر شد ده این سخن اصلی نداشته است گوشت گورخر اگرچه حلال است واکثر مردم بمیل میخورند اما بهیچ وجه طبع مرا بخوردن آن رغبت نیفتاد * چون بجهت تادیب و تنبیه دلیپ ولد راے رایسنگه و پدر او قبل ازین فرمان صادر گشته بود دربنولا خبر رسید که زاهد خان پسر صادق خان وعبدالرحمان پسر شیخ ابوالفضل و راناشنکر و معز الملک باجمعی دیگر ازمنصبداران وبندهاے درگاه خبر دلیپ را در نواحي ناگور که از مضافات صوبه اجمیر است میشنوند و بر سر او ایلغار نموده او را در می یابند چون مجال گریز نمي یابد ناچار باقائم ساخته باامواج باهره بمجادله و مقاتله درمی آید بعد از اندک رد و خوردیکه واقع شد شکست عظیم یافته جمع کثیر را بکشتن میدهد و اسباب خود را گرفته بوادی ادبار فرار میدماید

شکسته صلاح و گسسته کمر * نه یاراے جنگ و نه پرواے سر

قایم خان را باوجود پدریها بنابر مراعات رعایت والد بزرگوارم منصب او را برقرار داشته در سرکار کالپي جاگیر حکم کردم * درماه ذي قعده والده قطب الدین خان کوکه که مرا شیرداده بجاے والده من بود بلکه ازمادر مهربان مهربان تر و ازخوردي بار در کنار

ترتیب او پرورش یافته بودم برحمت ایزدي پیوست پایه نعش اورا بر دوش خود برداشته پاره راه بردیم چند روز از کثرت حزن و الم میل بخوردن طعام نشد و تغیر لباس نکردم *

جشن نوروز دویم از جلوس همایون

روز چهار شنبه بیست و دوم ذیقعد سنه هزار و پانزده بعد از گذشتن سه و نیم گهري حضرت نیر اعظم بخانه شرف خود تحویل نمودند و دولتخانه همایون‌را برسم معهوده آئین بسته بودند جشن عظیم ترتیب یافت و درساعت مسعود بر تخت جلوس واقع شد امرا و مقربان را بنوازشها و عنایات سربلند گردانیدم * در همین روز مبارک از عرایض قندهار بموقف عرض رسید که لشکرے که بسرکردگي میرزا غازي ولد میرزا جاني بکمک شاه بیگ خان تعین یافته بودند در دوازدهم شهر شوال سنه مذکور داخل بلده قندهار میشوند و طایفه قزلباش چون خبر رسیدن عساکر منصوره را پیش منزلی یافته مذکور میشنوند سراسیمه و پریشان وپشیمان تا کنار آب هلمند که پنجاه و شصت کروه بوده‌باشد عنان باز نمی کشند درثاني‌الحال ظاهر شد که حاکم فراه وجمعي از حکام اننواحي بعد از شنقار شدن حضرت عرش اشیاني بخاطر میگذرانند که قندهار درین فرت و اشوب آسان بدست خواهد آمد بی انکه از جانب شاه عباس بانها حکم برسد جمعیت نموده ملک سیوستان را با خود متفق میسازند و کس نزد حسین خان حاکم هرات فرستاده ازو کمک طلب میسازند و اوهم جمعی میفرستد. بعد ازان باتفاق برسر قندهار متوجه میشوند شاه بیگ خان حاکم انجا بملاحظه انکه جنگ دو سر دارد اگر عیاذ اباللہ شکستی رو دهد قندهار از تصرف بیرون خواهد رفت قلعگي شدن را بهتر از جنگ دانسته قرار بر قلعداري میدهد و قاصدان سریع‌السیر بدرگاه میفرستد بحسب اتفاق درین ایام رایات جلال که به تعاقب خسرو از دارالخلافه آگره حرکت نموده بود در لاهور نزول اجلال داشت بمجرد شنیدن اینخبر بلا توقف فوج کلانی از امرا و منصب داران بسرداري میرزا غازي فرستاده شد پیش ازانکه میرزاے مذکور بقندهار رسد اینخبر بشاه می رسد که حاکم فراه با بعضی از جاگیر داران ان نواحي قصد ولایت قندهار نموده اند اینمعني را لایق ندانسته بقدغن حسن بیگ نامي را از مردم رو شناس خود میفرستد و فرمانی باسم انها صادر میگردد که از کنار قلعه قندهار برخاسته متوجه جا و مقام خود شوند که بسبب محبت و موالات اباے کرام با سلسله علیه جهانگیر بادشاه قدیم است آن جماعت پیش ازانکه حسن بیگ برسد و حکم شاه بایشان رساند تاب مقاومت عساکر منصوره نیاورده مراجعت را غنیمت میشمارند حسن بیگ مذکور

ان مردم را ملامت نموده روانه ملازمت شد * در لاهور سعادت خدمت دریافت و ایدمعنی را اظهار نمود که این جماعت بے عنایت که برسر قندهار آمده بودند بغیر از فرموده شاه عباس اینحرکت ازایشان بوقوع آمده معاذا که درخاطر این عمر گرامی راه یافته باشد القصه بعد از رسیدن افواج قاهره به قندهار حسب الحکم قلعه را بسردار خان می سپارند و شاه بیگ خان بالشکر کمک عازم درگاه می شوند * در بیست و هفتم دیقعده عبدالله خان رامچند بندیله را در بند و زنجیر آورده بنظر گذرانید فرمودم زنجیر از پاے او برداشته و خلعت پوشانیده به راجه باسو حواله نمودم که ضامن گرفته اورا باجمعی دیگر از خویشان که به همراهی او گرفتار گشته بودند بگذراند آنچه از کرم و مرحمت در حق او بظهور آمد درخیال او نگذشته بود روز دوم دهی حصه بفرزند خرم توماں و طوغ و علم و نقاره مرحمت فرموده به منصب هشتهزاری ذات و پنجهزار سوار امتیاز بخشیده حکم جاگیر کردم * در همین روز پیرخان ولد دولتخان لودهی را که همراه فرزندان دانیال از خاندیس آمده بود بخطاب صلابتخانی سرفراز ساخته بمنصب اورا سه هزاری ذات و یکهزار و پانصد سوار مشخص شد و علم ونقاره داده مرتبه او بخطاب والاے فرزندی از امثال و اقران در گذرانیدیم پدران واعمام صلابتخان درمیان قوم لودهی بغایت بزرگ و معتمد بوده اند چنانچه دولتخان سابق که عموے جد صلابتخان بود چون بعد از سکندر ابراهیم پسرش با امراے پدر بد سلوکی آغاز نهاده باندک تقصیری جمعی را مقتل در می آورد دولتخان ازو اندیشه مند شده پسر خورد دلاور خان را بملازمت حضرت فردوس مکانی در کابل فرستاده و آنحضرت را دلالت به تسخیر هندوستان نمود چون ایشان نیز این عزیمت درخاطر داشتند بے توقف متوجه گردیدند و تا نواحی لاهور عنان باز نکشیدند دولتخان با توابع و لواحق خود سعادت ملازمت دریافته لوازم بندگی بجاآورد چون مرد کهن سال آراسته ظاهر و پیراسته باطن بود مصدر خدمات و دولتخواهی ها گردید اکثر اوقات اورا پدر گفته بخطاب میساختند و حکومت پنجاب را بدستور باو تفویض فرموده سایر امراے جاگیر داران صوبه مذکور را بمتابعت او مامور میساختند دلاور خان را همراه گرفته بکابل مراجعت فرمودند بار دیگر که استعداد یورش هندوستان نموده به پنجاب رسیدند دولتخان بدولت ملازمت سرفراز گردیده و در همان روزها وفات یافت دلاورخان بخطاب خانجانانی ممتاز گردید و در جنگی که حضرت فردوس مکانی را باابراهیم دست داد همراه بود وهمچنین در ملازمت حضرت جنت آشیانی هم بلوازم بندگی قیام داشت و در تهانه منگیر بوقت مراجعت آنحضرت از بنگاله باشیر خان افغان جنگ مردانه نموده در معرکه گرفتار شد هرچند شیرخان تکلیف نوکری کرد قبول نه نمود و گفت که پدران تو همیشه نوکری پدران من نموده اند دریصورت چه گنجایش داشته باشد که این امر ازمن بوقوع آید شیرخان بر آشفت و فرمود که اورا درمیان دیوار نهادند و عمر خان جد فرزند صلابت خان که عم زاده دلاور خان باشد در دولت سلیم خان رعایت خوب یافته بود بعد ازفوت سلیم خان

و کشته شدن فیروز پسر او بدست محمد خاں عمر خاں و برادران او از محمد خاں متوهم شده بگجرات رفتند و عمر خاں انجا درگذشت و دولتخاں پسرش که جوان شجاع خوش صورت و همه چیز خوش بود همراهي عبدالرحیم و لد بیرم خاں را که در دولت حضرت عرش آشیاني بخطاب خانخاناني سرفراز گردید اختیار نموده توفیق ترددات وخدمات خوب‌خوب یافت خانخانان او را بمنزله برادر حقیقي خود میدانست بلکه هزار مرتبه از برادر بهتر و مهربان تر اکثر فتوحاتے که خانخانان را دست داده بپاي مردي و مردانگي او بود و چوں والد بزرگوارم ولایت خاندیس و قلعه اسیر را مسخر ساختند دانیال را دران ولایت وسایر ولایاتے که از تصرف حکام دکن برآمده بود گذاشته خود بدارالخلافه آگره مراجعت فرمودند درین ایام دانیال دولت خاں را از خانخانان جدا ساخته در ملازمت خود نگاه داشته و مهمات سرکار خود را باو حواله نموده عنایت و شفقت تمام باو ظاهر مینمود تا آنکه در ملازمت او وفات یافت دو پسر ازو ماند یکے محمد خاں و دیگرے پیر خاں محمد خاں که برادر کلاں بود بعد از وفات پدر باندک مدتے درگذشت و دانیال نیز بافراط شراب خود را دریاخت بعد از جلوس پیر خاں را بدرگاه طلب داشتم چوں جوهر ذاتي و قابلیت فطري او را ملاحظه نمودم پایه رعایت او را بمرتبه که نوشته شد رسانیدم امروز در دولت من ازو صاحب نسبت تری نیست چنانکه گناهان عظیم که بشفاعت هیچیک از بندهاے درگاه بعفو مقرون نگردد بالتماس او میگذرانم الحق جوان نیک ذات مردانه لایق رعایت است و انچه در باب او بعمل آورده ام بجا واقع شد وبدیگر رعایتها نیز سرفرازي خواهد یافت چوں پیش نهاد همت والانهمت فتح ولایت ماوراالنهر است که ملک موروثي آبا و اجداد ماست میخواستم که عرصه هندوستان از خس وخاشاک مفسداں ومتمرداں پاکیزه ساخته یکے از فرزندانرا درین ملک گذاشته خود بالشکر آراسته جرار وفیلان کوه شکوه برق رفتار خزانه کلي همراه گرفته باستعداد تمام متوجه بتسخیر ولایت موروث گردم بنابرین اراده پرویز را بجهت دفع رانا فرستاده خود عزیمت ملک دکن داشتم که درین اثنا از خسرو آن حرکت ناشایسته بوقوع آمد و ضرور شد که تعاقب نموده دفع فتنه او نمایم مهمات پرویز بهمین جهت صورت پسندیده پیدا نکرد و نظر بر مصلحت وقت رانا را مهلت داده یکی از پسران او را همراه گرفته روانه ملازمت گشت و در لاهور سعادت خدمت دریافت چوں خاطر از فساد خسرو جمع گشت و دفع شورش قزلباشیه که قندهار را در قبل داشتند به اسهل وجوه میسر شد بخاطر رسید که بسیر و شکار کابل را که حکم وطن مالوف دارد دریافته بعدازان متوجه هندوستان شویم و ارادهاے خاطر از قوه بفعل آید * بنابرین بتاریخ هفتم ذي حجه بساعت سعید از قلعه لاهور برآمده باغ دل امیز را که دران روی آب راویست منزل گزیدم و چهار روز توقف واقع شد روز یکشنبه نوزدهم فروردي ماه را که روز شرف حضرت نیراعظم بود درین باغ گذرانیدم و بعضي از بندهاے درگاه بمنصب و اضافه منصب سرفرازي یافته برعایتها و شفقت ها سرفرازي یافتند ده هزار روپیه

سیحس بیگ فرستادم دارائے ایران مرحمت شد قلیچ خان و میران صدر جهان و میر
شریف آملی را در لاهور گذاشته فرمودم که باتفاق مهماتے که روے دهد منفصل سازند روز دو
شنبه از باغ مذکور کوچ نموده بموضع هرهر که دو نیم کروهی شهر واقع است منزل شد
روز سه شنبه جهانگیر پور منزل رایات جلال گشت این موضع از شکارگاه‌هاے مقرر منست *
در حوالی آن منارے بفرموده بودم که بر سر قبر آهوئی منسراج نام که در جنگ آهوان
خانگی و صید آهوان صحرائی بے نظیر بود احداث نموده اند دران منار ملا محمد
حسین کشمیری که سرآمد خوش نویسان زمان بود این نثر را نوشته بر سنگی نقش
کرده اند که درین فضاے دلکش آهوئی بدام جهاندار خدا آگاه نورالدین جهانگیر بادشاه
آمده در عرض یکماه از وحشت صحرائیت بر آمده سر آمد آهوان خاصه گشت بنابر
ندرت آهوے مذکور حکم کردم که هیچکس صید آهوان این صحرا نکند و گوشت آنها
بر هندو و مسلمان حکم گوشت گاو و گوشت خوک داشته باشد و سنگ قبر او را بصورت
آهو مرتب ساخته نصب کنند * و به سکندر معین که جاگیردار پرگنه مذکور بود فرمودم
که در جهانگیرپور قلعه مستحکم بنا نماید پنجشنبه چهاردهم در پرگنه چنداله منزل شد
و از انجا روز شنبه شانزدهم یکمنزل درمیان حافظ آباد در منزلی که باهتمام کروری آنجا
میر قوام الدین باتمام رسیده بود توقف روی داد و بدو کوچ بکنار دریاے چناب رسیده روز
پنجشنبه بیست و یکم دی حصه از پلی که بر آب مذکور بسته بودند عبور اتفاق افتاد
و حوالی پرگنه گجرات منزل شد * در زمانیکه حضرت عرش آشیانی متوجه کشمیر
بودند قلعه دران روے آب احداث فرموده بودند جماعت گوجران را که بدان نواحی
بدزدی و راهزنی میگذرانیدند بدین قلعه آورده آبادان ساختند و چون مسکن گوجران
شد بدین جهت آنرا گجرات نام نهاده پرگنه علاحده مقرر ساختند گوجر جماعه را میگویند
که کسب و کار کمتر مینمایند و اوقات گذران آنها از شیر و جغرات می باشد روز جمعه خواص
پور که از گجرات پنجکروه است و آنرا خواص خان غلام شیر خان افغان آبادانی ساخته
بود منزل شد و از انجا دو منزل درمیان کنار دریاے بهت مقام گردید درین شب باد
عظیم در وزیدن آمده ابر سیاه فضاے آسمانرا فرو گرفت و باران بشدتے شد که پیران کهن
سال یاد نداشتند آخر بژاله منجر شد و هر ژاله برابر تخم مرغی افتاد از طغیان آب و
شدت باد و باران پل شکست من با نزدیکان حرم حرمت بکشتی عبور نمودم چون
کشتی کم بود فرمودم که مردم بکشتی بگذرند و پل را از سرنو به بندند بعد از یکهفته
که پل بسته شد تمام لشکر بفراغت گذشت * منبع دریاے بهت چشمه ایست در
کشمیر ترناگ نام و ترناگ بزبان هند مار را میگویند ظاهرا دران مکان ماری بزرگ
بوده است در ایام حیات پدر خود دو مرتبه بسر این چشمه رسیده ام از شهر کشمیر
تا بدانجا بیست کروه بوده باشد مثمن طور حوضی است تخمیناً بست گز در بیست
گز آثار عبادتگاه ریاضت مندان در نواحی آن حجره‌هاے سنگین و غارهاے متعدد بسیار
است آب این سرچشمه در نهایت صافی است با آنکه عمق آنرا قیاس نمی توان کرد

اگر دانه خشخاش دران اندازند تا رسیدن بزمین مشخص دیده میشود ماهي بسیار
دران جلوه گر است چون شنیده بودم که این چشمه پایاب ندارد بنابرین ریسمانے
بسنگ بسته درین چشمه گفتم که انداختند چون گز نموده شد ظاهر گردید که از قد یکنیم
آدم بیشتر نبوده است * بعد از جلوس فرمودم که اطراف چشمه بسنگ بسته باغچه
بر اطراف آن ترتیب داده جوے انرا جدولی ساختند و ایوانها و خانها بر دور چشمه
ساخته جائی مرتب گشته که روندهاے ربع مسکون مثل آن کم نشان می دهند چون
آب بموضع یم پور که در دو کروهے شهر است میرسد زیاده میگردد و تمام زعفران کشمیر
درین موضع حاصل میشود معلوم نیست که در هیچ جاے عالم این مقدار زعفران می
شده باشد هرسال بوزن هندوستان پانصد من که چهار هزار من ولایت بوده باشد حاصل
زعفران است در موسم گل زعفران در ملازمت والد بزرگوار خود درین سرزمین رسیدم
جمیع گلهاے عالم اول شاخ و بعد ازان برگ و گل برمی آرند بخلاف گل زعفران که چون
از زمین خشک چهار انگشت ساق آن سربر میزند گل سوسني رنگ مشتمل برچهار
برگ شگفته میگردد و چهار ریشه نارنجي مثل گل معصفر درمیان دارد بدرازي یکبند
انگشت زعفران همینست در زمین شمار نکرده آب ناداده درمیان کلوخها بر می اید
بعضي جا یک کروه و بعضي نیم کروه زعفران زارست از دور بهتر به نظر در می اید
بوقت چیدن از تندي بوئی اں تمام نزدیکان را درد سر پیدا شد بانکه کیفیت شراب
داشتم و پیاله می خوردم مرا هم درد سر بهمرسید از کشمیریاں حیوان صفت که بگل
چیدن مشغول بودند پرسیدم که حال شمایاں چیست از ایشاں معلوم شد که درد سر را
در مدت عمر تعقل نکرده اند و اب این چشمه و تریاک که در کشمیر بهت میگویند
با دیگر ابها و نالها که از دست راست و چپ داخل گردیده دریا میشود و از میان
حقیقي شهر میگذرد و عرضش دراکثر جاها ازنکه اندازي زیاده نخواهد بود این اب را
بواسطه کثافت ونا گواري هیچکس نمیخورد تمام مردم کشمیر اب از ابگیري که بشهر
متصل است و ڈل نام دارد میخورند و اب بهت بدین تالاب در امده از راه باره موله
و پکلي و دنتور به پنجاب می رود در کشمیر اب رود خانه و چشمه بسیار است غایتاً
بهترین انها اب دره لار است که در موضع شهاب‌الدین پور باآب بهت ملحق میگردد *
و این موضع از جاهاے مقرر کشمیر است بر کنار دریاے بهت واقع شده قریب صد
چنار خوش اندام بریک قطعه زمین سبز خورم دست بیکدیگر داده چنانچه تمام این
سرزمین را سایه اں چنار هاے فرو گرفته است و سطح زمین تمام سبزه و سه برگه است
بنوعی که فرش بربالاے اں انداختن بیدردي و کم سلیقگي است این ده اباد اں کردهٔ
سلطان زین‌العابدین است که پنجاه و دو سال از روے استقلال حکومت کشمیر نموده بود
و او را بدو شاه کلاں میگفتند خوارق عادات ازو بسیار نقل میکنند اثار و علامات و عمارات
او در کشمیر بسیار است آزان جمله درمیان ابگیري که اولر نام دارد و عرض و طول او ازسه
کروه بیشتر است عمارتے ساخته زین لنکا نام سعي بسیار دربناى این عمارت بتقدیم

رسانیده چشمه این انگور در ته دریاے عمیق است مرتبه اول کشتی سنگ بسیاری آورده در جائی که این عمارات ساخته شد ریخته اند هیچگونه نفعی نکرده آخر چندین هزار کشتی را با سنگ غرق نموده و به صعوبت بسیار نقطه زمینی را که چند گز در چند گز بوده باشد از آب بر آورده صفه بسته است و بر یک طرف آن از صفه عمارتی ناتمام رسانیده عبادت خانه بجهت پرستش پروردگار خود ترتیب داده به آن نقش بر جاے نمانده اکثر اوقات در کشتی براه آب بدین جا و مقام آمده بعبادت مالک علام قیام و اقدام می نمود میگویند که چندین اربعین درانجا بسر آورده روزی یکی از ناخلف زادگان بقصد قتل او دران عبادت خانه او را تنها یافته شمشیر کشیده درمی آید چون نظر بر سلطان می افتد بنابر صلابت پدری و شکوه صلاح سرا سیمه و مضطرب گشته میگردد بعد از لحظه سلطان از عبادت خانه بر آمده باهمان پسر در کشتی می نشیند و روانه شهر میگردد در اثنای راه بان پسر میگوید که شمشیر خود را در عبادت خانه فراموش کرده ام بر روی سوار شده شمشیر را خواهی آورد آن پسر بعبادتخانه در آمده پدر را درانجا می بیند آن بے سعادت از روی شرمندگی تمام در پاے پدر افتاده عذر خواهی تقصیر خود مینماید ازو امثال این خوارق بسیار نقل کرده اند میگویند که علم خلع بدن را بسیار خوب ورزیده بود چون از اطوار و اوضاع فرزندان آثار تعجیل در طلب حکومت و ریاست می فهمد بآنها میگوید به مرمن ترک حکومت چه لازمه گذشتن از حیات بسیار آسان است اما بعد ازمن کارے نخواهند ساخت و مدت دولت شماها بعد نخواهد داشت و باندک زمانے بجزای عمل زشت و بدست خود خواهند رسید این سخن گفته ترک خوردن و آشامیدن نمود و یک اربعین بهمین روش گذرانیده چشم خود را اشنا بخواب نکرد و با ارباب سلوک و ریاضت بعبادت حق قدیر مشغولی نمود در چهلم ودیعت حیات را بار سپرده بجوار رحمت ایزدی پیوست سه پسر ازو ماند آدم خان و حاجی خان و بهرام خان باهمدیگر در مقام منازعت بر آمده هر سه مستاصل شدند و حکومت کشمیر بجماعت چکان که از عوام الناس سپاهیان آن دیار بودند منتقل شد و در حکومت خود سه کس از حکام آنجا بر سه ضلع آن صفه که زین العابدین بنیاد اول ساخته بود جاها ساختند اما هیچ کدام باستحکام عمارت زین العابدین نیست خزان و بهار کشمیر از دیدنیهاست فصل خزان را دریافتم و آنچه شنیده بودم بهتر از آن بنظر در آمد غالباً فصل بهار آن ولایت ندیده آم امید که روزی گردد روز دوشنبه عید محرم از کنار دریاے بهت کوچ فرموده بکوور در میان بقلعه رهتاس که از بناهاے شیرخان افغان است رسیدم * این قلعه را در شکستگی زمین بنا نهاده که بنای استحکام آن بخیال نتوان کرد چون این زمین بولایت ککهران متصل است و اینها جمیع متمرد و سرکش اند آن قلعه را خاص بجهت تنبیه و سرکوب آنها بخاطر گذرانیده بود که بسازد چون پاره کار کرده شیرخان درگذشت و پسر او سلیم خان توفیق اتمام یافت بر هر یکی از دروازها خرج قلعه را برسنگی کنده نصب نموده اند شانزده کرور و ده لک دام و کسری

خرچ انعمارت شده که بحساب هندوستان چهل لک و بیست و پنجهزار روپیه باشد و موافق داد و ستد ایران یکصد وبیست هزار تومان ومطابق معمول توران یک ارب و بیست و یک لک و هفتاد و پنجهزار روپیه که حالي نامند می شود روز سه شنبه چهارم ماه چهار کروه و سه پا قطع نموده به پیله منزل واقع شده پیله بزبان کنکهران پشته را گویند و از انجا بده بهکرا فرود امدم و بهکرا بزبان همین جماعت بیشه است مشتمل بر بوته‌هاے گل سفید بے بو از پیله تا بهکرا تمام راه درمیان رود خانه امدم که اب روان داشت و گلهاے کنیر که از عالم شگوفه شفتالو در غایت رنگیني است و شگفتگي و در زمین هندوستان این گل همیشه شگفته و پربار می باشد در اطراف این رود خانه‌بسیار بود بسوار و پیاده که همراه بودند حکم شد که دستها ازین گل بر سرزنند و هرکس که گل برسر نداشته باشد دستار اورا بردارند عجب گلذاري بهمرسید روز پنجشنبه ششم از شهر گذشته به سها منزل شد درین راه گل پلاس بسیارے شگفته بود این گلهم مخصوص جنگلهاے هندوستان است بو ندارد اما رنگش نارنجي اتشي است و بیخ ان سیاه و بوته ان بربر بوته گل سرخ میشود بنوعی بنظر درمي اید که چشم ازان نمیتوان برداشت چون هوا در غایت لطافت بود و پرده ابر حجاب نور و ضیا حضرت نیر اعظم گشته بارش اهسته ترشح مینمود بخوردن شراب رغبت نمودم مجملاً در غایت شگفتگي و خوش حالي این راه طی شد این محل را هتیا بآن تقریب میگویند که ابادان کرده ککهري است هاتهي نام و این ملک را از مارگله تاهتیا پونهوهار میگویند و درین حدود زاغ دم می باشند از رهتاس تاهتیا جا و مقام بهوگیالان است که بککهران خویش و هم جد اند روز جمعه هفتم کوچ نموده چون چهار کروه و سه پا طی شد بمنزل پکه فرود امدم پکه بدان سبب میگویند که سراے بخشت پخته دارد وبزبان اهل هند پکه پخته را میگویند عجب پرگرد و خاک منزلی بود آرابها بواسطه ناخوشي راه بمشقت تمام بمنزل رسیدند درهمین جا زیواچ از کابل اورده بودند اکثر ضایع شده بود روز شنبه هشتم کوچ نموده بعد از قطع چهار ونیم کروه بموضع کور منزل شد کور بزبان ککهران جر و شکستگي را میگویند این ولایت بسیار کم درخت است روز یکشنبه نهم از راول پنڈي گذشته محل نزول گشت اینموضع را رول نام هندوے اباد ساخته است و پنڈي بهمین زبان ده را می گویند قریب باین منزل درمیان دره رود آبے جاري بود درپیش ان حوضی که اب رود امده دران حوض جمع میگشت چون سرمنزل مذکور خالي از صفائي نبود زمانے انجا فرود امده از ککهران پرسیدم که عمق این اب چه مقدار باشد جواب مشخص نگفتند و اظهار کردند که از پدران خود شنیده ایم که درین اب نهنگ می باشد و جانوران که باب در می رفتند زخمي و مجروح برمی امدند بدینجهت کسی جرات در امدن درین اب نمیکرد فرمودم که گوسفندی رادرانجا انداختند تمام حوض را شنا کرده بیرون امد بعد ازان فراشي را نیز فرمودم که درآید او هم بهمین دستور سالم بر امد ظاهرشد که انچه ککهران میگفتند اصلي نداشته عرض این اب یک تیر اندازبوده باشد دوشنبه دهم

موضع خربوزه منزل گردید گنبدی در زمان سابق ککهران ساخته بود در اینجا از مترددین
باج میگرفته اند چون اندام آن گنبد بخربوزه مشابهتی دارد باین اسم اشتهار یافته سه
شنبه یازدهم به کالا پانی فرود آمدم که بزبان هندی مراد آب سیاه است درین منزل
کوتلی است مارگله نام بلفظ هندی مار زدن را وگله قافله را میگویند یعنی محل زدن
قافله حد ولایت ککهران تا بینجا است عجب حیوان صفت جماعتی اند دایم بایکدیگر
درمقام منازعت و مجادله اند هرچند خواستم که رفع این نزاع بشود فایده نکرد

* جان جاهل بسختی ارزانی *

روز چهارشنبه دوازدهم منزل بابا حسن ابدال شد بشرق رویه این مقام بیک کروه فاصله
آبشاریست که آبش بغایت تند میریزد و در تمام راه کابل مثل این آبشاری نیست
در راه کشمیر دو سه جا ازین قسم آبشارهاست درمیان آبگیری که منبع این آبست راجه
مانسنگه عمارت مختصری ساخته است ماهیان که بدرازی نیم گز و ربع گز بوده باشد
درین آبگیر بسیار است سه روز درین مقام دلکش توقف افتاد بابردگان شراب خورده
شد و به شکار ماهی توجه نمودم تاحال سفره دام که از دامهای مقرر است و بزبان
هندی بهنور جال میگویند نه انداخته بودم انداختن آن خالی از اشکالی نیست
بدست خود این دام را انداخته ده دوازده ماهی گرفتم و مرواریدها در بینی انها کشیده
بآب سردادم از مجاوران و موطنان اینجا احوال بابا حسن را استفسار نمودم هیچکس
خبر مشخص نگفت جائیکه بمقام مذکور مشهور است چشمه ایست از دامن کوهچه
برمی آید در غایت صافی و حلاوت و لطافت چنانچه این بیت امیر خسرو را
شاهدیست

درته آبش ریزها ریگ خورد * کور تواند بدل شب شمرد

خواجه شمس الدین محمد خافی که مدتی بشغل وزارت والد بزرگوارم مشغولی داشت
صفه بسته و حوضی درمیان آن ترتیب داده که آب چشمه اینجا درمی آید و از اینجا
بزراعت و باغات صرف میشود برکنار این صفه گنبدی بجهت مدفن خود ساخته
بود بحسب اتفاق اینجا نصیب او نشد و حکیم ابوالفتح گیلانی و برادرش حکیم همام را
که درخدمت والد بزرگوارم نسبت مصاحبت و قرب و محرمیت تمام داشتند
حسب الحکم الحضرت دران گنبد نهاده اند در پانزدهم امروهی منزل شد عجیب
سبزه زار یکدستی که اصلا بلندی و پستی نداشت بنظر درآمد درین موضع و حوالی
آن هفت هشت هزار خانه کهرودلهزاک متوطن اند و انواع فساد و تعدی و راهزنی
ازین جماعت بوقوع می آید حکم فرمودم که سرکار این حدود را بظفرخان پسر زین
خان کوکه تعلق داشته باشد و تا زمان مراجعت رایات اقبال از کابل تمام دلهزاکان را
کوچانیده بجانب لاهور روانه سازد و کلانتران کهتران را بدست درآورده مقید و محبوس
نگاهدارد روز دوشنبه هفدهم کوچ شد و یک منزل درمیان بردنگ بقلعه اتک برکنار
دریای نیلاب محل نزول رایات جلال گشت درین منزل مهابت خان بمنصب دوهزار

وپانصدي سرفرازي يافت قلعه مذكور از بناهاے حضرت عرش آشياني است كه بسعي
و اهتمام خواجه شمس الدين خواني باتمام رسيده مستحكم قلعه است درين روزها آب
نيلاب از طغيان فرود آمده بود چنانچه بهژده كشتي پل بسته شد و مردم بسهولت و
آساني گذشتند اميرالامرا را بواسطه ضعف بدن و بيماري در اٹک گذاشتم و به بخشيان
حكم شد كه چون ولايت كابل برداشت لشكر عظيم ندارد سواے نزديكان و مقربان ديگري را
از آب نگذرانند و اردو تا معاودت رايات جلال در اٹک بوده باشد روز چهار شنبه نوزدهم
با شاهزادها و چندے از خاصان بر جاله سوار شده از آب نيلاب سلامت گذشته بكنار
درياے كامه فرود آمدم درياے كامه آبيست كه از پيش قصبه جلال آباد ميگذرد جاله
جائي است كه از بانس و خس ترتيب داده در ته آن مشكهاے پرباد كرده ميبندند
و درين ولايت انرا شال ميگويند و درياها و آبها كه سنگها درميان دارد از كشتي ايمن
تر است دوازده هزار روپيه بميرشريف آملي و جمعيكه در لاهور بخدمات تعين بودند داده
شد كه بفقرا تقسيم نمايند به عبدالرزاق معموري و بهاريداس بخشي احديان حكم شد
كه سرانجام جمعي كه بهمراهي ظفرخان تعين شده اند نموده آنها را روانه سازند وازانجا
يكمنزل درميان بسراے باره منزل شد مقابل سراے باره دران طرف آب كامه قلعه ايست
كه زين خان كوكه در وقتيكه به استيصال افغانان يوسف زئي تعين بوده احداث نموده
بنو شهر موسوم ساخته است و قريب پنجاه هزار روپيه خرچ آن شده و ميگويند كه
حضرت جنت آشياني درين زمين شكار گرگ مينموده اند و از حضرت عرش آشياني
نيز شنيدم كه من هم در ملازمت پدر خود دو سه مرتبه تماشاے اين شكار كرده ام روز
پنجشنبه بيست و پنجم بسراے دولت آباد فرود آمدم احمد بيگ كابلي جاگيردار
پشاور باملكان يوسف زئي و غوريه خيل آمده ملازمت نمودند چون خدمت احمد
بيگ مستحسن نيفتاد ولايت مذبور را ازو تغير نموده بشيرخان افغان عنايت كردم
چهار شنبه بيست و ششم درباغ سردارخان كه در حوالي پرشاور ساخته منزل شد
كوركهري را كه معبد مقرر جوگيان است درين نواحي واقع بود سير نمودم بگمان آنكه
شايد فقيري بنظر درآيد كه از صحبت او فيضي توان يافت آن خود حكم عنقا و كيميا
داشت يک كله بيكي بيمعرفت بنظر درآمدند كه ازديدن آنها بجز تيرگي خاطرچيزي
حاصل نشد روز پنجشنبه بيست و هفتم بمنزل جم رود روز جمعه بيست و هشتم
بكوتل خيبر برآمده در علي مسجد منزل شد و شنبه بيست و نهم ازكوتل ماريپيچ گذشته
بغريب خانه فرود آمدم درين منزل ابوالقاسم تمكين جاگيردار جلال آباد زرد الوئي آورد
كه در خوبي كم از زرد الوے خوب كشمير نبود درين منزل دكه كيلاس كه والد بزرگوارم
آن راشاه الو نام نهاده اند ازكابل آوردند چون ميل بسيار بخوردن آن داشتم باآنكه بمدعا
نرسيده بود در گزک شراب برغبت تمام خورده شد سه شنبه دوم
بركنار دريا واقع بود منزل شد آن طرف دريا كوهي است كه ا
و ازينجهت اين كوه را كوه بيدولت مي نامند از پدر خود *

معدن طلا می باشد در کره آنه سوعلی در وقتی که ولد بزرگوارم متوجه کابل بودند شکار قمرغه نمودم چند اهوے سوخته شکار شد چون خدمات مالي و ملکي خود را بامیرالامرا فرموده بودم و بیماري او امتداد تمام پیدا کرد و نسیان در طبیعت او بنوعی غالب گشت که انچه در ساعت مقرر مذکور میگشت در ساعت دیگر بیاد او نمی ماند و روز بروز این نسیان در زیادتی بود * بتاریخ روز چهارشنبه سیوم صفر خدمت وزارت را با صفحان فرموده خلعت خاصه و دوات و قلم مرصع بدو مرحمت کردم از اتفاقات حسنه قبل ازین به بیست و هشت سال درهمین منزل والد بزرگوارم اورا بمنصب مهر بخشی سرفراز ساخته بودند لعلی که برادر او ابوالقاسم بچهل هزار روپیه خریداري نموده فرستاده بود آن لعل را بجهت تسلیم وزارت بپشکش نمود و خواجه ابوالحسن را به خدمت بخشیگري و قور وغیره داشت بهمرهي خود التماس نمود خال‌اباد را از ابوالقاسم تمکین تغییر نموده بعرب خان مرحمت فرمودم درمیان رودخانه سنگ سفیدے واقع بود فرمودم که انرا بصورت فیلی ترتیب داده سینه آن فیل اینمصرع را که مطابق تاریخ هجري بود نقش کردند

سنگی سفید فیل جهانگیر بادشاه *

درهمین روز کلیان پسر راجه بکرماجیت از گجرات امد مقدمات غیر مکرر ازین حرامزاده معسد بعرض اشرف رسیده بود ازانجمله بولي زن مسلماني را بخانه خود نگاهداشته بملاحظه انکه مبادا اینمقدمه شهرت کند مادر و پدر او را کشته در خانه خود گور کرده است فرمودم که اورا در بند نگاه دارند تا به حقیقت اعمال و افعال او بار رسیده شود بعد از تحقیق فرمودم که اول زبان اورا بریده در زندان ابدي بوده با سگبانان و حلال خوران طعام میخورده باشد چهار شنبه بصرخاب منزل شد ازانجا بجگدلک نزول نمودم دربنمنزل چوب بلوط به براے سوختن بهترین چوبهاست بسیار دیده شد اینمنزل اگرچه کوتل و گریوه نداشت اما تمام سنگلاخ بود روزجمعه دوازدهم بآب باریک و شنبه سیزدهم بصورت باد شاه مقام شد یکشنبه چهاردهم بخورد وکابل فرود امدم عدالت و قصاة کابل را درین منزل بقاضي عارف پسر ملا صادق حلواے تفویض فرمودم شاه آلوی رسیده از موضع گلبهار دریمقام اوردند قریب بصد عدد برغبت تمام خورده شد دولت رئیس ده حگوی گلی چند غیر مکرر اورده گذرانید که در مدت العمر به ندیدم ازانجا به بگرامي نزول اجلال افتاد در بنمنزل جانورے ابلق بشکل موش بزرگ که بزبان هندی گلهری میگویند اورده بنظر گذرانیدند و چنین گفتند که در خانه که اینجا نور می باشد موش پیرامون آن خانه نمیگردد بنابر این تقریب این جانور را میر موشان میگویند چون تا حال ندیده بودم به مصوران فرمودم که شبیهه انرا بکشند از راسو کلان تر است عایداً صورت او بگربه مسکی مشابهت تمام دارد احمد بیگ خان را به تنبیه و تادیب افغانان بنگش تعین نموده بعدالرزاق معموري که در اتک بود حکم شد که دولک روپیه بتحویلداري موهنداس پسر راجه بکرماجیت همراه سازد که بکمکیان لشکر مذکور تقسیم نماید و هزار برقنداز

نیز بهمراهی این لشکر مقرر گشت شیخ عبدالرحمن ولد شیخ ابوالفضل به منصب دوهزاری ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز گشته بخطاب افضل خانی ممتاز گردید پانزده هزار روپیه بعربخان مرحمت شد و بیست هزار روپیه دیگر بجهته مرمت قلعه پیش بلاغ تحویل او مقرر گشت سرکار خانپور را بجاگیر دلاور خان افغان مرحمت نمودم پنجشنبه هیزدهم از پل مستان تا باغ شهر آرا که محل نزول رایات جلال بود دوروپیه روپیه و نصف و ربع ان بر فقرا و محتاجان افشانده بباغ مذکور داخل شدم بسیار بصفا و بطراوت بنظر در امد چون روز پنجشنبه بود به مقربان و نزدیکان صحبت شراب داشته بجهت گرمی هنگامه از جوئی که درمیان وسطه این باغ جاری است و تخمیناً چهار گز عرض ان بوده باشد بهمسالان و هم سنان فرمودم که ازین جوی بجهند اکثر نتوانستند جست و در کنار جوی ومیان جوی افتادند من هم اگرچه جستم اما بان چستی که در سن سی سالگی در خدمت والد بزرگوار خود جسته بودم درین ایام که عمر من به چهل سالگی رسیده بان قدرت و چالاکی نتوانستم جست درهمین روز هفت باغ که از باغات مقرر کابل است پیاده سیر نمودم تا حال بخاطر نمی رسد که اینقدر راه پیاده رفته باشم اول باغ شهر آرا سیر کرده بعد ازان بباغ مهتاب و باغی که مادر کلان پدر من بگه بیگم تعمیر کرده رسیدم و ازانجا باورنه و باغی که مریم مکانی که مادر کلان حقیقی من باشند ساخته گذر کردم و باغ صورت خانه یک چنار کلان دارد که مثل ان چنار در دیگر باغات کابل نیست و چهار باغ را که بزرگترین باغات بلده مذکور است دیده بجا و مقام مقرر مراجعت نمودم شاه آلو بر درخت طور نمودی دارد هر دانه چنان ازان بنظر درمی اید که گویا قطعه یاقوت مدوریست که بر شاخهاے درخت معلق داشته اند بناے باغ شهر آرا را شهر بانو بیگم دختر میرزا ابو سعید که عمه حقیقی حضرت فردوس مکانی است بنا نهاده اند و مرتبه بمرتبه بران اضافها شده در شهر کابل بدان لطافت و خوبی باغی نیست اقسام میوها و انگورها دارد و طراوت آن بدرجه ایست که بکفش پاے بر صحن ان نهادن از طبع راست و سلیقه درست دور است * در حوالی این باغ زمینی لایق بنظر در امد از مالکان ان زمین را خریداری نموده فرمودم آبی که از طرف گذرگاه می اید در وسطه این زمین گرفته باغی ترتیب دهند که بان خوبی و لطافت در معموره عالم نبوده باشد و نام ان جهان ارا نهادم تا در کابل بودم بعضے اوقات بمقربان و نزدیکان و گاهے باهل محل درباغ شهر آرا صحبت میداشتم و شبها بعلما و طلبه کابل میفرمودم که مجلس طبخ بغرا و بغرا اندازے ترتیب داده برقص از عشک قیام و اقدام مینمودند بهرکدام از جماعت بغرائیان خلعتها داده هزار روپیه مرحمت نمودم که درمیان خود ها قسمت نمایند و به دوازده کس از متعددان درگاه فرمودم که یکهزار روپیه در هر روز پنجشنبه تا در شهر کابل باشم بفقراو مساکین و ارباب احتیاج برسانند * و حکم فرمودم که درمیان دو چناری که بر کنار جوی وسطه باغ واقع است که یکی را فرح بخش و دیگری را سایه بخش نام کرده ام بر پارچه سنگ سفید که طول ان

یک گز و عرض آن سه ربع گز بوده باشد نصب کردند و نام مرا با صاحبقرانی بر تخت
نامه در آنجا نقش کردند و بطرف دیگر نگاشته شد که زکات و اخراجات کابل را بالتمام
بخشیدم هرکس از اولاد و اعقاب ما بخلاف این عمل نماید بغضب و سخط الهی گرفتار
باد تا زمان جلوس من این اخراجات معمول و مستمر بود هر سال مبلغهای کلی ازین
علت از بندهای خدا میگرفتند رفع این بدعت در زمان سلطنت من شد درین آمدن
بکابل بتخفیف و رفاهیت تمام در احوال رعایا و مردم آنجا واقع شد و مکان و زمستان
غزنین و نواحی آن بخلعتها و نوازشها سرافراز گشتند و مطالب و مقاصدی که داشتند با حسن
وجوه متصل بدرجه اجابت از عجایب اتفاقات آنکه روز پنجشنبه هژدهم صفر که بشهر کابل
داخل شدم مطابق تاریخ هجری است فرمودم که بر آن سنگ نقش کردند و برسمت
به تختی که در دامن کوه جنوب روبه کابل واقع است مشهور به تخت شاه صفه از سنگ
براورده اند که حضرت فردوس مکانی بر آنجا نشسته شراب نوشجان فرموده اند یک
حوض مدور بزرگ گوشه این سنگ کنده اند که قریب بدو من هندوستان شراب میگرفته
باشد و نام مبارک خود را با تاریخ بر دیوار صفه که متصل بکوه است بدین عبارت
نقش نموده اند که تختگاه پادشاه عالم پناه ظهیرالدین محمد بابر ابن عمر شیخ گورگان
خلد الله ملکه فی سنه ۹۱۴ من هم فرمودم که تختی دیگر در برابر این صفه بتراشند
حوضچه بهمان دستور برکنار آن کندند و نام مرا با نام صاحبقرانی بر آنجا نقش کردند
هر روزی که من بران تخت نشستم هر دو حوضچه را فرمودم که از شراب پر سازند و به
بنده ها که در آنجا حاضر بودند دادند شاعری از شعرای غزنین در آمدن من بکابل این
تاریخ یافته بود

* پادشاه ملک هفت اقلیم *

او را بخلعت و انعام نوازش نموده فرمودم که بر دیوار متصل بر تخت مذکور این تاریخ
را ثبت نمایند پنجاه هزار روپیه بر مرحمت شد و بدالملک را میر بخشی ساختم
تعلیم خان فرمان صادر شد که یک لک و هفتاد هزار روپیه از خزانه لاهور نقد خرج
لشکر بنده ها واصل نماید بسبب کابل و ... ماه ... احکام اجرا فرمودم که بجای
درختانی که حسن بیگ ... برده بود نهالها نشانند و از لنگرلور چالاک را سر
کرده عجب جایی صفایی بلند در آمده رو به ... یک نگه ... آب تا این وقت
رنگ را ندیده بودم به برنوهی ... بر همین برشاخ است شاخ رنگ جمدار
است و شاخ برو بست ... احوال کابل و بعد حضرت فردوس مکانی
بنظر میگذشت تمام بخط مبارک ایشان بود مگر چهار جزو آن را که بخط خود نوشتم
و در آخر اجزای مذکور هم عبارتی بترکی بقلم آوردم تا ظاهر شود که این چهار جزو بخط
من است با وجود آنکه در هندوستان کلان شده ام در گفتن و نوشتن ترکی عاری نیستم
و درست و ... با اهل محل سر جلگاه سفید سنگ به در نهایت صفا و خرمی
بود نموده شد روز جمعه بیست و ششم سعادت زیارت حضرت فردوس مکانی دریافتم

زر و طعام و نان و حلواے بسیار بروح گذشتگان فرمودم که به فقرا تقسیم نمودند رقیه سلطان بیگم دختر میرزا هندال تاحال زیارت پدر خود نکرده بودند دریں روز باں شرف رسیدند روز پنجشنبه سویم ربیع الاول در خیابان فرمودم که اسپان خاصه دونده حاضر کردند شهزادها و امراها دوانیدند یک اسپ کرنگ عربي که عادل خان والي دکن بجهت من فرستاده بود از همه اسپان بهتر دوید در همیں روزها پسر میرزا سنجرهزاره و پسرمیرزا ماشي که کلان تران و سرداران هزاره بودند آمده ملازمت کردند هزارها دهده میرداد و اسپ و رنگ که به تیر زده بودند آورده گذرانیدند بکلاني ایں رنگها دیگر دیده نشده بود ده دوازده از یکه بار خور کلان بزرگ تر بود خبر رسیدن شاه بیگ خاں حاکم قندهار به پرگنه شور که جاگیر اوست رسید بخاطر قرار دادم که کابل را باو عنایت کرده روانه هندوستان شوم عرضداشت راجه نرسنگدیو آمد که برادر زاده خود را که فتنه انگیزي میکرد بدست در آورده بسیارے زمردم او را بقتل رسانیده است فرمودم که بقلعه گوالیار فرستد تا در انجا مقید و محبوس بوده باشد پرگنه گجرات سرکار پنجاب به شیرخاں افغان مرحمت شد چیں قلیچ ولد قلیچ خاں را به منصب هشتصدي ذات و پانصد سوار سرفراز ساختم ※ دوازدهم خسرو را طلبیده فرمودم که زنجیر از پاے او براے سیر باغ شهر آرا برداشتند و مهر بدري نگذاشت که او را سیر باغ مذکور نفرمائیم قلعه اتک و نواحي ان از تغیر احمد بیگ بظفر خاں مرحمت نمودم بتاج خان که بدفع افغانان بدگش تعین یافته بود پنجاه هزار روپیه شفقت شد در چهاردهم علي خان کرورا که از ملازمان قدیم والد بزرگوارم بود و داروغگي نقار خانه باو تعلق داشت بخطاب نوبتخاني سرفراز ساخته به منصب پانصدي ذات و دوبیست سوار ممتاز گردانیدم مهاسنگه پسر زاده راجه مانسنگه را هم بجهت دفع متمردان بنگش تعین نموده رام داس را اتالیق او ساختم روز جمعه هیژدهم وزن قمري سال چهلم واقع شد دو پهراز روز مذکور گذشته ایں مجلس منعقد گشت ده هزار روپیه از جماءزر وزن بده کس از بندهاے معتمد خود دادم که به مستحقان و ارباب احتیاج قسمت نمایند دریں روز عرضداشت سردار خاں حاکم قندهار از راه هزاره و غزنیں رسید به دوازده روز به مضمون اینکه ایلچي شاه عباس که روانه درگاه است داخل هزاره شد شاه بمردم خود نوشته است که کدام واقعه طلب فتنه جوے حکم برسر قندهار رسیده است مگر نمیداند که نسبت ما به سلسله علیه حضرت صاحبقراني بالتخصیص بحضرت جنت آشیاني و اولاد و اجداد ایشاں در چه مرتبه است اگر احیاناً آن ملک را در تصرف آورده باشند بکساں و ملازماں برادرم جهانگیر بادشاه سپرده بجا و مقام مراجعت نمایند بخاطر قرار گرفت که بشاه بیگخاں بفرمائیم که راه غزنیں را بروشي ضبط نماید که مترددیں قندهار بفراغت بکابل توانند آمد قاضي نورالدین را در همیں روزها بمنصب صدارت سرکار مالوه و اجیں تعین نمودم پسر میرزا شادمان هزاره و پسر زاده قراچه خان که از امراے معتبر و عمده حضرت جنت آشیاني بودند آمده ملازمت نمود قراچه خاں زنے از مردم هزاره خواسته بود ایں پسر

ار مدولد شده است رور شده دور دهم رانا شکرولد رادا اودسگه‌را نه منصب دوهرار و بانصدی د ب و هرر سوار ممدار ساحتم برسد مدوهر منصب هراری و ششصد سوار حکم شد معادان شدواری موحی اوردند که هردو شاخ او یکی شده بود نشاخ اهوسه رنگ شناهت داشت همین اعدادان بردار حورسه دسته او د که مدل او ند ده نودم ملکه تحدل هم نکرده ام نه مصوان مرموم که شدنهه او نکسند چهار می بو ن هندوستان نود درازی شاخ او دک و نیم گر نگر در امد رور نکشدنه ندست و ههتم شجاعت حان را نه منصب هر ر و نانصدی ذات و هرار سوار امتدار تحسندم وحوبلی گولدار تحاگدر اعتدار حان مرحمت شد دمی عبدالله را نا در اران تحدمت نگش تعین مرمودم احرهای همین روز عرصد ست اسلام حان ار اگره ناحطی حهانگدر ملتحان که ر بهار ناو نوشته نود رسند مصمون اسکه ناریح سوم صفر نعد ار یک پهر مطب الدین حان را در مردوان ار ولانت ننگاله علیقلی استاجلو رحم د و نعد ار دو پهر شب در گدشت * تفصیل این محمل انکه علیقلی مدکور که سفره چی شاه اسمعیل والی ایران دود نعد ار موت او ندانر شرا ب و فتنه انگیزی که در طبیعت داشت نگریحته نه قندهار امد و در ملتان حانحانان را که نر سر ولانت تهته تعین شده نود ملاقب نموده نهمراهی او رو نه ولانت مدکور شد حا حادان ناندانه او را داحل نندهاے عرش آشیانی ساحت و دران سفر حدمات نتقدیم رسانده نه منصب مراحور حالت حود سرمرار گردند ومدے درحدمت والد نزرگوارم نود در ایامیکه ندولت متوحه ولانت دکن شدند و مرا برسر رانا تعین مرمودند امده نوکرمن شد او را نحطاب شیر انگنی سرنیارساحتم چون ار اله‌اناد نحدمت والد نزرگ ار آمدم ندانرنا الفتائے که نسنت من نظهور رسند اکثر ملازم و مردم من متفرق شدند او هم درین وقت ار حدمت من حدائی احتیار نمود نعد ار حلوس ا روی مروت تقصیرت اورا د ر نظر نیاورده در صونه ننگاله حکم حاگدر کردم و ارانجا احنار رسند که امثال این فتنه حونان را درین ولانت نگه شتن لانق نیست نقطب الدین حان حکم رفت که اورا ند گاه نفرستد و اگرخیال فاسد ناطل کند نه سرا رساند حان مشار الیه اورا نواحدی متشناحت نا مردمی که حاضر نودند تحرد رسیدن حکم ندر دوان که حاگدر او نود ایلغار نمود و او چون ار رسیدن قطب الدین حان حبردار می شود تنها نا دو حلوه‌دار ناستقبال متوحه میگردد نعد ار رسیدن و در امدن نمیان فوج حان مشارالیه مردم اورا فرو میگیرند او چون می الجمله ارین روش قطب الدین حان ندمظنه شده نود ار رویے عرنت میگوید که این چه روش نو برگشت حان مدکور مردم حود را منع کرده تنها ناو همره میشود نه مضمون حکم را حاطر نشان سازد درین وقت فرصت جسته فی‌الفور شمشیر کشیده دو سه رحم کاری ناو میرساند چون انده حان کشمیری که ارحاکم راد هاے تشمیر تحان مشارالیه نسبت و جهت تمام داشته ازین حال نمکی و مردانگی حود را رسانیده رحم کاری نرسر علیقلی می زند وان مفسد شمشیر سلیکی نانده حان زده رحمش کاری مي افتد چون قطب الدین حان را ناینحالت

ديدند مردم هجوم اورده اورا پاره پاره ساختند و بجهنم فرستادند اميد كه هميشه در جهنم جاے ان بدبخت روسياه بوده باشد انبه خاں همانجا شهادت يافت و قطب الدينخاں كوكه بعد از چهار پهر در منزل خود برحمت ايزدي پيوست ازين خبر ناخوش چه نويسم كه چه مقدار متالم و ازرده گشتم قطب الدينخاں كوكه بمنزل فرزند عزيز و برادر مهربان و يار يكجهت من بود تقديرات الهي را چه تواں كرد رضا به قضا داده صبر را پيش نهاد همت خود ساختم بعد از رحلت حضرت عرش اشياني و شنقار شدن ان حضرت مثل دو قضيه كه فوت مادر قطب الدينخاں كوكه و شهادت يافتن او بوده باشد برمن نگذشته است * روز جمعه ششم ربيع الاخر بمنزل خرم كه در اورده باغ ساخته بود و الحق عمارتيست خوش و بس موزوں رفتم اگرچه سنت پدرم اين بود كه در هرسالے دو مرتبه مطابق سال شمسي و سال قمري خود را وزن ميفرمودند و شاهزاد ها را در همين سال شمسي بوزن در مي اوردند غايتاً درين سال كه ابتداے شانزدهم قمري بود از سن فرزند خرم جوتگياں و منجمان بعرض رسانيدند كه في الجمله گراني طالع در سال مذكور واقع است و مزاجش نيز از حد اعتدال منحرف گشته بود فرمودم كه اورا بطلا و نقره و ساير فلزات بدستور معهوده وزن نمودند و بفقرا و ارباب احتياج زر مذكور تقسيم نمودند تمام انروز بمنزل بابا خرم بخورمي و خوشحالي گذشت و اكثر پيشكشهاے او پسنديده افتاد * چوں خوبيهاے كابل را دريافته اكثر ميوهايش خورده شده بود بنابر بعضي مصلحتها و دوري از پاے تخت روز يكشنبه چهارم ماه جمادي الاول حكم كردم كه پيشخانه بجانب هندوستان بيروں برند بعد از چند روز ازشهر برامده جلگه سفيد سنگ محل رايات جلال گشت اگرچه هنوز انگور بكمال نرسيده بود اما پيش ازين مكرر انگور خوب كابل خورده شده بود اقسام انگور خوب ميشود خصوص صاحبي و كشمشي شاه الو هم ميوه خوش خوار خوش چاشني است نسبت بديگر ميوها بيشتر ميتواں خورد من دريك روز تامد و پنجاه دانه ازان خورده ام مراد از شاه الو كيلاس است كه در اكثر جاهاے ولايت ميشود چوں كيلاس بكيلاس كه از نامهاے چلپاسه است مشتبه مے شد حضرت والد بزرگوارم انرا شاه آلو نام كردند زرد آلو پيوندي خوب ميشود و فراواں است غايتاً درباغ شهرآرا درختيست كه انرا ميرزا محمد حكيم عموي من نشانده بود و بميرزائي منشهور است زرد آلوے اين درخت نسبتي بديگرزرد الو ها ندارد شفتالو هم بغايت نفيس و باليده ميشود از استالف شفتالو آورده بودند در حضور خود وزن نمودم برابر بست و پنجروپيه كه شصت و هشت مثقال معمول است بوزن درامده با وجود لطافت ميوهاے كابل هيچكدام در ذايقه من لذت انبه ندارد پرگنه مهابن درجاگير مهابتخاں مرحمت شد عبدالرحيم بخشي احديان بمنصب هفتصدي ذات و دويست سوار سرفراز گرديد مباركخاں سروالي بفوجداري سركار حصار تعين يافت فرمودم كه ميرزا فريدوں برلاس را در صوبه الهآباد جاگير نمايند درچهاردهم ماه مذكور ارادتخاں برادر اصفخاں را بمنصب هزاري ذات وپانصد سوار سرفراز ساخته خلعت خاصه و اسپ

عنایت نموده خدمت تحشیگری صوبهٔ پتنه و حاجی پور را باو مرحمت کردم و چون قوربیگی من بود بدست او شمشیر مرصع بجهت مرزند اسلام خان صاحب صوبهٔ ولایت مذکور فرستادم و در وقتیکه میرفتم در حوالی علی مسجد و غریب خانه عنکبوت کلانی را که درخته برابر خرچنگی بود دیدم که گلوی مار را بدراز یک نیم گز محکم کرده او را نیم جانی ساخته است بجهت تماشا ساعتی توقف نمودم بعد از لمحه جان داد در کابل بمن رسید که در زمان سلطان محمود غزنوی بحوالی ضحاک و بامیان شخصی خواجه یاقوت نام وفات یافته در غاری مدفون است و جسد او تاحال از یکدیگر نپاشیده بسیار غریب نمود یکی از واقعه نویسان معتمد خود را با جراحی فرستادم که بغار مذکور رفته احوال را چنانچه باشد ملاحظه کرده خبر مشخص بیاورند آمده بعرض رسانید که نصف بدن او که بزمین متصل است اکثر از یکدیگر فرو ریخته و نصفی دیگر که بزمین نرسیده بحال خود است ناخن دست و پا موی سر بریخته موی ریش و بروت تا یک طرف بینی فرو ریخته از تاریخیکه بردر آن غار نقش کرده اند چنین ظاهر میشود که وفات او پیشتر از زمان سلطان محمود بوده است کسی این سخن را بواقعی نمیداند روز پنجشنبه یازدهم ارسلان بی حاکم قلعه کاهمرد که از نوکران میانه ولی محمد خان والی توران بوده آمده ملازمت کرد همیشه شنیده می شد که میرزا حسین پسر شاهرخ میرزا را اوزبکان دسته اند درین ایام شخصی آمده عرضداشتی بنام او گذرانید و لعل پیازی رنگ که بصد روپیه می ارزید برسم پیشکش آورده بود اراده و استدعا آنکه موجب کمک او تعین گردد تا بدخشان را از دست اوزبکان برآورد کمر خنجر مرصع بجهت او فرستاده شد فرمان صادر گشت که چون رایات جلال در سرحد نزول دارد اگر فی الواقع میرزا حسین پسر میرزا شاهرخ توئی اولی آنکه بخدمت شتابی تا ملتمسات و مدعیات ترا برآورده روانه بدخشان سازیم دو لک روپیه بجهت خرج لشکری که به همراهی مهاسنگه و رامداس که برسر متمردان بنگش تعین یافته بودند فرستاده شد * روز پنجشنبه بیست و دوم بنالا حصار رفته بتماشای عمارت آنجا نمودم چانکه قابل نشستن من باشد نبود فرمودم که این عمارات را ویران کنند و محل و دیوان خانه بادشاهانه ترتیب دهند درهمین روز از استالف شفتالوی آوردند برابر بزرگ کلانی که تاحال باین کلانی شفتالو دیده نشده بود فرمودم که بوزن درآرند بقدر شصت و سه روپیه اکبری که شصت توله بوده باشد برآمد چون در نصف کردم دانه او نیز دو نصف شد و مغز آن شیرین بود در کابل ازین بهتر میوه از اقسام میوه های سردرختی خورده نشد * در بیست و پنجم ازمالوه خبر رسید که میرزا شاهرخ عالم فانی را وداع نمود الله تعالی اورا غریق رحمت خود گرداناد ازان روزیکه بخدمت والد بزرگوارم آمد تاوقت رحلت ازو امری بفعل نیامد که باعث غبار خاطر اشرف گردد همیشه مخلصانه خدمت میکرد میرزای مذکور بحسب ظاهر چهار پسر داشت حسن و حسین که از یک شکم برآمده بودند حسین از برهانپور گریخته از راه دریا بعراق رفت و ازانجا ببدخشان میگویند که هنوز هست

چنانچه پارهٔ از سخنان او وکس فرستادن او نوشته شد اما هیچکس بتحقیق نمیداند که ابی همان میرزا حسین است یا بدخشیان بدستور دیگر میرزایان جعلي ایں را نیز برانگیخته میرزا حسین نام نهاده اند از زمانے که میرزا شاهرخ از بدخشان آمده سعادت ملازمت پدرم دریافت تاحال که قریب بیست و پنج سال بوده باشد بچند وقت بدخشیان بنابر جفا و آزاری که از اوزبکان دارند بدخشي پسرے را که فی الجمله چهره و نمودی داشته باشد و اثار نجابتی درو ظاهر به پسرئي میرزا شاهرخ و نزاد میرزا سلیمان شهرت داده جمعی کثیر از اویماقات متفرقه و کوهستانیان بدخشان که انها را غرچه می گویند برسر او جمع میشوند و با اوزبکان مخاصمه و منازعه و مجادله نموده بعضی از ولایات بدخشان را از تصرف انها برمي آورند و اوزبکان هجوم آورده آن میرزاي جعل را بدست درمي آورند و سر او را برسر نیزه نهاده در تمام ملک بدخشان میگردانند وباز بدخشیان فتنه انگیز تا پگاه کرده میرزاے دیگر بهمرسانیده اند تاحال چندے میرزایان کشته شده باشند بخاطر میرسد که تا از بدخشیان اثر و خبر خواهد بود ایں هنگامه را گرم خواهند داشت پسر سیوم میرزا میرزا سلطان است که صورتاً و سیرتاً از جمیع اولاد میرزا امتیاز تمام دارد من او را از والد بزرگوار خود التماس نموده در خدمت خود نگاهداشتم و به تربیت احوال او پرداخته او را از جمله فرزندان میدانم در جمیع اوضاع و اطوار هیچ نسبتے به برادران خود ندارد بعد از جلوس او را بمنصب دو هزاري ذات و هزار سوار سرفراز ساختم و بصوبه مالوه که جاے پدر او بود فرستادم پسر چهارم بدیع الزمان است که او را همیشه در خدمت خود میداشت بمنصب هزاري ذات و پانصد سوار سرفرازي یافت تا بکابل آمده بودم شکار قمرغه واقع نشده بود چوں ساعت توجه بهندوستان نزدیک شد و شوق شکار آهوے سرخه بر طبیعت غالب بود فرمودم که کوه قرق را که از کابل هفت کروه بوده باشد به تعجیل قبل نمایند روز سه شنبه چهارم جمادي الاول بشکار متوجه شدیم قریب صد آهو بقمرغه درآمده بود نصف آن شکار شده باشد بغایت شکار گرمي دست بهم داد پنجزار روپیه به انعام رعایا که در شکار قمرغه حاضر گشته بودند مرحمت نمودم در همین روز بر منصب شیخ عبدالرحمن پسر شیخ ابوالفضل پانصد سوار اضافه حکم شد که دو هزاري ذات و سوار بوده باشد * روز پنجشنبه ششم به تختگاه حضرت فردوس مکاني رفتم چوں فرداے آن از کابل بر مي آمدم امروز را چوں عرفه عید دانسته دراں سرزمین فرمودم که مجلس شراب ترتیب دهند و آن حوضچه را که در سنگ کنده بودند پر از شراب سازند به مجموع مقربان و بندهاے که در مجلس حاضر بودند پیالها داده شد بان خوشحالي و شگفتگي کم روزے شده باشد * روز جمعه هفتم بعد از گذشتن یکپهر بمبارکي وخورمي از شهر برآمده جلگه سفید سنگ محل نزول گشت از باغ شهر آرا تا جلگه مذکور هر دو دست را از قسم زردوب و چون که نصف وربع روپیه بوده باشد بر فقرا ومساکین پاشیدم دریں روز وقتیکه بنیت برامدن از کابل بر فیل سوار میشدیم خبر صحت امیرالامرا و شاه بیگ خاں رسید خبر تندرستي این دو بنده

عمده را برخود فال مبارک دانستم روز سه شنبه یازدهم از جاگه سفید سنگ یک کروه کوچ نموده بگرامی منزل شد تاش بیگ خان را در کابل گذاشتم که تا آمدن شاه بیگ خان بواجبی از شهر و نواحی خبردار باشند روز سه شنبه هیژدهم از منزل بچاک دو نیم کروه براه دوابه طی نموده بر چشمه که بر کنار آن چهار چنار است نزول واقع شد هیچ کس تا غایت در صدد ترتیب این سر منزل نشده از حالت و قابلیت آن غافل افتاده اند بسیار به کیفیت جائیست و قابل آنست که درو عمارتی و جائی بسازند در همین منزل شکار قمرغه دیگر واقع شد تخمیناً یکصد و دوازده آهو و غیره شکار شده باشد بیست و چهار آهوی رنگ و پنجاه آهوی سرخه و شانزده مرکوهی تا حال من آهوی رنگ را ندیده بودم الحق که عجب جانور خوش شکلیست اگرچه آهوی سیاه هندوستان بسیار خوش دست بنظر در می آید غایتاً این آهوئی را دست و ترکیب و نمودی دیگر است مردم که قوچ و رنگی را وزن کردند قوچ یکمن و سی و سه سیر برآمد و رنگ دو من و ده سیر رنگی دایم بلابی چنان میدوید که ده دوازده سگ دونده تیز تک بعد از انکه مانده شده بودند اورا بصد هزار محنت گرفتند از گوشت گوسفند و بز بربری گذشته گوشتی بلذت آهوی رنگ نمی باشد در همین موضع شکار کلنگ نیز شد * اگر چه از خسرو مکرر اعمال ناشایسته بوقوع آمد و قابل هزار گونه عقوبت بود مهر پدری نگذاشت که بقصد جان او نمایم با انکه در قانون سلطنت و طریقه جهانداری مراعات این امور نا پسندیده است چشم از تقصیرات او پوشیده اورا در نهایت رفاهیت و آسودگی نگاه میداشتند ظاهر شد که او کسان نزد بعضی اوباش ناعاقبت اندیش می فرستاد و انها را بفساد و قصد من ترغیب نموده بوعدهها امیدوار میساخته است جمعی از تیره روزگاران کوتاه فکر بیکدیگر اتفاق نموده میخواستند که در شکارهای که در کابل و اطراف آن واقع میشد قصد من نمایند از انجا که کرم و حفظ الله تعالی حافظ و پاسبان این طایفه علیه است توفیق این معنی نمی یافتند روزی که بسرخاب محل نزول گردیده یکی از ان جماعت سربار زده خود را بخواجه ویسی دیوان پرویز خرم میرساند و میگوید که قریب به پانصد کس با فساد خسرو با فتح الله پسر حکیم ابو الفتح و نورالدین پسر غیاث الدین علی آصف خان و شریف پسر اعتمادالدوله متفق شده فرصت طلب و قابو جوی اند که قصد دشمنان و بد خواهان پادشاه نمایند خواجه ویسی این سخن را بخرم میرساند و او بیطاقت شده اینمعنی را درساعت بمن گفت من خرم را دعای برخورداری نموده درصدد ان شدم که مجموع آن کوتاه اندیشان را بدست در آورده بعقوبتهای گوناگون سیاست نمایم باز بخاطر رسید که چون بر سر سفر واقعه گرفت و گیر انها باعث شورش و برهم خوردگی اردو خواهد شد همان سردار فتنها و فساد را فرمودم که گرفتند و فتح الله را مقید و محبوس به معتمدان سپرده آن دو بیسعادت دیگر را با سه چهاری که عمده آن سپاه روبان بودند بیاسا رسانیدند قاسم علی که از ملازمان حضرت عرش آشیانی بود بعد از جلوس اورا بخطاب دیانت خانی سرفراز گردانیدم دایم فتح الله را با دولتخواه

بازمي نمود و در باب او سخنان مذکور میساخت روزے به نعمالله گفت که محلیکه خسرو گریخته بود و حضرت او را تعاقب مي نمودند بمن گفتي که پنجاب را به خسرو میباید داد و این مبحث را کوتاه کرد نعمالله منکر شد از طرفین رجوع بسوگند نموده مباهله کردند ازین گفتگو ده پانزده روز نگذشته بود که آن بے سعادت منافق گرفتار گردید و شامت سوگند دروغ کارخود ساخت * روز شنبه بیست و دوم جمادي الاول خبر فوت حکیم جلال‌الدین مظفر اردستاني که از خانواده حکمت و طبابت بود رسید مدعي این معنی بود که نسبت من بجالینوس میرسد بهرتقدیر معالج بے نظیر بود تجربه او برعلم او زیادتي داشت چون بغایت خوش قیافه و خوش ترکیب بود در آیام ساده روئیها به مجلس شاه طهماسپ میرسد شاه این مصرع را برو میخواند

* خوش طبیبي است بیا تا همه بیمار شویم *

حکیم یاد علي که معاصر او بود در فضیلت برو زیادتي داشت غایتاً در علاج و یمن قدم و علاج و پاکیزگي اطوار و اخلاق حکیم مذکور زیاده است دیگر اطباے زمان نسبتی باو نداشتند وراے طبابت بسیار خوبیها با او بود اخلاص خاصی بمن داشت در لاهور خانه ساخت در غایت اطاعت و صفا مکرر التماس نمود که او را سرفراز سازم چون خاطر او بغایت عزیز بود قبول این معني نمودم حکیم مذکور قطع نظر از نسبت مصاحبت و طبابت در سرانجام مهمات و معاملات دنیا نیز دستے داشت چنانچه در الهآباد مدتے دیوان سرکار خود کردم بنابر کثرت دیانت در معاملات مهمات بسیار سخت گیر بود وازین رهگذر مردم از سلوک او آزرده بودند قریب بست سال قرحه شش داشت و بحکمت بطوری خود را نگاه میداشت در اثناے سخن کردن اکثر اوقات او را سرفه دست میداد که رخساره وچشمهاے او سرخ مي شدند و رفته رفته رنگ او بکبودي منجر میگشت مکرر باو گفتم تو طبیب دانائي چرا علاج کوفت خود نمیکني بعرض رسانید که قرحه شش ازان بابت نیست که علاج ان توان کرد در اثناے این کوفت یکے از خدمتگاران نزدیک او درمیان ادویه که همه روزه بخوردن آن معتاد بود زهر داخل نموده بحکیم مي خوراند چون این معني ظاهر میگردد در صدد علاج آن میشود در خون کم ناکردن بسیار مبالغه داشت هرچند ضروري بود بحسب اتفاق شبی بصحبت خانه میرود و سرفه براو غلبه نمود و آن ریش و جراحت شش او میکشاید چندان خون از دهن و دماغ او روان میشود که بیهوش گشته مي افتد و آواز مهیب ازو ظاهر میگردد آفتابچي خبردار شده به صحبت خانه درمي آید و او را درخون آغشته دیده فریاد میکند که حکیم را کشته اند بعد از ملاحظه ظاهر میگردد که در بدن او آثار زخم ظاهر نیست و هماں قرحه شش است که منفجر شده قلیج خاں را که حاکم لاهور بود خبردار مي سازند و این معامله را تحقیق نموده او را بخاک میسپارند فرزند قابلی ازو نماند * دربیست و چهارم میان باغ وفا و نیمله شکارے واقع شده و قریب چهل آهو سرخه کشته شده باشد ماده یوزے درین شکارگاه بدست افتاد زمیداران انجا یغماني و افغان

شادی آمده گفتند که درین صد و بیست سال نه یاد داریم و نه از پدران خود شنیده ایم که درین سرزمین بوریده باشند * دوم جمادی الاخر در باغ رما منزل شد و مجلس وزن شمسی منعقد گشت در همین روز ارسلان بی نام اوزبکی که از سرداران و امرای عبدالمومن خان بود و درینولا حکومت قلعه کامرو باو تعلق داشت قلعه را برگذاشته سعادت ملازمت دریافت چون از روی صدق و اخلاص آمده بود او را بخلعت خاصه سرفراز گردانیدم اوزبک ساده پرکاریست قابلیت تربیت و رعایت دارد چهارم ماه حکم شد که عزت خان حاکم جلال‌آباد شکارگاه دشت اورنه را قمرغه نماید قریب یکصد جانور شکار کرده شد سی و پنج قوچ و قوشقی بیست و پنج دار علی بود و دو علی پلچاه و پنج سفیده بود و پنج چون میان روز بود که بشکارگاه رسیدیم و هوا فی الجمله گرمی داشت سگان تازی خوب خوب ضایع شدند وقت دوانیدن سگ صباح تا اخر روز است * روز شنبه دوازدهم در سرای اکوره نزول شد درین منزل شاه بیگ خان باجمعیت خوب آمده ملازمت نمود از تربیت یافته‌های پدر بزرگوار من حضرت عرش آشیانی است بذات خود بسیار مردانه و صاحب تردد است چنانچه مکرر در زمان دولت پدرم شمشیرهای نمایان زده و در ایام جهانداری من قلعه قندهار را دربرابر افواج دارای ایران خوب نگاه داشت و تا یک سال قبل بود تاآنکه افواج قاهره بکمک اورسیدند سلوکش باسپاهی امیرانه از روی قدرت نیست مخصص همین که درجنگها با او موافقتها نموده اند تا نمانده بار بسیاری از نوکران میکشد واین معنی او را درنظر سبک میدارد مکرر این سلوک او را منع نموده ام چون جبلی او شده بود فایده بران مترتب نگشت * روز دوشنبه چهاردهم هاشم خان را که از خانزادان این دولت است بمنصب سه هزاری ذات و دوهزار سوار سرفراز ساخته صاحب صوبه ولایت اوریسه ساختم در همین روز خبر رسید که بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ که در ولایت مالوه بود از روی نادانی و خوردسالی بافساد جمعی از بدخویان روانه میشود که خود را بولایت ماورا رسانیده او را به بنده عبدالله خان حاکم انجا ازین معنی آگاهی یافته تعاقب او میماند و در اثنای راه او را گرفته بدست چندی را که درین امر باو متفق بوده اند بقتل میرساند حکم شد که اهتمام خان از آگره روانه شده میرزا را بدرگاه آورد و در بیست و پنجم ماه مذکور خبر رسید که امام قلی خان برادرزاده ولی خان حاکم ماوراالنهر میرزا حسن نامی را که به پسری میرزا شاهرخ شهرت یافته بود میکشد محققاً کشتن فرزندان میرزا شاهرخ در عالم کشتن دیو شده است چنانچه میگویند که از هرقطره خون او دیو دیگر پیدا میشود و در مقام دهکه شیرخان افغان که در وقت رفتن او را در پشاور بجهت محافظت کوتل خیبر گذاشته بودم آمده ملازمت کرد در حفظ و حراست راه تقصیر نکرده بوده است ظفرخان ولد زینخان کوکه بکوچانیدن افغانان دلهزاک و جماعت بهلران که درحوالی اتک و نیلاب و آن نواحی مصدر انواع تمامی بودند مامور گشته بود بعد ازانصرام الخدمت و براوردن این مقصد که قریب بصدهزارخانه

[illegible]

[illegible] و ولایت
[illegible] و متوجه شد و ارباب
[illegible] که درین ولایت جاگیر نموده داخل
[illegible] را هزار یذات و پانصد سوار
[illegible] در قلم آمد که چون از صلاح و فضیلت و
[illegible] است مبالغی از جانب ما باو گذرانیده
[illegible] بخورسندند اگر توفیق ایزدی
[illegible] بجمع آوردن شکار
[illegible] آهوی سیاه و شصت و هشت
آهوی سفید [illegible] آهوی را بدست خود بتفنگ زدم و پرویز و
خرم [illegible] که آنها هم تیر اندازی
[illegible]
[illegible] قمرغه [illegible]
دوربه تیر زدم و [illegible]
و سی و پنج آهوی [illegible]
دویست و یکم قمرغه [illegible]
بهم داده بود پردگیان سرادق عزت را درین شکار [illegible]
تمام گذشت دویست آهوی از سیاه و سفید شکار شده بود از [illegible]
ان ازین آهو دارد گذشته سوای [illegible]
نوع آهوی سیاه نیست گفتم چندی را زنده [illegible]
بجهت تخم زنده بهندوستان برسند بیست پنجم در حوالی [illegible] شکار [illegible] درین

شکار دیر همشیره هاے و اهل محل همراه بودند قریب بصد آهو سرخه شکار شد مذکور گشت که شمس خان عموی جلال خان ککهر که درین نواحی می باشد باوجود کلان سالی بشکار یک گونه رغبتی دارد که حوانان خود سال را آن شوق و شعف نباشد چون طمعش را به فقر و درویشیها مایل شنیدم بخانه او رفتم و طمع و طرزش خوش آمد دو هزار روپیه بدو و سواری همین مبلغ زر بزنان و فرزندان او دادم پنج ده دیگر که مستاصل کلی داشت در وجه مدد معاش او مقرر نمودم تا از روے رفاهیت و جمعیت خاطر اوقات میگذرانیده باشد ششم ماه شعبان در مقام چندالة امیرالامرا آمده ملازمت نمود از صحبت بابدین او خوشحال شدم جمیع اطبای هندو مسلمانان قرار مردن او داده بودند الله تعالی بفضل و کرم خود اورا تشریف شفا ارزاني فرمود تا اسباب پرستان مشیت با شناس را معلوم گردد که قادر بر کمال هر درد دشوار را که ظاهر بینان اسباب گرش دست ازان ها برداشته باشند بمحض لطف و مرحمت ذاتي خویش علاج و درماني میتواند کرد * درهمین روز راے رائسنگه که از امراے معتبر راجپوت است رسیده بسبب تقصیری که ازو در قضیه خسرو بوقوع آمده خجلت زده و شرمسار در جا و مقام خود میگذشت بوسیله امیرالامرا سعادت ملازمت دریافت و گناه او بعفو مقرون گردید درحینی که از آگره بعزم تعاقب خسرو برآمدم اورا از عنایت اعتماد با آگره گذاشته مقرر کردم که چون محلها طلب شود همراهي نماید بعد از طلب محل دو سه منزل آمده در موضع متهرا بمحض شنیدن سخنان اِرا خیف از محل جدا شده بمحل و وطن خود رفت و بخاطر گذرانید که مبادا و شورشی میان درآمده به بیدم که منجر بکجا خواهد شد کرم کارساز بنده دوار ان قضیه را در عرض اندک روزی صورت داده سلک جمعیت آن مفسدان را ازهم پاشانید و این حرام نمکی برگردن او ماند بجهت خاطر امیرالامرا فرمودم که همان منصبی که داشت بحال خود باشد و جاگیر او مسلم و برقرار دارند سلیمان بیگ را که از ملازمان ایام شاهزادگي بود بخطاب فدائی خانی سربلند ساختم * روز دوشنبه دوازدهم باغ دل امیر که برکنار دریاے راوی واقع است منزل شد والده خودرا درین باغ ملازمت نمودم میرزا غازی که در سرداری لشکر قندهار مصدر خدمات پسندیده گشته بود ملازمت نمود عنایت بسیار باو فرمودم * روز سه شنبه سیزدهم بمبارکي داخل لاهور شدم روز دیگرش میر خلیل الله ولد غیاث الدین محمد میر میران که از اولاد شاه نعمت الله ولي بود ملازمت نمود و در دولت شاه طهماسب در تمام قلمرو او به بزرگی این سلسله سلسله نبود چنانچه خواهر شاه خانش بیگم نام در خانه میر نعمت الله پدر میر میران بود و دختری که از ایشان بهمرسیده شاه به پسر رشید خود اسمعیل میرزا خواستگاری نمو و پسران میر میران را داماد ساخته دختر خودرا به پسر کلان او که هم نام پدر کلان خود بود داده دختر اسمعیل میرزا که از خواهرزاده شاه بهم رسیده بود به پسر دیگرش میر خلیل الله مذکور نسبت کردند بعد از فوت شاه رفته رفته خرابیها باین سلسله راه یافت تا در عهد دولت شاه عباس یکبارگي مستاصل

گشتند و املاک و اسبابے که داشتند از دست انها بیرون رفت دیگر درجا ومقام خود نتوانستند بود میر خلیل‌الله بملازمت من آمد چون در راه محنتها کشیده بود و آثار اخلاص از احوال او ظاهر گشت مشمول عواطف بیدریغ گردانیده دوازده هزار روپیه نقد باو مرحمت فرمودیم و بمنصب هزاري ذات و دویست سوار سرفراز گردانیده حکم جاگیر کردم بدیوانیان حکم شد که منصب فرزند خرم را موافق هشت هزاریذات و پنجهزار سوار اعتبار نموده جاگیر در حوالي اوجین و سرکار حصار فیروزه تنخواه دهند روز پنجشنبه بیست و دوم حسب الالتماس اصف خان باهل محل بخانه او رفتم وشب در انجا گذرانیده روز دیگر پیشکشهاے خود را در نظر گذرانیده تا ده لک روپیه از جواهر و مرصع آلات و اقمشه و فیلان و اسپان سامان نموده بود چند قطعه لعل و یاقوت و چند دانه مروارید و باقي اقمشه و چند پارچه چینیي وفغفوري و خطائي بمعرض قبول افتاده تتمه باو بخشیدم مرتضی خان از گجرات انگشتري که از یک قطعه لعل خوش رنگ خوش قماش خوش آب رنگین و نگین خانه و حلقه انرا تراشیده بودند بوزن یک و نیم ثانک و یکسرخ که یک مثقال و پانزده سرخ بوده باشد بطریق پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت و بغایت پسند خاطر افتاد تا امروز چنین انگشتري شنیده نشده بود که بدست هیچیک از سلاطین درآمده باشد یک قطعه لعل شش سرخه هم که دو ثانک و پانزده سرخ وزن داشت بیست وپنج هزار روپیه قیمت نمودند فرستاده بود انگشتري نیز بهمین مبلغ قیمت شد * در همین روزها فرستادهٔ شریف مکه باعرضه داشت وبرده در خانه کعبه بملازمت رسید اظهار اخلاص بسیار نموده بود پنج لک دام که هفت و هشت هزار روپیه بوده باشد بفرستاده مذکور مرحمت شد و مقرر نمودم که موازي یک لک روپیه بجهت شریف از تحفهاے نفایس هندوستان روانه سازند * روز پنجشنبه دهم ماه میرزا غازي را بمنصب پنجهزاري ذات و سوار سرفراز ساخته باآنکه کل ولایت تهته بجاگیر او مقرر بود پاره ازصوبه ملتان نیز بجاگیراو مقرر گشت وحکومت قندهار و محافظت انملک که سرحد هندوستان است بعهده کارداني و حسن سلوک او مقرر گردید و خلعت وشمشیر مرصع عنایت کرده رخصت دادم میرزا غازي فےالجمله کمالی داشت شعر هم خوب میگفت و وقاري تخلص میکرد ایں بیت ازوست

گریه ام گرسبب خندهٔ او شد چه عجب * ابر هرچند که گرید رخ گلشن خندد

در پانزدهم پیشکش خانخانان بنظر درآمد چهل زنجیر فیل و پاره جواهر مرصع آلات و اقمشه ولایت و پارچه که در دکن و انحدود بهم میرسد فرستاده بود مجموع یک لک و پنجاه هزار روپیه قیمت شد میرزا رستم واکثر بندهاي تعینات صوبه مذکور هم پیشکشهاے خوب فرستاده بودند چند فیل ازانجمله پسند افتاد خبر فوت راي درگا که ازنواختهاي پدر بزرگوارم بود در هیزدهم همین ماه رسید چهل سال زیاده در ملازمت حضرت عرش آشیاني درجرگه امراے منتظم بود تا رفته رفته پله منصب او بچهار هزاري رسید پیش ازانکه سعادت ملازمت پدر من دریابد از نوکران معتبر رانا اودیسنگه بود در عشره

نوردهم در گذشت نکنکش سپاهگری خوب میرسید * سلطان شه افغانے که طعنش بشر و فساد آمیخته بود درخدمت خسرو بسر میبرد و بسمت محرمیت تمام داشت چنانچه علت نامه گریختن آن بے سعادت این مفسد بود بعد ار شکست و بدست افتادن خسرو حانی بیکنا بیرون برده خودرا بدامن کوه حصرآباد و آن حدود کشید آخرالامر بدست میر معل کروری انجا گرفتار شد چون باعث ضلالت و خرابی اینقسم پسرے شده بود حکم کردم که او را درمیدان لاهور تیرباران کنند و کروری مذکور بدیوانی منصب وخلعت مفتخر و ممتاز گردید دربیست و نهم شیرخان افغان که ارنندهاے قدیم می بود فوت شد توان گفت که خود قصد خود کرد چراکه بشراب مداومت تمام داشت بنوعیکه درهر پهرے چهار پیاله لبریز عرق دو آتشه میخورد و روزه رمضان سالگذشته قضا بود درین سال بخاطرش رسید که ماه شعبان را عیوض قضاے رمضان گذشته روزه گرفته دو ماه متصل روزه دار باشد ار ترک عادت که طبیعت ثانیست ضعف پیدا کرد و اشتها مطلق برطرف شد و روزبروز ضعف قوی شده در پنجاه و هفت سالگی درگذشت و فرزندان و برادران او را بقدر حالت نواخته پاره ار منصب و جاگیر اورا بایشان مرحمت فرمودم * در غره شهر شوال بصحبت مولانا محمد امین که ارمریدان شیخ محمود کمل است رسیدم شیخ محمود مذکور ار بزرگان وقت خود بوده اند و حضرت جنت آشیانی بدیشان عقیدت تمام داشتند چنانچه یکمرتبه آب بدست ایشان ریخته اند مولانا مشارالیه مردیست بیکدات و باوجود علائق و عوائق وارسته و بروش و شیوه فقر و شکستگی نفس آشنا صحبت ایشان مرا بسیار خوش آمد بعضی دردها که بخاطر گره بودند مذکور ساختم نصایح ارجمند و سخنان دلپسند ار ایشان شنیدم وخیلے تسلی خاطر ما گشت هزار بیگه زمین بطریق مدد معاش و هزار روپیه نقد گذرانیده ار ایشان وداع شدم * بپنجم ار روز یکشنبه گذشته ار لاهور بقصد توجه دارالخلافه آگره برآمدم قلیچ خان را حاکم و میر قوام‌الدین را دیوان و شیخ یوسف را بخشي و جمال‌الله را کوتوال ساخته هریک را فراخور حالت خلعت مرحمت نموده متوجه مقصد گشتم * بیست و پنجم ار دریاے سلطان پور گذشته در دو کروهی نکودر نزول واقع شد والد بزرگوارم ار رو ن بیست هزار روپیه بشیخ ابوالفضل داد بودند که درمیان‌های دو پرگنه پلی بسته آشارت ترتیب دهند الحق در غایت صفا و طراوت سرمنرلے سامانی یافته است * معزالملک جاگیردار نکودر فرمودم که بیک دست این پل عمارتے و باغچه بسازد که آینده و رونده ار دیدن آن محظوظ شوند * شنبه دهم دیقعده وزیرالملک که پیش ار جلوس سعادت خدمت می دریافته دیوان سرکار من بود بمرض اسهال درگذشت در آخر عمر بسر شوم قدمی درخانه او متولد گشت که در عرض چهل روز مادر و پدر خود را خورد درین دو سه سالگي اوهم بطرف شد بخاطر رسید که خانه وزیرالملک یکبارگی خراب نشود منصور برادر زاده او را نواخته به منصب سرفراز ساختم غالباً بوے عشقي ارو نمی آید * روز درشنبه چهاردهم در اثناے راه شنیده شد که درمیان بابی پت و کرنال در شیر هست

که آزاربسیار از انها بمترددین میرسد فیلاں را جمع نموده روانه گشتم چوں بجا و مقام انها رسیدم خود بر ماده فیل سوار شده فرمودم که فیلاں را بردور انها برطریق قمرغه ایستاده کردند هردو را بعنایت الهي به تفنگ زده شیران درنده را که راه بربندهاے خدا بسته بودند دور کردم * روز پنجشنبه هیزدهم دهلي محل نزول گردید و درمنزلی که سلیم خاں افغاں در ایام حکومت خود درمیان آب جوں ساخته بود و سلیم کده نام نهاده والد بزرگوارم انجا را بمرتضی خاں که دهلي وطن اصلي اوست داده بودند فرود آمدم خاں مذکور مشرف بر دریا صفه از سنگ ساخته درغایت لطافت و صفا در ته آن عمارت متصل بآب چوکندي مربع کاشي کاري به فرموده حضرت جنت آشیاني ساخته اند که بان هوا کم جاے باشد درایامیکه حضرت جنت آشیاني در دهلي تشریف داشتند اکثر اوقات انجا نشسته با مصاحباں و مجلسیاں خود صحبت میداشتند من چهار روز دراں سرمنزل بسر برده بامقرباں و نزدیکاں مجلس شراب ترتیب داده داد عیش و کامراني دادم معظم خاں که حاکم دهلي بود پیشکشها گذرانید دیگر جاگیرداراں و اهالي و موالي که بودند بقدرحالت خود پیشکشها و نذرها سامان نموده بنظر در آوردند خواستم که در پرگنه پالم که از مضافات بلده مذکور است و از شکار گاههاے مقرر است طرح شکار قمرغه در انداخته چند روز بدین امر مشغولي نمایم چوں بعرض رسید که ساعت نزدیک شدن آگره بسیار نزدیک است و دیگر ساعتی دریں نزدیکي بهم نمیرسد فسخ عزیمت نموده بکشتي نشسته براه دریا متوجه گشتیم * دربستم ماه ذیقعده چهار پسر و سه دختر اولاد میرزا شاهرخ که به پدرم ظاهر نساخته بودند آوردند پسرانرا به بندهاے معتبر و دختراں را بخدمه محل سپردم که بمحافظت احوال انها قیام و اقدام نمایند * دربیست و یکم ماه مذکور راجه مانسنگه که از قلعه رهتاس که در ولایت پتنه و بهار واقع است بعد از فرستادن شش هفت فرماں آمده ملازمت کرد او هم بطریق خاں اعظم از منافقان و کنهه گرگان ایندولت ابد پیوند است انچه ایشها بمن کرده اند و انچه از من نسبت بانها بوقوع آمد عالم السر ایزددانا است شاید هیچ کس از هیچکس نتواند گذرانید راجه مذکور یکصد زنجیر فیل از نر و ماده بطریق پیشکش گذرانید غایتاً یکی هم لیاقت آن نداشت که داخل فیلان خاصه شود چوں از رعایت کرده هاے پدر من بود تقصیرات او را بر روے او نیاورده بعنایت بادشاهانه سرفراز ساختم دریں روز جل سخنگوے که میاں مشخص طوطی گفته آواز میکرد آوردند بغایت غریب و عجیب نمود در ترکي ایں جانور را طرغي میگوبند *

جشن نوروز سویم از جلوس همایون



بتاریخ روز پنجشنبه دوم ذي حجه مطابق غره فرور دین انتاب عالمتاب که جهاں را بفروغ خود روشن و تاباں دارد از برج حوت بعشرت سراے حمل که مقام فرح و شادماني

ازوست انتقال نموده عالم را رونق دیگر بخشید و تاراج دیدگان سرما و ستم رسیدگان
خزانرا بدستیاری بهار خلعتهای نوروزی و قبای سبز فیروزی پوشانیده تلافی و تدارک
نمود

بار فرمان آمد از سالار ده * مرغ دم را کانچه خوردی باز ده

در موضع رنکته که در پنجکروهه واقعست مجلس نوروز منعقد گشت و در ساعت
تحویل بفیروزی و خورمی بر تخت نشستم امرا و نزدیکان و سایر بندگان بلوازم مبارک
بادی قیام و اقدام نمودند خانجهان را در همین مجلس بمنصب پنجهزاری ذات و
سوار سرفراز ساختم خواجه جهان را بخدمت بخشیگری امتیاز دادم وزیرخان را از
وزارت صوبه بنگاله معزول ساخته ابوالحسن شهابخانی را بجای او فرستادم و نورالدین
قلی کوتوال آگره گشت چون مقبره منوره حضرت عرش آشیانی بر سر راه واقع بود
بخاطر رسید که اگر درین گذشتن سعادت زیارت ایشان را دریابم کوتاه اندیشان را بخاطر
خواهد رسید که چون ممر عبور مرا اینجا واقع بود زیارت نمودند بخود قرار دادم که درین
مرتبه بآگره داخل شوم بعد ازان به نیت زیارت چنانچه حضرت ایشان که بجهت
حصول وجود من از آگره تا اجمیر پیاده توجه فرموده بودند من هم از آگره تا مقبره
منوره ایشان که دو نیم کروه است پیاده رفته این سعادت دریابم کاشکی میسر میشود که
بسر این راه را طی میکردم * دو پهر از روز شنبه پنجم ماه گذشته بساعت سعد متوجه
آگره گشتیم و موزی پنجهزار روپیه از ریزگی از دو دست پاشیده بدولت سرای همایون
که در درون قلعه بود داخل گردیدم درین روز راجه نرسنگدیو یوز سفیدی آورده گذرانید اگر
چه دیگر انواع حیوانات پرنده و چرنده جنس سفید که آنرا طویغان گویند پیدا میشود
غایباً یوز سفید دیده نشده بود خالهای او که سیاه می باشد نیله رنگ بود و سفیدی
تن او نیز همگی میل داشت از جانوران طویغان آنچه من دیده ام شاهین و باشه
و شکره که در زبان پارسی لیی نو میگویند و گنجشک و زاغ و کبک و دراج و بودنه
و طاوس است اکثر اوقات در قوشخانه باز طویغون میباشد موش پران طویغون هم دیده
ازجنس آهوی سیاه تدرو بغیر از هندوستان جای دیگر نمی باشد و آهوی چکاره که
بزبان فارسی سفیده میگویند طویغون مکرر بنظر درآمده است درین روزها رتن پسر
بهوج هاده که از امرای معتبر راجپوت است آمده ملازمت کرد سه فیل پیشکش آورده
بود یکی ازانها بغایت پسند افتاد در سرکار به پانزده هزار روپیه قیمت نمودند و داخل
فیلان خاصه شد و نام اورا رتن گج نهادم نهایت قیمت فیل پیش راجهای کلان هند
از بیست و پنجهزار روپیه زیاده نمیباشد اما حالا بسیار گران شده است رتن را بخطاب
سربلند رای سرفراز ساختم میران صدرجهان را به منصب پنجهزاری ذات و یکهزار
و پانصد سوار و معظم خانرا به منصب چهارهزاری ذات دو هزار سوار ممتاز گردانیدم
عبدالله خان بمنصب سه هزاری و پانصد سوار سرفراز گشت مظفرخان و بهاو سنگه
هریک بمنصب دو هزاری ذات و هزار سوار امتیاز یافتند ابوالحسن دیوان را هزار و پانصدی

و اعتمادالدوله را هزاري ذات و دویست و پنجاه سوار ساختم دربیست و پنجم راجه سورج سنگه طغائي فرزند خورم امده ملازمت کرد شیام پسر عموي امراے مقهور را همراه اورد في الجمله شعوری دارد سواري فیل را خوب میداند راجه سورج سنگه از شعراے هندي زبان شاعرے همراه اورده بود در مدح من باینمضمون شعري گذرانید که اگر افتاب پسری میداشت همیشه روز میبود و هرگز شب نمیشد چرا که بعد از غروب ان پسر جانشین اومیشد و عالم را روشن می داشت بحمدالله و المنت که پدر شما را خداے اینوع پسری کرامت کرد که بعد از شنقار شدن مردم ماتم که مانند شب است نداشتند افتاب ازین رشک میبرد که کاشکی مراهم پسری میبود که جانشیني من کرده شب را بعالم راه نمیداد چنانچه از روشني طالع و نور عدالت شما باوجود چنین واقعه افق چنان منور است که گویا شب را نام و نشان نیست باین تازگي مضموني از شعراء هند کم بگوش رسیده بجلدوے این مدح فیلی باو مرحمت کردم راجپوتان شاعر را چارن میگویند یکی از شعراے وقت این مضمون چنین بنظم دراورده

گر پسر داشتی جهان افروز * شب نگشتی همیشه بودی روز
زانکه چون او نهفته افسر زر * به نمودي کلاه گوشه پسر
شکر کز بعد انچنان پدرے * جانشین گشت اینچنین پسرے
که زشنقار گشتن ان شاه * کس به ماتم نکرد جامه سیاه

روز پنجشنبه هشتم محرم سنه ۱۰۱۴ جلال‌الدین مسعود که منصب چهار صد بذات داشت و خالي از مردانگي نبود و در چند معرکه ازو کارها بوقوع امد غایتاً خالي از خبطی نمود تخمیناً درسن پنجاه و یا شصت سالگي بمرض اسهال فوت شد افیون گذرائي بود افیون را مثل پنیر ریزه ریزه کرده میخورد ومقرر بود که اکثر اوقات افیون از دست مادر خود میخورد چون مرض او قوت گرفت و حالت مرگ ظاهر گردید مادرش از نهایت محبت از همان افیون که به پسر خود مي خورانید زیاده براندازه خورده بعد از گذشتن پسر به یکدو ساعت او هم در گذشت تاغایت این قدر محبت از هیچ مادرے بفرزند نشنیده درمیان هندوان رسم است که زنان بعد از فوت شوهران خواه بجهت محبت خواه حفظ ناموس پدران وشرم خویشان خود را میسوزند اما از مادران مسلمان و هندوان مثل این کارے بظهور نیامده * در پانزدهم ماه مذکور اسپیکه سرآمد اسپان من بود از روے عنایت براجه مانسنگه مرحمت نمودم شاه عباس این اسپ باچند اسپ دیگر و تحفهاے لایق مصحوب منوچهر که از غلامان معتبرشاه است بحضرت عرش آشیاني ارسال نموده بود و از دادن این اسپ راجه انمقدار خوشحالی و شغف نمود که اگر مملکتے باو عنایت میکردم معلوم نبود که این قدر شادي نماید و قتیکه اوردندسه چهار ساله بود در هندوستان ترقي نمود چنانچه جمیع بندهاے درگاه از مغل و راجپوت باتفاق معروض داشتند که از عراق مثل این اسپی بهندوستان نیامده است چون والد بزرگوارم ولایت خاندیس و صوبه دکن را به برادرم دانیال مرحمت

نموده تا اگر مراجعت میفرمودند از روی مرحمت باز حکم شد که یک چیزیکه خاطر
خواه تو باشد از من طلب او وقت یافته این اسپ را التماس نمود بدینجهت باز
عنایت فرمودند * ورسه شدنه بدستم عرضداشت اسلامخان مشعر برخبر فوت جهانگیر
قلیخان صاحب صوبه بنگاله که غلام خاص من بود رسید بنابر جوهر ذاتی و استعداد
فطری در حرکة امرای بنگاله انتظام داشت از فوت او خیلی آزرده خاطر گشتم حکومت
بنگاله و اتالیقی شاهزاده جهاندار را بفرزند اسلام خان مرحمت کردم و افضل خان را
بجای او به احسن صوبه ولایت بهار ساختم * پسر حکیم علی را که بجهت بعضی خدمات
به برهانپور فرستاده بودم آمده بازیگری چند کرناتکی همراه آورد به نظر و عدیل خود
نداشتند چنانچه یکی از اینها بده گوئی به هر یک برابر بازیچی بود و یک برابر ترنج و یک
برابر سرج آنچنان بازی میکرد که باوجود خوردی و بزرگی یکی خطا نمی شد و همچنین
از اقسام بازیها آنچنان میکرد که عقل حیران میگشت در همین روزها درویشی از سراندیب
آمده جانوری غریب آورد دنبک نام روی پشت بوزینه مشابهت تمام دارد
و هیات مجموعی او بمیمون شبیه است اما دم ندارد و حرکاتش بمیمون سیاه بی دم
که بزبان هندی بن مانس میگویند میماند جثه او برابر میمون بچه دوسه ماهه باشد
پنجسال پیش این درویش بوده است معلوم شد که این کلان نمی شود خورش
او شیر است کیله هم میخورد چون بغایت عجیب نمود بمصوران فرمودم که شبیهه
او را باحرکات مختلف کشیدند خیلی در نظرها کریه میماند درین روز مدورا فریدون
برلاس بمنصب یکهزار و پانصدی ذات و هزار و سه صد سوار سرفراز گردید و حکم شد
که پاینده خان مغل چون از تردد سپاهگری بپایه نرسیده است موافق دو هزاری
ذات جاگیر میدانه باشد الفخان بمنصب هفتصدی ذات و پانصد سوار سرفراز
گردید منصب فرزند اسلام خان صاحب صوبه بنگاله بچهار هزاری ذات و سه هزار سوار
مقرر گشت و محافظت قلعه رهتاس بکشورخان ولد قطب الدینخان کوکه مفوض
گردید اهتمام خان بمنصب هزاری ذات و سه صد سوار سرفراز گردیده بخدمت میر بحری
و سامان نوارهٔ بنگاله تعین یافت در غرهٔ صفر شمس الدینخان ولد اعظم خان ده زنجیر
فیل پیشکش نموده بمنصب دوهزاری ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز گردیده بخطاب
جهانگیرخانی ممتاز گشت و ظفرخان بمنصب دوهزاری ذات و هزار سوار مفتخر
گردید * چون دختر جگت سنگه پسر کلان راجه مانسنگه را خواستگاری نمودم بتاریخ
شانزدهم هشتاد هزار روپیه ساچق بخانه راجه مذکور بجهت سرفرازی او فرستادم مقرب
خان از بندر کهنبایت پرده فرنگی ارسال داشت که تا غایت بابی چنین کار مصوران
فرنگ دیده نشده بود در همین روزها عمه ام بخت النساء بیگم در سن شصت و یک
سالگی بمرض سل و دق بجوار رحمت ایزدی پیوستند میرزا والی پسر او را بمنصب
هزاری ذات و دویست سوار سرفراز گردانیدم * اتم نام حاجی مارلنهی که مدتها
در روم بود خالی از معقولیت ومعرفتی بیعت خود را ایلچی خواندکار گفته در آگره

ملازمت کرد کتابت مجهولی نیز داشت نظر باحوال و اوضاع او کرده هیچکس از بندهاے درگاه تصدیق بایلچي بودن او نکردند از زمانے که حضرت صاحب قراني فتح روم کرده و ایلدرم بایزید حاکم انجا زنده بدست افتاد و بعد از گرفتن پیشکش و تحصیل مال یکساله کل ولایت روم قرار دادند که بدستور ملک مذکور را بتصرف او باز گذارند درهمین اثنا ایلدرم بایزید وفات یافت ملک را به پسر او موسی چلپي مرحمت کرده خود معاودت فرمودند تا حال از جانب قیاصره انجا باوجود چنین احسانے کس نیامده و ایلچي نفرستادند الحال چگونه باور توان کرد که این شخص ماوراالنهرے فرستاده خوندکار باشد اصلا این سخن معقول من نیفاد و هیچکس بر صدق دعوے او گواهي نداد بنابر این فرمودم که هرجا میخواسته باشد برود * در چهارم ربیع الاول دختر جگت سنگه داخل خدمه محل گردید و در منزل حضرت مریم زماني مجلس عقد و طوي منعقد گشت از جمله جهیزی که راجه مان سنگه همراه نموده شصت زنجیر فیل بود * چون دفع و رفع رانا را پشینهاد همت داشتم بخاطر گذرانیدم که محابتخان را باید فرستاد دوازده هزار سوار مکمل باسرداران کار دیده بهمراهي او تعین نمودم و سواے ان پانصد نفر احدي و دو هزار برق انداز پیاده با توپخانه مشتمل بر هفتاد توپ گجهنال و شترنال و شصت زنجیر فیل بدین خدمت معین گردید و بیست لک روپیه خزانه حکم شد که همراه این لشکر بوده باشد درشانزدهم ماه مذکور میر خلیل‌الله پسرزاده میر نعمت‌الله یزدي که مجملی از احوال او و سلسله او پیش ازین نوشته شده بمرض اسهال درگذشت از سیماے او اثار اخلاص مندي و درویش منزي ظاهر بود اگر عمرش آمان میداد و مدتے درخدمت میگذرانید بمناصب عالي سرفرازي می یافت بخشي برهانپور انبه چند فرستاده بود یکی از انها را فرمودم که بوزن در اوردند پنجاه ودونیم توله برامد * روز چهار شنبه هشتدهم در منزل مریم زماني مجلس وزن سال چهلم از سالهاے قمري ترتیب یافت و زر وزن را فرمودم که بعورات و مستحقان قسمت نمودند روز پنجشنبه چهارم ربیع الاخر ظاهر بیگ بخشي احدیان بخطاب مخلص خاني و ملاے تقیاے شمشیري که به فضیلت و کمالات اراسته بود و علم تاریخ و انساب را خوب میدانست بخطاب مورخ خاني سرفراز گردید و در دهم همین ماه برخوردار برادر عبدالله خان را خطاب بهادر خاني داده از اقران ممتاز گردانیدم مونس خان پسر مهترخان کوزه از سنگ یشم که در عهد دولت میرزا الغ بیگ گورگان بنام نامي ایشان ساخته شده بود گذرانید بغایت تحفه نفیس وخوش اندام و سنگش درنهایت سفیدي وپاکیزگي بر دور گردن کوزه اسم مبارک میرزا را باسنه هجري بخط رقاع کنده اند درحد ذات خود غایت نفاست دارد من هم فرمودم که اسم مرا و اسم مبارک حضرت عرش اشیاني را بر کناره لب کوزه نقش کردند مهترخان از غلامان قدیمي این دولت است سعادت خدمت حضرت جنت اشیاني دریافته و درعهد سلطنت والد بزرگوارم بمرتبه امارت رسیده بود اورا از معتمدان میدانستند در شانزدهم فرمان صادر شد

که ولایت بنگاله را چنانچه یکسال در وجه انعام مرزبند اسلام خان مقرر بود یکسال دیگر در وجه انعام افضل خان صاحب صوبه بهار مقرر باشد درین روز مهابتخان را بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار پانصد سوار سرفراز گردانیدم یوسف خان ولد حسین خان تکریه بمنصب دوهزاری ذات و هشتصد سوار ممتاز گردید * در بیست و چهارم مهابتخان را با امرا و مردمی که بجهت دفع و رفع رانا مقرر گشته بودند مرخص ساختم خان مذکور بخلعت و اسب و فیل خاصه و شمشیر مرصع سربلند گشت ظفرخان بعنایت علم سرفراز گردیده بخلعت خاصه و خنجر مرصع امتیاز یافت شجاعت خان هم علم مرحمت شد خلعت و فیل خاصه عنایت کردم راجه نرسنگدیو خلعت و اسپ خاصه و منگلی خان اسپ و خنجر مرصع و نرائنداس کچهوایه و علیقلی درمن و هریرخان تهمتی دستور یافتند و به بهادرخان و معزالملک بخشی خنجر مرصع شفقت شد بهمین طریق جمع امرا و سرداران هریک بقدر حالت و مرتبه خود بعنایات بادشاهانه سرفراز گردیدند * و بکپهرار روز مذکور گذشته خانخانان که بمرتبه بلند اتالیقی من ممتاز است از برهانپور آمده ملازمت نمود آن مقدار شوق و خوشحالی برو غلبه کرده بود که نمیداند است که بپا آمد یا بسر مضطربانه خود را درپای من انداخت و من نیز سر او را از روی مرحمت و مهربانی برداشته او را در کنار عطوفت و شفقت کشیدم و روی او را بوسیدم دو تسبیح مروارید و چند قطعه لعل و زمرد پیشکش گذرانید قیمت جواهر مذکور سه لک روپیه شد و سوای آن از هر جنس و هر متاع بسیاری بنظر درآورد * هفتدهم جمادی‌الاولی وزیر خان دیوان بنگاله آمده ملازمت کرد شصت زنجیر فیل نر و ماده و یک قطعه لعل قطبی پیشکش آورده چون از خدمتگاران قدیم بود ازو همه خدمتی می آمد فرمودم که در ملازمت باشد چون قاسم خان برادر دل خود اسلامخان اصلا سازگاری نمیکرد او را بخدمت حضور طلبیده بودم درین روز آمده ملازمت نمود در بیست و دوم صفخان لعلی بوزن هفت تانک که ابوالقاسم خان برادر او در ببدر کهنبادت بمبلغ پنج هزار روپیه خریده بود پیشکش نمود بغایت خوش رنگ و خوش اندام است اما بعقیده من زیاده از شصت هزار روپیه نمی ارزد با آنکه از دلیپ رای پسر رای رایسنگه تقصیرات عظیم بوقوع آمده بود چون پناه بخانجهان آورد گناهان او بعفو مقرون گشت و دیده و دانسته از جرائم او در گذشتم و در بیست و چهارم فرزندان خانخانان که از عقب او می آمدند رسیده ملازمت کردند و مواری بیست و پنجهزار روپیه پیشکش گذرانیدند در همین روز خان مذکور دو زنجیر فیل پیشکش کرد * روز پنجشنبه سوم جمادی الثانی در منزل حضرت مریم الزمانی مجلس وزن سال شمسی سرانجام پذیرفت و پاره از آن زر بعورات قسمت نمودم و تتمه حکم شد که بفقرای ممالک محروسه تقسیم نمایند چهارم ماه فرمودم که دیوانیان بخان اعظم مطابق منصب هفت هزاری جاگیر تنخواه دهند * درین روز ماده آهوی شیردار آوردند که بفراغت میگذاشت که او را میدوشیدند و هر روز چهار سیر شیر ازو دوشیده می شد تا غایت دیده و نشنیده بودم مزه شیر آهو و شیر ماده گاو و گاومیش

تفاوتے ندارد میگویند که تنگي نفس را فائده میدهد در یازدهم ماه راجه مانسنگه بجهت سرانجام لشکردکن که بداں خدمت تعین یافته بود التماس رخصت آمیز که وطن اوست نمود فیل خاصه هشیار مست نام باو عنایت کرده رخصت دادم روز دوشنبه دوازدهم چوں عرس حضرت عرش آشیانی بود سواے اخراجات مجلس مذکور که علیحده مقرر است چهار هزار روپیه دیگر فرستادم که بفقرا و درویشان که در روضه منوره حضرت حاضر اند تقسیم کنند درین روز عبدالله ولد خان اعظم را بخطاب سرفراز خاني و عبدالرحیم پسر قاسم خان را بخطاب تربیت خاني سرفراز گردانیدم * روز سه‌شنبه سیزدهم دختر خسرو را طلبیده دیدم فرزندی که اینقدر به پدر ماند کسی یاد ندارد منجماں میگفتند که قدم او برپدرش مبارک نیست اما برشما مبارک است آخر ظاهر شد که درست یافته بودند بعداز سه سال گفته بودند که او را باید دید چوں ازسن مذکور درگذشت دیده شد * دربیست و یکم ماه خانخانان متعهد صاف ساختن ولایت نظام‌الملکیه که در شنقار شدن حضرت عرش آشیانی بعضی فتورها بان راه یافته بود گردید و نوشته داد که اگر در عرض دوسال اینخدمت را بانصرام نرسانم مجرم باشم مشروط بانکه سوای لشکری که بانصوبه تعین اند دوازده هزار سوار دیگربا ده لک روپیه خزانه بهمراهي او معین گردد فرمودم که بزودي سامان لشکرو خزانه نموده او را روانه سازند در بیست و ششم مخلص خان بخشي احدیان را بخدمت بخشیگري صوبه دکن سرفراز ساخته جاے او را به ابراهیم حسین خان میر بحر عنایت نمودم در غره رجب پیشرو خان و کمال خان که از بندهاے روشناس مقرر بودند وفات یافتند پیشروخان را شاه طهماسب بعنوان غلامي بپدر کلان من داده بودند سعادت نام داشت درخدمت حضرت عرش آشیانی چوں بداروغگي و مهتري فراشخانه سرفراز گردید پیشرو خاں خطاب یافت دریتخدمت بنوعي ماهربود که گویا جامه‌ایست که بر قامت قابلیت او دوخته اند درسن نود سالگي از جوانان چهارده ساله جلد تربود و سعادت خدمت پدرکلان من و پدر من و من دریافت تادم مرگ یک لحظه بے کیفیت شراب نبود

الودهٔ شراب نغاني بخاک رفت * آه ارملایکش کفن تازه بوکنند

پانزده لک روپیه ازو ماند پسری در غایت ناقابلي دارد رعایت نام بنابر حقوق خدمت پدرش مهتري نصف فراشخانه باو و نصف دیگربه تحماق خاں مرحمت شد کمال خاں از بندهاے فدوي با اخلاص من بود از طایفه کلالاں دهلي است بنابر ظهور آمانت و دیانت و غایت اعتماد او را بکاول بیگي ساختم اینچنین خدمت گاراں کم بهم میرسند دو پسرداشت بهر دو شفقت بسیار کردم آما مثل او کجا در دویم ماه مذکور لعل کلاونت که از خوردي درخدمت پدر من کلان شده بود و هر نفس و صوتے که بزبان و روش هندي‌مي نشیند باو یاد میدادند درسن شصت و پنجسالگي بلکه هفتاد سالگي فوت کرد یکی از کنیزان او درین قضیه افیون خورده خود را هلاک ساخت از مسلمانان کمترزنے چنین وفائی بجا اورده باشد * در هندوستان خصوصاً در ولایت

سلهت که از توابع بنگاله است از قدیم رسم شده بود که رعایا و مردم آنجا بعضی از فرزندان خود را خواجه سرا نموده در عوض مالواجبی بحکام میدادند و این رسم رفته رفته بدیگر ولایت نیز سرایت کرده هرسال چندین اطفال ضایع و مقطوع النسل میشدند و این عمل رواج تمام یافته بود بنابر آن حکم نمودم که من بعد هیچکس باین امر شنیع قیام و اقدام ننماید و خرید و فروخت خواجه سرایان خورد سال بالکل برطرف باشد باسلامخان و سایر حکام صوبه بنگاله فرمانها صادر گشت که هر کس مرتکب این امر شود تنبیه و سیاست نمایند و خواجه سرای خورد سال نزد هرکس که باشد بگیرند تا غایت هیچیک از سلاطین سابق این توفیق نیافتند انشاالله تعالی در اندک فرصتی چنان خواهد شد که این رسم مذموم بالکلیه برطرف شود هرگاه خرید و فروخت خواجه سرا منع شد هیچکس باین فعل ناخوش نامبارک اقدام نخواهد نمود * اسپ سمندی از جمله اسپان فرستاده شاه عباس که سبط بلند اسپان خاصه من بود بخانجهان مرحمت کردم اینقدر خوشحال شد که بشرح راست نیاید اینچنین که باین کلانی و خوبی اسپی تا غایت بهندوستان نیامده است و فیل موج را که در جنگ بی بدل است با نشست زنجیر دیگر باو عنایت نمودم چون کشن سنگه که بهمراهی مهابتخان تعین بود خدمات پسندیده بتقدیم رسانیده و در جنگ مردم رانا زخم برچهه برداشته او سیزده تا بیست کس نامی او بقتل آورده بود و قریب سه هزار کس را دستگیر ساخته بمنصب دو هزاری ذات و هزار سوار سرفراز شد در چهاردهم ماه مذکور حکم کردم که میرزا غازی متوجه قندهار شود از اتفاقات حسنه بعد از آنکه میرزای مشارالیه از بهکر روانه ولایت مذکور گردد خبر فوت سردارخان حاکم آنجا میرسد سردارخان از ملازمان معتبر و روشناس میرزا محمد حکیم عم من بود تحفه تنگ اشتها باسپ نصف منصب اورا بفرزندان او مرحمت نمودم * روز دوشنبه هفدهم ماه مذکور بقصد زیارت روضه منوره حضرت عرش آشیانی متوجه شدم اگر میسر می بود این راه را ببر و بچشم می پیمودم حضرت والد بزرگوارم بجهت ولادت من از فتحپور به اجمیر که یکصد و بیست کروه است پیاده بزیارت حضرت خواجه معین الدین سنجری چشتی متوجه گشته بودند اگر من بسر و چشم این راه را بتمام طی کرده باشم چون بسعادت درین مرتبه شدم عمارتی که برسر روضه منوره شده بود دیدم بنوعی که خاطر خواه می بود بنظر درنیامد چرا که منظور آن بود که رونده های عالم مثل این عمارت در معموره دنیا نشان ندهند چون در بنای عمارت مذکور از چشم زخم بدطالع این نوع اموری بظهور آمد بالضرورت روانه لاهور شدم معماران به سلیقه خود یک طرحی ساخته بودند آخر الامر بعضی تصرفات نموده شد تا آنکه مبلغ کلی صرف نموده سه چهار سال کار کرده بودند فرمودم که دیگر بار معماران ماهر باتفاق مردم صاحب وقوف بعضی جاها را بنوعیکه قرار یافته بشکستند رفته رفته عمارت عالی سامان نمودار گردید و باغی در غایت صفا بر دور عمارت گنبد منوره ترتیب یافت و دروازه در نهایت رفعت و عظمت مشتمل بر منارها از سنگ سفید پرداخته و ساخته شد

مجملاً پانزده لک روپیه که موازي پنجاه هزار تومان رایج ایران و چهل و پنج لک خاني مطابق زر توران بوده باشد خرچ این عمارت عالي را بمن شنوانیدند * روز یکشنبه بیست و سویم بخانه حکیم علي بتماشاے حوضی که مثل ان در زمان حضرت عرش اشیاني در لاهور ساخته بود با جمعي از مقربان که ان حوض را ندیده بودند رفتم حوض مذکور شش گز در شش گزاست و در پهلوے حوض خانه ساخته شده در غایت روشني که راه بان خانه هم از درون آب است و اب ازان راه بدرون در نمي اید ده دوازده کس درانخانه صحبت میداشتند از نقد وجنس انچه در وقت او گنجید پیش کش نمود بعد از ملاحظه خانه و در امدن جمعي از نزدیکان بدانجا حکیم را به منصب دوهزاري سرفراز ساخته بدولتخانه معاودت نمودم روز یکشنبه چهاردهم شعبان خان خانان بعنایات کمر شمشیر مرصع و خلعت و فیل خاصه سرفراز گردیده بخدمت دکن مرخص شد و راجه سورج سنگه که از تعینات خدمت مذکور بود بمنصب سه هزاري ذات و دو هزار سوار ممتاز گردید چون مکرر بعرض رسید که ازبرادران و ملازمان مرتضی خان آزار برعایا و سکنه احمد آباد گجرات میرسد و ضبط خویشان و مردم خود بواجبي نمیتواند کرد صوبه مذکور را ازو تغیر نموده باعظم خان مرحمت نمودم و مقرر شد که خود در ملازمت بوده جهانگیر قلیخان پسر کلان او به نیابت او روانه گجرات گرددو منصب جهانگیر قلیخان از اصل و اضافه به سه هزاري ذات و دوهزار و پانصد سوار مقرر گردید و حکم شد که باتفاق موهن داس دیوان و مسعود بیگ همداني بخشي مهمات صوبه مذکور را فیصل میداده باشند موهن داس بمنصب هشتصدي ذات و پانصد سوار و مسعود بیگ بسه صدي ذات و یکصد و پنجاه سوار سرافراز گردید از بنده هاے حضور تربیت خان به منصب هفتصدي ذات و چهارصد نفر و نصرالله بهمین منصب سرفراز گشتند مهتر خان که مجملی از احوال او نوشته شده در همین روزها وفات نمود و مونس خان پسر اورا بمنصب پانصدي ذات و یکصد و سي سوار سرفراز ساختم * روز چهار شنبه چهارم ذي حجه خسرو را از دختر خان اعظم پسرے متولد شد نام او را بلند اختر نهادم * در ششم ماه مذکور مقرب خان صورتے فرستاد که عقیده فرنگیان اینست که این صورت شبیهه صاحب قراني است در وقتیکه ایلدرم بایزید بدست لشکر فیروزي اثر ایشان گرفتار آمد نصراني که درانوقت حاکم استنبول بود ایلچي با تحف و هدایا فرستاده اظهار اطاعت و بندگي نموده مصوریکه همراه ایلچي ساخته بودند صورت انحضرت را شبیهه کشیده برده اگر این دعوی اصلی داشته باشد هیچ چیز تحفه پیش من بهتر ازین نخواهد بود چون بصورت و حلیه اولاد و فرزندان سلسله علیه آن حضرت مشابهتے ندارد خاطر براست بودن این سخن تسلي نمیشود *

جشن نوروز چهارم از جلوس همایون



تحویل حضرت نیر اعظم فیض بخش عالم به برج حمل شب شنبه چهاردهم ذی‌حجه سنه ۱۰۱۷ هجری اتفاق افتاد و نو روزگیتی افروز بمبارکی و فرخی آغاز شد روز جمعه پنجم محرم سنه ۱۰۱۸ حکیم علی وفات یافت حکیم بے‌نظیر بود از علوم عربیه بهره تمام داشت شرحی بر قانون در عهد خلافت والد بزرگوارم تالیف نموده است کذبش بر فهمش زیادتی داشت چنانچه صورت او بر سیرت و کسی بر ذاتی مجملاً بدباطن و شریرالنفس بود در بیستم صفر میرزا برخوردار را بخطاب خانعالم سرفراز ساختم از نواحی فتحپور هندوانه آوردند که باین کلانی تاحال دیده نشنیده بود فرمودم که بوزن در آوردند سی وسه نیم سیر کشیده شد ✱ روز دوشنبه نوزدهم ربیع‌الاولی مجلس وزن قمری در خانه والده بزرگوارم ترتیب یافت پاره از آن زر بعورتی که دران روز جمع گشته بودند قسمت شد چون ظاهر گردید که بجهت نظام سلطنت و سرانجام مهمات صوبه دکن ضرور است که یکی از شاهزاده‌ها را روانه سازد بخاطر رسید که فرزند پرویز را باید فرستاد فرمودم که سامان فرستادن او نموده ساعت رخصت تعین نمایند ✱ مهابتخان را که بخدمت سرداری لشکرهای مقهور تعین بود و بمصلحت بعضی خدمات حضور بدرگاه طلب داشته عبدالله خان را بخطاب فیروز جنگی سرفراز ساخته بعوض او تعین نمودم و عبدالرزاق بخشی را فرستادم که بجمیع منصبداران آن لشکر حکم برساند که از گفته خان مذکور بیرون نروند شکر و شکایت او را عظیم موثر شناسند در چهارم جمادی‌الاولی یکی از نوبا نیان که قبیله مقرر اند بر حصی نظر گذرانیده که بطریق بر ماده پستان داشت و مقدار یک پیاله قهوه خوری هر روز شیر میداد چون شیر از نعمتهای الهی است و ماده پرورش بسیارے از حیوانات است این امر غریب را شگون خوب دانستم ششم ماه مذکور خرم پسر خان اعظم را بمنصب دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز ساخته بحکومت و دارائی ولایت سورته که بجونه‌گره مشهور است فرستادم حکیم صدرا را به منصب پانصدی ذات و سی سوار ممتاز ساخته به خطاب مسیح الزمانی نامور گردانیدم در شانزدهم کمرشمشیر مرصع براجه مانسنگهه فرستاده شد در بیست دوم بیست لک روپیه بجهت مدد خرج لشکر دکن که بهمراهی پرویز تعین یافته‌اند بتحویل خزانچی علیحده نموده پنج لک روپیه دیگر بجهت مدد خرج پرویز مقرر گشت روز چهارشنبه بیست و پنجم جهاندار که قبل ازین بهمراهی قطب‌الدین‌خان کوکه بولایت بنگاله تعین یافته بود آمده ملازمت نمود بواقعی معلوم می شد که او مجذوب ما در زاد است چون خاطر متعلق به سامان دکن بود بتاریخ غرهٔ جمادی‌الاخرے امیرالامرا را نیز بخدمت مذکور تعین نمودم بعنایت خلعت واسپ سرفراز گردند کرمچند پسر جگناتهه را بمنصب دو هزار ذات و هزار وپانصد سوار نواخته بهمراهی پرویز مقرر

فرمودم در چهارم ماه سیصد و هفتاد نفر سوار احدي بکمک لشکر رانا بهمراهي
عبدالله خان مقرر گشتند یکصد راس اسپ نیز از طوایل سرکار فرستاده شد که بهرکس
از منصبدار و احدي که صلاح داند بدهد * در هفتدهم یکقطعه لعل که قیمت ان شصت
هزار روپیه بود به پرویز عنایت کردم و یکقطعه لعل دیگر با دو مروارید که تخمیناً چهل هزار
روپیه مے ارزد بخورم مرحمت شد روز دوشنبه بست و هشتم جگناتهه بمنصب پنج هزاریذات
و سه هزار سوار سرفراز گردید و در هشتم ماه رجب راي جیسنگه بمنصب چهار هزاري
ذات و سه هزار سوار سربلندي یافت و بخدمت دکن مرخص گشت روز پنجشنبه نهم
شاهزاده شهریار از گجرات آمده ملازمت نمود روز سه شنبه چهاردهم فرزند پرویز را
بخدمت تسخیر ملک دکن رخصت نمودم خلعت و اسپ خاصه و فیلخاصه و کمر
شمشیر و خنجر مرصع عنایت شد و سرداران و امرائی که بهمراهي او تعین یافته
بودند بقدر مرتبه و حالت خود هر یک بعنایت اسپ و خلعت و فیل و کمر شمشیر
و خنجر مرصع خوشدل و سرفراز گردیدند هزار نفر احدي در ملازمت پرویز بخدمت
دکن تعین نمودم در همین روزها عرضداشت عبدالله خان آمد که رانائے مقهور را در
کوهستان در جاهائے قلب تعاقب نموده چند زنجیر فیل و اسباب او بدست افتاد
چون شب درآمد جانی بهنگ پا بیرون برده بدر رفت چون کار را برو تنگ ساخته ام
عنقریب گرفتار خواهد شد یا بقتل خواهد رسید خان مذکور را بمنصب پنجهزاري
ذات سرفراز ساختم و تسبیح مروارید که بده هزار روپیه مي ارزد به پرویز عنایت شد
و چون ولایت خاندیس و برار بفرزند مشارالیه داده شده بود قلعه اسیر را هم بدو مرحمت
کردم و سیصد راس اسپ بهمراهي او مقرر گشت که باحدیان و منصبداران و بهرکس
که لایق عنایت باشد بدهد در بیست و ششم سیف خان بارهه بمنصب دو هزار
و پانصدي ذات و هزار و سیصد و پنجاه سوار سرفراز گردیده بخدمت فوجداري سرکار
حصار مقرر گشت روز دوشنبه چهارم شعبان یک زنجیر فیل بوزیر خان عنایت شد *
روز جمعه بیست دوم حکم فرمودم که بنگ و بوزه که منشاء فساد کلي است دربازارها
نفروشند و قمار خانها را برطرف سازند درین باب تاکید تمام نمودم * دربیست و پنجم
شیري از شیرخانه خاصه آوردند که بگاو جنگ اندازند مردم بسیار بجهت تماشا
ایستاده بودند جماعه از جوگیان هم بود شیر به یکی از جوگیان که برهنه بود بطریق
بازي نه ازروے غضب متوجه شد او را برزمین انداخت و چنانکه بماده خود جفت
میشود بهمان طریق بالای جوگي برآمده جنبیدن گرفت و روز دیگر هم همان طور حرکتے
نمود چند نوبت این حرکت ازو بوقوع آمد چون تا غایت چنین امرے دیده نشده بود
و غرابت تمام داشت نوشته شد در دویم شهر رمضان غیاث خان حسب الالتماس اسلام خان
بمنصب هزار و پانصدیذات و هشتصد سوار سرفراز گردید فریدون خان برلاس را بمنصب
دو هزار و پانصدیذات و دوهزار سوار ممتاز ساختم هزار تولچه طلا و نقره و هزار روپیه در روز
تحویل حضرت نیر اعظم به برج عقرب که باصطلاح هندوان سنکرات میگویند تصدق نموده

شد در دهم ماه مذکور فیلی بشاه بیگ یوزبیگی مرحمت کردم و اسلام‌الله عرب که از جوانان قرار داده عرب است از خویشان مبارک حاکم دزفول بنابر توهمی که از شاه عباس در خاطر او قرار گرفته بود بملازمت می آمد او را بنواخته بمنصب چهارصدی ذات و دویست سوار سرفراز ساختم * مجدداً فوج دیگر که یکصد و نود و سه منصبدار و چهل و شش نفر احدی بودند از عقب پرویز بخدمت دکن فرستاده شد و پنجاه راس اسپ نیز حواله یکی از بندهاے درگاه شد که به پرویز رساند در روز جمعه سیزدهم مضمونی بخاطر رسیده و این غزل درسلک نظم درآمد

می چون کنم که تیر غمت بر جگر رسد * تا چشم نارسیده دگر بر دگر رسد
مستانه می خرامی و مست تو عالمی * اسپند میکنم که مبادا نظر رسد
در وصل دوست مستم و در هجر بیقرار * داد از چنین غمی که مرا سر بسر رسد
مدهوش گشته ام که نپویم ره وصال * فریاد ازان زمان که مرا این خبر رسد
وقت نیاز و عجز جهانگیر هر سحر * امید آنکه شعله نور اثر رسد

روز یکشنبه پانزدهم پنجاه هزار روپیه ساچق بخانه صبیه مظفر حسین میرزا پسر سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا ابن شاه اسمعیل صفوی که بجهت فرزند خرم خواستگاری شده بود فرستادم و در هفدهم ماه مبارک خان شیروانی بمنصب هزاری ذات وسیصد سوار سرفراز گردید و پنجهزار روپیه نیز باو مرحمت شد و چهار هزار روپیه بحاجی بے اوزبک عنایت شد در بیست و دوم یکقطعه لعل و یکدانه مروارید بشهریار شفقت شد یک لک روپیه مدد خرچ گوناگون جماعه اویماقات که بخدمت دکن تعین یافته بودند داده شد و دو هزار روپیه بطرح تنگ منصور که از بے بدلان عصر است لطف نمودم چهار هزار روپیه بجهت خرچ بابا حسن ابدال فرستاده شد و هزار روپیه حواله ملا علی احمد مهرکن و ملا روزبهان شیرازی نمودم که در عرس حضرت شیخ سلیم بروضه ایشان صرف نمایند و یک فیل به محمد حسین کاتب و هزار روپیه بخواجه عبدالحق انصاری مرحمت شد بدیوانیان حکم کردم که منصب مرتضی خان را مطابق پنجهزاری ذات و سوار اعتبار نموده جاگیر تنخواه دهند به برادرزاده بهارچند قانون گوی سرکار آگره حکم کردم که هزار پیاده از زمینداران آگره سامان نموده همینه قرار داده بدکن نزد پرویز برد و پنج لک روپیه دیگر بجهت مدد خرچ پرویز مقرر گشت روز پنجشنبه چهارم شوال اسلام خان بمنصب پنجهزاری ذات و سوار سرفراز گردید ابول بے اوزبک بمنصب یکهزار و پانصدی و ظفرخان بمنصب دو هزار و پانصدی امتیاز یافتند دو هزار روپیه به بدیع‌الزمان پسر میرزا شاهرخ و هزار روپیه به پهلوان مصر مرحمت شد و حکم کردم که نقاره بجمعی مرحمت شود که پله منصب ایشان بسه هزاری و بالاتر رسیده باشد پنجهزار روپیه دیگر از زر بجهت تعمیر پل بابا حسن ابدال و عمارتے که درانجا واقع است حواله ابوالوفا پسر حکیم ابوالفتح شد که اهتمام نموده پل و عمارات مذکور را در غایت استحکام به انصرام رساند * روز شنبه سیزدهم چهار گهری

از روز مانده ماه آغاز گرفتن نمود مرتبه بمرتبه تمامي جرم او منخسف گشت و تا پنج گهڙي شب گرفته بود بجهت دفع نحوست آن خود را بطلا و نقره و پارچه و غله وزن نموده اقسام حیوانات از فیل و اسپ وغیره تصدق نمودم قیمت مجموع پانزده هزار روپیه شد فرمودم که بمستحقان و فقرا قسمت نمودند * دربست و پنجم دختر رامچند بندیله را بالتماس پدر او بخدمتگاري خود گرفتم و بمیر فاضل برادر زاده میر شریف که بفوجداري قنوله و انحدود مقرر شده بود یک فیل عنایت نمودم و عنایت‌الله بخطاب عنایت خاني سرفراز شد چهارشنبه غره ذي قعده بهارچند بمنصب پانصدي ذات و سیصد سوار ممتاز گشت و یک قبضه کهپوه مرصع بفرزند بابا خرم مرحمت شد ملا حیاتي را که پیش خانخانان فرستاده بعضی سخنان زباني که مشعر بر انواع مرحمت و شفقت بود پیغام داده بودم آمد و یک قطعه لعل و دو مروارید که خانخانان بدست او فرستاده بود تخمیناً بست‌هزار روپیه قیمت داشت آورده گذرانید میر جمال‌الدین حسین که دربرهانپور بود و بحضور او را طلب داشته بودم آمده ملازمت نمود دو هزار روپیه بشجاعت خان دکهني مرحمت شد در ششم ماه مذکور پیش ازانکه پرویز به برهانپور برسد عرض داشت خانخانان و امرا رسید که دکهنیان جمعیت نموده در مقام فساد اند چون معلوم شد که باوجود تعین پرویز و لشکر که درخدمت او رفته و مقرر شده هنوز بمدد و کمک احتیاج دارند بخاطر گذرانیدم که خود متوجه شوم و بعنایت الهي خاطر ازان مهم جمع نمایم درین اثنا عرض داشت آصفخان هم آمد که توجه حضرت باینجانب لائق دولت روز افزون‌است و عرض داشت عادل خان بیجاپوري رسید که اگریکی از معتمدان درگاه باینطرف مقرر شود که ملتمسات و مدعیات خود را باو بگویم تا او بعرض اقدس رساند امید هست که باعث صلاح حال این بندها گردد بنابراین مقدمات با امرا و دولتخواهان کنکاش نمودم تا هرکس را که انچه بخاطر رسد عرض نماید فرزند خانجهان بعرض رسانید که باوجودیکه چندین امراء معتبر بجهت تسخیر دکن مرخص شده باشند توجه حضرت به نفس نفیس ضرور نیست اگر حکم شود بنده هم بملازمت شاهزاده برود و اینخدمت را در ملازمت ایشان انشاالله‌تعالی بتقدیم رساند همه دولت خواهان را این سخن معقول و پسندیده نمود با انکه هرگز جدائي او را بخاطر قرار نداده بودم چون مهم کلاني بود بالضرور رضا دادم و فرمودم بمجرد انکه مهمات انجا صورت یابد بے توقف متوجه ملازمت شود و زیاده از یکسال در انحدود نباشد روز سه‌شنبه هفتدهم ذي قعده اختیار رخصت او بود خلعت خاصه زردوزے و اسپ خاصه بازین مرصع و کمر شمشیر مرصع و فیل خاصه مرحمت فرمودم و تومان توغ هم مرحمت شد و فدائي خان را که ازبندهاے صاحب اخلاص است خلعت و اسپ و مدد خرچ لطف نموده بمنصب هزاري ذات و چهار صد سوار از اصل و اضافه سرفراز ساختم و همراه خان جهان تعین نمودم که اگرکسی را نزد عادل خان

حسب‌الالتماس او باید فرستاد او را روانه گرداند و لنکو ببدت که در زمان حضرت
عرش آشیانی از جانب عادل خان همراه پیشکش او آمده بود اورا هم همراه خان جهان
رخصت فرموده اسب و خلعت و زر عنایت کرم و از امرا و لشکریان که همراه
عبدالله خان بخدمت دفع رانای مقهور تعین بودند مثل راجه نرسنگدیو
و شجاعت خان و راجه بکرماجیت وغیره تا چهار پنج هزار سوار بکمک فرزند خانجهان
تعین شد و معتمد خانرا ببخشی فرستادم که آن مردم را سزاولی کرده در اوجین
بخانجهان همراه سازد و از مردم درخانه شش هفت هزار سوار را مثل سیف خان بارهه
و حاجی بی اوزبک واسلام‌الله عرب برادر زاده مبارک عرب که ولایت حویزه و دزفول
و آن نواحی در تصرف دارد و دیگر منصبداران و بندکان همراه او ساختم و در وقت
رخصت هریک را بدمانه منصب خلعت ومدد خرج سرفراز نموده و محمدبیگ
را بخشی لشکر ساخته ده لک روپیه مقرر کرده که همراه سازند به برادر اسپ خاصه
و به خانخانان و دیگر امرای بندهای که بکمی دامنه انصوبه بودند خلعتها مرحمت
نمو ه فرستادم و بعد از انجام این امور بقصد شکار از شهر برآمدم و هزار روپیه بمیرعلی
اکبر عنا ت شد چون فصل ربیع رسیده بود بملاحظه آنکه مبادا از عبور لشکر نقصانی
بمزروعات رعایا برسد و با وجود آنکه یوردساول را با جمعی از احدیان بجهت ضبط
زراعات تعین نموده بودم و چندی را حکم کرزم که منزل بمنزل ملاحظه پائمالی نموده
عوض نقصانی که بزراعتها برسد رعایا را میداده باشند و ده هزار روپیه بدهم خانخانان
کوچ داد ال و هزار روپیه بعبدالرحیم خرمدد خرچ گوبان و هزار روپیه بملاچاپ دکهنی
مرحمت نمودم دوازدهم خنجرخان برادر عبدالله خان از اصل و اضافه به منصب هزاری
ذات و پانصد سوار و بهادر خان برادر دیگرش بمنصب سیصدذات و سه صد سوار سرفراز
گشتند درین روز دو آهو شاخدا یک آهوی ماده شکار شد در سیزدهم یک اسپ خاصه
بخانجهان مرحمت نموه فرستادم بدیع‌الزمان پسر میرزا شاهرخ را به منصب هزاری
ذ ت و پانصد سوار سرفراز ساخته پنجهزار روپیه مدد خرچ عنایت کردم و بهمراهی
خان جهان بخدمت دکن رخصت یافت درین روز دو آهو نر و سه آهو ماده شکار شد
چهار شنبه دهم یک نیل گاو ماده و یک آهوی سیاه به بندوق زدم در پانزدهم یک نیله
گاؤ ما ه و یک چهکاره به بندوق زده شد در هفدهم ماه دو قطعه لعل و یک دانه
مر ارید جهانگیر قلیخان از گجرات و امین دان مرصع کاری که مقرب خان از بندر
کهنبایت فرستاده بود بنظر گذشت بسیم یک شیر ماده و یک نیله گاو به
بندوق زده شد دو بچه همراه ماده شیر بودند بجهت انبوهی جنگل و بسیاری
درخت از نظر ماندند گشتند حکم شد که تفحص نموده بدست در آورند چون
بمنزل رسیدم یکی از شیر بچها را فرزند خرم آورده از نظر گذرانید و روز دیگر بچه دوم را
مهابتخان گرفته حاضر ساخت * بیست دوم در وقتی که نیله گاوی را تفا نوئی زدن
نزدیک ساخته بودم ناگاه جلو داری و دوکهار ظاهر شدند و نیل گاؤ رم خورده بدر رفت

از غایت اعراض فرمودم که جلو دار را همانجا بکشند و پاے کهاران را بریده و برخر سوار کرده گرداگرد اردو بگردانند تا دیگرے این جرات نکند بعد ازان شکار کنان بر اسپ شکار باز و جره کرده بمنزل آمدم روز دیگر نیله گاؤ کلانی را بقراولي اسکندر رمبی به بندوق زدم و او را بمنصب سیصدي ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه سرفراز ساختم روز جمعه بیست و چهارم صفدر خان که از صوبه بهار آمده بود بسعادت کورنش سربلندي یافت یکصد مهر نذر و یکقبضه شمشیر و پنج فیل ماده و یکی نر پیشکش گذرانید فیل نر مقبول افتاد درهمین اثنا یاد گار خواجه سمرقندي از بلخ آمده ملازمت نمود و یک جلد مرقع و چند سراسپ با دیگر تحف پیشکش گذرانید و بخلعت امتیاز یافت روز چهار شنبه ششم ذي‌حجه بمعزالملک که از خدمت بخشیگري لشکر رانا مقهور تغیر یافته بود بیمار و خراب ملازمت نمود * درچهاردهم ماه مذکور عبدالرحیم † خر را باوجود تقصیرات کلي گناهان اورا عفو فرموده بمنصب یوز باشي و بیست سوار سرفراز ساختم و فرمودم که بکشمیر رفته باتفاق بخشي انجا محله مردم قلیچ‌خان را و سایر جاگیرداران و اویماقات نوکر و غیر نوکر دیده طومار واقعي بدرگاه اورد کشور خان ولد قطب‌الدین خان از قلعه رهتاس امده سعادت خدمت و کورنش دریافت *

جشن نوروز پنجم ازجلوس همایون

روز یکشنبه بیست و چهام ذي‌حجه بعد ازدوپهرو سه گهري حضرت نیر اعظم به برج حمل که خانهٔ شرف و سعادت است تحویل نموده و دربن ساعت فیض بخش درمقام باک بهل که از مواضع پرگنه باري بوده باشد مجلس نوروزي ترتیب داده بسنت پدر بزرگوار م بر تخت جلوس نمودم صباح ان که روز نوروز عالم افروز بود مطابق غرهٔ فروردین ماه سنهٔ پنجم جلوس درهمین مقام بارعام داده جمیع امرا وبندهاے درگاه بسعادت کورنش تسلیم مبارکباد سرفراز گشتند پیشکش بعضی امرا از نظر گذشت خان اعظم یک دانه مروارید که بچهار هزار روپیه قیمت شده بود گذرانید و میران صدر جهان بیست و هشت دست جانور شکاري از باز وجره و دیگر تحف بنظر گذرانید مهابتخان دو صندوقچه کارفرنگ که اطراف انرا به تخته هاے بلورترتیب داده بودند چنانچه هرچه در درون آن نهاده میشد از برون بنوعے مینمود که گویا هیچ حایلی نیست پیشکش نمود کشور خان بست دو زنجیرفیل از نرو ماده پیشکش گذرانید همچنین هر کس ازبندهاے درگاه تحفه و پیشکش که داشتند گذرانیدند نصرالله پسر فتح‌الله شربتچي به تحویلداري

---

† این همان عبدالرحیم است که رفاقت خسرو نموده همه جا همراه او بود و بعد از گرفتاري بموجب حکم در پوست خر کشیده بودند چون عمرش باقي بود ازان مهلکه نجات یافته و از بند خلاص شده در بندگان حضور می بود و خدمت میکرد تا رفته رفته برو مهربان شدند *

پیشکش مقرر گشته به سارنگدیو که به بردن فرامین به لشکر ظفر اثر دکن تعیین یافته بود
بجهت پرویز و بهوربنک از امرا تبرک خاصه سرفراز ساختم شیخ حسام‌الدین پسر غازیخان
بدخشی که طریقهٔ درویشی وگوشه نشینی اختیار نموده هزار روپیه و فرده شال شفقت
نمودم روز دیگر نوروز بقصد شکار شیر سوار شدم سه شیر دو نر و یکی ماده شکار شد باحدیانیکه
آثار جلادت ظاهر نموده بشیر در آمده بودند انعام ها داده بزیادتی ماهیانه سرفراز
ساختم بتاریخ بیست ششم ماه مذکور اکثر روزها بشکار نیله گاوها مشغولی داشتم چون
هوا رو بگرمی نهاد و ساعت داخل شدن آگره نزدیک رسید بجانب روپباس توجه نموده
چند روز دیگر دران نواحی شکار آهو نمودم روز شنبه غرهٔ محرم سنه ۱۰۱۹ روپ خواص
که روپباس آباد کرده اوست پیشکشی که ترتیب داده بود بنظر گذرانید آنچه
خوش آمد درجهٔ قبول یافت تتمه بانعام او مقرر گشت درهمین ایام بایزید
بنگلی و برادران او که از صوبه بنگال آمده بودند بسعادت کورنش سرفراز گشتند
سید آدم ولد سید قاسم بارهه نیز که از احمدآباد و گجرات آمده بود بدولت سعادت
استسعاد یافت و یک زنجیر فیل پیشکش گذرانید فوجداری صوبه ملتان از تغیر
تاج خان به ابول بی اوزبک مرحمت شد دوشنبه سنه ٥ نزول اجلال در باغ مذاکر
که در نزدیکی شهر است واقع شد صباح آن که ساعت دخول شهر بود بعد از گذشتن
یک پهر و دو گهری سوار شدم و تا انتهای معموره بر اسپ سواری نموده چون سواد شهر
ظاهر گشت بجهت آنکه خلایق از دور و نزدیک توانند دید سواری فیل اختیار کردم و از
هر دو طرف راه زر افشان بعد از دو پهر در وقتیکه منجمان اختیار نموده بودند بمبارکی
وخرمی بدولتخانه همایون داخل شدم بدستور مقرر آیین نوروز فرموده بودم‌که
دولتخانه را آئین بستند بارگاههای آسمان تمثال استاده کرده بودند بعد از ملاحظه آئین
خواجه جهان پیشکشی که ترتیب داده بود از نظر اشرف گذرانید آنچه از هر جنس
و هر قسم از جواهر اقمشه و امتعه پسند خاطر نه گزین گردید قبول فرموده تتمه را بانعام
او مقرر داشتم بمیرشکاران شکار فرموده بودم که مجموع جانورانی که از روز بر آمدن تا تاریخ
دخول شهر شکار شده باشد معروض دارند درین وقت بعرض رسانیدند که در مدت پنجاه
و شش روز یک هزار و سیصد و شصت و دو جانور جاندار از چرنده و پرنده شکار شده
هفت عدد شیر نیله گاو نر و ماده هفتاد راس آهوی سیاه پنجاه و یک راس سایر
جانوران از ماده آهو و نرکوهی و روج وغیره هشتاد و دو راس کلنگ و طاؤس و سرخاب
و سایر جانوران پرنده یک صد و بیست و نه قطعه شکار ماهی یک هزار و بیست
و سه عدد روز جمعه هفتم مقرب خان از بندر کهنبایت و سورت آمده سعادت ملازمت
دریافت جواهر و مرصع آلات و ظروفهای طلا و نقرهٔ کار فرنگ و دیگر نفایس و تحفهای
بندر مذکور و داه و غلام حبشی و اسپان عربی و از هر قسم چیزی که بخاطر رسیده آورده بود
چنانچه در عرض دو نیم ماه تحفهای او از نظر گذشت و اکثر موافق مرضی خاطر ما بود
درین روز صفدر خان که بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز بود بزیادتی منصب

که پانصدی ذات و دویست سوار باشد ممتاز گشته بعنایت علم سربلندي یافت و بجاگیر سابق خود مرخص گردید و بکشور خان و فریدون خان برلاس نیزعلم مرحمت شد و یک زنجیر فیل فوج بجهت افضل خاں حواله پشوتن پسر او شد که براے پدرخود ببرد بخواجه حسین که از نبایر خواجه معین الدین چشتي است بمعتاد نیمه ساله هزار روپیه عنایت نمودم یوسف زلیخا بخط ملا میرعلي مصور و مذهب جلد طلا در غایت تکلف و صفا که هزار مهر قیمت داشت خانخانان پیشکش فرستاده بودمعصوم وکیل او آورده گذرانید تا روز شرف که انتهاے صحبت نوروز است هر روز پیشکش چندی از امرا وبندهاے درگاه بنظر میگذشت و از نفایس پیشکش هرکس انچه پسند خاطر مي افتاد قبول نموده تتمه را باز مي دادم * روز پنجشنبه ۱۳ مطابق ۱۹ فروردین ماه که روزشرف و خرمي و خوشحالي حضرت نیر اعظم است فرمودم که مجلس جشن ترتیب داده از اقسام مکیفات حاضر سازند و بامرا و سایر بندهاي درگاه حکم شد که هرکس که خواهد بخواهش طبیعت مکیفی اختیار کنند اکثرے شراب و چندے مفرح و بعضے از افیونات انچه خواستند خوردند مجلس شگفته گشت جهانگیر قلیخاں از گجرات یک تخت نقره منبت و مصور بروش و ساخت تازه پیشکش فرستاده بود بنظرگذشت و بمهاسنگه نیز علم شفقت شد * و در ابتداے جلوس مکرر حکم کرده بودم که من بعد هیچ کس خواجه سرا نکند و خرید و فروخت نشود و هرکس که مرتکب این عمل گردد گنهگار باشد دریناولا افضل خاں چند ازان بدکاران را بدرگاه از صوبه بهار فرستاد که بدین عمل شنیع قیام نموده اند آن بے عاقبتان را فرمودم که درحبس مؤبد نگاهدارند * در شب پنجشنبه دوآزدهم امر عجیب و قضیه غریب روداد جمعي از قوالان دهلي سرود در حضور میگفتند و سیدي شاه بروش تقلید سماع مینمود واین بیت میرخسرو

هر قوم راست راهے دینی و قبله گاهی * من قبله راست کردم برسمت کج کلاهے

میانخانه این سرود بود من حقیقت این بیت را تفحص مي نمودم که ملا علي احمد مهرکن که درفن خود از بے نظیران عصر و عهد بود و نسبت خلیفه و خدمتگاري قدیم داشت و در آیام خورد سالیها که سبق پیش پدر او میخواندم پیش آمده چنین نقل کرد که من از پدر خود شنیده ام که روزے شیخ نظام الدین اولیا کلاهی برگوشه سرنهاده درکنار آب جون بالاے پشت بامي تماشاے عبادت و پرستش هندوان مي نمودند درین اثنا امیرخسرو حاضر میشود شیخ متوجه شده میفرمایند که این جماعت را مي بیني و این مصرعه را برزبان جاري میسازند

* هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی *

امیر بے تامل از روے نیازمندي تمام شیخ را مخاطب ساخته مصرع ثاني را

* من قبله راست کردم برسمت کج کلاهی *

مي خواندند ملا مشارالیه چوں سخن را بدین جا رسانید و کلمه آخر مصرع ثاني که برسمت کج کلاهی برزبانش جاري شد حال برو متغیر گشته بیخودانه افتاد و مرا از

افتادن او وحشتی عظیم شده بر سر او حاضر شدم اکثری را معطل شد که مگر صرع او را
حادث گشته است اطبائی که در خدمت حاضر بودند مضطربانه در پی تشخیص
و دیدن نبض و حاضر ساختن دوا شدند هرچند دست و پا زدند مجال نیامد او خود
در مرتبه اول که افتاده بوده است جان بجان آفرین تسلیم نموده چون بدن فی الجمله
حرارتی داشت گمان می نمودند که شاید جانی باقی بوده باشد بعد از اندک زمانی
ظاهر شد که کار از کار گذشته و رفته است اورا از مجلس مرده برداشته بمنزل و
مقامش بردند این قسم مردنی تا حال مشاهده نشده بود مبلغی بجهت کفن و
دفن او بفرزندانش فرستادم و صباح اورا بدهلی نقل نموده بگورخانه آبا و اجدادش
مدفون ساختند روز جمعه بیست و یکم کشورخان که به منصب هزار و پانصدی سرفراز
بود به دو هزاری ذات و سوار سرفراز گردید و بعنایت اسپ عراقی از طویله خاصه
و خلعت و فیل خاصه تحت جیت نام نوازش یافته بخدمت فوجداری ملک اوچهه
و تنبیه و تادیب متمردان آنحدود مرخص گشت بنابر بندگی بخلعت و اسپ
ممتاز گردیده با برادران بهمراهی کشورخان حکم شد فیلی از حلقه خاصه عالم گمان
نام بمحب الله حواله نموده جهت راجه مانسنگه عنایت کرده فرستادم بکیسوداس
مارو اسپ خاصه به بنگاله مرحمت کرده شد بمعز خان جاگیردار جلال‌آباد ماده فیل
شفقت شد درین ایام افتخار خان فیل نادری از بنگاله پیشکش فرستاده بود چون
پسند خاطر می گشت داخل فیلان خاصه ساختم احمد بیگ خان که بسرداری لشکر
بنگش معین است بنابر نیکو خدمتیها با برادران باضافه منصب سرفراز گشته منصب
خاصه اورا که دوهزاری ذات و هزار پانصد سوار بوده پانصدی دیگر بر ذات او اضافه مرحمت
شد تختی طلائی مرصع کاری بجهت سرپیچ پرور که به لعل و مروارید ترتیب یافته
بود به بیست و یکهزار روپیه قیمت شد بجهت جانجهان بدست جدیست پسر سربراه
خان به برهانپور عنایت کرده فرستادم * درین روزها ظاهر شد که کوکب پسر قمرخان
به سناسی آشنائی پیدا کرده و رفته رفته سخنان او که تمام کفر و زندقه است درمذاق
آن جاهل جاکرده عبداللطیف پسر نقیب خان و شریف عم زادهای خود را درین
ضلالت باخود شریک ساخته بوده است چون این معنی شکافته شد بمجرد اندک
ترسانیدن چند مقدمه خود ها مذکور ساختند که دیگران کراهیت تمام داشت تادیب
و تنبیه آن را لازم دانسته کوکب و شریف را بعد از شلاق مقید و محبوس ساختم
و عبداللطیف را یکصد دره حد فرمودم که در حضور زدند این تنبیه خاص بجهت
حفظ شریعت بوده تا دیگر جاهلان امثال این امور هوس نکنند روز دو شنبه بیست و
چهارم معظم خان بدهلی مرخص شد تا متمردان و مفسدان آن نواح را گوشمال دهد
شجاعت خان دکهنی ده هزار روپیه مرحمت شد شیخ حسن درشنی را که بجهت
بردن فرامین به بنگاله و مرحمتهائی که بهریک از امرای آنصوبه واقع شده بود حکم
کرده بودم مرخص ساختم اسلام خان را نظر بر ترددات وخدمات شایسته بمنصب

پنجهزاري ذات وسوار و خلعت خاصه سرفراز ساختم و بکشور خان نیز خلعت خاصه وبراجه کلیان اسپ عراقي و همچنین بسایر آمرا ببعضے خلعت وبعضے اسپ مرحمت نمودم بفریدون برلاس که بمنصب هزار و پانصدیذات و هزار و سیصد سوار سرفراز بود بدو هزاریذات و هزار و پانصد سوار ممتاز گردید * در شب دوشنبه غره ماه صفر بنابر غفلت خدمتگاران آتش عظیم در خانه خواجه ابوالحسن افتاد تاخبردار شدن و فرونشاندن آتش اسباب و اشیاء او بسیار سوخته شد بنابر تسلي خاطر خواجه و تدارک زیانیکه باو رسیده بود چهل هزار روپیه باو مرحمت نمودیم به سیفخان بارهه که برداشته و نواخته من بود علم مرحمت نمودم معزالملک را که بدیواني کابل تعین یافته بود دوصدیذات و هفتاد و پنج سوار بر منصب سابق او که هزاري ذات و دویست هفتاد وپنج سوار بود افزوده مرخص ساختم روز دیگر پهول کتاره مرصع بجواهر قیمتي بخان جهان مرحمت نموده به برهانپور فرستادم * چون بیوه زنے از مقرب خان شکوه نمود که دختر مرا در بندر کهنبایت بزور کشیده بود بعداز مدتے که در منزل خود نگاهداشت چون طلب دختر نمودم چنین گفت که باجل موعود مرده بنابرین فرمودم که این قضیه را تفحص نمایند بعد از جست وجوی بسیار شخصی را از ملازمان او که باعث و باني این امر تعدي بود بسیاست رسانیدم و نصف منصب مقرب خان را کم کرده بان ضعیفه ستم رسیده مدد معاش و خرچي راه مرحمت کردم چون در روز یک شنبه هفتم ماه قران نحسین واقع شده بود تصدقات از طلا و نقره و سایر فلزات و اقسام حیوانات بفقرا و ارباب حاجات مقرر نمودم که دراکثر ممالک محروسه تقسیم نمایند شب دوشنبه هشتم شیخ حسین سرهندي و شیخ مصطفی را که بعنوان درویشي و کیفیت و حالت فقر مشهور و معروف بودند طلبیده صحبت داشته شد و رفته رفته مجلس بسماع و وجد گرمي تمام پیدا کرد خالي از کیفیت و حالتے نبودند بعد از اتمام صحبت بهریک زرها داده مرخص ساختم چون مکرر میرزا غازي بیگ ترخان بجهت سامان ازوقه قندهار وماهیانه برقندازان قلعه مذکور عرض داشت نموده بود فرمودم که دو لک روپیه از خزانه لاهور روانه قندهار سازند * بتاریخ ۱۹ ماه اردی بهشت سنه ۵ جلوس مطابق ۴ صفر در پتنه که حاکم نشین صوبه بهار است امرے غریب و حادثه عجیب روداده افضل خان حاکم صوبه آنجا به گورکهه پور که بتازگي بجاگیر او مقرر گشته بود و از پتنه تا انجا شصت کروه مسافت است متوجه مي شود و قلعه و شهررا بشیخ بنارسي و غیاث زین خاني دیوان آنصوبه و جمعے دیگر از منصبداران مي سپارد و بگمان انکه درین حدود غنیم نیست خاطر از محافظت قلعه وشهر چنانچه باید جمع نمي سازد بحسب اتفاق درهمین ایام قطب نام مجهولے از مردم اوچهه که خلقت او سرشته فتنه و فساد بود بزیئي درویشان و لباس گدایان بولایت اوجینه که درنواحي پتنه واقع است درمي آید وبمردم انجا که ازمفسدان مقرر اند آشنائي پیدا کرده اظهار میکند که من خسرو ام که از بندي خانه گریخته خود را بدین حدود رسانیده ام اگربمن همراهي نموده درمقام امداد و اعانت شوید بعد ازان که کاری

سرانجام باید مدار دولت می برشماناں خواهد بود محمدً بدین کلمات ابله برست آن
گول طبیعتش را ما خود متفق ساخته مخصص آنها متمارد که می خسروام و اطرف
چشم خود را که دروغی از اوصاف داغ کرده بود وعلامت ان بنظر درمی آمده است بد ن گمراهان
مذموم ومکلفت که در بدنحانه کثوری درچشم می بستهبودند این علامت نسب بدین
تدویر و عرب جمعی از سوار وپیاده برسر او جمع میشوند و خبر یافته بوده اند نه افضل
خان در پتنه نشست اسمعیل را موری عظیم دانسته ابلغار می نمایند و دو سه
ساعت از روز نکشیده گذشته خود را بشهر میرسانند وبهیچ چیز مقید نشده از ا ه قلعه
مکنند و شیخ بهارسی که در قلعه بود خبر یافته مضطرب شده خود را بدر قلعه میرسانند
و عدم که حلو ریز می آمده فرصت آن نمیدهد که دروازه قلعه را نه بندند یابان
عقاب از راه کهرکی خود را بکنار آب میرسانند و کشتی بدست آورده قصد ان مکنند
که خود را بافضل خان برسانند ن مفسد ن بخاطر جمع بقلعه در آمده اموال و اسباب
افضل خان را باخزانه پادشاهی بتصرف در می آورند وجمعی از رفعه طلبان بدولت
که در شهر و نواحی بودند برسر او جمع میشوند این خبر در گورکهپور بافضل خان
میرسد و شیخ بهارسی و عقاب هم از راه آب خود را میرسانند و کتابات از شهر می
آید که این بدبختی که خود را خسرو میگوید بخیفتی خسرو نیست افضل خان بکله
بفضل و کرم الهی و بدولت و اقبال ما نموده بےتوقف برسر ان مفسدان روانه میگردد
در عرض بخرور خود را بحوالی پتنه میرساند چون خبر آمدن افضل خان بان حرامزاده
و مفسدان میرسد قلعه را بیکی از معتمدان خود می سپارد و سوار و پیاده خوب را
بزرگ نموده چهار کروه از شهر باستقبال برمی آید و برکنار آب بن بن جنگ میشود
و باندک زدو خوردی سلک جمعیت ان تیره روزگاران از هم پاشیده متفرق میگردند
و از عاقبت اضطراب دیگر باره ان بحت برگشته باچندے در قلعه ۱ ر می آید و
افضل خان سر دربی او نهاده امان نمیدهد نه در قلعه را بوند بست مضطربانه
بخانه افضل خان در آمده ان خانه را قائم میسارد و سه پهردران خانه بوده زدو خورد
مینمایند و بخمیناً سی کس را برحم تیر ضایع میسازد بعداران که هم اهان او بجهنم
میرسند خود عاجز و زبون میشود امان طلبیده فضل خان را می بیند بجهت سکین
این ماده افضل خان در همان روز او را بقصاص رسانیده چندی از همراهان او را که زنده
بدست در آمده بودند مقید میسازد و این اخبار متعاقب یکدیگر بمسامع جلال رسید
شیخ بهارسی و عقاب زنجادی و دیگر منصب دارانے که در حفظ و حراست شهر و
قلعه تقصیر نموده بودند باگره طلب داشتم و فرمودم همه را سر و ریش تراشیده و معجر
پوشانیده و برخر سوار کرده برگرد شهر آگره و بازارها گردانیدند تا باعث تنبیه و عبرت
دیگران گردد چون درین ایام عرایض پرویز و امرائے تعینات دکن و دولتخواهان آنجا
متعاقب یکدیگر رسید که عادل خان بیجاپوری التماس و استدعا دارد که میر
جمال الدین حسین انجو را که بخ وع دنباد ران دکن بر قول و فعل او اعتماد تمام دارند

نزد او فرستند تا باں جماعت صحبت داشته تفرقه و وحشت را از خاطر انها دور سازد و معامله انجا را حسب الاستصواب عادل خاں که طریقه دولتخواهي و بندگي اختیار نموده صورت پسندیده دهد و بهمه جهت تفرقه و وحشت را از خاطر دور ساخته و دلاساے او نموده از الطاف و عنایات بادشاهي او را امیدوار سازد بنابر حصول این مدعا میر مومي الیه را بتاریخ شانزدهم ماه مذکور مرخص ساخته ده هزار روپیه انعام عنایت نمودم و بر منصب سابق قاسم خاں که هزاري ذات و پانصد سوار بود بجهت انکه بکمک برادر خود اسلام خاں روانه بنگاله گردد پانصدي ذات و سوار افزودم و درهمین ایام بجهت تنبیهه و تادیب بکرما جیت زمیندار ولایت مانذهو که قدم از دایرۀ اطاعت و بندگي کشیده است مهاسنگه پسر زاده راجه مانسنگه را تعین نمودم که هم بدفع متمردان آن سرزمین قیام واقدام نموده هم محال جاگیر راجه را که دراں نواحي واقع است عمل نماید بستم ماه مذکور فیلی بشجاعت خان دکهني مرحمت نمودم چوں حاکم جلال آباد از خرابي قلعه انجا عرضداشت نوشته بود حکم فرمودم که از خزانه لاهور انچه بجهت تعمیر قلعه مذکور درکار باشد برده صرف نماید افتخار خاں در بنگاله خدمات پسندیده بتقدیم رسانیده بود حسب الالتماس صاحب صوبه انجا پانصدي بر منصب سابق او که هزار و پانصدي بود اضافه نمودم بتاریخ بیست و هشتم عرضداشت عبدالله خاں فیروز جنگ مشتملبر سفارش بعضی بندهاے کار طلب که بهمراهي او بدفع رانا مقهور مردود تعین بودند بعرض رسید چون از همه بیشتر اظهار خدمتگاري وکار طلبي غزنین خاں جالوري نموده بود بر منصب سابق او که هزار و پانصدي ذات و سیصد سوار بود پانصدي ذات و چهار صد سوار اضافه مرحمت نمودم و همچنیں در خور خدمت هریک ازاں بندها بزیادتے منصب سرفراز گردیدند ❊ دولت خاں که بجهت آوردن تخت سنگ سیاه قبل ازین بالهآباد مرخص گشته بود روز چهار شنبه چهارم ماه مهر امده ملازمت کرد و اں تخت را صحیح و سالم آورد الحق عجایب تخته سنگی است از غایت سیاهي و براقی بسیارے برانند که از قسم سنگ محک بوده باشد طول اں چهار درعه نیم پاو کم و عرض اں دو درعه و نیم ویک طسو و حجم اں سه طسو بوده باشد اطراف انرا بسنگ تراشاں ماهر فرمودیم که ابیات مناسب نقش گردانند و پایهاے هم ازاں قسم سنگ براں نصب نموده اند اکثر اوقات براں تخت می نشینم عبدالسبحان بجهت بعضے تقصیرات در بند خانه مقید بود چوں برادراں خانعالم ضامن و متعهد کار او شدند اورا از قید براورده بمنصب هزاري ذات و چهار صد سوار سرفراز ساختم و بفوجداري صوبه الهآباد تعین یافته جاگیر قاسم خاں برادر اسلام خاں را بدو مرحمت کردم وتربیت خان را بفوجداري سرکار الور فرستادم بتاریخ دوازدهم ماه مذکور عرضداشت خانجهاں رسید که خانخانان حسب الحکم والا برفاقت مهابتخاں روانه درگاه گشت و میرجمال الدین حسین که برفتن بیجا پور از درگاه تعین یافته بود از برهانپور بهمراهي و کلاے عادلخاں متوجه

تنها پور شد در تاریخ بیست و نهم ماه مذکور مرتضی خان را صاحب صوبگی صوبه پنجاب
که از اعظم ممالک محروسه است سرفراز ساخته شال خاصه کرامت فرمودم تاج خان
را که درصوبه ملتان بود بدارائی کابل تعین کرده برمنصب سابق او که سه هزاری ذات
و هزار پانصد سوار بود پانصد سوار دیگر افزودم و حسب الالتماس عبدالله خان فیروز
جنگ پسرزادۀ شمکر بیر ماهانه منصب سرفراز گشت مهابتخان که قبل ازین بجهت
تحقیق جمعیت مرایے تعیناب دکن و آوردن خانخانان به برهان پور مرخص گشته بود
چون بنواحی اگره رسید خانخانان را درچند منزلی از شهر گذاشته خود پیشتر آمد و
بسعادت کورنش و استاندوسی سرفراز شد * و بعد از چند روز بتاریخ دوازدهم آبان
خانخانان آمده ملازمت کرد چون درباب او اکثر دولت خواهان مقدمات واقع یا غیر
واقع از روئی مهمدی گی خود عرضداشت نموده بودند و خاطر اشرف ازو منحرف گشته
بود چون آن التفات و عنایت که همیشه درباره او میکردم و از پدر بزرگوار خود دیده
بودم این بار بفعل نیامد و دربن سلوک محق بودم چرا که قبل ازین خط تعهد
خدمت صوبه دکن بمدتی معین سپرده در ملازمت سلطان پرویز با دیگر امرا بدان مهم
عظم متوجه گشته بود بعد از رسیدن به برهانپور ملاحظه وقت ناکرده در هنگامی
که حرکت لازم نبود سرانجام رسد و دیگر ضروریات نشده سلطان پرویز لشکرها را ببالاے
گهاتی بر آورده و رفته رفته بواسطه بے اتفاقی سرداران ونفاق ایشان و اختلاف رایهاے
ناصواب کار بجائی کشید که غله بدشواری پیدا کرده یکمن بمبلغها بدست در نمی
آمد و کار سپاه مختل و درهم شده هیچ گونه کاری از پیش نرفت و اسپ و شتر و
دیگر چارپایان ضایع شدند و بنابر مصلحت وقت صلح گونه با مخالفان تن در بحت
نموده سلطان پرویز لشکر را به برهانپور باز گردانید چون معامله خوب به نشست این
تفرقه و پریشانی را مجموع دولتخواهان از نفاق و بے سرانجامی خانخانان دانسته
در بیعات عرایض بدرگاه ارسال داشتند اگرچه این معنی مطلق باور نمی افتاد عاقبتاً این
خدشه بخاطر راه یافت تا آنکه عرضداشت خانجهان رسید که این خلل و پریشانی
تمام از نفاق خانخانان دست داده یا این خدمت را باستقلال باو باز باید گذاشت
یا او را بدرگاه طلبنده این پرداخته و برداشته خود را بدین خدمت تعین فرموده
و سی هزار سوار معین و مشخص بکمک این بنده مقرر باید داشت تا در عرض دو سال
تمام ولایت بادشاهی را که در تصرف غنیم است مستخلص ساخته و قلعه قندهار
و دیگر قلعهاے سرحد را بتصرف بندهاے درگاه در آورده ولایت بیجاپور را نیز ضمیمه
ممالک محروسه سازم و اگر این خدمت را در مدت مذکور بانصرام نرسانم از سعادت
کورنش محروم بوده روے خود را به بندهاے درگاه ننمایم چون صحبت میان سرداران
و خانخانان بالتجا کشیده بود او را در انجا مصلحت ندیدم سرداری را بخانجهان
تفویض فرمودم و او را بدرگاه طلبیدم بالفعل سبب بے توجهی وبے التفاتی اینست
بعد ازین انچه ظاهر شود درخور آن مراتب توجهی و بے توجهی به عمل خواهد آمد

سید علي بارهه را که از جوانان مقرر است نواخته پانصدي ذات و دویست سوار برمنصب سابق او که هزاري ذات وپانصد سوار بود افزودم و داراب خان ولد خانخانان را به منصب هزاريذات وپانصد سوار سرفراز ساخته سرکار غازي پور را بجاگیراو مقرر داشتم * قبل ازین صبیه میرزا مظفرحسین و لد سلطان حسین میرزاے صفوي حاکم قندهاررا بفرزند سلطان خرم نامزد فرموده بودم درین تاریخ ۱۷ ابان چون مجلس طوی منعقد شده بود بخانه بابا خرم رفته شب نیز درانجا گذرانیدم واکثر امرا را بخلعت سرفراز ساختم و چندین از محبوسان قلعه گوالیار به تخصیص حاجي میرک از بند خلاصي یافتند و یک لک روپیه اسلام خان از پرگنات خالصه شریفه تحصیل نموده بود چون برسر لشکرو خدمت بود بانعام او مقرر داشتم پاره طلا و نقره و از هرجنس زر و غله بمعتمدان داده مقرر داشتم که بفقراء اگره تقسیم نمایند درهمین روز عرضداشت خان جهان بعرض رسید که ایرج ولد خانخانان را از شاهزاده رخصت حاصل نموده حسب الحکم روانه درگاه ساخت و انچه درباب ابوالفتح بیجا پوري حکم شده بود چون مشاراليه مرد کارامدني است و فرستادن او بالفعل باعث نوامیدي دیگر سرداران دکن که قولها بجهت ایشان رفته میشد بنابران او را نگاهداشته و حکم شده بود که چون کیشو داس پسر راے کله را که درخدمت پرویز میباشد طلبیده ام اگر در فرستادن او اهمالے رود خواهي نخواهي اورا روانه خواهي ساخت چون این معنی معلوم پرویز گشت في الفور او را رخصت کرد و گفت که این چند کلمه را از زبان من عرضداشت خواهي نمود که چون جان و حیات خود رابجهت خدمت آن خداي مجازي میخواهم وجود و عدم کیشوداس چه باشد که درفرستادن او استادگي نمایم غایتاً خدمتگاران اعتباري و اعتمادي مرا که بهرتقریب طلب میدارند باعث نومیدي و شکست خاطر دیگران مي گردد و درسرحد مشهور شده حمل بربیعنایتي صاحب و قبله مي شود دیگر امرحضرتست * از تاریخی که قلعه احمد نگربسعي برادر مرحوم دانیال بتصرف اولیاے دولت قاهره درآمده تاتاریخ حال حفظ و حراست انجا بخواجه بیگ میرزا صفوي که از خویشان غفران پناه شاه طهماسپ است مقرر بود بعد ازان که شورش دکهنیان مقهور بسیار شد و قلعه مذکور را محاصره کردند در لوازم جانسپاري و قلعه داري تقصیر نکرد باآنکه خانخانان و امرا و سردارانے که در برهانپور جمع شده بودند در ملازمت پرویز متوجه رفع و دفع مقهوران گشتند و از اختلاف رایها و نفاق امرا و بے سرانجامي رسد و غله لشکرگران سنگی را که صلاحیت کارهاے کلان داشتند براهاے نامناسب و کوهاے و کتلهاے صعب در آورده درعرض اندک روز پریشان و بے سامان ساختند چون کاربدین جا انجامید و تعسرغله بجاے رسید که جانے درعوض نانے میدادند بے علاج بمقصد نارسیده برگشتند و حشم قلعه که چشم براامداد این لشکر داشتند از شنیدن این خبربے دل وبے پاشده بیکبار برجوشیدند و خواستند که از قلعه برآیند خواجه بیگ میرزا چون براین معني مطلع گشت در مقام تسلي و دلاساے مردم شد و هرچند کوشید نتیجه

نداد اخرالامر بقول و قرار نامردم خود از قلعه برآمده متوجه به برهانپور گشت در تاریخ مذکور شاهزاده را ملازمت نمود عرایض که در باب آمدن او رسید چون ظاهر گشت که در تردد و نمک حلالی تقصیر نکرده فرمودم که منصب او که پنج هزاری ذات و سوار بود برقرار داشته جاگیر تنخواه دهند بتاریخ نهم عرضداشت بعضی امرای دکن رسید که بتاریخ بست دوم شعبان میرجمال الدین حسین بیجاپور رسید عادلخان وکیل خود رابیست کروه پیش باز فرستاده خود هم تا سه کروه استقبال نمود و ازهمان راه امرا را بمنزل خویش برد *چون هوای شکار بر طبیعت غالب بود در ساعت مسعود که منجمان اختیار نموده بودند از شب جمعه پانزدهم رمضان مطابق دهم آذر سنه ۵ یک پهر و شش گهری گذشته متوجه شکار شدم و در باغ دهره که متصل بشهر است منزل نخستین واقع شد درین منزل دو هزار روپیه و فرگل پرم نرم خاصگی بمیر علی اکبر داده اورا رخصت شهر نمودم و از ملاحظه آنکه علف و مزروعات پی سپر و پامال مردم نشود حکم شد که غیر از مردم ضروری و بندهای خاص پیش خدمت همه در شهر بوده باشند و حفظ و حراست شهر را بخواجه جهان فرموده اورا رخصت دادم بتاریخ چهاردهم سعدالله خان ولد سعید خان را فیل مرحمت کردم بتاریخ ۲۸ مطابق ۲۱ رمضان چهل و چهار فیل که هاشم خان ولد قاسمخان از اودیسه که اقصای بنگاله است پیشکش فرستاده بود بنظر گذشت از انجمله یک فیل بسیار خوب و مطبوع بود انرا خاصه ساختم بتاریخ ۲۸ کسوف واقع شد از برای دفع نحوست آن خود را بطلا و نقره وزن کردم یکهزار و هشت صد تولچه طلا و چهار هزار و نهصد روپیه شد انرا با دیگر اقسام حبوبات و انواع حیوانات از فیل و اسپ و گاو فرمودم که در بلده آگره و دیگر شهرهای حوالی بر مستحقان بیمایه و محتاجان درمانده تقسیم نمودند چون مهمات لشکری که به سرداری پرویز و سرکردگی و سربراهی خانخانان و همراهی چندی از امرای بلند مثل راجه مانسنگه و خانجهان و آصفخان و امیرالامرا و دیگر منصبداران و سرداران از هر طائفه و هر دست که بتسخیر ملک دکن تعین یافته بودند بدان انجامید که از نصف راه برگشته به برهانپور معاودت نمودند و همگی بندهای معتمد و واقعه نویسان راست گفتار عرائض بدرگاه فرستاده باز نمودند که اگرچه برهم خوردگی و خرابی این لشکر را جهتها و سببها بسیار بود اما عمده اسباب بی اتفاقی امرا بتخصیص نفاق خانخانان شد بخاطر رسید که خان اعظم را بالشکر تازه زور باید فرستاد تلافی و تدارک بعضی امور نالائق و ناشایستگیها که از نفاق امرا چنانچه مذکور شد روداده نماید یازدهم دی بتسلیم این خدمت سرفرازی یافت و حکم شد که دیوانیان سر انجام نموده او را بزودی روانه سازند و خانعالم و فریدون خان برلاس و یوسف خان ولد حسین خان تکریه و علی خان نیازی و بازبهادر قلماق و دیگر منصبداران قریب بده هزار سوار همراه او تعین نمودم و مقرر شد که و رای احدیان که بدین خدمت تعین اند دو هزار احدی دیگر همراه سازند که همگی دوازده هزار سوار بوده باشد و سی لک روپیه خزانه و چند حلقه فیل همراه

ساخته رخصت دادم و خلعت فاخره و کمرشمشیر مرصع و اسپ بازبی مرصع و فیل خاصه و پنج لک روپیه مدد خرچ با و عنایت نمودم و حکم شد که دیوانیان عظام از محال جاگیراو باز یافت نمایند و امرای تعینات بخلعت ها و اسپ‌ها و رعایت‌ها سرفراز شدند و مهابتخان را که چهار هزاری ذات و سه هزار سوار بود پانصد سوار دیگر بر منصب او افزوده حکم کردم که خان اعظم و این لشکر را به برهانپور رساند و بتحقیقت برهم خوردگی لشکر پیش باز رسیده حکم سرداری خان اعظم بامراء آنحدود رسانیده همه را با او متفق و یکجهت ساخته و سامان لشکر آنجا دیده بعد از نظام و انتظام مهمات مرجوعه خانخانان را همراه گرفته بدرگاه آورد روز یکشنبه چهارم شوال قریب باخرهای روز بشکار چیته مشغولی داشتم درین روز و روز پنجشنبه مقرر کرده‌ام که جاندار کشته نشود و گوشت تناول نمیکنم روزیکشنبه خاصه بجهت تعظیمی که پدر بزرگوارم این روز را میداشتند چنانچه بگوشت میل نمیفرمودند و کشتن جاندار منع بود بسبب آنکه درشب یکشنبه تولد مبارک ایشان واقع شده بود میفرمودند که درین روز بهتراست که جانداران از آسیب قصاب طبیعتان خلاص باشند و روز پنجشنبه که روز جلوس منست درین روز هم فرمودم که جاندار را بیجان نسازند تا در ایام شکار درین دو روز تیر و تفنگ بجانوران شکاری نمی اندازم در حالتی که شکار چیته می شد انوپ راے که از خدمتگاران نزدیک است جمعی را که در شکار همراه میداشتند پاره دور تر از من سرکرده می آورد بدرختی میرسد که زغنی چند بران نشسته بودند چون نظرش بران زغنها می افتد کمان و تکه چند گرفته بدان طرف متوجه میشود اتفاقاً در حوالی آندرخت گاوے نیم خورده افتاده می بیند مقارن آن شیرے بزرگ مهیب قوي جثه از میان بوته چند که دران حوالي بوده بر خاسته روان میشود با آنکه از روز دوگهري بیشتر نمانده بود چون ذوق مرا به شکار شیر میدانست خود با چندے که همراه او بودند شیر را قبل نموده کس به نزدیک من فرستاده و مرا از شیر خبر کرد چون خبر بمن رسید في‌الحال باضطراب جلو زیر متوجه گشتم بابا خرم و رامداس و اعتماد راے و حیات خان و یکدوئی دیگر بامن همراه بودند بمجرد رسیدن دیدم که شیر درسایه درختی نشسته است خواستم که سواره تفنگی باندازم دیدم که اسپ بیطاقتي میکند ازاسپ پیاده شدم و تفنگ را سر راست ساخته کشاد دادم چون من در بلندي ایستاده بودم و شیر در پستي بوده هیچ ندانستم که بدو رسید یا نرسید در لحظه مضطربانه تفنگی دیگر انداختم بخاطر میرسد که این تفنگ باو رسیده باشد شیر برخاسته حمله آورد و میر شکاري را که شاهین در دست داشت و بحسب اتفاق در برابر او واقع شده بود زخمي کرده بجاے خود به نشست درین حالت بندوقی دیگر بر سه پایه نهاده مجرا گرفتم انوب راے سه پایه را گرفته ایستاده بود و شمشیرے در کمر و کتکه چوبي در دست و بابا خرم جانب چپ باندک فاصله و رامداس و دیگر بندها در عقب او و کمال قراول تفنگ پر کرده بدست من میداد چون خواستم که کشاد نمایم شیر غران بجانب مایان روان شده

حمله‌آور گشت مقارن آن تفنگ را گشاد دادم از محاذی دهن شیر و دندان او گذشت
صدای تفنگ اورا پر تیر کرد جمعی که از خدمتگاران هجوم آورده بودند تاب حمله او
نیاورده بر یکدیگر خوردند چنانچه من از دکه و اسپ آنها یکدو قدم از جای خود
پس رفته افتادم به تحقیق میدانم که دو سه کس پا بر سینه من نهاده از بالای من
گذشتند بمدد اعتماد رای و کمال قراول ایستاده شدم درین وقت شیر بمردمی که در
دست چپ بودند قصد نمود انوپ رای سه پایه را از دست گذاشته بشیر متوجه شد
شیر بهمان چستی و چالاکی که حمله آور گشته بود برو برگشت و او مردانه بشیر روبرو
شد آن چوب که در دست داشت بهر دو دست دوبار بر سر او محکم فرو کوفت شیر
دهن باز کرده هر دو دست انوپ رای در دهن گرفت و چنان خائید که دندان او از آن
سوی هر دو دست او گذشت اما آن چوب و انگشتری چند که در دست داشت
خیلی ممد شد و نگذاشت که دستهای او از کار برود از حمله و دکه شیر انوپ رای
درمیان هر دو دست او به پشت افتاد چنانکه سر و روی او محاذی سینه شیر بود
درین وقت بابا خرم و رامداس متوجه شدند تا مدد انوپ رای نمایند شاهزاده تیغی
بر کمر شیر انداخت و رامداس هم دو شمشیر بکار برد یکی که بشانه شیر میرسد
فی الجمله کارگری افتد و حیات‌خان چوبی که در دست داشت چندی بر سر او زد
انوپ رای زور کرده دستهای خود را از دهن شیر برمی آورد و دو سه مشتی بر کله
او میزند و به پهلو غلطیده بزور زانو راست می ایستد در وقت کشیدن دستها از دهن شیر
چون دندان او از جانب دیگر سر برآورده بودند پاره چاک میشود و هر دو پنجه او از دوش
گذشت در حین ایستادن شیر هم ایستاده می شود و سینه او را بناخن و چنگال مجروح
میسازد چنانچه زخمهای مذکور روزی چند او را آزرده داشت و بجائی که زمین بی راستی
بود در رنگ دو کشتی گیر بر یکدیگر چسپیده غلطان شدند و در جائیکه من ایستاده بودم
زمین فی الجمله همواری داشت انوپ رای میگوید که الله‌تعالی اینقدر شعور بمن داد
که شیر را عمداً بدان سو بردم دیگر از خود خبر ندارم درین زمان شیر او را گذاشته روان می
شود او دران بیخودی شمشیر علم کرده از پس او در می آید و بر سر او می زند شیر چون
روی میگرداند تیغی دیگر بر صورت او می اندازد چنانچه هر دو چشم او بریده میشود
و پوست ابروی او که بشمشیر جدا شده بود بر بالای چشمهای او می افتد درین حالت
صالح نام چراغچی چون وقت چراغ شده بود مضطربانه می آید بحسب اتفاق بشیر کورکی
بر میخورد شیر یک طپانچه اورا برداشته می اندازد افتادن و جان دادن یکی بود مردم
دیگر رسیده کار شیر را تمام می سازند چون اینقسم خدمتی ازو بفعل آمد و جانسپاری
او مشاهده گشت بعد ازان که از الم زخمها خلاصی یافت و بسعادت ملازمت
سرفراز گردید بخطاب انیرای سنگه دلن امتیاز بخشیدم انیرای بزبان هند سردار فوج
را میگویند و از سنگه دلن شیر مار مراد است شمشیر خاصه مرحمت کرده بر منصب
او پاره افزودم خرم پسر خان اعظم را که بحکومت ولایت جونه گر تعین یافته بود

بخطاب کامل خاني سرفراز ساختم روز یکشنبه سیوم ذي قعده بشکار ماهي مشغولي داشتم هفتصد و شصت و شش ماهي شکار شد و درحضور بامرا و زنگپیان و اکثر بندها تقسیم یافت من بغیر از ماهي پولکدار نمي خورم اما نه ازین جهت که شیعه مذهبان غیر پولکدار را حرام میدانند بلکه سبب تنفر من ازین جهت است که از مردم کهنه شنیده ام و به تجربه نیز معلوم شده که ماهي غیر پولکدار گوشتهاے حیوانات مرده مي خورد و ماهي پولکدار نمي خورد ازین ممر خوردن او بر طبیعت من مکروه آمد شیعه میدانند که بچه وجه نمي خورند و انرا از چه جهت حرام میدانند * از شتران خانه‌زاد که در شکار همراه مي باشند یک شتر پنج نیله کاو را که بوزن چهل دو من هندوستان بود برداشته ایستاده شد * نظیري نیشاپوري که در فن شعر و شاعري از مردم قرار داده بود و در گجرات بعنوان تجارت بسر مي برد قبل ازین طلبیده بودم دریدولا آمده ملازمت کرد قصیدهٔ انوري را که

* باز این چه جواني و جمالست جهان را *

تتبع نموده قصیده بجهت من گفته بود گذرانید هزار روپیه واسپ وخلعت بصلهٔ اینقصیده بدو مرحمت نمودم و حکیم حمید گجراتي را که مرتضی خان تعریف بسیار نموده بود او را هم طلبیده بودم آمده ملازمت کرد نیک نفسیها و سادگیهاے او بیشتر از طبابت او بود مدتے در ملازمت بسر برد چون ظاهر شد که در گجرات سواے او طبیبي نیست و او را هم خواهان رخصت یافتم هزار روپیه و چند عدد شال بار و فرزندان او داده یک دهه دربست بمدد معاش او مقرر داشتم خوش حال بوطن مالوف مرخص گشت یوسف خان ولد حسین خان تکریه از جاگیر آمده ملازمت نمود روز پنجشنبه دهم ذي حجه عید قربان شد چون در روز مذکور منع است که جاندار کشته نه شود روز جمعه فرمودم که حیوانات قرباني را قربان ساختند سه گوسفند را بدست خود قربان ساخته بشکار سوار شدم و شش گهري از شب گذشته باز گشتم درین روز نیله گاؤ شکار شد بوزن نه من و سي و پنج سیر چون حکایت این نیله گاؤخالي از غرابتي نبود نوشته شد در دو سال گذشته که بسیر و شکار همین منزل آمده بودم این نیله گاؤ را در هر مرتبه بندوق زده چون زخمي برجاے کاري واقع نشده بود نیفتاد و بدر رفت درین مرتبه باز این نیله گاو در شکار گاه بنظر در آمد و قراولان شناختند که دردوسال پیش بزخمي بدر رفته بود مجمعاً سه تفنگ دیگرهم درین روز برو زدم اصلا کارگر نیفتاد سر دربي او نهاده تا سه کروه مسافت در عقب او پیاده طي کردم هرچند تردد نمودم بدست درنیامد اخرالامر نذر کردم که اگر این نیله گاو به افتد گوشت او را طعام پخته بروح حضرت خواجه معین الدین بفقرا بخورانم و یک مهر و یک روپیه نذر حضرت والد بزرگوارم نمودم مقارن این نیت نیله از تردد باز ماند برسر او دویده فرمودم که درحال حلال کردند و باردو آورده بطرزے که نذر کرده بودم بجا آوردم گوشت نیله گاو را طعام بپختند و مهر و روپیه را حلوا سامان نمودهٔ درویشان و گرسنها را جمع نموده در حضور خود تقسیم

نمودم بعد از دو سه روزی دیگر بار نیله گاوے بنظر در آمد هرچند تردد نموده خواسـ
که در یکجا آرام گیرد تا بتفنگ انداخته شود مطلقاً قابو بدست در نیامد تا قریب شـ
از عقب او بتفنگ بردوش میرفتم تا وقتیکه آفتاب غروب نمود تا امید از زدن او شـ
به یکبار برزبان می گذشت که خواجه این نیله هم نذر شماست گفتن من و نشستـ
او مقارن واقع شد تفنگ چاق ساخته انداختم و اورا زدم و پی را نذر دستور نیله سا
فرمودم که طعام پخته فقرا بخورانند روز شنبه نوزدهم ذی حجه بار شکار ماهی شـ
درین روز تخمیناً سه صد و سی ماهی شکار شده باشد شب چهاردهم ۲۸ ماه مذ
در روپ باس نزول واقع شد چون از شکار گاهاے مقرری مدتست و حکم است که هـ
کس در حوالی آن شکار نکند آهوے بے نهایتی درین صحرا بهم رسند چناـ
بآبادانیها درمی آیند و از مضرت هر گونه ایمنی اند دو سه روز در
صحراها شکار نمودم و آهوی بسیار به تفنگ وچیته زده شکار کردم چون ساعت دخو
شهر نزدیک بود دو منزل درمیان کرده شب پنجشنبه دوم محرم سنه ۱۰۲۰ بباغ عبدالرز
معموری که نزدیک بلکه متصل شهر است نزول اجلال واقع شد درین شب ا
بندهاے درگاه مثل خواجه جهان و دولتخان و جمعی که در شهر مانده بودند ا
ملازمت نمودند انیرح هم که از صوبه دکن طلبیده بودم بسعادت آستان بوسی مشر
گشت روز جمعه هم دران باغ مذکور توقف واقع شد و عبدالرزق درین روز پیشکشها
خود را گذرانند چون آخرین روز ایام شکار بود حکم شد که مدت شکار و عدد جانوران را
شکار شده بعرض رسانند مدت شکار از نهم ماه آذر لغایت بست و نهم اسفندار
سنه ۵ سه ماه و بست روز شکار بود بدین موجب شیر دوازده قلاده و گورین یک را
چهنکاره چهل و چهار کوته پاچه یک راس و آهو بره دو راس آهوی سیاه شصت
هشت راس آهوے ماده سی و یکراس روباه چهار قلاده آهوی کوراره هشت راس پ
یکراس خرس پنجقلاده کفتار سه قلاده خرگوش شش راس نیله گاو یکصد و هشـ
راس ماهی یکهزار و نودوشش قطعه عقاب یکدست بغدری یکقطعه طاوس پنج قطـ
کاروانک پنج قطعه دراج پنج قطعه سرخاب یکقطعه و سارس پنج قطعه دهیک بـ
قطعه مجموع یکهزار و چهار صد و چهارده * روز شنبه ۲۹ اسفندارمذ مطابق ۴ محرم برنـ
سوار شده متوجه شهر شدم از باغ عبدالرزق تا بدولتخانه قلعه یک کروه و بست طـ
مسافت است هزار و پانصد روپیه نثار کرام در ساعتی که قرار یافته بود د
دولتخانه شدم در بازارها بطریق معهود بجهت جشن نوروز در آمشه گرفته اـ
بسته بودند * چون در ایام سفر و شکار خواجه جهان را حکم شده بود که در
عمارتے بسازد که قابلیت نشستن من داشته باشد خواجه مشار الیه این نوع عما
عالیشانی را در سه ماه تیار و مکمل ساخته بود و بعادت کاردانان دست بـ
کرده و مصوران نادر کاردانان و جلد دستی خوبے نمودند از گرد راه بهمان عما
بهشت آئین داخل شده تماشای این منزل نمودم بغایت العایت مستحسن اـ

و به تعریف و تحسین بسیار خواجهٔ جهان سربلندی یافت پیشکشی که ترتیب داده بود در همین عمارت بنظر اشرف گذرانید و بعض ازان پسند خاطر گردید تتمه را بدو بخشیدم *

جشن نو روز ششم از جلوس همایون



دو گهڑي و چهل پل از روز دوشنبه گذشته حضرت نیر اعظم به برج شرف خود که در حمل باشد تحویل نمود روز مذکور غرهٔ فروردین مطابق ششم محرم سنه ۱۰۲۰ جشن نو روزی ترتیب داده بر تخت دولت جلوس نمودم امرا و سایر بندهاے درگاه سعادت کورنش دریافته تسلیمات مبارک بادي بجااوردند و پیشکش بندهاے درگاه میران صدر جهان و عبدالله خان فیروز جنگ و جهانگیر قلیخان از نظر اشرف گذشت روز چهارشنبه هشتم محرم پیشکش راجه کلیان که از بنگاله فرستاده بود از نظر گذشت روز پنجشنبه نهم ماه مذکور شجاعت خان و بعضي از منصبداران که بطلب از دکن آمده بودند ملازمت کردند کمرخنجر مرصع به رزاق وردي اوزبک مرحمت نمودم و در همین ایام پیشکش نوروزي مرتضی خان از نظر اشرف گذشت چیز بسیاری از هر قسم و هر جنس ترتیب داده بود همه را دیدم و انچه پسند خاطر گردید از جواهر گران بها و اقمشه نفیسه و فیل و اسپ گرفته تتمه را باز گردانیدم و خنجر مرصع به ابوالفتح دکنی و سه هزار روپیه بمیر عبدالله و یک اسپ عراقی بمقیم خان مرحمت نمودم شجاعت خان را به همین قصد از دکن طلبیده بودم که او را به بنگاله نزد اسلام خان فرستم که در حقیقت قایم مقام او باشد منصب او را که هزار و پانصدي ذات و هزار سوار بود پانصدي ذات و سوار افزوده بخدمت صوبه مذکور تسلیم کنانیدم و خواجه ابوالحسن دو قطعه لعل و یکدانه مروارید و ده انگشتري گذرانید به ایرج پسر خانخانان کمرخنجر مرصع مرحمت نمودم منصب خرم هشتهزاري ذات و پنجهزار سوار بود دو هزاري دیگر بر ذات او افزودم و خواجهجهان را که هزار و پانصدي ذات و هزار سوار داشت پانصدي در ذات و دویست سوار دیگر اضافه نمودم * بیست چهارم محرم که هیزدهم فروردین روز شرف باشد یادگار علي سلطان ایلچي شاه عباس داراے ایران که به پرسش تعزیت حضرت عرش اشیاني و تهنیت جلوس من امده بود سعادت ملازمت دریافت و سوغاتیکه شاه عباس برادرم فرستاده بود در نظر اشرف گذرانید اسپان خوب و اقمشه و از هر جنس تحفهاے لایق اورده بود بعد از گذرانیدن سوغات در همین روز خلعت فاخره و سي هزار روپیه که بحساب ولایت هزار تومان بوده باشد باو مرحمت نمودم و کتابتیکه مبني بر تهنیت و پرسش واقع والد بزگوارم بود گذرانید چون در کتابت تهنیت اظهار محبت بیش از بیش نموده و در مراعات نسبت

ادب و یگانگی دقیقه فرو گذاشت ننموده خوش امد که کتابت تحسین داخل گردد *

نقل کتابت شاه عباس

ترشحات سحاب فیض ربانی و قطرات غمام فضل سبحانی طراوت بخش حدائق ابداع و اختراع باشد همیشه گلشن سلطنت و جهانبانی و چمن زار ابهت و کامرانی اعلی حضرت ملک مرتبت خورشید منزلت بادشاه جوان بخت کیوان و قار شهریار نامدار سپهر اقتدار خدیو جهانگیر کسور کشا خسرو سکندر شکوه دارا لوا مسند نشین بارگاه عظمت و اجلال صاحب سریر افلاک دولت و اقبال نزهت افزای ریاض کامرانی چمن آرای گلشن صاحب قرانی چهره کشای جمال جهانبانی مبین رموز اسمانی زیور چهره دانش و بینش فهرست کتاب افرینش مجموعه کمالات انسانی مرآت تجلیات یزدانی بلندی بخش همت بلند سعادت افزای طالع ارجمند افتاب ملک اقتدار سایه عاطفت افزند کار جمجاه انجم سپاه ملک بارگاه صاحبقران خورشید پناه عالم پناه ار جوببار عنایت الهی و چشمه سار مرحمت نامتناهی سرسبز بوده ساحت اقدس مساحتش از اسیب خشک سال علی الکمال محروس باد حقیقت شوق و محبت و کیفیت خلت و مودت تحریر پذیر نیست

قلم را ان زبان نبود که راز عشق گوید بار

اگرچه از راه صورت بعد مسافت مانع دریافت کعبه مقصود گردیده اما قبله همت والا نهمت نسبت معنوی قرب باطنیست للهالحمد که بحسب وحدت ذاتی این نیار مند درگاه ذوالجلال و ان نهال سلسال ابهت و اجلال ابمعنی نه تحقق پیوسته بعد مکانی و دوری صوری جسمانی مانع قرب جانی و وصال روحانی نگشته رو در یکجهتی است و ازینجهت گرد ملال بر ائینه خاطر خورشید تمثال نه نشسته عکس پذیر جمال ان مظهر کمال است و همواره مشام جان بروایح فوایح خلت و وداد ونسایم عنبر شمایم محبت و اتحاد معطر گشته بمؤانست روحی و مواصلت جاودانی رنگ زدای دوستیست

همنسیم بخیال تو و اسوده دلم * کین وصالیست که دریے عم هجرانش نیست

المنهلله تعالی و تقدس که نهال ارزوے دوستان حقیقی به ثمره مراد بارور شده شاهد مقصودیکه سالها در پرده خفا مستور بود و به تضرع و ابتهال ازبارگاه واهب متعال جلوه گری ان مسالت میشد باحسن وجهی از حجله غیب بظهور در آمده پرتو جمال برساحت آمال خجسته مال منتظران انداخته برمزار نهمت همایون سریر سلطنت ابد مقرون هم آغوش ان انجمن ارای بادشاهی و زینت افزای سریر شاهنشهی گردیده و لوای جهان کشائی خلافت و شهریاری و چترملک فرسای معدلت و جهانداری ان زینت بخش افسر و اورنگ عقده کشائی دانش و فرهنگ ظل معدلت و جهانداری و مرحمت بر مفارق عالمیان انداخت امید که مهین مرادبخش

جلوس میمنت مانوس آن خجسته طالع همایون بخت فروزندهٔ تاج و فرازندهٔ تخت را بر همگنان مبارک و میمون و فرخنده و همایون گرداند و همیشه اسباب سلطنت و جهان بانی و موجبات حشمت و کامراني در تزاید و تضاعف باد از دیرباز آئین وداد و روش اتحاد که بین الابا والاجداد انعقاد یافته و بتازگي میانه این مخلص محبت گزین و آن معدلت آئین استقرار پذیرفته مقتضی آن بوده که چون مژدهٔ جلوس آن جانشین مسند گورکاني و وارث افسر صاحبقراني بدین دیار رسید یکی از محرمان حریم حضرت برسبیل تعجیل تعین شده بمراسم تهنیت اقدام نماید لیکن چون مهم اذربائیجان و تسخیر ولایت شروان درمیان بود تاخاطر مهر آگین از مهمات ولایت مذکور جمع نمي شد مراجعت بمستقر سلطنت میسر نبود در لوازم این امر خطیر تاخیر و تقصیر واقع شد هرچند رسوم و اداب ظاهري نزد ارباب دانش و بینش چندان اعتبارے ندارد آما طی آن بالکلیه بحسب ظاهر در نظر قواصر که مطمح نظر ایشان نجز امور ظاهري نیست طی مراتب دوستي است لاجرم درین ایام خجسته فرجام همین توجه خدام ملایک احترام مهمات ولایت از دست رفته بر حسب مدعای احبا صورت یافته بالکلیه ازان طرف خاطر جمع گشته بدارالسلطنت اصفهان که مقر سلطنت است نزول اجلال واقع شد امارت شعار کامل الاخلاص راسخ الاعتقاد کمال الدین یادگار علي را که اباً عنجد از زمرهٔ بندگان یکجهت و مونیان صافي طویت این دودمان است روانه درگاه معلی و بارگاه اعلی نمود که بعد از دریافت سعادت کورنش و تسلیم و ادراک شرف تقبیل و تلثیم بساط عزت و آداے لوازم پرسش و تهنیت رخصت مراجعت یافته از اخبار مسرت اثار سلامتي ذات ملایک صفات و صحت مزاج وهاج خورشید ابتهاج بهجت افزاے خاطر مخلص خیر خواه گردد مرجو انکه پیوسته دوحه محبت و وداد موروثي و مکتسبي و حدیقه خلت و اتحاد صوري و معنوي را که باارواے انهار موالات و اجراے جداول مصادقات غایت نضرت و خضرت پذیرفته از نشو و نما نینداخته بارسال رسل و رسایل که مجالست روحانیست محرک سلسله یگانگي و رافع غایله بیگانگي بوده باشند و روابط معنوي را بایتلاف صوري متفق ساخته بارجاع و انجام مهام ممنون دانند حق سبحانه تعالے آن زندهٔ خاندان جاه و جلال و خلاصه دودمان ابهت و اقبال را بتائیدات غیب الغیب مؤید داراد *

تا اینجا نقل کتابت برادرم شاه عباس تمام شد

برادرم سلطان مراد و دانیال را که در ایام حیات پدر بزرگوارم برحمت خدا پیوسته بودند مردم باسامي مختلف نام مي بردند فرمودم که یکی را شاهزادهٔ مغفور و دیگریرا شاهزادهٔ مرحوم میگفته باشند اعتمادالدوله و عبدالرزاق معموري را که هریک بمنصب هزار و پانصدي سرفرزا بودند بمنصب هزار و هشتصدي سرفراز ساختم و بسواران قاسم خان برادر اسلام خان دویست و پنجاه سوار افزودم ایرج پسر کلان خانخانان را که خانه زاد قابل مستعد بود بخطاب شاه نواز خاني و سعدالله ولد

سعید خان را بلقب نوازش خانی سربلندی بخشیدم هنگام جلوس بر ورقها
و گرها پاره افزوده بودم چنانچه سه رتی بوزن مهر و روپیه اضافه شده بود درین ایام بعرض
رسید که در داد و ستدها رفاهیت خلق در آنست که مهر و روپیه بوزن سابق باشد چون
در جمیع امور رفاهیت و آسایش خلق منظور است حکم کردم که از تاریخ حال که یازدهم
اردی بهشت سنه ۶ جلوس باشد در دارالضربهای ممالک محروسه مهر و روپیه را
بدستور سابق مسکوک و مصروف میساخته باشند چون قبل ازین بتاریخ روز شنبه دوم
از ماه صفر سنه ۱۰۲۰ هزار و بیست احداد بدنهاد شنید که کابل از سردار صاحب
وجود خالیست و خانه‌دوران در بیرونی هاست و معزالملک با معدودی چند از ملازمان
موفی الیه در کابل است فرصت غنیمت دانسته با سوار و پیاده بسیار عامل و نیستر
خود را بکابل رسانند و معزالملک باندازه قوت و حالت خود فی الجمله ترددی نموده
کابلیان و متوطنان و سکنهٔ شهر خصوصاً جمیع جماعت قزلباشیان کوچه‌ها را کوچه بند
نموده خانهای خود را مضبوط و مستحکم ساختند اعدادان چند توپ شده از اطراف
بکوچه‌ها و بازارها در آمدند مردم از پشت بامها و سراهای خود آن تیره بختان
را از تیر و تفنگ گرفته جمعی کثیر را بقتل رسانیدند بارکی که از سرداران معتبر
آن مخذول بود کشته شد از وقوع اینمقدمه بملاحظه آنکه مبادا مردم از اطراف و
جوانب جمع شده راه بیرون شدن بر انها مسدود گردانند دل و پای داده ترسان و هراسان
بار گشتند قریب بهشتاد نفر از آن سگان بجهنم رفتند تا دو بست اسپ گیرانیده از آن
مهلکه جان به تنگ پا بیرون بردند بدعلی میدانی که در لهوکر بود آخر همان روز خود
را رسانیده پاره راه تعاقب نمود چون فاصله بسیار شده بود وجمعیت او اندک کاری
نساخته برگشت بهمان سعی که در ورود آمدن نمود و فی الجمله ترددی که از معزالملک
واقع شد هر یک بزیادتی منصب سرفرازی یافتند و بادعلی که بمنصب هزاری ذات
معتبر بود هزار و پانصدی شد و معزالملک که هزار و پانصدی بود بهزار و هشت
صدی سرفراز گشت چون ظاهر شد که خانه‌دوران و کابلیان در مقام زور گذرانیدن اند و دفع
احداد بد نهاد بدور و دراز کشید بخاطر گذرانیدم که خانخانان در در خانه بیکار افتاده
است او را با پسرانش بدین خدمت تعین باید کرد مقارن این اندیشه قلیج خان که
قبل ازین بطلب او فرمان صادر گشته بود از پنجاب آمد و سعادت خدمت دریافت از
ناصیه احوالش ظاهر گشت که بجهت آنکه خدمت دفع احداد که نامزد خانخانان شده
آورده خاطر است تا بکه صریح تعهد اینخدمت نمود و قرار یافت که صاحب صوبگی
پنجاب متعلق بمرتضی خان باشد و خانخانان در خانه بسر برد و قلیج خان بمنصب
شش هزاری ذات و پنجهزار سوار سرفرازی یافت و خدمت کابل و دفع و رفع احداد بد
نهاد و دزدان کوهستان را تعهد نمود خانخانان را فرمودم که در صوبه آگره از سرکار قنوج
و کالپی جاگیر تنخواه نمایند تا مفسدان و متمردان آن ولایت را تنبیه بلیغ نموده بیخ
و بنیاد انها را براندازد در وقت رخصت هر یک بخلعتهای خاص و اسپ و فیل و

خلعت سرفرازي يافته روانه شدند در همين ايام بنابر حسن اخلاص و قدم خدمت
اعتمادالدوله را بمنصب دو هزاري ذات و پانصد سوار سربلندي بخشيده مبلغ پنجهزار
روپيه نقد بطريق انعام مرحمت فرمودم مهابتخان را که بجهت سامان واجب لشکر
ظفر اثر دکن و دلالت نمودن امرا بحسن اتفاق و يکتادلي فرستاده بودم بتاريخ دوازدهم
ماه تير ۲۱ ربيع الثاني در دارالخلافة آگره ملازمت نمود از عرضداشت اسلامخان بظهور
پيوست که عنايت‌خان در صوبه بنگاله مصدر خدمات پسنديده گشته بنابرين پانصدي
ذات او افزودم که دو هزاري بوده باشد بر منصب راجه کليان که از تعينات صوبه مذکور
است پانصدي ذات و سيصد سوار اضافه نمودم که مجموع هزار و پانصدي ذات و
هشت صد سوار بوده باشد هاشم خان را که در اوديسه بود غايبا بحکومت کشمير
سرفراز ساخته عم او خواجگي محمد حسين را به کشمير فرستادم که تا رسيدن او از احوال
انملک خبردار باشد در زمان پدر بزرگوارم پدر او محمد قاسم کشمير را گرفته بود چين
قليچ که ارشد اولاد قليچ خانست از صوبه کابل آمده سعادت ملازمت دريافت
چون نسبت‌خانه زادگي را باجوهر ذاتي جمع داشت بخطاب خاني سربلند گشت
و حسب الالتماس پدر او و بشرط تعهد خدمت تيراه پانصدی ذات و سه صد سوار بر
منصب او افزودم بتاريخ ۱۴ امرداد بنابر سبق خدمت و وفور اخلاص و کارداني
اعتمادالدوله را بمنصب والاي وزارت ممالک محروسه سربلندي بخشيدم و در همين
روز کمر خنجر مرصع به يادگار علي ايلچي داراي ايران کرامت فرمودم عبدالله خان
که بسرداري لشکر رانا مقهور تعين بود چون تعهد نمود که از جانب گجرات بولايت
دکن در ايد او را بصاحب صوبگي و حکومت صوبه مذکور سزاوار ساخته راجه باسو
را بعوض او بسرداري لشکر رانا تعين نمودم و پانصد سوار برمنصب او اضافه کردم و در
عوض گجرات صوبه مالوه بخان اعظم مرحمت نمودم و چهار لک روپيه بجهت
سامان و سرانجام لشکري که بهمراهي عبدالله خان از راه ناسک نزديک بولايت دکن
تعين يافته بود فرستاده شد صفدرخان با برادران از صوبه بهار آمده بسعادت استانبوس
مشرف گشت يکي از غلامان بادشاهي که در خاتم بندخانه کار ميکند کارنامه ‡
ساخته نظر گذرانيده که تا امروز مثل اين کاري ديده نشده بود بلکه نشنيده ام
چون نهايت غرابت دارد به تفصيل نوشته مي شود در پوست فندقي چهار
مجلس از آستخوان فيل تراشيده ترتيب داده است اول مجلس کشتي گيران
است دوکس باهم در کشتي گرفته‌اند و يکي در دست نيزه گرفته ايستاده است و ديگري
سنگ درشتي در دست دارد و ديگري دستها بر زمين نهاده نشسته است و درپيش
او چوبي و کماني و ظرفي تعبيه نموده است مجلس دويم تختي ساخته دربالاي ان

---

‡ ظاهر اين کار نامه از غلام خاتم بند خانه شاهي معلوم نميشود چه در مجلس چهارم ساختن صورت حضرت عيسي عليه‌السلام را وجهي معلوم نميشود غالباً اين کارنامه از کار نامهاي کاريگران فرنگ بوده و بدستش افتاده‌انرا از نام کارنامه خود نذر گذرانيد *

شامیانه ترتیب داده و صاحب دولتی بر تخت نشسته یک پای خود را بر بالای پای دیگر نهاده و تکیه بر پشت او نمایان ساخته و پنج نفر از خدمتگاران او گرد و پیش او ایستاده کرده است و شاخ درختی برین تخت سایه انداخته مجلس سوم صنعت ریسمان بازاست چوبی ایستاده کرده و سه طناب برین چوب بسته‌اند و ریسمان بازی بر بالای آن پای راست خود از پس سر بدست چپ گرفته و بر پای ایستاده بزی را بر سر چوب کرده و شخصی ڈهلی در گردن انداخته می نوازد و مردی دیگر دستها بالا کرده ایستاده است و چشم بر ریسمان باز دارد و بالعکس دیگر ایستاده اند ازان پنج کس یکی چوبی در دست دارد و مجلس چهارم درختی است و در ته آن درخت صورت حضرت عیسی را نمایان ساخته و شخصی سر بر پای ایشان نهاده و پیر مردی باایشان در سخن است و چهار کس دیگر ایستاده اند چون چنین کارنامه ساخته بود اورا بانعام و زیادتی علوفه سرافراز ساختم در سی ام شهریور میرزا سلطان را که از دکهن طلبیده بودم آمده ملازمت کرد صفدر خان باضافه منصب سرفرازی یافته بکمکی لشکر رادا مقهور تعین یافت چون عبدالله خان بهادر فیروز جنگ اراده نموده بود که از راه ناسک نزدیک بولایت دکن در آید بخاطر رسانیدم که رامداس کچهواهه را که از بندهای با اخلاص والد بزرگوارم بود بهمراهی او تعین نمایم که همه جا خبردار احوال او بوده نگذارد که از تهور و شتاب زدگی بی وقت بفعل آید بجهت این خدمت اورا برعایتهای عالی سرافراز ساخته خطاب راجگی که در گمان او نبود کرامت نموده نقاره هم عنایت نمودم و قلعه رنتهنبور را که از قلعه های مشهور هندوستان است بدو شفقت کردم و خلعت فاخره و فیل و اسپ داده مرخص ساختم خواجه ابوالحسن را که از دیوانی دل تغیر یافته بود بخدمت صوبه دکهن بمناسبت آنکه در خدمت برادر مرحوم مدتها دران حدود بوده تعین نمودم * ابوالحسن پسر اعتمادالدوله را بخطاب اعتقاد خانی سرفرازی بخشیدم پسران معظم خان را بمنصب لایق سرافراز ساخته به بنگاله پیش اسلام خان فرستادم راجه کلیان بسرداری سرکار اڈیسه به تجویز اسلام خان مقرر گشت و باضافه دو صدی ذات و سوار سرافراز گردید چهار هزار روپیه بشجاعت خان دکهنی مرحمت نمودم هفتم ابان بدیع الزمان ولد میرزا شاهرخ از دکهن آمده ملازمت کرد درین روزها بجهت شورندگی و هرج و مرج که در ولایت ماوراءالنهر واقع شده بسیاری از امرای و سپاهیان اوزبک مثل حسن بی و پهلوان بابا و دورمن بی درمن و برمی و غیره بالتجا بدرگاه ما آورده ملازمت نمودند هریکی بخلعت و اسپ و زر نقد و منصب و جاگیر سرافراز گشتند روز دوم آذر هاشم خان از بنگاله آمده سعادت استان بوسی دریافت پنج لک روپیه بجهت مدد خرچ لشکر منصوری اثر دکهن که بسرداری عبدالله خان مقرر بوده است بدست روپ خواص و شیخ انبیا باحمدآباد گجرات فرستادم در غره دی بقصد شکار موضع سمونگر که از شکارگاه مقرر است متوجه شدم بیست و دو آهو شکار شد ازانجمله شانزده آهو را خود شکار کردم و شش دیگر را خرم

شکار نمود دو روز و دوشب انجا بوده شب یکشنبه بخیر و خوبي بشهر در امدم و شبی
این بیت بخاطرم پرتو انداخت

بود براسمان تا مهررا نور * مبادا عکس او از چترشه دور

بچراغچیان و قصه خوانان فرمودم که در وقت سلام و صلواة فرستادن و قصه گذرانیدن درامد بااین بیت کنند و حالا شایع است سویم دے روز شنبه عرضداشت خان اعظم رسید که عادلخان بیجاپوري از تقصیرات خود گذشته خود پشیمان گشته درصدد بندگي و دولت خواهي بیش ازبیش است * ۱۴ دی مطابق سلخ شوال هاشم خان بکشمیر رخصت یافته بیادگار علي ایلچي ایران فرگل خاصه مرحمت نمودم باعتقاد خان شمشیری از شمشیرهاے خاصه سرانداز نام شفقت نمودم شادمان ولد خان اعظم را بخطاب شادمان‌خاني سرفراز ساخته منصب او ازاصل اضافه به یکهزار و هفتصدي ذات و پانصد سوار مشخص شد و برعایت علم سربلندي یافت و سردارخان برادر عبدالله خان فیروز جنگ و ارسلان بے اوزبک که حراست سیوستان باو مقرر است بعنایت علم سرفراز گشتند پوستهاے آهو شکار خاصه را فرمودم که جانمازها ترتیب داده در دیوان خاص و عام نگاهدارند که مردم بران نماز مي گذارده باشند میرعدل و قاضي را که مدار آمور شرعیه بر ایشان است بجهت خاص حرمت شرع فرمودم که زمین بوس که به صورت سجده است نکنند * روز پنجشنبه بیست و دوم ماه دے باز بشکار سمونگر متوجه شدم چون آهوے بسیارے دران حوالي جمع شده بود درین مرتبه خواجه جهان را رخصت کرده بودم که طرح شکار قمرغه انداخته اهوان را از هرطرف رانده درجاے وسیعی که دوران سرا پرده‌ها و گلال باز ها کشیده باشند درآورده ضبط نمانید یک و نیم کروه زمین را سرا پرده گرفته بودند چون خبر رسید که شکارگاه ترتیب یافته و شکاری بسیار بقید در آمده است متوجه گشتم روز جمعه شروع در شکار شد تا پنجشنبه آینده هر روز با مردم محل بقمرغه در آمده ان مقدار که خاطر رغبت می نمود شکار میکردم پاره زنده گرفتار میگشتند و بعضی به تفنگ و تیر کشته می شدند روز یک شنبه و پنجشنبه که تفنگ بجانور نمی اندازم بدام زنده گرفتند درین هفت روز نهصد و هفده نر و ماده شکار شده بودند ازانجمله ششصد و چهل و یک آهوے نروماده که زنده گرفتار شده بودند چهار صد و چهار راس بفتحپور فرستاده شد که درمیان جولان‌گاه انجا سردهند وهشتاد و چهار راس دیگر را فرمودم که حلقهاے نقره دربیني کرده درهمان زمین ازاد کردند و دویست و هفتاد و شش آهوے دیگر که به تفنگ و تیرو چیته کشته بودند روز بروز به بیگمان و خادمان محل و آمرا و بنده هاے درگاه قسمت می شد چون از شکار کردن بسیار دلگیر شدم بامرا فرمودم که به شکارگاه رفته انچه مانده باشد مجموع را شکار نمایند و خود بخیریت روانه شهر شدم در غره بهمن مطابق هفدهم ذیقعده حکم کردم که درشهرهاے کلان ممالک محروسه مثل احمد آباد و الهآباد و لاهور و آگره و دهلي و غیره غلورخانه‌ها بجهت فقرا ترتیب دهند تاسي محل نوشته شد

ازانجمله شش محل سابق دایر بود و بست و چهار محل دیگرالحال حکم شد که دایر سازند در چهارم بهمن هزاری بردات راجه برسنگه دیو اضافه نمودم که چهار هزاری ذات و دوهزار سوار باشد و شمشیرمرصع بدو مرحمت کردم و شمشیر دیگرازشمشیرهاے خاصه که شاه بچه نام داشت بشاه نوازخان عنایت شد در ۱۶ اسفندار بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ بلشکرزانا مقهور تعین یافت و شمشیرے براے راجه باسو بدست او فرستاده شد چون مکرر بمسامع جلال رسیدکه امراے سرحد بعضی مقدمات که بایشان مناسبتی ندارد از قوه به فعل می آورند و ملاحظه توره و ضوابط آن نمیکنند به بخشیان فرمودم که فرامین مطاعیه بامراے سرحد صادر گردانند که من بعد مرتکب این امور که خاصه بادشاهانست نگردند اول انکه درجهروکه بنشینند وبامرا و سرداران کمکي خود تکلیف چوکي و تسلیم نکنند و فیل بجنگ نیندازند و درسیاست ها کور نکنند و گوش و بیني نه برند و برور تکلیف مسلماني برکسی نکنند و خطاب بملازمان خود ندهند و نوکران بادشاهي را کورنش و تسلیم نفرمایند واهل نغمه را بروشے که در دربار معمولست تکلیف چوکي دادن نکنند ووقت برآمدن نقاره ننوازند واسپ و فیل که بمردم دهند خواه بملازمان بادشاهي و خواه بنوکران خود جلو رکجک بردوش انها داده تسلیم نفرمایند درسواري ملازمان بادشاهي را در جلو خود پیاده نبرند واگر چیزي بانها بنویسند مهر برونکنند این ضوابط که بائین جهانگیری اشتهار یافته الحال معمولست *

جشن نوروز هفتم از جلوس همایون



غرة فرودي سنه ۷ جلوس روز سه شنبه ۱۹ محرم الحرام سنه ۱۰۲۱ در دارالخلافه آگره مجلس نوروز عالم افروز وجشن مسرت بخش عشرت اندوز سامان پذیرفت بعد ازگذشتن چهار گهری از شب پنجشنبه سیوم ماه مذکور که ساعت اختیار کردهٔ منجمان بود برتخت نشستم بدستور هرساله فرموده بودم که در بازار آئین بسته تا روز شرف این مجلس برقرار باشد خسروے اورنگ که درمیان اورنگیه به خسرو فرنچي اشتهار دارد درهمین روزها آمده سعادت ملازمت دریافت چون از مردم قرار دادهٔ ماوراءالنهر بود اورا بعنایتها سربلندي بخشیده خلعت فاخره دادم به یادگار علي ایلچي داراے ایران پانزده هزار روپیه مدد خرچ گویان عنایت نمودم و درهمین ایام پیشکش افضل خان که از صوبه بهار فرستاده بود از نظراشرف گذشت سي زنجیر فیل و هژده راس گوٹ و پاره اقمشه بنگاله و چوب صندل و نافهاے مشک و چوب عود و از هرجنس چیزها بود پیشکش خاندوران هم بنظردرآمد و چهل و پنج راس و دو قطار شتر وچیني ختائي و پوستینهاے سمور و دیگر تحف و هدایا که در کابل و الحدود بهم میرسد فرستاده بود و امراے درخانه خود تکلفات در پیشکشهاے خود نموده بودند بضابطه همه ساله

در هر روز از روز هاے جشن مذکور پیشکش یکی از بندها میگذشت و به تفصیل ملاحظه نموده انچه پسند خاطر می افتاد میگرفتم و باقي باو مرحمت میشد سیزدهم فروردین مطابق بیست و نهم محرم عرضداشت اسلامخان رسید مشعر برانکه بیمن عنایت الهي وببرکت توجه و اقبال شاهنشاهي بنگاله از فساد عثمان افغان پاک گشت پیش ازانکه حقیقت این جنگ مرقوم میگردد سطرے چند از خصوصیات بنگاله درقلم مي آورم بنگاله ملکیست درنهایت وسعت دراقلیم دوم طول ان ازبندرچاتگام تاکري چهارصد و پنجاه کروه و عرض ان از کوههاے شمالي تاپایان سرکار مدارن دویست و بست کروه جمع ان تخمیناً شصت کرور دام † بوده باشد حکام سابق انجا همیشه بیست هزار سوار و یک لک پیاده و یکهزار زنجیر فیل و چهار پنجهزار کشتي از نوارۀ جنگي و غیرۀ سرانجام می نموده اند از زمان شیرخـــان و سلیم خان پسر او این ولایت در تصرف افغـــانان بود چون اورنگ سلطنت و فرمانروائي دارالملک هندوستان بوجود اشرف اقدس والد بزرگوارم زیب و زینت گرفت افواج قـــاهره برسر انملک تعین فرمودند و مدت مدیدی فتح انجا را پیشنهاد همت داشتند تا انکه ولایت مذکور بحسن سعي اولیاے دولت قاهره از تصرف داؤد کرانی که اخرین حـــکام انجاست برآمد ان مخذول در جنگ خانجهان کشته گشت و لشکر او پریشان و متفرق گردید ازان تاریخ باز تا حال این ولایت در تصرف بنده هاے درگاه است غایتاً پاره از بقایای افغانان درگوشه و کنار این ملک مانده بودند و بعضی جا هاے دور دست را در تصرف داشته تا آنکه رفته رفته اکثرے ازان جماعت زبون و عاجز گشتند وبولایا تے که متصرف بودند بدست اولیاي دولت قاهره درآمد چون اِنتظام آمور سلطنت و فرمانروائي به محض فیض و فضل ایزدي باین نیازمند درگاه الهي مفوض گشت در سال اول جلوس راجه مانسنگهه را که بحکومت ودارائی انجا مقرر بود بدرگاه طلب داشته قطب الدینخان را که بشرف کو کلتاشی من از سایر بندها امتیاز داشت بجای او فرستادم در ابتداے درآمد بان ولایت بدست یکی از فتنه کیشان که از تعینات آن ملک بوده درجه شهادت یافت وان نا عاقبت اندیش نیز بجزای عمل خود رسید و کشته گشت جهانگیر قلیخان را که صاحب صوبه و جاگیردار ولایت بهار بود بنابر قرب جوار بمنصب پنجهزاري ذات و سوار سرفراز ساخته حکم فرمودم که به بنگاله رفته آن ولایت را متصرف شود باسلام خان که در دارالخلافه آگره بود فرمان فرستادم که بصوبه بهار متوجهه شده آن ولایت را بجاگیر خود مقرر شناسد چون اندک مدتی از حکومت داري جهانگیر قلیخان گذشت بواسطه زبوني آب و هوائی آ نجا بیماري صعب بهمرسانید و رفته رفته مرض قوي و قوے ضعیف گشته کار او به هلاکت آنجامید چون خبر در گذشتن او در لاهور مسموع گردید فرمان باسم اسلامخان صادر

† شصت کرور دام مساوي یک کرور و پنجاه لکهه روپیه انگریزي مي شود و سرکار اُدیسه هم داخل صوبه بنگاله بود و این محاصل معه محاصل سرکار اُدیسه است *

بمحکمه خود متوجه میشوند فراوان لشکر فیروزی بر زینهمی خبر یافته شجاعتخان را
آگاه میسازند مفسد در شهر دولتخواهان جمع شده صلاح می بینند که بعاقب یافته نموده
و بدانند که شت که این بدو بحال نفس برآورند غالباً بجهت ماندگی سپاهیان و کمی
و بی شهیدان و غمخواری مجروحان و رحمتان در بیش رویش به مورد آمدن معرفت
خاطر نمود بدین حاجت عبدالسلام پسر معظم خان باجمعی از بندهای درگاه که
مجموع سیصد سوار و چهارصد توپچی باشند میرسند چون این جماعت باره رو در
بسیدند بهمان قرار داد بعاقب نموده متوجه بدش شدند این خبر بدولی که بعد از
عثمان بفرمانده بعد و فساد و شورش بود میرسد که شجاعت خان بالشکر ظفر اثر بامواج
دیگر باره ورکه لحال بدوسته اند اندک رسیده آمد چاره خود جز این نمی بیند که
بوسیله اخلاص درست و باز گشت بطریق مستقیم و دولت خواهی شجاعتخان رجوع
آرد آخر الامر مرم رمضان ۱۰۲۳ عیام میفرستند که ابلیسی که باعث فتنه وفساد بود
رفت و ماجمعی که مانده ایم بسبب بندگی و مسلمانی درمیان است اگر قول
بدهند آمده شمارا به بینیم و بندگی درگاه اختیار کنیم و ملازمان خود را برسم پیشکش
بگذرانیم شجاعت خان و معتقد خان که در ورجنگ رسیده مصدر خدمات پسندیده
گشته بودند و سایر دولتخواهان بمقتضای وقت و مصلحت دولت قول داده وآن
جماعت را بسلی ساخته روز دیگر ولی و برادران وپسران وخویشان عثمان همگی امده
شجاعتخان و دیگر بندها را دیدند و چهل و نه زنجیرفیل پیشکش گویان اورده گذرانیدند بعد
از انصرام المجموعة شجاعت خان و چندی از بندهای درگاه را در ادهاور طرف که در
تصرف آن بدنه رو کار بود گذاشته ولی و افغانان را همراه گرفته بتاریخ ششم شهرصفر
رو دوشنبه بالامواج سالفه در جهان گیرنگر امده باسلام خان بیوستند چون این اخبار
مسرت آثار در اگره باین نیازمند درگاه الهی رسید سجدات شکر بتقدیم رسانیده
بنوع و وقع این عظیمی را محض از کرم بیعه واجب تعالی دانست در برابراین
نیکو خدمتی اسلام خان بمنصب شش هزاری ذات سرفرازی یافت و شجاعت خان
بخطاب رستم زمان سربلند گردید و هزاربذات و سوار برمنصب او اضافه فرمودم و دیگر
بندها هر یک باندازه خدمتی که از ایشان بفعل آمده بود بزیادتی منصب و دیگر
عنایتها ممتاز گشتند بر مرتبه اول که این خبر رسید کشته شدن عثمان بطریق اراجیف
مذکور میشد بجهت صدق و کذب این سخن بدیوان لسان الغیب خواجه حافظ
شیرازی تفاول نمودم این غزل برامد

دیده دریا کنم و صبر بصحرا فگنم * اندرین کار دل خویش بدریا فگنم

خورده ام تیر فلک باده بده تا سرمست * عقده در بند کمر ترکش جوزا فگنم

چون این بیت بغایت مناسب مقام بود بتفاول بان نمودم بعد از چند روز دیگر خبر
امد که عثمان را بدرمقابل حضرات رسیده هرچند تفحص نمودند رسیده آن بدنه
نشد بنابر عرائضی که داشت انعامی مرحوم گردید ۱۶ فروردین ماه معرف خان که از

بندهاے عمده و محرم قديم الخدمت جهانگيريست بمنصب سه هزاريذات و دوهزار سوار سرفرازي يافته از بندر كهنبايت رسيده سعادت ملازمت دريافت اورا بجهت بعضے مصلحت ها حكم كرده بودم كه به بندر كوده رفته و وزيري را كه حاكم كوده است به بيند و نفايسي كه درانجا بدست آيد جهت سركار خاصه شريفه خريداري نمايد حسب الحكم باستعداد تمام بكوده رفت و مدتے درانجا بوده نفايسي كه دران بندر بدست افتاد اصلا روے زر نديد بهر قيمتي كه فرنگيان خواستند زر داده گرفت چون از بندر مذكور معاودت نموده متوجه درگاه گشت و اسباب و نفايسي كه اورده بود بدفعات از نظر گذرانيد از هرجنس چيزها و تحفها داشت ازان جمله جانورے چند آورده بود بسيار غريب و عجيب چنانچه تاحال نديده بودم بلكه نام او را كسي نميدانست حضرت فردوس مكاني اگرچه در واقعات خود صورت واشكال بعضے جانوران را نوشته اند غايتاً بمصوران نفرموده اند كه صورت آنهارا تصوير نمايند چون اين جانوران در نظر من بغايت غريب در آمده هم نوشتم و هم در جهانگيرنامه فرمودم كه مصوران شبيه آنهارا كشيدند تا حيرتے كه از شنيدن دست دهد از ديدن زياده گردد يكے از جانوران ‡ در جثه از طاؤس ماده كلان تر و از نر في الجمله خورد تر گاهي كه در مستي جلوه مي نمايد دم خود را و ديگر پرها را طاؤس آسا پريشان مي سازد وبرقص درمي آيد نول او و پاى اوشبيه نول و پاى خروس است سروگردن و زير حلقوم او هرساعت برنگے ظاهر ميگردد وقتي كه درمستي است سرخ سرخست گويا كه تمام را بمرجان مرصع ساخته اند و بعد زماني همين جاها سفيد ميشود وبطريق پنبه بنظردرمي آيد و گاهي فيروزه رنگ ظاهر ميگردد بوقلمون آسا هرزمان برنگي ديگر ديده ميشود و دو پارچه گوشتي كه برسرخود دارد بتاج خروس مشابه است غريب اينست كه درهنگام مستي پارچه گوشت مذكور بطريق خرطوم از بالاى سراو تا يك وجب مي آويزد و باز كه آن را بالا ميكشد چون شاخ كرگدن برسراو مقداز دوانگشت نمايان ميگردد و اطراف چشم او هميشه فيروزه گونست و دران تغير و تبديل نميرود و پرهاى او بالوان مختلف بنظردرمي آيد برخلاف رنگهاى پرطاؤس ديگر ميمونے آورده بود بهيات غريب و شكل عجيب دست و پا و گوش وسراو بعينه ميمون ست و روى او بروى روباه ميماند رنگ چشمهاى او برنگ چشم باز ليكن چشم او از چشم باز كلان تراست از سراو تا سر دم يكذرع معمول بوده است از ميمون پست تروازروباه بلندتراست پشم او بطريق پشم گوسفند و رنگ آن خاكستري است ازبنا گوش تازنخ سرخست ميگون دم اوازنيم ذرع دوسه انگشت دراز تر غايتاً بخلاف ديگر ميمونها دم اين جانور افتاده است بطريق دم گربه گاهي آوازى ازو ظاهر ميشود بطريق آواز آهو بره مجملاً خيلي غرايب دارد از مرغ دشتي كه اورا تدرو ميگويند تاحال

‡ اين جانور را بزبان انگريزي ترکي مى نامند و اهل هند پيرو ميگويند و فارسي دانان هند بفارسي فيل مرغ نام نهاده اند و الحال بكثرت در هندوستان موجود است *

شنیده نشده که در خانه ازو بچه گرفته باشند در زمان والد بزرگوارم نیز سعی بسیار کردند که تخم و بچه بگیرند نشد من فرمودم که چندی از نر و ماده او یکجا نگاه داشتند رفته رفته به تخم آمدند آن تخمها را فرمودم که در زیر ماکیان گذاشتند در عرض دو سال مقدار شصت و هفتاد بچه بر آمد و تا پنجاه و شصت کلان شدند هر کس این معنی شنید تعجب تمام نموده مذکور ساخت که در ولایت هم مردم سعی بسیار کردند مطلق تخم نداد و بچه ازو حاصل نشد درهمین ایام بر منصب مهابتخان هزاری ذات و پانصد سوار افزودم که چهار هزاری ذات و سه هزار و پانصد سوار بوده باشد و منصب اعتماد الدوله از اصل و اضافه چهار هزاری ذات و هزار سوار مقرر گشت و بر منصب مهاسنگه نبیره پانصدی ذات و سوار افزوده شد که اصل و اضافه سه هزاری ذات و دو هزار سوار بوده باشد و بر منصب اعتقاد خان پانصدی ذات و دویست سوار افزوده هزاری ذات و سیصد سوار کردم خواجه ابوالحسن درین روزها از دکن آمده سعادت ملازمت دریافت دولت خان که به فوجداری صوبه الهآباد و سرکار جونپور تعین یافته بود آمده ملازمت نمود بر منصب او که هزاری بود پانصدی افزوده شد روز شرف که ۱۹ فروردین بوده باشد منصب سلطان خرم را که ده هزاری بود به دوازده هزاری سرفراز ساختم اعتبار خان را که بمنصب سه هزاری ذات و هزار سوار سربلند بود چهار هزاری کردم مقربخان که منصب او دو هزاری ذات و هزار سوار بود پانصدی ذات و سوار افزودم و بر منصب خواجه جهان که دو هزاری ذات و هزار و دویست سوار بود پانصدی دیگر اضافه فرمودم چون ایام نوروز بود اکثر بندها باضافه منصب سرفرازی یافتند درهمین تاریخ دلیپ از دکن آمده ملازمت نمود چون پدر او رای رای سنگه وفات یافته بود اورا بخطاب رای سربلند ساخته خلعت پوشانیدم پسر دیگر داشت سورج سنگه نام باوجود آنکه دلیپ پسر ٹیکه او بود میخواست که سورج سنگه جانشین او باشد به تقریب محبتی که با مادر او داشت در وقتیکه احوال وفات او مذکور می شد سورج سنگه از کم خردی و خوردسالی بعرض رسانید که پدر مرا جانشین خود ساخته ٹیکه داده است این عبارت مرا خوش نیامد فرمودم که اگر پدر ترا ٹیکه داده است ما دلیپ را سرفراز ساخته ٹیکه میدهیم و بدست خود او را ٹیکه کشیده جاگیر و وطن پدر اورا باو مرحمت کردم باعتماد الدوله دوات و قلم مرصع عنایت شد لچهمی چند راجه کماؤن که از راجهای معتبر کوهستان است و پدر او راجه رودر هم در زمان حضرت عرش آشیانی آمده بود در وقت آمدن التماس نمود که پسر راجه ٹودرمل آمده دست مرا گرفته بملازمت آرد بنابر التماس او پسر راجه بآوردن او مقرر گشته بود لچهمی چند هم التماس نمود که پسر اعتماد الدوله آمده مرا بملازمت آرد شاه پور را فرستادم که اورا بملازمت آرد و از تحفهای کوهستان خود اسپان گونت اعلی و جانوران شکاری از باز و جره و شاهین و قطاس و نافهای مشک و پوستهای آهوی مشک که نافه بران بند بود و شمشیرهای که بزبان آنها کهانڈه میگویند و خنجر که بزبان "

جشن هفتمین نوروز

علیمردان خان بهادر داد
س روز چندے از جوانان مردانه کار طلب بکار آمدند علم افتاده معنی
بهادرے و مردانگی داده زخمهاے منکر برداشت و زنده بدست تردداتِ مردانه
اقبال نمکی و جان‌نثاری را به همراهان خود نمایند و ذوالفقار بیک هم راجه بهرجو
نموده نالی بپای او رسید و بعد از دو روز دیگر درگذشت چون ولایت و عبدالله خان
که اردو دولتخواهان درگاه همت داخل شدند آن حمایت باز گشتند و میگذاشت
متوجه گجرات گردند سخن انست که اگر در رفتن عنان کشیده میرفت صورت می یافت
که این فوج دیگر بار ملحق مشد کار خاطر خواه اولیاے دولت قاهره از راه مراد متوجه بودند
سرجوق انکه به ر برگشتن عبدالله خان به سرداران فوج که از راه حوالی برهان پو
رسید دیگر توقف را مصلحت ندیده بازگشتند و در عادل آباد که حوالی شورش تمام
واقع است باردوی پروپر ملحق شدند چون این اخبار در آگره بمن رسید شد این ملازمان صاحب کشته
در طبیعت خود باتقم و عزیمت نمودم که خود متوجه شده اصلا راضی نشدند خواجه
را از بنه و بنیاد برانداریم امرا و دولتخواهان بدمعنی خانخانان مهیده دیگرے نفهمنده
ابوالحسن بعرض رسانید که مهمات آنطرف را بروشی که خانخانان و مصلحت وقت صلحی دا
اورا بانه موشاد تا این مهم از نظام افتاده را بنظام آورد و دولتخواهان باتقدمه همراز گشته
میان انداره تا مرور سرانجام مراحل نموده شود دیگر دولتخواهان و بخوجه ابوالحسن تیز همر
راسهای همه بایی قرار یافت که خانخانان را باید موشتان و همراهیان او نموده روز بکشند
برد و بهمن قرار داد او دیوانیان مهم‌سازی خانخانان و خواجه ابوالحسن
هفت‌دهم اردی بهشت سه هفت مرخص گشت شاه نوازخان و خواجه تاریخ تمام رخصت نمودند
واراق بردی اوزبک و چندی دیگر از همراهان دارهنمی باقت شاه نوازخان سه هزاری دا
خانخانان بمنصب شش هزاری ذات سوارری باقت و هیصد سوار که مجموع دو هزار ذات
وسوار را تسلیم نموده داراب خان بامامه پانصد ذات پنج هزاری او هم منصب ائق
و یکهزار و پانصد سوار باشد سربلند گردند و پنجم داد پهمر خواند او هم منصب اتق
دادم خانخانان خلعت فاخره و خنجر مرصع و فیل خاصه با تلارها و اسپ عراقی
عنایت نمودم و همچنین به پسران و همراهان او نیز خلعت و اسپ مرحمت کرده
ودرهمین ماه معزالملک با پسران از کابل آمده بسعادت آستان بوسی سرفراز گشت شما
سکنه وراے منکت بهدوبه ده از تعساب لشکر بنگش بودند حسب الالتماس قلیچ خا
سرفرازی منصب سربلندی یافت شیام سنگه هزاروپانصدی بود پانصدی دیگر
منصب او امانه شد وراے منکت نیز برادر نیز منصب معتبر گردند مدتے بود
احدار بیماری آمعجان مدرسید و چند مرتبه رفع مرض شد و باز عود نمود تا آنک
بر هابپور در سن شصت و سه سالگی درگذشت مهم و استعدادش بغایت خوب
عامآ جمت دستگی بر طبعش غالب بود شعر هم میگفت خسرو شیرین نظام مر
کرده مصحفی بنور نامه در زمانه والد بزرگوارم بدرجه امارت و وزارت رسیده بود با
ار شاه زادگی چند مرتبه ازو سقطهاے بعمل آمده و اکثر مردم بلکه ح

برایں مذاق بود که بعد از جلوس من نسبت باو نا خوشیها بفعل خواهد امد بخلاف انچه درخاطر او و دیگران قرار یافته بود درمقام رعایت شده اورا بمنصب پنجهزاری ذات و سوار سرفراز ساختم و بعد ازاں که مدتے وزیر صاحب استقلال شد بهمه رعایت احوال او دقیقه فرو گذاشت نشد و بعد از فوت او فرزندان اورا منصبها داده رعایتها کردم اخرالامر ظاهر شد که نیت و اخلاص او درست نبوده و نظر براعمال ناقص خود کرده همیشه از من تو همي در خاطر داشته از قضیه و شورشي که در راه کابل وقع شد میگویند خبردار بوده بلکه تقویت آن تیره بختان مینمود بارے مرا باور نمی افتاد که در برابر این رعایت و شفقت مصدر نا دولتخواهي و تیره بختي گردد باندک فاصله دربیست و پنجم همیں ماه که اردي بهشت باشد خبر فوت میرزا غازي رسید میرزا مشارالیه از حاکم زادهاے تهته از ذات تر خانیانست در زمان والد بزرگوارم پدر او میرزا جاني دولت خواهي اختیار نموده بهمراهي خانخانان که بر سر ولایت او تعین یافته بود در قرب لاهور بشرف ملازمت استسعاد یافت وبکرم بادشاهانه ولایت اورا بدو ارزاني داشتند و خود ملازمت دربار اختیار نموده مردم خود را بجهت حفظ و حراست تهته رخصت کنانید تابود در ملازمت گذرانید اخرالامر دربرهانپور و فات یافت میرزا غازي خاں ولد او که در تهته بود بموجب فرامین عرش آشیاني بایالت و حکومت انجا سرفرازي یافت بسعید خاں که دربهکر بود حکم شده که اورا دلاسا نموده بدرگاه اورد خاں مشارالیه کساں فرستاده اورا بدولتخواهي دلالت نمود اخرالامر اورا باگره اورده بشرف پابوس والد بزرگوارم سرفراز گردانید در اگره بود که حضرت عرش اشیاني شنقار شدند و من برتخت دولت جلوس نمودم بعد ازاں که خسرو را تعاقب نموده بلاهور داخل شدم خبر رسید که امراے سرحد خراسان جمعیت نموده برسر قندهار آمده اند و شاه بیگ حاکم انجا در قلعه قبلي شده منتظر کمک است بالضرورت فوجی بسرداري میرزا غازي و دیگر امرا و سرداران بکمک قندهار تعین شدند این فوج چوں بحوالي قندهار میرسد لشکر خراسان قوت توقف در خود نادیده معاودت نمود میرزا غازي بقندهار در آمده ملک وقلعه را بسردار خاں که بحکومت انجا مقرر گشته بود سپرده و شاه بیگ خاں بجاگیر خود متوجه گشت و میرزا غازي از راه بهکر عزیمت لاهور نمود و سردار خاں باندک مدتے که در قندهار بود وفات یافت و باز آن ولایت محتاج بسردار صاحب و جودے گشت دریں مرتبه قندهار را اضافه تهته نموده بمیرزا غازي مرحمت نمودم ازان تاریخ تازمان رحلت درانجا بلوازم حفظ وحراست قیام و اقدام مینمود سلوک او بامتردین بعنوان پسندیده بود چوں عوض میرزا غازي سرداري بقندهار بایست فرستاد ابوالبیي اوزبک را که درملتان واں حدودواقع بود بدیں خدمت مامور ساختم منصب او هزاروپانصدي ذات و هزار سوار بود سه هزاري ذات و سوار مقرر نمودم وبخطاب بهادرخاني و علم سربلندي یافت و حکومت دهلي و حفظ و حراست آنولایت بمقربخاں مقرر گشت وروپ خواص را که از خدمتگاران نزدیک والد بزرگوارم بود بخطاب خواص خواني

و منصب هزاري ذات و پانصد سوار سرفراز ساخته فوجداري سرکار قنوج را بدو مرحمت
نمودم چون صبیه اعتقاد خان ولد اعتمادالدوله را جهت حرم خواستگاري نموده بودم
و مجلس کد خدائی او درمیان بود روز پنجشنبه هفدهم خورداد بمنزل او رفته یکروز
و یک شب آنجا بودم پیشکشها گذرانید و بیگمان و مادران خود خادمان محل را تورها
سامان داده بامراء سرو پاها عنایت نمودند عبدالرزاق را که بخشي درخانه بود بجهت
سرانجام ولایت تهته فرستادم که تاتعین سردار صاحب رجوع سپاهي و رعیت آنجا را
دلاسا نموده آبولایت را در قید ضبط درآورده باضافه منصب و عنایت فیل و پرم نرم
جامه سرفرازی یافته مرخص گشت معزالملک را بجاے او بخشي ساختم و خواجه
جهان که بدیدن عمارت لاهور و قرار طرح آن مرخص گشته بود در اواخر همین ماه
آمده ملازمت کرد میرزا عیسی ترخان از خویشان میرزا غازي در لشکر دکن تعین بود
بجهت مصلحت تهته اورا طلبیده بودم در همین تاریخ بخدمت استسعاد یافت چون
قابل رعایات و تربیت بود بمنصب هزارىذات و پانصد سوار ممتاز گشت چون پاره
بر مزاج غلبه کرده بود باستصواب اطبا در چهاردهم ماه مذکور قریب بیک اثار خون
از دست چپ خود کشیدم چون خفت و سبکي تمام دست داد بخاطر رسید که
اگر در محاورات خون کشیدن را سبک شدن میگفته باشند بهتر خواهد بود الحال همین
عبارت گفته مے شود مقرب خان که فصد نموده بود بکهپوه مرصع عنایت کردم کشنداس
مشرف فیلخانه و اصطبل که از زمان حضرت عرش آشیاني تا حال متصدي آن دو
خدمت بود و عمرها آرزوے خطاب راجگي و منصب هزاری ذات داشت و قبل
ازین بخطاب سرفرازي یافته بود الحال بمنصب هزاری کام روا گشت میرزا رستم ولد
سلطان حسین میرزاے صفوے را که در لشکر دکن تعین بود حسب الالتماس اورا طلب
نموده بودم روز شنبه نهم ماه تیر باموریدان آمده ملازمت کرد یک قطعه لعل و چهل
و شش دانه مروارید بیشکش گذرانید بر منصب تاج خان حاکم بهکر که از امراے
قدیم این دولت است پانصدی ذات و سوار افزوده شد قصیه فوت شجاعت خان
از امور غریبه و عجیبه است بعد از انکه مصدر چنان خدمتی گشت و اسلام خان
او را بسرکار اوڑیسه رخصت میکند در اثناے راه شبی بر ماده فیل چوکندے دار
سوار میشود و خواجه سراے خورد سالي را بر عقب خود جاے میدهد وقتی که از
اردوی خود برمی آید فیل مستي بر سر راه بسته بودند آنفیل از آواز سم اسپان و حرکت
سواران در صدد آن میشود که زنجیر بگسلاند بدین جهت شور و غوغاے بلند می
شود چون این شور و غوغا بگوش خواجه سرا میرسد مضطربانه شجاعت خان را که
در خواب بادۀ بیشعوري شراب بود بیدار میسازد و میگوید که فیل مست باز شده و
متوجه اینطرف است بمجرد شنیدن این سخن مضطرب شده از پیش چوکندی خود
را بزیر می اندازد بعد از انداختن انگشت پاے او بسنگي رسیده شگافته مي شود
وبهمین زخم بعد از دو سه روز درمی گذرد محمعًا از شنیدن این مقدمه حیرت تمام دست

داد جوان مردانه بعجرد نزدیکی که باو رسد یا سختی که از خورد سالی بشنود این قسم مضطرب شده بے تابانه خود را از بالاے فیل اندازد در واقع جای حیرت است در ۱۹ ماه تیر خبراین حادثه بمن رسیده پسران او را بنو ازشات و منصبها دلجوئي کردم اگراین قضیه او را دست نمیداد چون خدمت نمایانے کرده بود برعایتها و شفقتها سرفرازي می یافت

با قضا بر نمی توان آمد

یکصد و شصت زنجیر فیل نر و ماده اسلام خان از بنگاله فرستاده بود در همین روزها از نظر گذشت و داخل فیل‌خانه خاصه شریفه گشت راجه ٹیک چند راجه کمایون استدعاے رخصت نمود چون به پدر او در زمان عرش آشیاني یکصد راس اسپ مرحمت شده بود بهمان دستور باو مرحمت کردم و فیل نیز داده شد و تا اینجا بود بخلعتها سرفرازي یافت و خنجر مرصع هم دادم به برادران او نیز خلعتها و اسپها داده شد ولایت او را بدستور سابق باو عنایت فرمودم شادمان و کامروا بجا و مقام خود باز گشت به تقریبے این بیت امیرالامرا خوانده شد

بگذر مسیح از سرما کشتگان عشق * یکزنده کردن تو بصد خون برابر است

چون طبع من موزونست گاهی باختیار گاهی بے اختیار مصراعي و رباعي باینی در خاطرم سرمیزند این بیت برزبان گذشت

از من متاب رخ که نیم بے تو یکنفس * یکدل شکستن تو بصد خون برابر است

چون خوانده شد هرکس که طبع نظمی داشت دربن زمین بیتي گفته گذرانید ملا علي احمد مهرکن که احوال او پیش ازین گذشت بد نگفته بود

ای محتسب زگریه پیرمغان بترس * یک خم شکستن تو بصد خون برابر است

ابوالفتح دکني که از امراے معتبر عادلخان بود و قبل ازین بدو سال دولت خواهي اختیار نموده خود را داخل اولیاے دولت قاهره ساخته بود در دهم امرداد بملازمت آمده و منظور عنایت و تربیت گشته بشمشیرخاصه و خلعت سرفرازي یافت و بعد از چند روز اسپ خاصه نیز بدو مرحمت نمودم خواجگي محمد حسین که به نیابت برادر زاده خود بکشمیر رفته بود چون خاطر از مهمات انجا جمع ساخت در همین روزها آمده ملازمت نمود چون بحکومت پتنه ودارائي انجاسردارے بایست فرستاد بخاطر رسانیدم که مرزا رستم را فرستم منصب او را که پنج هزاري ذات و هزار و پانصد سوار بود پنج هزاري ذات و سوار ساخته بتاریخ ۲۶ جمادي‌الثاني مطابق دویم شهریور تسلیم حکومت پتنه نموده فیل خاصه با اسپ و زین مرصع و شمشیر مرصع و خلعت فاخره داده رخصت نمودم و پسران او و پسران مظفرحسین خان مرزائي برادر او باضافهاے منصب و فیل و اسپ و خلعت سرفرازي یافته بهمراهي او مرخص گشتند راے دلیپ را بکومکی مرزا رستم تعین نمودم چون جاو مقام او نزدیک بان حدود است جمعیت خوب دران خدمت حاضرسازد پانصدي ذات و سوار بر منصب

عنایت شد در ششم بهمن که برگنه باری محل نزول بود خبر فوت خواجگی محمد حسین که از بندهاے قدیم الخدمت این دولت بود رسید برادر کلان او محمد یاسم خان در زمان والد بزرگوارم رعایت کلی یافته بود و خواجگی محمد حسین هم بخدمات که از روی اعتماد فرموده شود مثل بکاولی و امثال آن سرفراز میگشت او و بریدی نداشت و کوسه بود که اصلاً در محاسن و بروت او یک موئی ظاهر نمی شد دروقت سخن کردن هم بسیار مزیان میکرد مثل خواجه سرایان میفهمید مشهد دیگر شاه نوازخان که خانخانان از برهان پور بجهت عرض بعضی معروضات روانه ساخته بود در پانزدهم ماه مذکور آمده ملازمت کرد یکصد مهرو یکصد روپیه نذر گذرانید چون معاملات دکن بجهت تقرخلونهایت عبد اله خان و نفاق امرا صورت خوبی پیدا نکرد دکهنیان راه سخن یافته نامرا و دولتخواهان آنجا حکایت صلح درمیان آوردند و عادلخان طریقه دولتخواهی اختیار نموده التماس کرد که اگر مهم دکن بمن رجوع شود چنان کنم که بعضی محال که از تصرف اولیاے دولت برآمده باز بتصرف در آید و دولتخواهان نظر بر مصلحت وقت نموده این معنی را عرضداشت نمود و تجویز یک گونه شد و خانخانان تعهد سرانجام مهمات آنجا کرده بخان اعظم که همیشه خواهان دفع و رفع زیادے مهجور بود و الخدمت را بجهت کسب ثواب التماس مینمود حکم شد که بمالوه که تیاگیر او مقرر است رفته بعد از سرانجام متوجه این خدمت گردد و بر منصب اوالیقی اوزیک هزاری ذات و پانصد سوار دیگر افزوده چهار هزاری ذات و سه هزار و پانصد سوار دوده باشد مدت شکار بدو ماه وبیست روز کشید درین ایام همه روز متوجه شکار بودم چون بنوروز عالم افروز پنج شش روز بیش نمانده بود بحضرت معاودت نموده بیست چهارم اسفندار بباغ دهره محل نزول گشت و مقربان و جمعی از منصبداران که حسب الحکم در شهر مانده بودند درین روز امده ملازمت کردند معرتخان صراحي مرصع و کلاه فرنگی و کلجشک مرصع پیشکش گذرانید سه روز درباغ مذکور توقف واقع شد روز بیست و هفتم اسفندار داخل شهر شدم درین مدت دوبیست وبیست و سه راس آهو و عفره و دوه و پنج نیله گاو و دوخوک و سي و شش قطعه کاروانک وعفره و نکهرارو چهارصد وپنجاه و هشت ماهي شکار شد *

جشن هشتمین نوروز ازجلوس همایون



سنه هشتم جلوس مطابق محرم سنه ۱۰۲۲

شب پنج شنبه بیست وهفتم محرم مذکور مطابق غره فروردین سنه ۸ جلوسی بعد از گذشتن سه نیم گهری حضرت نیراعظم از برج حوت در برج حمل که خانه مرحي و سروري اوست نقل نمودند و صباح آن که روزنوروز عالم افروز بود مجلس جشن وبآئین همه سالها ترتیب و تزئین یافت وآخر هاے این روز بر تخت دولت جلوس واقع شد و امرا و اعیان دولت و مقربان درگاه تسلیم و مبارک بادي بجا آوردند و درین

آیام خجسته فرجام همه روز بدیوانخانه خاص و عام برمی آمدم و مطالب و مقاصد و مدعیات بعرض میرسید و پیشکشهاے بندهاے درگاه از نظر میگذشت ابوالبی حاکم قندهار اسپان عراقی و سگان شکاری پیشکش فرستاده بود بنظر درآمد درنهم ماه مذکور افضل خان از صوبه بهار آمده ملازمت نمود و یکصد مهر و یکصد روپیه نذر گذرانید و یک زنجیر فیل بنظر درآورد ودر دوازدهم پیشکش اعتماد الدوله گذشت از جواهر و اقمشه و دیگر اجناس انچه خوش اوفتاد بدرجه قبول پیوست و از فیلان پیشکش افضل خان ده زنجیر دیگر درین روز دیده شد در سیزدهم پیشکش تربیت خان بنظر درآمد معتقد خان منزلی در آگره خریداری نمود و چند روزے درآنجا بسر برد و مصیبت پے در پے او را دست داد شنیده آیم که بر چهار چیز حکم سعادت و نحوست میکنند اول برزن دویم بربنده سویم بر منزل چهارم بر اسپ بجهت دانستن سعادت و نحوست خانه ضابطه قرار یافته بلکه میگویند که بصحت پیوسته است اندک زمین را از خاک خالی باید کرد و باز آن خاکهارا دران سرزمین می باید ریخت اگر برابر آید میانه است آن خانه را نه سعد میتوان گفت نه نحس و اگر کم گردد بر نحوست آن حکم میکنند و اگر زیاده آید سعد و مبارک است در چهاردهم پیشکش اعتبار خان بنظر گذشت و انچه مقبول اوفتاد برداشته شد منصب اعتبار خان که هزاری و سیصد سوار بود دوهزاری و پانصد سوار شد پانصدی ذات و پنجاه سوار بمنصب تربیت خان افزودم که دوهزاری ذات و هشتصد وپنجاه سوار بوده باشد هوشنگ پسر اسلامخان که در بنگاله پیش پدر خود بود آمده درین روزها ملازمت کرد چندی از مردم مگهه را که ملک ایشان متصل پیگو دار جلنگ است بلکه درینولا این ولایت هم در تصرف آنها ست همراه آورده بود از کیش و روش انها مقدمات تحقیق شد مجملاً حیوانی چند اند بصورت آدمی از حیوانات بری و بحری همه چیز میخورند و هیچ چیز در کیش ایشان منع نیست و باهمه کس میخورند و خواهر خود را که از مادر دیگر باشد میگیرند و تصرف میکنند صورتهاے ایشان بقرا قلماق شبیه است اما زبان ایشان تبتی است واصلا بترکی نمی ماند وهمین یک کوهست که یکسر آن بولایت کاشغر متصل است و سردیگر آن بولایت پیگو دینی درست و آئینی که ازان تعبیر بدینی توان کرد ندارند از دین مسلمانی دور و از کیش هندوے مهجور اند دو سه روزی بشرف مانده فرزند خرم خواهش نمود که بمنزل او رفته شود تا همانجا پیشکش نوروز از نظر بگذرد التماس او درجه قبول یافت یکروز و یک شب در منزل آن فرزند توقف نموده شد پیشکشهای خود را بنظر در آورد انچه پسند خاطر اوفتاد گرفته شد تتمه را باو بخشیدم روز دیگر مرتضی خان پیشکش خود را گذرانید از هرجنس چیزها سامان نموده بود تاروز شرف هرروز پیشکش یکے از امرا بلکه دو سه از نظر میگذشت روز دوشنبه نوزدهم فروردی مجلس شرف ترتیب یافت درانروز سعادت اندوز بر تخت دولت جلوس نمودم حکم شد که آقسام کیفها از شراب وغیر آن حاضر سازند تا هرکس بخواهش خاطر خود انچه

جواهر بخورد بسیاری ارتکاب شراب نمودند پیشکش مهابتخان درین روز گذشت یکمهر هزار توله که بکوکب طالع موسوم است بداد گار علي ایلچي والي ایران دادم مجلس شگفته گشت بعد از برخاستن حکم کردم که اسباب و آئین را بار کنند چون در ایام نوروز پیشکش مقرب خان سامان بیافته بود از هر قسم نفایس و تحفهای خوب بهمرسانیده بود وار جمله دوازده راس اسپ عراقی و عربي که بجهاز آورده بود ودیگر زین مرصع کاری فرنگي از نظر گذشت در منصب نوازش خان پانصد سوار اضافه شد که دوهزاری ذات و سوار بوده باشد میلی بدیعي بدین نام که اسلام خان از بنگاله فرستاده بود بنظر درآمد داخل فیلان خاصه شد روز سوم اردی بهشت خواجه یادگار برادر عبدالله خان از گجرات آمده ملازمت کرد یکصد مهر جهانگیری نذر گذرانید بعد از چند روز که در ملازمت بود بخطاب سردارخاني سرفرازی یافت چون بخشي صاحب استقلال به لشکر بنگش و آنحدود بایست فرستاد معتقد خان را بدین خدمت اختیار نموده و بر منصب او سیصد بذات و پنجاه سوار اضافه شده که هزار و پانصد بذات و سیصد و پنجاه سوار بوده باشد رخصت نمودم مقرر شد که بزودي روانه گردد محمد حسین چلبي را که در خریدن جواهر و بهمرسانیدن تحفه وقوف تمام داشت پاره زر داده رخصت نمودم که از راه عراق باستنبول رود و تحفها و نفایسکه بهمرساند بجهت سرکار ما خریداری نماید درینصورت ضرور بود که والي ایران را ملازمت کند کذبتي باو داده بودم و یاد بودی بآن همراه بود محمد در حوالي مشهد برادرم شاه عباس را مي بیند شاه ازو تفحص میکند که چه چیزها حکم است که بجهت سرکار ایشان خریداری نمائي چون مبالغه میکند چلبي یاد داشتي که همراه داشت ظاهرمیسازد و دران یادداشت فیروزه خوب و مومیائي کاني اسمهاداتي داخل بود میفرمایند که این دو جنس بخریدن میسر نیست من بجهت ایشان میفرستم اوسبي تولچي را که از ملازمان روشناس او بود اختیار نموده شش انداچه خاکه فیروزه تخمیناً بسی سد خاکه داشت وچهارده توله مومیائی و چهار راس اسپ عرقي که یکی ازان ابلق بود حواله او میکند و کتابتی مشعر بر اظهار محبت و دوستی بیش از پیش نوشته درباب زبونی خاکه و کمی مومیائي عذر بسیار خواسته بودند و خاکها بسیار زبون بنظر درآمد هرچند حکاکان و نگین سازان تفحص کردند نگ نگینی که بالایت انگشتری ساختن داشته باشد ظاهر نشد سالقاً درین ایام خاکه فیروزه بطریقی که در زمان شاه مرحوم شاه طهماسب از معدن بر مي آمده حالا بر نمي آید همین مقدمه را در کتابت ذکر کرده بودند درباب اثر مومیائی از حکمای سخنان شنیده بودم چون تجربه شد ظاهر نگشت نمیدانم که اطبا در اثرآن مبالغه از حد گذرانیده اند یا بجهت کهنگي اثر آن گم شده باشد بهرتقدیر بروشی که قرار داد اطبا بود پای مرغ را شکسته زیاده از آنچه میگفتند خورانیده پاره بر محل شکستگی مالیده شد و تا سه روز محافظت نمودند حالانکه مذکور میشد که از صباح تاشام کافیست بعد ازانکه ملاحظه نموده شد هیچگونه اثری ظاهر نشد و

جشن هشتمین نوروز

کي بحال خود بود درکاغذ. علیحده سفارش سلام‌الله عرب نوشته بودند همان لحظه
ب و علوفه جاگیراورا افزودم فیلی از فیلان خاصه باتلایر بعبدالله خان فرستادم و فیل
رهم بقلیچ خان مرحمت شد و دوازده هزار سوار برادری عبدالله خان را بضابطه سه
و دو اسپه فرمودم که تنخواه دهند وچون سابق بجهت خدمت جونه‌گڑه پانصدي
ت و سیصد سوار بر منصب برادر او سردارخان افزوده شده بود و در ثاني الحال آن
دمت بکامل خان مقرر گشت حکم کردم که آن اضافه را برقرار داشته درمنصب و
نبار نمایند و سرفرازخان را که هزار و پانصدي ذات و پانصد سوار بود ، وصد سوار دیگر
افه فرمودم بست هفتم اردي بهشت ماه مطابق بست ششم ربیع‌الاول سنه ۸ جلوس
سنه ۱۰۲۲ هجري روز پنجشنبه مجلس وزن قمري درخانه مریم‌الزماني ترتیب یا ت
پاره از زر وزن مذکور بعورات و مستحقان که درخانه والده ام جمع شده بودند فرمودم که
بخش کردند و درین روز هزاري بر منصب مرتضی خان افزوده شد که شش هزاري‌ذات
و پنج هزار سوار بوده باشد خسرو بیگ غلام میرزا خاني از پتنه بهمراه عبدالرزاق معموري
آمده ملازمت نمود و سردارخان برادر عبدالله خان باحمداباد گجرات رخصت یافت
موبز که پا زهر داشتند از کرناتک افغانی آورده بود همیشه شنیده میشد که هر
جانوری که پا زهر میدارد بسیار لاغر و زبون مي باشد حالانکه این بزها درنهایت فربهي
و تازگي بودند یکی ازانهارا که ماده بود فرمودم که کشتند چهار پا زهر ظاهر شد و
اینمعني باعث حیرت تمام گشت یوز مقرر است که درغیرجاهاے که میباشد بماده
خود جفت نمي شود چنانچه والد بزرگوارم یک مدتے تا هزار یوز جمع کرده بودند
بسیار خواهان آنبودند که اینها بایکدیگر جفت شوند اصلا نمي شد وبارها یوزهای نر
و ماده درباغات قلاده برآورده سردادند درانجا هم نشد درین ایام یوز نری قلاده خود را
گسیخته برسر ماده یوزی میرود وجفت میشود بعد از دونیم ماه سه بچه زائید و کلان
شده چون في الجمله غرابتي داشت نوشته شد هرگاه یوز بایوز جمع نگردد شیر خود
بطریق اولی هرگز شنیده نشده بود که بعد از گرفتاري جفت شده باشد چون درعهد
دولت من وحشت از طبیعت جانوران صحرائي برداشته شده چنانچه شیران بنوعی
رام گشته اند که بیقید و زنجیر گله گله درمیان مردم میگردند و ضرر ایشان بمردم نمیرسد
و نه وحشت و رمیدگي دارند بحسب اتفاق ماده شیری آبستن شد و بعد از سه ماه
سه بچه زائید و این هرگز نشده که شیرجنگلي بعد از گرفتاري بجفت خود جمع شده باشد
ازحکما شنیده مي شد که شیرشیر بجهت روشنائي چشم بغایت فائده مند است
هرچند سعي کردیم که نم شیر در پستان او ظاهر شود میسر نگشت بخاطر میرسد که
چون جانور غضبناک است وشیر در پستان مادران از روی مهری که به بچه خود دارند
چون در پستان او مقارن خوردن ومکیدن بچه شیر میشده باشد تا دروقت گرفتن او
بجهت برآوردن شیر غضب او زیاده گشته شیر در پستان خشک میشود در آواخر
اردي بهشت خواجه قاسم برادر خواجه عبدالعزیز که از خواجه زادهای نقشبندیه اند

از ماوراءالنهر آمده ملازمت نمود و بعد از چند روز دوازده هزار روپیه بطریق انعام باو مرحمت شد و چون خواجه جهان در حوالی شهر پالیز خربوزه عمل آورده بود بعد از گذشتن دو پهر روز پنجشنبه دهم خورداد بر کشتی سوار شده از راه دریا بسیر پالیز روانه شدم و مردم محل همراه بودند در دو سه گهری از روز مانده رسیدیم شب در سر پالیز گذرانیدیم عجب تند باد و جکری شد که خیمه و سراپرده برپا نمانده بر کشتی در آمده آنشب را بسر بردیم پاره از روز جمعه در سیر پالیز گذرانیدم و بشهر بازگشت نمودم افضل خان که مدتی مدید بالم دمل و زخمهای غریب گرفتار بود در دهم خورداد درگذشت جاگیر و وطن راجه جگمن را که در خدمت دکن تقصیر کرده بود تغیر نموده بمهابت خان عنایت نمودم شیخ پیر که از وارستگان و بی تعلقان وقتست و خاص بصحبت محبت و اخلاص که با من دارد طریقه خدمتگاری و همراهی اختیار نموده است در پرگنه میرته که وطن اوست قبل ازین بنای مسجد نهاده بودند. درینولا بتقریبی مذکور گشت چون خاطر او را متعلق باتمام این بنای خیر یافتم چهار هزار روپیه باو دادم که خود رفته صرف او نماید و پرمی شال خاصه باو مرحمت نموده رخصت کردم در دیوانخانه خاص و عام دو محجر از چوب ترتیب می یابند در محجر اول امرا و ایلچیان و اهل عزت می باشند ودرین دائره کسی بغیر حکم داخل نمیشود و در محجر دوم که وسیع تر از محجر اول است جمیع بندگان از منصبداران و احدیان و کسانیکه اطلاق نوکری توان کرد راه می یابند و در بیرون این محجر نوکران امیر و سائر مردمی که در دیوانخانه مذکور درمی آیند می ایستند چون میان محجر اول و دوم تفرقه نبود بخاطر رسید که محجر اول را به نقره باید گرفت فرمودم که محجر مذکور و نردبانی را که ازین محجر ببالاخانه جهروکه نهاده اند و دو فیل را که بهردو دست نشیمن جهروکه که هنرمندان از چوب ترتیب داده اند درنقره گیرند بعد از اتمام بعرض رسید یکصد و بیست و پنجمن نقره بوزن هندوستان که هشتصد و هشتاد من ولایت باشد صرف فرموده شد الحق که صفا و نمود دیگر پیدا کرده چنانچه گویا چنین می بایست سوم ماه تیر مظفرخان از پتنه آمده ملازمت کرد دوازده مهر نذر گذرانید مصحف جلد مرصع و دو گل مرصع پیشکش گوبان بنظر در آورد ودرچهار دهم ماه مذکور صفدر خان از صوبه بهار آمده ملازمت کرد یکصد و یکعدد مهر نذر گذرانید بعد ازان که مظفرخان روزی چند در ملازمت بود پانصدی ذات بر منصب سابق او افزوده علم عنایت فرمودم و شال خاصه داده رخصت پتنه کردم میدانستم که سگ دیوانه هر جانوری و جانداری را که بگزد البته میمیرد غایتاً اینمعنی در فیل بصحت نه پیوسته بود در زمان من چنین واقع شد که شبی سگ دیوانه بجای مسکن یکی از فیلان خاصه کجهی نام در آمده در پای ماده فیلی که همراه فیل خاصه بود میگزد بیکبار ماده فیل بفریاد درمی آید فیلبانان دویده خود را میرسانند آن سگ رو بگریز نهاده بمرغزاری که دران حوالی واقع بود درمی آید و بعد از زمانی باز در آمده خود را

جشن هشتمین نوروز

روز و پنج روز یکماه مدت چون میکشد اورا فیل میکرد اورا دسته و میرساند خاصه فیل
درعین که فیل ماده بگوش رعد غریدن بود ابرناک هوای روزیکه و میکرد مقدمه پیش
اندازه می را خود درآمده بلرزه او اعضای و میکند فریاد بیکبار و میرسد بود اورا
آرامی بی و میکند فریادی تکاد و میریخت او دهان از آب روز هفت خاسته برباز
از بعد مرد افتاده هشتم روز و نکرد نفع شدند علاج درصدد هرچند فیلبانان داشت
رعد و ابر طریق بهمان بردند می بصحرا آب بکنار را کلان فیل بیکماه فیل ماده مردن
فیلبانان نشست برزمین درآمده بلرزه یکبار مستی عین در مذکور فیل شد ظاهر
که حالت وبهمان مدت همان از بعد آورده خود مقام و بجا مشقت بهزار اورا
تمام حیرت مقدمه این وقوع از شد تصدیق نیز فیل این بود دیده دست را ماده
وترکیب هیکل وبزرگی کلانی باین جانوری که است حیرت جای والحق داد دست
خانخانان چون گرود متاثر مقدار این بارسد ضعیفی چنین از که جراحتی باندک
اسپ امرداد ۶ بتاریخ بود نموده خود پسر خان نواز شاه رخصت عالی یافته مکرر
وپنجاهی وصد او منصب که را بلخشی یعقوب و نمودم دکهن رخصت داده خلعت و
سرفراز سوار وهزار ذات پانصدی و هزار بمنصب بود آمده بوقوع ازو که تردیدی بنابر بود
هنود طوایف شد کرامت نیز وعلم گردانیدم سربلند اورا خانی بخطاب ساخته
درهرسال و مینمایند عمل خاص وطریق بآئین هرکدام و یافته قرار گروه چهار بر
شش ایشان وظیفه و برهمن ایشان شناسند یعنی برهمن طایفه اول دارند معین روزی
به اول دلالت و مردم پرستیدن آتش و دادن تربیت را دیگران و آموختن علم است چیز
معین روزی را طایفه این گرفتن چیزی و دادن محتاجان به چیزی کردن پرستش آتش
مبارک را روز این است برسات از دویم ماه که است ساون ماه آخر روز وآن است
و برهمنان برتر خوانند تهوتیها و میروند تالابها و دریاها بکنار ایشان عابدان دانسته
راجها دردست هارا رشته آن نوست سال اول که دویم روز و میدمند رنگین هاے رشته
نگاهداشت یعنی میگویند راکهی را رشته واین میدانند شگون و بندند می عهد وبزرگان
دویم طایفه میگردد واقع سرطانست دربرج جهانتاب آفتاب که تیر درماه روزه این
که ایست طایفه چهتری از ومراد است ومشهور معروف چهتری که بکهتری
خود آنکه یکی است چیز سه طایفه این آئین دارند محفوظ شر ظالمان از را مظلومان
پرستش به را ودیگران کند پرستش را آتش آنکه دویم ندهد تعلیم را ودیگران بخوانند علم
نگیرد چیزی احتیاج باوجود وخود بدهد چیزی محتاجان به آنکه سیوم ننماید دعوت
خصم سر بر لشکر و کردن سواری روز درین است دسهرا و بجی طایفه این روز
روز درین پرستند می بخدائی را او که چند رام است مبارک ایشان پیش کشیدن
واسپان وفیلان دانند می معتبر را روز این است ظفریافته خود خصم بر کشیده لشکر
سنبله دربرج آفتاب که شهریور درماه روز واین نمایند می پرستش کرده آرایش را
سیوم طایفه میدهند انعامها وفیلان اسپان جلے دارند نگاه به میشود واقع میباشد

نیش است و این جماعت این دو طایفه را که ذکر ایشان گذشت خدمت میکنند زراعت و حرفه و فروخت و سود و سودا شغل ایشان مقرر است این طایفه را هم روزی معین است که آنرا دیوالی هم میگویند و این روز در ماه مهر که آفتاب در برج میزان است واقع میگردد و در بیست هشتم ماههاے قمری می باشد در شب این روز چراغهاے می افروزند و دوستان و عزیزان در خانه هاے یکدیگر جمعیت نموده هنگامه قماربازی گرم میسازند چون نظر این طایفه بر سود و سودا است بردن و باختن را درین روز شگون میگیرند طایفه چهارم شودر است این گروه کهترین طایفه هنود اند همه را خدمت میکنند و ازین چیزها که مخصوص هر طایفه مذکور گشت بهره ندارند روز این ها هولی است که باعتقاد ایشان روز آخر سال است این روز در ماه اسفندارمذ که حضرت نیراعظم در برج حوت منزل دارند واقع میشود در شب این روز آتشها در سرکوچها و گذرها برمی افروزند و چون روز میشود تا یک پهر آن خاکسترها بر سر و روے یکدیگرمی افشانند و شور و غوغاے عجیبی برمی انگیزانند و بعد ازان خود را شست و شوے داده رختها می پوشند و بسیر باغات و صحراها میروند چون ضابطه مع رهنود است که مردههاے خود را می سوزانند آتش افروختن درین شب کنایه از سوختن آخرسال گذشته است کنایه از انست که سال گذشته را که بمنزله مرده است میسوزانند درایام والد بزرگوار م امراے هنود و دیگر طوایف بتقلید ایشان رسم راکهي بجای رسانیدند که لعلها و مرواریدها و گلهاے مرصع بجواهرگران بها در رشته ها کشیده بردست مبارک ایشان می بستند و تا چند سال این رسم معمول بود چون تکلف را از حد گذرانیدند این معنی بر ایشان گران آمده منع فرمودند و برهمنان بشگون همان رشتها و ابریشمها را که ضابطه ایشان است می بستند من هم درین سال بستن بستندهٔ ایشان عمل نموده فرمودم که امرای هند و اعیان این طایفه راکهی بدست من به بندند روز راکهی که نهم امرداد بود بار همان معرکه قایم شد و دیگر طوایف براه تقلید رفته دست ازین تعصب باز نداشتند همین سال را قبول نموده فرمودم که بهمان ضابطه قدیم برهمنان رشتها وابریشمها می بسته باشند درین روز بحسب اتفاق عرس حضرت عرش آشیانی واقع شد و عرس از قاعدها است که در هندوستان معمول است در هر سال در روز فوت بزرگ عزیز خود طعامها و اقسام خوشبوئیها باندازهٔ حالت و مقدور خود ترتیب داده علما و صلحا وسایر مردم جمع مي شوند واین مجلس گاه باشد که بیک هفته بکشد درین روز بابا خرم را فرستادم که بروضه منوره ایشان رفته این مجلس را منعقد سازد و ده هزار روپیه به ده کس از بندههاے معتبر داده شد که به فقرا و ارباب احتیاج تقسیم نمایند در یازدهم ماه امرداد پیشکش اسلامخان ازنظر گذشت بیست و هشت زنجیر فیل و چهل راس اسپ آن سرزمین که تانگن مشهور است و پنجاه نفر خواجه سرا و پانصد برگاله نفیس ستارگامی فرستاده بود چون ضابطه شده که وقایع جمیع صوبها به تخصیص

سرحدها بغرض مي رسیده باشد و واقعه نویسان از درگاه بدین خدمت تعین مي شوند و این از ضوابط است که پدر بزرگوارم کرده اند و من هم موافق آن عمل مي نمایم و درین ضمن فواید کلي و نفع عظیم مشاهده میشود و اطلاع دیگر براحوال عالم وعالمیان بهم میرسد اگر فواید آن مرقوم گردد سخن دراز میشود درین ایام وقایع نویس لاهور نوشته بود که در اواخر ماه تیر ده کس از شهربامن آباد که در دوازده کروهي واقع است رفته اند چون هوا گرمي بهم میرساند پناه بسایه درختي میبرند مقارن آن باد وچکري بهم میرسد و آن باد چون بجماعت مذکور مي وزد بلرزه در آمده نه کس ازانها هم در زیر درخت جان دادند و یک کس زنده ماند و آن زنده مدتها بیماري داشت تابعد از محنت بسیار خلاص شد و جانوراني که بر درخت مذکور نشیمن داشتند همگی افتاده مردند و دران نواحي هوا این قسم خرابي پیدا کرد که جانوران صحرائی بکشت زارها آمده خود را مي انداختند و بر بالاے سبزه غلطیده جان میدادند مجملاً جانوران بسیاري هلاک شدند در روز پنجشنبه ۳۱ امرداد تسبیح نموده بقصد شکار بکشتي سوار شده متوجهه موضع سمونگر که از شکار گاههائی مقرر است گشتم در ۳ شهریور خانعالم را که از دکهن بمصلحت فرستادن عراق و همراهي ایلچي دارای ایران طلب نموده بودم درینجا رسیده ملازمت کرد صد مهر نذر گذرانید و چون سمونگر بجاگیر مهابت خان مقرر بود منزلي دلکشا بغایت تکلف در کنار دریا ساخته بود بسیار خوش افتاد یک زنجیر فیل و یک انگشتري نگین زمرد پیشکش نمود فیل را داخل فیلان خاصه نمودم تا ۹ شهریور بشکار مشغول بودم درین چند روز چهل و هفت راس اهو نرو ماده و دیگر جانوران شکار شد درین روزها دلاور خان یک قطعه لعل پیشکش فرستاده بود مقبول افتاد شمشیرخاصه جهت اسلام خان فرستادم بر منصب حسن علي ترکمان که هزاري ذات و هفت صد سوار بود پانصدي ذات و یکصد سوار افزوده شد اخرهاے روز پنجشنبه ۲۰ ماه مذکور در منزل مریم الزماني وزن شمسي بفعل آمد خود را بافلزات و دیگر چیزها بدستور معمول وزن نمودم درین سال سن من چهل و چهار سال شمسي پوره شد و درهمین روز یادگار علي ایلچي دارای ایران و خانعالم که ازین جانب بهمراهي او تعین شده بود مرخص گشتند بیادگار علي اسپ بازین مرصع و کمر شمشیر مرصع و چارقب طلا دوزي و کلغي وبا پروجیغه و شي هزار روپیه نقد مرحمت شد که مجموع چهل هزار روپیه بوده باشد و بخانعالم کهپوه مرصع یا پهول کتاره که علاقه از مروارید داشت شفقت نمودم در ۲۲ ماه مذکور به زیارت روضه مقدسه منوره والد بزرگوارم به بهشت آباد فیل سواره متوجه گشتم در رفتن پنجهزار روپیه زر ریزگي انشانده شد و پنج هزار روپیه دیگر بخواجه جهان دادم که بدرویشان قسمت نماید و تسبیح نماز شام کرده بکشتي متوجه شهر شدم چون منزل اعتمادالدوله بر کنار آب جمنه واقع بود انجا فرود آمدم و شب در منزل او گذرانیده تا اخرهاے روز دیگر انجا بسر بردم و از پیشکش هاے او انچه خوش آمد قبول فرموده متوجه دولتخانه گشتم منزل اعتقاد خان هم بر کنار آب

جقه بود بجهت التماس او با مردم محل آنجا مورد آمده مبارک او را که تازه ساخته
بود سیر کردم الحق جاهای مطبوع و دلپسند بود بسیار خوش آمد پیشکش های لایق
از اقمشه و جواهر و دیگر اجناس سرانجام نموده بود مجموع از نظر اشرف گذشت و اکثر
پسند خاطر افتاد و قریب بشام داخل دولتخانه همایون شدم چون منجمان و اختر
شناسان امشب ساعت توجه بجانب اجمیر اختیار نموده بودند هشت گهری از شب
دوشنبه ۲ شعبان مطابق ۲۴ شهریور گذشته بفیروزی و اقبال بقصد اجمیر از دارالخلافه
آگره برآمدم و درین عزیمت دو چیز منظور خاطر بود اول زیارت روضه منوره خواجه
معین الدین چشتی که از برکات روح پرفتوح ایشان کشایشهای بزرگ باین دودمان والا
رسیده و بعد از جلوس زیارت مرقد بزرگوار ایشان میسر نگشته بود دوم دفع و رفع رانا امر
سنگهه مقهور که از زمینداران و راجهای معتبر هندوستان است و سری و سرداری
او و آبا و اجداد او را جمیع راجها و رایان این ولایت قبول دارند و دیریست که دولت
و ریاست در خانواده ایشانست مدتی در حدود مشرق که پورب زبانه باشد حکومت
داشته اند و دران ایام بخطاب راجگی معروف و مشهور بوده اند بعد ازان بزمین دکهن
افتادند و بیشتر ولایات آنجا بتصرف در آوردند و بجای راجه لقب راول را جزو اسم
خود ساختند پس ازان بکوهستان میواڑ در آمدند و رفته رفته قلعه چیتور را بتصرف
در آوردند ازان تاریخ تا امروز که هشتم سال از جلوس منست یکهزار و چهار صد و هفتاد
و یک سال میشود بیست و شش کس دیگر ازین طایفه که مدت حکومت ایشان یک
هزار و ده سال است راول خطاب داشته اند و از راول که اول شخصیست که براول
اشتهار یافته تا رانا امر سنگه که امروز رانا است بیست و شش نفر اند که در عرض
چهار صد و شصت و یکسال ریاست و سروری داشته اند و درین مدت مدید گردن باطاعت
هیچ یک از سلاطین کشور هندوستان در نیاورده اکثر اوقات در مقام سرکشی و فتنه انگیزی
بوده اند چنانچه در عهد سلطنت حضرت فردوس مکانی راناسانگا جمیع راجها و رایان
و زمینداران این ولایت را جمع ساخته با یک لک و هشتاد هزار سوار و چندین لک
پیاده در حوالی بیانه جنگ صف نمود و به تائید باری تعالی و یاوری بخت لشکر ظفر اثر
اسلام بر افواج کفر غلبه کردند و شکست عظیمی باحوال او راه یافت تفصیل این جنگ
در تواریخ معتبره بتخصیص در واقعات که از تصنیفات حضرت فردوس مکانیست مذکور
و مسطور است والد بزرگوارم که مرقد منورش محل نزول نامتناهی باد در دفع این
سرکشان سعیهای بلیغ بجا آوردند و چندین مرتبه لشکرها برسر او تعین نمودند و درسال
دوازدهم از جلوس خود به تسخیر قلعه چیتور که از محکم قلعه های معموره عالم
است و برهم زدن ملک رانا عزیمت نمودند و قلعه مذکور را بعد از آنکه چهار ماه و ده روز در
قبل داشتند از کسان پدر رانا امر سنگه بجنگ و جدال از روی قدرت و قوت تمام گرفتند و
قلعه را خراب نموده برگشتند و در هر مرتبه افواج قاهره کار را برو تنگ ساخته چنان می
کردند که بدست در آید یا خراب و آواره گردد و مقارن این امری روی میداد که این مهم

انضرام نمی یافت تا در اواخر عهد در یک روز و یکساعت خود به تسخیر ملک دکن متوجه گشتند و مرا با لشکر عظیم و سرداران معتبر بر سر رانا فرستادن بحسب اتفاق این هردو کار بواسطه اسبابی که ذکران طول تمام دارد صورت پذیر نگشت تا انکه زمان خلافت بمن رسید چون این مهم نیم کاره من بود بعد از جلوس اولین لشکری که بحدود ممالک فرستادم این لشکر بود فرزند پرویز را سردار ساخته عظماے دولت که در پاے تخت حاضر بودند بدین خدمت تعین گشتند و خزانه معمور و توپخانه موفور همراه نموده روانه ساختم چون هرکاری موقوف بر وقتیست درین اثنا قضیه بدعاقبت خسرو بوقوع امد مرا ناچار تعاقب او بجانب پنجاب باید نمود و ولایت و پایه تخت که در دارالخلافه آگره بود خالي میماند بالضرورت نوشته شد که پرویز با بعضی امرا برگشته بمحافظت اگره و حوالي و حواشي ان قیام نماید مجملاً درین مرتبه هم مهم رانا چنانکه بایست نشد چون بعنایت الهي خاطر از فتنه خسرو جمع گردید و دیگر باره اگره محل نزول رایات عالیات گشت افواج قاهره بسر کردگي مهابتخان و عبدالله خان و دیگر سرداران تعین نموده شد و ازان تاریخ تا وقت عزیمت رایات جلال باجمیر پیوسته ولایات او پایمال عساکر فیروزي ماثر بود غایتاً مهم او صورت پسندیده پیدا نمیکرد بخاطر گذرانیدم که چون در اگره کارے ندارم و یقین من گشت که تامن خود متوجه نشوم این مهم صورتے پیدا نمیکند بساعت مقرر از قلعه اگره برامده درباغ دهره منزل واقع شد روز دیگر جشن دسیره روے داد بدستور معمول اسپان و فیلان را آرایش داده از نظر گذرانیدم چون مکرر والدها و همشیرهاے خسرو بعرض رسانیدند که از کردهاے خود بسیار نادم و پشیمانست عرق عطوفت و شفقت پدري درحرکت آمده اورا طلبیدم و مقرر کردم که هر روز بکورنش می امده باشد درباغ مذکور هشت روز مقام شد در بیست و هشتم خبر رسید که راجه رامداس که در بنگش و حدود کابل بهمراهي قلیج خان خدمت مینمود وفات یافت غره ماه مهر از باغ کوچ شد و خواجه جهان را براے نگاهباني دارالسلطنت آگره و محافظت خزاین و محلها رخصت فرمودم و فیل و فرگل خاصه باو مرحمت شد در دوم مهر خبر رسید که راجه باسو در تهانه شاه‌آباد که سرحد ولایت امري مقهور است وفات یافت دهم ماه مذکور روپ باس که الحال بامن آباد موسوم شده منزل گشت سابق این محال بجاگیر روپ خواص مقرر بود بعد ازان به بصر مهابتخان که امان الله نام دارد مرحمت نموده فرمودم که بنام او میخوانده باشند یازده روز درین منزل مقام واقع شد چون از شکارگاههای مقرر است هر روز بشکار سوار میشدم چنانچه درین چند روز یک صد و پنجاه و هشت آهو نر و ماده و سایر جانوران شکار شده بست و پنجم ماه مذکور از امن‌آباد کوچ نموده شد در سي و یکم این ماه مطابق هشتم رمضان خواجه ابوالحسن را که از برهانپور طلب نموده بودم آمده ملازمت کرد پنجاه مهر نذر و پانزده پاره مرصع آلات و یکزنجیر فیل که اورا داخل فیلان خاصه کردم پیشکش گذرانید دوم آبان مطابق دهم رمضان خبر فوت قلیج خان رسید از قدیمان این دولت

بود و به هشتاد سالگی برحمت خدا رفت در برشاور بخدمت دفع و رفع افغانان پرتارکی قیام داشت منصب او شش هزاری ذات و پنجهزار سوار بود مرتضی خان دکنی که در علم پولته بازی که باصطلاح دکنیان یک انگی گویند ومعانی شمشیر بازی میگویند بینظیر بود مدتی پیش او باین ورزش متوجه بودم درینولا اورا بخطاب ورزش خانی سرفراز گردانیدم چون ضابطه کرده ام که شبها ارباب استحقاق و درویشان را از نظر من میگذرانیده باشند تا بنظر بحالت هریک انداخته زمین و زر نقد و پوشش بانها مرحمت نمایم در میان آن مردم شخصی اسم جهانگیررا باسم اعظم الله اکبر بحساب ابجد مطابق یافته بود بعرض رسانید و اینمعنی را بتفاؤل و شگون خوب گرفته به یابنده آن زمین و اسپ و زر نقد و خلعت کرامت نمودم روز دوشنبه پنجم شوال مطابق بست و ششم آبان ساعت داخل شدن باجمیر قرار یافته بود صبح روز مذکور متوجه گشتم چون قلعه و عمارات روضه حضرت خواجه بزرگوار ظاهر گشت قریب بیک کروه راه را پیاده طی کردم و از دوجانب راه معتمدان را تعین نمودم که بفقرا و ارباب احتیاج زر داده میرفتند چون چهار گهری از روز گذشت داخل شهر و معموره شدم و در گهری پنجم شرف زیارت روضه متبرکه دست داد بعد از دریافت زیارت بدولتخانه همایون متوجه گشتم و روز دیگر فرمودم که همه حاضران این بقعه شریف را از خورد و بزرگ شهری و رهگذری از نظر بگذرانند تا فراخور استحقاق بعطایای جزیل خوشنود گردند هفتم آذر بقصد سیر و شکار تالاب پهکر که از معابد مقرر هنود است و در فضیلت آن سخنان میگویند که بهیچ عقلی راست نمی آید و در سه کروهی اجمیر واقع است متوجه گشتم و دو سه روز دران تالاب شکار مرغابی کردم و باجمیر معاودت نمودم معبدهای قدیم و جدید که به اصطلاح کفار دیوهره میگویند در اطراف این تال بنظر درآمد از جمله رانا شنکر که عم امری مقهوراست و در دولت ما از امرای بزرگ است دیوهره ساخته در غایت تکلف چنانکه یک لکهه روپیه مذکور شد که خرچ نموده بتماشای آن عمارت درآمدم صورتی دیدم از سنگ سیاه تراشیده از گردن بالا بهیئت سر خوک و مابقی شبیه به بدن آدمی عقیده باطل هنود آنست که یک وقتی بنابر مصلحتی که راسته حکیم علیم اقتضا فرموده بدین صورت جلوه ظهور نموده است اینصورت را بدین جهت عزیز داشته پرستش مینمایند فرمودم که آنصورت کریه را درهم شکسته در تالاب مذکور انداختند بعد از ملاحظه این عمارت بر قله کوهی گنبدی سفید مشاهده گشت که مردم از هرطرف بدانجا می آمدند از حقیقت آن پرسیدم گفتند جوگی درآنجا میباشد ساده لوحانیکه بدین او میروند کف آردی بدست به اینها میدهند که در دهن انداخته آواز جانوری که ازان سفها در یک وقت آزاری یافته باشد نمایند تا آن گناه بدین عمل زایل گردد فرمودم تا آن محل را خراب نموده آن جوگی را ازآنجا اخراج نمودند و صورت بتی که دران گنبد بود شکستند دیگر مقیده داشتند که این تالاب را عمق نیست بعد از تفحص ظاهر شد که هیچ جای آن از دوازده ذرع زیاده عمق ندارد دور آنرا نیز پیمودم قریب

یک ونیم کروه بود شانزدهم آذرخبر رسید که قراولان ماده شیری را قبل نموده اند در ساعت متوجه شده بمجرد رسیدن بتفنگ زده باز گشتم بعد از چند روز نیله گاوے شکار شد درحضورخود فرمودم تا از پوست برآوردند و بجهت فقرا طعام پختند دوبست و چند نفرجمع شده بودند ازان طعام خوردند و بهریک بدست خود زرها دادم در همین ماه خبررسید که فرنگیان کوده بیقولي نموده چهار جهاز اجنبي را که ازجهازات مقررة بندرسورت بود درحوالي بندر تاراج نمودند و جمع کثیررا از مسلمانان اسیر نموده مال و مطاعی که دران جهاز بود متصرف گشتند اینمعني برخاطرگران آمده مقربخانرا که بندر مذکورحواله او بود بجهت تدارک و تلافي این امر اسپ و فیل و خلعت داده هیژدهم آذر مرخص ساختم بنابر حسن ترده و خدماتی که از یوسف خان و بهادرالملک در صوبه دکن بوقوع آمده بود علم بجهت انها فرستادم و نوشته شد که مقصد اصلي ازین عزیمت بعد از زیارت حضرت خواجه سرانجام مهم رانا مقهور بود بنابرین بخاطرگذرانیدم که خود دراجمیر توقف نموده فرزند سعادتمند بابا خورم را پیش بفرستم و این اندیشه بغایت صواب بود بنابرین ششم دي که اختیارساعت شده بود بفرخي و فیروزي اورا مرخص ساختم و قبای طلا دوزي گل مرصع که مروارید براطراف گلهاے آن کشیده بودند و چیره زر دوزي رشته مروارید و فوطه زر بفت مسلسل مروارید وفیل فتح گج نام خاصه معه تلایر واسپ خاصه و شمشیرمرصع وکهپوه مرصع معه پهول کتاره بدو مرحمت نمودم سواے مردمی که سابق بسرکردگي خان اعظم دریخدمت تعین بودند دوازده هزار سوار دیگر بهمراهي آن فرزند معین ساختم و سران سپاه را فراخور قدر هریک باسپان خاصه و فیلان و خلعتهاے خاصه فاخره سرفراز ساخته رخصت نمودم و فدائي خان بخدمت بخشیگري این لشکر تعین یافت درهمین ساعت صفدرخان بحکومت کشمیر از تغیرهاشم خان مرخص شد اسپ و خلعت یافت روز چهارشنبه یازدهم خواجه ابوالحسن را بخشي کل ساخته خلعت مرحمت نمودم و یک دیگ کلانی در اگره حکم کرده بودم که بجهت روزه متبرکه خواجه بسازند در همین روزها آورده بودند فرمودم که بجهت فقرا طعامی دران دیگ طبخ نمایند و درویشان اجمیررا جمع سازند تا دور حضور بانها خورانیده شود پنجهزار کس حاضرشدند و همه ازین طعام سیر خوردند و بعد از خوردن طعام بدست خود بهریک از درویشان زرها داده شد اسلام خان حاکم بنگاله درین ایام بمنصب شش هزاري ذات و سوار سرفرازي یافت وبه مکرم خان پسرمعظم خان علم مرحمت شد غرهٔ اسفندارمز مطابق دهم محرم سنه ۱۰۲۳ به شکار نیله گاو از اجمیربرامدم روز نهم معاودت نمودم و بچشمه حافظ جمال که در دوکروهي شهر واقع است منزل نمودم وشب جمعه را درآنجا گذرانید آخر روزبشهر داخل شدم درین بست روز ده نیله شکارشد چون نیکوخدمتي خواجه جهان و کم جمیعتي او بجهت حفظ و حراست آگره و آن نواحي بعرض رسید پانصدیذات و یکصد سوار برمنصب او افزوده شد و درهمین روزها ابوالفتح دکهني از جاگیر آمده شرف ملازمت دریافت در۳

ماه مذکور خبر فوت اسلامخان رسید که در روز پنجشنبه پنجم رجب سنه ۱۰۲۲ وفات
یافته بود دریک روز بے سابقه بیماری و تشویشی این امر ناگزیر او را دست داد ازخانه
زادان و تربیت یافتها این مقدار جوهر کاردانی که ازو بظهور رسید از دیگر ظاهر نشد
حکومت بنگاله را از روی استقلال کرد و ولایاتے که در عمل هیچ یک از جاگیرداران سابق
و بتصرف اولیای دولت قاهره در نیامده بود داخل ولایات عملی شد اگر اجل اورا
در نمی یافت مصدر خدمات کلی میگشت خان اعظم با آنکه خود استدعا نموده
بود که شاهزاده پرویز مدد با ین خدمت مامور گردد باوجود انواع دلاسا و رضا جوئی
ازجانب آن فرزند تن بسپار کاری در نداده بشیوه نا ستوده خود عمل مینمود چون
این مقدمه مسموع گشت ابراهیم حبشی را که از خدمتگاران معتمد حضور بود همراه
او فرستادم و سخنان لطف آمیز مهر انگیز بدو پیغام کردم که وقتی در برهانپور بودی
باربارها این خدمت را ازمن التماس نمودی چون این خدمت را که سعادت
دارین خود دران میدانستی و در مجالس و محافل مذکور میکردی که درین عزیمت
اگر کشته شوم شهید و اگر غالب آیم غازی خواهم بود بتو تفویض نمودم انچه از کمک
و مدد توپخانه خواستی سرانجام یافت بعد آزان نوشتی که بیحرکت رایات جلال
بدین حدود فیصل این مهم حالی را اشکالی نیست بکنکش تو نزول اجلال در اجمیر
واقع شد و این نواحی محل سرادقات جاه و جلال گشت الحال که شاهزاده را بعرایض
و حرف معقوله استدعا نمودی و مجموع مقدمات یراق و کنکاش و صوابدید تو بعمل
آمده باعث چیست که پا ازمعرکه بیکدار میکشی و در مقام ناسازگاری در آمده باباخرم
را که درین مدت هرگز از خود جدا نساخته ام محض باعتماد کاردانی تو فرستادم باید
که طریقه نیکخواهی و نیک اندیشی منظور و مرعی داشته شب و روز از خدمت فرزند
سعادت مند غافل نباشی و اگر بخلاف این سخنان عمل نموده از قرارداد خود قدم
بیرون نهی دانسته باش که زیان کار خواهی بود ابراهیم حبشی رفت و این سخنان را
بهمین تفصیل خاطرنشین او ساخت اصلا نتیجه نداد از جهل و قرار داد خود بازنیامد
باباخرم چون دید که وجود او درین کار مخل است او را نگاهداشته عرضداشت نمود
که بودن او بهیچ وجه لائق نیست و محض بجهت دشمنی که با خسرو دارد در مقام
کارشکنیست مهابت خان فرمودم که رفته او را از اودیپور بیارد و محمد تقی دیوان
بیوتات تعین شد که بمندسور رفته فرزندان و متعلقان او را باجمیر رساند در یازدهم ماه
مذکور خبر رسید که دلیپ ولد رایسنگهه که خلف او سرشته بغی و فساد است از برادر
کوچک خود راو سورج سنگهه که بر سر او تعین شده بود شکست عظیم خورده در یکی
از محکمهاے سرکار حصار در قیلست مقارن آن هاشم خوستی فوجدار و جاگیرداران آن
نواحی او را بدست در آورده مقید بدرگاه رسانیدند چون مکرر ازو تقصیر سرزده بود به بیاسا
رسید و کشتن او باعث عبرت بسی ازمفسدان شد و بجلدوی این خدمت بر منصب
راو سورج سنگهه پانصدی ذات و دویست سوار افزوده گشت در چهاردهم ماه عرضداشت

فرزند بابا خرم رسید که فیل عالم‌گمان که رانا را بدان نازش تمام بود با هفده زنجیر فیل دیگر بدست بهادران لشکر فیروزی اثر افتاد و عنقریب صاحبش نیز گرفتار خواهد گشت *

جشن نهمین نوروز از جلوس همایون



آغاز سال نهم از جلوس همایون مطابق سنه ۱۰۲۳ هجري

در پهر و یک گهري از شب جمعه ۹ شهر صفر گذشته آفتاب عالمتاب ببرج حمل که خانه شوکت و شرف اوست پرتو افگن گشت و صباح آن که غره فروردي ماه بوده باشد مجلس جشن نوروزي در خطه دلپذیر اجمیر دست داد و در وقت تحویل که ساعت سعد بود جلوس بر تخت اقبال نمودم برسم مقرر دولت خانه همایون را باقمشه نفیسه و جواهر و مرصع آلات آئین بسته بودند در همین وقت خجسته فیل عالم گمان که لیاقت خاصه شدن داشت با هفده زنجیر فیل دیگر از نر و ماده که فرزند بابا خرم از فیلان رانا فرستاده بود از نظر اشرف گذشت و باعث انبساط خاطر دولتخواهان گشت روز دویم نوروز در سواري انرا تیمناً خوب دانسته براي سوار شدم و زر بسیاري نثار شد و در تاریخ سیوم منصب اعتقاد خان را که دو هزاري ذات و پانصد سوار بود سه هزاري ذات و هزار سوار مقرر فرمودم و بخطاب آصف‌خاني که دو کس هم از سلسله انها بدین خطاب سرفرازي یافته بودند سربلند ساختم و بر منصب دیانت خان نیز پانصدي ذات و دویست سوار افزوده شد و هم درین ایام اعتماد الدوله را بمنصب پنج هزاري ذات و دو هزار سوار از اصل و اضافه سرفراز ساختم حسب التماس بابا خرم بر منصب سیف خان بارهه پانصدي ذات و دویست سوار و بر منصب دلاور خان پانصدي ذات و دویست سوار و بر منصب کشن سنگهه پانصد سوار افزودم و بر منصب سرفراز خان پانصدي ذات و سیصد سوار افزوده شد روز یکشنبه دهم پیشکش آصف‌خان از نظر اشرف گذشت و در ۱۴ اعتماد الدوله پیشکش خود گذرانید درین دو پیشکش نفایس بنظر در آمد آنچه پسند خاطر افتاد گرفتم تتمه را باز دادم چین قلیج خان با برادران و خویشان و لشکر و جمعیت پدر خود از کابل آمده سعادت ملازمت دریافت ابراهیم خان که منصب هفت صدي ذات و سیصد سوار داشت بمنصب هزار و پانصدي و شش صد سوار سرفرازي یافته بخدمت جلیل القدر بخشیگري درخانه بشرکت خواجه ابو الحسن مقرر گشت در ۱۵ این ماه مهابتخان که بآوردن خان اعظم و پسر او عبد الله مقرر گشته بود آمده ملازمت کرد در ۱۹ مجلس شرف ترتیب یافت درین روز پیشکش مهابتخان از نظر اشرف گذشت و فیل خاصه روپ سندر نام بجهت فرزند پرویز فرستاده شد بعد از گذشتن روز مذکور فرمودم که خان اعظم را با مهابتخان بسپارند که او را در قلعه گوالیار نگاهدارد و چون غرض از فرستادن او بقلعه این بود که مبادا در مهم رانا بنابر رابطه و جهتي که بخسرو دارد نفاق و فسادي از و بوقوع آید حکم فرمودم که او را در قلعه بطریق بندیان نگاه

نداشتند بلکه اسباب زراعت و آسودگی از خوردنی و پوشیدنی بجهت او آماده و مهیا دارند چین قلیچ خان را در همین روزها بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه سرفراز ساختم و بر منصب تاج خان که بدارایی ولایت بهکر معین بود پانصدی ذات و سوار افزوده شد. در ۱۸ اردی بهشت خسرو را منع کورنش نمودم و سبب آن بود که بنابر شفقت و عطوفت پدری و التماس والدهای و همشیره های او مقرر فرموده بودم که همه روز بکورنش می آمده باشد چون از سیمای او آثار شگفتگی و خوشحالی ظاهر نمیشد همیشه ملول و گرفته خاطر بنظر درمی آمد فرمودم که بکورنش در نیاید در زمان والد بزرگوارم مظفر حسین میرزا و رستم میرزا پسران سلطان حسین میرزا برادر زاده شاه طهماسب صفوی که قندهار و زمین داور و آن حدود در تحت و تصرف ایشان بود بواسطه قرب خراسان و آمدن عبدالله خان اوزبک بدان ملک عرایض فرستادند که ما از عهده نگاهداشت این ولایت بیرون نمیتوانیم آمد اگر یکی از بندهای درگاه را بفرستند تا این محال را بدو سپریم و خودها روانه ملازمت شویم چون این معنی را مکرر عرض داشت نمودند شاه بیگ خان را که الحال بخطاب خاندورانی سرفراز است بدارائی و حکومت قندهار و زمین داور و آن حدود فرستادند و فرامین عنایت آمیز بمیرزایان نوشته ایشانرا بدرگاه طلب فرمودند بعد از آمدن عنایات شامل حال هر یک نموده ولایاتی که دو سه برابر قندهار جمع داشتند بانها مرحمت شد غایتاً سرانجامی به بایست از ایشان نشد رفته رفته آن ولایت تغیر یافت مظفر حسین میرزا هم در ایام حیات والد بزرگوارم برحمت خدا رفت و میرزا رستم را بهمراهی خانخانان بصوبه دکن فرستادند در آنجا اندکی مایه جاگیری داشت چون تخت و سلطنت بوجود من آرایش یافت او را از دکن بقصد آنکه رعایت نموده بیکی از سرحدها بفرستم طلب نمودم مقارن آمدن او میرزا غازی ترخان که حکومت تهته و قندهار و آن نواحی متعلق بدو بود برحمت خدا رفت بخاطر رسید که او را به تهته فرستم تا آنجا جوهر ذاتی خود را خاطر نشان ساخته آن ملک را به عنوان پسندیده محافظت نماید و بمنصب پنج هزاری ذات و سوار سرفراز ساخته دو لک روپیه نقد مدد خرج بدو مرحمت فرموده بصوبه داری ملک تهته او را رخصت نمودم عقیده آن بود که ازو دران سرحد خدمتها بوقوع آید بخلاف توقع مصدر هیچگونه خدمتی نشد ظلم و تعدی را بجائی رسانید که خلق بسیاری از سلوک زشت او بشکوه در آمدند و خبری چند ازو شنیده شد که آوردن او لازم گشت یکی از بندهای درگاه را بطلب او تعین نموده او را بدرگاه طلبیدم در بیست و ششم اردی بهشت او را آوردند چون ظلم و تعدی ازو بخلق خدا بسیار رسیده بود باز خواست آن بمقتضای عدالت لازم گشته او را بانیرای سنگه دلن سپردم تا بحقیقت عمل ادبار رسیده شود و او فی الجمله تنبیهی یافته دیگران منتبه و عبرت پذیر گردند هم درین روزها خبر شکست احداد افغان رسید و حقیقتش آنکه معتقد خان در پولم گذر که حوالی پرشاور واقع است بافواج قاهره پیوسته

بود ز خاندوران بالجمعی دیگر در حدود کابل و آن نواحی سرراه آن روسیاه داشتند درین اثنا نوشته از پیش بولاغ بمعتقد خان میرسد که احداد بکوت تیراه که در هشت کروهی جلال‌آباد واقعست باجمعیت بسیار از سوار و پیاده آمده است و از جماعتی که دولتخواهی و اطاعت اختیار نموده بودند پاره را کشته و چندے را بندی کرده می خواهد که به تیراه فرستد و اراده تاختن جلال‌آباد و پیش بولاغ دارد بمجرد رسیدن این خبر معتقد خان باجمعی که بار بودند بسرعت تمام روانه میشود چون به پیش بولاغ میرسد جاسوسان جهت تفحص غنیم می فرستد صبح چهار شنبه ششم خبر می آید که احداد درهمان جا است تکیه بعنایت الهی که دربارهٔ این نیازمند درگاه الهی است نموده افواج قاهره را و در فوج میسازد و خود رابه غنیم میرساند غنیم باچهار پنجهزار سوار پیاده کاردیده بغرور و بغفلت تمام نشسته در گمان او نبود که بغیر از خاندوران درین نواحی فوجی باشد که بار چیره تواند شد چون خبر رسیدن افواج بادشاهی بدان بخت برگشته میرسد و اثار و علامت لشکر ظاهر میگردد مضطربانه مردم خود را چهار توپ ساخته خود بربلندی که یک بندوق انداز رفعت داشت و بر آمدن بران بدشواری میسر میشد نشسته مردم خود را بجنگ می اندازد و برقندازان افواج قاهره آن مقهور را به شست تفنگ گرفته جمع کثیری را بجهنم میفرستد معتقد خان بالشکر قول خود را بهراول رسانیده غنیم را فرصت زده از انداختن دو سه شست تیر نداده پاک و پاکیزه بر میدارند و سه چهار کروه تعاقب نموده قریب هزار وپانصد نفر سوار و پیاده بقتل میرسند و بقیت السیف اکثری زخمی و مجروح ویراق انداخته قرار بر فرار میدهند افواج قاهره شب در جنگ گاه بسر برده صباح آن ششصد سر جدا کرده بر پرشاور می آورند و کله منارها در انجا میسازند و پانصد سر اسپ و مواشی بیشمار و مال و اسلحه بسیار بدست می افتد و بندیان تیراه خلاص میشوند و ازین طرف از مردم روشناس کسی ضایع نمیشود شب پنجشنبه غره خورداد بعزم شکار شیر متوجه بهکرشدم روز جمعه دو قلاده شیر را به تفنگ زدم در همین روز معروض گشت که نقیب‌خان برحمت خدا رفت خان مشارالیه از سادات سیفی و قزوینی‌الاصل است مزار پدر او میر عبداللطیف هم در اجمیر بوده دو ماه پیش ازانکه وفات یابد کوچ او که بایکدیگر انس و الفت تمام داشتند و دوازده روزی در بمیاری تپ گذرانیده شربت ناگوار مرگ نوشید فرمودم که او را هم در پهلوی زن او که در درون روضه متبرکه خواجه بزرگوار نهاده بود نهادند چون از معتقد خان خدمت شایسته درجنگ احداد بوقوع آمد بجلدوی این خدمت بخطاب لشکرخانی سرفراز گشت و دیانتخان که به‌اودی پور بخدمت بابا خورم وبرسانیدن بعضی احکام مرخص گشته بود بهفتم ماه خورداد آمد و از سربراٸیها و توزک بابا خرم مقدمات خوب بعرض رسانید فداٸی‌خان که از نوکران ایام شاهزادگی من بود بعد از جلوس رعایتهاے یافته درین لشکر اورا بخشی ساخته بودم در دوازدهم همین ماه ودیعت حیات سپرد میرزا رستم

چون از کرده‌های نا خوش خود اظهار ندامت و پشیمانی میکرد و مروت و مردمی مقتضی آن شد که تقصیرات اورا بعفو مقبول و مقرون گرداند در آخر همین ماه اورا بحضور طلبیده تلافی خاطر او نمودم و خلعت پوشانیده حکم کردم که بکورنش و سلام می آمده باشد در یازدهم ماه تیر شب یکشنبه ماده فیلی از فیلخانه خاصهٔ درحضور من زائید مکرر فرموده بودم که تحقیق مدت حمل نمایند اخرالامر ظاهر شد که بچه ماده یکسال و شش ماه و بچه نر نوزده ماه در شکم مادر می ماند بخلاف تولد آدمی که اکثر بچه از شکم مادر بسر فرومی آیدد و بچه فیل اکثر بپا برمی آید چون بچه از مادر جدا شد مادر بپا خاک بدالات او افشانده آغاز مهربانی و دلبه گری نمود و بچه لمحهٔ افتاده بعد ازان برخاسته متوجه بپستان مادر شد ۱۴ مجلس گلاب پاشی که از زمان قدیم باب پاشی مشهوراست و از رسوم مقرره پیشینیانست منعقد گشت در پنجم امرداد خبر فوت راجه مانسنگهه رسید راجه مذکور از عمده‌های دولت والد بزرگوارم بود چون اکثر بندهای درگاه را مرتبه مرتبه بخدمت دکن فرستاده بودم او هم از تعینات آنخدمت بود بعد ازان که دران خدمت وفات یافت میرزا بهاو سنگهه را که خلف رشید او بود بدرگاه طلب نمودم چون از ایام شاهزادگی طریقه خدمتگاری بیش از بیش بمن داشت با آنکه ریاست و کلان ترین سلسله ایها مطابق ضابطه که در هندوان معمول است بمهاسنگهه پدر جگت سنگهه که کلان ترین اولاد راجه بود و در ایام حیات او وفات یافت میرسید من اورا منظور نداشته بهاو سنگهه را بخطاب میرزا راجه ممتاز ساختم و بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار سرفرازی یافت و انبیر که وطن آبا و اجداد او بود باو مرحمت کردم و تلافی و تراضی خاطر مها سنگهه نموده پانصدی بر منصب سابق او افزودم و ولایت کرهه را بانعام او مقرر داشتم و کمرخنجر مرصع و اسپ و خلعت بجهت او فرستادم در هشتم ایدماه که امرداد باشد تغیری در مزاج خود یافتم رفته رفته به تپ و درد سرکشیده ملاحظه انکه مبادا اختلالی باحوال ملک و بندهای خدا راه یابد اینمعنی را از اکثر محرمان و نزدیکان پنهان داشته حکما و اطبا را نیز آگاه نساختم چندٔ روز چنین گذشت از محرمان حرم عصمت بغیر از نورجهان بیگم که ازو بهبود مهربان تری گمان نداشتم هیچکس را برین قضیه محرم نساختم پرهیز از خوردن خورشهای گران میدمودم و باندک مایه غذای سبک قناعت کرده همه روز بقاعده مقرر بدیوانخانه خاص و عام و جهروکه و غسلخانه بطریق معتاد برمی آمدم تا آنکه در بشره آثار ضعف ظاهر گشت بعضی از بزرگان مطلع گشتند بیکدونی از اطبا که محل اعتماد بودند مثل حکیم مسیح الزمان و حکیم ابوالقاسم و حکیم عبدالشکور اظهار نمودم چون تپ مفارقت نکرد و سه شب معتاد شراب خورده شد اینمعنی باعث زیادتی ضعف و کمی قوت گشت در اثناے تشویش و غلبه سستی بروضه منوره خواجه بزرگوار رفتم و دران آشیانه متبرکه صحت خود را از باری تعالی درخواستم و صدقات و نذرات قبول نمودم الله تعالی بمحض فضل و کرم خود خلعت صحت عطا فرمود رفته رفته

تخفیف یافت و درد سر که شدت عظیم داشت بتصرف و علاج حکیم عبد الشکور فرونشست و مزاج در عرض بست و دو روز بحالت اصلی باز آمد بندهاے درگاه بل سائر خلایق بشکرانه این عطیه بزرگ تصدقات گذرانیدند تصدق هیچ یک را قبول نکردم و فرمودم که هرکس در خانه خود هرچه خواهد بفقرا تقسیم نماید در دهم شهریور خبر رسید که تاج خان افغان حاکم پتنه وفات یافت از امرای قدیم این دولت بود در بیماری بخاطر گذرانیده بودم که چون صحت کامل روزي گردد چنانچه درباطن از حلقه بگوشان و معتقدان خواجه بزرگوارم و توجه ایشان را سبب وجود خود میدانم ظاهرا نیز گوش خود را سوراخ نموده درجرگه حلقه بگوشان ایشان داخل باشم پنجشنبه دوازدهم شهریور مطابق شهر رجب گوش خود را سوراخ نموده در هرگوشی یک دانه مروارید آبدار درکشیدم چون این معني مشاهده بنده گان درگاه و مخلصان هوا خواه گشت چه جمعی که در حضور و برخی که در سرحدها بودند همگي بتلاش و مبالغه گوشهاے خود را سوراخ نموده به در و لالي که در جواهرخانه خاص بود وبدیشان مرحمت میشد زینت بخش حسن اخلاص گشتند تا آنکه رفته رفته سرایت باحدي و سائر مردم نمود آخرروز پنجشنبه بست دوم ماه مذکور مطابق دهم شهر شعبان مجلس وزن شمسي در دیوانخانه خاص آراسته گشت و بدستور مقرر شرایط بجا آوردند درهمین روز میرزا راجه بهاؤ سنگهه کامروا و دوستکام بوطن خود رخصت یافت بوعده آنکه از دوسه ماه زیاده توقف نکند دربست هفتم ماه مهرخبر رسید که فریدونخان برلاس در اودی پور برحمت خدا واصل گشت از طبقه برلاسیه بغیر ازو سرداری نمانده بود چون اینطایفه را دریں دولت حقوق بسیار و نسبت بیشمار است مهرعلي پسر اورا نوازش نموده به منصب هزاری ذات و سوار سرفراز ساختم بنابر خدمات پسندیده که از خاندوران بوقوع آمده هزاري بر منصب ذات او افزودم که اصل و اضافه شش هزاري ذات و پنجهزار سوار باشد ششم آبان قراولان خبر آوردند که در شش کروهي سه شیر دیده شد بعد از نیمروز متوجه شده هرسه را بتفنگ شکار کردم در هشتم ماه مذکور هنگامه دوالي آغاز شد دوسه شب درحضور خود فرمودم که بندهاے درگاه بایکدیگر باریها نمودند بردها و باختها واقع شد در هیژدهم اینماه نعش سکندر معین قراول را که از خدمتگاران قدیم من بود و درزمان شاهزادگي خدمت بسیار کرده از اودی پور که محل نزول فرزند سلطان خرم بود باجمیر آوردند بقراولان و هم جرگهای او فرمودم که نعش اورا برده درکنار تالاب رانا شنکر بسپارند خدمتگاری بااخلاص بود در دوازدهم آذر و دختر که اسلام خان درحیات خود از زمین داران کوچ که ملک او در انتهای ولایت شرق واقع است گرفته بود با پسر او و نود و چهار زنجیر فیل از نظر گذشت از فیلان مذکور چندی داخل فیلان خاصه شدند درهمین تاریخ هوشنگ پسر اسلامخان از بنگاله آمده سعادت آستان بوس دریافت و دو زنجیر فیل پیشکش و یکصد مهر و یکصد روپیه نذر گذرانید در شبي از شبهاے دی بخواب مي بینم که حضرت عرش آشیانی

بس میگویند که تا پایگاه عزیز خان را که خان اعظم است بجهت خاطر من به بخش بعد ازین خواهم بخاطر قرار دادم که اورا از قلعه طلبم در حوالی اجمیر دره واقع است در نهایت صفا ودر انتهای این دره چشمه ظاهر شده که آب آن در آبگیری دراز و پهناور جمع میشود و مشهور به آبهای اجمیر است و این دره و این چشمه بحافظ جمال معروف و مشهور است چون عبور در آن مقام واقع شد فرمودم که عمارتی در خور این جا سازند چون محل مستعد و قابل تربیت بود در مدت یکسال جائی و مقامی تربیت یافت که رونده‌های عالم مثل آن جای نشان نمی دهند حوضی چهل گز در چهل گز ساخته بودند و آب چشمه را بفواره درین حوض جاری ساخته اند فواره ده دوازده گز میجهد و برکنار این حوض نشیمنها عمارت یافته و همچنین در مرتبه بالای آن که تالاب و چشمه درانجا واقع است جاهای موزون و انزواهای دلکش و آرامگاهای خاطرپسند بعضی ازان مصور و منقش بعمل اوستادان ماهر و نقاشان چابکدست ساخته و پرداخته اند چون خواستم که نام آن مکان نسبتی بنام مبارک من داشته باشد نام آنرا چشمهٔ نور نهادم فی‌الجمله عیبی که دارد اینست که نسبتی اینجا و مقام در شهری عظیم یا گذرگاهی که خلائق را بران عبور اوفتادی واقع نمی شود ازان تاریخی که اتمام یافته اکثر اوقات پنجشنبه‌ها و جمعه‌ها را درین منزل میگذرانم فرمودم که بجهت اتمام آن شعرا تاریخی فکر کنند سعیدای گیلانی زرگرباشی این مصرعه را که *

محل شاه نورالدین جهانگیر

تاریخ یافته خوب یافت فرمودم که بر بالای ایوان عمارت تالاب این قطعه را بر سنگ نقش کرده نصب کنند در اوایل ماه دی سوداگران از ولایت آمدند و انار یزد و خربزهٔ کاریز که سرآمد خربزه های خراسان است آوردند چنانچه جمیع بندهای درگاه و امرای سرحد ازین میوه حصه یافته بلوازم شکرگذاری منعم حقیقی پرداختند تا غایت گویا مزهٔ اعلای خربزه و انار را در نیافته بودیم با آنکه همه ساله از بدخشان خربزه و از کابل انار می آوردند غالباً آن خربزه و انار هیچگونه مناسبتی با انار یزد و خربزهٔ کاریز نداشته چون حضرت والد بزرگوارم را انارالله برهانه بمیوه میل و رغبت تمام بود افسوس بسیار خورده شد که این میوه‌ها کاشکی در ایام مغفوری بجنس آن حضرت از ولایت بهندوستان می آمد تا ازان بهره ور و محظوظ میگشتند همین تأسف بعطر جهانگیری دارم که مشام شریف شان ازین خوشبو عطریات نگشت این عطر اختراعیست که در زمان دولت ابد پیوند ما بسعی والدهٔ نور جهان بیگم بظهور آمد در هنگامی که گلاب میگیرند فی‌الجمله چربی بر بالای طرفهائی که گلاب را گرم از کوزه برمی آرند در انجا ظاهر میشود آن چربی را اندک اندک جمع ساختند چون از گل بسیاری گلاب گرفته شود قدر محسوسی ازان چربی بهم می رسد در خوشبوئی و عطریت بمرتبه ایست که اگر یک قطره آن برکف دست مالیده شود مجلسی را معطر می سازد و چنان ظاهر میشود که چندین غنچه گل سرخ یکبار در شکفتگی آمده باشد شوخی و ملایمت بوئی

نمي باشد دلهای رفته را بجامی آرد و جانهای پژمرده را شگفته مي سازد بجلدوی این اختراع یک عقد مروارید بمخترع آن عطا فرمودم سلیمه سلطان بیگم نورالله مرقدها حاضر بودند این روغن را عطر جهانگیري نام نهادند در هواهای هندوستان اختلاف تمام مشاهده میشود در همین فصل دی در لاهور که واسطه است میان ولایت و هندوستان درخت توت بار آورده و بهمان شیریني و لطافتی که در وقت خود میرساند رسانید و مردم چند روز از خوردن آن محظوظ بودند این معني را واقع نویسان انجا نوشته بودند در همین ایام بختیرخان دکنوت که بعادلخان نسبت تمام دارد چنانچه برادر زاده خود را بعقد او در آورده و اورا در گویندگي و در بت گفتن خلیفه خود ساخته است درلباس درویشان و فقیران ظاهر گشت اورا طلبیده و استفسار احوال او نموده در رعایت خاطر او کوشیدم در مجلس اول ده هزار روپیه نقد و پنجاه پارچه از همه قسم و یک عقد تسبیح مروارید باو بخشیدم و اورا مهمان افضلخان ساخته فرمودم که بواجبي از احوال او خبر دار باشد این معنی ظاهر نگشت که خود بی اذن و رخصت عادل خان آمده یا آنکه عادل خان او را باین لباس فرستاده تا حقیقت کنگایش اینجارا دریافته خبر مشخص بجهت او ببرد و غالب ظن انست که او با این همه نسبت بے تجویز عادل خان نیامده باشد و دلیل بر صحت این معنی عرضداشت است که میرجمال الدین حسین که درین ایام بعنوان ایلچي گري در بیجاپور است نوشته بود که عادلخان اظهار نموده که انچه نسبت به بختیرخان از جانب بندگان حضرت بوقوع آمد گویا آن شفقت و مرحمت درباره من از قوت بفعل امده است بدین جهت در رعایت او افزوده تا اینجا بود هر روز بعنایت تازه سرفرازي مے یافت شبها بملازمت بسر میبرد و در پتهای که عادل خان بسته و مخترع آن طرز است وان را نورس نام نهاده مے شنوانید تتمه احوال در تاریخے که رخصت یافته نوشته خواهد شد درین روزها جانورے از ولایت بیپاد آورده بودند که رنگ اصل بدن او موافق برنگ طوطیست لیکن درجسه ازو کوچک تراست یکی از خصوصیات این جانورانست که تمام شب پاے خود را برشاخ درختی و یا چوبے که اورا بران نشانیده باشند بندکرده خود را سرشیب میسازد و با خود زمزمه میکند چون روز شد بربالاے ان شاخ درخت می نشیند اگرچه می گویند که جانوران را هم عبادتے میباشد اما غالب ظن انست که این فعل طبعي او باشد آب مطلق نمی خورد و درطبیعت او کار زهر میکند با انکه بقاے حیوانات بآبست در ماه بهمن اخبار خوش پیاپی رسید اول خبر اختیار کردن رانا امرسنگه اطاعت و بندگي درگاه را کیفیت اینمقدمه انست که چون فرزند سعادت مند بلند اقبال سلطان خرم از جهت نشاندن تهانجا بسیار خصوصاً درجاے چند که بواسطه زبوني اب و هوا و صعوبت مکان گمان اکثر مردم آن بود که در انجا نشستن تهانجات ممکن نباشد و از جهت دوانیدن افواج قاهره متعاقب یکدیگرے ملاحظه شدت گرما و کثرت باران و اسیر شدن اهل و عیال اکثر سکنه ان دیار کار را برانا بنوعی تنگ ساخته بود که

معلوم او شد که اگر زمان دیگر برین روش سر نگذرد ازان ملک آواره و یا گرفتار خواهد شد لاعلاج اختیار اطاعت و دولتخواهی کرده سوبکرن نام خالوی خود را با هرداس جهاله که از مردم معتبر فهمیده او بود پیش آن فرزند اقبالمند فرستاد و التماس نمود که اگر آن فرزند ارجمند التماس گذشتن از سر تقصیرات او نموده تسلی خاطر او شود و نشان پنجه مبارک از برای او بگیرد او خود آمده ملازمت آن فرزند نماید و پسر جانشین خود را که کرن است بدرگاه والا فرستد تا بطریق سایر راجهای در سلک بندهای این درگاه منتظم بوده خدمت نماید و از جهت پیری اورا از آمدن بدرگاه معاف دارد بنابرین آن فرزند دفتر انهارا همراه ملاشکرالله دیوان خود که اورا بعد از اتمام این مهم بخطاب افضل خانی سرفراز فرمودیم و سندر داس میرسامان خود را که بعد از انصرام این کار بخطاب رایه رایان ممتاز شد بدرگاه والا فرستاده حقیقت را معروضداشت چون پیوسته همت والا نهمت مصروف است که تا ممکن باشد خانوادهای قدیم را خراب نسازیم غرض اصلی آن بود که چون رانا امرسنگه و آبای او مغرور باستحکام کوهستان و مکان خودها شده هیچیک بادشاهان هندوستان را ندیده اطاعت نکرده اند در ایام دولت من اینمقدمه از پیش نرود حسب الالتماس آنفرزند تقصیرات او مقرون بعفو نموده فرمانی عنایت آمیز که سبب خاطرجمعی او میشد و نشان پنجه مبارک عنایت فرمودیم و فرمان مرحمت عنوان بان فرزند نوشتم که اگر بنوعی نماید که این مقدمه بوقوع آید این خدمت عمده را دلخواه ما کرده خواهد بود آن فرزند دفتر انها را همراه ملا شکرالله و سندر داس پیش رانا فرستاد تا تسلی او نموده امیدوار بمراحم و عنایات شاهنشاهی ساختند و فرمان عنایت عنوان و نشان پنجه مبارک را باو دادند و قرار یافت که روز یک شنبه بیست وششم ماه بهمن او با پسرهای آمده آنفرزند را ملازمت نماید دوم خبر فوت بهادر که از حاکم زادهای ولایت گجرات و خمیر مایه فتنه و فساد بود رسید که الله تعالی بکرم خود اورا بدست و نابود ساخت باجل طبعی در گذشت سوم خبر شکست ویسرائی که بقصد گرفتن قلعه و بندر سورت استعداد تمام نموده آمده بود در خور میان بندر مذکور و میان انگریزان که پناه بدین بندر آورده اند و رابطه جنگ افتاده اکثر جهازات او از آتشباری انگریزان سوخته شد ناچار تاب مقاومت نیاورده گریزان گشت و کس نزد مقربخان که حاکم بنادر گجرات بود فرستاده و در صلح زد و اظهار نمود که ما بجهت صلح آمده بودیم نه بقصد جنگ انگریزان این جنگ برانگیختند و دیگر خبر رسید که چندی از راجپوتان که زدن و کشتن عنبر را بخود قرار داده بودند درهمین تاریخ کمین کرده فرصت جسته خود را باو میرسانند و زخمی ناقص از دست یکی ازانها باو میرسد مردمی که درگرد عنبر بودند آن راجپوتان را کشته عنبر را بمنزل او میرسانند هیچ نمانده بود که مخذول و معدوم گردد از اواخر این ماه که در بیرونهای اجمیر بشکار مشغول بودم محمد بیگ ملازم فرزند بلند اقبال سلطان خرم رسید و عرضداشت آن فرزند گذرانیده معروضداشت که رانا با پسران خود آمده شاهزاده را ملازمت نمود

کیفیت این مقدمه از عرضداشت او معلوم میشود در حال روے نیاز بدرگاه بے نیاز آورده سجده شکر بجا آوردم اسپ و نیل و خنجر مرصع بمحمد بیگ مذکور عنایت کرده اورا بخطاب ذوالفقار خاں سرفراز فرمودم از مضمون عرضداشت چناں معلوم شد که روز یکشنبه ۲۶ ماه بهمن رانا با آداب و توره که بندها ملازمت نمایند فرزند بلند اقبال را ملازمت کرد و یک لعل کلاں مشهور که در خانه او بود باپارۀ مرصع آلات و هفت زنجیر نیل که بعضے ازاں لایق خاصه بود و از فیلاں او که بدست نیفتاده بود همین مانده بود و نه راس اسپ پیشکش گذرانید آں فرزند هم از روے کمال عنایت نسبت باو پیش آمدند چنانچه وقتیکه رانا پای آں فرزند را گرفته عذر تقصیرات خود میخواست آں فرزند اقبال مند سر اورا در بر گرفته اورا تسلي بنوعی نمود که باعث خاطرجمعي او شد خلعت فاخره و شمشیر مرصع و اسپ با زین مرصع و نیل خاصه بایراق نقره باو عنایت کرد و چوں ازجمله مردمے که از جماعت او بودند بیشتر از صد کس نبود که قابل سروپا دادن باشد صد دست سروپا و پنجاه راس اسپ و دوازده کپوه مرصع بانها داد چوں روش زمیداراں است که پسر جانشین باپدر یکجا بملازمت سلطاں وسلاطین نمي آیند اوهم این شیوه را مرعي داشته کرن را که پسر صاحب ٹیکه او بود همراه نیاورده بود ازینجهت که ساعت روانه شدن آں فرزند سعادت مند بلند اقبال ازانجا آخر هاے هماں روز بود اورا رخصت نمود تا رفته کرن را بملازمت فرستد بعد از رفتن او کرن آمده ملازمت کرد باو هم خلعت فاخره با شمشیر و خنجر مرصع و اسپ با زین طلا و فیل خاصه عنایت کرد و هماں روز کرن را در رکاب خود گرفته روانه درگاه والا شد سیوم اسفندار مز باجمیر از شکار معاودت واقع شد هفت دهم بهمن تا غایت تاریخ مذکور که ایام شکار بود یک ماده شیر با سه بچه و سیزده نیله گاو شکار شده بود شاهزاده کامگار روز شنبه دهم ماه مذکور در ظاهر موضع دیورانی که نزدیکي شهر اجمیر واقع است نزول نموده و حکم شد که جمیع امرا باستقبال رفته هریک در خور حالت و نسبت خود پیشکش بگذرانند و فردا که روز یکشنبه یازدهم باشد بسعادت ملازمت مشرف گردد روز دیگر شاهزاده بکوکبه و شکوه تمام با جمیع عساکر منصوره که بهمراهي آں فرزند بخدمت تعین بودند داخل دولتخانه خاص و عام گشت دو پهر و دو گهڑي از روز گذشته که ساعت ملازمت بود دولت کورنش دریافت و سجدات و تسلیمات بجا آورده یکهزار اشرفي و یکهزار روپیه بطریق نذر و یکهزار مهر و یکهزار روپیه بعنوان تصدق گذرانید آں فرزند را پیش طلبیده در آغوش گرفتم و سر و روے اورا بوسیده به مهربانیها و نوازشهای خاص اختصاص بخشیدم چوں از لوازم خدمت و گذرانیدن نذر و تصدق باز پرداخت معروضداشت که اگر حکم شود کرن بسعادت سجده و کورنش سرفراز گردد فرمودم که اورا بیا ورند بخشیاں بآداب مقرر حاضر ساخته بعد از فراغ کورنش سجده نموده حسب الالتماس فرزند خورم حکم کردم که اورا برجرکه دست راست مقدم ایستاده کنند بعد ازاں بخرم حکم کردم که که تا رفته والده هاے خود را ملازمت نماید و خلعت خاصه که مشتمل بود برچار قبچا

مرصع و تنبات زربفت و یک تسبیح مروارید نیز مرزبان عنایت شد و بعد از تسلیم
خلعت خاصه اسپ خاصه با زین مرصع و فیل خاصه مرحمت شد و کرن را دو خلعت
فاخره و شمشیر مرصع سرفراز ساختم و امرا و منصبداران جماعت جماعت بسعادت
کورنش و سجدهٔ سربلندی ناصیهٔ بخت برافروختند و هریک در خور خدمت و مرتبهٔ خود
بعنایات سرفراز گشتند چون بدست آوردن دل کرن که وحشی طبیعت و مجلس نادیده
در کوهستان بسر برده بود ضرور بود بنابران هر روز مرحمتی تازه میفرمودم چنانچه در
روز دوم ملازمت خنجر مرصع و روز دیگر اسپ خاصه عراقی با زین مرصع بدو عنایت
شد و در همین روز بدربار محل رفته از جانب نور جهان بیگم هم خلعت فاخره و شمشیر
مرصع و اسپ با زین و فیل سربلندی یافت بعد ازین عنایات تسبیح مروارید گران بها
مرحمت نمودم روز دیگر فیل خاصه با یراق مرحمت شد چون در خاطر بود که از هر
جنس و هر چیز باو داده شود سه دست باز و سه دست جره و یک قبضه شمشیر
خاصگی و یک بکتر و یک جوشن خاصگی و دو انگشتری یکی نگین لعل و یکی نگین
زمرد بدو عنایت نمودم و در اواخر ماه مذکور فرمودم که از جمیع اجناس اقمشه گرفته
تا قالی و نمد تکیه و از هر قسم خوشبوئی تا ظروفهای طلا و دو فیل گجراتی و
اقمشه را در صد خوان نهاده و احدیها بدست و دوش گرفته در دیوانخانهٔ خاص و عام
حاضر ساختند و مجموع بدو مرحمت نمودم و ثابتخان همیشه در مجلس بهشت آئین
سخنان نالایق و نابایستهای صریح با اعتمادالدوله و پسر او آصفخان میگفت بکرّر مرتبه
اعتراض نموده اورا ازین گفت و شنود ناخوش منع نمودم بهیچ وجه با خود بس نیامد
چون خاطر اعتمادالدوله را بسیار عزیز میداشتم و با سلسلهٔ ایشان نسبتها و پیوندها شده
بود این معنی بر طبع من گران می آمد تا آنکه شبی بیسبب بیجهت باز سخنان
ناخوش گفتن آغاز کرد و آن مقدار گفت که آثار رنجش و آزردگی تمام در بشرهٔ
اعتمادالدوله ظاهر گشت صباح آن بدست یکی از خدمتیهای درگاه اورا نزد آصفخان
فرستادم که چون شب سخنان بیمزه دست به تدارک مذکور ساخته اورا بدو سپردم
خواه در اینجا خواه در قلعهٔ گوالیار هرجا میخواهی نگاهدار و مادامیکه تلافی و تدارک
خاطر نکنند گناه اورا نخواهم بخشید حسب الحکم آصفخان اورا بقلعهٔ گوالیار
فرستاد در همین ماه جهانگیر قلیخان باضافهٔ منصب سرفراز گشت دو هزار و پانصدی
ذات و دو هزار سوار اضافه عنایت شد احمد بیگخان که از بندهای قدیم این دولت است در
سفر صوبهٔ کابل از تو بخشی تقصیرات بوقوع آمد و مکرر از بدسلوکی و نارسائیهای او قلیچ
خان که سردار لشکر بود شکوه نموده بنابران اورا بدرگاه طلب نمودم و تحقیق نموده و
و بدست مهابتخان سپردم که در قلعهٔ رنتهنبور نگاهدارد قاسم خان حاکم بنگاله دو قطعه
لعل بپیشکش فرستاده بود بنظر گذشت چون ضابطه کرده ام که درویشان و ارباب
حاجت را که در درگاه والا جمع شده باشند بعد از دو پهر شب بنظر در آرند درین
سال بهمین روش درویشان را بدست و حضور خود پنجاه و پنجهزار روپیه و یک لک و

نود هزار بیگهه زمین و چهارده موضع دربست و بهت و شش قلبه زراعت و یازده هزار خروار شالي مرحمت نمودم و هفتصد و سي و دو دانه مروارید بقیمت سي و شش هزار روپیه بجمعي از بندهاکه از روے اخلاص گوش خود را سوراخ نموده بودند عنایت کردم در اواخر ماه مذکور خبر رسیده که چهار گهري ونیم از شب یکشنبه یازدهم همین ماه گذشته در بلده برهان پور الله تعالی از دختر شاهزاده مراد بفرزند ارجمند سلطان پرویز پسري کرامت فرمود اورا سلطان دور اندیش نام نهادم *

جشن دهمین نوروز از جلوس همایون

از روز شنبه غره فروردیماه سنه ۱۰ مطابق هشتم شهر صفر سنه ۱۰۲۴ هجري پنجاه و پنج پل گذشته حضرت نیر اعظم از برج حوت بشرفخانه حمل نزول اجلال ارزاني داشت بعد از گذشتن سه گهري از شب یکشنبه بر تخت دولت جلوس نمودم جشن نوروزي و آئین بندي بدستور سابق ترتیب یافت شاهزادهاے والا قدر و خوانین عظام و اعیان حضرت و ارکان سلطنت تسلیم مبارکبادي بجاے آوردند روز غره بر منصب اعتمادالدوله که پنجهزاري ذات و دو هزار سوار بود هزاریذات و سوار افزوده شد وبکنور کرن و جهانگیر قلیخان و راجه نرسنگهه دیو اسپان خاصه مرحمت نمودم و روز دویم پیشکش آصفخان از نظر گذشت پیشکش پسندیده از جواهر و مرصع آلات و طلا آلات و اقمشه از هر قسم و از هر جنس ترتیب داده بود بتفصیل دیده شد انچه پسند خاطر اوفتاد موازي هشتاد و پنجهزار روپیه بود دربن روز شمشیر مرصع معه پردله و بند و بار بکرن و یکزنجیر فیل بجهانگیر قلیخان مرحمت شد چون ارده توجه بطرف دکهن و آنحدود قرارداد خاطر بود بعبدالکریم معموري حکم فرمودم که بمندو رفته عمارات بجهت سرکار خاصه از سر نو تعمیر نماید و عمارات سلاطین ماضي مرمت کند روز سویم پیشکش راجه نرسنگهه دیو بنظر در آمد و یک لعل و چند دانه مروارید و یکزنجیر فیل بدرجه قبول اوفتاد روز چهارم بر منصب مصطفی خان پانصدیذات و دو صد سوار افزوده شد که دو هزاري ذات و دو صد و پنجاه سوار باشد روز پنجم علم و نقاره باعتمادالدوله مرحمت نمودم و حکم شد که نقاره مي نواخته باشد بر منصب آصفخان هزاریذات و سوار افزوده شد که چهار هزاري ذات و دو هزار سوار باشد وهفت صد سوار نیز بر منصب راجه نرسنگهه دیو افزوده رخصت وطن عنایت نمودم که بموعد مقرر بدرگاه حاضر شود در همین روز پیشکش ابراهیم خان از نظر گذشت از هر قسم چیزها پسند خاطر اوفتاد کشن چند از راجه زادهاے ولایت نگرکوت بخطاب راجگي سرفراز گردید روز پنجشنبه ششم پیشکش اعتمادالدوله درچشمه نور از نظر اشرف گذشت مجلس عالي ترتیب یافته بود واز روے شگفتگي تمام پیشکش او دیده شد از جواهر و مرصع آلات و اقمشه نفیسه موازي یک لک روپیه مقبول اوفتاد تتمه باز گشت شد روز هفتم بر منصب کشن سنگهه که دو هزاري ذات و هزار و پانصد سوار بود هزاري ذات افزودم

درین روز در حوالي چشمه نوریک شیر شکار شد در هشتم کرن را بمنصب پنجهزاری ذات و سوار سرفراز ساختم و یک تسبیح خورد از مروارید و زمرد که لعلی درمیان بود و باصطلاح هندوان انرا سمرن گویند باو عنایت شد و بر منصب ابراهیم خان هزاري ذات و چهار صد سوار افزودم که اصل و اضافه دوهزاري ذات و هزار سوار باشد و بر منصب حاجي بے اوزبک سیصد سوار افزوده شد و برمنصب راجه شیام سنگهه پانصدي ذات اضافه نمودم که دو هزار و پانصدي ذات و هزار و چهارصد سوار بوده باشد روز یکشنبه نهم کسوف شد دوازده گهري از روز مذکور گذشته از جانب معرب آغاز گرفتن کرد و از پنج حصه چهار حصه حضرت نیر اعظم در عقده ذنب منکسف شد و از آغار گرفتن تا روشن شدن نهشت گهری گذشت تصدقات از هر جنس و هرچیز از فلزات و حیوانات و حبوبات به فقرا و مساکین و ارباب احتیاج داده شد درین روز پیشکش راجه سورج سنگهه از نظر گذشت انچه برداشته شد مواری چهل و سه هزار روپیه بود پیشکش بهادر خان حاکم قندهار درین روز گذشت مجموعه چهارده هزار روپیه رسید دو پهر از شب گذشته مطابق شب دوشنبه دست نهم صفر بطالع قوس درخانه باباخرم از دختر اصفخان پسری متولد شد اورا دارا شکوه نام نهادم امیدکه قدم اوبرین دولت ابدپیوند وبر پدر اقبالمندش مبارک و میمون باشد برمنصب سید علي بارهه پانصدي ذات و سیصد سوار افزوده شد که هزار و پانصدي ذات و هزار سوار بوده باشد و در تاریخ دهم پیشکش اعتبار خان از نظر در امد از جمله پیشکش او مواری چهل هزار روپیه مقبول افتاد درین روز برمنصب خسرو بے اوزبک سیصد سوار و برمنصب مغلي خان پانصدی ذات و دو صد سوار افزوده شد روز دردهم پیشکش مرتضی خان از نظر گذشت از جمله جواهر او هشت قطعه لعل و یک تسبیح مروارید و دو صد هفتاد دانه دیگر برداشته انچه از پیشکش او قبول افتاد مواری یک لک و چهل و پنجهزار روپیه بود در دوازدهم پیشکش میرزا راجه بهاؤ سنگهه وراوت شنکر از نظر گذشت در سیزدهم از پیشکش خواجه ابوالحسن یک قطعه لعل قطبی و یک الماس و یک عقد مروارید و پنج انگشتری و چهار دانه مروارید دلی و پاره اقمشه که مجموع سي و دو هزار روپیه باشد مقبول افتاد در چهاردهم برمنصب خواجه ابوالحسن که سه هزاری ذات و هفتصد سوار بود هزاری ذات و پانصد سوار افزودم و برمنصب وفادار خان هفتصد و پنجاهي ذات و دو صد سوار اضافه حکم شد که دوهزاری ذات و هزار و دو صد سوار بوده باشد در همین روز مصطفی بیگ فرستاده دارای ایران سعادت ملازمت دریافت بعد از سرانجام مهم گرجستان برادر عالیمقدار ارا با مکتوبات مشتمل برانواع محبت واظهار صداقت فرستاده بود با چند راس اسپ و اشتر و چند اقمشه حلب که از جانب روم بجهت آن برادر کامگار آمده بود و نه قلاده سگ فرنگي کلان درنده که درطلب آن ایمائے رفته بود بدست او روانه ساخته بودند بنظر درآورد ومرتضی خان بخدمت تسخیر قلعه کانگره که در کوهستان پنجاب بلکه در معموره عالم باستواري و استحکام ان قلعه نشان نمیدهند درین

روز رخصت یافت از ابتدائی که میت اسلام بدیار هندوستان رسیده تاایں زمان خجسته فرجام که اورنگ سلطنت بوجود ایں نیازمند درگاه الهي آراستگي دارد هیچ یک از حکام و سلاطین گذشته دست براں نیافته اند در ایام والد بزرگوارم یکمرتبه لشکر پنجاب برسر ایں قلعه تعین شد و مدتے در قیل و محاصره داشتند آخرالامر منصوبه برنشست که قلعه بدست درنیامده آں لشکر به مهمی ازاں ضرور تر مقرر گشت دروقت رخصت فیل خاصه با تلایر بمرتضی خاں مرحمت نمودم و راجه سورجمل ولد راجه باسو هم چوں ولایت اومتصل بدیں قلعه بود تعین یافت و برمنصب سابق او پانصدي ذات و سوار افزوده شد وراے سورجسنگه از جا وجاگیر خود امده ملازمت کرد و یکصد عدد اشرفي نذر گذرانید در هفتد هم پیشکش میرزا رستم بنظر درآمد دو خنجر مرصع و یک تسبیح مروارید با چند طاق پارچه و یکزنجیر فیل و چهار اسپ عراقي درجه قبول یافت تتمه بازگردانیدم پانزده هزار روپیه قیمت انها شد و دریں تاریخ پیشکش اعتقاد خاں که هژده هزار روپیه بقیمت درآمد ازنظر گذشت روز هیجدهم پیشکش جهانگیر قلیخاں دیده شد از جواهر و اقمشه بمقدار پانزده هزار روپیه قبول اوفتاد برمنصب اعتقاد خاں که هفتصدي ذات و دویست سوار بود هشتصدي ذات و سیصد سوار افزودم که اصل و اضافه هزار و پانصدي ذات و پانصد سوار باشد خسروبی اوزبک که از سپاهیان قرار داده بود بمرض اسهال درگذشت روز هشتم که پنجشنبه بود بعد از گذشتن دوپهر و چهار نیم گهري آغاز شرف شد دریں روز فرخنده بر تخت بسعادت و فیروزي جلوس نمودم و مردم تسلیمات مبارکبادي بجا آوردند چوں یک پهر از روز مذکور باقي مانده متوجه چشمه نورشدم پیشکش مهابتخاں بموجب قرار داد درانجا بنظر درآمد از جواهر نفیس و مرصع آلات و اقمشه و انچه از هر قسم و از هر جنس بخاطر رسید ترتیب داده بود از جمله کهپوه مرصع که حسب الالتماس او زر گران سرکار ساخته ابودند و ازروی قیمت مثل آن در سرکار خاصه من نبود بیک لکهه روپیه قیمت شد سواے آں ازجواهر و دیگر اجناس یک لک و سي و هشت هزار روپیه برداشته شد الحق که پیشکشی نمایاں بود به مصطفی بیگ فرستاده داراے ایراں بیست هزار درب که ده هزار روپیه باشد عنایت کردم دربست و یکم خلعت بدست عبدالغفور به پانزده کس از امراے دکن فرستادم راجه بکرما جیت بجاگیرخود رخصت یافت و پرم نرم خاصه باو مرحمت شد درهمیں روزها کمرخنجر مرصع به مصطفی بیگ ایلچي عنایت نمودم برمنصب هوشنگ پسر اسلام خاں که هزاري ذات و پانصد سوار بود پانصدي ذات و دو صد سوار افزودم دربیست وسویم ابراهیم خاں بصاحب صوبگي بهار سرفرازشد وظفرخاں را حکم شد که متوجه درگاه شود و برمنصب ابراهیم خاں که دو هزاري ذات و هزار سوار بود پانصدي ذات و هزار سوار افزودم سیف خاں در همیں روزها بجاگیر مرخص شد و حاجي بے اوزبک بخطاب اوزبک خاني سربلند گشته بجاگیر رخصت یافت بهادرالملک از تعینات لشکر دکن که منصب دو هزار و پانصدي ذات ودوهزار و یک صد سوار داشت

باضافه پانصدي ذات و دو صد سوار ممتاز گشت بر منصب خواجه تقي که هشتصدي ذات و یکصد و هشتاد سوار بود دو صدي دیگر افزوده شد در بیست و پنجم بر منصب سلام‌الله عرب دویست سوار اضافه مقرر گشت که هزار و پانصدي ذات و هزار سوار باشد از اسپان خاصه اسپ سیاه ابلق که دارای ایران فرستاده بود بمهابتخان عنایت نمودم آخر روز پنجشنبه بخانه بابا خرم رفتم و تا یک پهر شب آنجا بودم پیشکش دوم او درین روز از نظر گذشت در روز اول که ملازمت نموده یکقطعه لعل مشهور رانا که در روز ملازمت بآن فرزند گذرانیده بود و جوهریان بشصت هزار روپیه قیمت نموده بودند گذرانید اما آنقدر که تعریف میکردند نبود وزن این لعل هشت تانک است و سابق رای مالدیو که سردار قبیله رتهور و از رایان عمده هندوستان بود در تصرف میداشت و ازو به پسر او چندرسین منتقل گشت و او در ایام پریشانی و ناکامی برانا اودیسنگه فروخت و ازو برانا پرتاب رسید و از رانا پرتاب بامرسنگه انتقال یافت چون بهتر ازین تحفه در سلسله اینها نبود باتمام دلال خود که باصطلاح هندوان کهیته چار میگویند در روز ملازمت بفرزند اقبالمند بابا خرم گذرانید و من حکم کردم که دران لعل چنین نقش کنند که بسلطان خرم درحین ملازمت رانا امرسنگه پیشکش نمود و چند چیز دیگر هم دران روز از پیشکشهای بابا خرم قبول افتاد از آنجمله صندوقچه بلوری بود کار فرنگ که در غایت تکلف ساخته بودند با چند قطعه زمرد و سه انگشتری و چهار راس اسپ عراقي و دیگر متفرقات که قیمت اینها هشتاد هزار روپیه میشد درین روز که بخانه او رفتم پیشکش کلانی ترتیب داده بود تخمیناً چهار پنج لک روپیه اسباب و نفایس بنظر درآمد از مجموعه اینها سواري یک لک روپیه برداشته تتمه را باو مرحمت نمودم در بیست و هشتم بر منصب خواجه جهان که سه هزاري ذات و هزار و هشتصد سوار بود پانصدي ذات و چهار صد سوار افزودم در آخر ماه به ابراهیم خان اسپ و خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره مرحمت نمودم و رخصت صوبه بهار ارزاني داشتم خدمت عرض مکرر را که بخواجگي حاجي محمد تعلق داشت چون وفات یافت بمخلص خان که اعتمادي بود مرحمت فرمودم سیصد سوار بر منصب دلاورخان افزوده شد که هزاری ذات و سوار باشد چون ساعت رخصت کنور کرن نزدیک بود میخواستم اورا پاره بر تفنگ اندازیهای خود آگاه سازم درین اثنا قراولان خبر ماده شیری آوردند با آنکه قرار داد آنست که بغیر شیر نر شکار نکنم بملاحظه آنکه مبادا تا رفتن او شیری دیگر بهم نرسد بهمین شیر ماده متوجه شدم و کرن را همراه برده ازو پرسیدم که هرجای اورا بگوئي بر حکم بزنم بعد از قرار داد بجائی که شیر را قبل داشتند رسیدم بحسب اتفاق باد و شورشی در هوا بهم رسید و فیل ماده که بران سوار بودم از همه شیر اورا مضطرب داشت و در یکجا قرار نمیگرفت باوجود این دو مانع قوی تفنگ را بجانب چشم او سر راست کرده آتش دادم الله تعالی بکرم خود مرا اران راجه راده شرمنده نساخت و چنانچه قرارداد بود در میان چشم او زده اورا انداختم کرن درهمین روز التماس تفنگ خاصه نمود

,

تفنگ رومی خاصگی بار مرحمت نمودم چون بابراهیم خان در روز رخصت فیل عنایت نکرده بودم فیل خاصگی التفات نمودم یک فیل به بهادرالملک و فیل دیگر به وفادار خان عنایت نموده فرستادم هشتم اردی بهشت مجلس وزن قمری ترتیب یافت و خود را بنقره و دیگر اجناس وزن کرده بمستحقان و محتاجان تقسیم فرمودم و نوازش خان بجاگیر خود که در صوبه مالوه بود رخصت یافت در همین روزها فیلی بخواجه ابوالحسن مرحمت نمودم در تاریخ نهم خان اعظم را که در آگره از قلعه گوالیار آمده بود و حکم طلب شده بود آوردند با آنکه ازو تقصیرات بسیار بوقوع آمده بود و آنچه درباب او بعمل آورده بودم همگی حق بجانب من بود بوقتیکه اورا بحضور من آوردند و چشم برو افتاد آثار خجالت در خود بیشتر ازو یافتم تمامی تقصیرات او بعفو مقرون ساخته شالی که در کمر داشتم باو مرحمت شد بغفور کرن یک لک درب عنایت نمودم و راجه سورج سنگهه در همین روز فیل کلانی رن راوت نام که از فیلان نامی او بود آورده گذرانید الحق نادر فیلی است داخل فیلان خاصه ساختم در دهم پیشکش خواجه جهان که از آگره بجهت من بدست پسر خود فرستاده بود بنظر اشرف گذشت از هر قسم چیزها بود بچهل هزار روپیه قیمت شد در دوازدهم پیشکش خاندوران که بنج تقوز اسپ و دو قطار شتر و سگان تازی و جانوران شکاری بود بنظر در آمد در همین روز هفت زنجیر فیل دیگر راجه سورج سنگهه بپیشکش گذرانید داخل فیل خانه خاصه شد تحیرخان بعد ازانکه مدت چهار ماه در ملازمت گذرانیده بود درین روز مرخص گشت سخنان بعادلخان پیغام داده شد و سود و زیان دوستی و دشمنی را خاطر نشان او نموده تعهدات کرده چنین قرار داد که مجموع این سخنان را معقول عادلخان ساخته اورا در راه دولتخواهی و اطاعت در آورد در وقت رخصت هم بار چیزها عنایت شد مجملاً درین مدت اندک چه از سرکار خاصه و چه از پادشاهزادها و از تکلفات امرا که حسب الحکم بار نموده بودند قریب بیک لک روپیه حساب شد که بار رسیده است در چهاردهم منصب و جلدوی خدمت فرزند خرم مشخص شد منصب او دوازده هزاربذات و شش هزار سوار بود و منصب برادرش پانزده هزاری ذات و هشت هزار سوار بود فرمودم که منصب اورا برابر منصب پرویز اعتبار نموده سوائی دیگر را بصیغه انعام و جلدوی خدمت باضافه منظور دارند و فیل خاصه بنجی کج نام معه یراق که دوازده هزار روپیه قیمت داشت بدو مرحمت نمودم در شانزدهم فیلی بمهابتخان عنایت شد در هفتدهم بر منصب راجه سورج سنگهه که چهار هزاربذات و سه هزار سوار بود هزاری افزوده اورا بمنصب پنجهزاری سربلند ساختم حسب الالتماس عبدالله خان بر منصب خواجه عبداللطیف که پانصدی ذات و دویست سوار بود دویست افزودم حکم شد که هزاری ذات و چهارصد سوار باشد عبدالله پسرخان اعظم که در قلعه رنتهنبور محبوس بود و بالتماس پدرش اورا طلبیده بودم بدرگاه رسید و بند از پای او برداشته بخانه پدرش فرستادم در بیست و چهارم راجه سورج سنگهه فیل دیگر فوج سنگار

نام بطریق پیشکش گذرانید اگرچه این فیل هم خوب است و داخل فیلان خاصه شد اما بآن فیل اول نسبتی ندارد از نوادر روزگار است و بیست هزار روپیه قیمت آن شده در بیست و ششم بر منصب بدیع‌الزمان ولد مرزا شاهرخ که هفتصدی ذات و پانصد سوار بود دو صدی ذات اضافه مقرر گشت در همین روز خواجه زین‌الدین که از خواجه زادهای نقشبندیست از ماوراءالنهر آمده ملازمت نموده هیجده راس اسپ پیشکش گذرانید قزلباشخان که از کمکیان صوبه گجرات بود چون بیرخصت صاحب صوبه بدرگاه آمده بود حکم فرمودم که احدی اورا مقید ساخته باز برد حاکم گجرات برده رساند تا دیگران را این هوس نشود بر منصب مبارکخان سراولی پانصدی ذات افزوده شد که هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار باشد در بیست و نهم یک لک روپیه بخان اعظم مرحمت نمودم و حکم شد که پرگنه داسنه و پرگنه کاسنه به موافق پنجهزاری ذات میشود بجاگیر او مقرر باشد و در آخر همین ماه جهانگیر قلیخان را با برادران و خویشان بصوبه اله آباد که بجاگیر ایشان مقرر است رخصت فرمودم و درین مجلس بیست راس اسپ و قبا و پرم نرم خاصگی و دوازده راس آهو و ده قلاده سگ تازی بکرن مرحمت شد و روز دیگر که غره خورداد بود چهل راس اسپ و روز دوم چهل و نه راس و روز سوم بیست راس که در عرض سه روز صد و یک راس بوده باشد بانعام کنور کرن مرحمت شد و در عوض فیل موج سنگار فیلی از فیلان خاصه که ده هزار روپیه قیمت داشت براجه سورجسنگه مرحمت نمودم و در پنجم ماه مذکور ده چیره و ده قبا و ده کمربند بکرن عنایت شد و در بستم یکزنجیر فیل دیگر مرحمت نمودم درین روزها واقع نویس کشمیر نوشته بود که ملا گدائی نام درویشی مرتاض که چهل سال در یکی از خانقاهای بلده مذکور منزوی بود دو سال قبل ازانکه ودیعت حیات باز سپارد از وارثان آن خانقاه استدعا نموده که اگر رخصت باشد بجهت محل دفن خود گوشه درین خانقاه اختیار نمایم ایشان گفتند که چنین باشد القصه جای اختیار نموده چون مدت مذکور سپری میگردد بدوستان و عزیزان و آشنایان خود اظهار مینماید که بمن حکم رسیده که امانتی که نزد من است سپرده متوجه عالم آخرت شوم چندی که حاضر بودند از گفت و شنود او متعجب بوده اظهار میکنند که ابدا را برین سر اطلاع نیست چگونه این سخن را باور توان نمود میگوید که بمن چنین حکم شده و بعد ازان یکی از معتقدان خود که از قاضی زادهای آنملک است متوجه شده میگوید که مصحف مرا که به هفتصد تنکه می ارزد هدیه نموده صرف برداشتن من خواهی نمود چون بانگ نماز جمعه بشنوی از من خبر خواهی گرفت و این گفتگو در روز پنجشنبه واقع میشود و همه اسباب حجره خود را بآشنایان و مریدان قسمت نموده آخر همان روز بحمام رفته غسل مینماید قاضی زاده مذکور پیش ازانکه بانگ نماز بشنود بخانقاه آمده تفحص احوال ملا مینماید چون بدر حجره میرسد در حجره را بند کرده می بیند و خادمی سر در نشسته از خادم احوال را می پرسد او میگوید که ملا سفارش نموده که تا درین خانه

بخودي خود باز نشود به حجره درنخواهي آمد ساعتي ازين سخن گذشته در حجره باز میشود و قاضي زاده بآن خادم در می آیند می بیند که رو بقبله بدو زانو نشسته جان بحق تسلیم نموده است خوشا حال وارستگان که ازین دامگاه تعلق بدین آساني پرواز توانند نمود بر منصب کرمسین راتهور دو صدیذات و پنجاه سوار اضافه نموده هزاري ذات و سیصد سوار مقرر فرمودم در یازدهم این ماه پیشکش لشکرخان که سه قطار شتر ولایتي و بیست پیاله و رکابي خطائي و بیست قلاده سگ تازي بود از نظر گذشت در دوازدهم خنجر مرصع باعتبار خان مرحمت شد و بکرن کلگي که دو هزار روپیه قیمت داشت عنایت نمودم درچهاردهم به بسرسلند راے خلعت مرحمت نموده رخصت دکن فرمودم در شب جمعه پانزدهم امری غریب روی‌داد بحسب اتفاق من درین شب دربهکر بودم ماحصل سخن آنکه کشن سنگهه برادر حقیقي راجه سورج سنگهه از گوبنداس که وکیل راجه مذکور بود بواسطه کشتن برادر زاده خود گوپالداس نام جوانی که پیش ازین بمدتي بدست گوبنداس مذکور ضایع شده بود آزار تمام داشت و سبب این نزاع طولی دارد القصه کشن سنگهه توقع آنداشت که گوپالداس چون درحقیقت برادر زاده راجه هم بود او بانتقام این امر گوبنداس را بکشد راجه بواسطه کارداني و سرراهي گوبنداس قطع نظر از باز خواست خون برادر زاده نموده به تغافل میگذرانید کشن سنگهه چون اینقسم اغماض از راجه دید بخاطر گذرانید که من انتقام برادر زاده خود را میکشم و نمیگذارم که این خون بخسپد مدتی اینمعني را در خاطر داشت تا آنکه در شب مذکور برادران و یاران و ملازمان خود را جمع نموده اظهار این مقدمه میفماید که امشب بقصد کشتن گوبنداس میرویم هرچه شود و بخاطر نداشت که براجه ضرر و آسیبي رسد راجه خود ازین مقدمه بیخبر قریب بصبح صادق باتفاق کرن برادر زاده خود و دیگر همراهان روان میشود چون بدروازه حویلي راجه میرسد چندی از مردم آزموده خود را پیاده ساخته بر سر خانه گوبنداس که متصل بخانه راجه بود میفرستد وخود همچنان سوار برسر دروازه می ایستد آن پیاده‌ها بدرون خانه گوبنداس درآمده چندی را که بطریق محافظت و چوکي بیدار بودند در ته شمشیر کشیده میکشند در اثناے این زد و خورد گوبنداس بیدار میشود و مضطربانه شمشیر خود را برداشته از یکطرف خانه برمي آید تا خود را بچوکیداران بیرون خانه رساند آن پیاده‌ها چون از کشتن چند نفر فارغ میشوند از خیمه برآمده تفحص و تجسس گوبنداس میکنند درین اثنا باو برمیخورند و کار اورا تمام میسازند پیش ازانکه خبر کشتن گوبنداس مشخص بکشن سنگهه رسد بیتابانه از اسپ پیاده شده بدرون حویلي درمی آید هرچند مردم او اضطراب میکنند که پیاده شدن لایق نیست اصلا گوش بسخن نمیکند که اگر اندک زماني دیگر توقف میکرد و خبر کشته شدن غنیم بدو میرسید همچنان سواره ممکن که کار را اتمام ساخته سالم و آزاد برگردد چون قلم تقدیر بروش دیگر رفته بود مقارن پیاده شدن و در آمدن او راجه که در درون محل خود بود از شور و غوغاے

ماه مذکور ملازمت نمود یکهزار مهر و یک هزار روپیه نذر و چهار قطعه لعل و بیست
دانه مروارید و یک قطعه زمرد و پهول کتاره مرصع که قیمت اینها پنجاه هزار روپیه بود
طی پیشکش گذرانید شب یکشنبه چون عرس خواجه بزرگوار بود بروضهٔ متبرکه
ایشان رفته تا نصف شب درانجا گذرانیدم و خدام و صوفیان وجدها و حالها نمودند
فقرا و خدام را بدست خود دادم همگی شش هزار روپیه نقد و یکصد ثوب کرته و
همیان بیستم مروارید و مرجان وکهربا و غیره داده شد مها سنگهه پسر زادهٔ راجه مانسنگهه
را بخطاب راجگی سرفراز ساخته نقاره و علم عنایت نمودم در شانزدهم یکراس اسپ
عراقی از طویله خاصگی و یک اسپ دیگر به مهابتخان مرحمت شد در نوزدهم
فیل بخان اعظم عنایت شد در بستم بر منصب کشور مارو که دوهزاری ذات و هزار
سوار بود دویست سوار اضافه شد و بخلعت سربلندی یافت و بر منصب خواجه
عاقل که هزاری و دو صد ذات و ششصد سوار بود دوصدی ذات و سوار افزوده شد در
بیست و دوم میرزا راجه بهاو سنگهه رخصت آنبیر که وطن قدیم اینهاست یافته خاصه
پهوپ کشمیری خاصه عنایت نمودم در بیست پنجم احمد بیگ خان که در قلعه
رنتهنبور محبوس بود ملازمت نموده بتصدق او بتازه رسیدن خدمت عفو مقرون گشت
در بیست و هشتم معزخان از صوبه گجرات آمده ملازمت نمود و یک پلنگی و یکقطعه
تختی مرصع گذرانید بر منصب سلام‌الله عرب پانصدی ذات و سوار افزوده شد که
دوهزاری ذات و هزار و یکصد سوار باشد در اول ماه شهریور بر منصب‌های جمعی
که بخدمت دکن مقررند بدین موجب افزوده شد بر منصب مبارز خان سیصد سوار
که هزاری ذات و سوار باشد و باقرخان بمنصب هزاری ذات و سوار سرفراز گردید دلاورخان
باضافه سیصد سوار سرفراز شد که دوهزار و پانصدی ذات و سوار باشد و منگلی خان را
دوصد سوار افزوده هزار و پانصد ذات و هزار سوار ساختم گردهر پسر رایسال بهشتصدی ذات
و سوار ممتاز گشت و الف خان قیام خانی بهمین منصب از اصل و اضافه سربلند
گردید یادگار حسین به هفتصدی ذات و پانصد سوار امتیاز یافت کمال‌الدین پسر
شیرخان را به همین منصب نواخته شد و صد و پنجاه سوار بر منصب سید عبدالله
افزودم که از اصل و اضافه هفتصدی ذات و سیصد سوار باشد در هشتم ماه مذکور
مهر نور جهانی که شش هزار و چهار صد روپیه میشد به مصطفی بیگ فرستادهٔ
ایران مرحمت نمودم و پدم دادهٔ جیغه بقاسم خان حاکم بنگاله مرحمت نموده
پسر ولی میرزا رستم در دوازدهم همین ماه بخطاب التفات خانی سرفراز گشت
که مطابق شب برات بود فرمودم که کوههای اطراف تال رانا ساگر
را چراغان نمودند خود به تماشای آن رفتم عکس چراغها در آب
نمودی داشت بیشتر آن شب را با مردم اهل محل در کنار تال مذکور
میرزا جمال‌الدین حسین که به ایلچیگری بیجاپور رفته بود آمده
عدد انگشتری که نگین یکی از اینها عقیق یمنی بود در غایت

لطافت و سیرابي که از جنس عقیق یعني بان خوبي کم دیده شده است بنظر درآورد عادلخان سید کبیرنام شخصی را از جانب خود همراه میر مذکور نموده از فیلان معه یراق طلا و نقره و اسپـــان عربي و جـــواهر مرصع آلات و اقسام اقمشه که دران ملک بعمل می آید پیشکش فرستاده بود در بیست و چهارم اینماه از نظر گذشت و عرضداشتی که آورده بود از نظر گذرانید در همین روز مجلس وزن شمسي نیز منعقد گشت در بیست وششم مصطفی بیگ ایلچي رخصت یافت سواے انچه در مدت خدمت باو مرحمت شده بود بیست هزار روپیه دیگر نقد و خلعت عنایت نمودم و درجواب کتابتی که آورده بود محبت نامه مشعر بر کمال دوستي نوشته شد درچهارم ماه مهر منصب میر جمال‌الدین حسین که دو هزاري ذات و پانصد سوار بود چهار هزاري ذات و دو هزار سوار مقرر گشت در پنجم مهابتخان به همراهي خانجهان که بخدمت دکن نامزد شده بود بملاحظه ساعتي که بجهت او اختیار نموده بودند رخصت یافت بخلعت و خنجر مرصع با پهول کتاره و شمشیر خاصه و فیل سربلند گردید درنهم خانجهان مرخص گشت و خلعت و نادري خاصه و اسپ راهوار بازین و ... اصه ... شیر خاصه مرحمت نمودم در همین تاریخ هزار و هفتصد سوار از تابی... ...د که دو اسپه و سه اسپه تنخواه دهند مجموع مردمی که ... یافتند سیصد و سي نفر منصب دار و سه هزار احدي ...ک بود که همگي سه هزار سوار موجود ...آمد و فیلان جنگي بخدمت مذکور ...ات ودویست وشصت نفر سوار افزوده بوده باشد بالچو برادر زاده قلیچ خان اضافه سرفراز گشت بر منصب راجه ...تماس خانجهان منصب شهبازخان ...و هزاري ذات و هزار سوار مقرر شد و ...صب سهراب خان پسر میرزا رستم ...ت در چهاردهم همین ماه هزاري ...وده اورا به منصب والاے پنجهزاري ...سورجسنگهه با پسر خود گجسنگهه که ... ...ید بسید ...ت نمودم ... و نقم مکهه و ...امه شریفه گردید ...ت بخشیگري ...ویسي آنجا سرفرازي

یافتند سید کبیر که از جانب عادلخان بجهت التماس عفو تقصیرات دنیا داران دکن
و تعهد بازگذاشتن قلعهٔ احمد نگر و ولایات بادشاهی که بادشاه بعضی مفسدان از
تصرف اولیای دولت قاهره بر آمده بود بملازمت آمده بود درین تاریخ رخصت شد
و خلعت و فیل و اسپ یافته روانه گردید چون راجه راج سنگهه کچهواهه در دکن وفات
یافت رامداس پسر اورا به منصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرفراز ساختم در
چهارم ماه آبان سیف خان بارهه نقاره مرحمت شد و بر منصب او سیصد سوار
اضافه نمودم که سه هزاری ذات و دو هزار سوار بوده باشد درهمین تاریخ راجه مان را
که در قلعه گوالیار دربند بود بصاحبیت مرتضی خان خلاص ساخته منصب اورا برقرار
داشته بخدمت قلعه کانگره نزد خان مذکور فرستادم حسب الالتماس خاندوران بر
منصب عادلخان سیصد سوار اضافه حکم شد که هزاری ذات و سوار باشد میرزا عیسی
ترخان از ولایت سنبل که بجاگیر او مقرر بود آمده ملازمت کرد و یکصد مهر نذر گذرانید
در شانزدهم راجه سورج سنگهه بخدمت دکن رخصت شد و سیصد سوار بر منصب او
اضافه کردم که پنجهزاری ذات و سه هزار وسیصد سوار بوده باشد خلعت و اسپ یافته
روانه گردید در هفدهم منصب میرزا عیسی را از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات
و هشتصد سوار مقرر ساخته خلعت و فیل مرحمت نمودم و بدکن رخصت یافت در
همین روزها خبر فوت چین قلیچ بدبخت از مضمون عرضداشت جهانگیرقلیخان
مسموع گشت بعد از فوت قلیچ خان که از بندهای قدیم این دولت بود من این
بیسعادت را عنایت کلی نموده از امرا ساختم و مثل جونپور ولایتی را بجاگیر او مقرر
ساختم و دیگر برادران و خویشان اورا بهمراه او ساخته همه را به بیاقتی او دادم لاهوری نام
برادری داشت در غایت بی اندامی و شرارت نفس می رسید که بندهای خدا از
سلوک او در عذاب اند احدی فرستادم که اورا از جونپور بیارند رسیدن احدی
بی سندی و باغئی وا همه برچین قلیچ غلبه کرده بخاطر میگذراند که برادر محمد خود را
همراه گرفته بداند گریخت منصب و حکومت و جا و جاگیر و زر و سامان و فرزندان
و مردم خود را گذاشته پارهٔ زر طلا و جواهر بر میدارد و با معدودی چند بمیان زمینداران
میرود این خبر چند روز پیش ازین رسید وتعجب تمام دست داد محمد مهر زمینداری
که میرسد مبلغها ازو گرفته او را از خود میگذرانند تاآنکه خبر رسید که بولایت خوهت
درآمد بجهت اتفاق زمیندار آنجا روزی چند دران نواحی میگذراند چون این خبر
بجهانگیرقلیخان میرسد چندی از مردم خود میفرستد که آن بیعاقبت را گرفته بیاورند
بمجرد رسیدن اورا بدست آورده اراده میکنند که بجهانگیر قلیخان رسانند درهمین اثنا
بجهنم واصل میگردد چندیکه با او همراه بودند چنین تقریر کردند که چند روز قبل ازین
بیماری بهمرسانیده بود و آن بیماری او را کست و انقدمه دیر مسموع گشت که خود
قصد نموده باشد تا بدنحال اورا به نزد جهانگیر قلیخان بیاورند بهر تقدیر جسد اورا
بافرزندان و خدمتگاران که همراه داشت باله آباد آوردند اکثر زرهای اورا ضایع ساختند

و زمینداران ازو گرفته بودند حاشا که نمک مثل اینوع روسیاهان را بچنین عقوبتها گرفتار نکند .

ازپس فرضی که بود بر امم * فرض بود حق ولي النعم

در بست و دوم حسب الالتماس خاندوران برمنصب ناد علي میداني که از تعینات بنکش بود دویست سوار افزوده شد که هزار و پانصدیذات و هزار سوار باشد و لشکرخان را که دو هزاریذات و نهصد سوار بود صد سوار دیگر اضافه مرحمت شد دربست و چهارم مقربخان را که سه هزاري ذات و دو هزار سوار بود پنجهزاري ذات و دو هزار و پانصد سوار مقرر داشم * درهمین روزها قیام پسر شاه محمد قندهاري که از امرا زادها بود و خدمت قراولي داشت بخطاب خاني سرفراز شد در پنجم ماه آذر خنجر مرصع بداراب خان عنایت شد بدست راجه سارنگدیو خلعت بجهت امراے دکن مرحمت نمودم چون از صفدرخان حاکم کشمیر بعضي مقدمات مسموع گشت او را از حکومت انجا معزول ساخته احمد بیگ خان را بنابر سبق خدمت نواخته بصاحب صوبگي ولایت کشمیر سرفرازي بخشیدم و منصب او راکه دو هزار و پانصدیذات و هزار و پانصد سوار بود بر قرار داشته بکمر خنجر مرصع و خلعت امتیاز یافت و رخصت شد و بدست اهتمام خان خلعت زمستاني بقاسم خان حاکم بنگاله و امراء تعینات انجا فرستادم پیشکش مکذي ولد افتخارخان که یکزنجیرفیل و چهارده راس گوت و پاره اقمشه بود در پانزدهم ماه مذکور از نظر گذشت و بخطاب مروت خاني ممتاز گردید دیانتخان را که در قلعه گوالیار بود حسب الالتماس اعتماد الدوله طلب داشته بودم سعادت کورنش یافت و اموال او که بقید ضبط در آمده بود بدو مرحمت شد درینولا خواجه هاشم ده بندي که در ماوراءالنهر امروز سلسله درویشي گرم دارد و مردم انملک را نسبت بایشان اعتقاد تمام است بدست یکی از درویشان سلسله خود کتابتی مبني براظهار دعا گوئي قدیم و نسبت و اخلاص اباواجداد باین دودمان با فرجي و کمان فرستاده بودند و بیتي که حضرت فردوس مکاني بجهت خواجگي نام عزیزی هم ازان سلسه درسلک نظم در آورده بودند و مصراع اخران اینست

خواجگي را بنده ایم و خواجگي را بنده ایم

در آن کتاب درج بود ماهم دربرابر این کتابت سطرے چند بقلم خاص مرقوم ساخته این رباعي را در بدیهه گفته باهزار مهر جهانگیري بخواجه مذکور فرستادیم

اى انکه مرا مهر تو بیش از بیش است از دولت یاد بودنت ای درویش است
چندانکه زمژده ات دلم شـاد شـود شادیم ازآنکه لطف از حد بیش است

چون فرموده بودیم که این رباعي را هرکه طبع نظمی داشته باشد بگوید حکیم مسیح الزمان گفت و بسیار خوب گفت

داریم اگرچه شغل شاهي دربیش هر لحظه کنیم یاد درویشان بیش
گر شـاد شود زمادلِ یک درویش آنرا شمریم حاصل شـاهي خویش

هزار مهر دیگر بحاره و صله این رباعی بحکیم مذکور عنایت کردم در هفتم ماه دے که از سیر پهکر باز گشته متوجه اجمیر بودم در راه چهل و دو خوک شکار شد در بیستم میر میران آمده ملازمت نمود * مجملی از احوال او و سلسله او مرقوم میگردد از جانب پدر پسرزادهٔ میر غیاث‌الدین محمد میر میران ولد شاه نعمت‌الله ولی‌است در دولت سلاطین صفویه عزت تمام یافته بودند چنانچه حضرت شاه طهماسپ همشیرهٔ خود جانش خانم را بشاه نعمت‌الله داد و از مشیخت وهدایت بنعمت دامادی و خویشاوندی ممتاز گشت و از جانب مادر دختر زادهٔ شاه اسمعیل خوبنست بعد از فوت شاه نعمت‌الله پسر او میر غیاث‌الدین محمد میر میران رعایت تمام یافت و شاه عمران پناه دختری از کرایم خانوادهٔ سلطنت و عظمت را به پسر دلبر او عقد بسته دختر شاه اسمعیل مذکور را به پسر دیگرش میر خلیل‌الله داد که میر میران ازو تولد شده میر خلیل‌الله مذکور هفت و هشت سال قبل ازین از ولایت آمده در لاهور مرا ملازمت نمود چون از سلسلهٔ مردم عزیز عظیم بود باحوال او بسیار پرداختم ومنصب و جاگیر و عرف اورا معمور ساخته در صدد تربیت و رعایت او بودم بعد ازانکه آگره مقام خلافت شد باندک مدتی بسبب افراط خوردن انبه او را بیماری اسهال کبد روداد و در عرض ده دوازده روز جان را بجان آفرین سپرد از رفتن او آزرده خاطر شدم باز گذاشتهاے او را از نقد و جنس فرمودم که بفرزندان اوکه در ولایت بودند رسانیدند درینولا میر میران که در سن بست و دو سالگی قلندر و درویش شده بروشی که او را در راه نشناختند خود را در اجمیر بما رسانید جمع کلفت‌هاے خاطر و پریشانی‌هاے باطن و ظاهر او رااصلاح و تدارک نموده بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرفراز ساختم و سی هزار درب نقد باو عنایت کردم الحال درخدمت و ملازمت است در دوازدهم طرخان که از صوبه‌داری بهار تغیر یافته بود آمدهٔ ملازمت نمود و یکصد مهر بنذر گذرانید و سه فیل پیشکش نمود در پانزدهم دی بر منصب قاسم خان صاحب صوبهٔ بنگاله هزاری ذات و سوار افزوده شد که چهار هزاری ذات و سوار باشد چون از دیوان و بخشی بنگاله که حسینی بیگ و طاهر باشد خدمت پسندیده بوقوع نیامد مخلص‌خان را که از بندهاے معتمد این درگاه بود بخدمات مذکور تعین نموده شد منصب اورا دو هزاری ذات و هفتصد سوار مقرر داشتم و علم امر عنایت کرده و خدمت عرض مکرر بدیانت خان حکم فرمودم در بست وپنجم روز جمعه وزن مبرید خرم واقع شد تاسال حال که سنش به بیست و چهار سالگی رسیده وکدخدائیها کرده و صاحب فرزندان شده اصلا خود را بخوردن شراب آلوده نساخته بود درین روز که مجلس وزن او بود گفتم که بابا صاحب فرزندان شدهٔ و بادشاهان و بادشاه زادگان شراب خوردهٔ اند امروز که روز جشن وزن تست بتو شراب میخورانم و رخصت میدهم که در روزهاے جشن وایام نوروز و مجلسهاے بزرگ میخوردهٔ باشي اما طریقهٔ اعتدال مرعیداری که خوردن باندازهٔ که عقل را زایل کند دانایان روا نداشته اند و میباید که ازخوردن آن غرض نفع و فایدهٔ باشد و بوعلي که بزرگ طبقهٔ حکما

و اطباست این رباعي را بنظم در آورده

می دشمن مست و دوست هوشیار است * اندک تریاق و بیش زهر مار است
در بسیارش مضرت اندک نیست * در اندک او منفعت بسیار است

بمبالغه بسیار شراب باو داده شد من تا سن پانزده سالگي نخورده بودم مگر درایام طفولیت که دوسه مرتبه والده وانگهاے من بتقریب علاج اطفال دیگر از والد بزرگوارم عرق طلبیده مقدار یک توله اذهم بگلاب و اب آمیخته براے دفع سرفه دارو گفته مرا خورانیده باشند * دران ایام که آردوي والد بزرگوارم بجهت دفع فساد افغانان یوسف زئي در قلعه اٹک که برکنار آب نیلاب واقع است نزول اجلال داشت روزی بعزم شکار برنشستم چون تردد بسیار واقع شد و آثار ماندگي ظاهر گشت استاد شاه قلي نام توپچي نادری که سر امد توپچیان عم بزرگوارم میرزا محمد حکیم بود بمن گفت که اگر یک پیاله شراب نوشجان فرمایند دفع ماندگي و کسالت خواهد شد چون ایام جواني بود و طبیعت مایل بارتکاب این امور بمحمود ابدار فرمودم که بخانه حکیم علي رفته شربت کیف ناک بیار حکیم مقدار یک نیم پیاله شراب زرد رنگ شیرین مزه در شیشه خورد فرستاد انرا خوردم کیفیت ان خوش آمد بعدازان شروع در شراب خوردن کردم و روز بروز مي افزودم تاآنکه شراب انگوري از کیفیت بازماند و عرق خوردن گرفتم رفته رفته در مدت نه سال به بیست پیاله عرق دوآتشه کشید چهارده در روز باقي درشب خورده میشد وزن آن شش سیر هندوستان که یک و نیم من ایران باشد و خورش من دران ایام مقدار یکمرغ با نان و ترب بود درانحال هیچکس را قدرت برمنع من نبود کار بجاے کشید که در خمارها از بسیاري رعشه و لرزیدن دست پیاله خود نمیتوانستم خورد بلکه دیگران مي خوراندند تاانکه حکیم همام برادر حکیم ابوالفتح را که از مقربان والد بزرگوارم بود طلبیده براحوال خویش اطلاع دادم او از کمال اخلاص و نهایت دلسوزي بے حجابانه بمن گفت که صاحب عالم بدین روش که شما عرق نوشجان میکنید نعوذبالله تا ششماه دیگر احوال بجاے خواهد کشید که علاج پذیر نباشد چون سخن او از خیر اندیشي بود و جان شیرین عزیز است درمن اثرکرد من ازان تاریخ شروع در کم ساختن کرده خود را بخوردن فلونیا انداختم هرچند درشراب میکاستم برفلونیا مي افزودم و فرمودم که عرق را بشراب انگوري ممزوج سازند چنانچه دو حصه شراب انگوري و یک بخش عرق بوده باشد هر روز ازانچه میخوردم چیزے کم نموده در مدت هفت سال بشش پیاله رسانیدم وزن هر پیاله هزده مثقال و یکپاو الحال پانزده سال مے شود که به همین دستور خورده میشود وازین نه کم میشود نه زیاده و در شب میخورم مگر در روز پنجشنبه چون روز جلوس مبارک منست و شب جمعه که از شبهاي متبرکه ایام هفته است وروز متبرک درپیش دارد بملاحظه این دو چیز در آخرهاے روز میخورم که خوش نمي آید که این شب بغفلت گذرانیده در اداے شکر منعم حقیقي تقصیر رود در روز پنجشنبه و روز یک شنبه گوشت هم نمیخورم در پنجشنبه چون جلوس مبارک

من واقع شده و روز یک شنبه که روز ولادت والد بزرگوار منست و این روز را بسیار تعظیم میکردند و عزیز میداشتند و بعد از چند گاه ملوتها را بافنون بدل ساختم اکنون که عمر من بچهل و شش سال و چهار ماه شمسی و چهل و هفت سال و نه ماه قمری رسیده هشت برج ایوب بعد از گذشتن پنج گهری از روز و شش برج بعد از یکپهر شب میخورم * خنجر مرصع بدست مقصود علی بعبدالله خان مرحمت نمودم شیخ موسی خویش قاسم خان بخطاب خانی سرفراز گشته بمنصب هشتصدی ذات و چهار صد سوار امتیاز یافت و به بنگاله مرخص شد بر منصب طغرخان پانصدی ذات و سوار اضافه مرحمت شد و بخدمت بنگش تعین یافت در همین روزها محمد حسین برادر خواجه جهان بخدمت فوجداری سرکار حصار سرفراز گردیده مرخص شد و دویست سوار بر منصب او اضافه مرحمت نمودم که پانصدی ذات و چهار صد سوار باشد و فیل نیز عنایت کردم در پنجم بهمن بمیر میران فیل عنایت شد خواجه عبدالکریم سوداگر چون از ایران روانه هندوستان بوده برادر عالیمقدارم شاه عباس بدست او بصیغه عقیق یمنی و رکابی کار ونگ که بسیار تحفه و نادر بود فرستاده بودند در نهم ماه مذکور بنظر در آمد درهژدهم بعضی پیشکشها از قسم مرصع آلات وغیره که سلطان پرویز ارسال داشته بود بنظر درآمد * هژدهم اسفندارمذ صادق برادرزاده اعتمادالدوله که بخدمت بخشیگری قیام داشت بخطاب خانی سرفراز گشت الخطاب را بخواجه عبدالعزیز عنایت کرده بودم مناسبتها را مرعی داشته او را بخطاب عبدالعزیزخان و صادق را بخطاب صادقخان سرفراز ساختم در دهم حکمت سنگه ولد کنورکرن که بوطن خود دستوری یافت در هنگام رخصت بست هزار روپیه و یک اسپ و یک زنجیر فیل و خلعت و شال خاصه بدو مرحمت نمودم و هرداس جهاله که از معتمدان رانا ست و اتالیق پسر کرن بود او هم بپنجهزار روپیه و اسپ و خلعت عنایت نمودم و بدست اوشش پری از طلا بجهت رانا فرستادم در بستم همین ماه راجه سورجمل ولد راجه باسو که بملازمت نکی حا و معام بهمراهی مرتضی خان بگرفتن قلعه کانگره تعین یافته بود بطلب آمده ملازمت کرد خان مذکور را بعضی مطلبها از و در خاطر قرار گرفته بود بدینجهت همراهی اورا مخل دانسته مکرر عرائض بدرگاه فرستادو در باب او سخنان نوشت تا آنکه حکم طلب او صادر گشت در بست و ششم نظام الدین خان از ملتان آمده ملازمت کرد در آخر همین سال اخبار فتح و فیروزی و ظفر و بهروزی از اطراف ممالک محروسه رسید اول قضیه احداد افغان که از دیر باز در کوهستان کابل در مقام سرکشی و فتنه انگیزی است و بسیاری از افغانان آن سرحد برو جمع شده اند و از زمان والد بزرگوارم تا حال که سال دهم از جلوس منست افواج همیشه بر سر او تعین بوده اند رفته رفته شکستها خورده و پریشانیها کشیده جمعیت او پاره متفرق شد و پاره کشته گشت و در جرجی که محل اعتماد او بود مدتی پناه برد و اطراف آنرا خاندوران قبل نموده راه درآمد و برآمد را بربست چون بجهت حیوانات کاه و خوراک در محکمه مذکور نمانده شدها مواشی خود از کوه پایان آورده در دامنها میچرانید و خود

نیز بجهت آنکه مردم همراهی نمایند می آمد تا آنکه اینخبر بخاندوران رسید جمعی از سرداران و مردم کار کرده را در شبی معین تعین کرد که بحوالی جرخی رفته کمین نمایند و آن جماعت رفته شب خود را در پناه کاهها پنهان ساختند و روزش خاندوران بهمان طرف سواری نمود چون آن تیره بختان حیوانات خود را بر آورده بچرا سر میدهند واحداد بدنهاد با جماعه خود از کمین گاهها گذشته که یکبار گردی از پیش ظاهر میشود چون خبر میگیرند معلوم میگردد که خاندورانست متلاشی و مضطرب گشته قصد بارگشتن میکند وقراولان خان مذکور نیز خبر کردند که اجداد است خان جلو داده خود را باحداد میرساند مردمیکه در کمین گاه بودند انها نیز سرراه گرفته حمله اور می شوند تا دوپهر بجهت قلبی و سنگلاخی جا و بسیاری جنگل معرکه جنگ قایم بود اخرالامر شکست بر افغانان افتاده خود را بکوه در میکشند و قریب سیصدکس از مردم کاری بجهنم میروند و پانصد نفراسیر میگردند احداد نمیتواند که دیگر باره خود را بدان مستحکمه رسانیده پا قایم سازد بالضرورت خود را بجانب قندهار رو میکشد افواج قاهره بجرخی و جاهاے و خانهاے ان تیره روزگاران درامده همه را میسوزند و خراب ساخته از بیخ و بنیاد برمی اندازند خبر دیگر شکست خوردن عنبر بداختر و برهمزدگی لشکر نکبت اثر اوست خلاصه کلام انکه جمعی از سرداران معتبر و جماعه از برگیان که قومے اند در نهایت سخت جانی و مدار قطره و تردد در انملک بر انهاست از عنبر رنجیده اراده دولتخواهی نمودند از شاهنواز خان که بافوجی از عساکر منصوره در بالاپور بود استدعاے قول نموده قرارداذند که خانمذکور را به بینند و خاطر جمع نموده ادم خان و یاقوت خان و جمعی دیگر از سرداران و برگیان جادو راے و بابو کانتیه امده دیدند شهنواز خان بهر یک ازانها اسپ و فیل وزر و خلعت فراخور قدر و حالتی که داشتند داده سرگرم خدمت و دولتخواهی ساخت و از بالاپور کوچ نموده بهمراهی اینمردم برسر عنبر مقهور روانه شدند در اثناے راه بفوجی که از دکنیـان که مسلدار و دانش و دلاور و بجای و فیروز و چندے دیگر از سرداران باشد برخورده انفوج را تارمار ساختند و ان مقهوران

شکسته سلاح و گسسته کمر نه یاراے گفت و نه پرواے سر

خود را باردوے ان بد اختر رسانیدند و او از غایت غرور درینمقام شد که بافوج قاهره جنگ نماید مقهوران انیکه با او بودند و لشکر عادل خانیه و قطب‌الملکیه جمع ساخته و توپخانه و استعداد خود را سرانجام نموده روبروے لشکر ظفر اثر روانه شد تا انکه فاصله پنج شش کروهی بیش نماند روز یکشنبه بیست و پنجم بهمن افواج نور و ظلمت بهم نزدیک شده‌فوجها و یساولها نمایان گشتند سه پهر از روز گذشته اغاز بان‌کاری و توپ اندازے شد اخرالامر دارابخان که سردار هراول بود با دیگر سرداران و کار طلبان مثل راجه نرسنگدیو و رای‌چند و علی خان تتاری و جهانگیر قلی بیگ ترکمان و سایر شیران‌بیشه دلاوری شمشیرها کشیده برفوج هراول غنیم تاختند داد مردے و مردانگی داده این فوج را

نشده است بادیگریا قوتها برنگ پسندید ورمرد همسایه که بهره طرح و اندام خاص صورت اتمام یافته بود مقیمان به پنجاه هزار روپیه قیمت نمودند بر منصب میر مذکور هزار سوار افزودم که پنجهزاری ذات و سه هزار و پانصد سوار بوده باشد در هشتم بر منصب صادق خان سیصدی ذات و سوار و بر منصب ارادت خان سیصدی ذات و دویست سوار اضافه مرحمت نمودم که هریک به هزاری ذات و پانصد سوار ممتاز باشند در نهم پیشکش خواجه ابوالحسن بنظر گذشت از جواهر مرصع آلات و اقمشه موازی چهل هزار روپیه درجه قبول یافت بقیه را باو مرحمت نمودم پیشکش تاتارخان بکاول بیگی یکقطعه لعل وقطعه یاقوت و یکعدد تختی مرصع ودو عدد انگشتری و چند پارچه اقمشه قبول افتاد در دهم سه زنجیر فیل که راجه مهاسنگه ارکن و یکصد و چند طاق زربفت وغیره که مرتضی خان از لاهور فرستاده بود از نظر گذشت دیانتخان هم پیشکش خود را که دو تسبیح مروارید و دو قطعه لعل و شش دانه مروارید کلان و یک عدد خوانچه طلا بود و بیست وهشت هزار روپیه قیمت شد درین تاریخ گذرانید اجرهای روز بخشنده یازدهم بجهت سرفرازی اعتمادالدوله بخانه او رفتم پیشکش خود را همانجا بنظر درآورد و اسباب و اشیاء پیشکش اورا که اکثر درکمال نفاست بود بتفصیل دیدم از جواهر دودانه مروارید که سی هزار روپیه قیمت داشت ویک قطعه لعل قطبی که به بیست ودوهزار روپیه بتبیع درآمده بود بادیگر مرواریدها و لعلها که مجموع قیمت آنها یک لک و ده هزار روپیه میشد درجه قبول یافت و از اقمشه وغیره نیز موازی پانزده هزار روپیه برداشته شد چون از ملاحظه ومشاهده پیشکش باز پرداختم قریب یک پهر شب را بصحبت وخوش وقتی گذرانیده امرا و بندها فرمودم که پیاله دادند مردم محل نیز همراه بودند مجلس خوبی منعقد گشت بعد از تمام صحبت اعتمادالدوله را عذرخواهی نموده متوجه دولت خانه شدم درهمین روزها فرمودم که نورمحل بیگم را نورجهان بیگم میگفته باشند در دوازدهم پیشکش اعتبارخان بنظر گذشت ظرفی بشکل ماهی مرصع بجواهر نفیسه درغایت تکلف و اندام بالداره معتاد می ساخته بودند آنرا بادیگر جواهر ومرصع آلات و اقمشه که قیمت مجموعه آنها پنجاه و ششهزار روپیه میشد قبول نمودم و تتمه را باز دادم بهادرخان حاکم قندهار هشت راس اسپ عراقی و نه تقوز اقمشه فرستاده بود پیشکش ارادتخان و راجه سورجمل ولد راجه باسو درسیزدهم بنظر گذشت عبدالسبحان که بمنصب هزار و دو صدی ذات وششصد سوار سرفراز بود بهزار و پانصدی ذات وهفت صد سوار امتیاز یافت در پانزدهم صاحب صوبگی ولایت تهته و الحدود از شمشیرخان اوزبک تغیر یافته بمظفر خان مرحمت شد درشانزدهم پیشکش اعتقاد خان ولد اعتمادالدوله بنظر درآمد ازانجمله موازی سی و دوهزار روپیه برداشته تتمه را باو عنایت فرمودم در هفدهم پیشکش تربیت خان دیده شد از جواهر و اقمشه هفده هزار روپیه بپسند افتاد درهژدهم بخانه آصف خان رفتم وپیشکش او همان جا بنظر درآمد از دولت خانه تا منزل او تخمیناً یک کروه مسافت بود نصف راه را مخمل زربفت و

زر بفت دارائی‌باف و مخمل ساده پایندار نموده بود چنانچه ده هزار روپیه قیمت آن بعرض‌رسید آن روز تا نصف شب با اهل محل در منزل او بسر برده پیشکش‌هائی که سر انجام نموده بود بتفصیل از نظر گذشت از جواهر و مرصع آلات وطلا آلات و اقمشه نفیسه موازي یک لکهه و چهار ده هزار روپیه و چهار راس اسپ و یکراس اشتر بسند خاطر اشرف افتاد نوزدهم که روز شرف نیرآعظم بود در دولتخانه مجلس عالي ترتیب یافت بنابر ملاحظه ساعت دو نیم گهري از روز مذکور مانده بر تخت جلوس نمودم فرزند بابا خرم درین ساعت متبرکه لعلي در غایت آب و صفا گذرانید که هشتاد هزار روپیه قیمت نمودند منصب آن فرزند را که پانزده هزاریذات و هشت هزار سوار بود به بست هزاریذات و ده هزار سوار مقرر داشتم و هم درین روز وزن قمري بعمل آمد * اعتمادالدوله را که بمنصب شش هزاریذات و سه هزار سوار ممتاز بود بمنصب هفت هزاریذات و پنجهزار سوار سرفراز ساخته تومن‌وتوغ باو عنایت نمودم و حکم کردم که نقاره او بعد از نقاره فرزند خرم مینواخته باشند بر منصب تربیت خان پانصدیذات و سوار افزوده شد که سه هزار و پانصدي ذات و هزاروپانصد سو ر بوده باشد اعتقاد خاں باضافه هزاریذات و چهارصد سوار سرفراز گشت نظام‌الدین خان از اصل واضافه بمنصب هفتصدیذات و سیصد سوار ممتاز گردیده بخدمت صوبه بهار تعین شد * سلام الله عرب بخطاب شجاعتخاني سر بلندي یافت و بحلقه مروارید سرفراز گشته از حلقه بگوشان درگاه شد میر جمال‌الدین انجو را بخطاب عضدالدوله سرفراز ساختم دربست و یکم الله تعالی از دختر مقیم ولد مهتر فاضل رکابدار پسری بخسرو داد بالهداد افغان که طریقه بندگي اختیار نموده از روی اخلاص تمام از احداد بد نهاد جدا شده بدرگاه آمده است بیست هزار درب مرحمت شد دربست پنجم خبر فوت رای منوهر که از تعینات لشکر ظفر اثر دکن بود رسید پسر اورا بمنصب پانصدیذات و سیصد سوارسر فراز ساخته جا و مقام پدر او را باو عنایت کردم دربست ششم پیشکش یادعلي میداني که نه‌راس اسپ وچندده‌هانه کیش و چهار شتر ولایتی بود از نظر گذشت دربست و هشتم یکزنجیر فیل به بهادر خان حاکم قندهار و یکزنجیر فیل بمیرمیران ولد خلیل‌الله و یکزنجیر فیل بسید بایزید حاکم بهکر مرحمت نمودم درغره اردی بهشت حسب الالتماس عبدالهخان به برادر او سردار خان نقاره عنایت نمودم در سویم کپوه مرصع بالهداد خاں افغان مرحمت نمودم در همین روزها خبر رسید که قدم پگانه بنکانه از افغانان آفریدي که دولتخواه و فرمان بردار بود و راهداري کتل خیبر بدو تعلق داشت باندک تو همی قدم از دایره اطاعت بیرون نهاده سربفساد برآورده برسر هر تهانه جمعی را فرستاد و هرجاکه او و مردم او رسیدند بنابر غفلت آں مردم دست بقتل و غارت برآورده خلقی کثیررا ضایع ساختند مجملاً ازحرکت شنیع این افغان بیعقل‌شوری مجدداً در کوهستان کابل رویداد چوں این خبر رسیده هارون برادر قدم و جلال پسر اورا که در دربار بودند فرمودم که گرفته باصفخان سپارند که در قلعه

مخاطب نمودم چون آبا و اجداد اینطایفه از قدیم دولتخواه آمده اند این پیوند میر میان آمده بود کلیان مذکور را که برادر راول بهیم بود طلبداشته به تیکه راجگي و خطاب راولي سرفراز ساختم خبر رسید که بعد از موت مرتضی خان از واجه مان دولتخواهی بظهور آمد و دلاساي مردم قلعه کانگره نموده قرار داده است که راجهزاده ایولایت را که در سن بیست و نه سالگي است بدرگاه آورد بنابر بادتي سرگرمي او در خدمت مذکور منصب او را که هزاریدات و هشتصد سوار بود بهزار و پانصدی ذات و هزار سوار مقرر داشتم خواجه جهان از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار سرفراز گردید درین تاریخ واقعه رو نمود که هر چند خواستم که در سلک تحریر درکشم دست و دلم یاری نداد هرگاه قلم گرفتم حال متغیر شد ناگزیر باعتمادالدوله فرمودم که بنویسد

پیرغلام با اخلاص اعتمادالدوله حسب الحکم درین جریده اقبال ثبت مینماید تاریخ یاردهم خورداد صبیه قدسیه شاهزاده بلند اقبال شاه خرم را که بندگانحضرت بان نوباوه بوستان سعادت عنایت تعلق و نهایت الفت داشتند اثر تپی بهمرسید و بعد از سه روز آبله ظاهر شد و بتاریخ ۲۶ ماه مذکور مطابق چهار شنبه ۲۹ شهرجمادی الاولی سنه ۱۰۲۵ طایر روحش از قفس عنصری پرواز نموده برياض رضوان خرامید و ازین تاریخ حکم شد که چهارشنبه را کم شنبه میگفته باشند چه نویسم که این واقعه جانسوز و سانحه غم اندوز بر ذات مقدس حضرت ظل الهي چه گذشته باشد هرگاه آن حال جهاندرا حال بدینمنوال بوده دیگر بندها را که حیات بان ذات قدسی صفات بسته احوال چون خواهد بود دو روز بندها بار نیافتند و خانه که جاي نشست و برخاست آن طایر بهشتي بود حکم شد که دیواری از پیش برآورند تا بنظر در نیاید معهذا در دولتخانه نتوانستند بود روز سوم بیتابانه بمنزل شاهزاده والا قدر تشریف فرمودند و بندها بسعادت کورنش سرفراز شده حیات زیاده یافتند در اثنای راه حضرت هر چند میخواستند که ضبط خود فرمایند بی اختیار اشک از چشم مبارک میریخت ومدتهاي مدید چنین بود که بسخن شنیدن حرفي که بوئی دردی آن آمدی حال آنحضرت متغیر میشد چند روز در منزل شاهزاده عالمیان گذرانیده روز دو شنبه تیرماه الهی بخانه آصفخان تشریف برده ازانجا باز گشته بچشمه نور توجه فرمودند و دوسه روز دیگر خاطر مبارک خود را بانجا مشغول داشتند لیکن تا اجمیر که معسکر اقبال بود ضبط خود نمیتوانستند فرمود هرگاه سخن آشنای بگوش میرسید بی اختیار اشک از چشم میچکید و دل مخلصان بدائي شرحه شرحه میشد چون نهضت موکب اقبال بصوبه دکن اتفاق افتاد قدری تسکین حاصل شد *

درین تاریخ پرتهي چند ولد رای منوهر خطاب رائي و منصب پانصدذات و چهار صد سوار و جاگیر در وطن یافت روز شنبه یاردهم از چشمه نور متوجه دولتخانه اجمیر گشتم شب یکشنبه دوازدهم بعد از گذشتن سی و هفت پل در وقتیکه بست

هفتم درجه قوس طالع بود بحساب منجمان هندو پانزدهم درجه جدي بحساب
یونانیان از شکم صبیه اصفخان دری گرانمایه بعالم وجود آمد بشادماني و خوشدلي
این عطیه والا نقارهها بلند آوازه گردید و در عیش و خرمي برروی خلائق کشوده شد
بعد تامل و تفکر نام او شاه شجاع برزبان می آمد امید که قدم او بر ماو بر پدر او
مبارک و فرخنده باشد دوازدهم یکقبضه مرصع و یکزنجیر فیل بر اول کلیان جیسلمیري
مرحمت نمودم در همین روزها خبر فوت خواصخان که جاگیراو در سرکار قنوج
بود رسید فیل برای کنور دیوان گجرات مرحمت نمودم در بست دویم همین ماه پانصدی
ذات و سوار راجه مهاسنگهه اضافه مرحمت افزودم که چهارهزاریذات و سه هزار سوار
شد منصب علیخان تتاري که قبل ازین بخطاب نصرتخاني سر فراز گشته بود دوهزاري
ذات و پانصد سوار مقرر گردید علم نیز مرحمت شد بجهت بر آمدن بعضی مطالب
نذر نموده بودم که محجري از طلا شبکه دار بر مرقد منوره خواجه بزگوار ترتیب دهند
در بست و هفتم اینماه اتمام یافت فرمودم که برده نصب نمایند بیک لک و ده هزار
روپیه تمام شد چون سرداري و سرکردگي لشکر ظفر اثر دکن چنانکه خاطر می خواست
از فرزند سلطان پرویز نشد بخاطر رسید که فرزند مذکور را طلبداشته بابا خرم راکه اثار
رشد و کار داني از احوال او ظاهر است هراول لشکر فیروزي اثر ساخته بنفس
نفیس از عقب او روانه گردیم و این مهم در ضمن همین یورش با تمــام رسد بنابرین
قرارداد قبل ازین فرمان باسم پرویز صادر گشته بود که روانه صوبه الهآباد که در وسط
ممالک محروسه واقع است گردد در ایامیکه ما دران عزیمت باشم بحفظ و حراست
آن ملک قیام و اقدام نماید در تاریخ بست و نهم ماه مذکور عرضداشت بهاریداس
واقعه نویس برهانپور رسید که شاهزاده در تاریخ بستم بخیریت و خوبي از شهر برآمده
بعزم صوبه مذکور شدند در غرهامرداد طره مرصع بجهت میرزا راجه بهاوسنگهه عنایت
نمودم بدرگاهی کشتيگیر فیل مرحمت شد در هژدهم چهار راس اسپ را هــوار
لشکرخان ارسال داشته بود از نظر گذشت میر مغل بفوجداري سرکار سنبل از تغیر
سید عبدالوارث که بجاے خواصخان بحکومت سرکار قنوج تعین یافته بود مقرر گشت
و منصب او بشرط خدمت مذکور پانصدیذات و ســوار قرار گرفت در بست و یکم
پیشکش راول کلیان جیسلمیري از نظر گذشت سه هزار مهرونه راس اسپ و بست
و پنج نفر شتر و یکزنجیر فیل بود منصب قزلباشخان از اصل و اضافه هزار و دوصدیذات
و هزار سوار مقرر شد در بست و سویم شجاعتخان رخصت جاگیریافت که رفته سرانجام
لشکر و ولایت خود نموده در موعد مقرر حاضر شود درین سال بلکه در اثنای سال دهم
جلوس وبائی عظیم در بعضی از جا هاني هندوستان ظاهر گشت و اغاز این بلیه از
پرگنات پنجاب ظهور نموده رفته رفته بشهر لاهور سرایت کرد و خلق بسیاری از
مسلمان و هندو بدین علت تلف شدند بعد ازان بسرهند و میان دواب تا دهلي و
پرگنات اطراف آن رسیده دیها و پرگنها را خراب ساخت درین ایام تخفیف تمام دارد و

از مردم دراز عمر و از تواریخ پیشینیان ظاهر شد که این مرض در ولایت هرگز رخ نه نموده سبب آن از حکما و دانایان پرسیده شد بعضی گفتند که چون دو سال پی درپی خشکی روداد و باران برساتی کمی کرد بعضی گفتند که بواسطه عفونت هوا که از ممر خشکی و کمی بهم رسیده این حادثه روداد بعضی حواله بامور دیگر میکردند العلم عندالله تقدیرات الهی را گردن باید نهاد

چکند بنده که گردن ننهد فرمان را

در پنجم شهریور پنجهزار روپیه بصیغه مدد خرج والده میرمیران که صبیه شاه اسمعیل ثانی بود مصحوب سوداگران بولایت عراق فرستاده شد تاریخ ششم عرضداشت عابدخان بخشی و واقعه نویس احمدآباد آمد مبنی برآنکه عبدالله خان بهادر فیروزجنگ بجهت آنکه بعضی مقدمات که مرضی خاطر او نبوده داخل واقعه ساخته ام بامن در مقام ستیزه در آمد و جمعی را بر سرمن فرستاد و مرا بیعزت ساخته بخانه خود برد چندین و چنان کرد این معنی بخاطر من گران آمد میخواستم که بیکبارگی او را از نظر انداخته ضایع مطلق سازم آخرالامر بخاطر رسید که دیانت خان را باحمدآباد فرستم تا این قضیه را در آنجا از مردم بیغرض تحقیق نموده اگر این امر واقع باشد عبدالله خان را همراه گرفته بدرگاه آورد و حفظ حراست احمدآباد بعهده سردار خان برادر او باشد پیش از روان شدن دیانت خان این خبر بخان فیروز جنگ میرسد از غایت اضطراب و اضطرار خود را گناهگار قرار داده پیاده روانه درگاه میگردد دیانت خان در اثنای راه بخان مذکور میرسد و او را بحال عجبی مشاهده نمود چون پیادگی پاها را مجروح و آبله ساخته بود تکلیف سواری میکند و همراه گرفته روانه ملازمت میشود و مقرب خان که از خدمتگاران قدیم این درگاه است از زمان شاهزادگی مکرر استدعای صوبه گجرات از من میکرد چون این نوع حرکتی از عبدالله خان بوقوع آمد بخاطر رسید که آرزوی خدمتگار قدیمی خود برآورده او را بجای خان مذکور باحمدآباد فرستم در همین روزها ساعت اختیار نموده بتسلیم حکومت و صاحب صوبگی صوبه مذکور او را کامروائی صورت و معنی ساختم در دهم بر منصب بهادرخان حاکم قندهار که چهار هزاری ذات و سه هزار سوار بود پانصد ذات افزوده شد شوقی طنبوره نواز را که از نادرهای روزگار است و نغمات هندی و پارسی را بخوشی مینوازد که زنگ از دلهامی زداید بخطاب انندخانی دلخوش و مسرور ساختم انند بزبان هندی خوشی و راحت را میگویند ایام بودن انبه در ولایت هندوستان تا اواخر تیر ماه بیش نیست مقرب خان در پرگنه کرانه که وطن آبا و اجداد اوست و باغات احداث نموده انبه ها را تا دو ماه دیگر رسانیده در ایام بودن آن بنوعی محافظت نموده و سامان کرده بود که همه روزه انبه تازه بمیوه خانه خاصه میرسانید چون این امر فی الجمله غرابتی داشت نوشته شد در هشتم اسپ عراقی نادری لعل بی بها نام جهت پرویز بدست شریف خدمتگار او فرستاده شد صورت رانا و کرن پسر او را بسنگ تراشان تیز چنگ فرموده بودیم که از سنگ مرمر بقد و ترکیبی که دارند بتراشند درین تاریخ

صورت اتمام یافت و بنظر در آمد فرمودم که باگره برده درباغ پائین جهروکه درشن نصب کنند ‡ در بست و ششم مجلس وزن شمسی بطریق مقرر منعقد گشت وزن اول شش هزار و پانصد و چهارده تولچه طلا بود و تا دوازده وزن هر وزن بیک جنسی میشود چنانچه وزن دویم بسیماب وزن سیوم ابریشم وزن چهارم اقسام عطریات از عنبر و مشک تا صندل و عود و پان و بهمین روش تا دوازده وزن اتمام مییابد و از حیوانات بعدد هر سالی که گذشته یک گوسفند نر و یکقطعه مرغ بدست نهاده بفقرا و درویشان می دهند این ضابطه از زمان والد بزرگوارم تا امروز درین دولت أبد پیوند معمول جاریست و بعد از وزن مجموع آن اجناس راکه قریب بیک لک روپیه میشود بفقرا و ارباب حاجات تقسیم مینمایند درین روز لعلی که مهابتخان دربرهانپور بمبلغ شصت و پنجهزار روپیه از عبداله خان فیروز جنگ خریداري نموده بود از نظر گذشت و مستحسن افتاد خیلی لعل خوش اندام است منصب خاصه خان اعظم از قرار هفت هزاریذات مقرر گشت و حکم شد که دیوانیان مطابق آن جاگیر تنخواه دهند و انچه از منصب دیانتخان بواسطه مقدمات گذشته کم شده‌بود حسب الالتماس اعتمادالدوله بر قرار ماند و عضدالدوله که جاگیردار صوبه مالوه یافته بود مرخص گشت و بعنایت اسپ و خلعت سر فرازي یافت منصب راول کلیان جیسلمیري بدو هزاریذات و هزار سوار مقرر گشت و حکم شد که ولایت مذکور را بجاگیر او تنخواه دهند و چون ساعت رخصت اودر همین تاریخ بود اسپ و فیل و شمشیر مرصع و کهپوه مرصع و خلعت و برم نرم خاصه یافته بدلخوشي و سرافرازي تمام بولایت خود رخصت یافت درسي و یکم مقربخان باحمداباد مرخص گشت و منصب او که پنجهزاریذات و دو هزار و پانصد سوار بود پنجهزار یذات و سوار قرار گرفت و بخلعت خاصه و نادري معه تکمه مروارید سربلندي یافت و دو راس اسپ از طویله خاصه و یکزنجیر فیل خاصه و یکقبضه شمشیر مرصع باو مرحمت نمودم و بخوشحالي و شاد کامي متوجه صوبه مذکور گردید در یازدهم ماه مهرجگت سنگهه ولد کنور کرن از وطن خود آمده ملازمت نمود درشانزدهم میرزاعلي بیگ اکبرشاهي از ولایت اوده که بجاگیر او مقرر بود آمده ملازمت کرد هزار روپیه نذر گذرانید و فیلی که‌یکی از زمینداران آن نواحي داشت وحکم شده بود که از زمیندار مذکور بگیرد آن فیل را بنظر در آورد در بست و یکم پیشکش قطب‌الملک حاکم گولکنده که مشتملبر بعضی مرصع آلات بود دیده شد و منصب سید قاسم بارهه از اصل و اضافه هزاریذات و ششصد سوار مقرر گشت در شب جمعه بست و دویم میرزا علي بیگ که سنش از هفتاد و پنج در گذشته بود ودیعت حیات سپرد درین دولت ترددات وخدمات خوب ازو بوقوع آمد پله منصبش رفته رفته بچهار هزاري رسید از جوانان قرار داده کریم‌الطبع مردانه این الوش بود ازو فرزند و نسل نماند طبع نظمی هم داشت چون در روزیکه بزیارت روضه منوره خواجه بزرگوار خواجه معین‌الدین رفته بود حالت ناگزیراورا

‡ افسوس که الحال ازین تصاویر اثرے در اگره نیست اگر می بودند از نوادر روزگار می بودند

دست داد فرمودم که او را در همان مقام متبرکه مدفون ساختند در وقتیکه ایلچیان عادل خان بیجاپوری را رخصت میفرمودم سفارش کرده بودم که اگر در ولایت مذکور کشتی گیر سرآمدی یا شمشیر باز نامی بوده باشد بعادلخان بگویند که جهت ما بفرستند بعد از مدتی که ایلچیان باز آمدند شیرعلی نام مغل زاده که در بیجاپور تولد یافته بود و پرورش کشتی گیری نموده درین فن مهارت تمام داشت با چند نفر شمشیر باز آورده بودند شمشیر بازان خود سهل ظاهر شدند اما شیرعلی را با کشتی گیران و پهلوانان که در ملازمت بودند بکشتی انداختم هیچکدام باو مقاومت نتوانستند کرد خلعت و هزار روپیه و فیل بدو مرحمت شد بسیار خوش بسته و خوش ترکیب و زورآور ظاهر گشت او را در ملازمت خود نگهداشته به پهلوان پای تخت مخاطب ساختم منصب و جاگیر داده رعایت تمام نمودم در بیست و چهارم دیانت خان که بآوردن عبدالله خان بهادر فیروز جنگ تعین یافته بود او را آورده ملازمت نمود و یکصد مهر نذر گذرانید در همین تاریخ رامداس ولد راجه راج سنگه از امرای راجپوت که در خدمت دکن وفات یافته بود به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز گردید چون از عبدالله خان تقصیرات بوقوع آمده بود بابا خرم را شفیع گناهان خود ساخت در بیست و ششم بجهت خاطر بابا خرم حکم کورنش نمودم از روی خجالت و شرمندگی تمام ملازمت نمود یکصد مهر و یکهزار روپیه نذر گذرانید چون قبل از آمدن ایلچیان عادلخان قرارداد خاطر این بود که بابا خرم را هراول ساخته خود متوجه دکن شوم و این مهم را که بجهت بعضی امور در کشال افتاده صورتی دهم بنابرین حکم کرده بودم که مهم دنیاداران دکن را بغیر از شاهزاده دیگری بعرض نرساند درین روز شاهزاده ایلچیان را بملازمت آورده عرایضی که داشتند گذرانیدند بعد از وفات مرتضی خان راجه مان و اکثر سرداران کمکی خان مذکور بدرگاه آمده بودند درین تاریخ راجه مان را حسب الالتماس اعتمادالدوله بسرداری گرفتن قلعه کانگره تعین فرمودم مجموع مردم را بهمراهی او مقرر داشتم و هر کدام را فراخور حالت و منزلتی که داشتند بانعام اسپ و فیل و خلعت و زر دلخوش ساخته رخصت دادم بعد از چند روز به عبدالله خان که بسیار دل شکسته و آزرده خاطر بود به نیابت و التماس بابا خرم خنجر مرصع عنایت نمودم و حکم شد که منصب او بدستور سابق برقرار بوده در ملازمت فرزند مذکور از تعینات خدمت دکن باشد در سوم آبان منصب زبردست خان را که در ملازمت بابا پرویز بود بدو هزاری ذات و هزار سوار از اصل و اضافه حکم نمودم در چهارم خسرو را که انیرای سنگدلن بمحافظت و خبرداری او مقرر بود بنابر بعضی ملاحظه ها باصفخان سپرده شال خاصه باو عنایت نمودم در هفتم مطابق هفدهم شوال محمد رضا بیگ نام شخصی که دارای ایران بطریق حجابت فرستاده بود ملازمت نمود بعد از ادای مراسم کورنش و سجده و تسلیم کتابتی که داشت گذرانید مقرر گشت که اسپان و هدیه که همراه آورده از نظر بگذراند آنچه نوشته و گفته فرستاده بودند همگی از روی یاری و برادری و صداقت بود بایلچی مذکور در همین روز تاج مرصع و خلعت عنایت

نمودم چون در کتابت اظهار دوستی و محبت بسیاری نموده بودند خوش امد که بجنس ان کتابت داخل جهانگیر نامه گردد ٭

نقل کتابت دارای ایران

نضارت سرابوستان اخلاص و عقیدت و طراوت بهارستان اعتقاد و عبودیت درنیایش معبودی موجوداست که افسردولت و اقبال برگزیدگان عرصهٔ فرمانروائي و دیهیم سلطنت اجلال فارسان مضمار جهانکشائي را بجوهر توفیقات نامتناهي اراسته ببدرقهٔ توفیق بشاهراه ترویج دین و دولت و تنسیق ملک و ملت هدایت نمود لیکن چون وسعت ... د خاطر را گنجائي شمهٔ از مراتب ستایش شایسته پرستش نیست بهتر انست که اند... ... ی بیداے حیرت افزا باز دارد و دست استشفاع را در اذیال مقدسه ... اذی سبل سید الکل في الکل و حضرات ایمهٔ هدی و شفیعان روز ... سرور اصفیا علیهم من الصلوة ازکیها که شواهان بحار مکرمت مرحمت یزداني اند استوار نموده شمهٔ از خصایص نسبت پیش نهاد همت حقیقت شناسان دور بین و اگاه دلان حق گزین بر مرات ضمیر انور و ایینهٔ خاطر فیض گستر که مقتبس از انوار هدایت است مخفي و محتجب نیست که دریندعالم ... ست و امری چون مودت لایق نه چه مدار نظام کون بر تودد ... پذیراے پرتو انتاب محبت گشته جهان جان وعالم روح ... زد لله الحمد که ا... ... یهٔ رضیه وشیمهٔ مرضیه ارثاً و اکتساباً ... را ... ... ازه وداد چون هبوب صبا و فروغ ... خاطر نیکخواهان عاقبت اندیش ... وحدت حقیقي و تالف ازلي ... ... ست بمرتبهٔ استحکام یافته که ... م یا تومني ... جدائي را دردنیا و عقبی گنجائی نماند ... غنچهٔ آرزوده آنچنان شگفتن اغاز کرد که ... ق بهزار دستان از عهدهٔ شکر بعضی ازان ... الیر انست که من بعد یکی از طرز دانان ... ر رنعت پناه عزت دستگاه محمدحسین ... را بانسبت خدمت و اختصاص آن ... تم ... و از طرز خدمت سلاطین واقف ... افتاده از جانب عالي بانجام بعضی مهام ... مترصد بود شایستهٔ این امردانسته چند روزی ... و ماتعرف مخلص طفیل ملازمان عالي استما

و تکلفات رسمی بالکلیه مفقود است مشارالیه راکه مرد آگاه و مزاجدان آن بادشاه عالیجاه است مقرر نموده ایم که هرچه در سـرکار محبت بے ریا باشد با امتعه و اجناس این ولایت بنظر درآورد نه آنچه پسند خاطر اقدس داند فرستاده شود بعد ازانکه خدمات مرحمت دلخواه بتقدیم رسد اگر توقف او موافق مزاج اقدس باشد مقرر فرمایند که بجهت فصل مهمات آنحضرت درین ولایت باشد والا شخصی دیگر که قابل اینخدمت باشد تعین فرمایند وسفارشی که درباب خریداری جواهر نفیسه خصوصاً چند قطعه لعل که درین دودمان بود و یکی از انها باسم سامی ابا واجداد آن والانژاد مزین است و بموجب وقف شرعي بسرکار مقدس نجف اشرف تعلق گرفته بچلبي مذکور فرموده بودند چشمداشت آن بود که هرخدمتی که درین دیار داشته باشد از روی بے تکلفی و یگانگي بدین حیرخواه رجوع دارند که هرچند ولایت ایران را مختصرشمارند و قابل رجوع خدمات ندانند از عهدهٔ اینگونه خدمتی بیرون مي آید لعلهاے مذکور بمصلحت علما و صدور از سرکار فیض اثار گرفته صندوقچه اردوبگ جهت مخلص آورده بودند که لیاقت طریقت انهاداشت چون صندوقچه راکه چلبي مذکور جهت سرکار آنحضرت بهمرسانیده دیده دانستم که خاطر عاطر بچیزها که مي الجمله غرابتی داشته باشد مایل است باوستادان کاردان دادم که ترتیب نمایند انشاءالله تعالی بعد از اتمام با لعلها بخدمت سـامی میفرستم چون خاطر محبت ذخایر باقتاح ابواب بی تکلفیها متعلق است و ازانجانب استشمام روایح این التفات نمیشد مخلص و متعهد قدیمي محمدرضابیگ راکه از ایام صبا الی یومناهذا در ملازمت بسربرده بجهت تحقیق اینمعنی بملازمت عالي فرستاده بعضی سفارشات زبانی نموده‌ام که در وحدت سراي انس بعرض رساند و سعادت آثار اخلاص شعار محمد قاسم بیگ برادر چلبي مذکور را که ملازم خاصه شریفه است بواسطه سامان بعضی مهمات فرستادم مرجو انکه بخلاف گذشته بالکلیه رفع حجاب دوئي و جدائي فرموده مرغوبات خاطر خورشید مآثر را بی تکلفانه اشاره فرمایند و مشارالیهمارا بزودي مرخص فرموده باعلام احوال و مکنونات ضمیر بیهمال مسرور و خوشحال سازند همواره تائیدات ربانی و توفیقات سبحانی قرین ایام دولت قاهره و رفیق روزگار خلافت باهره باد *

روز یکشنبه هژدهم شوال مطابق بستم ابان پیشخانه مزبور بنا حرم بعزیمت تسخیر ولایات دکن ازاجمیر برآمد و قرار یافت که مزبور . مذکور بطریق هراول از پیش روان شده رایات جلال بدر از عقب او متوجه گردد روز دو شنبه نوزدهم مطابق نهم آبان سه گهری از روز گذشته دولتخانه همایون برهمان سمت حرکت نمود دردهم منصب راجه سورجمل که بهمراهي شاهزاده مقرر شده از اصل و اضافه دو هزاریذات و سوار مشخص گشت درشب نوزدهم آبان بعادت معهود در غسلخانه بودم بعضی از امرا وخدمتگاران و بحسب اتفاق محمد رضابیگ ایلچی دارای ایران هم حاضر بودند دومی بعد ازگذشتن شش گهري بالای بام بلند از بامهای محل آمده نشست و بسیار

کم بنظر درمی آمد چنانچه اکثر مردم از تشخیص آن عاجز بودند تفنگ طلبیده برسمتی که اورا مینمودند سر راست ساخته کشاد دادیم تفنگ چون قضای آسمانی بران جانور شوم رسیده پاش پاش گردید فریاد از حاضران برخاسته بے اختیار لب بتحسین و افرین کشادند درهمین شب از فرستاده برادرم شاه عباس سخنان پرسیده شد تا آنکه سخن بکشتن صفی میرزا پسر کلاں ایشان کشید چوں این عقده در خاطر گره بود اینمعني را ازو پرسیدم چنین اظهار نمود که اگر در هماں روزها کشتن او از قوه بفعل نمي آمد البته او قصد شاه میکرد چوں این مقدمه از اثار و علامات نسبت بسلوک او ظاهر گشت شاه پیشدستي نموده حکم بکشتن او نمودند منصب مرزا حسن ولد میرزا رستم درهمین روزها از اصل و اضافه هزاریذات و سیصد سوار مشخص شد منصب معتمدخاں که بخدمت بخشیگري لشکریکه بهمراهي بابا خرم مقرر بود تعین یافته بود بهزاریذات و دویست و پنجاه سوار قرار یافت روز جمعه بستم ساعت رخصت بابا خرم بود اخر هاے این روز در دیوانخانه خاص و عام خلاصه مردم خود را مسلح و مکمل سواره بدرون در آورده از نظر گذرانید از عنایات نمایانیکه بفرزند مذکور واقع شد خطاب شاهي بود که جزو اسم او گردانیده فرمودم که اورا من بعد شاه سلطان خرم میگفته باشند و خلعت و چارقب مرصع که اطراف دامن و گریبان بمروارید ترتیب یافته بود و یک اسپ عراقی بازین مرصع و یک اسپ ترکي و فیل‌خاصه بنسي‌بدن نام و رتهه طرز فرنگ انگریزي که براں نشسته متوجهه گردد و شمشیر مرصع با پردله خاصگی اول که در فتح قلعه احمد نگر بدست افتاده بود و پردله بسیار نامي و مشهور است و خنجر مرصع بدو مرحمت نمودم و باستعداد تمام متوجهه گشت امید از کرم واجب تعالے آنست که دریں خدمت سرخرو گردد و بهریک از امرا و منصبداراں بقدر حالت و منزلت اسپ و خلعت مرحمت شد شمشیر خاصه از کمر خود باز کرده بعبدالله خان فیروز جنگ مرحمت نمودم چوں دیانتخاں بهمراهي شاهزاده تعین یافته بود خدمت عرض مکرر را بخواجه قاسم قلیچ خاني فرمودم پیش ازین جمعی از دزداں برخزانه از خزاین بادشاهي که در حوالی چبوتره کوتوالي بود ریخته مبلغی برده بودند بعد از چند روز هفت نفر از آنجماعه با سرداراں انها که نول نام داشت بدست افتادند و پاره ازاں زرها نیز پیدا شد بخاطر رسید که چوں مصدر اینقسم دلیري شدند اینهارا بسیاستهاي عظیم باید رسانید هریک را بسیاستي خاص رسانیدند نول را که سردار همه بود فرمودیم که بپاے فیل اندازند او بعرض رسانید که اگر حکم شود بفیل جنگ میکنم فرمودم که چنین باشد فیل بدمستی حاضر ساخته مقرر نمودم که خنجرے بدست او داده بفیل روبرو ساختند چند مرتبه فیل اورا انداخت و در هر مرتبه آن متهور بیباک با انکه آن سیاستهاے رفیقان خود دیده و مشاهده کرده بود پاے خود قائم ساخته همان طور قوي دل و مردانه خنجر بخرطوم فیل رسانیده چناں کرد که فیل از حمله کردن بجانب او باز ایستاد چوں این دلیري و مردانگی او مشاهده شد فرمودم که از احوال او خبردار باشند بعد از اندک مدتي

بمقتضای بدذاتی و دون طبعی هوای جا و مقام خود نموده گریخت این معنی بر خاطر بغایت گران آمده بجاگیرداران آن نواحی فرمودم که تفحص نموده اورا بدست درآورند بحسب اتفاق دیگرباره گرفتار گشت درین مرتبه فرمودم که آن ناسپاس قدرناشناس را از حلق برکشیدند مضمون گفته شیخ مصلح الدین سعدی مطابق حال او آمد

عاقبت گرگ زاده گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود

روز سه‌شنبه غره ذیقعده مطابق بیست و یکم آبان بعد از آنکه دو پهر و پنج گهری از روز مذکور گذشته بخیریت و عزیمت درست از بلده اجمیر بر رتهه فرنگی که بچهار اسپ بسته بودند سوار شده برآمدم و حکم کردم که اکثر امرا بر رتهه سوار شده در ملازمت باشند و قریب بغروب بمنزل اعظم بمنزلی که دو کروه پاو کم بود در موضع دیورائی نزول نمودم قرار داد اهل هند است که اگر بسوی شرق پادشاهان و بزرگان را حرکتی بقصد ملک گیری واقع شود بر فیل دندان‌دار سوار شوند و اگر حرکت بجانب مغرب باشد بر اسپ یکرنگ و اگر شمالی بود بر پالکی و سکهاسن و جانب جنوب که دکن رویه است بر رتهه نه ازعالم ارابه است و بهل سواری میکنند مدت سه سال پنج روز کم در اجمیر توقف واقع شده معموره اجمیر را که محل مرقد منور حضرت خواجه بزرگوار خواجه معین الدین است از اقلیم دوم دانسته اند هوایش قریب به اعتدال است مشرق آن دارالخلافه آگره واقع شده و شمال قصبات دهلی و جنوب آن صوبه گجرات است و مغرب آن ملتان و دیپالپور بوم این ولایت همه ریگستانست آب بدشواری از زمین آن برمی آید و مدار کشت و کار انحصار بر زمین تر و فرو ریختن بارانست زمستانش اعتدال تمام دارد و تابستانش از آگره ملایم تر است ازین صوبه هشتاد و ششهزار سوار و سه لک و چهار هزار پیاده راجپوت هنگام کارزار برمی آید درین معموره دو تال کلان واقع است یکی را بسل تال و دیگری را انا ساگر میگویند بیسل تال خرابست و بند آن شکسته دریندولا حکم کردم که آن را ببندند و اناساگر درین مدت که رایات جلال درین مقام نزول داشت همیشه پر آب و مواج بود تال مذکور یک و نیم کروه و پنج طناب است در هنگام توقف نه مرتبه بزیارت روضه منوره خواجه بزرگوار شرف استسعاد یافتم و پانزده مرتبه بتماشای تال پهکر متوجه گشتم و سی و هشت مرتبه بچشمه نور حرکت واقع شد پنجاه مرتبه بقصد شکار شیر و غیره سواری نمودم پانزده قلاده شیر و یک قلاده چیته و یک قلاده سیه گوش و پنجاه و سه راس نیله گاو و سی و سه راس گورن و نود راس آهو و هشتاد راس خوک و سیصد و چهل قطعه مرغابی شکار کردم در منزل دیورائی هشت مقام شد درین مقام پنج نیله گاو و دوازده قطعه مرغابی شکار گشت در بیست و نهم از دیورائی کوچ نموده بموضع دامه والی که از دیورائی تا اینجا دو کروه یک و نیم پاو بود نزول اجلال واقع شد فیلی درندور بمعتمد خان مرحمت کردم روز دیگر درین موضع مقام افتاد درین دو روزها یک نیله شکار شد و دو دست بار خاصه بجهت فرزند خرم فرستادم در سویم آذر از موضع مذکور کوچ واقع شد و بموضع مارهل که دو کروه و یک پاو بود نزول اجلال روی داد در اثنای راه شش قطعه

مرغابي و غیره شکار شد در چهارم یک و نیم کروه راه رفته حوالي رامسر که تعلق بنور جهان بیگم دارد محل نزول جاه و جلال شد هشت روز درینمنزل مقام روبداد میر توزکي از تغیر خدمتگارخان بهدایت الله فرمودم روز پنجم هفت آهو و یکقطعه کلنگ و پانزده ماهي شکار شد روز دیگر جگت سنگه ولد کنورکرن اسپ و خلعت یافته بوطن خود مرخص گشت به کیشوداس للا هم اسپ شفقت شد یک زنجیر فیل به الهداد خان افغان عنایت شد در همین روز یک گوزن و سه آهو و هفت ماهي و دو مرغابي شکار کردم خبرفوت راجه سیام سنگه که از تعینات لشکربنگش بود همدرین روزها شنیده شد روز هفتم سه آهوو پنج مرغابي و یک قشقلداغ ‡ شکار گردید روز پنجشنبه و شب جمعه چون رامسر جاگیر نورجهان بیگم بود مجلس جشن و مهماني ترتیب یافت و از جواهر مرصع الات واقمشه نفیسه و رخوت دوخته و هرجنس و هر قسم پیشکشها از نظر گذشت و در شب اطراف و میان تالاب را که بغایت وسیع افتاده چراغان نموده بودند بسیار مجلس خوبی ترتیب یافته بود اخر روز پنجشنبه مذکور امرا را نیز طلبداشته حکم پیاله باکثر بندها نمودم در سفرهاے خشکي همیشه چند منزل کشتي همراه اردوئی ظفر قرین می باشد که ملاحان انهارا به ارابها همراه میکشند روز دیگر این مجلس بکشتیها نشسته متوجه شکار ماهي شدم در اندک مدتے دویست و هشت ماهي کلان بیکدام در امد که نصف آن از قسم رهو بود شب در حضور خود به بندها قسمت نمودم در سیزدهم اذر از رامسر کوچ واقع شد و چهار کروه راه شکار کنان بموضع بلوده منزل اردوئے گیهان پوے گشت و دو روز دیگر درینمنزل مقام فرمودم شانزدهم سه کروه و یک پاو راه رفته در موضع نهال محل نزول اجلال گردید هژدهم کوچ شد دو کروه و یکپاو قطعه نموده شد درین روزفیلی بمحمد رضابیک ایلچي دارائی ایران عنایت شد موضع جونسه محل سرادقات عظمت و اقبال گشت روز بستم کوچ نموده منزل دیوگانوں بود مسافت سه کروه راه شکار کنان قطع شد و دو روز درینمنزل مقام افتاد و اخرهاے روز بقصد شکار سواری دست داد درین منزل امری عجیب مشاهده گشت پیش ازانکه رایات عالیات بدین منزل و مقام رسد خواجه سرائی بکنار تال عظیمی که درین موضع واقعست میرسد و دو بچه سارس را که از عالم کلنگ جانوریست میگیرد و شب که بمنزل مذکور نزول آفتاد دو سارس کلاں فریاد کنان در حوالي غسلخانه که بر لب همین تال زده بودند ظاهر شدند چنانچه کسی تظلمی داشته باشد بے وحشت و دهشت آغاز فریاد کرده پیش آمدند بخاطر رسید که البته باینها ستمي رسیده است بیشتر انست که بچه اینها را گرفته باشند بعد از تفحص خواجه سراے که بچهائي سارس را گرفته بود آورده بنظر گذرانید چون سارسها فریاد و اواز این بچهارا شنیدند بیتابانه خود را بر سر انها انداختند و بگمان انکه شاید طعمه باینها نرسیده باشد هریک ازین دو سارس طعمه در دهن ان بچها می نهادند و انواع غمخواري میکردند ان دو بچه را درمیان گرفته بال افشانان

‡ قشقلداغ در ترکي نام پرنده ایست ابي که انرا ماغ و زاغ اب و به هندي جل کوا گویند ۵۵ اشهراللغات

و شرق کنان باشیانه خود متوجهه گشتند بست و سوم کوچ نموده سه کروه سه پاو
قطع نموده موضع بهاسو محل نزول اجلال گردید دو روز دریں منزل مقام شد هر روز
بشکار سواری دست داد در بست و ششم رایات جلال درحرکت آمد و ظاهر موضع
کاکل محل بعد از قطع دو کروه منزل و مقام شد بست و هفتم منصب بدیع الزمان
ولد میرزا شاهرخ از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و هفتصد و پنجاه سوار مقرر شد
در بست و نهم کوچ شد دو کروه و سه پاو قطع نموده موضع لسه که در نزدیکی پرگنه
بوده است محل اقامت گشت این روز مطابق عید قربان بود فرمودم که لوازم آن
بجا آوردند از تاریخ درآمدن احمدنگر تا آخر ماه مذکور که سلخ آذر باشد شصت و هفت
راس نیله‌گاو و هو وعدوه و سی و هشت قطعه مرغابی و غیر آن شکار شده بود دویم دیماه
از لسه کوچ واقع شد سه کروه و ده جریب شکار کنان قطع نموده حوالی موضع کانره
منزل و مقام شد در چهارم کوچ واقع شد سه کروه نیم و ربعه موضع سوریه منزل گردید در
ششم چهار و نیم کروه قطع نموده در ظاهر موضع بردرا نزول واقع شد در هفتم که مقام بود
پنجاه قطعه مرغابی و چهارده قسقلداغ شکار گشت روز دیگر هم مقام دست داد دریں
دو روز بست و هشت قطعه مرغابی صید گردید روز نهم کوچ واقع شد چهار کروه و نیم پاو شکار
کنان و صید افگنان بمنزل حوض تالی ورود آمدم دریں منزل عرضداشت معتمدخان
رسید که چون حوالی ولایت رانا محل نزول شاه خرم گردید بانکه قرار داد به این بود
صفت وصلابت امواج دهره تزلزل در ارکان عمر و ثبات او انداخته در منزل اودیپور که
سرحد جاگیر او بود آمده ملازمت نمود و جمیع شرائط و آداب بندگی را بجا آورده دقیقه
فرو گذاشت نکرد شاه خرم مراعات خاطر او نموده بخلعت چارقب و شمشیر مرصع و کهپوه
مرصع و اسپ عراقی و ترکی و فیل اورا خوشدل ساخته بعزت تمام مرخص ساخت و
فرزندان و نزدیکان او را نیز بخلعت نواخت و از پیشکش او که پنجاه زنجیر فیل و بست
و هفت راس اسپ وخوانچه پر از جواهر مرصع آلات بود سه راس اسپ گرفته بقیه را
باو بازداد و مقرر شد که پسرش کرن دریں یورش با هزار و پانصد سوار در رکاب باشد خرم
بوده باشد در دهم پسران راجه مهاسنگهه از جاگیر و وطن خود آمده در حوالی رنتهنبور
ملازمت نمودند و سه زنجیر فیل و نه راس اسپ بپیشکش گذرانیدند و هر یک مراخور
حالت خود بمنصب سرفرازی یافتند چون حوالی قلعه مذکور محل نزول رایات جلال
گشت بندهایی را که دراں قلعه مقید بودند چندیرا آزاد ساختم درینمنزل دو روز مقام
اتفاق و هر روز بشکارسواری ومیداد سی و هشت قطعه مرغابی و قسقلداغ شکار شد دوازدهم
کوچ نموده بعد از قطع چهار کروه موضع کوئله محل نزول گردید در اثنای راه چهارده
قطعه مرغابی و یک آهو شکار نمودم چهاردهم سه کروه و سه پاو راه قطع نموده حوالی موضع
انکدوره منزل گشت و یکراس نیله گاو و دو درده قطعه کلنگ و عدوه از اثنای راه شکار شد
درهمین تاریخ آغا فضل که به نیابت اعتمادالدوله بحکومت لاهور معین است
بخطاب فاضل خانی سربلند گردید درینمنزل دولت خانه همایون را بر کنار تالاب

ایستاده کرده بودند که نهایت صفا ولطافت داشت بنابرخوبي منزل دو روز مقام
افتاد اخرهاے روز بشکار مرغابي توجه نمودم پسرخورد مهابتخان بهره‌ور نام درینمنزل
از قلعه رنتهنبور که جاگیر پدر اوست امده ملازمت کرد دوزنجیر فیل اورده بود هردو
داخل فیلان خاصه گردید صفي پسر امانتخاں را بخطاب خاني و اضافه منصب سرفراز
ساخته بخشي و واقعه نویس صوبه گجرات ساختم هفدهم چهار نیم کروه در نوردیده موضع
لسایه محل اقامت گشت در روز مقام یک قطعه مرغابي و بیست وسه دراج شکار
شد چوں لشکرخاں را بجهت ناسازي که میان او و خاندوران رویداده بود بدرگاه طلب
نموده بودم درینمنزل عابد خاں را بجاے او بخدمت بخشي‌گري و واقعه نویسي تعیں
نموده شد نوزدهم کوچ رویداد دوکروه یکپاو در نوشته حوالي موضع کوراکه برکنار اب چنبل
واقعست محل نزول گردید بنابرخوبي جا ولطافت آب و هوا سه روز درینمنزل توقف
دست‌داد هر روز در کشتي سوار شده بشکار مرغابي و سیر و گشت دریاے مذکور توجه
واقع شد دربیست و دویم کوچ افتاد و چهار و نیم کروه شکار افگناں قطع نموده موضع
سلطان‌پور و چیله مله محل نزول اردوی ظفر قرین گشت روز مقام بمیران صدرجهان پنج
هزار روپیه داده اورا بجا و مقام او که بجاگیرش مقرر بود رخصت نمودم و هزار روپیه دیگر
بشیخ پیر مرحمت شد دربیست و پنجم کوچ دست داد سه و نیم کروه شکار کناں قطع
کرده موضع مانپور محل نزول گردید بنابرضابطه مقرریک مقام و یک کوچ مقرر شد
روز بیست و هفتم کوچ فرمودم چهار کروه و یک نیم پاو شکار کنان در نوردیده موضع
ردوها منزل ومقام گردید دو روز درینمنزل توقف افتاد درینماه دی چهار صد و شانزده
قطعه جانور شکار شد نود و هفت دراج ویکصد و نود و دو قشقلداغ و یکقطعه سارس و
هفت‌قطعه کروانک و یک صد وهیژده مرغابي و یک خرگوش * غره بهمن مطابق دوازدهم
محرم سنه ۱۰۲۶ با محل در کشتیها نشسته متوجه منزل پیش شدم یک گهڑي از روز
مانده درحوالي موضع روپا هیره که محل اقامت بود رسیده شد چهار کروه و پانزده
جریب راه قطع کرده شد و پنج قطعه دراج شکار کردم درهمیں ایام به بست و یک
کس از امراے تعینات دکن خلعت زمستاني بدست کیچکنه فرستاده شد و ده‌هزار
روپیه مقرر گشت که از امراے مذکور بشکرانه خلعت بگیرد ایں منزل طراوت و لطافت
تمام داشت روز سویم کوچ شد باز بدستورروز پیشیں بر کشتي سوار شده بعد از قطع دوکروه
و یک نیم پاو ظاهر موضع کاکهاداس محل نزول اردوي ظفر قرین گشت در اثناے راه
که شکار کنان مي امدم دراجی پریده دربوته افتاد پس ازانکه تفحص بسیار نموده شد
یکي از قراولانرا امرکردم که اطراف آن بوته را قیل کرده دراج را بدست اورد و خود
گذاره شدم دریں اثنا دراجی دیگربرخاست انرا بباز گیرانیدم مقارن ان قراول امد و ان
دراج اورده بنظر گذرانید فرمودم که باز را بایں دراج سیر گردانیده ان دراج را که ماگیرانیده‌ایم
چوں جوانه است نگاهدارند تا رسیدن ایں حکم میر شکار ایں باز را بهمیں دراج سیر کرده
بود بعد ازساعتی قراول معروض داشت که اگردراج را نمیکشم میمیرد فرمودم که اگرچنیں

باشد نکشند چون تیغ بر حلقوم او نهاد بادک حرکتی از زیر تیغ خلاص نموده به پرواز درآمد بعد از آنکه از کشتی بر اسب سوار شدم ناگاه گنجشکی از آسیب باد بر پیکان تیر یکی از قراولان که در دست داشت و درجلو من بمروت خود را زد و درساعت افتاده جان داد از نیرنگهای زمانه حیرت و تعجب نمودم اینجا دراج وقت نارسیده را حفظ نموده در اندک زمانی از سه مخاطره چنانش خلاصی داد و اینجا گنجشک اجل رسیده را این چنین به پیکان تقدیر در پنجه هلاک اسیر گردانید

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای * نبرد رگی تا نخواهد خدای

بامرای کابل نیز خلعت زمستانی بدست قراولان فرستاده شد بواسطه لطافت جا و خوبی هوا درین منزل مقام افتاد درین روزها خبر فوت باد علی خان میدانی از کابل رسید پسران اورا بمناصب سرفراز ساختم بر منصب زاهد شکر حسب الالتماس ابراهیم خان فیروز جنگ پانصدی ذات و هزار سوار افزوده شد ششم کوچ وقوع یافت و چهار کروه و یک ثمن پاو از دره به نگهانی چاندا مشهور است گذشته موضع امجهار محل نزول اردوی اعلی گردید این دره بغایت سبز و خرم خوش درخت بنظر در آمد تا این منزل که انتهای ولایت صوبه اجمیر است هشتاد و چهار کروه راه قطع شد این منزل هم از منازل خوب بود * نورجهان بیگم قرشمهٔ الپی به بندوق زد که تا حال بآن کلانی و خوشرنگی دیده نشده بود فرمودم وزن نمودند نورده توله و پنج ماشه وزن در آمد موضع مذکور ابتدای ولایت مالوه است مالوه از اقلیم دوم است درازی این صوبه از باناس ولایت گرته تا ولایت بانسواله دویست و چهل و پنجکروه میشود و پهنایش از پرگنه چندیری تا پرگنه ندربار دویست و سی کروه شرقی او ولایت باندهو و شمالی قلعه نرور جنوبی ولایت بگلانه غربی صوبه گجرات و اجمیر بسا ولایت پرآب و خوش هوای است پنج دریا بغیر از نهرها و جویها و چشمها در و جاریست گوداوری و بهیما و کالی سند و نیرا و نربدا از هوایش باعتدال نزدیکست زمین این ولایت نسبت باطراف باره بلند است در قصبه دهار که از جاهای مقرر مالوه است تاک در سالی دو مرتبه انگور میدهد در اول حوت در ابتدای اسد اما در حوت انگور شیرین تر است کشاورز و محترفه اش بی سلاح نمی باشد بیست و چهار کرور و هشت لک دام جمع ابولایت است و در وقت کار نه هزار و سیصد و چند نفر سوار و چهار لک و هفتاد هزار و سیصد پیاده بانکصد زنجیر فیل ازین ولایت بر می آید هشتم سه کروه و دو ثمن پاو قطع نموده حوالی جدراباد منزل و مقام گردید در ابتدای راه چهارده قطعه دراج و سه قطعه کرانک شکار شد و سه کروه شکار کنان در نورده حوالی موضع سندهاره محل نزول گردید دریازدهم که مقام بود اخرهای روز بشکار سوار شده نیله گاو نرا کشتم دوازدهم بعد از قطع چهار کروه و یکپاو ظاهر موضع پچهاری منزل گشت در همین روز رانا امر سنگهه چند سبد انجیر فرستاده بود الحق که میوه خوش است و تا غایت من انجیر هند باین لطافت ندیده بودم اما کمتر میتوان خورد در بیش خوردن مضرت دارد چهاردهم کوچ

دست داد چهار کروه و یک نیم پاو قطع نموده موضع بلبلی محل اقامت گردید راجه جانبا
که از زمینداران معتبر اینحدود است دو زنجیر فیل پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت
در همین منزل خربزه ا بسیارے از کاریز که در نواحی هرات واقع است آوردند خان
عالم هم پنجاه شتر فرستاده بود مجملاً بایی فراوانی در سالهاے پیش نیاورده بودند
در یکخوان چندین قسم میوه حاضر آوردند خربزه کاریز و خربزه بدخشان و کابل
و انگور سمرقند و بد خشان و سیب سمرقند و کشمیر و کابل و جلال آباد که از توابع
کابلست و انناس که از میوه هاے بنادر فرنگ است و در آگره بوته ان را نشانیده
بودند هرسال چندین هزار در باغات آگره که متعلق بخالصه شریفه است بر میدهد
و کوله که در شکل و اندام خوردتر از نارنج است و چاشنی آن بشیرینی قابل تراست
و در صوبه بنگاله خوب میشود شکر این نعمت بکدام زبان ادا تواند نمود والد
بزرگوارم را بمیوه میل تمام بود بتخصیص به خربزه و انار و انگور چون در عهد
دولت ایشان خربزه کاریز که فرد اعلی خربزه و انار یزد که معروف و مشهور عالم
است و انگور سمرقند به هندوستان نیاورده بودند هرگاه که آن میوه ها بنظر درمي
آید تا سف تمام روی میدهد که کاش این میوه ها دران عهد و ایام مي آمد تا ادراک
لذت آن میفرمودند در پانزدهم که روز مقام بود خبر فوت میرعلي والد فریدون خان
برلاس که از امرا زادهاے معتبر این الوش بود شنیده شد روز شانزدهم کوچ دست
داد چهار کروه ونیم پاو قطع نموده حوالي موضع گري محل نزول اردوی فلک شکوه
گردید در اثنای راه قراولان خبر آوردند که ببرے درین نواحي دست بقصد شکار اومتوجه
گشتم و بیک بندوق کار او را تمام ساختم چون دلاوري شیر ببر قرار داده شده است
خواستم که احشای درون او را ملاحظه نمایم بعد از برآوردن ظاهر شد که بخلاف
حیوانات دیگر که زهره آنها خارج جگر واقعست زهره شیر ببر در درون جگرجا دارد
بخاطر میرسد که دلاوري شیر ببر ازین ممر خواهد بود هژدهم بعد از قطع دو کروه
و سه نیمپاو موضع امریا منزل گشت در نوزدهم که مقام بود بقصد شکار سوار شدم بعد از
قطع دو کروه موضعی بنظر درآمد در غایت لطافت و نزاهت و قریب بصد درخت انبه
در یک باغ مشاهده گشت که باین کلانی و سبزی و خرمي درخت انبه کم دیده شده
بود در همین باغ درخت برے بنظر درامد در غایت عظمت و کلانی فرمودم که
طول وعرض و بلندي انرا بگز دراوردند بلندي ان از روے زمین تا سر شاخ هفتاد وچهار
درع و دورتنه آن چهل و چهار نیم درع و پهناے ان یکصد و هفتاد و پنج و نیم بگز
درامد چون غرایب تمام داشت نوشته شد روز بستم کوچ دست داد در اثنای راه
نیله گاؤ بتفنگ زده شد روز بیست و یکم که مقام بود اخرهاے روز بقصد شکار سوار
شده بعد از معاودت بخانه اعتماد الدوله بجهت جشن خواجه خضر که انرا خضري
میگویند امدم و تا یک پهر شب درانجا بسر برده بطعام میل نموده بدولتسراے همایون
مراجعت اتفاق افتاد درین روز اعتمادالدوله را به نسبت محرمیت نواخته بمقیمان

حرم سرای عزت فرمودم که ازو روی بپوشند و بدین عنایت والا اورا سربلند جاوید ساختم بیست دویم حکم کوچ شد و سه کروه و نیم پاو قطع نموده موضع نول کهیری محل اقامت گردید در اثنای راه دو نیله گاو شکار شد روز بیست و سوم تیر که مقام بود یک نیله گاو به بندوق زدم بیست و چهارم بعد از قطع پنج کروه ظاهر موضع قاسم کهیره منزل گشت در اثنای راه جانور صیدی شکار شد که از عالم کوتاه پایه بود غالباً چهار شاخ داشت دو شاخ که محاذی دنباله چشم او واقع بود دو انگشت بلندی داشت دو شاخ دیگر بفاصله چهار انگشت که بجانب قفا بود چهار انگشت بلندی داشت اهل هند این جانور را دو دهاریه گویند و مقرر است که نران چهار شاخ و ماده آن شاخ ندارد و چنین مذکور شد که نوع این آهو زهره نمیدارد چون احشای درون او را ملاحظه کردند زهره ظاهر شد و معلوم گردید که این سخن اصلی نداشته است روز بیست و پنجم که مقام بود اخرهای روز بشکار سواری دست داد یک نیله ماده به بندوق زدم مالحو بردرزاده ملیح خان را که بمنصب هزاری ذات و هفتصد و پنجاه سوار سرفراز بود و در صوبه اوده جاگیر داشت بهزاری ذات و دو هزار و دویست سوار ساخته بخطاب ملیح خانی سربلند گردانیده بصوبه بنگاله تعین نمودم بیست و ششم کوچ واقع شد چهار کروه و سه پاو قطع مسافت نموده ده قاضیان که در نواحی اوجین واقع است منزل شد درخت انبه بسیاری درین منزل گل کرده بود دیره را برکنار این انبه نموده جای دلکشی ترتیب داده بودند *
بهار ولد عزیز خان درین منزل بسعادت رسید این بدسعادت را بعد از فوت پدر بواجبه قلعه و ولایت جالور را که جا و مقام پدران او بود باو مرحمت ساختم چون خورد سال بود مادرش اورا از بعضی منابع منع میکرد آن روسیاه ازل و ابد با چندی از ملازمان خود شبی بدرون خانه درآمده مادر حقیقی خود را بدست خود میکشد این خبر بمن رسید حکم فرمودم که اورا حاضر ساختند بعد ازانکه گناه او بثبوت رسید فرمودم که به سیاسا رسانیدند * درین منزل درخت خرمای بنظر درآمد که اندام او و وضع خیلی غرابت داشت اصل این درخت یک تنه دارد چون شش گز بالا رفته دو شاخ شده یک شاخ آن ده گز و شاخ دیگر نه گز و نیم فاصله میان هردو شاخ چهار و نیم گز از زمین تا جای که شاخ و برگ برآمده از طرف یک شاخ بلان شانزده گز از طرف شاخ دیگر پانزده و نیم گز و از جائیکه شاخ و برگ سبز شده تا سر درخت دو نیم گز و دور آن دو نیم گز و یکپاو فرمودم که چبوتره به بلندی سه گز بدور آن بستند در نهایت راستی و موزونی بود مصوران را گفتم که در مجالس جهانگیرنامه شبیه اینرا بکشند بیست و هفتم کوچ شد دو کروه و نیم پاو در نوردیده ظاهر موضع هندوال نزول واقع گردید در اثنای راه یک نیله شکار شد بیست و هشتم دو کروه راه قطع نموده منزل کالیاده محل نزول گشت کالیاده عمارتی است از بناهای ناصرالدین بن سلطان غیاث الدین بن سلطان محمود خلجی که حاکم مالوه بود در ایام حکومت خود در حوالی اوجین که از شهرهای مشهور معروف صوبه مالوه است ساخته میگویند که حرارت بر طبیعت او غالب گشته بود چنانچه زیر آب بسر میبرد این

عمارت را درمیان رود خانه برآورده و آب این رود را تقسیم نموده جوئی‌ها ترتیب داده است و در اطراف و جوانب و بیرون و اندرون این عمارت آب مذکور در آورده و حوضهای خورد و کلان مناسب جا و مقام سرانجام نموده بسیار دلنشین و فرح انگیز جائیست و از عمارات و منازل مقرر هندوستانست پیش از آنکه اینمنزل محل نزول گردد معماران فرستاده فرمودم که آنجا را از سر نو صفا دهند سه روز بجهت خوبی و لطافت درینمنزل مقام شد شجاعت خان از جاگیر خود در همین جا آمده ملازمت کرد اوجین از شهرهای قدیم است و از هفت معابد مقرره هنود یکی این شهر است و راجه بکرماجیت که رصد افلاک و ستارگان در هندوستان او نموده درین شهر و ولایت می بوده از رصد او تا حال که هزار و بیست شش هجری و یازده سال از جلوس منست یکهزار و ششصد و هفتاد و پنج سال گذشته و مدار استخراج منجمان هند بدین رصد است این شهر بر کنار آب سپرا واقع است اعتقاد هندوان اینست که در سالی یکبارے تعین وقت آب این دریا شیر می گردد در زمان والد بزرگوارم در وقتیکه شیخ ابوالفضل را بجهت اصلاح احوال برادرم شاه مراد فرستاده بودند او از بلده مذکور عرضداشت نموده بود که جمعی کثیر از هندو مسلمان گواهی دادند که چند روز قبل ازین شبی این آب شیر شده بود چنانچه مردمی که درانشب آب را ازان دریا برداشته بودند صباح ظروف آنها پر شیر شده بود چون این سخن شهرت تمام داشت نوشته شد اما عقل من اصلا قبول نمیکند تحقیق این سخن را العلم عندالله تاریخ دویم اسفندارمذ از منزل کالیاده بر کشتی سوار شده متوجه منزل پیش شدم مکرر شنیده بودم که سناسئی مرتاضی جدروپ نام که چندین سال است که نزدیک بمعموره اوجین در گوشه صحرا از آبادانی دور متوجه و مشغول پرستش معبود حقیقی است خواهش صحبت او بسیار داشتم و وقتیکه در دارالخلافه اگره بودم میخواستم که او را طلبیده به بینم غایتاً ملاحظه تصدیع او کرده نطلبیدم چون بحوالی شهر مذکور رسیدم از کشتی برآمده نیمپاو کروه پیاده بدیدن او متوجه گشتم جائیکه بودن خود اختیار نموده سوراخی است که میان پشته کنده دروازه درآمد اول آن محرابی شکل افتاده بطول یک گز بعرض ده گره و فاصله ازین دروازه تا سوراخی که محل نشیمنگاه اوست دو گز و پنج گره طول و یازده گره و یکپاو عرض دارد و ارتفاع از زمین تا سقف یک گز سه گره و سوراخیکه درون آن نشیمن جاے در می آید طولش پنج و نیم گره و عرضش سه و نیم گره است شخص ضعیف جثه بصد تشویش بدرون آن تواند درآمد طول و عرض آن سوراخ همین مقدار بوده باشد نه بوریائی دارد نه فرش کاهی و تنها دران سوراخ تنگ و تیره می گذراند در ایام زمستان و هواے سرد باآنکه برهنه محض است وجز پارچه لته که پیش و پس خود را پوشیده لباسی ندارد هرگز آتش هم نمی افروزد چنانچه ملاے روم از زبان درویشی بنظم درآورده

پوشش ما روز تاب آفتاب * شب نهالی و لحاف از ماهتاب

درآبی که نزدیک بمحل بودن اوست هر روز دوبار رفته غسل میکند روز یکبار بدرون

معموره اوجین در می آید و بجز خانه سه نفر برهمن که از جمله هشت نفر اختیار کرده است و صاحب زن و فرزند اند و اعتقاد درویشی و قناعت بانها دارد درآمده پنج لقمه از خوردنی که انها بجهت خوردن خود ترتیب داده اند بطریق گدائی برکف دست گرفته بے خائیدن فرو میبرد تا ذائقه ادراک لذت آن نکند بشرطیکه درین سه خانه مصیبتی رو نداده باشد و ولادت واقع نگشته و زن حائض درانخانه نباشد طریق زیست و زندگانی او برین نهج است که نوشته شد خواهان ملاقات مردم نیست لیکن چون شهرت تمام یافته مردم نزدش او میروند خالی از دانش نیست علم بیدانت را که علم تصوف باشد خوب ورزیده تا ششگهری باو صحبت داشتم سخنان خوب مذکور ساخت چنانچه خیلی در من اثر کرد اورا هم صحبت من در امداد در حالتیکه والد بزرگوارم قلعه اسیر ولایت خاندیس را فتح نموده متوجه دارالخلافه اگره بودند در همین جا و مقام اورا دیده بودند و همیشه خوب یاد میکردند دانایان هند برای زیست و زندگانی طایفه برهمن که اشرف طوایف هنود اند چهار روش قرار داده اند و مدت عمر چهار قسم ساخته اند و این چهار طور را چهار اسرم میگویند درخانه برهمن پسری که متولد میگردد تا مدت هشت سال که مدت طفولیت است اورا برهمن نمیگویند و تکلیف برو نیست بعد از آنکه بسن هشت سالگی رسید مجلسی را ترتیب داده برهمنان را جمع می سازند و رشتی از کاه مونج که انرا مونجی گویند بدرازی دوگز و نیم پاره می باشد دعا و افسونها بران خوانده و سه گره بنام سه تن از پاک نهادانی که بانها اعتقاد دارند بران زده درمیان او می بندند و زناری از ریسمان خام تافته حمایل وار بردوش راست او می اندازند چوبے بدرازی یک گز و کسری که بجهت محفوظ داشتن خود از آسیب موذیات و ظرفی از مس بجهت خوردن آب بدست او داده اورا به برهمنی دانائے میسپارند که تا دوازده سال در خانه او بسر برده بخواندن بید که انرا کتاب الهی اعتقاد دارند مشغولی نماید و ازین روز باز اورا برهمن میخوانند و درینمدت مقید اند نه مطلق گرد لذات جسمانی نگردد چون نیمه روز بگذرد بطریق گدائی بخانه برهمن دیگر رفته انچه باو دهند نزد اوستاد آورده برخصت او تناول نماید و از پوشش بغیر لنگی کرباسی که ستر عورت کند دو سه گز کرباس دیگر که بردوش اندازد چیزی دیگر اختیار نه نماید این حالت را برهمچرج گویند یعنی مشغولی بکتاب الهی بعد از گذشتن مدت مذکور برخصت اوستاد و پدر که جدا شود درینوقت اورا رخصت است که از جمیع لذات حواس پنجگانه خود را بهره مند گرداند تاوقتیکه او را فرزندی بهم رسد که سنش بشانزده سالگی رسیده باشد و اگر او را فرزند نشود تابسن چهل و هشت سالگی در لباس تعلق بسر برد این ایام را گرهست خوانند یعنی صاحب منزل آنگاه از خویشان و اقربا و بیگانه و اشنا جدائی گزیده و اسباب عیش و عشرت را فروهشته از تعلق آباد کثرت بمقام تنهائی نقل نموده در جنگل بسر برد و این حالت را بانپرست نامند یعنی سکونت جنگل و چون مقرر هنود است که هیچ عمل خیر از اهل تعلق بیشرکت و حضور

زن که او را نیمه مرد گفته‌اند تمام نمیشود و هنوز بعضی اعمال و عبادات او را در پیش است زن را همراه بجنگل ببرد و اگر او حامله باشد رفتن را موقوف دارد تاوقتیکه بزاید و سن بچه به پنجسالگي رسد آنگاه فرزند را به پسر کلان یا دیگر خویشان سپرده عزیمت خود را بفعل آورد و همچنین اگرزن حایضه باشد توقف نماید تا وقتیکه پاک گردد بعد ازین باومباشرت نه نماید وخود را بملاقات او الوده نسازد و شبها قطعی درمیان آلت نهاده خواب کند و تا دوازده سال درین مقام بسر برد خورش او از نباتاتی باشد که در صحرا و جنگلها خود رسته‌باشدو زنار باخود میدارد و عبادت آتش بجامی آورد و اوقات را بگرفتن ناخن و موی سر و اصلاح ریش و بروت ضائع نمیسازد چون این مدت بروشی که مذکور گشت بانتها رساند دیگر باره بخانه خود بیاید و زن را با فرزندان و برادران و خویشان او سفارش نموده خود بملازمت مرشد کامل رفته هرچه باو باشد از زنار و موی سر وغیره در حضور او در آتش انداخته بسوزد و بگوید هر تعلقی که داشتم حتی که ریاضت و عبادت و اختیار ازدل خود بیرون کردم و راه خواطر را بردل به بندد و درمراقبه حق همیشه مشغول باشد و هیچ چیز را بغیر از موجود حقیقي صاحب وجود نداند و اگر سخن از علم کند علم بیدانت باشد که حاصل انرا بابا فغانی درین بیت بنظم در آورده ❊

یک چراغ است درینخانه که از پرتو ان ❊ هرطرف می نگرم انجمني ساخته اند

و اینحالت را سرب بیاس گویند یعني همه گذاشتن و صاحب این مقام را سرب بیاسي نامند بعد از ملاقات جدروپ برفیل سوار شده از میان معموره اوجین گذشتم و موازي سه هزار و پانصد روپیه زر ریزگي در گذشتن بردست راست و چپ خود افشاندم و یک کروه و سه پاو قطع نموده بظاهر دادوکهیڑا که محل نزول اردوی ظفر قرین بود فرودآمدم در روز سویم که روز مقام بود بنابر اشتیاق صحبت جدروپ بعد از نیم روز بدیدن او متوجه گشتم و تا شش گهڑي بملاقات او مسرورخاطر بودم درین روز هم سخنان خوب مذکور گشت قریب بشام داخل دولت سراے خاص گشتم روزچهارم سه کروه و یکپاو نوردیده شد حوالي موضع ²جراو درباغ برانیه نزول اجلال گشت اینمنزل هم بغایت خوش وخورم و پر درخت جا بود در ششم کوچ واقع شد بعد از قطع مسافت چهار کروه وسه پاو بر کنار تال دیبالپور بهریه نزول افتاد بنابرخوبی جا و مقام و لطافت تال درینمنزل چهار روز مقام نموده شد و اخرهاے هرروز بر کشتي سوار شده بشکار مرغابي و دیگرجانوران ابي مشغولي مینمودم درینمنزل انگور فخري از احمدنگر اورده بودند اگرچه در بزرگي با انگور فخري کابل نمیرسید اما در لطافت ازان هیچ کمي نداشت منصب بدیع‌الزمان ولد میرزا شاهرخ بالتماس فرزند باباخرم بهزار وپانصدي ذات و هزار سوار مقرر گشت یازدهم کوچ نمودم بعد از قطع سه کروه و یکپاو حوالي پرگنه دولت‌آباد محل اقامت گردید در دوازدهم که مقام بود بقصد شکار سواري دست داد در موضع شیخوپور از مضافات پرگنه مذکور درخت بری بنظر در آمد در غایت بزرگي

و تفاوتی دور تنه آن هرده گز و نیم و بلندی از بیخ تا سر شاخ یکصد و بیست و هشت ذرع و یکپاو و اطراف شاخها که از تنه جدا شده سایه گستر گردیده است دویست و سه ذرع و نیم و شاخی که هیئت دندان فیل بران ظاهر ساخته‌اند چهل گز دراز آن است در وقتیکه حضرت والد بزرگوارم ازینجا میگذشته‌اند سه گز و سه پاو بالا از تنه تختی که سر برمین نهاده پنجه خود را بطریق نشانی برانجا نهاده‌اند من برشاخ نیم دیگر هشت گز بالا فرمودم که پنجه مرا نیز نقش کنند و بجهت آنکه بمرور زمان این نقش فرسوده نگردد صورت هردو پنجه را بر سنگ مرمر نگار نموده بر همان تنه درخت نصب سازند و فرمودم که بر اطراف این درخت چبوتره بصفا ترتیب دهند چون در ایام شاهزادگی میر ضیاءالدین قزوینی که از سادات سیفی است و در زمان دولت من بخطاب مصطفی‌خانی سرفرازی یافته وعده نموده بودم که پرگنه مالده را که از پرگنات مشهور صوبه بنگاله است بطریق التمغا باو و فرزندان او مرحمت نمایم درینمنزل این عطیه عظمی در شان او ر فوه بفعل آمد در سیزدهم کوچ واقع شد از منزل مذکور بقصد سیر و شکار با بعضی از محلها و چندی از بندگان و خدمتگاران از اردو جدا شده بموضع حاصلپور متوجه گشتم و اردو در حوالی نالچهه فرود آمد و ما در موضع سانگور منزل فرمودیم از خوبی و لطافت اینموضع چه نویسد درخت انبه بسیار و زمین‌ها سراسر سبز و خرم مجملاً درین منزل بنابر سبزی و خرمی جاست روز مقام شد و اینموضع از تغیر کیشو مارو بکمالخان قراول مرحمت نمودم و حکم شد که بعد ازین موضع مذکور را کمالپور میگفته باشند در همین منزل شب شیورات واقع شد جوگی بسیار جمع آمده بودند لوازم این شب بفعل آمد و باداناپان انبساط صحبتها داشته شد درینروزها سه نیله گاو شکار نمودم خبر کشته شدن راجه مان درینجا رسید اورا بسرداری لشکریکه بر سر قلعه کانگره تعین بود معین ساخته بودم چون بلاهور میرسد می‌شنود که سنگرام که یکی از زمینداران کوهستان پنجاب است بر سرجا و مقام او آمده بعضی از ولایات او را بتصرف درآورده است دفع او اولی دانسته بسر او متوجه میشود چون سنگرام مذکور را قوت مقاومت با او نبود ولایات متصرف شده را میگذارد و بکوهها صعب و جنگلهای مشکل پناه میبرد راجه مان سر دربی او نهاده بهمان جنگلها در می آید و از غایت غرور ملاحظه پیش و پس درآمد و برآمد خود نا کرده به اندک جماعتی خود را باو میرساند سنگرام چون می بیند که جای گریز محل بدر رو ندارد بمقتضای این بیت

وقت ضرورت چو نماند گریز ❋ دست بگیرد سر شمشیر تیز

در مقام مقاتله و مدافعه درمی آید بحسب تقدیر بندگی براجه مان میرسد و جان بجان آفرین میسپرد و شکست برمردم او می افتد و جمع کثیری کشته میشوند بقیه مردم زخمی اسپ و یراق انداخته بصد تشویش نیمجانی برمی آورند هفدهم ازسامکپور کوچ نموده بعد از قطع سه کروه بموضع حاصلپور رسیدم در اثنای راه یک نیله گاو شکار شد موضع مذکور از جاهای مقرر معین صوبه مالوه است انگور

قراولان و درخت انبه بیرون از حساب و شمار دارد آبهای روان بر اطراف آن جاري وقتی رسیدم که انگور آن بخلاف موسم انگور ولایت رسیده بود بآن ارزانی و فراوانی که ادنی پاجئی آن مقدار که خواهد و میسر باشد بخرد و خشخاش گل کرده بود و قطعه قطعه برنگهای گونا گون بنظر درمي آمد مجملاً هوای لطافت دیهی کم میباشد سه روز دیگر درین موضع مقام افتاد سه نیله گاو به بندوق انداخته شد دربست و یکم از حاصلپور بدو کوچ باردوی بزرگ داخل گشتم در اثنای راه یک نیله شکار شد روز یکشنبه بست دوبم از حوالی لعلچه کوچ کرده تالی که در پایان قلعه ماندو واقع بود محل نزول گشت درین روز قراولان خبر آوردند که شیر را درین سه کروهي در قبل داریم باآنکه روز یکشنبه بود و درین دو روز که روز مذکور و پنجشنبه بوده باشد بشکار بندوق متوجه نمیشوم بخاطر رسید که چون از جانوران موذیست دفع باید کرد متوجه شدم چون بجا و مقام او رسیدم در سایه درختی نشسته بود از بالای فیل دهن او را که نیم باز بود در نظر داشته بندوق را کشاد دادم بحسب اتفاق بدرون دهن او در آمده در کله و مغز او جاکرد و بهمین یک بندوق کار او را تمام ساختم بعد ازان جمعي که همراه بودند هرچند تفحص نمودند که محل زخم را بیابند نتوانستند یافت چه بحسب ظاهر برهیچیک از اعضای او علامت زخم بندوق نبود اخرالامر فرمودم که دهن او را ملاحظه نمایند بعد ازان ظاهر شد که گولی بدهن او رسیده بود و بدین زخم از پا در آمده گرگ نری میرزا رستم شکار کرده بود آورد میخواستم که ملاحظه نمایم که زهره او بطریق زهره شیر در درون جگر واقع است یا مانند جانوران دیگر دربرون جگر دارد بعد از تفحص ظاهر شد که زهره او هم در درون جگر مي باشد * روز دو شنبه بست و سویم یک پهر گذشته بطالع سعد و ساعت فرخ بمبارکي بر فیل سوار شده بقلعه ماندو متوجه گشتم یک پهر و سه گهري از روز مذکور گذشته داخل منازلی که جهت نزول اجلال ترتیب داده بودند شدم یک هزار و پانصد روپیه در راه افشاندم از اجمیر تا ماندو که یک صد و پنجاه و نه کروه بود در عرض چهار ماه و دو روز بچهل و شش کوچ و هفتاد و هشت مقام نوردیده آمد درین چهل و شش کوچ منازل بحسب اتفاق در جاهای دلکش برکنار تالابها یا جویها و نهرهاے عظیم که پر درختها و سبزها و خشخاش زارها گل کرده داشت واقع مي گشت و روزی نگذشت که در مقام و کوچ شکار نشده باشد تمام راه بر اسپ و فیل‌سوار سیر کنان و شکار افگنان مي آمدیم و مشقت سفر اصلا ظاهر نشد گویا که از باغي بباغي نقل مي افتاد درین شکارها آصفخان و میرزا رستم و میر میران و انیراے و هدایت الله و راجه سارنگدیو و سیدکاسو و خواصخان همیشه در جلومن حاضر مي بودند چون پیش ازانکه رایات جلال متوجه این حدود گردد و عبدالکریم معموري را که بجهت تعمیر عمارات حکام سابق در ماندو فرستاده بودم مشارالیه در مدتی که رایات اقبال در اجمیر نزول داشت بعضی از عمارات قدیم که قابل تعمیر بود مرمت نموده بعضي جاها را مجدداً احداث نمود مجملاً منزلی

ترتیب داده که تاغایت در هیچ جا بدان نزاهت و لطافت عمارتی معلوم نیست
که باتمام رسیده باشد قریب سه لک روپیه که ده هزار تومان ولایت بوده باشد صرف
آن شده بایستی که این عمارت رفیع در شهرهای وسیع که قابلیت نزول اجلال میداشت
واقع می بود این قلعه بربالای کوهی واقع است دوران ده کروه مساحت در آمده در
ایام برسات جای خوش هوائی و لطافت اینقلعه نمی باشد شبها در قلب الاسد بمرتبه
سرد میشود که بے لحاف نمیتوان گذرانید و روزها احتیاج بباد بزن نمیشود گویند که پیش
از زمان راجه بکرماجیت راجه بود جیسنگه دیونام در زمان او شخصی بجهت آوردن کاه
بصحرا برآمده بود در اثنای درودن داسی که در دست داشت برنگ طلا ظاهر گشت
و او داس خود را چون متغیر دید برد بنام آهنگری آورد که اصلاح آن نماید آهنگر
دانست که این داس طلا شده قبل ازین شنیده بود که درین دیار سنگ پارس که بملاقاتش
آهن و مس طلا میگردد هست درساعت آن کاهی را همراه گرفته بدان جا و مقام
آمد و آن سنگ را بدست آورد بعد ازان این گوهر بے بها بنظر راجه وقت گذرانید راجه
بوسیله این سنگ زرها حاصل نموده پاره ازان صرف عمارات این قلعه نموده در عرض
دوازده سال باتمام رسانید و بخواهش آن آهنگر بیشتر سنگها که در دیوار اینقلعه تعبیه
نموده اند بهیئت سندان تراشیده فرموده که بکار بردند در آخرهای عمر که دل از دنیا
برگرفته بود برساحل دریای نربدا که از معابد مقرر هنود است مجلسی ترتیب داد
و برهمنان را حاضر ساخته بهر یک لطفها و شفقتها از نقود و جنس نمود چون نوبت
برهمنی که نسبت قدیم باو داشت رسید این سنگ را بدست او داد او از ناشناسائی
خشمگین شده آن گوهر بے بها را در آب انداخت بعد ازانکه بر حقیقت او مطلع گشت
بحسرت جاوید گرفتار آمد هرچند تفحص نمود اثری ازان ظاهر نه گشت اینمقدمه در
کتابی نیست از زبان شنیده شد اما این حکایت را اصلا عقل من قبول نمیکند و در
بینش من تعالی میداند ماندو سرکاریست از سرکار هاے مقرر صوبه مالوه یک کرور
و سی و نه لک دام جمع اوست مدتها تختگاه سلاطین اینددیار بود عمارات و اثرهاے
سلاطین قدیم بسیار در او برپا و برجاست و تاحال نقصانی بدانجا راه نیافته در بیست و
چهارم بقصد سیر عمارات سلاطین سبق سوار شدم اول بمسجد جامع که از بناهاے سلطان
هوشنگ غوریست در آمدم بغایت عمارت عالی بنظر در آمد تمام از سنگ تراشیده
ساخته اند و با آنکه یکصد و هشتاد سال از زمان ساختن آن گذشته چنان مشاهده می
شود که گویا امروز بنا دست از عمارت آن کشیده است بعد ازان بعمارت مقبرهٔ حکام
خلجیه در آمدم که قبر روسیاه ازل و ابد نصیرالدین ابن سلطان غیاث الدین نیز در آنجا
واقع بود چون مشهوراست که آن بے سعادت بقتل پدر خود سلطان غیاث الدین که در
سن هشتاد سالگی بوده اقدام نموده دو مرتبه زهر داد و او بزهرمهره که در بازو داشت
دفع آن نمود در مرتبه سوم کاسه شربتی بزهر آمیخته بدست خود به پدر داد که این را
می باید نوشید پدر چون اهتمام او درینکار فهمید اول زهرمهره از بازوے خود بازکرده

بیش او انداخت و روے عجز و نیازمندی بدرگاه خالق بے نیاز اورده بر زبان راند که خداوندا عمر من بهشتاد سال رسیده و این مدت را بدولت و عشرت و کامرانی گذرانیدم چنانچه هیچ بادشاهی را میسر نگشته، واکنون که زمان بازپسین منست امید وارم که نصیر را بخون من نگیری و موت مرا باجل مقدر حساب نموده باز خواست ان ننمائی بعد از اداے این کلمات ان کاسه شربت بزهر امیخته را تجرعه در کشید وجان بجان افرین سپرد مقصود او از ذکر این مقدمه ان بود که ایام دولت را بعیش و عشرت گذرانیده ام که هیچیک از سلاطین را میسر نگشته است که چون در سن چهل و هشت سالگی باورنگ حکومت نشست بمحرمان و نزدیکان خود اظهار نمود که درخدمت پدر بزرگوار خود مدت سی سال است که لشکرکشی نموده در لوازم تردد سپاهگری تقصیرے نکرده الحال که نوبت دولت بمن رسید اراده ملک گیری ندارم و میخواهم که بقیه عمر را بعیش و عشرت بگذرانم میگویند که پانزده هزار زن در محل خود جمع نموده بود شهری ازینطایفه ترتیب داده مشتملبر جمیع طوایف از اقسام و اصناف پیشه کار و حاکم و قاضی و کوتوال و انچه بجهت نظام شهر درکار است از زنان تعین نموده بود و هرجا خبر کنیزی صاحب جمال شنیدی تا بدست نیاوردی از پا ننشستی اقسام صنایع و علوم بکنیزان اموخت و بشکار میل بسیار داشت اهو خانه ساخته بود و در انجا اصناف جانوران جمع اورده اکثر اوقات بازنان دران آهو خانها شکار میکرد مجملا در مدت سی و دو سال زمان حکومت خود چنانچه قرار داده بود بر سر هیچ غنیمی سواری نکرد و ایمدت را بفراغت وآسودگی و عشرت گذرانید وهمچنین هیچکس برسر ملک او نیامد بر زبانهاست که چون شیرخان افغان در ایام حکومت و سلطنت خود باوجود حیوان طبعی بر سر قبر نصیرالدین رسید بجهت همین عمل شنیع بجمعی که باو همراه بودند فرمود که چوبها برسر قبر او زدند من نیز چون بقبر او رسیدم لکدی چند برگور او زده به بندها که در ملازمت بودند فرمودم تا قبر اورا لکدکاری نمودند چون خاطر را بدین تسلی نشد گفتم که گور او را شگافته اجزاے نا پاک اورا باتش اندازند باز بخاطر رسید که چون اتش نوریست از نور الهی حیف است که بسوختن جسد کثیف او انجوهر لطیف الوده گردد و نیز مبادا که ازین سوختن در نشاء دیگر تخفیفی در عذاب او رود فرمودم که استخوانهای فرسوده اورا باجزاے خاکشده در دریاے نربدا انداختند چون در ایام حیات بواسطه حرارتے که در طبیعت او غالب بود همیشه دراب بسر میبرد چنانچه مشهوراست که در حالت مستی یکبار خود را دریکی از حوضهاے کالیاده که عمق تمام داشت انداخت چندے از خدمتگاران محل سعی نموده موے اورا بدست در اوردند و از اب بیرون کشیدند بعد ازانکه بهوش امد مذکور ساختند که چنین امری واقع شد از شنیدن اینمقدمه که موے سر اورا کشیده بر اورده بسیار غضبناک گشته فرمود که دست انخدمتگار را بریدند بار دیگر که اینقسم حالتی دست داد هیچکس به براوردن او جرات نکرد تا در اب غوطه خورده جانداد بحسب اتفاق بعد از گذشتن یکصد و ده سال از فوت او اینمقدمه بوقوع

آمد که اخراجات فرستاده او هم باب بوست در بیست و هشتم عبدالکریم را بجلدوی عمارات ماندو که بحسن سعی و اهتمام او باتمام رسیده بود بمنصب هشتصدی ذات و چهار صد سوار از اصل و اضافه سرفراز ساخته بخطاب معمور خانی بلند نام گردانیدم در همان تاریخ که رانا خان بقلعه ماندو در آمد عریضه بلند اقبال سلطان خرم باعساکر منصوره بشهر برهانپور که حاکم نشین ولایت خاندیس است داخل میشود بعد از چند روز عرایض افضل خان و رای رایان که در وقت بر آمدن اجمیر برید مشارالیه آنها را بهمراهی ایلچی عادل خان مرخص ساخته بود رسید مشعر برانکه چون خبر آمدن ایشان بعادل خان رسید همت گروه باستقبال فرمان و نشان شاهزاده بلند اقبال برآمده در لوازم تسلیم و سجده و ادایی که معمول درگاه است سر موئی فرو گذاشت نه نموده در همین ملاقات اظهار دولتخواهی بیش از بیش نموده تعهد کرد که ولایتیکه از تصرف اولیای دولت قاهره بر آمده مجموع را از عنبر تیره بخت انتزاع نموده بتصرف بندهای بادشاهی باز گذارد و قبول نمود که پیشکش لایق بهمراهی ایلچیان بعزت تمام روانه درگاه سازد بعد از دگر این مقدمات ایلچیان را بعزت تمام بجا و مقامی که بجهت آنها ترتیب یافته بود فرود می آورند در همان روز کس بعنبر فرستاده مقدماتیکه باو اعلام می بایست نمود پیغام میدهند این اخبار از عرایض افضل خان و رای رایان بمسامع جلال رسید از اجمیر تا روز دو شنبه بیست وسوم ماه مذکور در مدت چهار ماه دو قلاده شیر و بیست و هفت راس نیله گاو و شش راس چنکل و شصت راس آهو و بیست و سه خرگوش و روباه و یکهزار دویست قطعه مرغابی و سایر جانوران شکار شده بود درین شبها حکایت شکارهای ایام پیش و شوق خواهشی که خاطر را بدین شغل بود بایستادهای پای سریر خلافت مصیر نقل میفرمودم بخاطر رسید که اگر شمار شکاری که از ابتدای سن تمیز تاحال واقع شده بدست توان آورد بغایت مقدمه سوانح نویسان و میرشکاران شکار و قراولان عمده و معلم الخدمت امر نمودم که در صدد تحقیق شده آنچه از هر جنس جانور شکار شده مجموعه را فراهم آورده بمن بنمودند ظاهر شد که از ابتدای سن دوازده سالگی که سنه نهصد و هشتاد و هشت سال هجریست لغایت آخر همین سال که یازدهم سالست از جلوس همایون و سن من به پنجاه سال قمری رسیده بیست و هشت هزار و پانصد و سی و دو شکار در حضور واقع شده ازانجمله هفده هزار و یکصد و شصت و هفت جانور بدست خود به بندوق وغیره برینموجب شکار نموده ام جانوران چرنده سه هزار و دویست و سه از قلاده و راس وغیره شیر هشتاد و شش قلاده و خرس وچیته و روباه و اودبلاو و کفتار و نه قلاده نیله گاو هشتصد و هشتاد و نه راس میها که از عالم گوزنست غالباً در بزرگی و کلانی برابر نیله گاو میشود سی و پنج راس آهوی نر و ماده و چکاره و چنکل و بز کوهی وغیره یکهزار و شش صد و هفتاد راس و قوچ و آهوی سیاه دویست و پانزده راس گرگ شصت و چهار راس گاومیش صحرائي سی و شش راس خوک نود راس رنگ بیست و شش راس قوچ کوهی بیست دو راس

شیران را به بندوق بزنم فرمودم که چنین باشد دو شیر را به بندوق و دو تای دیگر را به
هر یک بدو تیر زده انداخت تا چشم برهم زدم قالب این چهار شیر را بشش تیر از حیات
پرداخت تا حال چنین تفنگ اندازی مشاهده نشده بود که از بالای فیل از درون عماری
شش تیر انداخته شود که یکی خطا نیفتد و چهارده فرصت جستن و حرکت جنبیدن
نیابند ‡ بجلدوی این کمانداری هزار اشرفی نثار نموده یک جفت پهونچی الماس که
یک لک روپیه قیمت داشت مرحمت نمودم در همین روز معمور خان باتمام عمارات
دولتخانهٔ لاهور مرخص گشت در دهم فوت سید وارث که فوجدار صوبهٔ اوده بود بعرض رسید
در دوازدهم میر محمود چون استدعای فوجداری مینمود او را بخطاب تهورخانی و اضافه
منصب سرفراز ساخته بفوجداری بعضی از پرگنات صوبهٔ ملتان تعین نمودم در بیست
و دویم طاهر بخشی بنگاله که منع کورنش او شده بود ملازمت نمود و پیشکشی که داشت
بنظر گذرانید و هشت زنجیر فیل پیشکش قاسم خان حاکم بنگاله با دو زنجیر فیل شیخ
مودهو دربدوور از نظر گذشت و بیست هشتم بالتماس خاندوران پانصدی بر منصب
عبدالعزیز خان اضافه حکم شد در پنجم خرداد خدمت دیوانی صوبهٔ گجرات از تغیر
کیشو بمیرزا حسنی مقرر گشت او را بخطاب کفایت خانی سرفراز ساختم در هشتم
لشکرخان که بخدمت بخشیگری بنگش تعین بود آمده ملازمت کرد یکصد مهر و
پانصد روپیه بنذر گذرانید چند روز قبل ازین اوستاد محمد نائی را که در فن خود از
نظیران بود فرزند خرم بموجب طلب فرستاده بود چند مجلس ساز او شنیده شد و
نقشی که در غزل بنام من بسته بود گذرانید در دوازدهم ماه مذکور فرمودم که او را
بروپیه وزن نمودند ششهزار و سیصد روپیه و فیل خوصه‌داری بهر باو عنایت نموده مقرر
فرمودم که بر آن فیل سوار شده و زرها بر اطراف و جوانب خود چیده و پاشیده بمنزل
خود برد و ملا اسد قصه خوان از ملازمان میرزا غازی در همین روزها از تهته آمده ملازمت
نمود چون بر نقل و شیرین حکایت و خوش بیان بود صحبت او بمن در افتاد او را
بخطاب محظوظ خانی خوشدل ساخته یکهزار عدد روپیه و خلعت و اسپ و یکزنجیر
فیل و پالکی بدو عنایت نمودم بعد از چند روز فرمودم که بروپیه او را برکشند چهار هزار
و چهارصد عدد روپیه شد و بمنصب دو صدیات و بیست سوار سرفراز گردید فرمودم که
همیشه در مجلس گپ حاضر میبوده باشد در همین تاریخ لشکرخان جمعیت خود را
در جهروکه درشن بنظر در آورد پانصد سوار و چهارده زنجیر فیل و نه صد تفنگچی
بود در بیست و چهارم خبر رسید که مهاسنگهه نبیرهٔ راجه مان سنگهه که داخل امرای
کلان بود در بالاپور ولایت برار بافراط شراب در گذشت پدر او هم در سن سی و دو
سالگی بخوردن شراب بیرون از اندازه و حساب ضایع شده در همین روزها انبه بسیاری

---

‡ میگویند که شاعری فی‌البدیهه این بیت خواند

نورجهان گرچه بصورت زن است — در صف مردان زن شیر افگن است

لطف این شعر این است که قبل ازان که نورجهان داخل محل جهانگیر شود زوجهٔ شیر افگن خان بوده است

شد در چهاردهم راول سمرسی پسر راول اودیسنگه زمیندار بانسواله ملازمت نمود سی هزار روپیه و سه زنجیر فیل و یکعدد پاندان مرصع و یک کمر مرصع پیشکش گذرانید * در پانزدهم نه قطعه الماس از حاصل کان و از اندوختهای زمیندار آنجا ابراهیم‌خان فتح جنگ حاکم صوبه بهار مصحوب محمد بیگ فرستاده بود از نظر اشرف گذشت از جمله یکقطعه چهارده و نیم تانک بود بیک لک روپیه قیمت شد در همین روز بیادگار قورچی چهارده هزار درب انعام مرحمت شد و او را بمنصب پانصدی ذات و سیصد سوار سرفراز کردم منصب تاتار خان بکاول بیگی از اصل و اضافه دوهزاری ذات و سیصد سوار مقرر داشتم و پسران او علحده هریک باضافه منصب سرفراز شدند حسب الالتماس شاهزاده سلطان پرویز پانصدی بر منصب ذات وزیرخان افزوده شد در بیست و نهم که روز مبارک پنجشنبه بود سید عبدالله بارهه فرستاده فرزند بلند اقبال بابا خرم بملازمت رسید و عرائض آنفرزند رسانید مشتملبر اخبار فتح ولایات دکن که جمیع دنیا داران آنجا سر خدمت بربقه اطاعت نهاده بندگی و فرمانبرداری قبول نمودند و مقالید قلعها و حصنها بتخصیص قلعه احمدنگر را بنظر در آوردند بشکرانه این نعمت عظمی و عطیه کبری سر نیازمندی بدرگاه بی نیاز نهاده لب بشکر گشادم و داد عجز و نیازمندی داده فرمودم که نقارهای شادیانه بنوازش در آوردند للّه الحمد که ولایات از دست رفته بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد مفسدانی که دم سرکشی و استکبار میزدند بعجز و ناتوانی خود اعتراف آورده مال سپار و خراج گذار گشتند چون این خبر بوسیله نور جهان بیگم بمسامع جلال رسید پرگنه توده که دو لک روپیه حاصل دارد باو عنایت نمودم انشاالله تعالی چون افواج قاهره بولایت دکن و قلاع آنجا در آیند وخاطر فرزند ارجمند بابا خرم از تصرف آنها جمع گردد پیشکش دنیاداران دکن را که درینمدت این چنین پیشکش بهیچیک از سلاطین عهد و عصر خود نداده اند همراه گرفته بایلچیان آنها روانه ملازمت خواهد شد امرائی را که درین صوبه جاگیردار خواهند بود مقرر است که همراه آورد تا سعادت ملازمت دریافته مرخص گردند ورایات جلال بافتح و فیروزی عازم پایه سریر خلافت مصیر گردد چند روز قبل ازانکه اخبار فتح مذکور برسد شبی بدیوان خواجه حافظ تفاول نمودم که عاقبت این کار چه نوع خواهد شد این غزل برآمد *

روز هجران وشب فرقت یار آخر شد * زدم این فال گذشت اختر و کار آخر شد

چون لسان الغیب حافظ چنین املا نمود مرا امیدواری تمام دست داد چنانچه بعد از بیست و پنج روز اخبار فتح و فیروزی رسید در بسیاری از مطالب بدیوان خواجه رجوع نموده ام و بحسب اتفاق آنچه برآمده نتیجه مطابق همان بخشیده و کم است که تخلف نموده باشد درهمین روز هزار سوار بر منصب اعتقاد خان افزوده او را به پنجهزاری ذات و سوار سرفراز ساختم و آخرهای روز با مردم محل بسیر عمارت هفت منظر متوجه شدم و ابتدای شام بدولتخانه باز گشتم اینعمارت از احداثات پادشاهان حکام سابق مالوه است که سلطان محمود خلجی باشد هفت طبقه قرار داده و در هر طبقه چهار صفه

ساخته مشتمل بر چهار دریچه بلندي این مینار پنجاه و چهار درع و نیم است و دور پنجاه گز زینه از سطح زمین تا طبقه هفتم یکصد و هفتاد و یک در رفتن و امدن یکهزار و چهار صد روپیه نثار شد در سي ویکم سید عبدالله را بخطاب سیفخاني سرفراز ساخته وبخلعت و اسپ و فیل و خنجر مرصع سر بلند گردانیدم و بخدمت فرزند بلند اقبال مرخص ساختم و لعلی که از سي هزار روپیه زیاده می ارزد بدست او بجهت فرزند بلند اقبال فرستادم و نظر بر قیمت ان نکرده چون مدتے مدید برسر خود می بستم او را مبارک دانسته بطریق شگون فرستاده شد سلطان محمود خویش خواجه ابوالحسن بخشي را بخدمت بخشیگري و واقعه نویسي صوبه بهار تعین نمودم و در وقت رخصت فیلی باو عنایت نمودم اخر هاے روز پنجشنبه امرداد با مردم محل بقصد سیر نیل کنڈ که از جاهاے دلکش قلعه ماندو است متوجه گشتم شاه مداق خاں که از امراے معتبر والد بزرگوارم بود در وقتیکه اینولایت را بجاگیر داشت عمارتے درانجا ساخته بغایت دلنشین و فرح بخش تا دوسه گهڑي شب توقف نموده بعد ازاں متوجه دولت خانه مبارک گشتم چوں از مخلص خان که دیوان و بخشي صوبه بنگاله بود بعضی سبکیها بعرض رسید از منصب او هزاریذات و دویست سوار کم نمودم در هفتم فیل مستی از فیلان پیشکش عادل خان گجراج نام بجهت رانا امر سنگه فرستاده شد در یازدهم بقصد شـــکار متوجه گشتم و یکمنزل از قلعه پائین امدم غایتاً کثرت باریدگي و گل بدرجه بود که مطلق تردد و حرکت میسر نشد بنابر رفاهیت مردم و آسودگي حیوانات فسخ اینعزیمت نموده روز پنجشنبه در بیروں گذرانیده شـــب جمعه باز گشتم در همیں روز هدایت الله که در خدمت توزک و ترددات حضور بسیار چسپان است بخطاب فدائیخاني سرفراز گشت درین برسات بارش بدرجه شد که پیران کهن سال گفتند که ایں قسم بارانی در هیچ عهد و عصر یاد نداریم قریب بچهلروز ابروباران بود چنانچه گاهے حضرت نیر اعظم ظهور میفرمودند باد و کثرت باران بمرتبه رسید که اکثر عمارتهاے قدیم و جدید از پا درامدند در شب اول باران و برق و صاعقه چندی افتاد که باں صلابت صدا کم بگوش رسیده بود قریب بیست کس از زن و مرد ضایع شدند وبر بعضی عمارات سنگیں رسیده شکست در بناهاے ان راه یافت هیچ صدا بیش ازیں دلکوب تر نیست تا وسط ماه مذکور شدت باد و باران در ترقي بود بعد ازاں رفته رفته رو بکمی نهاد و از کثرت سبزه و ریاحیں خود رو چه نویسد دره و دشت و کوه و صحرا فرو گرفته است در معموره عالم معلوم نیست که مثل ماندو جاے از حیثیت خوبي هوا و لطافت جا و صحرا بوده باشد بتخصیص در فصل برسات درینفصل که از ماهاے مقرر تا بستانست شبها در دروں خانها بے لحاف نمیتواں خوابید و روزها بنوعی که مطلق ببادزں و تغیر جا و منزل احتیاج نمی افتد انچه ازینعالم نوشته شود هنوز اندکی از بسیاري خوبیهاے انجاست دو چیز مشاهده افتاد که در هیچ جا از هندوســـتان ندیده بودیم یکی درخت کیله جنگلي که در اکثر صحراهاے ایں قلعه رسته است دیگر اشیانه ممولهکه بزبان فارسي دم

سیچه میگویند تا حال هیچ‌یک از صیادان خبر از آشیان او نداده بودند بحسب اتفاق در عمارتیکه بسر میبردیم آشیانه او ظاهر شد دو بچه برآورده بود سه پهر از روز پنجشنبه بوده هم گذشته با مردم محل بقصد سیر و تماشای محلها و عمارت سکرتالاب که از احداث پادشاهان حکام سابق مالوه است سوار شدم چون بجهت دارائی و حکومت صوبه پنجاب باعتماد الدوله فیل مرحمت نشده بود در اثنای راه فیلی از فیلان خاصه که جگت جوت نام داشت باو مرحمت نمودم و تا شام دران عمارت دلکش بسر برده از خرمی و سبزی صحراهای اطراف بغایت محظوظ گشتم و بعد از ادای عبادت و تسبیح شام متوجه مستقر دولت گردیدیم در روز جمعه فیلی زبردل نام که جهانگیر قلیخان بطریق پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت بعضی لباسها و قماشها را بمخصوص پوشش خود ساخته حکم فرمودم که هیچکس نپوشد مگر آنکه من عنایت کنم اول دگله نادری که بربالای قبا پوشند درازی آن از کمر پایان سرین و آستین ندارد پیش آن بتکمه بسته میشود مردم ولایت انرا کردی میگویند من نادری نام نهادم دیگر جامه شال طوس است که والد بزرگوارم جامه کرده بودند دیگر قبای بیگریبان و سر آستین چکن دوزی پوشیدن انرا نیز مخصوص خود ساخته بودند دیگر قبای حاشیه دار که علمهای پارچه محرمات را برنده بر دور دامن و گریبان و سر آستین میدوزند دیگر قبای اطلس گجراتی دیگر چیره و کمربند ابریشم باف که کلابتون طلا و نقره را دران بافته باشند چون ماهیانه پاره از سواران مهابتخان مطابق بربست سه اسپه دو اسپه بجهت سرانجام خدمت بنگش اضافه شده بود و در ثانی الحال الخدمت بانصرام نرسید حکم کردم که دیوانیان این تفاوت را از جاگیر او باز یافت نمایند آخرهای روز پنجشنبه بیست ششم موافق چهاردهم شهر شعبان که شب برات بود در یکی از منازل و عمارات محل نور جهان بیگم که درمیان تالابهای کلان واقع است مجلس جشن نمودم و امرا و مقربان را درین مجلس که ترتیب داده بیگم بود طلب داشته حکم کردم که بمردم پیاله و اقسام مکیفات بمقتضای خواهش هرکس بدهند بسیاری پیاله اختیار نمودند فرمودم که هرکس که پیاله بخورد بمثل منصب وحالت خود بنشیند و اقسام کبابها و میوه ها بطریق گزک مقرر شد که در پیش هرکس بنهند عجب مجلسی منعقد گشت در آغاز شام بر اطراف تال و عمارات فانوس ها و چراغها روشن ساخته چراغانی بهم دست داد که تا این رسم را معمول ساخته اند شاید در هیچ جا مثل این چراغانی نشده باشد جمیع چراغها و فانوسها عکس در آب انداخته بنوعی بنظر درمی آمد که گویا تمام صحن این تالاب بمیدان آتش است بسیار شگفته مجلسی گذشت و بباده خواران زیاده از حوصله طاقت پیاله تناول نمودند *

دل افروز بزمی شد آراسته * بخوبی بد انسان که دل خواسته
بگسترده درپیش این سبز کاخ * بساطی چو میدان همت فراخ
ز بس نکهت بزم معرفت دور * فلک نافه مشک بود از بخور
شده جلوه گر باریان باغ * رخ افروخته هریکی چون چراغ

بعد از گذشتن سه چهار گهري از شب مردم را رخصت نموده اهل محل را طلب نمودم و تا یکپهر شب درین موضع نزه بسر برده داد خرمي و عیش دادم چون درین پنجشنبه بعضی از خصوصیات دست بهم داده بود اول آنکه روز جلوس من بود دیگر آنکه شب برات بود دیگر روز راکهي بود که پیش ازان شرح داده شده ونزد هنود از روز هاے معتبر است بنابرین سه سعادت اینروز را مبارکشنبه نام نهادم * در بست و هفتم سید کاسو بخطاب پرورشخاني سرفراز گردید دیگر روز چهار شنبه بهمان رنگ که مبارکشنبه بمن نیک افتاده است اینروز برعکس بمن افتاده است بنابران نام این روز شوم کم شنبه نهادم که دایم این روز از جهان کم باد در روز دیگر خنجر مرصع بیادگار قورچي مرحمت شد و فرمودم که اورا بعد ازین یادگار بیگ میگفته باشند جیسنگهه پسر راجه مهاسنگهه را که در سن بست سالگي است طلب نموده بودم درهمین روز ها ملازمت نمود ویکزنجیر فیل پیشکش گذرانید یکپهر و سه گهري از روز مبارک شنبه دویم شهریور ماه بقصد سیر بجانب نیل کنذ و اندود سواري دست داد و ازانجا بصحرائی عیدگاه بربالاي پشته که نهایت سبزي و خرمي دارد گذار افتاد گل چنپا و دیگر ریاحین صحرائي بدرجه شگفته بود که برهر طرف که نظر مي افتاد عالم عالم سبزه و گل مشاهده میگشت یک پهر از شب گذشته بدولتسراي همایون داخل گشتم چون مکرر مذکور میشد که از کیله صحرائی یکقسم شیرینی بهم میرسد که اکثر درویشان و ارباب احتیاج انرا قوت خود می سازند درصدد تفحص آن شدم ظاهرشد که میوه آن چیزی زشت و بے حلاوت است غایتاً در پایان طرف صنوبري شکل که اصل میوه کیله ازان برون برمي آید یک پارچه شیرینی بسته که بعینه طعم ومزه وقوام پالوده دارد و ظاهر میگردد که مردم انرا تناول میذمایند و ذایقه از ادراک لذت ان بسیار محظوظ میشود درباب کبوتر نامه برسخنان نیز بگوش رسیده بود که در زمان خلفاے بني‌عباس کبوتران بغدادیرا که نامه بر میگویند و الحق که از کبوتران صحرائي ده پانزدهی کلان پر هستند اموخته میکردند بکبوتربازان فرمودم که اینها را اموخته کنند و این کبوتربازان چند جفتي را چنان اموخته کردند که در اول روز که از ماندو پروازانهامی نمودیم اگر کثرت‌بازان بسیار می شد نهایتش تا دو نیم پهر بلکه تا یک و نیم پهر به برهانپور میرسیدند و اگر هوابغایت صاف مے بود اکثرے در یکپهر میرسیدند و بعضے کبوتران در چهار گهري هم رسیدند * در سویم عرضداشت باباخرم مشعر بر آمدن افضل‌خان و راے رایان ورسیدن ایلچیان عادلخان و آوردن پیشکش‌هاے لایق از جواهر و مرصع الات و فیلان و اسپان که در هیچ عهدے و عصری این چنین پیشکش نیامده بود و اظهار شکر گذاري بسیاری از خدمات و دولت خواهي خان مشارالیه و وفا بقول و عهد خود نمودن و التماس فرمان عنایت عنوان درباره او مزین بخطاب مستطاب فرزندي و دیگر عنایات که تاحال در شان او صادر نگشته بود رسید چون خاطر فرزند مذکور بغایت عزیز و التماس او بجابود حکم فرمودم که منشیان عطارد رقم فرمانے باسم عادل‌خان مرقوم ساختند مبني

بانواع شفقت و مرحمت و در تعریف القاب او ده دوازده هر آنچه در ایام سابق نوشته میشد افزودند و قید شد که اورا در فرامین مطالعهٔ فرزند مینوشته باشند و در صدر فرمان بقلم خاص این بیت مرقوم گردید *

شدی از التماس شاه خرم * بفرزندی ما مشهور عالم

در روز چهارم فرمان مذکور با نقل فرستاده شد تا فرزند شاه خرم نقل را ملاحظه نموده اصل را روانه سازد روز مبارک شنبه نهم با اهل محل بخانهٔ آصفخان رفتم منزل او در حوالی دره واقع بود در نهایت لطافت و صفا و چندین دره دیگر بر اطراف دارد و چند جا آبشارهای جاری و درختان انبه وغیره در نهایت سبزی و خرمی سایه افگن گشته قریب بدویست و سیصد گل کوره در یک دره رسته است مجملاً روز مذکور در نهایت شگفتگی و خرمی گذشت و مجلس شراب منعقد گردید بامرا و نزدیکان پیالها مرحمت شد و پیشکش آصفخان بنظر درآمد اکثر نفایس بود آنچه پسند خاطر افتاد برداشته بقیه را باو عنایت کردم در همین روز خواجه میر ولد سلطان خواجه که از خدمت بنگش بموجب طلب آمده بود ملازمت نمود یک قطعه لعل و دو دانه مروارید و یک زنجیر فیل پیشکش گذرانید راجه بهیم برادر زمیندار ولایت گدنهه بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سرافراز گردید و حکم شد که جاگیر هم از وطن او تنخواه دهند در دوازدهم عرضداشت فرزند خرم رسید که راجه سورج مل ولد راجه باسو که زمین و ولایت او متصل بقلعهٔ کانگره است تعهد مینماید که در عرض یکسال آن قلعه را بتصرف اولیای دولت قاهره درآورد و خط تعهد اورا نیز فرستاده بود حکم شد که مطالب و مدعیاتی که دارد فهمیده و خاطر نشان خود ساخته راجه مذکور را روانه ملازمت سازد تا سرانجام مهمات خود نموده بخدمت مذکور متوجه گردد *
در همین روز که یکشنبه دوازدهم باشد مطابق غرهٔ رمضان بعد از گذشتن چهار گهری و هشت پل صبیهٔ فرزند مذکور از مادر شاهزادهای دیگر که دختر آصفخان باشد تولد یافت و مسمی بروشن آرا بیگم گردید زمیندار جیت پور که در حوالی ماندو واقع است چون بمقتضای بیسعادتیها ادراک آستانبوسی ننمود فدائی خان را فرمودم که با جمعی از منصبداران و چار صد پانصد تفنگ انداز بر سر او رفته ولایت اورا بتازند در سیزدهم یک فیل بفدائی خان و یک فیل بمیر قاسم ولد سید مراد مرحمت شد در شانزدهم جیسنگهه ولد راجه مهاسنگهه که در سن دوازده سالگی بوده باشد بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز گردید بمیر میران ولد میر خلیل الله یک زنجیر فیل که خود پسند نموده شد و یک فیل بملا عبدالستار عنایت کردم بهوج پسر راجه بکرماجیت بهدوریه بعد از فوت پدرش از صوبهٔ دکن آمده ملازمت نمود و یک صد مهر نذر گذرانید در هفتدهم بعرض رسید که راجه کلیان از ولایت اوریسه آمده ارادهٔ آستانبوسی دارد چون در باب او حکایات ناخوش بعرض رسیده بود حکم شد که اورا باپسرش بآصف خان بسپارند تا تحقیق سخنانی که در باب او مذکور شده است نماید

درنوزدهم یک زنجیر فیل بجیسنگهه مرحمت شد در بستم دویست سوار بر منصب کیشوماررو مرحمت گردید که منصب او از اصل و اضافه دو هزار بذات و هزار و دویست سوار بوده باشد * در بست و سیوم الهداد افغان را بخطاب رشید خانی امتیاز داده پرم نرم خاصه عنایت نمودم فیلان پیشکش راجه کلیان سنگهه که هژده زنجیر فیل بود از نظر گذشته شانزده زنجیر فیل داخل فیل خانه خاصه شد دو زنجیررا باو مرحمت کردم چون از ولایت عراق خبر وفات والده میر میران دختر شاه اسمعیل ثاني از طبقه سلاطین صفویه رسیده بود خلعت بجهت او فرستاده اورا از لباس تعزیت بر اوردم در بیست و پنجم فدائي خان خلعت یافته باتفاق برادرش روح الله و دیگر منصبداران به تنبیه زمیندار جیت‌پوري مرخص گشتند در بیست و هشتم بقصد تماشاے نربدا و شکار آنحدود از قلعه فرود امده با اهل محل متوجه گشتم و بدو منزل کنار اب مذکور محل نزول اجلال گشت چون پشه و کیک بسیار داشت زیاده از یک شب توقف نیفتاد روز دیگر به تاراپور امده روز جمعه سي و یکم مراجعت واقع شد در غره مهر ماه بحسن خواجه که درینولا از ماوراءلنهر امده خلعت و پنجهزار روپیه مرحمت شد در دویم بعد از تفحص مقدماتیکه در باب راجه کلیان بعرض رسانیده بودند و اصفخان بتفحص ان مامور بود چون بیگناه ظاهر گشت سعادت استانبوسي دریافته یکصد مهر و یکهزار روپیه نذر گذرانید و پیشکش او که یک سلک مروارید بود مشتملبر هشتاد دانه و دو قطعه لعل و یک بهنچي که یک قطعه لعل و دو دانه مروارید داشت وصورت اسپ طلا مرصع بجواهر از نظر گذشت عرضداشت فدائي خان رسید که چون افواج قاهره بولایت جیت پور در امدند زمیندار انجا فرار بر قرار اختیار نموده تاب مقاومت نیاورد و ولایات او بتاراج حادثات رفت الحال از کرده خود پشیمانست و اراده دارد که بدرگاه‌جهان پناه آمده طریقه بندگي و اطاعت اختیار نماید روح الله را با فوجي بعقب او فرستاده شد که اورا بدست آورده بدرگاه آرد یا اواره وادي ادبار سازد و زنان و متعلقان اورا که بمیان ولایت زمینداران همسایه در آمده اند ببند در آورد در هشتم خواجه نظام چهارده عدد انار که از بندر موخا بود آورده گذرانید از بندر مذکور بسورت در عرض چهارده روز اورده بودند و از سورت بماندو بهشت روز امده بود کلانی انار مذکور برابر انار تهته است غایتاً انار تهته بیدانه و این انار بادانه و نازکي دارد در شادابي بر انار تهته زیادتي میکند در نهم خبر رسید که روح الله بدیهی از دیهات ان نواحي میرسد و بدو خبر میرسانند که زنان و متعلقان جیت‌پوري درین دیهه است بقصد تفحص دربرون دیهه فرودامده کسان میفرستد و مردمي را که درین دیهه بوده اند حاضر میسازد در اثنائے تحقیق و تفحص یکی از فدویان زمیندار مذکور بمیان مردم دیهه در امده درحینیکه مردم جابجا فرود امده بودند و روح الله با چندے رخت بر اورده بربالاے قالیچه نشسته بوده است انفدوي خود را بعقب سر او رسانیده برچهه باو میرساند و ان برچهه کارگر افتاده سرازسینه او برمي اورد کشیدن برچهه و اصل گشتن

روح‌الله مقابل یکدیگر واقع میگردد چندیکه حاضر بودند اندوک را بجهنم میفرستند
و مجموع مردمی که متفرق فرود آمده بودند سلاح پوشیده بر سر دیهه روانه میشوند
آنچون گرفتها بشامت جادادن مخالفان و متمردان در یکساعت بخوبی بقتل
میرسند زنان و دختران ایشان به بند گرفتار میگردند و آتش در دیهه زده چنان می کنند
که بجز تل خاکستری بنظر در نمی‌آید و تمامی آن مردم جسد روح‌الله را برداشته خود
را بفدائی خان ملحق می سازند در مردانگی و کارطلبی روح‌الله سخن نبود غالباً
غفلت این شعبده انگیخت چون آثار آبادانی در آن ولایت نماند زمیندار آنجا بکوه و
جنگل در آمده خود را پنهان و گمنام ساخت و به فدائی‌خان کس فرستاده التماس عفو
گناهان خود نموده حکم شد که اورا قول داده بدرگاه آرد منصب مروت خان از اصل
و اضافه بشرط بیست و نابود ساختن هر پنهان زمیندار چندر کوته که متمردتر ازو ازار
تمام می باشد بدوهزاری ذات و هزار پانصد سوار مقرر گشت در سیزدهم راجه سورجمل
بهمراهی تقی بخشی ملازم بابا خرم آمده ملازمت کرد مطالبی که داشت مجموع
بعرض رسانده سرانجام خدمتیکه تعهد نموده بود بواجبی شد و حسب‌الالتماس فرزند
مشارالیه بعنایت علم و نقاره سربلندی یافت به تقی که همراهی او معین بود کهپوه
مرصع شفقت شد و مقرر گشت که سرانجام کار خود نموده بزودی روانه گردد و منصب
خواجه علی بیگ میرزا که بضبط و حراست احمد نگر تعین یافته بود پنجهزاری ذات و
سوار حکم شد نورالدین قلی و خواجگی طاهر و سید خان محمد و مرتضی خان و ولی بیگ
بهر کدام یکزنجیر فیل مرحمت نمودم در هفدهم منصب حاکم بیگ از اصل و اضافه
بهزاری ذات و دویست سوار مقرر گردید در همین روز راجه سورجمل را خلعت و فیل و
کهپوه مرصع و تقی را خلعت داده بخدمت کانگره مرخص ساختم چون فرستاده‌های فرزند
بلند اقبال شاه خرم با ایلچیان عادل خان و پیشکشهائیکه فرستاده بود داخل برهانپور
شدند و خاطر آنفرزند بالکلیه از مهمات صوبه دکن جمع گشت صاحب صوبگی برار و
خاندیس و احمد نگر به سپه سالار خانخانان التماس نموده شاهنواز خان پسر او را که
در حقیقت خانخانان جوانست با دوازده هزار سوار موجود بضبط ولایت مفتوحه
وسپاه و هر جا و هر محل را بجاگیرکی از معتمدان قرار داده بندوبست آنجا بروشی
که لایق و مناسب بود سرانجام نموده و از جمله لشکری که بهمراهی آنفرزند مقرر بود
موازی سی هزار سوار هفت هزار پیاده برق انداز در آنجا گذاشته تتمه مردم را که بیست
و پنجهزار سوار دوهزار توپچی بود همراه گرفته روانه ملازمت شد و بتاریخ روز مبارکشنبه
بستم مهرماه الهی سنه دوازده جلوس موافق یازدهم شهر شوال سنه ۱۰۲۶ هزار بست
و شش هجری بعد از گذشتن سه پهر و یک گهری در قلعه ماندو بمبارکی و فرخی
سعادت ملازمت دریافت مدت مفارقت پانزده ماه و یازده روز کشید بعد از تقدیم
آداب کورنش و زمین بوس بالای جهروکه طلبیدم و از غایت محبت و شوق بی
اختیار از جای خود برخاسته در آغوش عاطفت گرفتم چندانکه او در آداب و فروتنی

مبالغه نمود من در عنایت و شفقت افزودم و نزدیک بخود حکم نشستن فرمودم هزار اشرفي و هزار روپیه بصیغه نذر و هزار اشرفي و هزار روپیه برسم تصدق معروض داشت و چون وقت مقتضی آن نبود که پیشکشهاے خود را تمام بنظر در آورد فیل سرناک را که سرحلقه فیلان پیشکش عادلخان بود با صندوقچه از جواهر نفیس درین وقت گذرانید بعد ازان به بخشیان حکم شد که امرائي که همراه ان فرزند آمده اند بترتیب منصب ملازمت نمایند اول خانجهان بسعادت ملازمت سرفرازي یافت اورا بالا طلبیده بدولت قدمبوس امتیاز بخشیدم هزار مهر و هزار روپیه نذر و صندوقچه پر از جواهر و مرصع آلات پیشکش گذرانید و از پیشکشهاے او انچه مقبول افتاد چهل و پنجهزار روپیه قیمت شد بعدازان عبداللهخان آستانبوس نموده صد مهر نذر آورد و آنگاه مهابتخان بزمین بوس سربلندي یافت صد مهر و هزار روپیه نذر و گرهي از جواهر و مرصع آلات پیشکش گذرانید یک لک و بست و چهار هزار روپیه قیمت آن شد ازآنجمله لعلي است بوزن یازده مثقال که سالگذشته در اجمیر فرنگی بجهت فروختن آورده بود دو لک روپیه بها میکرد و جوهریان هشتاد هزار روپیه قیمت مینمودند بنابران سودا راست نیامد باز گردانیده برد چون ببرهانپور میرسد مهابتخان بیک لک روپیه ازو میخرد بعد ازانکه راجه بهاو سنگهه ملازمت نموده هزار روپیه نذر و قدری از جواهر مرصع آلات پیشکش گذرانید و همچنین داراب خان پسر خانخانان و سردارخان برادر عبداللهخان و شجاعتخان عرب و دیانتخان و شهبازخان و معتمدخان بخشي و آودارام که از سرداران عمده نظام الملکي بودند بقول فرزند شاه خرم امده درسلک دولتخواهان منتظم گشته و دیگر امرا بترتیب منصب ملازمت نمودند بعد ازان وکلای عادلخان دولت زمینبوس دریافته عرضداشت اورا گذرانیدند پیش ازین بجلدوي فتح رانا منصب بست هزاري و ده هزار سوار بفرزند اقبال مند مرحمت شده بود چون بتسخیر دکن شتافت بخطاب شاهي اختصاص یافت الحال بجلدوی این خدمت شایسته منصب سي هزاري و بست هزار سوار و خطاب شاهجهان عنایت فرمودم و حکم شد که بعد ازین در مجلس بهشت ائین صندلی نزدیک به تخت می نهاده باشند که ان فرزند نشیند و این عنایتیست مخصوص بانفرزند که پیش ازین درسلسله ما رسم نبود وخلعت خاصه با چار قب زربفت دوز گریبان و سراستین و حاشیه دامن مروارید دوخته که پنجاه هزار روپیه قیمت داشت و شمشیر مرصع با پردله مرصع و خنجر مرصع مرحمت شد بجهت سرفرازي او خود از جهروکه پائین امده خوانچه از جواهر و خوانچه زر برسر او نثار کردم و فیل سرناک را نزدیک طلبیده دیدم بی تکلف انچه از تعریف و خوبي این فیل شنیده شد بجاے خود است در کلانی و اراستگي و جمال و خوش فعلی تمام عیار است و باین خوبي فیل کمتر دیده شد از بسکه در نظرم مقبول افتاد خود سوار شده تا درون دولتخانه خاص بردم و پاره از زر برسر او نثار کردم و حکم فرمودم که درون دولت

خانه می بسته باشند و پاس بعدت دورلیمت نام او نهاده شد روز جمعه بست
و چهارم راجه بهرجیو زمیندار بگلانه امده ملازمت نمود نام او پرتا بست و راجه انجارا
هر کس که بوده باشد بهرجیو میگویند قریب بهزار و پانصد سوار مواجب خوار اوست
در وقت کار تا سه هزار سوارهم سامان میتواند کرد ولایت بگلانه درمیان گجرات و خاندیس
و دکن واقع است دو قلعه مستحکم دارد سالیر و مالیر و چون مالیر درمیان معموره است
خود در انجا می باشد ملک بگلانه چشمهاے خوش و انهار روان دارد انبه انجا
بغایت لطیف و بالیده میشود از ابتدای غورگی تا اخرینه ماه می کشد انگورش فراوان
است اما مرد اعلی نیست راجه مذکور با حکام گجرات و دکن و خاندیس سررشته مدار
و ملایمت از دست نمیداده غالباً خود بدین هیچکدام نمیرفته و چون ازینها خواستی
که دست تصرف بملک او دراز سازد بحمایت دیگری از اسیب دیگری محفوظ
ماندی بعد از انکه ولایت گجرات و دکن و خاندیس بتصرف حضرت عرش اشیانی
در امدند به برهانپور امده سعادت زمینبوس دریافت و در سلک بندها منتظم گشته
بمنصب سه هزاری سرفراز شد دریندولا که شاهجهان ببرهانپور رسید بارده زنجیر فیل
پیشکش اورده ملازمت نمود در خدمت انفرزند بدرگاه امد و در جرگه اخلاص
و بندگي بمواطف و مراحم خسروانه سربلندی یافت و بعنایت شمشیر مرصع
و فیل و اسپ و خلعت ممتاز گشته بود ازچند روز سه انگشتري از یاقوت و الماس
و لعل بدو مرحمت نمودم روز مبارک شنبه بیست و هفتم نور جهان بیگم جشن فتح
فرزند شاه جهان کرده بشاه جهان خلعتهاے گران بها با نادري که تکمهاے مرصع و مروارید
هاے نفیس اراسته بود و سرپیچ مرصع بجواهر نادر و دستار با طره مروارید و کمربند
مسلسل مروارید و شمشیر با پردله مرصع با پهول کتاره و سده مروارید و دو اسپ که یکی
زین مرصع داشت و فیلخاصه با دو ماده فیل عنایت نمودند و همچنین بفرزندان و
اهل حرم او خلعت هاے و تحفه هاے اقمشه باقسام زری بخشیدند و بندهاے عمده
اورا اسپ و خلعت و خنجر مرصع انعام فرمودند بهمه جهت سه لک روپیه صرف
این جشن شده باشد درهمین روز عبدالله خان و سردار خان برادر اورا خلعت و اسپ
عنایت نموده بسرکار کالپی که جاگیر انها مقرر شده بود رخصت فرمودم و شجاعتخان
را بدر جاگیرش که در صوبه گجرات تنخواه یافته رخصت داده خلعت و فیل مرحمت
شد و سید حاجی را که جاگیردار بهار بود اسپ بخشیده رخصت نمودم چون مکرر
بعرض رسید که خانخانان پیر و ضعیف شده چنانکه باید تاب فطرة و تردد ندارد و صوبه
کابل و بنگش سرزمین فتنه خیز است و بجهت استیصال افغانان پیوسته سواري و
حرکت لازم دارد ازانجا که احتیاط شرط جهانداریست مهابت خان را بصاحب
صوبگی کابل و بنگش تسلیم فرموده خلعت عنایت کردم و خانخانان بحکومت ولایت
تهته سرفرازی یافت ابراهیم خان فتح جنگ چهل و نه زنجیر فیل از بهار پیشکش
فرستاده بود بنظر گذشت دریں ایام بجهت من سوی کیله اوردند تا امروز ازینقسم کیله

خورده نشده بود در کلانی مقدار یک انگشت بوده باشد خیلی شیرین و راست مزه است هیچ نسبت بدیگر اقسام کیله ندارد غایتاً خالي از ثقلی نیست چنانچه دو عدد ازان من خوردم اثر گراني در خود یافتم و دیگران میگویند که تاهفت و هشت میتوان خورد اگرچه کیله در اصل قابل خوردن نیست اما ازاقسام او انچه توان خورد همین است و بس امسال تا بیست و سویم ماه مهر مقربخان انبه گجرات را بداک چوکي رسانید درین تاریخ شنیده شد که محمد رضا ایلچي برادرم شاه عباس در اگره بعرض اسهال ودیعت حیات سپرد و محمد قاسم سوداگر را که از پیش برادرم امده بود وصی خود ساخته حکم فرمودم که بموجب وصیت اسباب و اشیاے اورا بخدمت شاه رساند تا ایشان در حضور خود بورثه مرحوم لطف نمایند بسید کبیر و بختر خاں و کلاے عادل خان خلعت و فیل مرحمت شد روز مبارک شنبه سیزدهم آبان ماه الهي جهانگیر قلي بیگ ترکمان که بخطاب جانسپار خاني سرفراز است از دکن امده ملازمت نمود پدرش در سلک امراے ایران انتظام داشت در زمان عرش اشیاني از ولایت امده بود منصب عنایت نموده بصوبه دکن فرسادند در انصوبه نشوونما یافت اگرچه غایتاً مکرر مجراے خدمت او شده بود دریتولا که فرزند شاه جهاں بملازمت رسید و از اخلاص و جانسپاري او معروضداشت حکم فرمودم که جریده بدرگاه امده سعادت ملازمت دریابد و باز مراجعت نماید درینروز اودا رام را بمنصب سه هزاري و هزار پانصد سوار سرفراز ساختم ذات او برهمن است و پیش عنبر اعتبار تمام داشت دروقتیکه شاهنواز خاں برسر عنبر میرفت ادم خاں حبشي و جادو راے وبابو راے کایتهه و اودارام وچندی از سرداران نظام‌الملکي جدا شده نزد شاه نواز خاں امده بودند و بعد از شکست عنبر باز بملایمتهاے عادلخاں و فریب عنبر از راه رفته ترک بندگي و دولتخواهي نمودند و عنبر بآدم خاں سوگند مصحف خورده اورا غافل ساخت و بفریب گرفته در قلعه دولت اباد محبوس گردانید و اخر اورا کشت بابوراے کایته و اودا رام بر امده بسرحد عادلخان رفتند عادلخان در ملک خودراه نداد در همان چند روز بابوراے کایته بفریب و غدریکی از اشنایان نقد هستي درباخت و عنبر فوجی برسـر او دارام فرستاد او جنگ خوب کرده فوج عنبر را شکست داد بعد ازاں در انملک نتوانست بود خود را بسرحد ولایت بادشـاهي انداخت و قول گرفته با اهل و عیال خویش و پیوند بخدمت فرزند شاه جهاں امد و انفرزند اورا بانواع عنایت و اقسام رعایت سـرافراز ساخت و بمنصب سه هزاریذات و یکهزار سوار امیدوار گردانیده همراه بدرگاه اورد چوں بندهٔ کار امدني بود پانصد سوار دیگر اضافه مرحمت نمودم و شهباز خاں را که منصب دوهزاریذات و هزار و پانصد سوار داشت پانصد سـوار دیگر افزوده بفوجداري سرکار سارنگپور و بعضی از صوبه مالوه تعین فرمودم بخانجهاں اسپ خاصه و فیل مرحمت شد روز مبارک شنبه دهم ماه مذکور فرزند شاه جهاں پیشکشهاے خود را بنظر دراورد جواهر و مرصع الات و اقمشه نفیسه و دیگر نفایس و نوادر تمام در صحن جهروکه بترتیب

چیده فیلان و اسپان را با سازهای طلا و نقره آراسته در برابر داشته بود بجهت خاطرجوئی او خود از جهروکه پائین آمده بتفصیل دیده شد از آن جمله لعلی است قطبی که در بندر گوده بجهت آن فرزند بمبلغ دو لک روپیه ابتیاع نموده اند وزنش نوزده تانک که هفده مثقال و پنج و نیم سرخ باشد در سرکار من لعل از دوازده تانک بیشتر نبود جوهریان بر همان قیمت منظور داشتند * دیگر نیلمی است از بابت پیشکش عادل خان شش تانک و هشت سرخ یک لک روپیه قیمت شد تا حال باین کلانی و نفاست و خوشرنگی و شادابی نیلم در نظر نیامده * دیگر الماس جمکوره است از بابت عادل خان وزن یک تانک و شش سرخ چهل هزار روپیه بها کرده اند وجه تسمیه جمکوره آنکه نزدیکی سندری است که آنرا ساک جمکوره میگویند در وقتیکه مرتضی نظام الملک برار را فتح کرد روزی با اهل حرم خود بسیر باغ رفته بود یکی از عورات در میان ساک جمکوره این الماس را یافته پیش نظام الملک برد از آن روز بالماس جمکوره شهرت گرفت و در بداب احمدنگر بتصرف ابراهیم عادل خان که الحال هست درآمد * دیگر زمرد دست هم از پیشکش عادل خان اگرچه از کان نو است اما بغایت خوشرنگ و نفیس چنانچه تا حال بدینطور دیده نشده * دیگر دو مروارید یکی بوزن شصت و چهار سرخ که دو مثقال و یازده سرخ باشد بیست و پنج هزار روپیه قیمت شد دویم شانزده سرخ در نهایت غلطانی و لطافت دوازده هزار روپیه قیمت نمودند * دیگر الماسی است از بابت پیشکش قطب الملک بوزن یکتانک سی هزار روپیه قیمت نمودند یکصد و پنجاه فیل از آن جمله سه فیل با سازهای طلا از زنجیر وغیره و نه فیل با ساز نقره اگرچه بیست فیل داخل حلقهٔ خاصه شد اما پنج فیل بغایت کلان و نامی است اول نوربخت که آن فرزند روز ملازمت گذرانید یک لک و بیست و پنج هزار روپیه قیمت قرار یافت دیگر مهوبت از بابت عادل خان یک لک روپیه قیمت نموده درین سال نام نهادم دیگر بخت بلند هم از پیشکش او یک لک روپیه قیمت نمودند چنانچه گرانبار نام نهادم دیگر فیل قدوسخان و فیل امام رضا از بابت قطب الملک اینها را نیز هر کدام یک لک روپیه بها شد دیگر یکصد راس اسپ عربی و عراقی که اکثر اسپهای خوب بود از آن جمله سه اسپ زینهای مرصع داشت اگر پیشکشهای آن فرزند آنچه از خاصهٔ خود و از دنیاداران دکن گرفته است بتفصیل مرقوم گردد بطول میکشد مجملاً آنچه از پیشکشهای او مقبول افتاد موازی بیست لک روپیه میشود سوای این قریب بدو لک روپیه بوالدهٔ خود نورجهان بیگم پیشکش نمود و شصت هزار روپیه بدیگر والده ها و بیگمان گذرانید مجموع پیشکش آن فرزند بیست و دو لک و شصت هزار روپیه شد که هفتاد و پنجهزار تومان رایج ایران و شصت و هفت لک و هشتاد هزار خانی رایج توران باشد چنین پیشکشی درین دولت ابد پیوند از نظر نگذشته بود توجه و عنایت بسیار بدو نمودم در حقیقت فرزندی که شایان لطف و شفقت باشد اوست بنهایت رضامندی و خوشنودی ازو دارم الله تعالی او را از عمر و دولت برخوردار

گردانند چون در مدت عمر شکار فیل نکرده بودم و میل دیدن ولایت گجرات و تماشاے دریاے شور هم داشتم و مکرر قراولان رفته فیلهاے صحرائي دیده جاے شکار قرار داده بودند بخاطر رسید که سیر احمدآباد و تماشاے دریا نموده وقت برگشتن که هوا گرم شود و موسم شکار فیل شود شکار کرده متوجه بدارالخلافه اگره شوم بایندعزیمت حضرت مریم‌الزمانی و دیگر بیگمان و اهل محل را باسباب و کارخانه‌جات زیادتي رانه اگره ساخته خود با جمعي که از همراهي انها گزیر نیست برسم سیر و شکار متوجه صوبه گجرات شدم و شب جمعه آبان ماه بمبارکی و فرخي از مانڈو کوچ کرده در کنار تال لعلچه فرود امده شد صباح بشکار رفته یک نیله‌گاو به بندوق زدم شب شنبه مهابتخان را اسپ و فیل خاصه عنایت نموده بخدمت صوبه کابل و بنگش رخصت فرمودم و بالتماس او رشیدخان را خلعت و اسپ و فیل و خنجر مرصع مرحمت نموده بکمک او تعین کردم ابراهیم حسین را بخدمت بخشیگري دکن سرفراز ساختم و میرک حسین بواقعه نویسي صوبه مذکور مقرر شد راجه کلیان پسر راجه تودرمل که از صوبه اوڑیسه امده بود بجهت تقصیرات که باو نسبت میکردند روزی چند از سعادت کورنش محرومي داشت بعد از تحقیق بیگناهي او ظاهر شد اسپ و خلعت عنایت نموده همراه مهابتخان بخدمت بنگش تعین نمودم روز دوشنبه بوکلاے عادل خان طره‌هاے مرصع بطرح دکن مرحمت شد یکی پنجهزار روپیه و دیگر چهار هزار روپیه قیمت داشت چون افضل‌خان و راے رایان وکلای فرزند شاهجهان اینخدمت را چنانچه شرط بندگیست و خدمتگاری بتقدیم رسانیده بودند هر دو را بزیادتي منصب سرفراز فرموده راے رایان را بخطاب بکرماجیت که درهندوان خطاب عمده است ممتاز ساختم و الحق بنده شایسته قابل تربیت است روز شنبه دوازدهم بشکار رفته دو نیله‌گاو ماده را به بندوق زدم چون ازینمنزل شکار دور بود روز دو شنبه چهار و نیم کروه کوچ فرموده در موضع کید حسن فرود آمدم روز سه شنبه پانزدهم سه نیله گاؤ زدم یکی ازانها که کلانتر بود دوازده من بوزن در آمد * درین روز از میرزا رستم غریب خطا گذشت ظاهرا بندق را به نشانه سر راست کرده اول یک تیرمي اندازد باز بندوق را پر میکند چون تیرش بسیار روان بوده بندوق را بر سینه خود تکیه داده غلوله را زیردندان میکند که درست شود و گرفتگی داشته باشد قضارا درین وقت فتیله بآتشخانه میرسد و بالای سینه جائیکه سر بندوق نهاده بود مقدار کفدست میسوزد چنانچه ریزهاے دارو درپوست و گوشت فرومي نشیند و خیلي جراحت میشود و الم بسیار بمیرزا رسید روز یکشنبه شانزدهم چهار نیله شکار شد سه ماده نیله گاؤ و یک بوکره نیله گاو روز مبارک شنبه بسیر دره کوهي که آبشارے داشت و نزدیک به اردو واقع بود رفته شد اگرچه درین ایام آب کمتر داشت اما چون دو سه روز پیشتر مجراء آب از بالا بسته بودند و نزدیک رسیدن من گذاشتند بغایت خوب میریخت ارتفاعش بست گز بوده باشد از فراز کوه جدا شده میریزد درین قسم سر راهي غنیمت است پیالهاي معتاد را برلب آب

و سانه کوه خورده شب به آردو آمدم درین روز رمیند رخصت یوی که بالتماس و زند شاهجهان گناه او بخشیده شده بود دولت استانبوس دریافت روز جمعه هردهم یک نیله گاؤ ماده و یک بوکره و روز شنبه نوزدهم دو ماده شکار شد چون قراولان عرض کردند که در پرگنه جاملپور شکار و اوانست اردوی ظفرا درین منزل گذاشته روز یکشنبه بستم با جمعی از بندهاے نزدیک جاملپور که سه کروه مسافت داشت شتافتم میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین انجو که بخطاب مصد الدوله اختصاص دارد بمنصب هزار ذات و چهار صد سوار از اصل و اضافه سرفرازی یافت یادگار حسین قوش بیگی و یادگار قورچی را که بخدمت بنگش تعین شده اند فیل مرحمت نمودم درین تاریخ انگور حسینی بیدانه از کابل رسیده بغایت تر و تازه آمده بود زبان این نیازمند درگاه ایزدی از ادای شکر نعمتهاے او قاصر است که باوجود سه ماه مسافت راه انگور کابل در دکن تازه بتازه میرسد روز دو شنبه بست و یکم سه راس نیله گاؤ خورد روز سه شنبه بست دوم یک نیله گاؤ نر و سه ماده و روز کم شنبه بست سوم یک ماده شکار شد روز مبارک شنبه بست و چهارم در کنار تل جاملپور بزم پیاله ترتیب یافت بعزیز شاهجهان و چندی از امرای عظام و بندهاے خاص پیاله عنایت شد نوسف خان پسر حسین خان را که از خانزادان لایق تربیت است بمنصب سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه مرحمت نمودم و بفوجداری گوندوانه رخصت نمودم و بانعام خلعت و فیل سرفرازی یافت راے بهارتداس دیوان صوبه دکن بسعادت استانبوس ممتاز گشت روز جمعه خانسپارخان را بعنایت علم سر بلند ساخته اسپ و خلعت مرحمت نموده بصوبه دکن رخصت فرمودم امروز بندوق دمانائی انداختم قضارا در درون دولتخانه درخت کهرنی واقع شده بود قرشقه آمده بر سر شاخ بلندی نشست و همین میانه سینه اش بنظر در می آمد بندوق را بروی دست گرفته درمیان سینه او زدم و از جائیکه ایستاده بودم تا سر شاخ بست و دو گز بود روز شنبه بست و ششم قریب بدو کروه کوچ کرده در موضع کمالپور منزل شد یک نیله درین روز به بندوق زدم رستم خان که از بندهاے عمده فرزند شاهجهان است و از برهانپور با جمعی از بندهاے درگاه بر سر زمینداران گوندوانه تعین نموده بود صد و ده زنجیر فیل و یک لک و بست هزار روپیه پیشکش گرفته درین تاریخ باستانبوس رسید زاهد ولد شجاعت خان بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار از اصل و اضافه سرفراز شد روز یکشنبه بست و هفتم شکار بار و جرگه کردم روز دوشنبه نیله گاؤ نر و یک بوکره شکار شد نیله دوازده می و دم بود درآمد روز سه شنبه بست و نهم یک نیله شکار شد بهلول میانه والد بار کوکه از خدمت گوندوانه آمده سعادت ملازمت دریافت بهلولخان پسر حسن میانه است و میانه الوسی است از افغانان در مبادی حال حسن نوکر صادقخان بود اما نوکر بادشاه شدش و آخر در سلک بندهاے بادشاهی انتظام یافت و در خدمت دکن فوت شد بعد از و پسرانش

بمناصب سرفراز گشتند اگرچه هشت پسر داشت اما دو پسرش هردو بجو هر شمشیر روشناس آمدند برادر کلان در آغاز جوانی ودیعت حیات سپرد بهلول رفته رفته بمنصب هزاری سربلندی یافت درین وقت فرزند شاهجهان به برهانپور رسیده اورا قابل تربیت دانسته بمنصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار امیدوار ساخت و چون تا حال مرا ملازمت نکرده بود و بسیار آرزوی استانبوس داشت بدرگاه طلب فرمودم بی تکلف خوب خانزادیست همچنانکه باطنش بحسن شجاعت آراستگی دارد ظاهرش هم خالی از نمودی نیست منصبی که فرزند شاهجهان تجویز نموده بود بالتماس او مرحمت شد و بخطاب سربلند خانی سرفراز گشت الهیار کوکه نیز جوان مردانه و بنده لایق تربیت است او را بخدمت حضور مناسب و چسپان یافته بدرگاه طلب فرمودم روزکم شنبه غره ماه اذر بشکار رفته یک نیله گاو به بندوق زدم درین تاریخ واقعات کشمیر بعرض میرسد که در خانه ابریشم فروشی دو دختر دندان دار بوجود آمده که پشت تا کمر بهم متصل بود اما سر و دست و پاے هر کدام جدا اندک زمانے زنده بوده فوت شدند روز مبارکشنبه دویم درکنار تالے که دیره شده بود بزم پیاله ترتیب یافت لشکرخان را خلعت و فیل مرحمت نموده بخدمت دیوانی صوبه دکن سرفراز ساختم منصب او از اصل و اضافه دو هزار پانصدیذات و هزار و پانصد سوار حکم شد بوکلاے عادل خان مهر کوکب طالع که هر کدام بوزن پانصد مهر دستوری میشود انعام شد بسربلند خان اسپ و خلعت عنایت نمودم چون از الهیار کوکه هم خدمات شایسته و ترددات پسندیده بوقوع آمده بود بخطاب همت خانی سرفراز گشته خلعت مرحمت شد روز جمعه سه چهار کروه و یکپاو کوچ نموده پرگنه دکنان محل نزول رایات اقبال گشت روز شنبه نیز چهار کروه و یکپاو کوچ نموده در قصبه دهار منزل شد * دهار از شهرهاے قدیم است و راجه بهوج که از راجهاے معتبر هندوستانست درین شهر میبود و از عهد او هزار سال گذشته در زمان سلاطین مالوه نیز مدتها حاکم نشین بوده وقتیکه سلطان محمد تغلق بعزم تسخیر دکن میرفت قلعه از سنگ تراشیده برفراز پشته اساس ساخته ظاهرش غایت نمود و صفا دارد و درون قلعه از عمارات خالیست فرمودم که طول و عرض و ارتفاعش را مساحت کنند طول درون قلعه دوازده طناب و هفت گز عرض هفت طناب و سیزده گز و عرض دیوار قلعه نوزده و نیم گز و ارتفاع تا کنگره هفده و نیم گز ظاهر شد و در برون قلعه پنجاه و پنج طناب بود عمید شه غوری مخاطب بدلاور خان که در زمان سلطان محمد پسر سلطان فیروز بادشاه دهلی حکومت ولایت مالوه باستقلال داشت در معموره برون قلعه مسجد جامعے بنا نهاده در مقابل در مسجد میل آهنی مربع نصب کرده بود چون سلطان بهادر گجراتی ولایت مالوه را بتصرف در آورد خواست که این میل را بگجرات نقل نماید کارفرمایان در وقت فرود آوردن احتیاط نکردند و بر زمین افتاده دو پاره شد یکی ازان هفت و نیم گز و دیگری چهار گز و یکپاو و دورش یک گز و یکپاو است چون درینجا ضایع افتاده بود حکم کردم که لخت کلان

را باگره داده در صحن روضهٔ حضرت عرش آشیانی نصب کنند † که شبها چراغ بربالای آن افروخته باشند مسجد مذکور دو در دارد بر پیش طاق یک در مقرر از بیرون لوح سنگی نقش کرده‌اند مضمون آنکه عمید شاه غوری در سنهٔ ثمان و ثمانمائة این مسجد را اساس نهاده و بر پیشطاق دیگر قصیده نوشته‌اند که این چند بیت از آنجاست

خدایگان جهان کوکب سپهر جلال * مدار اهل زمین آفتاب اوج کمال
پناه و پشت شریعت عمید شاه داؤد * که افتخار کند عو ازان حمیده خصال
معین و ناصر دین نبی دلاورخان * که برگزیده خداوند ایزد متعال
سپهر دعا ربنا کرد مسجد جامع * بوقت سعد خجسته بروز فرخ فال
گذشته بود ز تاریخ هشتصد و هشتاد * که شد تمام زاقبال در که آمال

چون دلاورخان ودیعت حیات سپرد در آنوقت هندوستان پادشاه باستقلال نداشت و ایام هرج و مرج بود هوشنگ پسر دلاورخان که جوان رشید و صاحب همت بود فرصت یافته بر سریر سلطنت مالوه جلوس نمود بعد از فوت او بحسب تقدیر سلطنت بمحمود خلجی پسر خانجهان که وزیر هوشنگ بود منتقل شد و ازو بپسرش غیاث الدین رسید و بعد ازان به ناصرالدین پسر غیاث‌الدین که پدر را زهر داده بر مسند زشت نامی نشست و او به پسرش محمود انتقال یافت و سلطان بهادر گجراتی ولایت مالوه را از محمود گرفت و سلسلهٔ سلاطین مالوه بمحمود مذکور منتهی شد روز دوشنبه ششم شکار رفته یک نیله‌گاو ماده را به تفنگ زدم بمیرزا شرف‌الدین حسین کاشغری نیلی عنایت نموده بخدمت صوبه بنگش رخصت نمودم باو از جمدهر مرصع و مهر صد توله و بیست هزار درب انعام شد روز سه‌شنبه هفتم در تال دهار یک مگرمچهه به تفنگ زدم بانکه همین سر بینی او بنظر در می آمد و باقی بدنش در آب نهان بود بتخمین و قرینهٔ میان شش زدم و بیک زخم تمام شد مگرمچهه از عالم نهنگ جانور هست و در اکثر انهار هندوستان میباشد و بغایت کلان میشود این چندان کلان نبود مگرمچهه دیده شد که هشت گز طول و یک گز عرض داشته روز یکشنبه چهاردهم کروه کوچ کرده سعدلپور منزل شد درین موضع رودخانه است که ناصرالدین خلجی بالای آن بند بسته و نشیمنها ساخته است از عالم کالیاده جائی است و هر دو از ساختها و اثرهای اوست اگرچه عمارتش قابل تعریف نیست چون درمیان رودخانه ساخته شده حوضها و حوضها ترتیب داده‌اند بطوری بنظر در می آمد شب فرمودم که بر دور ان حوضها و ابنیه چراغان کردند روز مبارکشنبه نهم نیز بهمین دستور ترتیب یافت در پیشتر پنجشنبه شاهجهان یک قطعه لعل یک رنگ خوش به تانک و پنج سرخ که یک لک و بیست و پنج هزار روپیه قیمت داشت با دو مروارید انعام شد و این لعلیست که در زمان ولادت من حضرت مریم مکانی والدهٔ حضرت عرش آشیانی مریم زمانی القاب نموده بودند و سالها در سرپیچ جامهٔ آنحضرت بود بعد از ایشان من هم تبرکاً

† الحال این میل آهنی در آگره برروضهٔ اکبر که بمقام سکندره است موجود نیست

خود در سرپیچ میداشتم قطع نظر از مالیت و نفاست چون بحسب شگون بربن دولت ابد مقرون مبارک و همایون آمده بانفرزند مرحمت شد مبارز خان رابمنصب هزار و پانصدیذات و سوار از اصل و اضافه سربلند ساخته بفوجداری سرکار میوات تعین فرمودم و بانعام خلعت و شمشیر و فیل ممتاز گشت بهمت خان ولد رستمخان شمشیر مرحمت شد بکمالخان قراول که از خدمتگاران قدیم است و همیشه در شکارها حاضر میباشد خطاب شکار خانی عنایت نمودم و اورا رام بخدمت صوبه دکن تعین شد و بانعام خلعت و فیل و بادپایان عراقی سرفرازی یافت و خنجر زر نشان خاصه مصحوب او بسپه سالار خانخانان اتالیق مرحمت شد روز جمعه دهم مقام فرمودم روز شنبه یازدهم چهار کروه پاو کم کوچ نموده در موضع حاوت نزول اقبال اتفاق روز یکشنبه دوازدهم پنجکروه کوچ کرده در پرگنه مذکور منزل شد این پرگنه از زمان پدرم بجاگیر کیشوداس مارو مقرر است و در حقیقت طور وطن او شده عمارات و باغات ساخته از جمله باولی در سر راه اساس نهاده بغایت خوش طرح و اندام بخاطر رسید که اگر در جاے باولي در سر راه ساخته شود بهمین طرح باید فرمود که بسازند اما اقلاً دو برابر این باید ساخت روز دو شنبه سیزدهم بشکار رفته یک نیله گاؤ به بندوق زدم از تاریخی که فیل نور بخت بفیلخانه خاصه آمده حکم است که در دولتخانه خاص و عام مي بسته باشد چون از حیوانات فیل را بآب الفت تمام است باوجود زمستان و سردي هوا از در آمدن آب محظوظ میشود و اگر آبی نباشد که تواند بر آمد آب را از مشک بخرطوم گرفته بر بدن خود میریزد بخاطر رسید که هر چند فیل از آب محظوظ است و بالطبع بان مجبور اما یقین که در زمستان از آب سرد متاثر خواهد بود فرمودم که آب را شیرگرم کرده در خرطوم او میریخته باشند روزهاے دیگر که آب سرد بر خود میریخت اثر رعشه و لرزه برو ظاهر می‌شد و از آب گرم بخلاف ان آسوده و محظوظ میگشت و این تصرف خاصه منست روز سه‌شنبه چهاردهم شش کروه کوچ کرده در مقام سیلگده منزل شد روز کمشنبه پانزدهم از دریاے مهي گذشته نزدیک رام گده منزل گشت شش کروه کوچ واقع شد روز مبارکشنبه شانزدهم مقام نموده در سرابشاری که قریب بارد و واقع است بزم پیاله ترتیب یافت سر بلندخان را بعنایت علم ممتاز ساخته و فیل بخشیده بخدمت صوبه دکن رخصت فرمودم و منصب او از اصل و اضافه هزار و پانصدیذات و هزاردو صد سوار حکم شد راجه بهیم‌نراین زمیندار گرهه که بمنصب هزاري سرفراز است رخصت جاگیر یافت راجه بهرجو زمیندار بگلانه را بمنصب چهار هزاري سربلند ساخته بوطن او رخصت فرمودم و حکم شد که چون بملک خود برسد پسر کلاں را که جانشین اوست بدرگاه فرستد که در خدمت حضور میبوده باشد حاجي بلوچ که سردار قراولانست و نسبت سبقت و بندگي قدیم دارد بخطاب بلوچ خاني سرفراز گشت روز جمعه هفت دهم پنج کروه کوچ نموده در موضع دهاوله نزول فرمودم روز شنبه هژدهم که عید قربان بود بعد از فراغ قربانی و لوازم ان سه کروه و یکپاو کوچ نموده در کنار تال موضع ناگور منزل شد روز یکشنبه

روز نوزدهم قریب پنج کروه مسافت طی نموده درکنار تال موضع سمرنه رایات اقبال بر افراخت روز دوشنبه بیستم چهار کروه و یکپاو کوچ نموده پرگنه دوحد محل نزول رایات جلال گشت این پرگنه سرحد است میان ولایت مالوه و ملک گجرات تا اردنور عبور واقع شد تمام راه جنگل و انبوهی درخت و زمین سنگلاخ بود روز سه شنبه بیست و یکم مقام کردم روز کم شنبه بیست و دوم پنج کروه و یکپاو کوچ نموده در موضع ربداؤ نزول نمودم روز مبارکشنبه بیست و سوم مقام نموده درکنار تال موضع مذکور بزم پیاله ترتیب یافت روز جمعه بیست و چهارم دو نیم کروه کوچ نموده در موضع جالوت رایات اقبال برافراشت درین منزل بازیگران ملک کرناتک آمده هنرهای خود نمودند یکی از اینها زنجیر آهنی را که پنج و نیم گز طول و یک سیر و دو دام وزن داشت یکسر آنرا در حلق نهاده آهسته آهسته تمام را بمدد آب فرو برد و ساعتی در شکم او بود بعد ازان برآورد و روز شنبه بیست و پنجم مقام شد روز یکشنبه بیست و ششم پنج کروه کوچ نموده بموضع نیمده فرود آمدم روز دوشنبه بیست و هفتم نیز پنج کروه کوچ کرده در کنار تالابی نزول فرمودم روز سه شنبه بیست و هشتم چهار کروه پاؤ کم کوچ نموده نزدیک بقصبه صحرا در کنار تال ورود رایات اقبال اتفاق افتاد گل نیلوفر را که بزبان هندی کمودنی گویند سه رنگ میشود سفید و کبود و سرخ پیش ازین کبود و سفید دیده شد اما سرخ تا حال بنظر درنیامده بود درین تال سرخ گل تازه و سیر رنگ مشاهده شد بی تکلف گلیست بغایت نادر و لطیف چنانچه گفته اند *

ز سرخی و تری خواهد چکیدن

گل کنول از کمودنی کلانتر میباشد رنگش سرخ چهره است و من در کشمیر کنول صد برگ هم بسیار دیده ام و مقرر است که کنول روز میشگفد و شب غنچه میشود و کمودنی بخلاف آن روز غنچه میگردد و شب میشگفد و زنبور سیاه که اهل هند آنرا بهونرا میگویند همیشه برین گلها می نشینند و بجهت خوردن شیره که درمیان این هردو گلست بدرون میروند و بسیار چنین واقع میشود که گل کنول غنچه میگردد و تمام شب بهونرا دران غنچه میماند و همین طور در گل کمودنی هم بعد از شگفتن از میان برآمده پرواز میکند و چون زنبور سیاه ملازم دایمی این گلهاست شعرای هند آنرا چون بلبل عاشق گل اعتبار نموده مضامین عالی در سلک نظم کشیده اند از جمله تانسین کلاونت که در خدمت پدرم بی نظیر زمان خود بوده بلکه در هیچ عهد و قرن مغنی مثل او نگذشته در یکی از نقشها روی حوادرا بآفتاب و چشم کشودن اورا بشگفتن گل کنول و برآمدن بهونرا از میان آن تشبیه داده و در جایی دیگر بگوشه چشم نگریستن معشوق را بحرکت گل کنول در هنگام نشستن بهونرا نسبت کرده درین منزل انجیر از احمداباد رسید اگرچه انجیر برهانپور هم شیرین و بالیده میشود اما این انجیر کم دانه و شیرین تر است ده دوازده بهتر توان گفت روز کم شنبه بیست و نهم و مبارکشنبه سیم مقام شد درین منزل سربراه‌خان از احمداباد آمده سعادت استانبوس دریافت از پیشکشهای

او تسبیح مرواریدی که به یازده هزار روپیه خریده بود بادو فیل و دو اسپ و هفت راس گاؤ و بهل و چند تغور پارچه گجراتی مقبول افتاد تتمه را باو بخشیدم سرفرازخان نبیرهٔ مصاحب بیگ است که از امرای حضرت جنت اشیانی بود حضرت عرش آشیانی اورا بنام جدش مصاحب بیگ میخواندند و من در اغاز جلوس منصب اورا افزوده بصوبه گجرات تعین فرمودم چون نسبت خانه‌زادی موروثی بایں درگاه داشت درخدمت صوبه گجرات هم خود را نغزک ظاهر ساخت لایق تربیت دانسته بخطاب سرفرازخانی در عالم سربلند گردانیدم و منصب او بدو هزاری ذات و هزار سوار رسیده روز جمعه غرهٔ دیماه چهارکروه پاوکم کوچ نموده درکنار تال جهسود نزول فرمودم درین منزل راے‌مان سردار پیاده‌هاے خدمتیه ماهی روهو شکار کرده آورد چون طبعم بگوشت ماهی رغبت تمام دارد خصوصاً بماهی روهو که بهترین اقسام ماهی هندوستانست و از تاریخ عبور کانی چند تا حال که یازده ماه گذشته باوجود نهایت تفحص بهم نرسیده بود امروز بدست آمد بغایت محظوظ شدم و اسپی براے‌مان عنایت فرمودم اگرچه پرگنه دوحد داخل سرحد گجرات است غایتاً ازینمنزل در همه چیز اختلاف صریح ظاهر میشود صحرا و زمین نوعی دیگر مردم بوضعی دیگر زبانها بروش دیگر جنگلی که درین راه بنظر درآمد درخت میوه‌دار مثل انبه و کهرنی و تمر هندی داشت و مدار محافظت زراعت برخار بست زقوم است مزارعان بر دور مزرعه خویش زقوم نشانیده هرکدام قطعه زمین خود را جدا ساخته اند و در میان کوچه راه تنگ بجهت آمدو شد گذاشته اند چون تمام ایں ملک ریگ بوم است باندک تردد و اژدحامی که واقع شود چندان گرد و غبار بهم میرسد که چهرهٔ آدم بدشواری بنظر درمی آید بخاطر رسید که احمدآباد را بعد ازیں گردآباد باید گفت نه احمداباد روز شنبه دویم چهار کروه پاو کم کوچ کرده درکنار دریای مهی منزل شد روز یکشنبه سویم باز چهار کروه پاو کم کوچ نموده در موضع بردله نزول نمودم درین منزل جمعی از منصبداران که بخدمت صوبه گجرات تعین بودند سعادت استانبوس در یافتند روز دوشنبه چهارم پنجکروه کوچ کرده چترسیما نزول رایات اجلال اتفاق افتاد روز سه شنبه پنجم پنج و نیمکروه مسافت طی نموده در پرگنه موندهٔ رایات اقبال بر افراشت درین روز سه نیله گاؤ شکار شد یکی از همه کلانتر بود سیزده من و ده سیر بوزن در آمد روز کم شنبه ششم شش کروه کوچ فرموده در پرگنه نیلاؤ منزل شد و از میان قصبه گذشته مواری یک هزار و پانصد روپیه نثار کردم روز مبارکشنبه هفتم شش و نیمکروه کوچ نموده در پرگنه نیلاب نزول فرمودم در ملک گجرات کلانتر ازیں پرگنه نیست هفت لک روپیه که بست و سه هزار تومان رایج عراق باشد حاصل دارد معمورهٔ قصبه مذکور هم خیلکی است در وقت آمدن از میان قصبه گذشته هزار روپیه نثار کردم همگی همت مصروف برانست که بهر بهانه فیضی بخلق خدا برسد چون مدار سواری مردم ایں ملک به عرابه است مراهم میل سواری عرابه شد تا دو کروه برو عرابه نشستم اما از گرد و غبار بسیار ازار کشیدم بعدازان تا اخر منزل بر اسپ سواری

کردم در اثنای راه مقرب‌خان از احمداباد رسیده سعادت ملازمت دریافت و یک دانه
مروارید که بسی هزار روپیه خریده بود پیشکش گذرانید روز جمعه هشتم شش کروه
و نیم کوچ نموده ساحل دریای شور محل نزول بارگاه اقبال گشت * کهنبایت از
بندرهای قدیم است بقول برهمنان چندین هزار سال از بنای این گذشته در ابتدا
نامش ترنباوتی بوده وراجه ترنبک کنوار حکومت این ملک داشته اگر تفصیل
احوال راجه مذکور بشرحی که برهمنان میگویند نوشته شود بطول میکشد مجملاً
چون نوبت ریاست براجه ابهی کمار که از نبایر او بود میرسد بقضای آسمانی بلای
درین شهر نازل میشود چندان گرد و خاک میوزد که تمام منازل و عمارات شهر در زیر
این خاک پنهان میگردد و بنیاد حیات بسیاری از مردم زیر و زبر میگردد وغایباً پیش
از نزول بلا بتی که راجه انرا پرستش میکرد بخوابش آمده ازین حادثه آگاه میسازد و راجه
با عیال خود بجهاز درمی آید و آن بت را باستونی که در پس بت بجهت تکیه
داشته بودند باخود همراه میبرد قضا را جهاز هم از طوفان بلا میشکند چون مدت حیات راجه
باقی بود بمدد همان ستون کشتی وجودش بساحل سلامت میرسد و باز اراده تعمیر
این شهر مینماید و آن ستون را بجهت علامت آبادانی و فراهم آمدن مردم نصب
میکند چون بزبان هندی ستون را استنبه و کهنب هردو میگویند باین مناسبت استنبه
نگری وکهنباوتی میگویند و گاه بمناسبت نامش ترنباوتی نیز میگفتند و کهنباوتی
رفته رفته بکثرت استعمال کهنبایت شد و این بندر از اعظم بنادر هندوستانست و متصل
بخوری از خورهای دریای عمان واقع شده عرض خور هفت کروه و طول قریب بچهل
کروه تخمیناً مقرر کرده اند جهاز بدرون خور در نمی آید و در بندر گوگه که از توابع
کهنبایت است و نزدیک بدریا واقع گشته لنگر میکنند واز انجا اسباب را بغرابها
انداخته به بندر کهنبایت می آرند و همین طور در وقت پر ساختن جهاز
اسباب را در غرابها کرده می برند و بجهاز درمی آرند پیش از ورود موکب
منصور چند غراب از بنادر فرنگ بکهنبایت آمده خرید و فروخت نموده اراده
مراجعت داشتند روز یکشنبه دهم غرابها را اراسته بنظر در آوردند و رخصت گرفته
متوجه مقصد شدند روز دوشنبه یازدهم من خود بر غراب نشسته تخمیناً یک کروه
بروی آب سیر کردم روز سه شنبه دوازدهم بشکار یوز رفته دو آهو گیرانیده شد روز چهارشنبه
سیزدهم بتماشای تال تاربک سوار شده از میان راسته و بازار گذشتم و قریب به پنجهزار
روپیه نثار کردم در زمان حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه کلیان رای متصدی بندر
مذکور بحکم آنحضرت حصاری بپخته از خشت و آهک بردور شهر ساخته و سوداگر بسیار
از اطراف آمده درین شهر توطن گزیده اند و خانها بصفا و منازل نیک آساس نهاده
وبمرفه الحال روزگار بسر میبرند بازارش اگرچه مختصر است غایتاً پاکیزه و پر جمعیت و کثرت
است در زمان سلاطین گجرات تمغای این بندر مبلغی کلی بوده و الحال در دولت
حکم است که از چل یک زیاده نگیرند در دیگر بنادر عشور گویان ده یک و هشت

یک میگیرند و انواع تکالیف و مزاحمت بتجار و مترددین میرسانند و در جده که بندرمکه است چار یک میگیرند بلکه بیشتر هم و ازینجا قیاس مي باید نمود که تمغای بنادر گجرات در زمان حکام سابق چه مبلغ بوده و لله الحمد که این نیازمند درگاه ایزدي توفیق بخشایش تمغای کل ممالک محروسه که از حساب وشمار بیرون نست یافته و نام این تمغا از قلمرو من افتاده * درینولا حکم شد که تنکه طلا و نقره ده بست وزن مهر و روبیه معمول سکه کنند سکه تنکه طلا یکطرف لفظ (جهانگیر شاهي سنه ۱۰۲۷) و جانب دیگر (ضرب کهنبایت سنه ۱۲ جلوس) مقرر شد و سکه تنکه نقره یکرو درمیان تنکه لفظ (جهانگیر شاهي سنه ۱۰۲۷) و بردور اینمصرع *

بزر این سکه زد شاه جهانگیر ظفر پرتو

و برروی دیگر درمیان تنکه (ضرب کهنبایت سنه ۱۲ جلوس) و بردور مصرع دویم

پس از فتح دکن آمد چو در گجرات از ماندو

در هیچ احدی تنکه غیر از من سکه نشده و تنکه طلا و نقره اختراع منست نامش تنکه جهانگیری فرمودم روز مبارکشنبه چهاردهم پیشکش امانتخان متصدي بندرکهنبایت درمحل بنظر گذشت منصب او از اصل و اضافه هزار و پانصدیذات و چهار صد سوار حکم شد نورالدین قلی بمنصب سه هزاریذات و ششصد سوار از اصل و اضافه سرفرازي یافت روز جمعه پانزدهم برفیل نور بخت سوار شده براسپ دوانیدم بغایت خوب دوید در وقت نگاهداشتن هم خوب ایستاد این مرتبه سـوم است که من خود سوار مي شوم روز شنبه شانزدهم رامداس ولد جیسنگهه بمنصب هزار و پانصدیذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه سرفراز شد روز یکشنبه هفتدهم بدارابخان و امانتخان و سید بایزید بارهه فیل عنایت شد درین چند روز که ساحل دریاے شور معسکر اقبال بود از سوداگر و اهل حرفه و ارباب استحقاق و سائر متوطنان بندر کهنبایت را بنظر در آورده فراخور حال هرکس خلعت و اسپ و خرچي و مدد معاش مرحمت فرمودم و هم درین تاریخ سید محمد صاحب سجاده شاه عالم و فرزندان شیخ محمد غوث و شیخ حیدر نبیره میان وجیهه الدین و دیگر مشایخ که در احمداباد توطن دارند باستقبال آمده ملازمت نمودند و چون غرض تماشای دریا و مدد جزر آب بوده ده روز مقام نموده روز سه شنبه نوزدهم رایات عزیمت بصوب احمداباد بر افراشت بهترین اقسام ماهي که درینجا بهم میرسد نامش عربیت و ماهي گیران مکرر بجهت من گرفته آوردند بی تکلف نسبت دیگر اقسام ماهي که درین ملک میشود لذیذ تر و بهتر است اما بلذت ماهي رهو نیست ده نه بلکه ده هشت توان گفت و از غذاها که مخصوص اهل گجرات است کهچري باجره است و انرا لذیزه نیز میگویند از اقسام ریزه غله ... غیر از هندوستان در دیار دیگر نمیشود و نسبت بسایر بلاد هند ... و از اکثر حبوبات ارزان ترچون هرگز نخورده بودم فرمو... از لذتی نیست مرا خود خیلکی در افتاد حکم

حیوانے نموده‌ام و طعامهای بی گوشت میخورم اکثرا این کهچری می آورده باشند روز سه‌شنبه مذکور شش کروه و نیم پاو کوچ نموده در موضع کوساله منزل شد روز کم‌شنبه بستم از پرگنه نادره گذشته در کنار دریا فرود آمدم این منزل شش کروه بود روز مبارک شنبه بست و یکم مقام نموده بزم پیاله ترتیب یافت در همین آب ماهی بسیار شکار کرده بجمیع ارندها که داخل مجلس بودند قسمت شد روز جمعه بست و دوم چهار کروه مسافت طی نموده در موضع بانیچه سعادت نزول اتفاق افتاد ودرین راه دیوا ها بنظر در آمد از دونیم گز تا سه گز بعد از تحقیق معلوم شد که مرزم بقصد ثواب ساخته اند که چون حمالے در راه مانده شود بار خود بران دیوار نهاده نفسے راست سازد و بارے بمدد غیر بفراغت برداشته متوجه مقصد گردد واین تصرف خاصه اهل گجراتست بسیار مرا این دیوارساختن خوش آمد فرمودم که درجمیع شهرهای کلان بهمین دستور دیوارها ازطرف بادشاهی بسازند روز شنبه بست و سوم بفتکوره پاوکم کوچ نموده کنار تال کاکریه محل نزول اردوی گیهان شکوه شد این تال را قطب الدین محمد نبیره سلطان احمد بانی شهر احمدآباد ساخته و بر دورش زینه پایها از سنگ و اهک بسته اند ودرمیان تال باغچه مختصر و یکدست عمارت بنا نهاده و از کنار تال تاعمارت میان پل بسته اند که راه آمد و شد باشد و چون مدتها برین گذشته اکثر ازهم ریخته وضایع شده و جائیکه قابل نشستن باشد نمانده بود درینولا که موکب اقبال بصوب احمدآباد توجه فرمود صفي خان بخشی گجرات از سرکار بادشاهي شکست و ریخت انرا مرمت نموده و باغچه را صفا داده عمارتی در مشرف بر تال و باغچه ساخت بے تکلف منزلیست بغایت مطبوع و دلنشین طرحش مرا خوش درافتاد و درضلعی که پل وانست نظام‌الدین احمد که در زمان پدرم یک چندی بخشي گجرات بود باغے ساخته برکنار تال مذکور درین وقت بعرض رسید که عبدالله خان بجهت نزاعی که با عابد پسر نظام‌الدین احمد داشته درخت هاے این باغ را بریده است و نیز شنیده شد که در ایام حکومت خود در مجلس شراب مرد نامرادی را که خالي از ظرفگي و مضحکی نبوده بجرم انکه در مستي و بدشعوري حرفے نا ملائم از روی مطایبه گفته بے طریق شده یکے از غلامان خود اشارت کرد که در همان مجلس گردنش زده است از شنیدن این دو مقدمه خاطر عدالت آئین بغایت آشفته گشت و حکم فرمودم که دیوانیان عظام هزار سوار دو اسپه و سه اسپه اورا موافق یک اسپه مقرر داشته تفاوت انرا که هفتاد لک دام میشود از محال جاگیر او وضع نمایند چون درین منزل مزار شاه عالم بر سر راه واقع بود فاتحه خوانده گذشتم تخمیناً یک لک روپیه خرج عمارت این مقبره شده باشد شاه عالم پسر قطب عالم است و سلسله ایشان بمخدوم جهانیان منتهی میشود و مردم این ملک را از خاص و عام عرب اعتقادي باشان هست چنانچه میگویند که شاه‌عالم احیای اموات مي کرد وبعد ازانکه چندین مرده را زنده ساخته بود پدرش بر بمعنی وقوف یافته مانع آمده است که دخل درکارخانه الهي کردن گستاخي است و شرط بندگي نیست قضارا شاه عالم

خادمی داشت و اورا فرزند نمیشد و بدعای ایشان حق‌تعالی پسری باو کرامت فرمود چون به بست و هفت سالگی رسید درگذشت و انخادم گریه و زاری کنان بخدمت ایشان امده معروض داشت که پسر من فوت شده و مرا همین یک فرزند بود چون بتوجه شما حق تعالی کرامت فرموده بود امیدوارم که بدعاي شمازنده شود شاه عالم لحظه متفکر گشته بدرون حجره رفتند و خادم مذکور بخدمت پسر ایشان که اورا بسیار دوست میداشت رفته الحاح نمود که شما از شاه التماس کنید که فرزند مرا زنده سازند و پسر ایشان چون خورد سال بود بدرون حجره در آمده درین باب مبالغه میکند شاه عالم میگوید که اگر شما راضي باشید عوض او جان بحق تسلیم کنید شاید التماس من قبول افتد و او عرض کرد که درانچه رضاے شما و خواست خدا باشد عین رضاے منست شاه‌عالم دستهاے پسرخود را گرفته از زمین برداشته روی سوے اسمان کرده گفت که بارخدایا عوض آن پزغاله این بزغاله را بگیردرساعت پسرجان بحق تسلیم کرد و شاه او را بربالاے پلنگ خود خوابانیده چادری برروی او پوشانید و خود از خانه برآمده بان خادم گفته اند که بخانه برو و از پسرخود خبر بگیرشاید سکته کرده باشد ونمرده باشد چون او بخانه مے اید پسر را زنده میبیند مجملاً در ملک گجرات اینقسم حرفهای بسیار بشاه عالم نسبت میکنند ومن خود از سید محمد که صاحب سجاده ایشانست و خالي از فضیلتے و معقولیتے نیست پرسیدم که این حرف چه صورت دارد گفت من هم از پدر و جد خود همین طور شنیده ام و بتواتر رسیده والعلم عندالله اگرچه این مقدمه از ائین خرد دور است غایتاً چون در مردم شهرت تمام داشت بجهت غرابت نوشته شد ورحلت ایشان ازین سراے فاني بعالم جاوداني در سنه هشتصد وهشتاد واقع شده در زمان سلطنت سلطان محمود بیکره و عمارات مقبره ایشان از اثار تاج خان ترياني است که از امراے سلطان مظفر ابن محمود بوده چون روز دوشنبه ساعت بجهت درامدن شهر اختیار شده بود روز یکشنبه بیست و چهارم مقام فرمودم درین مقام خربزه کاریز که قصبه ایست از توابع هرات رسید و مقرر است که در خراسان هیچ جا خربزه بخوبي کاریز نمیشود با انکه یک هزار و چار صد کروه مسافت داشت وقافله به‌پنج ماه مےامد بسیار درست و تازه امده و انقدر اوردند که بجمیع بندها کفایت میکند ومقارن این کونله از بنگاله رسید و با وجود هزار کروه مسافت اکثر تروتازه امده چون بغایت میوه لطیف و نازک است همانقدر که بجهت خاصگي کفایت باشد پیاده هاي ڈاکچوکي دست بدست میرسانند زبان از اداى شکر الهي قاصراست

شکر نعمتهاے تو چندانکه نعمتهاے تست

درین تاریخ امانت خان دو دندان فیل گذرانید بغایت کلان که یکی ازان سه درع و هشت طسو طول و شانزده طسو ضخامت داشت سه من و دوسیر بوزن در امد که بیست و چهار و نیم من عراق باشد روز دو شنبه بیست و پنجم بعد از گذشتن شش گهڑي در ساعت مسعود بمبارکي و فرخي متوجه شهر شدم و بر فیل صورت گج که از

این دوستدار منست و در صورت و سیرت تمام عیار بانکه مست بود چون اعتماد بر
یاری خود و خوش جلوئی او داشتم سوار گشتم خلقی انبوه از مرد و زن در کوچه و
بازار و در و دیوار بر آمده منتظر بودند تعریف شهر احمدآباد چنانکه شنیده شده بود بنظر
نیامد اگرچه میان رسته بازار را عریض و وسیع گرفته اند اما دکانها را درخور وسعت
بازار نساخته اند عمارتش همه از چوبست و ستون دکانها باریک و زبون و کوچه بازار
پرگرد و غبار از تال کانکریه تا درون ارک که باصطلاح اینملک بهدر گویند نثار کنان شدم
بهدر بمعنی مبارکست مبارک سلاطین گجرات که در درون بهدر واقع بود درین پنجاه
شش سال خراب شده و اثری ازانها نمانده اما جمعی از بندهای ما که بحکومت
اینملک تعین بودند عمارات ساخته اند درینولا که از ماندو متوجه احمدآباد شدم
مقربخان عمارات قدیم را از سرنو تعمیر نموده نشیمنهای دیگر که ضروری بود مثل جهروکه
عام و خاص وغیره ترتیب داد چون امروز روز مبارک وزن قمری شاهجهان بود برسم
معهود اورا بطلا و دیگر اجناس وزن فرمودم و سال بیست و هفتم از مواهب معهود او
بخرمی و نشاط آغاز شد امید که حضرت واهب العطایا اورا باین نیازمند درگاه خود
ارزانی دارد و از عمر و دولت خود برخوردار گرداند همدرین روز ولایت گجرات را بجاگیر
آن فرزند مرحمت فرمودم از قلعه ماندو تا بندر کهنبایت براهی که آمدیم یک صد و
بیست و چهار کروه است بیست و هشت کوچ و سی مقام واقع شد و در کهنبایت
ده روز مقام اتفاق افتاد وازانجا تا شهر احمدآباد بیست و یک کروه بود به پنج کوچ و دو
مقام طی شد مجملاً از ماندو تا کهنبایت و از کهنبایت تا احمدآباد بشرحی که گذارش
یافت یکصد و چهل و پنج کروه مسافت بدو ماه و پانزده روز آمدیم درینمدت همگی
سی و سه کوچ و چهل و دو مقام شد روز سه شنبه بیست و ششم بدیدن مسجد جامع که
در میان بازار واقعست رفته بچندی از فقرا که درآنجا حاضر بودند قریب پانصد روپیه بدست
خود خیرات کردم این مسجد از آثار سلطان احمد بانی شهر احمدآباد است مشتمل
بر سه در و در هر طرف بازاری و مقابل دریکه بجانب مشرق واقع شده مقبره
سلطان احمد مذکور است و دران گنبد سلطان احمد و محمد پسر او و قطب الدین
نبیره او آسوده اند طول صحن مسجد غیر از مقصوره یکصد و سه ذرعست و عرض
هشتاد و نه ذرع و بدور آن ایوان ساخته اند بعرض چهار ذرع و سه پاو فرش صحن از
خشت تراشیده و ستونهای ایوان از سنگ سرخست و مقصوره مشتمل است بر سیصد و
پنجاه و چهار ستون و بالای ستونها گنبد زده اند طول مقصوره هفتاد و پنج ذرع و
عرض سی و هفت ذرع است و فرش مقصوره و محراب و منبر از سنگ مرمر ترتیب
یافته است و بر دو بازوی پیشطاق دو مینار پرکار از سنگ تراشیده مشتمل بر سه آشیانه در
غایت اندام نقاشی و نگاری کرده اند و بجانب دست راست منبر متصل بکنج مقصوره
شاه نشینی جدا کرده اند و از میان ستونها به تخته سنگ پوشیده اند و دوران را تا سقف
مقصوره به محجر سنگ رسانیده اند غرض آنکه چون پادشاه بنماز جمعه و عید حاضر شود

باجمعی از مخصوصان و مقربان خود بران بالا رفته اداے صلواۃ نماید و انرا باصطلاح ایفملک ملوکخانه گویند و همانا که این تصرف و احتیاط بجهت هجوم عام شده باشد و الحق این مسجد بناے ایست بغایت عالي روز یکشنبه بست و هفتم بخانقاه شیخ وجیهه الدین که نزدیک بدولتخانه بود رفته برسر مزار ایشان که درصحن خانقاه واقع است فاتحه خوانده شد این خانقاه را صادقخان که از امراے عمده پدرم بود ساخته است شیخ از خلفاے شیخ محمد غوث است اما خلیفه که مرشد بخلافت او مباهات کند و ارادت ایشان برهانیست روشن بربزرگي شیخ محمد غوث و شیخ وجیهه الدین بفضایل صوري و کمالات معنوي اراستگي داشت پیش ازین بسي سال درین شهر ودیعت حیات سپرده بعد ازان شیخ عبدالله بوصیت پدر برمسند ارشاد نشسته بغایت درویشی مرتاض بود چون مشارالیه بجوار رحمت ایزدي پیوست فرزندش شیخ اسدالله جانشین گشت و همدران زودي بعالم بقا شتافت و بعدازو برادرش شیخ حیدر صاحب سجاده شد و الحال درقید حیات است و برسر مزار جد و اباے خود بخدمت درویشان و تیمار حال ایشان مشغول و اثر صلاح از ناصیه روزگارش ظاهر چون عرس شیخ وجیهه الدین درمیان بود یکهزار و پانصد روپیه بجهت خرچ عرس بشیخ حیدر عنایت شد و یکهزار پانصد روپیه دیگر بجمعی از فقرا که در خانقاه ایشان حاضر بودند بدست خود خیر کردم و پانصد روپیه به برادر شیخ وجیهه الدین لطف نمودم همچنین بهرکدام از خویشان و منسوبان ایشان درخور استحقاق خرچي و زمین مرحمت شد و بشیخ حیدر فرمودم که جمعی از درویشان و مستحقان را که معرفتی بحال انها داشته باشند بحضور اورده خرچي و زمین التماس نمایند روز مبارک شنبه بیست و هشتم بسیر رستم خان بازي رفته یکهزار و پانصد روپیه در راه نثار کردم بازي باصطلاح اهل هند باغ را گویند و این باغیست که برادرم شاه مراد بنام پسرخود رستم ساخته بود یک جشن مبارک شنبه درین باغ کرده بچندے از بندهاے خاص پیالها عنایت کردم و اخر روز بباغچه حویلي شیخ سکندر که درجوار این باغ واقعست و انجیرش بغایت خوب رسیده بود رفته شد چون میوه را بدست خود چیدن لذتی دیگر دارد و من تاحال انجیرے بدست خود نچیده بودم و درینضمن سرفرازي او هم منظور بود بے تکلفانه رفتم شیخ سکندر گجراتي الاصل است و خالي از معقولیتی نیست و براحوال سلاطین گجرات استحضار تمام دارد و مدت هشت نه سال است که درسلک بندها منتظم است چون فرزند شاهجهان رستم خان را که از عمده بندهاي اوست بحکومت احمدآباد مقرر فرموده بود بالتماس ان فرزند رستم بازي را بمناسبت اسمي باو بخشیدم درین روز راجه کلیان زمیندار ولایت ایدر سعادت استانبوسي در یافته یک زنجیر فیل و نه اسپ پیشکش گذرانید فیل را باو بخشیدم این از زمینداران معتبر سرحد گجرات است و ملک او متصل بکوهستان رانا واقع شده و سلاطین گجرات پیوسته برسر راجه انجا لشکرے کشیده اند اگرچه بعضی اطاعت گونه مي‌کرده اند و

اسباب خود را برهم داده بعد از قتال و جدال بسیار نسیم فتح و فیروزی بر علم دولتخواهان وزید و عدو شکست خورده بحال تباه راه ادبار پیش گرفت پدرم بجلدوی این فتح منصب پنجهزاری و خطاب خانخانانی و حکومت ملک گجرات بمیرزا خان عنایت نمودند باغی که خانخانان در عرصه کارزار ساخته بر کنار دریای سابرمتی واقع است و عمارات عالی بافته در خور آن مشرف بر دریا بنا نهاده و اطراف باغ را دیواری از سنگ و آهک در غایت استحکام کشیده و این باغ یکصد و بیست جریب است و بی تکلف سیرگاه خوشی است ممکن که دو لک روپیه خرج شده باشد مرا خود خیلکی در آمد توان گفت که در تمام گجرات مثل این باغی نباشد جشن مبارک شنبه کرده به بندهای خاص پیاله عنایت نمودم و شب در آنجا بسر برده اخرهای روز جمعه بشهر درآمدم قریب هزار روپیه در راه نثار شد درین وقت باغبان بعرض رسانیدند که چند درخت گل چنبه از بالای صفه که مشرف بر دریا است نوکر مقربخان بریده از شنیدن این حرف خاطر آزرده گشت و خود متوجه تحقیق و بازخواست شدم چون بثبوت پیوست که این فعل زشت ازو سرزده حکم فرمودم که هر دو انگشت ابهام اورا قطع کردند تا موجب عبرت دیگران شود و ظاهر اینست که مقربخان را ازین معنی اطلاعی نبوده و الا در همان وقت بسزا میرسانید روز سه شنبه پانزدهم کوتوال شهر دزدی را گرفته آورد که پیش ازین چند دفعه اورا بدزدی گرفته هر بار عضوی از اعضایش بریده بودند بکمرتبه دست راست و بار دوم انگشت ابهام دست چپ و دفعه سوم گوش چپ و نوبت چهارم پی هر دو پا و بار آخر بینی و معهذا ترک کار خود نکرده دوش بخانه کاه فروشی بدزدیدن آمده بود قضارا صاحب خانه خبردار شد و او را گرفت دزد چند زخم کارد بکاه فروش زده او را هلاک میسازد درین شور و غوغا خویشان او هجوم آورده دزد را می گیرند فرمودم که دزد را بخویشان مقتول حواله نمایند تا او را بقصاص رسانند

هم در سوان ری که در سرداری

روز کم‌شنبه دوازدهم مبلغ سه هزار روپیه بعظمت خان و معتقد خان سپرده شد که فردا در سر مزار شیخ احمد کهتو رفته بفقرا و ارباب استحقاق که در آن بقعه توطن دارند قسمت نمایند روز مبارک شنبه سیزدهم بمنزل فرزند شاهجهان رفته جشن مبارکشنبه در آنجا ترتیب یافت و بجمعی از بندهای خاص پیاله مرحمت شد و فیل سنگ مهین را که در فیلان خاصه بجلدی و سنگ‌پائی و خوش جلوئی امتیاز تمام داشت و بابت هم خوب میدوید و از فیلان اول اول بود و حضرت عرش آشیانی بغایت این را دوست میداشتند چون فرزند شاهجهان بسیار مایل بود و مکرر التماس نمود تجاره شده با ساز طلا از زنجیر و غیره با یک ماده فیل درین روز بانفرزند مرحمت فرمودم و یک لک درب بوکلای عادل خان انعام شد دریندولا بعرض رسید که مکرم خان ولد معظم خان که بصاحب صوبگی اودیسه سرفراز است فتح ولایت خورده کرده و راجه آنجا گریخته

براج مهندره رفته است و چون از خانزادان لایق تربیت بود منصب او را از اصل و اضافه سه هزاریذات و دو هزار سوار حکم فرمودم و بعنایت نقاره و اسپ و خلعت سرفراز ساختم درمیان سرحد ولایت اودیسه و کولکنده دو زمیندار واسطه بودند یکی راجه خورده دوم راجه مهندره ولایت خورده خود بتصرف بندهاے درگاه در آمد بعد ازین نوبت راج مهندره است بکرم الهي امید چنانست که قدم همت پیشترهم بگذرد درین وقت عرضداشت قطب‌الملک بفرزند شاهجهان رسید که چون ملک می بسرحد بادشاهی قریب شده و مرانسبت بندگي باین درگاه است امیدوارم که بمکرم خان فرمان شود که دست تصرف بملک من دراز نسازد و این دلیلی است بر جرات و جلادت او که مثل قطب‌الملک همسایه ازو درحسابست درین تاریخ اکرام خان پسر اسلام خان به فوجداري فتحپور و نواحی ان سرفراز ساخته خلعت و فیل مرحمت نمودم چندرسین زمیندار هلود بخلعت و اسپ و فیل ممتاز گشت و بلا چین قاقشال فیل عنایت شد و هم درین وقت مظفرپسر میرزا باقي ترخان سعادت استانبوس دریافت والده او دختربارهه زمیندار کچ بود چون میرزا باقي برحمت حق پیوست و ریاست تهته بمیرزا جاني رسید از توهم میرزا جاني پناه بزمیندار مذکور برده از طفولیت تا حال دران حدود گذرانیده درینولا که نزول موکب اقبال باحمدآباد اتفاق افتاد آمده ملازمت نمود اگرچه درمیان مردم صحرائی نشو ونما یافته و از رسم و عادت بیگانه است غایتاً چون سلسله اینها را نسبت خدمتگارے و حقوق بندگي از زمان حضرت صاحبقران ثاني انارالله برهانه باین دودمان عالیشان ثابت است رعایت احوال او لازم شمرده بالفعل دو هزار روپیه خرچی و خلعت عنایت فرمودم و منصبی که درخور حال او باشد مرحمت خواهد شد شاید که در سپاهگریها خود را خوب ظاهر سازد روز مبارک شنبه بست دوم بباغ فتح رفته سیر گل سرخ کرده شد یک تخته خوب شگفته بود درینملک گل سرخ کمتر میشود دریک جا اینقدر غنیمت بود شقایق زارش هم بد نبود انجیر هاے رسیده هم داشت چند انجیر بدست خود چیدم انکه از همه کلان تربود وزن فرمودم هفت و نیم توله بوزن در آمد درین تاریخ هزار و پانصد خربزه کاریز که خان اعظم پیشکش فرستاده بود رسید هزار خربزه به بندهاے که در رکاب بودند انعام شد و پانصد خربزه با هل محل و چهار روز درین باغ بعیش و کامرانی گذرانیده شب دو شنبه بست و چهارم بشهر آمدم ازین خربزه چندی بمشایخ احمداباد عطا شد و باعث تعجب انها گشت که درملک گجرات خربزه بغایت زبون دیده میشود از خوردن این خربزه حیران ماندند که درعالم چنین نعمتی هم بوده است روز مبارک شنبه بست و هفتم درباغچه بکینه نام که دردرون دولتخانه واقعست و اندرایکی از سلاطین گجرات ساخته اند بزم پیاله ترتیب یافت و بندهاے خاص بساغرهاے لبریز عنایت سرخوش گشتند یک تخته انگوردرین باغچه به کمال رسیده بود حکم فرمودم که

جمعی از بندها که پیاله خورده اند خوشه‌های انگور بدست خود چیده مرحمت ساختم
روز دو شنبه غره اسفندارمذ از احمدآباد کوچ فرموده رایات مراجعت بصوب مالوه
برافراشت و تا دولتخانه که در کنار تال کانکریه ترتیب یافته بود نثار کنان شتافتم
سه روز درین منزل مقام واقع شد روز مبارک شنبه چهارم پیشکش مقربخان بنظر
گذشت نیمه که بمناسبت بشته باشد و خاطر بآن رغبت کند نبود و از همین
خجالت پیشکش را بفرزندان خود داده که درون محل گذرانند از جواهر و مرصع
آلات و اقمشه موازی یک لک روپیه را قبول نموده تتمه را باو بخشیدم از اسپان کچهی
هم مرتب بصد راس گرفته شد اما اسپی برجسته نبود که تعریف توان کرد روز جمعه
پنجم شش کروه کوچ کرده بر کنار دریای احمد آباد نزول اجلال اتفاق افتاد چون فرزند
شاهجهان رستم خان را که عمده بندهای اوست بحکومت گجرات میگذاشت بالتماس
آنفرزند علم و نقاره و خلعت و خنجر مرصع عنایت فرمودم تاحال درین دولت رسم نبوده
که نوکر شاهزاده‌ها علم و نقاره مرحمت شود چنانچه حضرت عرش آشیانی باکمال
شفقت و مهربانی که بمن داشتند بنوکر خطاب و علم و نقاره بامرای من نه فرموده
بودند چون توجه و التفات من نسبت باین فرزند به نحویست که در هیچ مرتبه از مراتب
خاطر جوئی اورا از دست توانم داد و در واقع فرزندیست شایسته و بهمه عنایتی زیبنده
و در عنفوان عمر و دولت بهر جانب که روی همت نهاده آن مهم را بخاطر خواه من
صورت داده و هم درین روز مقربخان رخصت وطن یافت چون مزار قطب عالم پدر شاه
عالم بخاری که در موضع بتوه واقعست برسر راه بود خود بآنجا رفته پانصد روپیه بمقیمان
آنمقام خیر کردم روز شنبه ششم در دریای محمود آباد بکشتی نشسته شکار ماهی کرده
شد بونداراب مذکور مقبره سید مبارک بخاری واقعست که از امرای عمده گجرات
بوده و این عمارت را بعد ازو فرزندش سید میران ساخته و بغایت گنبدیست عالی تر
دور آن حصاریست از سنگ و آهک در نهایت استحکام ترتیب یافته تخمیناً از دو
لک روپیه بیشتر خرج شده باشد مقبره‌های سلاطین گجرات که بنظر درآمده هیچکدام
ده یک این نیست هرچند آنها صاحب ملک بوده اند و این نوکر عاماً همت و
مردمی حد داد است هزار آفرین بر فرزندی که مقبره پدر خود را چنین ساخته

گرو مانده بگیتی یادگاری

روز یکشنبه مقام فرموده شکار ماهی کرده شد چهار صد ماهی بدام افتاد ازانجمله یک
ماهی بی پولک بنظر درامد که آنرا سنگ ماهی گویند شکمش بغایت کلان
و برآمده مینمود فرمودم که در حضور چاک کردند از میانش ماهی پولک داری
برآمد که تازه فرو برده بود و هنوز تغیری درو نرفته حکم کردم که هردو را وزن کنند
سنگ ماهی شش و نیم سیر بنظر درآمد و آنرا که فرو برده بود قریب بدو سیر ظاهر شد
روز دوشنبه هشتم چهار کروه و یک پاو کوچ فرموده درموضع مونده منزل شد مردم آنجا
تعریف برسات گجرات میکردند قضارا شب گذشته و امروز تا چاشت خیلکی باران

شده و گرد و خاک فرو نشست چون این ملک ریگ بوم است یقین که در برسات گرد و خاک نباشد و گل و لای نشود صحراها سبز و خرم گردد خوب خواهد بود بهرحال نمونهٔ از برسات هم دیده شد روز سه‌شنبه پنجم و نیم کروه کوچ نموده در کنار موضع جرسیما نزول اقبال افتاد درین منزل خبر رسید که مانسنگهه سیوره جان بمالکان جهنم سپرده تفصیل این اجمال آنکه سیوره گروهی اند از ملاحدهٔ هنود و همیشه سر و پا برهنه میباشند جمعی موی سر و ریش و بروت میکنند و بعضی می تراشند و لباس دوخته نمی پوشند و مدار اعتقاد انها برین است که هیچ جاندار را آزرده نباید ساخت و طایفهٔ بانیه انها را پیر و مرشد خود میدانند بلکه سجده و پرستش مینمایند و این سیوره‌ها دو فرقه اند یکی را بتا گویند و دیگر کرتهل مانسنگهه مذکور سردار طایفهٔ کرتهل بود و بالچند کلان کرده بتا هردو پیوسته درخدمت حضرت عرش آشیانی می بودند چون انحضرت شنقار شدند و خسرو گریخت و من از پی او ایلغار کردم رایسنگهه برنیه زمیندار بیکانیر که به یمن تربیت و نوازش انحضرت بمرتبهٔ امارت رسیده بود از مانسنگهه مذکور مدت سلطنت و پیش آمدن احوال مرا می پرسید و آن سیاه زبان که خود را در علم نجوم و تسخیرات ماهر میگفت باو میگوید که نهایت سلطنت ایشان تا دو سال است و ان خرف مبهوت باعتماد این سخن بیرخصت بوطن خود رفت و بعد ازان که حق جل سبحانه این نیازمند را بکرم و لطف خود برگزید و همعنان فتح و فیروزی بمستقر خلافت متمکن گشتم شرمنده و سرافگنده بدرگاه آمد و خاتمت احوال او در جای خود گذارش یافته القصه مانسنگهه مذکور در همان سه چهار ماه بعلت جزام مبتلا شد و اعضایش از هم ریخت تا حال بزندگانی که مرگ ازان بمراتب بهتر است در بیکانیر روزگار بسر می برد درینولا اورا بیاد آورده حکم طلب فرمودم در اثنای راه که بدرگاه می آوردند از غایت توهم زهر خورده جان بمالکان جهنم سپرد و هرگاه نیت این نیازمند درگاه ایزدی مصروف بر عدالت و خیر باشد یقین که هرکس در حق من بد اندیشد در خور نیت خود خواهد یافت طایفه سیوره در اکثر بلاد هند می باشد غایتاً در ملک گجرات چون مدار سودا و خرید و فروخت بربانیانست سیوره بیشتر میباشد و غیر از بتخانه منازل بجهت بودن و عبادت کردن انها ساخته اند که درحقیقت دارالفساد است و زن و دختر خود را پیش سیوره‌ها میفرستند و اصلا حیا و ناموس درمیان نیست و انواع فساد و بیباکی از انها بوقوع می آید بنابرین حکم باخراج سیوره‌ها فرمودم و فرامین باطراف فرستاده شد که هرجا سیوره باشد از قلمرو من برآورند روز یکشنبهٔ دهم بشکار رفته دو نیله گاو یکی نر و یکی ماده به بندوق زدم درین روز پسر دلاور خان از پتن که بجاگیر پدرش تنخواه بود آمده سعادت زمین بوس دریافت و اسپ کچهی پیشکش گذرانیده بغایت خوش شکل است و خوش سواری تا بملک گجرات در آمده ایم باین خوبی اسپ هیچکس پیشکش نیاورده قیمتش هزار روپیه حکم شد روز مبارک شنبهٔ یازدهم در کنار تال مذکور بزم پیاله ترتیب یافت و جمعی

از بندهای درگاه را که بخدمت آن صوبه تعین شده بودند مشمول عواطف و نوازش بتدریج ساخته رخصت فرمودم ازجمله شجاعت خان عرب را بمنصب دوهزار و پانصدذات و دوهزار سوار از اصل و اضافه سرفراز فرموده نقاره و اسپ و خلعت عنایت شد و همت خان را بمنصب هزار و پانصدی و هشتصد سوار سرفراز ساخته خلعت و فیل لطف نمودم کفایت خان که بخدمت دیوانی صوبهٔ مذکور اختصاص دارد بهزار و دویستی و سیصد سوار از اصل و اضافه ممتاز گشت صفی خان بخشی باسپ وخلعت سرفراز شد خواجه عاقل را بمنصب هزار و پانصدی و ششصد و پنجاه سوار از اصل و اضافه اختصاص بخشیده بخدمت بخشی گری احدیان تعین فرمودم و بخطاب عالیجاهی امتیاز یافت و سی هزار درب نوکدل قطب الملک که پیشکش آورده بود انعام مرحمت شد درین تاریخ فرزند شاهجهان بار و بته از مراه بجهت او آورده بودند بنظر گذرانیدند که تاحال بان کلانی دیده نشده بود فرمودم که وزن کنند یکی بیست و نه توله و نه ماشه و انار چهل و نه توله بوزن درآمد روز جمعه دوازدهم بشکار رفته دو نیله گاو یکی نر و یکی ماده شکار شد و روز شنبه سیزدهم سه نیله گاو دو نر و یکی ماده به بندوق زدم روز یکشنبه چهاردهم شیخ اسمعیل ولد شیخ محمد غوث خلعت و پانصد روپیه خرچی عنایت فرمودم روز دوشنبه پانزدهم بشکار رفته دو ماده نیله گاو به بندوق زدم روز سه شنبه شانزدهم مشایخ گجرات را که بملازمت آمده بودند مرتبه دیگر خلعت و خرچی با اراضی مدد معاش داده رخصت فرمودم و به هریک ازینها کتابی از کتاب خانهٔ خاصه مثل تفسیر کشاف و تفسیر حسینی و روضة الاحباب مرحمت شد و برپشت آن کتب تاریخ آمدن گجرات و مرحمت نمودن کتب مرقوم گشت درینمدت که شهر احمدآباد از نزول رایات جلال آراستگی داشت شغل شبانروزی من این بود که ارباب استحقاق را بنظر درآورده زر و زمین عنایت فرمایم و با آنکه شیخ احمد صدر و چندی از بندهای مزاجدان تعین شده بودند که درویشان و مستحقان را بملازمت می آورده باشند و فرزندان شیخ محمد غوث و نبیرهٔ شیخ وجیه الدین و دیگر مشایخ نیز حکم فرموده بودم که از ارباب استحقاق هرجا گمان داشته باشند بخدمت حاضر سازند و همچنین در محل چندی از عورات بهمین خدمت مقرر بودند که ضعیفها را بنظر میگذرانیدند و همگی همت مصروف این بود که چون بعد از سالها مثل من بادشاهی بطالع فقرای این ملک آمده باشد باید که هیچ احدی محروم نماند و حق تعالی شاهد است که درین عزیمت کوتاهی نکرده ام و هیچ وقت ازین شغل فارغ نبوده ام اگرچه از آمدن احمدآباد اصلاً محظوظ نشده ام غایتاً خاطر حقیقت شناس را باین خورسند دارم که آمدن من موجب رفاهیت حال جمعی کثیر از درویشان شد و خلایق بنوا رسیدند روز سه شنبه شانزدهم کوکب پسر قمرخان را که در برهانپور بلباس فقر درآمده سر بصحرای غربت نهاده بود گرفته آوردند و شرح این مرسم اجمال آنکه کوکب نبیرهٔ میر عبداللطیف قزوینی است که

از سادات سیفي بوده و نسبت خانزادي موروثي باین درگاه دارد از تعینات لشکر دکن بود گویا روزے چند دراں لشکر به تنگدستي و پریشاني میگذرانید و چوں مدتے بود که باضافه منصب سرفرازي نیافته بود توهم بے عنایتي من علاوه آں میشود و از آشوب خاطر و تنگ حوصلگي بلباس تجرد در آمده سر بصحراے آوارگي می نهد و درعرض شش ماه تمام ملک دکن را از دولت‌آباد و بیدر و بیجاپور و کرناٹک و گلکنده سیر کرده به بندر وایل میرسد و ازانجا بکشتي نشسته دربندر کوکه می آید و بندر سورت و بروچ و دیگر قصبات را که درسر راه واقع بود سیر نموده باحمدآباد میرسد درینوقت زاهد نام یکے از نوکراں فرزند شاهجهان اورا گرفته بدرگاه آورد حکم فرمودم که بابند گراں بحضور آوردند چوں بنظر در آمد پرسیده شد که باوجود حقوق خدمت پدر و جد و نسبت خانزادگي باعث این بیسعادتي چه بود عرض کرد که‌درخدمت قبله و مرشد حقیقي دروغ نمیتواں گفت راستي آنکه پیش ازین امیدوار مرحمت بودم و ازینکه طالع موافقت نکرد ترک تعلقات ظاهري نموده سراسیمه رو بوادي غربت نهادم چوں از گفتارش آثار صدق ظاهر بود در دلم اثر کرد و ازاں شدت فرو آمدم و پرسیدم که درین سرگشتگي عادلخاں و قطب‌الملک و عنبر هیچ کدام را دیدهٔ معروض داشت که هرگاه طالع من درین درگاه مدد نکرده باشد و ازین دولت که بحریست بیکراں لب تشنه مراد مانده باشم حاشا که بچشمه سار انها لب همت‌تر سازم و بریده باد سرے که بسجود این درگاه رسیده باشد و بدیگرے فرود آید از روزیکه قدم بوادي غربت نهاده ام تا حال وقایع خود را بطریق روزنامچه بر بیاضی ثبت نموده ام حقیقت احوال من ازانجا ظاهر خواهد بود اینحرف بیشتر موجب ترحم گشت و مسودات اورا طلبیده خواندم معلوم شد که درین سرگشتگي و غربت محنت و ریاضت بسیار کشیده و اکثر پیاده گردیده و بقوت ناگزیر عاجز گردیده ازینجهت خاطرم باو مهرباں شد و روز دیگر بحضور طلبیده بند از دست و پایش فرمودم که بر دارند و خلعت و اسپ و هزار روپیه خرچي عنایت شد و منصب او انچه بود ده پانزده اضافه مرحمت نمودم و چنداں اظهار لطف و عنایت فرمودم که هرگز در مخیله او نگذشته بود بزباں حال این بیت میگفت

اینکه می بینم به بیداریست یارب یا بخواب
خویشتن را درچنین نعمت پس ازچندین عذاب

روز کم شنبه هفتدهم شش کروه کوچ فرموده درمقام باره سیندور نزول اقبال اتفاق آفتاد پیش ازین مذکور میگشت که در کشمیر اثروبائے ظاهر شد و درین تاریخ عرضداشت واقعه نویس انجا رسید نوشته بود که درینملک عامت و با اشتداد تمام یافته و کس بسیار تلف میشود باین طریق که روز اول دردسر و تپ بهم میرسد و خوں بسیار ازبیني مے اید روز دویم جان بحق تسلیم می کند و از خانهٔ که یک کس فوت شد تمام مردم آں خانه درمعرض تلف اند و هرکه نزد بیماری یا مرده برود بهماں حال مبتلا میگردد از جمله شخصی

مرده بود اورا بر بالاے کاه انداخته شسته اند اتفاقاً گاوے آمده آن کاه مخورد و می میرد و بعد ازان سگی چند ازگوشت آن گاو خورده تمام مرده اند و کار تا بجاے رسیده که از توهم مرگ پدر نزدیک پسر و پسر نزدیک پدر نمی رود و از غرایب آنکه در محله که ابتداے بیماری ازانجا شده بود آتشی در گرفته قریب بسه هزار خانه دران محله می سوزد و در اثناے طغیانی این حادثه صباحی که اهل شهر و مواضع و نواحی بر میخیزند شکل مستدیری بر درهائی خانه ظاهر شده می بینند سه دایره کلاں بر روے هم و دو دایره اوسط و یک دایره خورد و دیگر دوایر که میان آن بیاض ندارد و این اشکال در همه جاها بهمرسیده و در مساجد نیز ظاهر میگردد از روزیکه آتش افتاده و این اشکال نمایان گشته فی الجمله تخفیفی در وبا میگویند که شده است چون این مقدمه غرابت تمام داشت نوشته شد غایتاً بقانون خرد راست نمی آید و عقل من قبول اینمعنی نمی کند والعلم عندالله امید که حق جل سبحانه تعالی بندهاے گناه گار خود مهربان گردد و ازین بلیه بالکلیه نجات یابند روز مبارک شنبه هزدهم دونیم کروه کوچ نموده درکنار آب مهی منزل شد درین روز رمیندار جام دولت رمنی بوس دریافته پنجاه راس اسپ پیشکش و صد مهر و صد روپیه نذر گذرانید نامش جسا است و جام لقب است هرکس که جانشین شود او را جام میگویند و این از زمینداران عمده ملک گجرات است بلکه از راجهاے نامی هندوستانست ملکش بدریاے شور متصل است پنج شش هزار سوار همیشه میدارد و در وقت کار تا ده دوازده هزار سوار هم سامان میتواند داد و در ولایت او اسپ بسیار بهم میرسد چنانچه تا دو هزار روپیه اسپ کچهي خرند و فروخت میشود براجه مذکور خلعت عنایت فرمودم و همدرین روز لچهمی نراین راجه ولایت کوچ که در اقصاے بلاد بنگاله واقعست سعادت استانبوس دریافته پانصد مهر بنذر گذرانید و بعنایت خلعت و خنجر مرصع سرفراز گشت نوازش خان پسر سعید خان که بحکومت ولایت جونگره تعین بود بدولت زمین بوس استسعاد یافت روز جمعه نوزدهم مقام شد روز شنبه بستم چهار کروه پاؤ کم کوچ نموده برکنار تال جهجوی نزول نمودم روز یکشنبه بست و یکم چهار کروه و نیم کوچ کرده درکنار دل بدرواله مورد آمده شد درین روز خبر فوت عظمت خان گجراتی که بجهت بیماری در احمدآباد مانده بود بمسامع جلال رسید او از بندهاے مزاجدان بود و خدمات نیک ازوے می آمد و از حقیقت ملک دکن و گجرات وقوف تمام داشت خاطر حق شناس از خبر فوت او گرانی پذیرفت در تال مذکور گیاهی بنظر درآمد که بمجرد رسیدن انگشت و یا سرچوبے برگهایش بهم می آورد و بعد از زمانی باز شگفته میگردد و برگش از عالم برگ درخت تمر هندیست نامش بعربی شرم خدا است و بهندی لجونتی میگویند ولاجونتی بمعنی حیاست چون از رسیدن دست وانگشت سر بهم مے آرد ازین جهت به حیا نسبت داده اند بےتکلف خالی از غرابتی نیست و نامش را هم بعرکت یافته اند و میگویند که درخشکی هم میشود روز دوشنبه بیست و دوم مقام شد قراولان خبر

آوردند که دریں نزدیکی شیریست که بمردم راهگذری مزاحمت و آسیب میرساند ودربیشه که میباشد کله و استخوان چندے از اد میان که تازه خورده بود دیده شد بعد ازدو پهر روز بشکاران شیرسواری نموده بیک زخم بندوق کارش ساختم اگرچه شیرکلاں بود غایتاً ازینهم کلاں تربارها زده شد از جمله شیرے که در قلعه ماندو زده بودم هشت و نیم من بود این هفت و نیم من بوزن در آمد یکمن ازاں کمتر روز سه‌شنبه بیست و سوم سه و نیم کروه و کسرے کوچ نموده برلب آب بایب نزول نمودم روز کمشنبه بیست وچهارم قریب بشش کروه طی نموده در کنار تال همده منزل شد روز مبارکشنبه بیست و پنجم مقام فرموده بزم پیاله ترتیب یافت و بندهاے خاص بساغر عنایت سرخوش گشتند نوازش خاں را بمنصب سه هزاری و دو هزار سوار که اضافه پانصدی‌ذات باشد سرفراز ساخته و خلعت و فیل مرحمت نموده رخصت جاگیر فرمودم و محمدحسین سبزک را که بجهت ابتیاع اسپان راهواربه بلخ فرستاده شده بود دریں تاریخ بدرگاه رسیده سعادت زمین‌بوس دریافت از اسپان اورده او یک اسپ ابرش بغایت خوش رنگ و خوش بست است تاحال باین رنگ ابرش دیده نشده بود وچند راه وار دیگرخوب آورده بود بنابران او را بخطاب تجارت خانی سرفراز فرمودم روز جمعه بیست وششم پنج کروه و یک پاو طی نموده در موضع جالود منزل شد و راجه لچهمي نراین عموي راجه کوچ که الحال ملک گجرات را باو عنایت فرموده‌ام اسپ عنایت کردم روز شنبه بست و هفتم سه کروه کوچ کرده در مقام بوده نزول اجلال اتفاق افتاد روز یکشنبه بست وهشتم پنجکروه طی نموده کنار قصبه دوحد که این قصبه سرحد گجرات و مالوه است محل نزول رایات جلال گشت پهلوان بهاوالدین برق انداز بچه لنگوري را با بزی به ملازمت اورده عرض نمود که در راه یکی از توبچیان این بنده لنگور ماده را که بچه خود را در سینه گرفته برباﻻے درختی نشسته بود می بیند و اں سنگ دل رحم نکرده ماده لنگور را به بندوق میزند بمجرد رسیدن بندوق بچه را از سینه جدا کرده برشاخی میگذارد وخود بر زمین افتاده جان می سپارد دریں اثناے من رسیدم و اں بچه را فرود اورده بجهت شیرخوردن نزدیک این بز بردم حق تعالی بزرا برو مهربان ساخته شروع در لیسیدن و مهربانی کرد و باوجود عدم جنسیت باهم چناں الفت گرفته اند که گویا از شکم او بر آمده فرمودم که بچه را ازوجدا سازند بمجرد جدا ساختن بز آغاز فریاد و بیطاقتي کرد و بچه لنگور نیزبی تابی بسیار نمود اما الفت بچه لنگور بجهت شیرخوردن چنداں تعجب ندارد و مهربانی بزبان بچه جاے تعجب بسیار است لنگور جانوریست از عالم میموں غایتاً موے میموں بزردے مایل و رویش سرخ و موے لنگور سفید و رویش سیاه ودم لنگور دوچنداں از دم میموں دراز است بنابر غرابت اینمقدمه نوشته شد روز دوشنبه بیست و نهم مقام نموده بشکار نیله گاؤ رفتم و دو نیله گاؤ یکے نر و یکے ماده به بندوق زدم روز سه شنبه سي ام نیز مقام واقع شد ❋

تمام شد جلد اول توزک جهانگیری

حکم جهانگیر

حکم فرمودم که این دوازده ساله احوال را یک جلد ساخته نسخه های متعدد ترتیب نمایند که به بندهای خاص عنایت فرمایم و بسایر بلاد فرستاده شود که ارباب دولت و اصحاب سعادت دستورالعمل روزگار خود سازند *



جشن سیزدهمین نوروز از جلوس همایون

شب کمشنبه بیست و سویم ربیع‌الاول سنه ۱۰۱۷ هجري بعد از گذشتن چهارده نیم گهري تحویل آفتاب یعنی حضرت نیر اعظم عطیه بخش عالم به برج حمل اتفاق افتاد و تا این نوروز جهان افروز دوازده سال از جلوس همایون این نیازمند درگاه الهي بخیر و خوبي گذشته سال نو بمبارکي و فرخي آغاز شد روز مبارک شنبه دویم ماه فروردي ماه الهي جشن وزن قمري انجمن افروز گشت و سال پنجاه و یکم از عمر این نیازمند درگاه ایزدي بمبارکي آغاز شد امید که مدت حیات در مرضیات الهي صرف شود و نفسي بے یاد او نگذرد بعد از فراغ وزن‌تازه بتازه بزم نشاط ترتیب یافت و بندهاے خاص بساغر لبریز عنایت سرخوش گشتند درین روز آصفخان که بمنصب پنجهزاري ذات و سه هزار سوار سرفرازي داشت بعنایت چهار هزار سوار دو اسپه و سه اسپه ممتاز شد و تابتخان بخدمت عرض مکرر سرفرازي یافت خدمت توپخانه بمعتمد خان مرحمت نمودم و اسپ کچهي که پسر دلاور خان پیشکش آورده بود با آنکه تا درولایت گجرات نزول موکب اقبال اتفاق افتاده مثل این اسپ بسرکار نیامده چون میرزا رستم بسیار اظهار میل و خواهش نمود خاطر او را عزیز میداشتم باو عنایت نمودم بجام چهار انگشتري از الماس و یاقوت و زمرد و نیلم و دو دست باز مرحمت شد و براجه لچهمي نراین نیز چهار انگشتري از لعل و عین‌الهره و زمرد و نیلم نیز عنایت شد مروتخان از بنگاله سه زنجیر فیل پیشکش فرستاده بود دو فیل خاصه شد شب جمعه فرمودم که دور تال را چراغان کردند بغایت خوب شده بود روز یمشنبه حاجي رفیق از عراق آمده سعادت آستان بوس دریافت و مکتوبے که برادرم شاه عباس مصحوب او ارسال داشته بود گذرانید مشارالیه غلام میر محمد امین‌خان قافله باشي است و میر او را از عالم فرزندان تربیت کرده در واقع خوب خدمتگاریست مکرر بعراق آمد و رفت نموده به برادرم شاه عباس آشنا شده درین دفعه ازاسپان پنچاق و اقمشه نفیسه آورده بود چنانچه از اسپ هاے او چند اسپ داخل طوایل خاصه شد چون بنده کار آمدني و خدمتگار لایق عنایت است بخطاب ملک‌التجار سرفراز ساختم روز دوشنبه براجه لچهمي نراین شمشیر خاصه و تسبیح مرصع و چهار دانه مروارید بجهت حلقه گوش مرحمت نمودم روز مبارک شنبه میرزا رستم که به منصب پنجهزاري ذات و هزار سوار سرفراز بود باضافه پانصد سوار امتیاز یافت اعتقاد خان بمنصب چهار هزاري و هزار سوار ممتاز شد

سربراز خان به منصب دو هزار و پانصدی و هزار و چهار صد سوار سرفراز گشت معتمد خان بمنصب هزاری و سیصد و پنجاه سوار سربلندی یافت به‌ابیراے سنگهدلی و مدائی خان اسپ صد مهری عنایت شد چون صوبه پنجاب بحفظ و حراست اعتمادالدوله مقرر است حسب‌الالتماس او میر قاسم بخشي احدیان را که نسبت و سلسله ایشان دارد بحکومت صوبه مذکور سرفراز فرمودم و منصب هزاریذات و چهارصد سوار و خطاب قاسم خاني مرحمت کردم پیش ازین براجه لچهمي نراین اسپ عراقي عنایت نموده بودم درین تاریخ فیل و اسپ ترکي بخشیده رخصت بنگاله فرمودم خان بانعام کمرشمشیر مرصع و تسدنیر مرصع واسپ یکے عراقي دیگرے ترکي و خلعت سرفرازی یافته رخصت وطن شد صالح برادر زاده آصفخان مرحوم را بمنصب هزاری و سیصد سوار ممتاز ساخته رخصت صوبه بنگاله فرمودم واسپي بمشارالیه مرحمت شد درین تاریخ میرحمله از عراق امده دولت زمین بوس دریافت مشارالیه از سادات معتبر اصفهان است و سلسله انها در عراق همیشه عزت داشته اند و الحال برادر زاده او میر رضي در خدمت برادرم شاه عباس بمنصب صدارت اختصاص دارد و شاه صبیه خود را باو نسبت کرده میر حمله پیش ازین بچهارده سال از عراق برآمده نزد محمد قلي قطب‌الملک بگلکنده رفته بود نامش محمدامین است و قطب‌الملک او را میرحمله خطاب داده بود مدت ده سال مدارعلیه او بوده و صاحب سامان شده بعدازانکه قطب‌الملک مذکور ودیعت حیات سپرده و دولت ریاست به برادر زاده او رسیده بمیر سلوکي که خاطر خواه او باشد نکرده و مدو رخصت گرفته بوطن شتافته و شاه بنابر نسبت میر رضي و عزتے که مردم صاحب سامان را در نظرها میباشد بمیر مذکور توجه و شفقت بسیار ظاهر فرموده و او نیز پیشکشهاے لایق گذرانیده مدت سه چهار سال در عراق بسر برده و ملک ها بهم رسانیده چون مکرر معروض گشت که او ارادهٔ خدمت این درگاه دارد فرمان فرستاده بدرگاه طلب فرمودم و مشارالیه بمجرد رسیدن فرمان ترک تعلقات نموده خرده روے اخلاص بدرگاه نهاد و درین تاریخ بعزبساط بوس مفتخر گشته دوازده راس اسپ و نه تعور قماش و دو انگشتري پیشکش گذرانید چون از روے عقیدت و اخلاص آمده مشمول عواطف و مراحم ساخته بالفعل بیست هزار درب خرچ و خلعت عنایت شد و درین روز خدمت بخشي گری احدیان را از تغیر قاسم خان بعدالتخان مرحمت فرمودم و خواجه عاقل را که از بندهاے قدیم است بخطاب عاقل خاني سرفراز فرموده اسپ عنایت نمودم روز جمعه دلاور خان از دکن آمده سعادت آستانبوس دریافت صد مهر و هزار روپیه نذر گذرانید باقرخان فوجدار صوبه ملتان بمنصب هشتصدي ذات و سیصد سوار سرفراز گشت تجارت خان و باهوی زمیندار صوبه ملتان بانعام فیل ممتاز شدند روز شنبه یازدهم بعزم شکار فیل از دوحد کوچ فرموده در موضع کره باره نزول اجلال اتفاق افتاده روز یکشنبه دوازدهم موضع حبارا محل ورود موکب منصور گشت ازینجا تا دوحد هشت کروه است و تا شکارگاه یک و نیم کروه صباح روز دوشنبه سیزدهم با جمعي از بندهاے

خاص بشکار فیل متوجه شدم چرا که فیل درکوهستانی واقع است و فراز و نشیب بسیار گذار پیاده بصعوبت میسراست پیش ازین جمعی کثیر از سوار و پیاده بطریق قمرغه دور جنگل را احاطه نموده بودند و بیرون جنگل برفراز درختی بجهت نشستن من تختی ازچوب ترتیب داده دراطراف ان برچند درخت دیگر نشیمن ها بجهت امرا ساخته بودند دربست فیل نربا کمند هاے مستحکم و بسیاری از ماده فیلان آماده داشته و برسر فیل دو نفر فیلبان از قوم جرگه که شکار فیل مخصوص انهاست نشسته و مقرر شده بود که فیلان صحرائی از اطراف جنگل بحضور بیآرند تا تماشاے شکار انها کرده شود قضارا در وقتی که مردم از اطراف به جنگل درآمدند از انبوهي درخت و پست وبلند بسیار سلسله انتظام ازهم کسیخت ترتیب قمرغه برجا نماند فیلان صحرائي سراسیمه بهر طرف روے نهادند و دوازده زنجیر فیل از نرو ماده بایں ضاع افتادند چوں بیم اں بود که مبادا بدر روند فیلهاے خانگي را پیشتر رانده هرجا یافتند بستند اگرچه فیل بسیار بدست نیامدند غایتاً دو فیل نفیس شکار شد بغایت خوب صورت و اصیل و تمام عیار چوں کوهی را که درمیان جنگل واقع است و ایں فیلان دراں جنگل می بودند را کس پهاری می گویند یعنی دیو کوه بایں نسبت راون سر و پاوں سر که نام دیوهاست ایں هردو فیل را نام کردم روز سه‌شنبه چهاردهم و کم‌شنبه پانزدهم مقام فرمودم شب مبارک‌شنبه شانزدهم کوچ نموده بمنزل کرهه بارهه نزول اجلال اتفاق افتاد حاکم بیگ که از خانزاده درگاه است بخطاب حاکم‌خاني سرفراز گشت و مبلغ سه هزار روپیه بسنکرام زمیندار کوهستان پنجاب انعام شد چوں گرما نهایت اشتداد داشت و سواري روز متعذر بود کوچ بشب قرار یافت روز شنبه هیجدهم در پرگنه دحه منزل شد روز یکشنبه نوزدهم حضرت نیر اعظم عطیه بخش عالم در شرف خانه حمل جلوه جهان افروزي فرمود دریں روز جشن عالي ترتیب یافته برتخت مراد جلوس فرمودم شهنواز خان را که بمنصب پنجهزاریذات سرفرازي داشت بعنایت دو هزار سوار دو اسپه و سه اسپه ممتاز ساختم خواجه ابوالحسن میر بخشي بمنصب چهار هزاري ذات و دو هزار سوار اصل و اضافه سرفرازي یافت چوں احمد بیگ خان کابلي که بحکومت کشمیر سرفرازي داشت تعهد نموده بود که درعرض دو سال فتح ولایت تبت و کشتوار نماید و اں وعده منقضي گشت و اینخدمت ازو بانصرام نرسید بنابریں اورا معزول ساخته دلاور خاں کاکر را به صاحب صوبگي کشمیر سربلندي بخشیدم و خلعت و فیل مرحمت نموده رخصت فرمودم و او نیز خط تعهد سپرد که در عرض دو سال فتح تبت و کشتوار نماید بدیع‌الزمان پسر شاهرخ میرزا از جاگیرخود که درسلطان پور داشت امده سعادت استانبوس دریافت قاسمخان را بعنایت خنجر مرصع و فیل سرفرازساخته بحکومت صوبه پنجاب رخصت فرمودم شب سه شنبه بیست یکم از منزل مذکور کوچ فرموده عنان موکب اقبال بصوب احمد اباد معطوف داشتم چوں از شدت گرما و عفونت هوا محنت

بسیار می کشیدند و تا رسیدن باگره مسافت بعید بایستی پیمود بخاطرم گذشت که
ایام تابستان درین موسم بدارالخلافه توجه نفرمائیم چون تعریف برشکال ملک گجرات
بسیار شنیده می شد و شهرت احمد آباد را بستی نمانده بود قصد گجرات بخیال گذشت
اجرای بودن احمدآباد قرار گرفت و ازانجا که حمایت و حراست ایزد حق سبحانه همه
حال همه وقت حافظ و ناصر این نیازمند است مقارن اینحال خبر رسید که باز در آگره
اثر وبا ظاهر شد و مردم بسیار تلف میشوند بنابرین فسخ عزیمت آگره که بالهام غیبی
در خاطر پرتو افگنده بود مصمم گشت جشن مبارک شنبه بیست سوم بمنزل جالود
ترتیب یافت نقش این ضابطه سکه چنان بود که یک روی زر اسم مرا نقش میکردند
و بر روی دیگر نام مقام و ماه و سنه جلوس درینولا بخاطر رسید که بجای ماه صورت
برجی را که بآن ماه منسوب باشد نقش بکنند مثلا در ماه فروردی صورت بره و در
اردی بهشت شکل ثور و چون همچنین در هر ماه که سکه شود یکطرف صورت آن برج
را بنوعی نقش کنند که حضرت نیر اعظم ازان طالع باشد و این تصرف خاصه من است
و تا حال نشده بود *

درین روز اعتقاد خان بعنایت علم سرفرازی یافت به مروتخان که از تعینات صوبه
بنگاله است نیز علم مرحمت شد و شب شنبه بیست و هفتم در موضع بدرواله از
پرگنه سهرا نزول اقبال اتفاق افتاد و درین منزل آواز کویل شنیده شد کویل مرغی است
از عالم زاغ غایتاً در جثه خورد تر هردو چشم زاغ سیاه می باشد و از کویل نر ماده او
خالهای سفید می دارد و نر سیاه یکرنگ است نر او بغایت خوش آواز می باشد
بلکه آواز اورا هیچ نسبتی بآواز ماده او نیست کویل درحقیقت بلبل هندی است
همچنان که مستی و شورش به بلبل در بهار میباشد آشوب کویل در آمد برسات که
بهار هندوستان است می شود ناله اش بغایت دلنشین و موثر است و آغاز مستی
او مقارن است برسیدن انبه اکثر بر درخت انبه می نشیند و از رنگ و بوی انبه
محظوظ است و از غرائب آنکه کویل خود بچه از بیضه بر نمی آرد و در وقت بیضه
نهادن هرجا آشیانه زاغ را خالی می یابد بیضه آن را بمنقار شکسته بیرون می اندازد
و خود بجای آن بیضه می نهد و میپرد و زاغ آن را بیضه خود تصور کرده بچه
بر می آرد و پرورش میدهد و این امر غریب را من خود در الٰه‌آباد مشاهده کرده ام
شب کم شنبه بیست و نهم کنار دریای مهی منزل شد و جشن مبارکشنبه دران
محل ترتیب یافت دو چشمه درکنار دریای مهی ظاهر شد بغایت آب صاف داشت
چنانچه که اگر دانه خشخاش هم دراو افتد تمام ظاهر میشود تمام آن روز بهمراهی
اهل محل گذرانیده شد چون سیر منزل دلکش بود فرمودم که برلب هرچشمه صفه
بسازند روز جمعه در دریای مهی شکار ماهی کرده شد و ماهی های کلان پولک دار
بدام افتاد بقسمت بفرزند شاه جهان حکم شد که شمشیر خود بیازماید بعد ازان بامرا
فرمودم که شمشیرهای که در کمر بسته اند بیندازند شمشیر آن فرزند بهتر از همه برید

اینست نقش‌هاے سکۀ عهد جهانگیري که یکطرف ان بشکل بروج دوازده گانه نقش میشد و من بسعي بسیار اصل ان سکهاے دوازده گانه را بهمرسانیده نقل ان‌ها بعینه درینمقام نقش میکنم ،

نقش سکه صورت حمل مطابق ماه فروردین



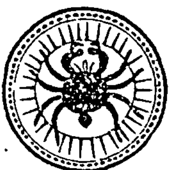

نقش سکه صورت ثور مطابق ماه اردي‌بهشت




نقش سکه صورت جوزا مطابق ماه خرداد




نقش سکه صورت سرطان مطابق ماه تیر

نقش سکه صورت اسد مطابق ماه مرداد




نقش سکه صورت سنبله مطابق ماه شهریور




نقش سکه صورت میزان مطابق ماه مهر



نقش سکه صورت عقرب مطابق ماه آبان



نقش سکه صورت قوس مطابق ماه آذر



نقش سکه صورت جدی مطابق ماه دی



نقش سکه صورت دلو مطابق ماه بهمن



نقش سکه صورت حوت مطابق ماه اسفندارمذ



ماهی‌ها بجمعی از بندها که حاضر بودند قسمت نموده شد شب شنبه غرهٔ اردی بهشت ماه از منزل مذکور کوچ فرموده به یساولان و تواچیان حکم کردم که از مواضعی که برسر راه و نزدیک براه واقع است بیوه و بیچاره آنجا را جمع ساخته بحضور بیارند که بدست خود خیرکنم که هم باعث مشغولیست وهم نامرادان بفیض میرسند کدام مشغولی به‌ازین خواهد بود روز دو شنبه سوم شجاعت خان عرب و همت خان و دیگر بندهاے که از تعینات صوبه دکن و گجرات بودند دولت آستان بوس دریافتند مشایخ و ارباب سعادت که در احمدآباد توطن دارند ملازمت نمودند روز سه شنبه چهارم کنار دریاے محمود آباد محل نزول عساکر اقبال گشت رستم خاں را که فرزند شاهجهاں بحکومت گجرات گذاشته بود بسعادت زمین بوس سرفراز شد جشن مبارک شنبه ششم در کنار تال کاکریه ترتیب یافت ناهر خاں حسب‌الحکم از صوب دکن آمده بسعادت کورنش فرق عزت برافراخت بفرزند شاه جهاں انگشتری الماس از بابت پیشکش قطب‌الملک که هزار مهر قیمت داشت مرحمت شد اتفاقاً دراں الماس سه خط در برابر یکدیگر و خط منحرف در زیر آں واقع بود چنانچه نقش لله ظاهرمیشد ایں الماس را از نوادر روزگار دانسته فرستاده بود حالانکه رگ و تراش در جواهر عیب است لیکن بظاهر عام فریب بود و معهذا از معدنے که معتبراست نبود چوں فرزند شاه جهاں میخواست که از غنایم فتح دکن یادبودے بجهت برادرم شاه عباس فرستد ایں الماس‌را با دیگر تحفه ها بجهت ایشاں ارسال میدارد دریں روز هزار روپیه در وجه انعام برگهراے باد فروش عنایت فرمودم مشارالیه گجراتی الاصل است و از نقل و سرگذشت احوال ایں ملک استحضار تمام دارد نامش بونته بود یعنی نهال بخاطر رسید که پیر مردے را بونته گفتن بے نسبت است خصوص‌الحال که بسحاب مکرمت ما سرسبز و بارور بوده باشد بنابراں حکم فرمودم که بعد ازیں اورا برگهرای میگفته باشند برگهه بزبان هندوی درخت را میگویند روز جمعه هفتم ماه مذکور موافق غرهٔ جمادی الاولی در ساعت مسعود مختار بمبارکی و فرخی بشهر احمدآباد در آمدم وقت سواری فرزند بلند اقبال شاه جهاں بیست هزار چرن که پنجهزار روپیه باشد بجهت نثار آورده بود تا دردولتخانه نثارکناں شتافتم چوں بدولتخانه نزول اقبال فرمودم طرهٔ مرصع که بیست و پنجهزار روپیه قیمت داشت برسم پیشکش گذرانید و از بندهاے او که دریں صوبه گذاشته بود نیز پیشکشها آوردند بهمه جهت قریب بچهل هزار روپیه شده باشد چوں بعرض رسید که خواجه بیگ میرزاے صفوی در احمد نگر بجوار مغفرت ایزدی پیوسته خنجر خاں را که بفرزندی برگزیده بود بلکه از فرزند صلبی گرامی ترمیداشت و درحقیقت جوان رشید خدمت طلب و بنده قابل تربیت است بمنصب دوهزاری ذات و سوار از اصل و اضافه سرفراز ساخته حراست قلعه احمد نگر بعهده او مقرر فرمودم دریں ایام از شدت گرما و عفونت هوا بیماری درمیان مردم شایع شده و از اهل شهر و اردو کم کسے باشد که دو سه روزے بایں بلا مبتلا نشده باشد تپ محرق یا درد اعضا بهم میرسد

و در عرض دو سه روز آزار تمام میرساند چنانچه بعد از صحت مدتے اثر ضعف و سستی باقی می ماند غایتاً عاقبت بخیر است و حدوثش کمی کم میرسد و از مردم کهن سال که درین ملک توطن دارند شنیده شد که پیش ازین به سی سال همین قسم تپ بهم رسیده بود و بخیر گذشت بهر حال در آب و هوائے گجرات ردیی ظاهر شد و ازین آمدن بعادت پشیمانم امید که حق جل و علی بفضل و کرم خویش این گرانی را که سبب نگرانی خاطر است از میان مردم بردارد روز مبارک شنبه سیزدهم بدیع‌الزمان پسر میرزا شاهرخ بمنصب هزار و پانصدی ذات و سوار و عدالت علم سرفرازی یافته بخدمت فوجداری سرکار پٹن تعین شد سید نظام فوجدار سرکار لکهنؤ بمنصب هزاری ذات و هفتصد سوار ممتاز گشت منصب علی قلی درمن که از تعینات صوبه قندهار است بالتماس بهادرخان صاحب صوبه قندهار هزاری ذات و هفتصد سوار حکم شد سید هزبرخان باره بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار سربلندی یافت زبردست خان را بمنصب هشتصدی ذات و سیصد و پنجاه سوار سرفراز فرمودم دربذولا قاسم خواجه ده بندی پنج دست باز توبغون از ماوراءالنهر بمصحوب یکی از اقوام خود برسم نیاز ارسالداشته بود یک دست در راه ضایع شد چهار دست بسلامت در اوحین رسیدند حکم فرمودم که مبلغ پنجهزار روپیه حواله کس ایشان نمایند که از هر قسم متاع که مرضی خواجه داند ابتیاع نموده ببرد و هزار روپیه بمشارالیه انعام شد و همدرین وقت خان عالم که برد دارائے ایران بایلچی گری رفته بود یک دست باز اشیانی که بزبان پارسي آنکه می گویند پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت بظاهر علامتی که از بازدامی تمیز توان کرد ندارد بعد از پرانیدن تفاوت ظاهر میشود و روز مبارک شنبه بستم میر ابوالصالح خویش مرحومی میرزا یوسفخان حسب‌الحکم از دکن آمده سعادت آستان‌بوس دریافت صد مهر نذر و کلگی مرصع پیشکش گذرانید میرزا یوسفخان از سادات رضوی مشهد است و سلسله اینها در خراسان همیشه‌معزز و مکرم‌بوده‌اند و بالفعل برادرم شاه عباس صبیه خود را به برادر خورد میر ابوالصالح مذکور نسبت کرده پدرش میرزا اتع خادم باشی روضه رضیه امام هشتم‌است و میرزا یوسف خان بعنایت تربیت حضرت عرش اشیانی بمرتبه امارت و منصب پنجهزاری رسیده بود بے تکلف خوب میرے بود و نوکر را بسیار بتوزک میداشت و بسیاری از خویشان او برگرد او فراهم آمده بودند در صوبه دکن برحمت حق پیوست اگرچه فرزند بسیار ازو ماند و نظر به حقوق قدیم رعایتها یافتند خصوص در تربیت پسر کلانش بهایت توجه مبذول گشت در اندک مدت بمرتبه امارت رسانیدم غایتاً ازو تا پدر فرق بسیارے است روز مبارک شنبه بست و هفتم بحکم مسیح‌الزمان بیست هر روز انعام مرحمت شد و بحکم روح‌الله صد مهر و هزار روپیه عنایت فرمودم چون مزاج مرا بسیار خوب دریافته بود دید که هوائے گجرات بعادت ناسازگار است حکیم مذکور گفت همین که شما در شراب و افیون معتاد اندک کمی خواهند فرمود تمام

این کوفت شما بیکبارگي برطرف خواهد شد و همین که من در یک روز هردو ازینها کم کردم در همان روز اول بسیار فایده کرد روز مبارک شنبه سویم خورداد ماه قزلباش خان بمنصب هزار و پانصد ذات و هزار و دویست سوار از اصل و اضافه سرفرازي یافت و عرضداشت گجپت خان داروغه فیل خانه و بلوچ خان قراول بیگي رسید که تاحال شصت و نه زنجیر فیل از نر و ماده شکار شده بود و بعد ازین هرچه شود عرضداشت خواهد شد حکم کردم که فیل پیر وانچه خورد باشد زنهار نگیرند و غیر ازین دوقسم از نر و ماده هرچه بنظر درآید شکار کنند روز دوشنبه چهاردهم مبلغ دو هزار روپیه بجهت عرس شاه عالم بسید محمد صاحب سجاده ایشان عنایت نمودم و اسپ خاصگي کچهي که از اسپان سره جام بود پیشکش نموده بود براجه نرسنگه دیو مرحمت شد هزار روپیه به بلوچ خان قراول بیگي که بخدمت شکار فیل تعین است انعام فرمودم روز سه شنبه پانزدهم اثر گراني درد سر درخود یافتم اخر به تپ منجر شد شب پیاله هاے معتاد را نخوردم و بعد از نیم شب آزار خمار بر محنت تپ افزودم و تا دم صبح بر بستر مي طپیدم اخر روز کم شنبه شانزدهم تپ تخفیف یافت و باستصواب حکما شب ثلثان معتاد پیاله خورده شد و بجهت خوردن شورباے ماش و برنج هرچند تکلیف میکردند و مبالغه می نمودند نتوانستم بخود قرار داد تا بحد تمیز رسیده ام یاد ندارم که هرگز شورباے بوغان خورده باشم امید که بعد ازین هم حاجت نه افتد چون درین روز غذا آوردند طبیعت رغبت نه نمود مجملاً سه روز و دو شب بفاقه گذشت با آنکه یک شبان روز تپ کشیده ام و ضعف و بیطاقتي بحدیست که گویا مدتها صاحب فراش بوده ام اشتها مطلق نمانده و بطعام رغبت نمیشود و در حیرتم که باني این شهر را چه لطافت و خوبي منظور بوده که در چنین سرزمین بے فیض شهر ساخته بعد ازو دیگران نیز عمر عزیز خود را درین خاکدان بر همه چیز گذرانیده اند هوایش مسموم و زمینش کم آب و ریگ بوم و گرد و غبار بحدے که پیش ازین شرح داده شد آب بغایت زبون و ناگوار و رود خانه که در کنار شهر واقع است غیر از ایام برسات همیشه خشک میباشد چاهها اکثر شور و تلخ تالابها که در سواد شهر واقع است بصابون گاذران دوغاب شده مردم اعیان که بقدر سامانے دارند در خانه هاے خود برکها ساخته اند و در ایام برسات از آب باران پر می سازند و تا سال دیگر ازان آب میخورند و مضرات آبی که هرگز هوا باو نرسد و راه بر آمد بخار نداشته باشد ظاهر است بیرون شهر بجاے سبزه و ریاحین تمام صحرا زقوم زار است و نسیمی که از روے زقوم وزد فیض او معلوم مصرع

ای تو مجموعه خوبي بچه نامت خوانم

پیش ازین احمدآباد را گردآباد گفته بودم الحال نمیدانم که سمومستان نام نهم یا بیمارستان خوانم یا زقوم زار گویم یا جهنم آباد که شامل جمیع صفات است اگر موسم برسات مانع نبودے یکروز درین محنت سرا توقف نمي فرمودم و سلیمان وار بر تخت باد نشسته بیرون می شتافتم و خلق خدا را ازین رنج و محنت خلاص میساختم

و در عرض دو سه روز آزار تمام مرسانند چنانچه بعد از صحت مدتے اثر ضعف و سستی باقی می ماند غالباً عادت شده است و حذر جانے نکمی کم مرسد و از مردم کهن سال که درین ملک توطن دارند شنیده شد که پیش ازین نه سی سال همین قسم تپ بهم رسیده بود و تندرست گذشت بهر حال در آب و هوائے گجرات رنجی ظاهر شد و ازین آمدن ندامت پشیمانم امید که حق جل و علی بفضل و کرم خویش این گرانی را که سبب دلگرانی خاطر است از میان مردم بردارد روز مبارک شنبه سیزدهم بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ بمنصب هزار و پانصدی ذات و سوار و عنایت علم سرفرازی یافته بخدمت فوجداری سرکار پتن تعین شد سید نظام فوجدار سرکار لکهنؤ بمنصب هزاری ذات و هفتصد سوار ممتاز گشت منصب علی قلی درمن که از بندهای صوبه بنگاله است بالتماس بهادر خان صاحب صوبه هزاری ذات و هفتصد سوار حکم شد سید هزبرخان باره بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار سربلندی یافت زبردست خان را بمنصب هششصدی ذات و سیصد و پنجاه سوار سرفراز فرمودم دریندولا قسم خواجه ده بیدی پنج دست باز توبغون از ماوراءالنهر مصحوب یکی از اقوام خود برسم نیاز ارسال داشته بود یک دست در راه ضایع شد چهار دست بسلامت در اوجین رسیده حکم فرمودم که مبلغ پنجهزار روپیه حواله کس ایشان نمایند که از هر قسم متاع که مرضی خواجه داند ابتیاع نموده ببرد و هزار روپیه بمشارالیه انعام شد و همدرین وقت خان عالم که نزد دارائے ایران بایلچی گری رفته بود یک دست باز اشقار که بزبان فارسی اکه می گویند بپیشکش فرستاده بود از نظر گذشت بظاهر علامتی که از بازهای دیگر بوان کرد ندارد بعد از پراندن معلوم ظاهر میشود و روز مبارک شنبه نهم میر ابوالصالح خویش مرحومی میرزا یوسفخان حسب الحکم از دکن آمده سعادت آستانبوس دریافت صد مهر نذر و کلگی مرصع بپیشکش گذرانید میرزا یوسفخان از سادات رضوی مشهد است و سلسله ایشان در خراسان همیشه معزز و مکرم بوده اند و بالفعل برادرم شاه عباس صبیه خود را به برادر خورد میر ابوالصالح مذکور نسبت کرده پدرش میرزا ابو حادم بانی روضه رضیه امام هشتم است و میرزا یوسف خان بمقامی تربیت حضرت عرش آشیانی بمرتبه امارت و منصب پنجهزاری رسیده بود بے تکلف خوب مهربے بود و نوکر را بسیار بنوکری میداشت و بسیاری از خویشان او بر گرد او فراهم آمده بودند در صوبه دکن برحمت حق پیوست اگرچه فرزند بسیار ازو ماند و نظر به حقوق قدیم رعایتها نمیدند خصوص در تربیت پسر دانش نهایت توجه مبذول گشت در اندک مدت بمرتبه امارت رسانیدم غالباً ازو تا مدیرین بسیار است روز مبارک شنبه بست و هفتم بحکم مستمع الزمان بنعمت هر روز انعام مرحمت شد و بحکم رح الله صد مهر و هزار روپیه عنایت فرمودم چون مزاج مرا بسیار خوب دریافته بود دید که هوائے گجرات بعادت ناسازگار است حکم مذکور گفت همین که شما در شراب و افیون معتاد اندک کمی خواهند فرمود تمام

بهر یک گل زحمت صد خار می باید کشید

غزلي گفته و میرزا رستم صفوي و میرزا مراد پسر او نیز طبع ازمائي نموده اند مطلعی در بدیهه بخاطر رسید

ساغر می بر رخ گلذار می باید کشید * ابر بسیار است می بسیار می باید کشید

از ایستاده هاے بزم حضور هرکه طبع نظمی داشت غزلي گفته گذرانید اینمصرع ظاهر شد که از مولانا عبدالرحمن جامي است و غزل او تمام بنظر در آمد غیر ازان مصرع که بطریق مثل زبان زد روزگار شده دیگر کارے نساخته بغایت ساده و هموار گفته درین تاریخ خبر فوت احمد بیگ خان حاکم کشمیر رسید پسران او که از خانه زادان این درگاه اند و اثر رشد و کارطلبي از ناصیه احوال انها ظاهر بود بمناصب مناسب سرفرازي یافته بخدمت صوبه بنگش و کابل تعین شدند منصب او دوهزار و پانصدي آبود پسر کلان او بمنصب سه هزاري و سه پسر دیگر بمنصب نهصدي ممتاز گشتند روز مبارک شنبه چهار دهم خواجه باقیخان که بجواهر اصالت و شرافت و نجابت و شجاعت آراستگي دارد و یکے از تهانجات ملک برار بعهده اوست بمنصب هزار و پانصدي و هزار سوار از اصل و اضافه و بخطاب باقیخاني علم عزت بر افراخت راے کهنور که سابق دیوان صوبه گجرات بود بدیواني صوبه مالوا ممتاز گشت، درینولا جفت شدن سارس که تاحال دیده نشده بود و در مردم شهرت دارد که هرگز هیچکس ندیده بنظر درآمد سارس جانوریست از عالم کلنگ غایتاً از کلنگ ده دوازده پرکلانتر و میان سر پر ندارد و پوستے است بر استخوان سر کشیده و از پشت چشم تا مقدار شش انگشت از گردن او سرخ میباشد اکثر در صحرا جفت جفت بسر مي برد و احیاناً خیل خیل هم بنظر در مي آیند و جفت آن را از صحرا آورده در خانه ها نگاه مي دارند و با مردم انس میگیرند القصه جفت سارسی است در سرکار من که لیلي و مجنون نام نهاده ام روزے یکی از خواجه سرایان عرض کرد که در حضور من اینها باهم جفت شدند حکم فرمودم که هرگاه باز اراده جفت شدن داشته باشند مرا آگاه سازند هنگام سفیده صبح آمده عرض کرد که باز میخواهند که جفت شوند درلحظه خود بجهت تماشا شتافتم ماده پاهاے خود را راست گذاشته اندک خم کرد نر اول یک پاے خود را از زمین برداشته بر پشت او نهاد و بعد ازان پاے دوم را و لحظه بر پشت او نشسته جفت شد انگاه فرود آمد و گردن را دراز ساخته نول را بر زمین رسانیده یک مرتبه برگرد ماده گشت یمکن که بیضه نهاده بچه هم برآرند و از الفت و محبت سارس با جفت خود نقلها غریب و عجیب بسیار شنیده شد چون بتواتر رسیده و غرابت تمام دارد نوشته مي شود از جمله قیام خان که از خانه زادان این درگاه است و در فن شکار و قراولي وقوف تمام دارد عرض کرد که روزے بشکار رفته بودم سارسے نشسته یافتم چون نزدیک تر شتافتم از جاے خود برخاسته روان شد و از رفتار او اثر ضعفي والمي یافته شد جاے که نشسته بود رفتم استخوانے چند بامشتی پر

بنظر درآمد که در زیر خود گرفته نشسته بود بر دوران دام چیده خود را بگوشه کشیدم
خواست که بجای خود آمده بنشیند پایش بدام مضبوط شد پیش رفته گرفتم
بغایت سبک به نظر درآمد چون نیک دیدم در سینه و شکم اصلا پر نمانده گوشت
و پوست از هم ریخته و کرم افتاده بلکه در تمام اعضا اثری از گوشت نمانده مشت
پری با استخوانی چند بدست درآمد ظاهر شد که جفتش مرده و از فراق او مایی
روز نشسته

بگداخت تن از هجر دل افروز مرا * افروخت چو شمع آه جانسوز مرا
روز طربم سیاه شد چون شب غم * بنشاند فراق تو بدین روز مرا

همت خان که از بندهای خوب من است و سخن او اعتماد را میشاید عرض کرد که
در پرگنه دوحد جفت سارس برکنار تال بنظر درآمد از بندوقچیان من یکی را زد و همان جا سرش
بریده پاک ساخت قضارا دران منزل دو سه روز مقام واقع شد جفت او بپیوسته دران گرد و
پیش میگشت و فریاد و فغان میکرد و مرا از بیقراری او دل بدرد می آمد و غیر از ندامت
چاره نبود چون ازان منزل کوچ شد حسب اتفاق بعد از بیست و پنج روز بهمان مقام
عبور افتاد از متوطنان آنجا مآل و حال و خاتمت احوال آن سارس پرسیدم گفتند که
در همان روز جان داد و هنوز اثری از استخوان و پر و بال او برجاست من خود بآنجا
رفته دیدم بنوعی که گفته بودند نشان یافتم ازین عالم نقلها درمیان مردم بسیار است
نوشتن آنها طولی دارد روز شنبه شانزدهم خبر فوت راوت شنکر که از تعینات صوبه
بهار بود بعرض رسید و مانسنگهه پسر کلان او بمنصب دو هزاری ذات و ششصد سوار
سرفراز گشت و دیگر فرزندان و اقوام او باضافه منصب سرفراز شدند و بمتابعت او مامور
گشتند روز مبارک شنبه بیست و یکم فیل ناون سر شکار خاصه که بجهت رام شدن در
پرگنه دوحد گذاشته شده بود بدرگاه رسید حکم فرمودم که نزدیک جهروکه طرف دریا
نگاه دارند که همیشه در مد نظر باشد در فیلخانه حضرت عرش آشیانی کلان تر از فیل
درجدسال که مدتها سرحلقه فیلان خاصه بود بنظر من در نیامد ارتفاع آن چهار درع و
سه نیم پا گز الهی بود که هشت درع و سه انگشت شرعی باشد و بالفعل در فیلان
سرکار من از همه کلان تر پهلوان عالم گجراج است که عرش آشیانی خود بدولت شکار
فرموده بودند و سرحلقه فیلان خاصه مدتیست ارتفاعش چهار درعه و نیم پاست که
هشت درعه و هشت انگشت شرعی باشد گز شرعی بعرض بیست و چهار انگشت آدم
متساوی الخلقه قرار یافته و گز الهی بعرض چهل انگشت است درین تاریخ مظفرخان
که بخدمت صاحب صوبگی ولایت تهته سرفراز شده بود سعادت استانبوس دریافت
صد مهر و صد روپیه نذر و سواری یک لک روپیه از جواهر و مرصع آلات پیشکش گذرانید
دربنولا خبر رسید که حق سبحانه تعالی بفرزند پرویز پسری از صبیه معموری شاه مراد
کرامت فرمود امید که قدمش برین دولت مبارک باشد روز یکشنبه بیست و چهارم
رای بهاره دولت استانبوس دریافت در ملک گجرات کلان تر ازین زمینداری نیست

ملکش بدریاے شور پیوسته است بهاره و جام از یک جد اند و بده پشت بالا تربهم میرسند غایتا بجهت ملک و جمعیت اعتبار بهاره از جام بیش است می گویند که بدیدن هیچ یک از سلاطین گجرات نیامده سلطان محمودفوجی برسراو فرستاده بود جنگ صف کرد و شکست بر فوج محمود افتاد القصه در وقتی که خان اعظم به تسخیر قلعه جوناگڑه ملک سورته شتافت ننو که مخاطب بسلطان مظفر بود و خود را وارث ملک میگرفت بحال تباه در پناه زمینداران روزگار بسر می برد بعدازان جام با افواج منصوره جنگ صف کرده شکست خورد و ننو به پناه راے بهاره در آمد خان اعظم ننورا از راے بهاره طلب نمود مشارالیه چون تاب مقاومت با لشکر منصور نداشت ننو را سپرده بابن دولتخواهي از صدمات افواج قاهره محفوظ ماند دران وقت که احمداباد بمورد موکب اقبال اراستگي یافت وبزودي کوچ شد بملازمت نرسید و زمین اوهم خیلے راه بود و فرصت نیز مقتضے تعین افواج نبود چون بحسب اتفاق باز مراجعت واقع شد درین دفع فرزند شاهجهاں راجه بکرماجیت را با فوجی از بندهاے درگاه تعین فرمود او نجات خود را منحصر درآمدن دانسته خود بسعادت آستان بوس شتافت و دویست مهر و دو هزار روپیه نذر و صد اسپ پیشکش گذرانیده غایتاً از اسپان او یکی آنچناں نبود که خاطر پسند باشد عمرش از هشتاد زیاده بنظرمی در آمد و خود میگوید که نود سال دارم درحواس و قوای ظاهر فتورے نرفته از مردم او پیری بنظردر آمده موےریش و بروت و ابروے او سفید شده میگوید که ایام طفولیت مرا راے بهاره یاد دارد و درپیش او از خوردي کلاں شده ام درین تاریخ ابوالحسن مصور بخطاب نادرالزماني سرفراز گشت مجلس جلوس مرا در دیباچه جهانگیر نامه کشیده بنظر در آورد چوں سزاوار تحسین و افرین بود مورد الطاف بیکراں گشت کارش بعیار کامل رسیده و تصویر او از کار نامه هاے روزگار است درین عصر نظیر و عدیل خود ندارد اگردرین روز اوستاد عبدالحي واوستاد بهزاد در صفحه روز گارمي بودند انصاف کاراو مي دادند پدرش اقارضائی مروی در زمان شاهزادگي من بخدمت من بپیوسته اورا نسبت خانزادگي باین درگاه است غایتاً اورا هیچ اشنائي و مناسبت بکار پدرش نیست بلکه از یک عالم نمیتواں گفت و مرا نسبت باو حقوق تربیت بسیار است از صغرسن تا حال خاطر همیشه متوجه تربیت او بوده تا کارش بدین درجه رسیده الحق نادره زمان خود بوده و همچنین اوستاد منصور نقاش که بخطاب نادرالعصري ممتاز است و در فن نقاشي یگانهٔ عصرخود است و درعهد دولت پدرمن ومن این دوتن ثالث خود ندارند مرا ذوق تصویرو مهارت تمیز او بجاے رسید که ازاوستادان گذشته و حال کارهرکس بنظر درمی آید بی آنکه نامش مذکورشود بدیهه دریابم که کار فلاں است بلکه اگر مجلسے باشد مشتمل برچند چهره و هرچهره کاریکی از اوستادان باشد می توانم یافت که هرچهره کارکیست و اگر دریک صورت چشم و ابرو را دیگرے کشیده باشد درانصورت می فهمم که اصل چهره کار کیست و چشم و ابرو را که ساخت شب یکشنبه سي و

یکم تیرماه باران عظیم شد تا روز سه شنبه غره امرداد ماه الهی بشدت هرچه تمام تر بارید و تا شانزده روز پیوسته ابر و باران بود چون این ملک ریگ بوم است و بناهاش درغایت ربونی عمارات بسیار افتاد و اساس حیات جمعی از پا در آمد از متوطنان این شهر شنیده شد که مثل باران امسال یاد ندارند که در هیچ سنه شده باشد رود خانه سابهرمتی اگرچه بظاهر پرآب می نماید غالباً اکثر جا پایاب است و فیل خود همیشه آمد و رفت میکند همین که نکرور امساک باران شد اسپ و آدم نیز پایاب میگذرند سرچشمه این رودخانه در کوهستان در ملک رانا واقع است از کروه کوکره برمی آید و یک و نیم کروه طی نموده از ته میرپور میگذرد و در انجا این رودخانه را دریای و اکل میگویند چون سه کروه از میرپور گذشت سابهرمتی می نامند روز مبارک شنبه دهم راو بهاره بعنایت فیل نر و ماده فیل و خنجر مرصع و چهار انگشتری از یاقوت سرخ و یاقوت زرد و نیلم و زمرد سرفرازی یافت پیش ازین اتالیق خان سپارخان خانان سپه سالار حسب الحکم موجب سر کردگی پسر خود امرالله بجانب گوندوانه بجهت گرفتن کان الماس که در تصرف پنجو زمیندار خدنس است تعین نموده بود درین تاریخ عرضداشت او رسید که زمیندار مذکور مقاومت با لشکر منصور نداده از اندازه و مقدار خویش دانسته کان را پیشکش نمود و داروغه بادشاهی بضبط آن مقرر گشت الماس آنجا بامالت و بهشت از سایر اقسام الماس امتیاز تمام دارد و نزد جوهریان بغایت معتبر و همه نیک اندام و بهتر تر و برتر میشوند و دوم کان گوکره که در حدود ملک بهار واقع است و الماس آنجا از کان برمی آید رود خانه است که در ایام برسات سیل از فراز کوه می آید و پیش آن را می بندند و چون سیل از روی بند گذشت و آب کم شد جمعی که درین فن مهارت دارند و مخصوص این کار اند برودخانه در آمده الماس می آرند و الحال سه سال است به اندماک متصرف اولیای دولت اند قریب در آمده و زمیندار آنجا محبوس است غالباً آب آنسرزمین بغایت مسموم است و مردم بیگانه درانجا نمی توانند بسر برد سوم در ولایت کرناتک متصل بسرحد قطب الملک در پنجاه کروه مسافت چهار کان واقع است و در تصرف زمینداران است و الماس انجا اکثر نجنه نیم مدرسد روز مبارکشنبه دهم ناهر خان بمنصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار سرفراز گشت و یک زنجیر فیل ماو عنایت شد مکتوب خان داروغه کتب خانه به منصب هزار و پانصدی ذات سربلندی یافت چون حکم فرموده بودم که شب برات بردور تال کانکریه چراغان ترتیب نمایند آخرهای روز دوشنبه چهاردهم ماه شعبان بقصد تماشای آن توجه فرمودم اطراف تال را با عمارت فیل بمانوس الوان و اقسام صنایع که در چراغان مقرر است آراسته آتشبازیها ترتیب داده بودند بغایت چراغان عالی شد و با آنکه درینمدت پیوسته ابر و باد و باران بود بعنایت الهی از اول شب هوا صاف شد و اثری از ابر نماند و برحسب دلخواه تماشای چراغان میسر گشت و بندهای خاص بشاغر نشاط خوشوقت گردیدند حکم کردم که

شب جمعه باز بهمین دستور چراغان کنند و از غرایب اتفاقات آنکه آخر روز مبارکشنبه هفدهم متصل باریدگی بود و در وقت روشنی چراغ باران استاد و تماشاے چراغان خاطر خواه شد درین روز اعتمادالدوله یکقطعه نیلم قطبی در غایت نفاست و یکزنجیر فیل بی دندان بایراق نقره پیشکش نمود چون خوبصورت و خوش ترکیب بود داخل فیلان خاصه مقرر شد در کنار تال کاکریه سناسی که از مرتاضان طایفه هنود اند کلبه درویشانه ساخته منزوی بود چون خاطر همواره بصحبت درویشان راغب است بے تکلفانه بملاقات او شتافتم و زمانی ممتد صحبت اورا دریافتم خالی از آگاهی و معقولیت نیست و بآئین دین خود از مقدمات صوفیه وقوف تمام دارد و ظاهر خود را بروش اهل فقر و تجرید موافق ساخته و خود را از طلب و خواهش گذرانیده توان گفت که ازین طایفه بهتر ازوے بنظر نیامده روز دوشنبه بست و یکم سارسی که جفت شدن آنرا در اوراق سابقه ثبت کرده ام در باغچه خس و خاشاک فراهم آورده اول یکبیضه نهاده روز سویم بیضه دوم نهاده این جفت سارس را در یک ماهگی گرفته شده بود و پنج سال در سرکار مانده القصه بعد ازین پنج و نیم سال جفت شدند و تا یکماه جفت میشدند در بیست و یکم ماه امرداد که باصطلاح اهل هند ماه ساون گویند بیضه نهادند ماده تمام شب تنها بر بیضه می نشیند و نر نزدیک ماده استاده پاس میدارد و چنان آگاه می باشد که هیچ جانداری را مجال آن نیست که نزدیک باو توان گذشت یکمرتبه راسو کلانے نمودار شد بشدت هرچه تمام تر بجانب او دویده تا راسو خود را بسوراخ نرسانید دست ازو باز نداشت چون نیر اعظم جهان را بنور خویش نورانی ساخت نر بر سر ماده آمده بمنقار پشت او را می خارد و بعد ازان ماده برمی خیزد و نر می نشیند و باز ماده نیز بهمین دستور آمده او را بر می خیزاند و خود می نشیند مجملاً تمام شب ماده تنها بر بیضه نشسته پرورش می دهد و روز نر و ماده به نوبت مینشینند و در وقت نشستن و برخاستن نهایت احتیاط بجا می آرند که مبادا اسیبی به بیضه رسد درین هنگام مراجعت از شکار فیل چون موسم شکار باقی بود کچهپت خان داروغه و بلوچ خان قراول بیگی را گذاشته شده بود که تا ممکن و مقدور باشد فیل بگیرند و همچنین جمعے از قراولان فرزند شاهجهان نیز بالخدمت مامور و تعین شده بودند درین تاریخ آمده ملازمت نمودند همگی یکصد و هشتاد و پنج زنجیر فیل از نر و ماده شکار شده هفتاد و سه زنجیر نر و یکصد و دوازده ماده ازین جمله چهل و هفت زنجیر نر و هفتاد و پنج ماده که یکصد و بیست و دو زنجیر باشد قراولان و فوجداران بادشاهی شکار کردند و بیست و شش زنجیر نر و سی و هفت ماده که شصت و سه زنجیر باشد قراولان و فیلبانان فرزند شاهجهان گرفتند روز مبارک شنبه بیست و چهارم بسیر باغ فتح رفته دو روز درانجا بعیش و نشاط گذرانیده شد اخر روز شنبه بدولتخانه معاودت اتفاق افتاد چون اصفخان بعرض رسانید که باغچه حویلی بنده بغایت سبز و خورم شده انواع گل و ریاحین شگفته حسب الالتماس مشارالیه روز مبارک شنبه سی

و یکم بمنزل او رفتم الحق خوب سر منزلی به نظر درآمده و خوشوقت گشتم از جواهر مرصع آلات و اقمشه سواری سی و پنجهزار روپیه پیشکش او قبول افتاد مظفرخان بعنایت خلعت و فیل سرفرازی یافته بدستور سابق خدمت حکومت صوبه تهته بعهده او مقرر شد خواجه عبدالکریم گیلانی که برسم تجارت از ایران آمده بود برادرم شاه عباس مکتوبی بامحقر تحفه مصحوب او ارسال داشته بودند درین تاریخ مشارالیه را خلعت و فیل عنایت نموده رخصت انعطاف ارزانی فرمودم و جواب کتاب شاه بابان بودی مرسول گشت و خان عالم بفرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه سرفرازی یافت روز جمعه غرهٔ شهریور ماه شد از روز یکشنبه سوم تا شب مبارک شنبه باران بارید غرابت انکه روزهای دیگر جهت سارس پنج شش مرتبه بنوبت بالای بیضه می نشیند درین روز که پیوسته باران بود و هوا بغایت برودت داشت بجهت گرم داشتن بیضه‌ها از اول صبح تا نصف‌النهار متصل بر نشست و ازین روز تا صباح روز دیگر بی فاصله ماده نشست که مبادا از برخاستن و نشستن بسیار برودت هوا تاثیر کند و نم به بیضه‌ها رسد و ضایع شوند مجملاً انکه ادمی برهنموی عقل ادراک می‌کند و حیوان بمقتضای حکمت ازلی مجبول بان شده و عجب تر آنکه در اوایل بیضه‌ها را متصل بهم در زیر سینه نگاه میداشت بعد ازان که چهارده پانزده روز گذشت درمیان بیضه‌ها بقدری فاصله گذاشت که مبادا از اتصال انها حرارت بافراط شود از گرمی بسیار فاسد گردند روز مبارکشنبه هفتم بمبارکی و خرمی پیشخانه بجانب آگره برآورده شد پیش ازین منجمان و اختر شناسان بجهت کوچ ساعت مذکور اختیار نموده بودند چون باران بافراط شد از رود خانه محمودآباد و دریای مهی عبور لشکر منصور متعذر بود باگزیر درین ساعت پیشخانه را برآورده روز بیست و نهم شهریور ساعت کوچ مقرر گشت چون فرزند شاهجهان خدمت فتح قلعه کانگره که کمند تسخیر هیچ یک از سلاطین والا شکوه برفراز کنگره آن نرسید بر ذمت همت خودش لازم شمرده فوجی بسرکردگی راجه سورجمل پسر راجه باسو و تقی که از بندهای روشناس اوست پیش ازین فرستاده بود درینولا ظاهر شد که فتح آن حصن متین بجمعی که پیش ازین تعین فرموده صورت پذیر نیست بنابرین راجه بکرماجیت را که از بندهای عمده اوست بادوهزار سوار موجود از ملازمان خاصه خود و جمعی از بندهای جهانگیری مثل شاهبازخان لودی و هردی نرائن هاڈا و رای پرتهی چند و پسران رامچند و دویست نفر برق انداز سوار و پانصد نفر توپچی پیاده سوای فوج که سابقاً فرستاده تعین فرمودند و چون ساعت رخصت او درین روز مقرر گشته بود مشار الیه تسلیم زمرد که دههزار روپیه قیمت داشت برسم پیشکش گذرانیده بعنایت خلعت و شمشیر سرفرازی یافته باین خدمت رخصت شد چون در انصوبه جاگیر نداشت فرزند شاهجهان پرگنه برهانه را که بیست و دو لکهه دام جمع دارد و خود باتمام التماس نمود که بجاگیر او مقرر دارد و خواجه تقی دیوان بیوتات که بخدمت دیوانی صوبه دکن مقرر گشته بود بخطاب معتمد خانی

و فیل و خلعت ممتاز شد و همت‌خان را به فوجداري سرکار بهرونچ و آن حدود رخصت فرمودہ اسپ و پرم نرم خاصه عنایت نمودم و پرگنه بهرونچ بجاگیر او مرحمت شد و راے پرتهي چند که بخدمت کانگرہ مقرر گشته بمنصب هفتصدي و چهار صد و پنجاہ سوار فرق عزت بر افراخت چون عرس شیخ محمدغوث درمیان بود هزار درب بجهت خرچ آن بفرزندان ایشان لطف شد مظفر ولدبهادرالملک که از تعینات صوبه دکن است بمنصب هزاري ذات و پانصد سوار سر بلندي یافت چون وقایع دوازدہ سال از جهانگیرنامه به بیاض بردہ شدہ بود بمتصدیان کتاب خانه خاصه حکم فرمودم که این دوازدہ ساله احوال را یک جلد ساخته نسخه‌هاے متعدد ترتیب نمایند که به بندهاے خاص عنایت فرائیم و بسایر بلاد فرستادہ شود که ارباب دولت و اصحاب سعادت دستورالعمل روزگار خود سازند روز جمعه هشتم یکی از واقعه نویسان تمام را نوشته و جلد کردہ بنظر در آورد چون اول نسخه بود که ترتیب یافته به فرزند شاهجهان که او را در همه چیز از همه فرزندان خود اول میدانم مرحمت نمودم و بر پشت کتاب بخط خاص مرقوم گشت که در فلان تاریخ و فلان مقام بان فرزند عنایت شد امید که توفیق دریافت این مطالب که باعث رضاجوئي خالق و دعاگوئي خلق است نصیب و روزي باد روز سه شنبه دوازدهم سبحان قلي قراول بسیاست رسید و تفصیل این اجمال انکه او پسر حاجي جمال بلوچست که از قراولان خوب پدرم بود و بعد از شنقار شدن انحضرت نوکر اسلام‌خان شدہ همراہ او به بنگاله رفته بود او را اسلام خان بنابر نسبت خانه زادگي این درگاہ مراعات احوال بواجبي نمودہ و محل اعتماد دانسته پیوسته در سواري و شکار نزدیک بخود مي داشت عثمان افغان که سالها به تمرد و عصیان دران صوبه گذرانیدہ و خاتمت احوال او در اوراق گذشته گذارش یافته چون هراس بیقیاس از اسلام خان داشت کس نزد این بے سعادت فرستادہ بجهت قتل تقیلات مي نماید و او تعهد این کار کردہ دو سه کس دیگررا باخود متفق مي سازد قضارا پیش ازانکه ارادہ باطل این حق نا شناس از حیز قوہ بفعل آید یکی از انها آمدہ او را آگاہ میکند اسلام‌خان درلحظه آن حرام نمک را گرفته مقید و محبوس مي گرداند القصه بعد از فوت مشارالیه بدرگاہ آمد چون برادران و خویشان او در سلک قراولان انتظام داشتند حکم شد که او نیز در زمرہ قراولان منتظم باشد درین وقت پسر اسلام‌خان بطریق معما عرض کرد که لایق خدمت نزدیک من نیست بعد از شگافتن ظاهر شد که چنین مقدمه باو نسبت کردہ بودند معهذا چون برادرانش بمبالغه عرض نمودند که محض تهمت بودہ و بلوچ خان قراول بیگي ضامن شد از قتل و سیاست او در گذشتم وحکم فرمودم که همراہ بلوچ خان خدمت مي کردہ باشد باین کرامت و جان بخشي بے سبب و جهت از درگاہ گریخته بجانب آگرہ و انحدود رفت به بلوچ خان حکم شد که چون ضامن بود اول او را حاضر سازد او کسان به تفحص فرستادہ دریکی از مواضع آگرہ که خالي از تمردي نیست و جهندہ نام دارد برادر

ملوچ خان که به تفحص او رفته بود او را دریافت هرچند ملایمت خواست که بدرگاه آورد بهیچ وجه راضي نشد و مردم بحمایت برخاستند ناگزیر برد خواجه جهان ناگزیر رفته حقیقت را بار نمود مشارالیه فوجے برسر آن ده تعین فرمود که جبراً و قهراً او را گرفته بیارند مردم آن موضع چون ویراني و خراني خود را در آینه حال مشاهده نمودند او را بدست او دادند درین تاریخ مقید و مسلسل بدرگاه رسید حکم بقتل او فرمودم مدرعصب بسرعت هرچه تمام تر او را بسیاست گاه برد بعد از رمانے بشفاعت یکی از نزدیکان خان بخشي فرموده حکم به بریدن پاے او شد و بحسب سرنوشت پیش از رسیدن حکم بسیاست رسیده بود هرچند آن جوان گرفته استحقاق کشتن داشت معهذا خاطر حق شناس ندامت گزیده مقرر فرمودم که بعد ازین حکم بقتل هرکس شود با وجود تاکید و مبالغه تا وقت غروب آفتاب عالمتاب نگاهدارند و نکشند و اگر تا آنوقت حکم نجات نرسد ناگزیر بسیاست رسانند روز یکشنبه دریاے بهي عظیم طغیان نمود و موج هاے کلان کلان بنظر درآمد باوجود باراني‌هاے گذشته هرگز باین شدت بلکه نصف این نیامده بود از اول روز اغاز آمدن سیل شد و آخر روز رو بکمي نهاد مردم کهن سال که درین شهر توطن دارند عرض کردند که یک مرتبه در ایام حکومت مرتضي خان چنین طوفان سیل آمده بود و غیر ازان بخاطر ندارند درین ایام یکی از قصاید معزي که مداح سلطان سنجر و ملک‌الشعراء او بود استماع افتاد بغایت سلیس و هموار گفته مطلعش اینست

ای آسمان مسخر حکم روان تو * کیوان پیر بندهٔ بخت جوان تو

سعیداء زرگرباشي که طبع نظمي داشت قصیدهٔ مذکور را تتبع نموده بعرض رسانید خوب گفته بود این چند بیت ازان قصیده است

ای به فلک نمونهٔ از استان تو * دوران بهر گذشته جوان در زمان تو
بخشد دل تو فیض و بجوید سعب چو مهر * جانها همه فداے دل مهربان تو
از باغ قدرت است فلک یک ترنج سبز * انداخته بروے هوا باغبان تو
یارب چه گوهری تو که او وحدت ازل * جان هاے قدسیان همه از دور جان تو
بادا جهان بکام تو اے بادشاه عهد * در سایه تو خورم شاه جهان تو
اے سایه خدا زتو پر نورشد جهان * بادا همیشه نور خدا سایبان تو

روز مبارک شنبه چهاردهم بصله این قصیده حکم فرمودم که سعیدا را بزر وزن کنند آخر روز بسیر باغ رستم باری رفته شد بغایت سبز و خورم بنظر در امد وقت شام برگشتی نشسته از راه دریا بدولتخانه معاودت نمودم روز جمعه پانزدهم ملا امیري نام پیرمردے از طرف ماوراءالنهر امده سعادت استان بوس دریافت و چنین بعرض‌رسانید که از قدیمان عبدالله خان اوزبک بودم و از ایام جواني و عنفوان بشوونما تا وقتی که خان شنقار شدند در سلک خدمتگاران قدیم و نزدیک امتیاز داشته در خلاء و ملاء محرم بوده و بعد از گذشتن خان تاحال دران ملک بآبرو گذرانیده درینولا بقصد زیارت خانه مبارک اوزبک

بمالوفه برامده خود را بملازمت رسانیدم اورا در بودن و رفتن مختار ساختم عرض نمود که روزی چند درخدمت خواهم بود هزار روپیه خرچی و خلعت مرحمت شد بغایت پیر شگفته روئی پر نقل و سخن است فرزند شاهجهان نیز پانصد روپیه و سروپا لطف کرد درمیان باغچه دولتخانه خورم صفه و حوضی واقع است و یک ضلع ان صفه درخت مولسریست که پشت بران داده می توان نشست چون یک طرف تنه او مقدار سه ربع گز کاواک شده بد نما بود فرمودم که لوح سنگ مرمر تراشیده در انجا مضبوط سازند که پشت بران نهاده توان نشست درینوقت بیتی بدیهه بزبان جاري گشت و بسنگ تراشان حکم شـــد که دران لوح نقش کنند تا بطریق یادگار در صفحه روز گار بماند وان بیت اینست

نشیمن گاه شاه هفت کشور * جهانگیر ابن شاهنشاه اکبر

شب سه شنبه نوزدهم در دولتخانه خاص بازار ترتیب یافت پیش ازین ضابطه چنان بود که هرچند گاه اهل بازار و محترفه شهر حسب الحکم در صحن دولتخانه دکان ها اراسته از جواهر مرصع آلات و انواع اقمشه و اقسام امتعه انچه در بازار ها بفروخت میرود حاضر ساخته بنظر در اوردند بخاطر رسید که اگر در شب این بازار ترتیب یابد و فانوس بسیارے در پیش دکانها چیده شود طور نمودی خواهد داشت بے تکلف خوب برامد و غیر مکرر بود بجمیع دکانها سیر کرده انچه از جواهر و مرصع الات و هر قســم چیزے خوش امد خریدم از هر دکان متاعی بملا امیري انعام شد و چندان جنس باو رسید که از ضبط ان عاجز امده بود روز مبارک شنبه بیست یکم شهر یور ماه الهي سنه ۱۳ جلوس مبارک مطابق بیست و دوم رمضان سنه هزار و بیست و هفت هجري بعد از گذشتن دونیم ساعت نجومي بمبارکي و فرخي رایات عزیمت بصوب دارالخلافه اگره برافراشته شد و از دولتخانه تا تال کاکریه که محل نزول رایات اقبال بود بدستور معهود نثار کنان شتافتم درهمین روز جشن وزن شمسي معنقد گشت و بحساب سنه شمسي سال پنجاهم از عمر این نیازمند درگاه ایزدی بمبارکے اغاز شد و بضابطه مقرر خود را بطلا و دیگر اجناس وزن نموده مروارید و گل زرین نثار کردم و شب تماشاے چراغان نموده در حرم سراے دولت بعیش و عشرت گذرانیده شد روز جمعه بیست و دویم حکم کردم که جمیع مشایخ و ارباب سعادت را که درین شهر توطن دارند حاضر سازند که در ملازمت افطار نمایند و سه شب برین و تیره گذشت و هر شب تا اخر مجلس خود برسرپا استاده بزبان حال میگفتم

خداوند گارا تونگر توئي * توانا و درویش پرور توئی
نه کشور کشایم نفرمان دهم * یکی از گدایان این درگهم
تو برخیر و نیکي دهم دسترس * وگرنه چه خیر اید از من بکس
منم بندگان را خداوند گار * خداوند را بندهٔ حق گذار

جمعي از فقرا را که تا حال بملازمت نرسیده بودند التماس مدد معاش داشتند

در حضور استحقاق هر یک رمیس و حرچه مرحمت شده کامیاب حواهش گردانیدم شصت مبارک شنبه بیست و نهم سارس یک بچه بر اورد و شصت دوشنبه بیست و پنجم بچهٔ دوم محملاً یک بچهٔ بعد از سی و چهار روز و دوم بعد از سی و شش روز بر آمده در حثه از بچه قاز ده پارده کلان تر با بوادر بچه طاوس نگاهنه توان گفت پشمش نیله رنگ است روز اول هیچ نخورد و از روز دوم مادرش ملخهای خورد را بمنقار گرفته گاه مثل کبوتر می خوراند و گاه بروش مرغ پیش بچه می انداخت که خود بچیند اگر ملخ رنزه بود درست میگذاشت و اگر کلان تر بعضی را دو پاره و بعضی را سه پاره می کرد تا بمراعات بچهای او تواند خورد چون بسیار میل دیدن انها داشتم حکم فرمودم که باحتیاط تمام چنانچه آزاری و اسیبی بانها نرسد بحضور بیارند و بعد از دیدن باز فرمودم که بهمان باغچه درون دولتخانه برده بمحافظت تمام نگاه دارند هرگاه نقل و حرکت توان فرمود بملازمت خواهند اورد درین روز حکم روح الله بانعام هزار روپیه سرفراز شد بدیع الزمان پسر مرزا شاهرخ از جاگیر خود امده ملازمت نمود روز سه شنبه بیست وششم از تال کاکریه کوچ کرده در موضع کم مدرل گزیدم روز کمشنبه بیست و هفتم بر کنار دریای محمودآباد که امرکب نام دارد نزول اجلال اتفاق افتاد چون اب و هوای احمدآباد بسیار ردی بود محمود مذکور باستصواب حکما بر ساحل دریای مذکور شهری اساس نهاده اقامت گزیده بود بعد ازان که جاپانیر را فتح کرد ان جا را دارالملک کرد و تا زمان محمود شهید حکام گجرات اکثر اوقات درانجا می بودند محمود مذکور که آخرین سلاطین گجرات است بار در محمودآباد بستن گاه خود قرار داد بی تکلف آب و هوای محمودآباد را هیچ نسبتی باحمدآباد نیست بجهت امتحان فرمودم که گوسفندی را پوست کنده در کنار تال کاکریه بیاویزند و همچنین گوسپندی را در محمودآباد تا تفاوت هوا ظاهر گردد اتفاقاً بعد گذشتن هشت گهری روز درانجا گوسفندی را اویختند چون سه گهری از روز ماند بوئیده متعفن و متغیر گشت که عبور از حوالی آن دشوار بود در محمودآباد وقت صبح گوسفند را اویختند تا وقت شام اصلا متغیر نشد و بعد از گذشتن یک و نیم پهر از شب بعفن پیدا کرد محملاً در سواد شهر احمدآباد بعد از هشت ساعت نجومی متعفن گشت در محمودآباد بعد از چهارده ساعت روز مبارکشنبه بیست و هشتم رستم خان را که مورد اجلال مدد شاهجهان بحکومت و حراست ملک گجرات مقرر نموده بعنایت اسپ و فیل و پرم نرم خاصه سرفراز ساخته رخصت فرمودم و بندهای جهانگیری که از تعینات صوبه مذکور اند درحضور ربند و پانه خویش باسپ و خلعت ممتاز گشتند روز جمعه بیست و نهم شهریور مطابق غرهٔ شوال راے بهاره بخلعت و شمشیر مرصع و اسپ خاصه مری عرب را براوراخته بوطن خود مرخص گشت و فرزندان او بفیل و اسپ و خلعت سرواری یافتند روز شنبه سیی محمد بیرو شاه عالم فرمودم به هرچه ملتمس باشد بی جدانه التماس نماید و بر طبق این سوگند مصحف دادم موسی الیه عرض کرد که چون بمصحف قسم میدهند التماس

مصحفی مینمایم که پیوسته با خود داشته باشم و از تلاوت ثواب بحضرت رسد بنابرین مصحفی بخط یاقوت بقطع مطبوعه مختصر که از نفایس و نوادر روزگار بود بمیر مذکور عنایت شد و برپشت آن بخط خاص مرقوم گشت که در فلان تاریخ و فلان مقام بسید محمد این کرامت بظهور رسید نفس‌الامر آنکه میر بغایت نیک نهاد و مغتنم است با نجابت ذاتي و فضایل کسبي باخلاق حمیده وآطوار پسندیده آراسته بسیار شگفته رو و کشاده پیشانی است و از مردم اینملک بخوش ذاتي میر کسے دیده نشد بمشارالیه فرمودیم که مصحف بعبارت سلیس خالي ازتکلف و تصنع ترجمه نماید و اصلا بشرح و بسط و شان نزول آن مقید نشده بلغات ریخته قران را لفظ بلفظ فارسي ترجمه کند و یکحرف بر معنی تحت‌اللفظ نیفزاید و بعد از تمام آن مصحف مصحوب فرزند خویش جلال‌الدین سید روانه درگاه سازد و فرزند میر نیز جوانی است بفنون ظاهري و باطني آراسته آثار صلاح و سعادتمندي از ناصیه احوالش ظاهر و میر بفرزندی او می نازد و الحق شایستگي این دارد و نغزک جوانكي است با آنکه مکرر بمشایخ گجرات موهبتها بظهور رسیده بود مجدداً درخور استحقاق هریک از نقد و جنس رعایتها کرده رخصت انعطاف ارزانی داشتم چون آب و هواے این ملک بمزاج من ناسازگار بود حکما چنین صلاح دیدند که قدرے از معتاد پیاله کم باید کرد بصوابدید انها شروع درکم ساختن پیاله نموده شد و درعرض یکهفته بوزن یک پیاله کم کردم اول هرشب شش پیاله بود و هر پیاله هفت و نیم توله که مجموعه آن چهل و پنج توله باشد شراب ممزوج معتاد بود الحال شش پیاله هر پیاله شش توله و سه ماشه که درکل سي و هفت و نیم توله باشد خورده میشود از بدایع و قایع آنکه پیش ازین بشانزده و هفده سال در الهآباد با خداے خود عهد کرده بودم که چون سنین عمرم به خمسین رسد ترک شکار تیر و بندوق نموده هیچ جاندارے را بدست خود ازرده نسازم و مقربخاں که از منظوران محفل قدس بود ازین نیت اگاهي داشت القصه درین تاریخ که عمرم به سن مذکور رسیده اغاز سال پنجاه است روزے از کثرت دود و بخار نفسم تنگي کرد آزار بسیار کشیدم درآن حالت بالهام غیبي از عهدی که باخداے خود کرده بودم بیادم آمد و عزیمت سابق درخاطرم تصمیم یافت و با خود قرار دادم که چون سال پنجاهم باخر رسیده مدت وعده بسر آید بتوفیق اللهتعالے روزیکه بسعادت زیارت حضرت عرش آشیاني انارالله برهانه مشرف گردم استمداد همت از بواطن قدسي مواطن آنحضرت جسته دل را ازان شغل باز دارم بمجرد خطور این نیت درخاطر آن کلفت و آزردگي رفع شد خود را خوش وقت و تازه یافتم و زبان را بحمد و سپاس ایزد جلشانه و شکر مواهبه او چاشني بخشیدم امید که توفیق میسر گردد

چه خوش گفت فردوسي پاك زاد * که رحمت بران تربت پاك باد

میازار مورے که دانه کش است * که جاندارد وجان شیرین خوش است

روز مبارک شنبه چهارم ماه الهي سید کبیر و بختر خان و کلاے عادلخاں را که پیشکش

او بدرگاه والا آورده بودند رخصت انعطاف ارزانی داشتم سید کبیر بخلعت و خنجر
مرصع و اسپ سرفرازی یافت و بختر خان با اسپ و خلعت و اورنسی مرصع که اهل
آن ملک در گردن می آویزند ممتاز گشت و مبلغ شش هزار درب خرچ بهرد و انعام شد
و چون عادل خان مکرر بوسیله فرزند اقبالمند شاهجهان التماس شبیه خاصه شریفه
نموده بود شبیه خود را با یک قطعه لعل گران بها و فیل خاصه بمشارالیه عنایت
فرمودم و فرمان مرحمت عنوان صادر گشت که از ولایت نظام الملک و قطب الملک
هرجا و هر قدر تواند تصرف نمود بانعام او مقرر باشد و هرگاه کمک و مدد میخواسته
باشد شاه نوازخان فوجی آراسته بکمک او تعین نماید در زمان سابق نظام الملک که
کلانترین حکام دکن بود و همه او را بکلانی قبول داشتند و برادر مهین میدانستند دربنولا
عادل خان مصدر خدمات شایسته گشت و بخطاب والای فرزندی شرف اختصاص
یافت او را بسرداری و سری تمام ملک دکن بلند مرتبه ساختم و بجهت شبیه این
رباعی بخط خاص مرقوم گشت

ای سوی تو دائم نظر رحمت ما * آسوده نشین بسایه دولت ما
سوی تو شبیه خویش کردیم روان * تا معنی ما ببینی از صورت ما

و فرزند شاهجهان حکیم خوشحال پسر حکیم همام را که از خانه زادان خوب این درگاه است
و از صغر سن در خدمت آن فرزند کلان بوده بجهت رسانیدن نوید مراحم جهانگیری
بموافقت وکلای عادلخان نزد او فرستاد و هفدهم روز مذ مرحمله بخدمت عرض مکرر
فرق عزت برافراخت چون کفایت خان دیوان صوبه گجرات را در هنگامیکه دیوانی
صوبه بنگاله اختصاص داشت بعضی حوادث روی داده بود از سامان افتاده بنابرین
مبلغ پانزده هزار روپیه بانعام او مرحمت شد دربنولا دو جلد جهانگیرنامه ترتیب
یافته بنظر گذشت یکی را چند روز پیش ازین بمدارالمهامی اعتمادالدوله لطف فرمودم
و درین تاریخ دیگری بفرزندی آصفخان عنایت نمودم روز جمعه پنجم بهرام پسر
جهانگیرقلیخان از صوبه بهار آمده دولت زمین بوس دریافت و الماسی چند از حاصل
کان کوکره آورده گذرانید چون در آن صوبه از جهانگیرقلیخان خدمت شایسته بظهور
نرسیده بود مع ذالک بعرض مکرر رسید که چندی از برادران و خویشان او در آن ملک
دست تسلط و تعدی دراز ساخته بندهای خدا را مزاحمت و آزار میرسانند و هریکی
خود را حاکمی تراشیده جهانگیرقلیخان را تمکین نمی دهند بنابران مقربخان که بنده
قدیم الخدمت مزاجدان است فرمان بدستخط خاص صادر گشت که بصاحب صوبگی
بهار سرفراز و ممتاز بوده بمجرد رسیدن فرمان مصاحبان بدانصوب شتابد از الماس هایی که
۱ ابراهیم خان فتح جنگ بعد از فتح کان مذکور بدرگاه ارسال داشته بود چند قطعه بجهت
تراشیدن حواله حکاکان سرکار شده بود دربنوقت که بهرام ناگاه بآگره رسید روانه درگاه می شد
خواجه جهان چندی را که طیار شده مصحوب او بدرگاه فرستاد یکی از آنها با نقش
است و بظاهر از نیلم تمیز نمیتوان کرد تا حال الماس باین رنگ دیده نشده چند سرخ

بوزن در امده جوهریان سه هزار روپیه قیمت کردند و عرض کردند که اگرسفید و تمام عیار می بود بیست هزار روپیه می ارزید امسال تا تاریخ ششم مهرماه انبه خورده شد درینملک لیموں فراوان است و بالیده می شود و از باغ کاکو نام هندوے چند لیموں اورده بودند بغایت لطیف و بالیده یکی را که از همه کلان تربود فرمودم که وزن کنند هفت توله برامد روز شنبه ششم جشن دسهره ترتیب یافت اول اسپان خاصه را آراسته به نظر دراوردند بعد ازان فیلان خاصه را اراسته گذرانیدند چون دریاے مهي هنوز پایاب نشده بود که اردوے گیهان شکوه عبور تواند نمود و اب و هواے محموداباد دران هیچ نسبتی بدیگر منازل نمود باز ده روز دریں سر منزل مقام واقع شد روز درشنبه هشتم از منزل مذکور کوچ کرده درموده نزول اقبال افتاد خواجه ابوالحسن بخشي را که باجمعی از بندهاے کار گذار ملاح و خانه بسیار پیشتر فرستادم که دریاے مهي را پل بندند که انتظار پایاب نباید کشید واردوے ظفر قرین بسهولیت عبور تواند نمود روز سه شنبه نهم مقام شد روز کم شنبه دهم موضع اینه محل نزول رایات جلال گشت در اوایل سارس نرپاے بچه خود را بمنقار گرفته سرنگوں اویزان میساخت و بیم ان میشد که مبادا از اثر بیمهرے باشد وضایع سازد بنابراں حکم فرموده بودم که نررا جدا نگاه دارند و پیش بچه ها نگذارند درینولا بجهت امتحان فرمودم که نزدیک بچه ها بگذارند تا حقیقت بیمهري و محبت ظاهر گردد و بعد از گذاشتن نهایت تعلق و مهر دریافته شد و محبت او هیچ کمتر از محبت ماده نیست و معلوم می شود که ان ادا هم از روے دوستي بوده روز مبارک شنبه یازدهم مقام شد و اخر روز بشکار یوز رفته سه اهوے سیاه و چهار ماده اهو و چکاره بیوز گیرانیده شد روز یک شنبه چهاردهم نیز بشکار یوز رفته پانزده راس اهو از نروماده گیرانیده شد بمیرزا رستم و سهراب خاں پسر او حکم فرموده بودم که بشکار نیله گاؤ رفته هر قدر که توانند با بندوق بزنند هفت راس از نرو ماده پدر و پسر شکار کردند چوں بعرض رسید که دریں نواحي شیرے است مردم ازار که بگوشت ادم عادت کرده و اسیب او بخلق خدا میرسد بفرزند شاه جهاں حکم شد که شراورا از بندهاے خدا کفایت کند ان فرزند حسب الحکم بندوق زده شب بنظر در اورده فرمودیم که در حضور پوست کندند اگرچه بظاهر پر کلاں مینمود چوں لاغربود از شیر هاے کلاں که من خود انداخته ام در وزن کمتر برامد روز دو شنبه پانزدهم و روز سه شنبه شانزدهم بشکار نیله گاؤ شتافته هرروز دو نیله گاؤ به تفنگ زده شد روز مبارک شنبه هیژدهم برکنار تالے که مخیم بار گاه اقبال بود بزم پیاله اراستگي یافت گلهاے کنول برروے اب نغزک شگفته بود بندهاے خاص بساغر نشاط خوشوقت گشتند جهانگیر قلیخان بست زنجیر فیل از صوبه بهار و مروت خاں هشت زنجیر از بنگاله پیشکش ارسال داشته بود بنظر گذشت یک فیل از جهانگیر قلي خاں ودو فیل از مروت خان داخل فیلان خاصه شدند تتمه بخلفها تقسیم یافت میرخاں پسر میرزا ابوالقاسم تمکیں که از خاں زادان ایں درگاه است بمنصب هشتصدي ذات وششصد سوار از اصل و اضافه سرفرازي یافت

قیام خان بخدمت قراول بیگی و منصب ششصدی ذات و صد و پنجاه سوار ممتاز گشت عزت خان که از سادات بارهه و بمزید شجاعت و کار طلبی امتیاز دارد از تعینات صوبه بنگش است حسب الالتماس مهابتخان صاحب صوبه مذکور بمنصب هزار و پانصدی ذات خاصه و هشتصد سوار فرق عزت بر افراخت کفایت خان دیوان صوبه گجرات بعنایت فیل سرفراز شده مرخص گشت نصیبی خان بخشی صوبه مذکور بشمشیر مرحمت نمودم روز جمعه نوزدهم بشکار رفته یک نیله گاو نر زدم در مدت العمر بیاد ندارم که تیر بندوق از نیله گاو و نر کلان پران گذشته باشد از ماده بسیار میگذرد درین تاریخ با آنکه چهل و پنج قدم مسافت بود از دو پوست آزاد گذشت باصطلاح اهل شکار قدم عبارت از دو گام است که پیش و پس نهاده شود روز یکشنبه بیست و نهم خود بشکار باز و جره خوشوقت گشته بمیرزا رستم و داراب خان و میر میران و دیگر بندها حکم فرمودم که بشکار نیله گاو روند هرقدر توانند به بندوق بزنند نورده راس از نر و ماده شکار کردند و ده راس آهو هرکس از هر قسم بنظر گذرانیده شد ابراهیم خان بخشی صوبه دکن حسب الالتماس خانخانان سپه سالار بمنصب هزاری ذات و دویست سوار سرفرازی یافت روز دوشنبه بیست و دوم از منزل مذکور کوچ واقع شد روز سه شنبه بیست و سوم باز کوچ فرمودم قراولان عرض کردند که درین نواحی ماده شیری با سه بچه بنظر درآمده چون نزدیک براه بود خود بقصد شکار متوجه گشته هرچهار را به تفنگ زدم و ازآنجا بمنزل پیش شتافته از پلی که بر بالای مهی بسته شده بود عبور فرمودم با آنکه درین دریا کشتی نبود که پل توان بست و آب بغایت عمیق بود و تند میگذشت بحسن اهتمام خواجه ابو الحسن میر بخشی پیش از دو سه روز پلی در نهایت استحکام که طول یکصد و چهل ذرعه و عرض چهار ذرعه است مرتب گشته بجهت امتحان فرمودم که فیل گن سندر خاص را که از فیلان کلان قوی هیکل است باسه ماده فیل از روی پل گذرانیدند بنوعی مستحکم بسته شده بود که قوایم او از بار فیل کوه پیکر اصلا متزلزل نگشت از زبان معجز بیان حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه شنیده ام که میفرمودند که روزی در عنفوان جوانی دو سه پیاله خورده بودم و بر فیل مست سوار شده با آنکه هشیار بودم و فیل در غایت خوش جلوی باراده و اختیار من می گشت خود را بیهوش و فیل را بدمست و سرکش وا نموده بجانب مردم میدوانیدم بعد ازان فیل دیگر طلبیده هردو را بجنگ انداختم و انها جنگ کنان تا سر پل که بر دریای جمنا بسته شده بود شتافتند قضارا آنفیل گریخت و چون از طرف دیگر راه گریز نیافت باگریز بر سمت پل روان شد و فیلی که من بر او سوار بودم از پی او شتافت هرچند عنان او بدست اختیار من بود و بیک اشارتی می ایستاد بخاطر رسید که اگر فیل را از رفتن بالای پل باز دارم مردم آن اداهای مستانه را محمول بر ساختگی خواهند داشت و ظاهر خواهد شد که نه من مست بخود بوده ام نه فیل بد مست و خود سرو این اداها از بادشاهان نا پسندیده است لاجرم بتائید ایزد سبحانه استعانت جسته فیل خود را

جشن سیزدهمیں نو روز

او باز نداشتم و هردو برروے پل رواں شدند چوں پل بکشتیہا ترتیب یافته
نیل دستهاے خود را بر کنار کشتیها مي نهاد نصف کشتي باب نرو مي
نصف دیگر بلند مي ایستاد درهر قدم گمان آں مي شد که پیوند کشتیها
یخته گردد و مردم از مشاهده این حال غریق بحر اضطراب و شورش مي بودند
حمایت و حراست حق جل وعلا همه جا و همه وقت حارس و حامي این نیازمند
هردو نیل در ضمان سلامت ازان پل عبور نمودند روز مبارک شنبه بست و پنجم
ر آب مهي بزم پیاله ترتیب یافت و چندی از بندهاے خاص که درین قسم
س و محافل راه دارند بساغرهاے لبریز و عنایت هاے سرشار کام دل بر گرفتند
تکلف منزلی است بغایت دل نشین بدو وجه دراں منزل چهار مقام واقع شد
ب خوبي جا دوم انکه مردم در گذشتن اضطراب ننمایند روز یکشنبه بست و هشتم
کنار آب مهي کوچ فرمودم روز دوشنبه بار اتفاق کوچ افتاد درین روز غریب تماشائے
شاهده شد جفت سارس که بچه کشیده بود روز مبارک شنبه از احمدآباد آورده بودند
در صحن دولت خانه که بر کنار تال ترتیب یافته بود بابچههاے خود میگشتند اتفاقاً
نرو ماده هردو آواز کردند و جفت سارس صحرائي آواز اینهارا شنیده ازاں طرف تال
فریاد بر آوردند و بر اثراں پرواز کناں آمده نریا نرو ماده با ماده بجنگ افتادند و باآنکه
چند کس ایستاده بودند اصلا محابا و ملاحظه مردم نکردند و خواجه سرایانی که بمحافظت
انها مقررند بقصد گرفتن شتافته یکی برنر در آویخت و دیگری بماده آنکه نررا گرفته
بود بتلاش بسیار نگاهداشت و آنکه بماده دست انداخته نتوانست نگاهداشت و از
چنگ او بدر رفت من بدست خود حلقه دربیني و پاهاے او انداخته آزاد ساختم
و هردو بجا و مقام خویش رفته قرار گرفتند غایتاً هردفعه که سارس هاے خانگی فریاد
مي کردند انهانیز در برابر آواز مي دادند و هم ازیں عالم تماشاے آهوی صحرائي دیده
شد در پرگنه کرنال بشکار رفته بودم قریب به سي کس از اهل شکار و خدمت کار در
ملازمت حاضر بودند آهوی سیاه با ماده اهوی چند بنظر در آمد یک مرتبه آهوی
آهوگیررا بجنگ او سر دادیم دوسه شاخ جنگ کرده پس پا بر گشته آمد دفعه دیگر
خواستم که پهاند بر شاخ اهوی آهوگیر بسته بگذاریم تا گرفتار شود درین اثنا آهوی
صحرائی از شدت غضب و غیرت هجوم مردم را در نظر نه آورده بي محابا دویده آمد
و دو سه شاخ باهوی خانگي جنگ درگریز کرده از میدان بدر رفت درین تاریخ خبر فوت
عنایتخاں رسید او از خدمتگاران و بندهاے نزدیک بود باآنکه افیون مي خورد وهنگام
فرصت مرتکب پیاله هم میشد رفته رفته شیفته شراب گشت چوں ضعیف بنیه بود
زیاده از حوصله و طاقت خویش ارتکاب مي نمود بمرض اسهال مبتلا شد و درین ضعف
دوسه دفعه از عالم صرع غشي بر مزاجش مستولي گشت حسب الحکم حکیم رکنا
بمعالجه او پرداخت هرچند تدبیرات بکار برد نفعی براں مرتب نگشت مع ذالک
...رسانیده و با آنکه حکیم مبالغه و تاکید مي نمود که در شبان روز

بیش از یک نوبت مرتکب غذا نشود ضبط احوال خود نمی توانست کرد دیوانه وار خود را بر آب و آتش می زد تا آنکه بسوء القنیه و استسقا منجر شد بسیار زبون ضعیف گشت چند روز پیش ازین التماس نمود که خود را پیشتر باگره رساند حکم فرمودم که بحضور آمده رخصت شود در پالکی انداخته آوردند بحدی نحیف و ضعیف بنظر در آمد که موجب حیرت گشت

کشیده پوستی بر استخوانی

بلک استخوان هم به تحلیل رفته با آنکه مصوران در کشیدن شبیه لاغر نهایت اغراق بکار می برند اما این عالم بلکه نزدیک باین هم بنظر در نیامده سبحان الله آدمزاده باین هیات و ترکیب هم میشود این دو بیت استاد درین مقام مناسب افتاده

سایهٔ من گرم نگیرد پاے * تا قیامت ندارم برجاے

ناله از بسکه ضعف دل دیده * تا لب چند جاے به نشیند

از غایت غرابت فرمودم که مصوران شبیه اورا کشند القصه حال اورا بسیار متغیر یافتم گفتم که زنهار درچنین وقت نفسی از یاد حق غافل نباید شد و از کرم او نا امید نباید شد اگر مرگ امان بخشد آن را دستگاه معذرت و فرصت تدارک باید شمرد و اگر مدت حیات بسر آمده هر نفس که بیاد او بر آید غنیمت باید دانست از بازماندهای خویش دل مشغول نباشد که اندک حق خدمت بدش ما بسیار است و چون از پریشانی او بعرض رسیده بود دو هزار روپیه خرج راه باو داده رخصت کردم روز دوم مسافر راه عدم گشت روز سه شنبه سی ام بکنار آب بانب محل نزول اردوی گیهان پوی گردید جشن نو روز مبارک شنبه دوم ابان ماه الهی در منزل اراسنگی یافت امان الله پسر مهابت خان حسب الالتماس او بمنصب هزاری ذات و سیصد سوار سرفراز شد گردهر ولد راے سال بمنصب هزاری ذات و هشتصد سوار سربلندی یافت عبدالله پسر خان اعظم بهزاری ذات و سیصد سوار ممتاز گشت دلیرخان که از جاگیرداران صوبه گجرات است بمرحمت اسپ و فیل سرفراز نمودم بهادرخان پسر شهبازخان کنبو حسب الحکم از صوبه دکن آمده بخدمت بخشیگری و واقعه نویسی لشکر بنگش سرفراز گشت و منصب او هشتصدی ذات و چهارصد سوار مقرر شد روز جمعه سوم کوچ فرمودم درین منزل شاهزاده شجاع جگرگوشه فرزند شاهجهان که در دامن عصمت نور جهان بیگم پرورش می یابد و مرا بسیار باو تعلق خاطر و دل بستگی بمرتبه ایست که از جان خود عزیز میدارم بیماری که مخصوص اطفال است و اورا ام الصبیان میگویند بهم رسانید و زمانی ممتد از هوش رفت هرچند اهل تجربه تدبیرات و معالجات بکار بردند سود نداد و بیهوشی او هوش از من ربود چون از تداوی ظاهری ناامیدی دست داد از روی خضوع و خشوع عرق نیاز بدرگاه کریم کارساز و رحیم بنده نواز سوده صحت اورا مسالت نمودم درین حالت بخاطر گذشت که چون باخدای خود عهد کرده بودم که بعد از تمام سن خمسین از عمر ابی نیاز مند ترک شکار تیر و بندوق نموده هیچ جانداری را بدست

خود ازوه نسازم. اگر به نیت سلامتي او از تاریخ حال دست ازاں کار باز دارم ممکن که حیات او وسیله نجات چندیں جاندار شود. حق سبحانه تعالی اورا بایں نیازمند ارزاني دارد. القصه بعزم درست و اعتقاد صادق با خدا عهد کردم که بعد ازیں هیچ جاندارے را بدست نیازارم بکرم الهي کوفت او تخفیف تمام یافت و دراں هنگام که ایں نیاز مند دربطن والده بود بدستورے که دیگر اطفال درشکم حرکت میکنند روزے اثر حرکت ظاهر نشد پرستاراں مضطرب و متلاشي گشته صورتحال را بعرض حضرت عرش اشیاني رسانیدند دراں ایام پدرم پیوسته شکار یوز میفرمودند چوں انروز جمعه بود به نیت سلامتي من نذر فرمودند که در مدت عمر روز جمعه شکار یوز نکنند تاانتهاے حیات بریں عزیمت ثابت قدم بودند و من نیز متابعت انحضرت نموده تا حال شکار یوز روز جمعه نکرده ام مجملاً بجهت ضعف نور چشمي شاه شجاع سه روز دریں منزل توقف واقع شد امید که حق تعالی اورا عمر طبعي کرامت فرماید روز سه شنبه هفتم کوچ اتفاق افتاد روزی پسر حکیم تعریف شیر شتر میکرد بخاطر رسید که اگر روزی چند بداں مداومت نمایم ممکن که نفعي داشته باشد و بمزاج من گوارا باشد آصفخان ماده ولایتي شیردار داشت قدرے ازاں شیر تناول کردم بخلاف شیر دیگر شتران که خالي از شوری نیست بمذاق من شیریں و لذیذ امد و الحال قریب یکماه است که هر روز پیاله که مقدار نیم کاسهٔ آبخوري باشد ازاں شیرمی خورم و نفعی ظاهر شده رافع تشنگي است غرایب انکه دوسال پیش ازیں اصفخان ایں مایه را خریده بود و دراں وقت بچه نداشت و اصلا اثر شیر ظاهر نبود دریں ایام بحسب اتفاق از پستان او شیر بر امد هر روز چهار سیر شیر گاؤ و پنج سیر گندم و یک سیر قند سیاه و یک سیر بادیان بخورد او مي دهند که شیرش لذیذ و شیریں و مفید باشد بے تکلف بمذاق من خیلکی در افتاد و گوارا امده و بجهت امتحان شیر گاؤ و شیر گاؤ میش را طلبیده هر سه را چشیدم در شیریني وعذوبت شیر ایں شتر را نسبتی نیست فرمودم که چند مایه دیگر را هم ازیں قسم خوراک بدهند تا ظاهر شود که از اثر غذاهاے لطیف عذوبت است یا در اصل شیر ایں شتر شیریں است روز کم شنبه هشتم کوچ فرمودم روز مبارک شنبه نهم مقام واقع شد دولت خانه بر مقام تال کلانے ترتیب یافته بود فرزند شاه جهاں کشتي طرح کشمیر که نشیمن گاه اں را از نقره ساخته بودند پیشکش نمود اخرهاے انروز براں کشتي نشسته سیر تال کرده شد عابد خاں بخشي بنگش را که بدرگاه طلبداشته شده بود دریں روز سعادت استانبوس دریافته بخدمت دیواني بیوتات سرفراز گشت، سرفراز خاں که از کمکیان صوبه گجرات است بعنایت علم و اسپ پنچاق خاصه و فیل فرق عزت بر افراخته رخصت یافت عزت خاں که از تعینات لشکر بنگش است بعنایت علم سربلند گردید روز جمعه دهم کوچ فرموده شد میر میراں بمنصب دو هزاری ذات وششصد سوار سرفرازي یافت روز شنبه یازدهم پرگنه دوحد محل ورود موکب مسعود گشت شب یکشنبه دوازدهم آبان ماه الهي سنه سیزده جلوس مطابق پانزدهم ذیقعده

هزار و بیست و هفت هجری بطالع نوزده درجهٔ میزان بخشنده میمنت بفرزند اقبالمند شاهجهان از صبیهٔ آصفخان گرامی فرزند کرامت فرمود امید که قدمش برین دولت ابد قرین مبارک و فرخنده باد سه روز در منزل مذکور مقام نموده روز یکشنبه پانزدهم در موضع ثمرنه نزول اقبال اتفاق افتاد چون التزام شده که جشن مبارک شنبه تا مقدور و ممکن باشد در کنار آب و جای بصفا ترتیب یابد درین نزدیکی سرزمینی که قابلیت آن داشته باشد نبود ناگزیر قریب نیمی از شب مبارکشنبه شانزدهم گذشته باز سواری فرمودم و هنگام طلوع نیر اعظم فروغ بخش عالم در کنار تال باکهور نزول اجلال واقع شد اکثرهای روز بزم پیاله آراسته بچندی از بندهای خاص پیاله عنایت نمودم روز جمعه هفدهم کوچ فرمودم کیشو داس مارو جاگیردار آن نواحی است حسب الحکم از دکن آمده بسعادت زمین بوس سربلندی یافت روز شنبه هیژدهم حوالی رام گده معسکر اقبال گشت چند شب پیش ازین سه گهری بطلوع مانده بود در کرهٔ هوا مادهٔ بخار و دخانی بشکل عمودی نمودار شد و هر شب یک گهری پیشتر از شب دیگر ظاهر میگشت و چون تمام نمود صورت حربه پیدا کرد هردو سر باریک و میان گنده خمدار مانند داس پشت بجانب جنوب و روی بسوی شمال الحال یکپهر بطلوع مانده ظاهر می گردد منجمان و اختر شناسان قد و قامت او را باسطرلاب معلوم کردند که بیست و چهار درجه فلکی را باختلاف منظر سار است و بحرکت فلک اعظم متحرک و حرکت خاصه نیز در جهت حرکت فلک اعظم درو ظاهر می شود چنانچه اول در برج عقرب بود آنرا گذاشته بمیزان رسید و حرکت عرض در جهت جنوب بیشتر دارد دانایان فن نجوم در کتب این قسم را حربه نامیده اند و نوشته اند که ظهور این دلالت میکند بر ضعف ملوک عرب و استیلاء دشمنان ملوک عرب بر ایشان والعلم عندالله تا تاریخ مذکور بعد از شانزده شب که علامت ظاهر شده بود در همان سمت ستارهٔ نمودار گشت که سرش روشنی داشت و تا دو سه گز دم او دراز مینمود و اما در دم اصلا روشنی و درخشندگی نبود الحال قریب هشت شب است که نمودار شده هرگاه که منتفی گردد مرقوم خواهد نمود و از آثار او آنچه بظهور رسد نوشته خواهد شد روز یکشنبه نوزدهم مقام کرده روز دوشنبه در موضع سیندل کهیره نزول فرمودم روز سه شنبه بیست و یکم باز مقام شد مرشد خان افغان خلعت و فیل مصحوب زنهار خان مرحمت نموده فرستادم روز کمشنبه بیست و دوم پرگنه مدنپور مخیم اردوی گیهان شکوه گشت روز مبارکشنبه بیست و سوم مقام کرده بزم پیاله ترتیب یافت و داراب خان بخلعت نادری سرفراز شد روز جمعه مقام نموده روز شنبه بیست و پنجم پرگنه دوازی مخیم معسکر اقبال گشت روز یکشنبه بیست و ششم در کنار آب چندل نزول فرمودم و روز دوشنبه بیست و هفتم بر لب آب کهدر منزل شد روز سه شنبه بیست و هشتم سواد بلدهٔ اوجین مورد رایات منصوری گردید از احمدآباد تا اوجین نود و هشت کروه مسافت راه بیست و هشت کوچ و چهل و یک مقام که دو ماه و ده روز باشد آمده شد روز کم شنبه بیست و نهم باحد روپ

که از مرتاضان کیش هنود است و تفصیل احوال او در اوراق سابق نگاشته کلک وقایع نگار گردید صحبت داشته بسیر و تماشاے کالیادہ توجه فرمودم بے تکلف صحبت او از مغتنمات است درین تاریخ از مضمون عرض داشت بهادر خان حاکم قندهار بوضوح پیوست که در سنه هزار و بست و شش هجری که عبارت از سال پار باشد در قندهار و نواحي ان کثرت موش بحدے رسیده که جمیع محصولات و غلات و مزروعی و سردرختیهاے انولایت را ضایع ساخته اند تا زراعت درو نشده بود خوشه ها را بریده میخوردند چون رعایا مزروعات خود را بخرمن در آوردند تا کوفتن و پاک ساختن نصف دیگر تلف شده بود چنانچه ربعی از محصولات شاید بدست در آمده باشد و همچنین از فالیز ها و از باغات اثر نمانده بمرور چندے آوارہ و معدوم شدند چون فرزند شاهجهان جشن ولادت پسرخود را نکرده در اوجین که محال جاگیر اوست التماس نمود که بزم روز مبارکشنبه سي ام در منزل او آراستگي یابد لاجرم آن فرزند را کامرواے خواهش ساخته در منزل او بعیش و طرب گذرانیده شد و بندهاے خاص که درین قسم مجالس و محافل بار مي یابند بساغرهاے لبریز عنایت سرخوش گشتند و فرزند شاهجهان آن مولود مسعود را به نظر درآورده خوانے از جواهر و مرصع آلات و پنجاه زنجیر فیل سي نر و بیست ماده برسم پیشکش گذرانیده التماس نام نمود انشاالله بساعت نیک نهاده خواهد شد و از فیلان او هفت زنجیر فیل داخل حلقه خاصه شد تتمه به فوجداران تقسیم یافت و درکل انچه از پیشکشهاے او مقبول افتاد دولک روپیه خواهد بود درین روز عضدالدوله از جاگیر خود رسیده سعادت آستان بوس دریافت هشتاد و یک عدد مهر بصیغه نذر و فیلے برسم پیشکش گذرانید قاسم خان که از حکومت بنگاله معزول ساخته بدرگاه طلب داشته شده بود بدولت زمین بوس مستسعد گشته هزار مهر نذر گذرانید روز جمعه غره اذر ماه بشکار باز و جره خاطر را رغبت افزود در اثناے سواري بقطع زراعتي از جوار گذر افتاد باآنکه هر تنه یکخوشه بار مي آورد تنهٔ بنظر درآمد که دوازده خوشه داشت موجب حیرت گشت درینحال حکایت بادشاه و باغبان بخاطر گذشت

حکایت بادشاه وباغبان

یکی از سلاطین در هواے گرم بدر باغی رسید پیر باغبانے دید بر در استاده پرسید که درین باغ انار هست گفت هست سلطان فرمود که قدحی آب انار بیار باغبان را دخترے بود بجمال صورت و حسن سیرت آراسته باو اشارت کرد تا آب انار حاضر سازد دختر رفت و فی الحال قدحی پر آب انار بیرون آورد و برگی چند بر روی آن نهاده سلطان از دست او گرفت و در کشید انگاه از دختر پرسید که مقصود از گذاشتن این برگها برروے آب چه بود دختر بزبان فصیح و اداے ملیح معروضداشت که در چنین هواي گرم غرق از عرق قطره و سواري رسیدن و آب را بیکدم درکشیدن منافي

حکمت است بنابرین احتیاط برگها را بر روی آب و قدح نهادم تا بآهستگی و تانی نوش جان فرمایند سلطان را این حسن ادا بغایت خوش آمد و بخاطر گذرانید که این دختر را داخل خدمه محل خود سازم بعد ازان از باغبان پرسید که هر سال حاصل تو ازین باغ چیست گفت سیصد دینار گفت بدیوان چه میدهی گفت سلطان از سر درختی چیزی نمیگیرد بلکه از زراعت عشری می ستاند سلطان را بخاطر گذشت که در مملکت من باغ بسیار و درخت بیشمار است اگر از حاصل باغ نیز عشری دهد مبلغی کفایت می شود و رعیت را چندان زیانی نمي رسد بعد ازین بفرمایم که خراج از محصول باغات نیز بگیرند پس گفت قدری آب دیگر هم از انار بیار دختر رفت و بعد از دیری امد و قدحی آب انار اورد و سلطان گفت که ان دفعت که رفتي زود امدی و بیشتر اوردی و این مرتبه انتظار بسیار دادی و کمتر اوردي دختر گفت که ان دفعت قدح را از اب یک انار مالا مال ساخته بودم و درین دفعه پنج شش انار افشردم و انقدر اب حاصل نشد سلطان را حیرت افزود باغبان معروض داشت که برکت محصول از اثر نیت نیک پادشاه است مرا بخاطر میرسد که شما پادشاه باشید در وقتي که حاصل باغ را از من پرسیدید نیت شما دگرگون شده باشد لاجرم برکت از میوه رفت سلطان متاثر گشت و ان اندیشه از دل برآورد پس گفت یک دفعت دیگر قدحی از اب انار بیار دختر بار رفت و زود قدح را لبالب پر اورد خندان و شادان بدست سلطان داد سلطان بر فراست باغبان افزین کرده صورت حال ظاهر ساخت و ان دختر را ازو درخواست و خواستگاري نمود این حقیقت ازان پادشاه حقیقت اگاه بر صفحه روزگار یادگار ماند القصه ظهور این امور معنی اثار نیت نیک و ثمرات عدالت است هرگاه همگي همت و نیت سلاطین معدلت ائین مصروف و معطوف بر اسودگي خلق و رفاهیت رعایا باشد ظهور خیرات از محصول زراعت و باغات مستبعد نیست ولله الحمد که درین دولت ابد قرین بر سر درختي هرگز محصول رسم نبوده است و نیست و در تمام ممالک محروسه یکدام و یکحبه باین صیغه داخل خزانه عامره و واصل دیوان اعلی نمی شود بلکه حکم است که هرکس در زمین مزروعی باغ سازد حاصل ان معاف باشد امید که حق سبحانه این بیار مند را همواره بر نیت خیر موافق داراد

چو نیت بخواست و خرم دهي

روز شنبه دوم بار بصحبت چد روپ خاطر شوق افزود بعد از فراغ عبادت بیمرور بکشتي نشسته بقصد ملاقات او شتافتم که در اخر روز در گوشه انزوائی او دریده صحبت داشتم بسا سخنان بلند از حقائق و معارف استماع افتاد بے اغراق مقدمات تصوف مدقق بیان مے کند و از صحبت او محظوظ میتوان شد شصت سال از عمرش گذشته بعمر و دوساله بود که قطع تعلقات ظاهری کرده قدم همت بشاهراه تجرید نهاده و سي و هشت سال است که در لباس بے لباسي بسر میبرد در وقت رخصت گفت که شکر

این موهبت الهي بکدام زبان ادا نمایم که در عهد دولت چنین بادشاه عادل بجمعیت وقت و آرامش خاطر بعبادت معبود خود مشغولم و از هیچ رهگذر غبار تفرقه بر دامن عزیمت من نمی نشیند روز یک شنبه سویم از کالیاده کوچ فرمودم در موضع قاسم کهیره نزول واقع شد در اثنای راه بشکار باز و جره مشغولی داشتم اتفاقاً کاروانکی برخاست باز تویغون را که نهایت توجه بان دارم از پی او پرانیدم کاروانک از چنگ او بدرجست و باز هوا گرفته بمرتبه بلند شد که از نظرها غایب گردید هرچند قراولان و میرشکاران از پی او باطراف تاختند اثری ازو نیافتند و محال نمود که در چنین صحرای باز بدست آید و لشکر میرکشمیري که سردار میرشکاران کشمیر است و باز مذکور حواله او بود سراسیمه بے سراغ و نشان در اطراف صحرا مے شتافت ناگاه از دور درختی دید چون نزدیک رسید باز را بر سر شاخ نشسته یافت مرغ خانگي را نموده باز را طلبید سه گهړي بیشتر نگذشته بود که گرفته بحضور آورد و این موهبت غیبي که در گمان و خیال هیچکس نبود مسرت افزای خاطر گشت بانعام این خدمت منصب او را افزوده اسپ و خلعت مرحمت نمودم روز دوشنبه چهارم و سه شنبه پنجم و کمشنبه ششم پی در پی کوچ واقع شد روز مبارکشنبه هفتم مقام نموده در کنار تال جشن نشاط آراستگي یافت نور جهان بیگم بیماري داشت که مدتها بران گذشته بود و اطبائی که بسعادت خدمت اختصاص دارند از مسلمان و هندو هرچند تدبیرات بکار بردند سودمند نیفتاد و از تداوي آن بعجز معترف گشتند درینولا که حکیم روح الله بخدمت پیوست و متصدي علاج آن شد بتائید ایزد عزاسمه در اندک مدت صحت کامل رو نمود و بصله این خدمت شایسته حکیم را بمنصب لایق سرفراز ساخته سه موضع از وطن او بطریق ملکیت عنایت فرمودم و حکم شد که مشارالیه را بنقره وزن کرده در وجه انعام او مقرر دارند روز جمعه هشتم تا روز یکشنبه سیزدهم پی در پی کوچ اتفاق افتاد و هر روز تا آخر منزل بشکار باز و جره مشغول بوده دراج بسیار گیرانده شد روز یکشنبه گذشته کنور کرن پسر رانا امر سنگهه بدولت زمین بوس سرفراز گشته تسلیمات مبارکباد فتح دکن بتقدیم رسانیده صد مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و موازي بست و یکهزار روپیه از قسم مرصع آلات با چند اسپ و فیل پیشکش گذرانید انچه از قسم فیل و اسپ بود باو بخشیدم و تتمه بمعرض قبول مقرون گشت و روز دیگر باو خلعت مرحمت شد بمیر شریف وکیل قطب الملک یک زنجیر فیل و باراد تخان میر سامان نیز یک زنجیر فیل عنایت شد سید هزبر خان بفوجداري سرکار میوات سرفراز شد منصب او از اصل و اضافه هزاري ذات و پانصد سوار مقرر گشت سید مبارک را بحراست قلعه رهتاس ممتاز ساخته منصب پانصدي ذات و دوصد سوار مرحمت فرمودم روز مبارک شنبه چهاردهم در کنار تال موضع سندهارا مقام کرده بزم پیاله ترتیب یافت و بندهاے مخصوص بساغرهاے نشاط خوشوقت شدند جانوران شکاري که در آگره بگریز بهته بودند خواجه عبداللطف قوش بیگي درین روز آورده بنظر گذرانید انچه لایق سرکار

خاصه بود انتخاب نموده تتمه را بامرا و دیگر بندها بخشیده شد درین تاریخ خبر بغی و کافر نعمتی راجه سورجمل ولد راجه باسو بمسامع جلال رسید راجه باسو چند پسر داشت مشارالیه اگرچه بسال از همه کلان تر بود غایتاً پدر بجهت بداندیشی و فتنه جوئی پیوسته اورا محبوس و مضبوط میداشت همچنان ازو ناراض و آزرده خاطر گذشت بعد از فوت او چون این بی سعادت از همه کلان تر بود دیگر فرزند قابل و رشید نداشت حقوق خدمت راجه باسو ملحوظ و منظور فرموده بجهت انتظام سلسله زمینداری و محافظت ملک و وطن او این بیدولت را بخطاب راجگی و منصب دوهزاری سرفراز ساخته جا و جاگیر پدرش را که بسعی خدمت و دولتخواهی بدست آورده بود و مبلغهای کلی از نقد و جنس که بسالهای دراز اندوخته بود با و ارزانی داشتم و در هنگامیکه مرحومی مرتضی خان بخدمت فتح کانگره دستوری یافت چون این بیدولت زمیندار عمده آن کوهستان بود بظاهر تعهد خدمات و دولتخواهی ها نموده بکمک مشارالیه مقرر گشت و بعد ازان که بمقصد پیوست مرتضی خان محاصره را بر اهل قلعه تنگ ساخت و این بد سگال از صورتحال دریافت که عنقریب مفتوح خواهد شد در مقام ناسازی و فتنه پردازی در آمده پرده آزرم از پیش رو بر گرفت و با مردم مشارالیه کارها بمنازعت و مخاصمت رسانید مرتضی خان نقش بیدولتی و ادبار از صفحه جبین آن برگشته روزگار خوانده شکایت اورا بدرگاه والا عرضداشت نمود بلکه صریح نوشت که آثار بغی و نادولتخواهی از احوال او ظاهر است و چون مثل مرتضی خان سردار عمده با لشکر گران دران کوهستان بود آن بی سعادت وقت را مقتضی ترتیب اسباب شورش و آشوب نیافته بخدمت فرزند شاه جهان عرضداشت نمود که مرتضی خان بتحریک ارباب غرض بامن بدمزاجی بهم رسانیده در مقام خراب ساختن و بر انداختن می شود به عصیان و بغی متهم میسازد امید که سبب نجات و باعث حیات من گشته مرا بدرگاه طلب فرمایند هرچند که بر سخن مرتضی خان نهایت اعتماد داشتم غایتاً ازین که او التماس طلب خود بدرگاه نموده شبهه بخاطر رسید که مبادا مرتضی خان به تحریک ارباب غرض بشورش در آمده و غور ناکرده او را متهم میساخته باشد محضاً بالتماس فرزند شاه جهان از تقصیرات او گذشته بدرگاه طلب فرمودم و مقارن این حال مرتضی خان بجوار رحمت ایزدی پیوست و فتح قلعه کانگره تا فرستادن سردار دیگر در عقده توقف افتاد چون این فتنه سرشت بدرگاه والا رسید نظر بظاهر احوال او افگنده دران زودی مشغول و مشمول عواطف بیدریغ ساخته در ملازمت شاه جهان بخدمت فتح دکن رخصت نموده شد بعد ازان که ملک دکن به تصرف اولیای دولت ابد قرین در آمد درخدمت آن فرزند وسایل برانگیخته متصدی فتح قلعه کانگره گشت هرچند این بی حقیقت حق ناشناس را باز دران کوهستان راه دادن از آئین حزم و احتیاط دور بود لیکن چون این خدمت را آن فرزند بعهده خویش گرفته بود ناگزیر به اراده و اختیار او گذاشته شد و فرزند اقبالمند اورا با تقی نام یکی از بندهای خود و فوجی شایسته از

بان خوبی انشاری منظر دریبامد بادر سیرگاهے است لحظه ارتماشاے ان محظوظ گشتم روز یک شنبه بیست وچهارم مقام نموده در تالابے که پیش دولتخانه واقع شد در کشتی نشسته شکار مرغابی کرده شد روز دو شنبه بیست پنجم و سه شنبه بیست و ششم و کمشنبه بیست و هفتم بے درپے کوچ افتاد صحاحبان پوستین خاصه که در بر داشتم لطف نمودم و هفت راس اسپ ازطویله خاصه که برهرکدام سواری کرده شد بیرمان اتالیق مرحمت نمودم روز یک شنبه دوم دیماه الهی قلعه رن‌تهنبور محل رایات جلال گشت این قلعه از اعظم قلاع هندوان است در زمان سلطان علاءالدین خلجی رائے پتمردیو متصرف بود سلطان مدتهائے مدید محاصره نموده بمحنت و تردد بسیار مفتوح ساخت و در آغاز سلطنت حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه رائے سرجن هادا در تصرف داشت و پیوسته شش هفت هزار سوار ملازم او می بودند و آنحضرت بمیامن تائید ایزد سبحان در عرض یکماه ودوازده روز فتح کردند و رائے سرجن برهنموني بخت سعادت آستانبوس دریافته در سلک دولتخواهان منتظم گشت واز امرائے معتمدبندهائے معتمدشد بعد ازو پسرش رای بهوج نیز در زمرهٔ امرای عظام انتظام داشت الحال نبیره او سربلند رائے داخل بندهائے عمده است روز دوشنبه سیوم بعزم تماشای قلعه توجه نمودم دو کوه در برابر یکدیگر واقع است یکی را رن میگویند و دیگری را تهنبور قلعه برفراز تهنبور اساس یافته و این هردو اسم را ترکیب داده رن تهنبور نام کرده اند اگرچه قلعه در غایت استحکام است و آب فراوان دارد غایتاً کوه رن حصنی است قوی و فتح این حصار منحصر است ازان جانب چنانچه والد بزرگوارم حکم فرمودند که توپ هارا برفراز کوه رن برآورده و عمارات درون حصار را صحرا گیرند اول توپی را که آتش دادند بچوکهندی محل رائے سرجن رسید و از آمدن آن عمارت زلزله در بنائے همت او راه یافته وتوهم عظیم برباطن او مستولی گشته و بتاب خود را منحصر در سپردن قلعه دانسته فرق عبودیت و خاکساری بدرگاه شهنشاه حرم بخش عذر پذیر سود القصه قرار داد خاطر چنان بود که شب در بالائے قلعه گذرانیده روز دیگر بازارود مراجعت فرمایم چون مداخل و عمارات درون حصار بروش هندوان آساس یافته و جانها را بی هوا و کم فضا ساخته اند دلنشین نیفتاد و خاطر بتوقف راضي نشد حمامی بنظر درآمد که یکی از نوکران رستم خان متصل بحصار قلعه ساخته باغچه و نشیمنی مشرف برصحرا خالی از فضائے و هوائی نیست و در تمام قلعه به ازین جائی نه رستم‌خان از امرائے حضرت عرش آشیانی بوده از صغرسن در بندگی آنحضرت تربیت یافته نسبت محرمیت و قرب خدمتی داشته از غایت اعتماد این قلعه را حواله باو فرموده بودند بعد از فراغ تماشای قلعه و مداخل آن حکم شد که جمعی از محبوسان را که درین حصار محبوس اند حاضر سازند تا بجمعیت حال و حقیقت احوال هریک را رسیده مقتضای عدالت حکم فرموده شود مجملاً غیر از معامله خون یا شخصی که از حرامی او فتنه و آشوب در ملک راه می یافت دیگر همه را آزاد ساختم و بهرکدام درخور حال او

خرچی و خلعت عنایت شد و شب سه شنبه چهارم بعد از گذشتن یکپهر و سه گهری بدولتخانه مراجعت فرمودم روز یکشنبه پنجم قریب به پنج کروه کوچ نموده روز مبارک شنبه ششم مقام واقع شد دریں روز خانخانان پیشکش خود بنظر در آورد از قسم جواهر و مرصع آلات و اقمشه و فیل انچه پسند افتاد برگزیده تتمه را بمشار الیه مرحمت فرمودم مجموع پیشکش او انچه بدرجه قبول رسید موازي یک لک و پنجاه هزار روپیه قیمت شد روز جمعه هفتم پنج کروه کوچ نمودم پیش ازیں سارس را به شاهین گیرانیده بودم لیکن شکار درنا تا حال تماشا نکرده بودم چوں فرزند شاه جهان ذوق شکار شاهین بسیار دارد و شاهین هاي او خوب رسیده حسب التماس اں فرزند صبح پگاه سوار شدم یک درنا بدست خود گیرانیدم و درنا دیگر را شاهین که آں فرزند در دست داشت گرفت بی تکلف از شکارهاے خوب خوب است بغایت الغایت محظوظ گشتم اگرچه سارس جانور کلاں است غایتاً سست پرکاواک واقع شد شکار درنا را هیچ نسبتی باں نیست بنازم دل و جگر شاهین را که ایں قسم جانوراں قوي جثه را میگیرد و بزور سرپنجه همت زبون میسازد حسن‌خاں قوشچي آں فرزند بجلدوی ایں شکار بعنایت فیل و اسپ و خلعت سرفرازي یافت و پسرش نیز باسپ و خلعت ممتاز گشت روز شنبه هشتم چهار کروه و یکپاو کوچ کرده روز یکشنبه نهم باز مقام نمودم دریں روز خانخاناں سپه سالار بخلعت خاصه و کمر شمشیر مرصع و فیل خاصه با تلایر فرق عزت بر افراخته مجدداً بصاحب صوبگي ملک خاندیس و دکن سربلندي یافت و منصب آں رکن السلطنت از اصل و اضافه هفت هزاري ذات و سوار مرحمت شد چوں صحبت او با لشکرخاں راست نیامد حسب الالتماس مشارالیه عابدخاں دیوان بیوتات را بخدمت دیواني بیوتات مقرر فرمودم و منصب هزاري ذات و چهارصد سوار عنایت شد اسپ و فیل و خلعت مرحمت نموده بداں صوب فرستادم و همدریں روز خاندوراں از صوبه کابل رسیده دولت زمیں بوس دریافت هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر گذرانید و تسبیح مروارید با پنجاه راس اسپ و ده قطار شتر نر و مایهٔ ولایتي و چند دست جانور شکاري و چیني و خطائي وغیره برسم پیشکش معروضداشت روز دوشنبه دهم سه کروه و یکپاو روز سه شنبه یازدهم پنج کروه و سه پاو کوچ شد دریں روز خاندوراں مردم خود را آراسته بنظر در آورد و هزار سوار مغل که اکثر اسپ ترکي و بعضی عراقي و مجنس داشتند بشمار داد با آنکه جمعیت او اکثر متفرق گشته بعضے ملازم مهابتخاں شده در همان صوبه مانده اند و جمعی از لاهور جدائي گزیده باطراف ممالک رفته اند اینقدر سوار خوش اسپه غنیمت نمود بیتکلف خاندوراں در شجاعت و دلاوري و جمعیت داري از یکتایاں روز گار است اما افسوس که پیر منحني شده و کبرسن او را دریافته و باصره اش بسیار ضعیف و زبون گشته دو پسر جوان و رشید دارد خالي از معقولیتی نیستند غایتاً خود را در برابر خاندوراں نمودن کاری است مشکل و عظیم دریں روز بمشارالیه و فرزندان او خلعت و شمشیر مرحمت شد روز یکشنبه دوازدهم سه نیم کروه درنوردیده برکنار تال ماندو نزول

سعادت اتفاق امتاد درمیان تال نشیمنی از سنگ واقع است بزیکی از ستونها این رباعي شخصی ثبت نموده بود بنظر در آمد و مرا از جا در آورد الحق از شعرهاے خوب است

یاران موافق همه از دست شدند * در دست اجل یگان یگان پست شدند
بودند تنگ شراب در مجلس عمر * یک لحظه زما پیشترک مست شدند

درینوقت رباعی دیگرهم ازین عالم شنیده شد چون بسیار خوب گفته آن را نیز نوشتم

افسوس که اهل جود و هوش شدند * از خاطر همدمان فراموش شدند
آنها که بصد زبان سخن میگفتند * آیا چه شنیدند که خاموش شدند

روز مبارکشنبه سیزدهم مقام کرده شد عبدالعزیز خان از صوبه بنگش رسیده سعادت استانبوس دریافت اکرامخان که بفوجداری فتح پور و اطراف آن متعین بود بدولت ملازمت سربلند گشت خواجه ابراهیم خان بخشي صوبه دکن بخطاب عقیدت خاني سرور شد میرحاج از کومکیان صوبه مذکور از جوانان مردانه است بخطاب شیره خاني و علم سربلندي یافت روز جمعه چهاردهم بدو کروه و نیاو کوچ شد روز شنبه پانزدهم سه کروه طے نموده در سواد دیده نزول اجلال اتفاق افتاد خود با اهل حرم به تماشاے بالاے قلعه شتافتم محمد بخشي حضرت جنت اشیاني که حراست قلعه بعهده او مقرر بود منزلی ساخته مشرف بر صحرا بغایت مرتفع و خوش هوا و مزار شیخ بہلول نیز در جوار آن واقع است و خالی از فیضی نیست شیخ برادر کلان شیخ محمد غوث است و در علم دعوت اسما یدطولی داشته و جنت آشیاني را نسبت مذکور ربطه محبت و حسن عقیدت بروجه کمال بوده درهنگامیکه آنحضرت تسخیر ولایت بنگاله فرموده یکچندی دران ولایت اقامت گزیدند میرزا هندال بحکم آنحضرت در آگره مانده بود جمعی از فلتچیان زیده که سرشت اینها فتنه و فساد مجبول است راه بیوفائي سپرده از بنگاله نزد میرزا آمدند وسلسله جنبان خیالات باطل میرزا شده به بغي و کافرنعمتي و ناحق شناسی رهنمونی کردند و میرزاے بے عاقبت خطبه بنام خود خوانده صریحاً اعلام بغي و عناد مرتفع گردانید چون صورت واقعه از عرضداشت دولتخواهان بمسامع جلال رسید آنحضرت شیخ بہلول را بجهت نصیحت فرستادند که میرزا را از اراده باطل گردانیده بشاهراه اخلاص و اتفاق ثابت قدم سازد چون آن بیدولتان فتنه سرشت چاشني سلطنت را در کام میرزا شیرین ساخته بودند میرزا بادۀ نشه باطل خام طمع شده بموافقت و متابعت راضي نگشت و بتحریک ارباب فساد شیخ بہلول را در چار باغ که حضرت فردوس مکاني بابر بادشاه برلب آب جون ساخته اند به تیغ بیباکي شهید گردانیده و چون محمد بخشي را بشیخ مذکور نسبت ارادت بود نعش او را در قلعه بیانه برده مدفون ساخت روز یک شنبه شانزدهم چهار و نیم کروه طي نموده در منزل برہ رسیده شد چون باغ و باولیي که بحکم مریم زماني در پرگنه جوست اساس یافته در سر راه واقع بود بتماشاے آن توجه فرمودم بے تکلف

باولي عمارتے است عالي و بغایت خوب ساخته اند از کارفرمایان تحقیق شد که مبلغ بست هزار روپیه صرف این عمارت شد و چون دربن حوالي شکار خیلکی بود روز دوشنبه هفت دهم مقام فرمودم روز سه شنبه هیژدهم سه کروه و یک نیم پاو گذشته در موضع دایرمئو ورود موکب مسعود اتفاق افتاد روز کم شنبه نوزدهم دو کروه و نیم طي نموده در کنار کول فتحپور رایات منصور بر افراشت و چون هنگام عزیمت فتح دکن از رن تهنبور تا اوجین آسامي منازل و بعد مسافت انها نوشته شده بود دربن مرتبه به تکرار نوشتن مناسب ندید و از راه رن تهنبور تا فتحپور براهی که آمده شد دو ویست و سي و چهار کروه مسافت به شصت و سه کوچ و پنجاه و شش مقام که مجموع یکصد و نوزده روز بوده باشد طی نموده شد بحساب شمسي چهار ماه و یکروز کم گذشته و قمري چهار ماه کامل و از تاریخی که موکب اقبال بعزم فتح رانا و تسخیر ملک دکن از مستقرالخلافه نهضت فرموده تاحال که رایات جلال همعنان نصرت و اقبال باز بمرکز سلطنت قرار گرفت پنج سال و چهار ماه شد منجمان و اختر شناسان روز مبارک شنبه بیست و هشتم دیماه الهي سنه سیزدهم مطابق سلخ محرم سنه یکهزار و بیست و هشت هجري ساعت در آمدن بدارالخلافه اگره اختیار فرموده بودند دریدولا مکرر از عرایض دولتخواهان معروض گشت که علت طاعون درشهر آگره شایع است چنانچه در روزی قریب بصد کس کم و زیاده در زیر بغل و یا کش ران یا درته گلو دانه بر آورده ضایع میشوند و این سال سیوم است که درموسم زمستان طغیان میکند و در اغاز تا بستان معدوم میگردد و ازغرایب انکه درین سه سال بجمیع قصبات و قریات نواحي آگره سرایت کرده و در فتحپور اصلا اثر این ظاهر نشده حتی در امان آباد تا فتحپور دو نیم کروه مسافت است مردم انجا از بیم وبا ترک وطن داده بدیگر مواضع پناه برده بودند ناگزیر مراعات حزم و احتیاط از ضروریات دانسته مقرر شد که درین ساعت مسعود بمبارکي و فرخي درمعموره فتحپور نزول موکب منصور اتفاق افتد و بعد از تخفیف بیماري و گراني ساعت دیگر اختیار نموده بدولت و سعادت ورود رایات جهان کشا بمستقرالخلافة ارزاني فرمائیم انشاالله تعالے و تقدس جشن مبارکشنبه در کنار کول فتحپور ترتیب یافت چون ساعت داخل شدن بمعموره بست و هشتم قرار یافته هشت روز در همین منزل توقف مقرر گشت حکم فرمودم که دور تال را پیمودند هفت کروه برآمد، درین منزل غیر ازحضرت مریم الزماني که بقدر تکسر میداشته اند دیگرجمیع بیگمان و خلوت نشینان سرادق عفت و سایربندهاے درگاه دولت استقبال دریافتند صبیه آصفخان مرحوم که درخانه عبدالله خان پسرخان اعظم است نقلے عجیب وغریب گذرانیده نهایت تاکید در تصحیح آن نمود بجهت غرابت مرقوم گشت گفت روزے در صحن خانه موشی بنظر درآمد سراسیمه افتان و خیزان بطرز مستان هرسو میرفت و نمی دانست که بکجا میرود به یکے از کنیزان گفتم که دم آن را گرفته پیش گربه انداخت گربه بشوق و میل ازجاے جسته موش را بدهن گرفت و فےالفور گذاشته نفرت ظاهرساخت

رفته رفته آثار ملال و آزردگی از چهرهٔ او پیدا شد روز دیگر برنگ مردن رسید بخاطر گذشت که اندک تریاق فاروق باید داد چون دهانش گشوده شد کام و زبان سیاه بنظر در آمد تا سه روز بحال تباه گذرانیده در چهارم بهوش آمد بعد ازان کنیزکی را دانه طاعون ظاهر شد و از افراط سوزش و مروحی درد آرام و قرار درو نمانده و رنگش متغیر گشت روی بسیاهی مایل و تپ محرق کرد روز دیگر از پایان اطلاق شده در گذشت و بهمین روش هفت و هشت کس درانخانه ضایع گشتند و چندی بیمار بودند که ازان منزل برآمده بباغ رفتم انهاییکه بیماری داشتند در باغ فوت شدند و درانجا دیگری دانه بر نیاورد مجملاً در عرض هشت و ده روز هفده کس مسافر راه عدم شدند و نیز گفت انها که دانه بر آورده بودند اگر آب جهت خوردن یا غسل کردن از دیگری طلبیدندی فی الفور درو هم سرایت کردی و آخر چنان شد که از غایت توهم هیچکس نزدیک بانها نمیگشت روز شنبه بست و دوم خواجه جهان که بخراسان آگره مقرر بود سعادت آستانبوس دریافته پانصد مهر بصیغه نذر و چهارصد روپیه برسم تصدق گذرانید روز دوشنبه بیست و چهارم بمشارالیه خلعت خاصه مرحمت شد روز مبارک شنبه بست و هشتم بعد از گذشتن چهار گهری که قریب بدو ساعت نجومی باشد

بساعتی که بولا کند بدو نقوم

بمبارکی و فرخی رایات منصور بمعمورهٔ فتحپور نزول سعادت ارزانی فرمود درهمین ساعت جشن فرزند ارجمند اقبالمند شاهجهان ترتیب یافت و او را بطلا و دیگر اجناس وزن فرمودم و سال بست و هشتم بحساب ماه های شمسی بمبارکی آغاز شد امید که بعمر طبیعی رسد و همدرین تاریخ حضرت مریم الزمانی از آگره تشریف گرامی ارزانی فرمودند و بدریافت دولت ملازمت ایشان سعادت جاوید اندوختم امید که ظل تربیت وشفقت ایشان بر سر این نیازمند مخلد باد چون اکرام خان پسر اسلامخان خدمت فوجداری این حدود را چنانچه باید بقید ضبط در آورده بود منصب اورا از اصل واضافه هزار وپانصدی ذات و هزار سوار مرحمت شد سهراب خان پسر میرزا رستم صفوی بمنصب هزاری ذات و سیصد سوار ممتاز گشت درین روز عمارت دولتخانه حضرت عرش آشیانی را به تفصیل سیر کرده بفرزند شاهجهان نموده شد درون آن حوض کلانی از سنگ تراشیده در غایت صفا ترتیب یافته کپور تلاؤ نام سی و شش ذرعه در سی و شش ذرعه مربع و عمقش چهار و نیم ذرعه و بحکم آنحضرت متصدیان خزانه عامره بفلوس و روپیه مملو ساخته بودند سی و چهار کرور و چهل و هشت لک و چهل و شش هزار دام که شانزده لک و هفتاد و ده هزار و چهارصد روپیه باشد که مجموع یک کرور و سه لک بحساب هندوستان و سیصد و چهل و سه هزار تومان بضابطه ایران بوده باشد مدتها تشنه لبان بادیه طلب را ازان چشمه سار مکرمت سیراب امید می ساختند روز یکشنبه غره بهمن ماه بحافظ نادعلی گوینده هزار درب انعام شد محب علی پسر بداغخان چکنی و ابوالقاسم خان گیلانی که دارای ایران چشم جهان بین انهارا میل کشیده سر بصحرای اوارگی داده مدتی است

که در پناه این دولت روز گار بفراغخاطر بسر می برند و بهر کدام در خور حال انها وجه معیشت مقرر گشته دریں تاریخ از اگره امده سعادت استانبوس دریافتند و بهر یک هزار روپیه انعام شد جشن مبارک شنبه پنجم در دولتخانه باراستگي ترتیب یافت و بنده هاے خاص بساغرهاے نشاط خوشوقت گشتند نصرالله که فرزند سلطان پرویز فیل کوه دمان را مصحوب او بدرگاه فرستاده بود رخصت معاودت یافت جلد جهانگیر نامه با اسپ پنچاق خاصه عنایت شد که بجهت انفرزند به برد روز یکشنبه هشتم بکنور کرن پسر رانا امرسنگه اسپ و فیل و خلعت و کپوه مرصع با پهول کتاره مرحمت نموده شد بجاے جاگیرش رخصت فرمودم و مصحوب او اسپی برانا فرستاده شد و همدرین روز بعزم شکارامان‌اباد توجه نمودم چون حکم بود که اهوان ان سرزمین را هیچکس‌شکار نکند دریں شش سال اهو بسیار فراهم امده و بغایت رام شده اند تا روز مبارک شنبه دوازدهم بدولتخانه معاودت نمودم و روز مذکور بدستور معهود بزم پیاله ترتیب یافت شب جمعه سیزدهم بروضه غفران پناه شیخ سلیم چشتي که شمه از محامد ذات و محاسن صفات ایشان در دیباچه ایں اقبال نامه ثبت افتاده رفته فاتحه خوانده شد هرچند اظهار کرامات و خوارق عادات نزد برگزیده هاے درگاه ایزدي پسندیده نیست بلکه دون مرتبه خود دانسته از اظهار ان اجتناب می نمایند لیکن وقتی از اوقات درجذبه مستي بے اراده و اختیاربا القصد هدایت شخصی ظاهر شد از جمله ان که پیش از ولادت‌من حضرت عرش اشیاني را بنوید قدوم این نیازمند و دو برادر دیگر امیدوار ساخته بودند دیگرانکه روزی بتقریبی‌حضرت عرش اشیاني پرسیدند که عمرشما چند است و زمان ارتحال بدارالملک بقا کی خواهد بود در جواب گفتند که حق جل اعلی عالم السرو الخفیات اســـت و بعد از مبالغه و اغراق اشارت باین نیاز مند فرمودند که هرگاه شاهزاده به تعلیم معلم یا دیگر چیزی یادگیرند و باں متکلم میشوند نشان و صال است لاجرم آنحضرت بجمعی که درخدمت من مقرر بودند تاکید فرمودند که هیچکس بشاهزاده از نظم و نثر چیزی تعلیم نکند تا آنکه دو سال و هفت ماه گذشت و روزی یکی از عورات مستحقه‌که دراں محله می بود اسپند همیشه بجهت دفع عین الکمال می سوخت باین بهانه درخدمت من راه داشت و از خیرات و تصدقات بهره مند میشد مرا تنها یافته غافل ازان مقدمه این بیت را بمن تعلیم نمود

الهي غنچه آمید بکشاي * گلی از روضه جاوید بنماے

من بخدمت شیخ رفته این بیت را خواندم شیخ بی اختیار از جاے خود برجسته بملازمت حضرت عرش اشیانی شتافتند و از ظهور این واقعه چنانچه بود اگاهی بخشیدند قضارا همان شب اثار تب ظاهر شد و روز دیگرکس بخدمت ان حضرت فرستاده تانسین کلانوت را که از گویندهاے بی نظیر بود طلب داشتند تانسین بملازمت ایشان رفته اغاز گویندگي نمود بعد ازان کس بطلب حضرت عرش اشیانی

فرستادند چون آنحضرت تشریف آوردند فرمودند که وعدهٔ وصال رسیده و از شما وداع می شوم و دستار از سر خود برداشته بر سر من نهادند گفتند که ما سلطان سلیم را جانشین خود ساختیم و او را بخدای حافظ و ناصر سپردیم و زمان زمان ضعف ایشان امتداد می‌یافت و اثر گذشتن بیشتر ظاهر می‌شد تا بوصال محبوب حقیقی پیوستند یکی از اعاظم آثار که در عهد دولت و زمان خلافت حضرت عرش آشیانی بظهور آمده این مسجد و روضه است بی اغراق عمارتی است بغایت عالی تمکین که مثل این مسجد در هیچ بلادی بدست عمارتش همه از سنگ در کمال صفا اساس نهاده پنج لک روپیه از خزانهٔ عامره صرف شده تا باتمام رسیده و آن که قطب الدین خان کوکلتاش محجر و دور روضه و فرش گنبد و شبستان مسجد را از سنگ مرمر ساخته سوای این است این مسجد مشتمل است بر دو دروازهٔ کلان بر سمت جنوب واقع است در غایت ارتفاع و بغایت تکلف پیشطاق دوازده ذرعه عرض و شانزده طول پنجاه و دو ذرع ارتفاع دارد سی و دو زینه بالا باید رفت تا بآنجا رسید و در دیگر خورد برابر آن رو بمشرق واقع است طول مسجد از مشرق و بمغرب با عرض دیوارها دو صد و دوازده ذرعه است از آنجمله مقصوره بیست و پنج و نیم ذرع پانزده در پانزده ذرع گنبد میان است و هفت ذرع عرض و چهارده طول و بیست و نیم ذرع ارتفاع پیشطاق است و هر دو پهلوی این گنبد کلان دو گنبد دیگر خورد برابر است و ده ذرع در ده ذرع بیست ایوان ستون دار ساخته اند و عرض مسجد از شمال بجنوب یک صد و هفتاد و دو ذرع است و بر اطراف دور ایوان و هشتاد و چهار حجره است عرض حجره چهار ذرعه و طول پنج ذرع است و ایوان بعرض هفت و نیم ذرع است و صحن مسجد سوای مقصوره و ایوان و در یکصد و شصت و نه ذرع طول و یکصد و چهل و سه ذرع عرض است و بالای ایوانها و در و بالای مسجد گنبدهای خورد ساخته اند که در شب های عرس و ایام متبرکه شمع در آن میان نهاده دوران را بپارچه ایوان میگیرند و از عالم فانوس می نماید و زیر صحن مسجد را بوکه ساخته اند که آب باران مملو میسازند و چون فتحپور کم آب و بد آب است و اهل این سلسله و درویشانی که پیوسته مجاور این مسجد اندک تمام سال کفایت می کند و در مقابل دروازه کلان بر سمت شمال مایل بمشرق روضهٔ شیخ است میان گنبد هفت ذرع و دور گنبد ایوان سنگ مرمر که نقش انداز محجره سنگ مرمر ساخته اند در غایت تکلف و مقابل این روضه بر سمت مغرب باندک فاصله گنبد دیگر واقع است که خویشان و فرزندان شیخ در آنجا آسوده اند از عالم قطب الدین خان و اسلام خان و معظم خان وغیره که همه بنسبت این سلسله و مراعات حقوق بمرتبهٔ امارت و پایهٔ عالی رسیده اند چنانچه احوال هر یک در جای خویش مذکور گشت الحال پسر اسلام خان که بخطاب اکرام خانی سرفرازی دارد و صاحب سجاده است و آثار سعادتمندی از احوال او ظاهر و خاطر به تربیت او متوجه بسیار است روز مبارک شنبه نوزدهم عبدالعزیز خان را بمنصب دو هزاری ذات و هزار سوار

سرفراز ساخته بخدمت فتح قلعه کانگره و استیصال سورجمل کافر نعمت تعین فرمودم و فیل و اسپ و خلعت بمشار الیه مرحمت شد ترسون بهادر نیز بهمان خدمت دستوري یافت و منصب او هزار و دو صدي ذات و چهار صد و پنجاه سوار مقرر گشت و اسپ عنایت نموده رخصت فرمودم چون منزل اعتمادالدوله در کنار تال واقع بود و بغایت جاے بصفا و مقام دلنشین تعریف مي نمودند حسب‌الالتماس ان مشارالیه جشن روز مبارک شنبه بست و ششم درانجا ترتیب یافت و آن رکن السلطنت بلوازم پاے انداز و پیشکش پرداخت و مجلس عالي آراست و شب بعد از خوردن طعام بدولتخانه معاودت واقع شد روز مبارک شنبه سویم ماه اسفندارمذ الهي سید عبدالوهاب بارهه که در صوبه گجرات خدمت و ترددات ازو بظهور رسیده بود بمنصب هزاري ذات و پانصد سوار سرفرازي یافته بخطاب دلیرخاني فرق عزت بر افراخت روز شنبه دوازدهم بقصد شکار امان آباد نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد تا روز یکشنبه با اهل محل به نشاط شکار مشغول بوده شب مبارک شنبه بست‌وهفتم بدولت خانه مراجعت واقع شد قضا را روز سه شنبه در اثناے شکار عقد مروارید و لعلی که نور جهان بیگم در گردن داشت گسیخته یک قطعه لعل که بده هزار روپیه مي ارزید با یکدانه مروارید که هزار روپیه بها داشت گم شد روز کمشنبه هرچند قراولان تفحص و تجسس نمودند بدست نیفتاد بخاطر رسید که هرگاه نام این روز کمشنبه است پیدا شدن آن درین روز از محالات است بخلاف ان چون روز مبارک شنبه همیشه برمن خجسته و مبارک آمده است باندک تفحص قراولان هردو را دران صحراے بےسروبن یافته بملازمت من آوردند و از اتفاقات حسنه انکه در همین روز فرخنده جشن وزن قمري و بزم بسنت بارے آراستگي یافت و بشارت فتح قلعه مؤ و شکست سورجمل سیاه‌بخت نیز رسید تفصیل این اجمال انکه چون راجه بکرماجیت باافواج منصوربدان حدود پیوست سورجمل برگشته روز خواست که روزے چند به تنبال‌ویاوه‌درائي بگذراند مشارالیه که از حقیقت کار اگهي داشت بسخن او نه پرداخته قدم جرات و جلادت پیش نهاد وان مخذول العافیت سررشته تدبیراز دست داده نه بجنگ‌صف‌پاء همت قایم‌داشت و نه‌بلوازم قلعداري همت گماشت باندک زدو خوردے کس بسیار بکشتن داده راه اوارگي پیش گرفت و قلعه مؤ و شهرے که اعتضاد قوي ان برگشته بخت بود بے محنت و تعب هردو مفتوح گشت و ملکی که اباء‌عن‌جدا در تصرف داشت پامال عساکر اقبال شد وان سرگشته بادیه ضلالت و ادبار بحال تباه‌پناه بکریوه‌هاے دشوار گذار برده خاک مذلت‌و خواري بر فرق روزگار خویش بیخت راجه بکرماجیت ملک اورا پس سر گذاشته باافواج قاهره بتعاقب او شتافت چون صورتحال بمسامع جلال رسید بجلدوے این خدمت شایسته نقاره براجه مرحمت فرمودم و فرمان قضا جریان از قهرمان جلال شرف ارتفاع یافت که قلعه و عماراتے که ساخته و پرداخته اوو پدر او باشد از بیخ‌وبنیاد براندا‌خته اثرے ازان بر روے زمین نگذارند و از غرایب انکه سورجمل برگشته روزگار

برادری داشت جگت سنگه نام چون اورا بخطاب راجگی و پایهٔ امارت سربلند ساختم و ملک رانا را و سامان و حشم و خدم بے شریک و سهیم بمشارالیه عنایت نمودم بجهت مراعات خاطر او جگت سنگه را که بااو سرسازکاری نداشت منصب قلیلی تجویز فرموده بصوبهٔ بنگاله فرستاده بودم و آن بیچاره دور از وطن در غربت روزگارے بخواری و دشمن کامی گذرانیده انتظار لطیفهٔ غیبی داشت تا آنکه بطالع او چنین منصوبه نشست و آن بے سعادت تیشه بر پاے خود زد جگت سنگه را بسرعت هرچه تمامتر بدرگاه طلب داشته بخطاب راجگی و منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز ساخته بست هزار درب مدد خرچ از خزانهٔ عامره عنایت شد و کهپوهٔ مرصع و خلعت واسپ و فیل مرحمت فرموده نزد راجه بکرماجیت فرستادم و فرمان گیتی مطاع شرف صدور یافت که اگر مشارالیه بره‌نموے طالع مصدر خدمات شایسته گردد و دولتخواهی ازو بظهور رسد دست تصرف او را دران ملک قوی مطلق گرداند * چون تعریف باغ نور منزل و عمارتے که بتازگی احداث یافته مکرر بعرض رسیده بود روز دو شنبه بتازگی شوق سوار شده در باغ بوستان سرا منزل گزیدم و روز سه شنبه دران گلشن دلکشا بعیش و فراغت گذرانیده شب کم شنبه باغ نور منزل بورود موکب مسعود آراستگی یافت این باغے است مشتمل بر سیصد و سی جریب بگز الهی و دوران را دیوار عریض رفیع از خشت و آهک ریخته برآورده در غایت استحکام و درمیان باغ عمارات عالی و نشیمن گاه با تکلف و حوضهاے لطیف ساخته شده و در بیرون دروازه چاه کلانے ترتیب یافته که سی و دو جفت گاو متصل آب میکشند و شاه جوئی درمیان باغ درآمده بحوضها میبرد و غیر ازین چندین چاه دیگر است که آب آنها بحوضها و چمن ها تقسیم می یابد بانواع و اقسام فواره و آبشار زینت افزوده و تالابے درمیان حقیقی باغ واقع است که بآب باران پر میشود اگر احیاناً در شدت گرما آب آن رو بکمی نهد از آب چاه مدد میرسانند که پیوسته لبریز باشد قریب یک لک و پنجاه هزار روپیه تاحال صرف این باغ شده و هنوز ناتمام است و مبلغها بساختن خیابانها و نشاندن نهال ها صرف خواهد شد و نیز قرار یافته که میان باغ را از سر نو حصر نموده راه مداخل و مخارج آب را بنوعی استحکام بخشند که همیشه پر آب باشد و آب آن از هیچ راهے بدر نرود و نقصان نه پذیرد یمکن که قریب دو لک روپیه بهمه جهت صرف شود تا باتمام رسد روز مبارک شنبه بیست و چهارم خواجه جهان پیشکش کشیده از جواهر و مرصع آلات و اقمشه و فیل و اسپ مواری یک لک و پنجاه هزار روپیه انتخاب نموده تتمه بمشارالیه عنایت نمودم تا روز شنبه دران گلزار بنشاط بعشرت و انبساط گذرانیده شب یکشنبه بست و هفتم به فتحپور عنان مراجعت معطوف داشتم و حکم شد که امراء عظام بدستور هرسال دولتخانه را آئین بندی نمایند روز دو شنبه بیست و هشتم مقدار اشوبی در چشم خود یافتم چون از غلبهٔ خون بود بے المور بعلی اکبر جراح فرمودم که فصد گیرد و روز دوم نفع آن ظاهر شد و هزار روپیه باو مرحمت شد روز سه شنبه

بست و نهم مقربخاں از وطن خود آمده سعادت استانبوس دریافت و بانواع مراحم سرفراز ساختم *

جشن چهاردهمین نوروز از جلوس همایون

صبح مبارک شنبه چهارم شهر ربیع‌الآخر سنه هزار و بیست و هشت هجري حضرت نیر اعظم فروغ بخش عالم به بیت الشرف حمل شرف و سعادت تحویل ارزاني داشت و سال چهاردهم از مبداء جلوس این نیازمند بمبارکي و فرخي آغاز شد در روز مبارک شنبه غره نو روز گیتي فروز فرزند اقبال مند شاه جهان که غرهٔ ناصیهٔ مرادات و فروغ جبهه سعادات است جشن عالي ترتیب داده منتخب تحف روز گار از نفایس و نوادر هردیار برسم پیشکش معروض بساط اخلاص گردانید ازان جمله یاقوتي است بوزن بیست و دو سرخ خوشرنگ و آبدار و باندام جوهریان چهل هزار روپیه قیمت نمودند دیگر لعلي است قطبي‌که وزن آن سه ٹانک بغایت نفیس قیمت آن نیز چهل هزار روپیه شد دیگر شش دانه مروارید که یکي از انها یک ٹانک و هشت سرخ وزن دارد وکلاء آن فرزند در گجرات به بیست و پنجهزار روپیه ابتیاع نمودند و پنج دانه دیگر بسي و سه هزار روپیه و یک قطعه الماس که هژده هزار روپیه ارزش آن شده و همچنین پردله مرصع با قبضه شمشیر که در زر گر خانهٔ آن فرزند با تمام رسید و اکثر جواهران را تراشیده نشانده اند و آن فرزند نهایت دقت تصرف طبیعت بکار برده پنجاه هزار روپیه قیمت قرار یافته و این تصرفات خاصه اوست که تا حال بخاطر هیچکس نرسیده بود و بے تکلف خوب یافته یک جفت نقارهٔ مرسل نواز را از طلا ساخته همه کورکه ونقارهٔ و کرنا و سرنا وغیره انچه لازمه نقار خانه بادشاهان ذي شوکت است تمام را از نقره ترتیب داده در ساعت فرخنده و مسعود که بر تخت مراد جلوس نمودم به نوازش در آوردند مجموع به شصت و پنجهزار روپیه بر آمده دیگر تخت سواري فیل که اهل زمان هوده گویند از طلا ساخته بسي هزار روپیه مرتب گشته دیگر دو زنجیر فیل کلاں با پنج زنجیر تلایر از بابت پیشکش قطب‌الملک حاکم گولکنده فیل اول داد الهي نام داشت چوں در نوروز داخل فیلخانه خاصه شد نور نوروز نام کردم الحق فیلے است بغایت عالي در کلاني و جمال و شکوه هیچ کاستي ندارد چون درنظرم خوش نمود خود سوار شده در صحن دولتخانه گردانیدم قیمت این فیل هشتاد هزار روپیه مقرر گشت و بهاے شش زنجیر دیگر بست هزار روپیه و رخوت طلا از زنجیر وغیره که بجهت فیل نور نوروز آن فرزند ترتیب داده بود بسي هزار روپیه قیمت شد و فیل دوم با رخوت نقره گذشت و ده هزار روپیه دیگر از جواهر متفرقه برگزیده شد و از پارچه هاے نفیس گجرات که کرگرانان آن فرزند ترتیب داده فرستاده بودند اگر به تفصیل مرقوم گردد بطول می انجامد القصه مجموع پیشکش او چهار لک و پنجاه هزار روپیه شد امید که از عمر و دولت برخورد روز جمعه دویم شجاعتخاں

عرب و نورالدین قلی کوتوال پیشکش گذرانیدند روز شنبه سیوم داراب‌خان پسر خانخانان روز یکشنبه چهارم خانجهان التماس ضیافت نمود از پیشکشهای او یک مروارید که به بست هزار روپیه خریده بود با دیگر نفایس که مجموع آن یک لک و سی هزار روپیه قیمت شد قبول افتاد تتمه بمشارالیه بخشیده شد روز دوشنبه پنجم راجه کشنداس و حاکم خان روز سه شنبه ششم سردار خان روز کم شنبه هفتم مصطفی خان و امانت خان پیشکش گذرانیدند از هرکدام قلیلی بجهت سرفرازی انها قبول نموده شد روز مبارکشنبه هشتم مدارالملکی اعتمادالدوله در منزل خویش جشن ملوکانه آراسته التماس ضیافت نمود بقبول این ملتمس پایهٔ قدر او افزوده شد الحق در آراستن مجلس و آرایش پیشکش نهایت اغراق و تکلف بکار برده اطراف تال را تا جائیکه چشم کارمیکرد و کوچهای که از دور و نزدیک میدمود باقسام چراغان و فانوس الوان زینت بخشیده بود از جملهٔ پیشکشهای آن مدارالسلطنت تختی است از طلا و نقره در نهایت تکلف و تصنع و پایهای آن را بصورت شیر نموده که تخت را برداشته اند در مدت سه سال باهتمام تمام باتمام رسیده بود و بچهار لک و پنجاه هزار روپیه مرتب گشت و این تخت هنرمند نام فرنگی ساخته که در فنون زرگری و حکاکی و انواع هنرمندی عدیل و نظیر خود ندارد و بغایت خوب ساخته و این خطاب را من باو عنایت فرمودم و سوای آن پیشکشی که بجهت من آورده موازی لک روپیه از مرصع آلات و اقمشه به بیگمان و اهل محل گذرانید بی اغراق از ابتدای زمان دولت حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه تا حال که سال چهاردهم از عهد سلطنت این نیازمند است هیچیکی از امرای عظام چنین پیشکشی نکشیده الحق او را بدیگران چه نسبت درین روز اکرام‌خان پسر اسلامخان بمنصب دو هزاری ذات و هزار سوار از اصل و اضافه سرفرازی یافت و رای راے سنگدلن بمنصب دو هزاری ذات و هزار و ششصد سوار از اصل و اضافه سرفرازی یافت روز جمعه نهم اعتبارخان پیشکش گذرانید و هفدهم تاریخ خاندوران بعنایت اسپ و فیل سرفراز شده به ایالت ولایت پتنه رخصت یافت و منصب او بدستور سابق شش هزاری ذات و پنجهزار سوار مقرر گشت روز شنبه دهم فاضلخان روز یکشنبه یازدهم میرمیران روز دوشنبه دوازدهم اعتقاد خان روز سه شنبه سیزدهم تاتارخان و رای راے سنگدلن روز کم شنبه چهاردهم میرزا راجه بهاو سنگهه پیشکش کشیدند و از هرکدام انچه نفایس و تازگی داشت برگزیده تتمه بانها مرحمت فرمودیم روز مبارک شنبه پانزدهم آصف خان در منزل خود که بغایت جای بصفا و دلنشین بود مجلس عالی و جشن پادشاهانه آراسته التماس ضیافت نمود ملتمس او را پایهٔ قبول بخشیده با اهل محل تشریف برده شد و آن رکن‌السلطنت این عطیه را از مواهب غیبی شمرده در افزونی پیشکش و ترتیب مجلس غایت اغراق بکار برده بود از جواهر گرانبها و زر بفت‌های نفیس و اقسام تحف آنچه پسند افتاد برگزیده تتمه بمشارالیه عنایت نمودم از جملهٔ پیشکشهای او لعلی است بوزن دوازده و نیم تانک که بیک لک و بیست و پنج هزار روپیه خریده

بود قیمت مجموع پیشکش او انچه مقبول افتاد یک لک و شصت و هفت هزار روپیه شده دریں تاریخ خواجه جهان بمنصب پنج هزاري ذات و دو هزار و پانصد سوار سرفراز شد لشکر خان حسب الحکم از دکن آمده بدولت ملازمت سربلندي یافت چون در خاطر قرار گرفته که بعد گذشتن آیام برسات در آغاز خوبي هاے هوا بفضل ایزد جل و علی موکب گیهان نظیر بسیر گلذار همیشه بهار کشمیر نهضت فرماید لاجرم محافظت و محارست قلعه و شهر آگره و فوجداري اطراف و نواحي بدستوریکه خواجه جهان داشت بلشکر خان مناسب دیده او را بنوید ایں مرحمت ممتاز ساختم امانتخان بخدمت داروغگي داغ و گذرانیدن سواران خود محله سرفراز گشت روز جمعه شانزدهم خواجه ابوالحسن میر بخشي و روز شنبه هفتدهم صادق خان بخشي و روز یک شنبه هشتدهم ارادتخان میر سامان و روز دوشنبه نوز دهم که جشن روز شرف بود عضدالدوله پیشکشها گذرانیدند و از هر کدام انچه پسند افتاد بجهت سرفرازي انها پایه قبول یافت دریں نو روز قیمت پیشکشها که بندهاے درگاه گذرانیده اند و بمعرض قبول افتاده بست لک روپیه شده روز شرف بفرزند سعادت مند شاهزاده سلطان پرویز منصب بیست هزاري ذات و ده هزار سوار از اصل و اضافه مرحمت نمودم اعتمادالدوله بمنصب هفت هزاري ذات و سوار شرف اختصاص یافت عضدالدوله را بخدمت اتالیقي قرةالعین خلافت شاه شجاع امتیاز بخشیدم امید که بعمر طبعي برسد و از اهل سعادت و اقبال باد قاسم خان منصب هزار و پانصدي ذات و بانصد سوار و باقرخان بمنصب هزاري ذات و چهار صد سوار سرفراز شدند چون مهابتخان التماس کمک نموده بود پانصد سوار احدي بصوبه بنگش تعین فرمودم و عزتخان را که دران صوبه مصدر خدمات شایسته شده بود بعنایت فیل و کهپوه مرصع سرفراز ساختم دریذولا عبدالستار مجموعه بخط خاص حضرت جنت آشیاني انارالله برهانه مشتملبر بعضي از دعوات و مقدمه از علم تنجیم و دیگر امور غریبه که اکثری را آزموده و بحقیقت را رسیده دران جریده ثبت فرموده اند برسم پیش کش گذرانید بعد از زیارت خط مبارک ایشان ذوقي و نشاطي در خود مشاهده نمودم که خود را کم بآن حال یاد دارم بغایت الغایت محظوظ گشتم بخدا که هیچ تحفه پیش من بانها نمیرسد بجلدوے اینخدمت منصب او ازانچه در متخیله او نگذشته بود افزوده هزار روپیه انعام فرمودم هنرمند فرنگي که تخت مرصع را ساخته بانعام سه هزار درب و اسپ و فیل سرفراز شد بخواجه خاوند محمود که سالک طریق خواجه هاست و خالي از درویشي و نامرادي نمینماید هزار روپیه لطف فرمودم لشکر خان بمنصب سه هزاري ذات و دو هزار سوار سربلندي یافت معمور خان بمنصب نه صدي ذات و چهار صد و پنجاه سوار و خواجگي طاهر بهشتصدي ذات و سیصد سوار و سید احمد قادري بهشتصدي و شصت سوار سرفراز گشتند براجه سارنگدیو منصب هفت صدیذات و سي سوار میر خلیل الله پسر عضدالدوله بمنصب ششصدیذات و دو صد و پنجاه

سوار فیروز خان خواجه سرا بمنصب ششصدی و یکصد و پنجاه سوار و خدمتخان
بمنصب پانصد و پنجاهی و یکصد و سی سوار و محرم خان پانصدی و یک صد و
بیست سوار عزت خان بمنصب ششصدی ذات و یکصد سوار رای بیوالیداس
مشرف فیلخانه بمنصب ششصدی ذات و یکصد و بیست سوار و رای مانیداس
مشرف محل بمنصب ششصدی ذات و یکصد سوار سربلندی یافت بتهمل و جگمل
پسران کشن سنگه هر کدام بمنصب پانصدی و دو صد و بیست و پنج سوار امتیاز یافتند اگر
اضافه منصب داری آنها که از پانصدی کمتر اند نگاشته شود بطول انجامد بخضرخان
متعینه خاندیس دو هزار روپیه انعام شد روز کم شنبه بیست و یکم بقصد شکار
متوجه امان آباد گشتم پیش از یک چند روز حسب الحکم خواجه جهان و قیام خان
قراول باشی بجهت شکار قمرغه مصاف وسیعی اختیار نموده بر دور آن سراپرده کشیده
آهوی بسیار از اطراف صحرا رانده بدرون سراپرده آورده بودند چون عهد کرده ام که بعد
ازین هیچ جانداری را بدست خود نیازارم بخاطر رسید که همه را زنده گرفته درمیان
چوگان فتحپور گذاشته شود که هم ذوق شکار دریافته باشم و هم آسیبی بآنها نرسد بنابرین
هفتصد راس در حضور گرفته به فتحپور فرستاده شد چون ساعت درآمدن بدارالخلافه
نزدیک بود برای آن خدمتیه حکم فرمودم که از شکارگاه تا میدان فتحپور دو رویه مثل
کوچه سراپرده میکشیده باشند و آهوان را از آنجا رانده بمیدان رسانند و قریب هشتصد
آهو باین طریق فرستاده شد که مجموع یکهزار و پانصد راس بوده باشد شب کم شنبه
بیست و هشتم از امان آباد کوچ فرموده در بوستان سرای منزل گردیده شد و از آنجا
شب مبارک شنبه بیست و نهم بباغ نور منزل نزول اقبال اتفاق افتاد روز جمعه سی‌ام
والده شاه جهان بجوار رحمت ایزدی پیوست روز دیگر خود بمنزل آن فرزند گرامی
رفته بانواع و اقسام دلداری و خاطرجوئی او رسیده همراه خود بدولت خانه آوردم روز
یکشنبه غره اردی بهشت ماه الهی بساعت سعادت قرین که منجمان و اخترشناسان
اختیار نموده بودند بر فیل خاصه دلبر نام سوار شده بمبارکی و فرخی بشهر درآمدم
خلق انبوه از مرد و زن در کوچه و بازار و در و دیوار فراهم آمده انتظار داشتند بآئین معهود
تا درون دولت خانه نثارکنان شتافتم از تاریخی که موکب مسعود باین سفر عزیمت
محمود نهضت فرموده تا حال که قرین سعادت و اقبال مراجعت نموده پنج سال و
هفت ماه و نه روز است درینولا بفرزند سلطان پرویز فرمان شد که چون مدتهای مدید
گذشته که از خدمت حضور محروم است و بادراک سعادت زمین بوس مستسعد نگشته
اگر آرزو مند ملازمت باشد بموجب حکم متوجه درگاه شود بعد از ورود فرمان مرحمت
عنوان آن فرزند ظهور این مکرمت را از مواهب غیبی دانسته روی امید بدرگاه سپهر
اشتباه نهاد درین مثال بفقرا و ارباب استحقاق چهل و چهار هزار و هفتصد و هشتاد
و شش بیگهه و دو دیهه در و بست و سیصد و بست خروار غله از کشمیر و هفت قلبه
زمین از کابل مدد معاش لطف نمودم امید که همواره توفیق کام بخشی و خیرسگالی

نصیب او روزي باد از سوانح این ایام باغي شدن اله داد پسر جلال افغان است تفصیل این اجمال آنکه چون مهابتخان بضبط بنگش و استیصال افغانان دستوري یافت بگمان آنکه شاید این بی سعادت در برابر مراحم و نوازش ما مصدر خدمتی تواند شد التماس نموده همراه برد چون سرشت این کافرنعمتان حق ناشناس بنفاق و بد اندیشي مجبول است بنابر حزم و احتیاط مقرر شد که فرزند و برادر او را بدرگاه فرستد که بطریق یرغمال در خدمت حضور باشد و بعد ازانکه پسر و برادر او بدرگاه رسید بجهت تسلي و دلاساي او بانواع مراحم و نوازش سرفراز ساختم لیکن ازانجا که گفته اند

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه * بآب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد

از تاریخی که باین سرزمین پیوست آثار بی دولتی و حق ناشناسي از وجنات احوال او ظاهر شدن گرفت و مهابتخان بجهت نظام کارسرشته مدارا از دست نمیداد تا آنکه دربنولا فوجی بسرداري پسر خود برسر طایفه از افغانان فرستاده بود او را همراه ساخت چون بمقصد پیوستند از نفاق و بد اندیشي مومی الیه آن یورش خاطر خواه بانجام نرسیده و بی حصول مقصود مراجعت نمودند الهداد بدنهاد بتوهم آن که مبادا درین مرتبه مهابتخان ترک مدارا نموده در مقام تحقیق و بازپرس در آمده به پاداش کردار خود گرفتار شود پرده آزرم از میان برگرفته بغي و حرام نمکي را که درین مدت پوشیده میداشت بی اختیار ظاهر ساخت و چون حقیقت حال از عرضداشت مهابتخان بمسامع جلال رسید حکم فرمودم که پسر او را با برادرش در قلعه گوالیار محبوس دارند اتفاقاً پدر این بے دولت نیز از خدمت حضرت عرش اشیاني گریخته بود و سالها بدزدي و راهزني روزگار بسر می برد تا بسزاے کردار زشت خود گرفتار شد امید هست که این بی سعادت هم درین زودي بپاداش اعمال خویش مبتلا گردد روز مبارک شنبه پنجم مانسنگهه ولد راوت شنکر که از کمکیان صوبه بهار است بمنصب هزاري ذات و ششصد سوار سرفرازي یافت عاقلخان را بجهت دیدن محله و تحقیق جمعیت منصبداراني که بخدمت بنگش مقرر اند رخصت فرمودم و فیلی بمشار الیه عنایت شد بمهابتخان خنجر خاصه طرح مازندران مصحوب دوست بیگ مرحمت نموده فرستادم پیشکش روز دوشنبه به محمود آبدار که از زمان شاهزادگي و ایام طفولیت بلوازم بندگي و خدمتگارے اشتغال دارد انعام مقرر شد بیژن خویش پاینده‌خان مغول بمنصب هفت صدي ذات و چهارصد و پنجاه سوار ممتاز گشت محمدحسین برادر خواجه جهان را که بخدمت بخشیگري کانگره اختصاص دارد منصب ششصدي ذات و چهارصد و پنجاه سوار مرحمت نمودم درین تاریخ تربیت خان که از خانزادان موروثي این درگاه بود و بیمن‌نیت درست در سلک امرا انتظام داشت و دیعت حیات سپرده خالي از نامرادي و سلامت نفس نبود جواني عیاش طبیعت بود تمامي عمر خود را میخواست که بفراغت بگذراند به نغمه هندي بسیار میل داشت و بد هم نمیفهمید مرد بے بدي بود راجه سورجسنگهه بمنصب دوهزاري ذات و سوار سرفراز شد بکرم‌الله

ولد علي مردان خان بهادر و باقر خان فوجدار ملتان و ملک محمد امعان و مکتوبخان فیل مرحمت شد سید بایزید بخاري که حراست قلعهٔ بهکر و فوجداري آنحدود بعهدهٔ اوست بیر بعنایت فیل سرفرازی یافت امان‌الله پسر مهابتخان بانعام خنجر مرصع ممتاز گشت شیخ احمد هانسي و شیخ عبدالطیف سندلي و فراست خان خواجه سراے و راي کنور چند مستوفي فیل مرحمت نمودم محمد شفیع بخشي صوبهٔ پنجاب بمنصب پانصدي ذات و سیصد سوار برق عزت برافراخت بمونس پسر مهتر خان که حراست قلعهٔ کالنجر بعهدهٔ اوست منصب پانصدي ذات و یکصد و پنجاه سوار عنایت شد درین تاریخ خبر فوت شاه نواز خان پسر سپه سالار خانخانان سمت گزارش خاطر گشت در هنگامیکه آن اتالیق از ملازمت رخصت میشد بتاکید تمام فرموده شده بود که چون مکرر بمسامع جلال رسیده که شاه نواز خان شیفتهٔ شراب گشته و پیاله بافراط میخورد اگر در واقعه این سخن فروغ صدق دارد حیف باشد که درین سن خود را ضایع سازد باید که او را بطور او بگذارد و ضبط آن احوال بواجبي نماید اگر خود از عهدهٔ او بیرون نتواند آمد صریح عرضداشت نماید که بحضور طلبداشته بامللاح حال او توجه فرمائیم چون به برهانپور رسید شاه نواز خان را بغایت ضعیف و زبون دریافته بتدبیر علاج او پرداخت قضارا بعد از روزے چند صاحب فراش گشته بر بستر ناتوانی افتاد هرچند اطبا معالجات و تدبیرات بکار بردند سودمند نشد در عین جواني و دولت در سنه سي و سه سالگی با جهانجهان نگراني و حسرت بجوار رحمت و مغفرت ایزدي پیوست از شنیدن این خبر ناخوش تأسف بسیار خوردم الحق خوب خانه زادے رشید بود بایستي درین دولت مصدر خدمات عمدهٔ شدي و اثرهاے عظیم ماندے اگرچه همه را این راه درپیش است و از فرمانگیتي مطاع قضا و قدر هیچکس را چارهٔ و گزیرے لیکن باین روش رفتن گران مینماید امید که از اهل امرزش باد راحه سازگذیرو را که از خدمتگاران نزدیک و بندهاے مزاجدان است نزد آن اتالیق فرستادهٔ بانواع مراحم و نوازش پرسش و دلجوئي فرمودم و منصب پنجهزاری شاه نواز خان را بر منصب برادران و فرزندان او افزودهٔ شد داراب‌خان برادر خورد او را بمنصب پنجهزاری ذات و سوار از اصل و اضافه سرفراز ساخته بعنایت خلعت و فیل و اسپ و شمشیر مرصع امتیاز بخشیدم و نزد پدرش رخصت فرمودم که او را بجاے شاه نواز خان بسرداري صوبهٔ برار و احمد نگر مقرر نماید رحمي داد برادر دیگرش بمنصب دوهزاري و هشتصد سوار سربلندي یافت منوچهر پسر شاهنواز خان بمنصب دوهزاري ذات و هزار سوار مفتخر گشت طغرل ولد شاه نور خان بمنصب هزاریذات و پانصد سوار ممتاز شد روز مبارکشنبه دوازدهم قاسم خان خویش اعتمادوله بعنایت علم برق برافراخت اسدالله پسر سید حاجي را که بارادهٔ بندگي و خدمت آمدهٔ بود منصب پانصدي ذات و یکصد سوار عنایت شد صدر جهان خویش مرحومي مرتضی خان بمنصب هفتصدیذات و ششصد سوار بخدمت فوجداري سندل سرفرازی یافت و فیل مرحمت نمودهٔ رخصت

فرمودم بهارتهه بندیله را بمنصب ششصدی ذات و چهار صد سوار امتیاز بخشیده فیل عنایت شد بسنگرام راجه جمو نیز فیل مرحمت شد در احمدآباد دو بکه مارخور همراه داشت چون ماده درسرکار نبود که جفت توان کرد بخاطر رسید که اگر با بز بربری که در عربستان خصوص که از بندرشهر درخار می آرند جفت کرده شود آما نتاج انها بچه شکل و شمایل بهمرسد القصه با هفت بربری ماده جفت فرموده شد و بعد از انقضاء مدت ششماه در فتحپور هرکدام یک بچه آوردند چهار ماده و سه نر و بغایت خوش صورت و خوش ترکیب و خوش رنگ و دریں رنگها انچه ببکه مشابهت و مناسبت دارد مثل سمند خطهاے سیاه در پشت داشته باشد و سرخ نیز از دیگر الوان خوشرنگ و خوشتر مینماید و اصالت درو بیشتر ظاهر میشود و از شوخي و دیگر اداے مضحک و انواع جست و خیز چه نویسد اداے چند مشاهده میشود که بے اختیار خاطررا بتماشاے آن رغبت افزاید و اینکه در مردم شهرت گرفته که مصور اداهای جست و خیز بزغاله خوب نمیتواند کشید اینجا یقین شد اگر احیاناً اداهاے بزغاله را یک طوری تواند کشید در کشیدن اداهاے غریبه و انواع جست و خیز و شوخیهاے ایں شک نیست که بعجز اعتراف خواهد نمود از جمله بچه یکماهه بلکه بست روزه بنوعي از جاهاے مرتفع جسته خود را بر روے زمیں میگیرد که اگر غیر بزغاله بجهد یک عضوش درست نخواهد ماند از بسکه مرا خوش آمده فرمودم که همیشه نزدیک نگاهدارند و هرکدام را نامی مناسب آنها نهاده شد بغایت محظوظم و در فراهم آوردن بکه مارخور و بز اصیل نهایت توجه دارم و میخواهم که نتاج اینها بسیار شود و درمردم انتشار یابد بعد ازان که نتاج اینها را بایکدیگر جفت کرده شود ظن غالب آں است که نفیس تر بهمرسد و یکی از خصوصیات و امتیاز اینها نسبت به بزغاله انکه بزغاله بمجرد زائیدن تا پستان بدهن نگیرد و شیر نخورد فریاد و اضطراب بسیار ظاهر می کند و ایں بخلاف ان اصلا اواز بر نمی آرد و در غایت استغنا و بے نیازي استاده می باشد شاید که گوشت اینها در غایت خوش مزگي بوده باشد. قبل ازیں فرمان شده بود که مقربخان بصاحب صوبگي بهار سرفراز گشته بدانصوب شتابد مشارالیه خود را بدرگاه رسانید که زمیں بوس نموده متوجه مقصد گردد بنابریں روز مبارک‌شنبه دوم خورداد فیل باتلاير و دو اسپ و کهپوه مرصع عنایت نموده رخصت فرمودم و پنجاه هزار روپیه برسم مساعدت مرحمت شد و همدریں تاریخ سردار خاں بخلعت و فیل و اسپ سرفراز گشته بجاگیرداري سرکار منگیر که در ولایت بهار و بنگاله است رخصت یافت میر مشرف وکیل قطب‌الملک که در درگاه بود رخصت شد فرزند اقبالمند شاه جهاں برادر افضل‌خاں دیوان خود را بمرافقت او تعین نموده چوں قطب الملک اظهار اخلاص و ارادت نموده مکرر التماس شبیهه کرده بود حسب‌الالتماس مشارالیه شبیهه خود را با کهپوه مرصع و پهول کتاره مرحمت فرمودم و بست و چهار هزار درب و خنجر مرصع و اسپ و خلعت بمیرشریف مذکور عنایت شد فاضلخان

دیوان بیوتات بمنصب هزاري ذات و پانصد سوار سرفراز شد حکیم رکنائیه بمنصب ششصدی ذات و شصت سوار سرفراز شد چون درین ایام عرس حضرت عرش آشیانی بود پنجهزار روپیه حواله چندی از بندهاے معتمد شد که بفقرا و ارباب استحقاق قسمت نمایند حسنعلیخان را که جاگیردار سرکار مدنگر بود بمنصب دو هزار و پانصدي ذات و سوار افتخار بخشیده بکمک ابراهیم خان فتح جنگ صاحب صوبهٔ ولایت بنگاله مقرر فرمودم وشمشیري بمشارالیه عنایت شد چون میرزا شرف الدین حسین کاشغری درخدمت بنگش خان بکار گشت ابراهیم حسین پسر او را بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز ساختم دریندولا ابراهیم خان دو مدول کشتی که باصطلاح ان ملک گوشه گویند بشمس گاه یکی را که از طلاو دوم را از نقره ساخته برسم پیشکش ارسال داشته بود از نظر گذشت بی تکلف درقسم خود ازمرد اعلي است یکی را بعریزه شاهجهان لطف نمودم روز مبارک شنبه نهم سادات خان بمنصب هزاری ذات وشصت سوار سربلندی یافت درین تاریخ عضد الدوله وشجاعت خان عرب بمحال جاگیر خود رخصت شدند روز مبارک شنبه باصفحان کپهوه مرصع مع پهول کتاره عنایت فرمودم چون فرزند سعادتمند سلطان پرویز متوجهه درگاه والا شده التماس خلعت نادري خاصه نموده بود که در روز ملازمت بمبارکی پوشیده سعادت زمین بوس دریابد حسب الالتماس او خلعت نادري و چیره و فوطه خاصه حواله شریف وکیل آن فرزند فرمودم که برد او روانه سازد روز مبارکشنبه بیست وسوم میرزا والي پسر عمه این نیازمند حسب الحکم از صوبهٔ دکن آمده دولت استانبوس دریافت پدرش خواجه حسن حالداز ازخواجه زاده هاے نقشبندی است عم می میرزا محمد حاکم همشیره خود را بخواجه نسبت کرده بودند تعریف خواجه از مردم بسیار شنیده شد حسب و نسب باهم جمعداشت و مدتها حل و عقد سرکار میرزا محمد حکیم عموی من بقبضه اختیار خواجه بود و مراعات خاطر خواجه بسیار میفرمودند پیش از شنقار شدن میرزا ودیعت حیات سپرد ازو دو پسر ماند میرزا بدیع الزمان و میرزا والي میرزا بدیع الزمان بعد از فوت میرزا گریخته بماوراءالنهر رفت و دران غربت مسافر راه عدم شد و بیگم با میرزا والي بدرگاه آسمان جاه پیوست و حضرت عرش اشیانی مراعات خاطر بیگم بسیار می فرمودند میرزا هم جوان سنجیده آرمیده است خالي از معقولیت و مهمندگي نیست از علم موسیقي وقوف تمام دارد دریندولا بخاطر رسید که صبیه شاه زاده مرحوم دانیال را بمیرزا نسبت فرموده شود و باعث طلب میرزا بدرگاه همین بود این صبیه از دختر قلیج محمدخان است امید که توفیق رضاجوئي و خدمتگاری که وسیله سعادتمندی و برخورداری است نصیب و روزی باد درین تاریخ سربلند رایے که بخدمت صوبهٔ دکن معین است بمنصب دو هزاری و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز شد دریں ایام بعرض رسید که شیخ احمد نام شیادی در سهرند دام زرق و سالوس فروچیده بسیارے از ظاهرپرستان بیمعني را صید خود کرده و بهر شهرے و دیارے یکے از مریدان

خود را که آئین دکان آرائي و معرفت فروشي و مردم فریبي را از دیگران پخته تر داند
خلیفه نام نهاده فرستاده و مزخرفاتے که بمریدان و معتقدان خود نوشته کتابے فراهم
آورده مکتوباتے نام کرده و دران جنگ مهملات بسا مقدمات لاطایل مرقوم گشته که بکفر
و زندقه منجر میشود ازانجمله درمکتوبے نوشته که در اثناء سلوک گذارم بمقام ذي‌النورین
افتاد مقامي دیدم بغایت عالي و خوش بصفا ازانجا در گذشتم بمقام فاروق پیوستم
و از مقام فاروق بمقام صدیق عبور کردم و هرکدام را تعریفي در خور آن نوشته و ازانجا
بمقام محبوبیت واصل شده مقامي مشاهده افتاد بغایت منور و ملون خود را بانواع
انوار و الوان منعکس یافتم یعني استغفرالله از مقام خلفا در گذشته بعالیمرتبت رجوع
نمودم و دیگر گستاخیها کرده که نوشتن آن طولي دارد و از ادب دور است بنابرین
حکم فرمودم که بدرگاه عدالت آئین حاضر سازند حسب‌الحکم بملازمت پیوست و از
هرچه پرسیدم جواب معقول نتوانست سامان نمود وبا عدم خرد و دانش بغایت مغرور
و خود پسند ظاهر شد صلاح حال او منحصر درین دیدم که روزے چند در زندان ادب
محبوس باشد تا شوریدگي مزاج و آشفتگي دماغش قدرے تسکین پذیرد و شورش عوام
نیز فرو نشیند لاجرم بانے رائے سنگدلن حواله شد که در قلعه گوالیار مقید دارد روز شنبه
بست و پنجم خورداد فرزند ارجمند شاهزاده سلطان پرویز از الهآباد رسیده بسجود
آستان خلافت جبین اخلاص نوراني ساخت بعد از اداے رسوم زمین بوس بنوازش
بیکران مخصوص گشته حکم نشستن فرمودم ده هزار مهر و دو هزار روپیه بصیغه نذر و
الماسے برسم پیشکش وقت ملازمت گذرانید چون فیلهاے او هنوز نرسیده بود وقت
دیگر بنظر خواهد گذشت راجه کلیان زمیندار رتنپور را که آن فرزند حسب‌الحکم فوجے
برسر او فرستاده هشتاد فیل و یک لک روپیه پیشکش گرفته همراه بدرگاه گیتي پناه
آورده بود دولت آستان بوس دریافت وزیرخان دیوان آنفرزند که از قدیم بندهاے
این درگاه است بسعادت کورنش سرفراز شده بست و هشت زنجیر فیل از نر و ماده
پیشکش گذرانیده ازانجمله نه زنجیر فیل مقبول افتاد تتمه بمشارالیه عنایت شد چون
بعرض رسید که مروتخان پسر افتخار خان که از خانه زادان و تربیت یافته هاے این درگاه
است در اقصائي بلاد بنگاله با طایفه تگه جنگ کرده جان نثار شد اله یار برادر او را
بمنصب هزاریذات و پانصد سوار سرفراز ساختم برادر دیگرش بمنصب چهار صدیذات
و سوار سربلندي یافت تا بازمانده ها پراگنده نشوند روز دو شنبه سوم تیر ماه الهي در
سواد شهر چهار آهوے سیاه و یک ماده و یک آهو بره شکار شدند چون از پیش منزل
فرزند سعادتمند سلطان پرویز عبور اتفاق افتاد دو زنجیر فیل دندان دار با تلایر برسم پیشکش
گذرانید هردو زنجیر داخل فیلان خاصه حکم شد روز مبارکشنبه سیزدهم سید حسن ایلچي
رادر کامگار شاه عباس فرمانرواي ایران سعادت آستانبوس دریافته مراسله ان برادر گرامي را
ا پیاله آبخوری بلوریں که لعلے برسرپوش ان نشانیده بودند گذرانید چون از فرط محبت و
ادو خلوص مودت و اتحاد بود سبب ازدیاد دوستي و ارتباط گشت درین روز فدائي‌خان

بمنصب هزاروذات و پانصد سوار سربلندي يافت نصرالله ولد فتح‌الله که محافظت و محارست قلعه اندر بعهده اوست بمنصب هزار و پانصدي ذات و چهار صد سوار سرفراز شد روز مبارک شنبه ششم امان‌الله پسر مهابتخان بمنصب هزار و پانصدی‌ذات و هشت صد سوار سرفراز شد و برخان را بخدمت دیوانی صوبه بنگاله اختصاص بخشیده اسپ و خلعت و خنجر مرصع مرحمت فرمودم بمیر حسام‌الدین و ربودسخان فیل عنایت شد درین تاریخ حافظ حسن ملازم خان عالم با مکتوب مرغوب گرامي برادرم شاه عباس و عرضداشت آن رکن السلطنت بدرگاه پیوست و خنجر قبضه دندان ماهي جوهر دار سیاه ابلق که برادرم بخان عالم لطف نموده بودند چون بغایت تمام داشت بدرگاه فرستاده بود از نظر گذشت بغایت پسندیده افتاد الحق تحفه ایست نادر تا حال اصلا ابلق دیده نشده بود مرا بسیار خوش آمد روز مبارک شنبه بیست و هفتم مدررا والي بمنصب دو هزاری ذات و هزار سوار سربلندي یافت بیست و چهارم هزار درب در وجه انعام بسید حسن ایلچي عنایت شد بعبدالله خان بهادر فیروز جنگ فیل مرحمت نمودم روز مبارک شنبه دوم امرداد ماه الهي باعتبار خان اسپ عنایت شد عاقلخان بمنصب هزاری ذات و هشتصد سوار سرفرازی یافت شب شنبه چهارم امرداد ماه الهي مطابق پانزدهم شعبان جشن شب برات بود حسب الحکم لب دریاے کشتي ها را بانواع چراغان و اقسام آتشباري آراسته بنظر در آوردند الحق چراغانے ترتیب یافته بودند بغایت خوش میمودند مدت ممتد از سیر و تماشاے آن محظوظ شدم روز سه شنبه میرن پسر بادعلي میدانی که از خانه زادان قابل تربیت است بمنصب هفتصدی ذات و پانصد سوار امتیاز یافت بخواجه زین‌الدین منصب هفتصدي ذات و سیصد سوار مرحمت فرمودم خواجه محسن بمنصب هفتصدي ذات و یکصد سوار سرفراز گشت روز مبارک شنبه نهم بشکار موضع سمونگر رفته شد تا روز دو شنبه دران صحراے دلکشا بسیر و شکار خوشوقت بوده شب سه شنبه بدولت خانه معاودت اتفاق افتاد روز مبارک شنبه شانزدهم بشوقي نبیره شیخ ابوالفضل بمنصب هفتصدی ذات و سیصد و پنجاه سوار سرفرازی یافت روز مبارک شنبه بسیر باغ گل افشان که بر لب آب جمنه واقع است رفته شد در اثناے راه باران مزرجمت و جوی باربد حسن را بتازگي طراوت و نضارت بخشید اماس بکمال رسیده بود سیر مستوفی کرده شد از عمارتے که مشرف بر دریا اساس یافته چندان که نظر کار می کرد عنبر از سبزه و آب روان هیچ محسوس نمیشد این ابیات انوري مناسب مقام افتاد

روز عیش و طرب بستان است ٭ روز بازار گل و ریحان است
تودهٔ خاک عنبر امیز است ٭ دامن باد گلاب افشان است
از ملاقات صبا روے غدیر ٭ راست چون آرده سوهان است

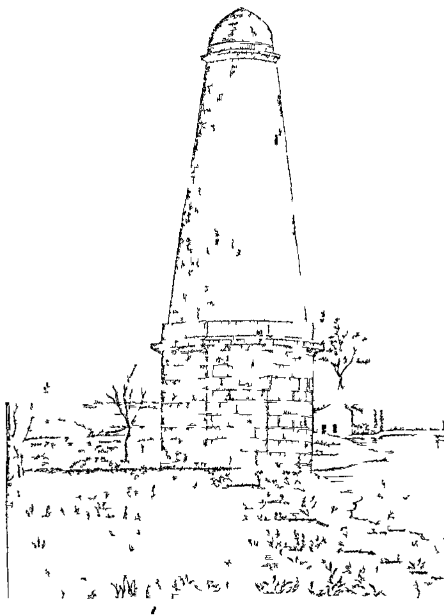
چون باغ مذکور بعهده تربیت خواجه جهان مقرر است پارچهاے ربعت طرح تازه که در بندولا از عراق بجهت او آورده بودند برسم پیشکش گذرانید انچه پسند افتاد بر گزیده

تتمه باو مرحمت فرمودم باغ را هم خوب ترتیب داده بود منصب او از اصل و اضافه پنجهزاري ذات و سه هزار سوار حکم شد از اتفاقات غریبه انکه با خان عالم خنجر قبضه دندان ابلق جوهر دار که از پیش برادر کامگار عالیمقدار شاه عباس یافته فرستاده خاطر بجدے راغب و مایل دندان ابلق شده که چندے از مردم صاحب وقوف بجانب ایران و توران تعین فرمودم که در تفحص و تجسس کوشیده از هرجا و هرکس بهر روش و هر قیمت که بدست افته تقصیر نکنند بسیارے از بندهاے مزاجدان و امراء ذیشان بجهت مجرا خود پیوسته درطلب و تفحص میباشند قضارا درهمین شهر یکی از مردم اجنبي بیوقوف دندان ابلق درغایت لطافت و نفاست بقلیلی درسربازار می خرد و اعتقادش اینکه مگر در وقتی از اوقات در اتش افتاده و سیاهي اثر سوختن است بعد از مدتی یکی از نجاران سرکار فرزند اقبالمند شاه جهان میخواهد که یکپارچه ازین دندان را بجهت شستي باید بر اورد و چناں باید کرد که اثر سوختگي و سیاهي نماند غافل ازاں که سیاهي قدر و قیمت سفیدي را افزوده و این خال و خط است که مشاطه تقدیر پیرایه جمال او نموده نجار فی‌الفور نزد داروغه کار خانه خود شتافته این مژده را باو میرساند که چنین جنسی کمیاب و تحفه و نادر که خلقی درطلب او سرگردانند و مسافت هاے بعید طی نموده و باطراف و اکناف بلاد شتافته اند مفت ورایگاں بدست یکی از مردم مجهول افتاده قدر قیمتش نمی شناسد سهل و اسان ازو تواں گرفت مشارالیه بموافقت او رفته در ساعت بدست می ارد و روز دیگر بخدمت انفرزند می گذراند چوں فرزند شاه جهان بملازمت پیوست نخست اظهار شگفتگي بسیار نمود بعد از انکه دماغ از نشاء باده اراستگي یافت بنظر در اورد بغایت مرا خوشوقت گردانید

اے وقت تو خوش که وقت ما خوش کردي

چنداں دعاے خیر در حق او کردم که اگر از صد یک ان باجابت مقرون گردد بجهت برخورداري دین و دولت او کافي است درین تاریخ بهلیم‌خان یکے از نوکران عمده عادل خاں امده ملازمت نمود چوں ازروے اخلاص اختیار بندگي نموده بود بمراحم بیدریغ اختصاص بخشیده خلعت و اسپ و شمشیر و ده هزار درب انعام شد و منصب هزاري ذات و پانصد سوار عنایت فرمودم درینولا عرضداشت خاں دوران رسید نوشته بود که انحضرت از کمال مرحمت و قدرداني پیرغلام خود را باوجود کبرسن و ضعف باصره بحکومت ملک تهته سرفراز فرموده بودند چوں این ضعیف بغایت نحیف پیر و منحنی شده و درخود قوت و قدرت تردد و سواري نمی یابد التماس دارد که ازسپاه گري معاف نموده در سلک لشکر دعا انتظام بخشید حسب‌الالتماس او حکم شد که دیوانیان عظام پرگنه خوشاب را که سي لک دام جمع اصلي اوست و مدتهاست که دروجه جاگیر مشارالیه تنخواه است و بغایت معمور و مزروع شده بجهت مدد خرچ او مقرر دارند که اسوده و مرفه‌الحال روزگار بسربرد و پسر کلاں او شاه محمد نام بمنصب هزاریذات

و ششصد سوار سرفرازي يافت و پسر دويم يعقوب بيگ بمنصب هفتصدي ذات سيصد و پنجاه سوار رقم عزت بر افراخت سويم اسد بيگ بمنصب سيصدي ذات و پنجاه سوار ممتاز گشت روز شنبه غرهٔ شهريور ماه الهي بخدمت اتاليقي خانجهان خانخانان سپهسالار و ديگر امراء عظام كه بخدمت صوبه دكن مقرر اند خلعت باراني مصحوب بردباني عنايت فرمودم چون عزيمت سير گلزار هميشه بهار كشمير در خاطر تصميم يافته نور الدين قلي رخصت شد كه پيشتر شتافته نشيب و فراز راه پونچ را حتي الامكان علاج نمايد و نوعي سازد كه عبور چارواهاي بار بردار از كريوه هاي دشوار گذار بسهوليت ميسر شود و مردم محنت و تعب نكشند و جمع كثير از عمله و فعله ايلكار مثل سنگتراش و نجار و بيلدار وغيره بهمراهي او رخصت يافتند و فيلي بمشار اليه عنايت شد شب مباركشنبه سيزدهم بباغ نور منزل رفته تا روز يكشنبه شانزدهم دران گلشن نشاط بعيش و انبساط گذشت راجه بكرما جيت بهگيله از قلعه باندهو پور كه وطن مالوف اوست آمده سعادت آستانبوس دريافت فيلي و كلگي مرصع برسم پيشكش گذرانيد مقصود خان بمنصب هزاري ذات و يكصد و سي سوار سرفراز گشت روز مباركشنبه بستم فرزند شاه پرويز دو زنجير فيل پيشكش آورد و داخل حلقه خاصه حكم شد بتاريخ بيست وچهارم ماه مذكور در دولتخانه حضرت مريم زماني جشن وزن شمسي انجمن افروز گشت سال پنجاه و يكم بحساب ماههاي شمسي بفرخي و فيروزي آغاز شد اميد كه مدت حيات در مرضيات ايزد جل سبحانه مصروف باد سيد جلال خلف سيد محمد نبيرهٔ شاه عالم بخاري را كه مجملي از احوال او در ضمن وقايع سفر گجرات مرقوم گشته رخصت انعطاف ارزاني داشتم ماده فيلي بجهت سواري او باخرچ راه عنايت شد شب يكشنبه سي ام مطابق چهاردهم شهر شوال كه قرص ماه بعيار كامل رسيده بود در عمارات باغ كه مشرف بر درياي جمنه واقع است جشن ماهتابي ترتيب يافت و بغايت مجلس آرميده و بزم پسنديده گذشت غرهٔ ماه الهي از دندان ابلق جوهردار كه فرزند سعادتمند شاهجهان پيشكش كرده بود فرمودم كه مقدار دو قبضه خنجر و يك شصت ازان بربندند بغايت خوشرنگ و نفيس برآمد باستاد پورن و دلپال كه در فن خاتم بندي عديل و نظير خود ندارند حكم شد كه قبضه خنجر را باندامي كه در بيجاپور پسند افتاده و بطرح جهانگيري شهرت يافته بسازند همچنين تيغه و غلاف گيري و بندوبار را باستادانی كه هر كدام در فن خود از يكتايان روزگار اند فرموده شد الحق چنانچه خاطر ميخواست ترتيب يافت يك قبضه خود آنطور ابلق برآمده كه از ديدنش حيرت افزود از جمله هفت رنگ محسوس ميشود و بعضي گلها چنان مينمايد كه گوئي نقاش صنع بكلك بدايع نگار از خط سياه بر دور آن تحرير كرده نفس الامر آنكه بحدي نفيس است كه يك نفس نميخواهم كه از خود جدا سازم و از جميع جواهر گران بها كه در خزانه است گرامي ترميدارم روز مباركشنبه بمباركي و فرخي در كمر بستم و استادان نادره كار كه در اتمام آن نهايت صنعت و دقت بعمل آورده كارنامه ظاهر ساخته بودند بانعامات سرفراز گشتند استاد پورن بعنايت فيل



و خلعت و حلقهٔ طلا بجهت سردست که اهل هندوان را کڑه گویند و کلیان بخطاب عجایب دست و اضافه و خلعت و پهونچی مرصع و همچنین هرکدام درخور حالت و هنرمندی خود نوازشات یافتند چون بعرض رسید که امان الله پسر مهابتخان به احداد بدنهاد جنگ کرده فوج او را شکست داده بسیارے از افغانان سیاه رو و باطن را علف تیغ خون اشام ساخته شمشیر خاصه بجهت سرفرازی او فرستاده شد روز شنبه پنجم خبر فوت راجه سورجسنگهه رسید که در دکن باجل طبعی در گذشت او نبیرهٔ مالدیو است که از زمینداران عمده هندوستان بود و زمینداری که با رانا دم از تقابل و مساوات میزند این است بلکه در یکی از جنگها بر رانا غالب آمده و احوال او در اکبرنامه بشرح و بسط مذکور است راجه سورجسنگهه بمیامن تربیت حضرت عرش اشیانی و این نیازمند درگاه سبحانی بمراتب بلند و مناصب ارجمند رسید ملکش از پدر و جد در گذشت پسرش گجسنگهه نام دارد و پدرش در زمان حیات مهمات ملکی و مالی خود را بقبضه اقتدار او سپرده بود چون قابل تربیت و نوازش دانستم او را بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و علم و خطاب راجه و برادر خوردش را بمنصب پانصدی ذات و دو صد و پنجاه سوار سرفراز ساخته جاگیر در وطن مرحمت فرمودم روز مبارک شنبه دهم مهر ماه حسب الالتماس اصفخان بمنزل او که در کنار جمنه اساس یافته رفته شد حمامی ساخته در نهایت صفا و نفاست بغایت محظوظ گشتم بعد از فراغ غسل بزم پیاله ترتیب یافت و بندهاے خاص بساغرهاے نشاط خوشوقت شدند از پیشکشهاے او انچه پسند افتاد برگزیده تتمه بمشارالیه بخشیدم قیمت مجموع پیشکش او که گرفته شد مبلغ سی هزار روپیه بوده باشد باقر خان فوجدار ملتان بعنایت علم سربلندی یافت پیش ازین حسب الحکم از دارالخلافه آگره تا دریاے اتک دو طرفه درخت نشانیده خیابان ترتیب داده اند و همچنین از اگره تا بنگاله و دریدولا حکم کردم که از اگره تا لاهور برسر هر کروه میلی بسازند که علامت کروه باشد و بفاصله سه کروه چاه آبے تا مترددین اسوده و مرفه الحال امد و رفت نمایند از تشنگی و تابش افتاب محنت و صعوبت نکشند روز مبارک شنبه بیست و چهارم مهر ماه جشن دسهره ترتیب یافت بائین هند اسپان را اراسته بنظر در اوردند و بعد از دیدن اسپان چند زنجیر فیل بنظر گذشت چون معتمد خان در نو روز گذشته پیشکش نگذرانیده بود درین جشن تخت طلا با یک انگشتری یاقوت و یک بسد و دیگر جزویات پیشکش کرد تخت نغزک ساخته شده قیمت مجموع ان شانزده هزار روپیه باشد چون از صدق عقیدت و اخلاص اورده بمعرض قبول مقرون گشت درین روز زبردست خان بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرفرازی یافت چون ساعت کوچ روز دسهره مقرر شده بود وقت شام بمبارکی و فرخی برکشتی نشسته متوجه مقصد گشتم و هشت روز در منزل اول توقف افتاد تا مردم بفراغ خاطر سامان نموده بر ایند مهابتخان از بنگش بداکچوکی سیب فرستاده بود بسیار تر و تازه امد لطافت تمام داشت از خوردنش محظوظ گشتم باسیب خوب کابل که درهمانجا خورده شد وسیب سمرقندی که هر سال می آرند طرف نمی

توان نهاد در شیرینی و نزاکت و راست مزگی هیچ نسبت بآنها ندارد تا حال بآین نفاست و لطافت سیب دیده نشده بود می گویند که در بنگش بالا متصل بلشکرده دهی است سیوران نام دران ده سه درخت این سیب است و هرچند سعی نمودند جای دیگر بآن خوبی نشد بسید حسن ایلچی برادرم شاه عباس این سیب الوش عنایت کردم تا معلوم گردد که در عراق بهتر این میشود یا نه عرض کرد که در تمام ایران سیب اصفهان ممتاز است بهانتش همین قدر خواهد بود روز مبارک شنبه غرهٔ ماه ابان الهی بزیارت روضهٔ حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه رفته فرق نیاز برآستان ملائک آشیان سوده ده هزار مهر بتصدق گذرانیدم جمیع بیگمان و اهل محل بطواف آن آستان ملائک مطاف استسعاد جسته بدورات گذرانیدند شب جمعه مجلس عالی آراسته شد از مشائخ و ارباب عمائم و حفاظ و اهل نغمه بسیاری فراهم آورده وجد و سماع کردند و بهرکدام درخور استحقاق و استعداد آنها از خلعت و فرجی و شال عنایت شد عمارات این روضهٔ متبرکه بعادت عالی اساس یافته درین مرتبه باز بخاطر رسید ازانچه بسیار افزود شب سوم بعد از گذشتن چهار گهری از منزل مذکور کوچ اتفاق افتاد و پنج و نیم کروه براه دریا نوردیده چهار گهری از روز برآمده بود که بمنزل رسیده شد بعد از دو بهر روز از آب گذشته هشت دراج شکار کردم آخرهای روز بسید حسن ایلچی بیست هزار روپیه انعام شد و خلعت طلا دوزی با جیغهٔ مرصع و فیل مرحمت نموده رخصت انعطاف ارزانی داشتم و بجهت برادرم صراحی مرصع که بشکل خروس ساخته بودند و مقدار معتاد می شراب درو می گنجید برسم ارمغان فرستاده شد امید که بسلامت بمنزل مراد برسد لشکرخان را که بحکومت و حراست دارالخلافه آگره اختصاص یافته خلعت و اسپ و فیل و نقاره و خنجر مرصع عنایت نموده رخصت فرمودم اکرام‌خان بمنصب دو هزاری ذات و یک هزار و پانصد سوار و خدمت فوجداری سرکار فتح‌پور سرفرازی یافت پسر اسلام‌خان است و او نبیرهٔ صاحب سجادهٔ عرفان پناه شیخ سلیم است که محامدذات و محاسن صفات و نسبت دعاگوئی ایشان باین دودمان والا در اوراق گذشته بگاشته کلک صداقت رقم گشته درینولا از شخصی که سخن او بفروغ صدق آراستگی داشت استماع افتاد که در زمانی که مرا بقدر تکسری و ضعفی در اجمیر دستداد پیش ازانکه این خبر ناخوش بولایت بنگاله رسد روزی اسلام‌خان در خلوت نشسته بود ناگاه او را بیخودی دست میدهد چون بخود می آید یکی از معتمدان خویش که بهکی نام داشت و از محرمان او بوده می گویند که از عالم غیب مرا چنین نمودند که پیکر مقدس حضرت شاهنشاهی بقدر گرانی دارد علاج آن منحصر در فدا ساختن چیزی است بغایت عزیز و گرامی بخاطرش گذشت که فرزند هوشنگ را فدای فرق مبارک آنحضرت سازم لیکن چون خورد سال بود و هنوز تمتعی از حیات نیافته و کام دل برنگرفته مرا برحال او رحم آمد خود را فدای صاحب و مربی خود کردم امید که چون از صمیم القلب و صدق باطن است

بدرگاه الهي مقبول افتد في‌الفور تیر دعا بهدف اجابت رسید و در همان زودي اثر ضعف و عارضه بیماری در خود احساس نمود اناً فاناً مرض اشتداد می یافت تابجوار رحمت ایزدی پیوست و حکیم علی‌الاطلاق صحت عاجل و کامل از شفاخانه غیب بایی نیاز مند کرامت فرمود اگرچه حضرت عرش اشیاني انارالله برهانه باولاد و احفاد شیخ‌الاسلام توجه مفرط داشتند و هر کدام را در خور قابلیت و استعداد تربیت ها و رعایت ها فرموده بودند لیکن چون نوبت سلطنت و خلافت بایی نیاز مند رسید بجهت اداے حقوق ان بزرگوار رعایتهاے عظیم یافتند و اکثر از ایشان بعالي مرتبه امارت رسیدند و بصاحب صوبگي ها ترقي و تصاعد کردند چنانچه احوال هر کدام در جاے خود گذارش نموده چون دریں موضع هلال خان خواجه سرا که از خدمتگاران زمان شاهزادگي است سراے و باغے ساخته بود پیشکش گذرانید بجهت سرفرازي او قلیلی گرفته شد ازیں منزل بچهار کوچ در ظاهر متهرا ورود موکب مسعود اتفاق افتاد روز مبارکشنبه هشتم بتماشاے بندرابن و دیدن بتخانهاے انجا رفته شد اگرچه در عهد سلطنت حضرت عرش اشیاني امراے راجپوت عمارات به طرز خود ساخته و از بیرون به تکلفات افزوده غایتاً در درون چنداں شپره و ابابیل درو خانه ها کرده که از بوے بد انها یک نفس بند نمیتواند شد

از برون چون گور کافر پر حلل * وز درون قهر خداے عز وجل

دریں روز مخلص خاں حسب‌الحکم از بنگاله امده سعادت استانبوس دریافت صد مهر و صد روپیه بصیغه نذر و لعلي و طره مرصعي برسم پیشکش گذرانید روز جمعه نهم شش لک روپیه خزانه بجهت ذخیره قلعه اسیر نزد سپهسالار خانخانان فرستاده شد در اوراق گذشته بتقریبات از کیفیات احوال گسائیں چدروپ که در اوجین کوشه‌انزوا داشت مرقوم گشته دریںولا از اوجین بمتهرا که از اعاظم معابد هنود است نقل مکان نموده بر کدار دریاے جمنه بعبادت معبود حقیقي اشتغال دارد چون صحبت او پیرامون خاطر می گشت بقصد ملاقات او شتافتم و زمانے ممتد در خلوت بیزحمت غیر صحبت داشته شد الحق که وجودش بغایت مغتنم است در مجلس او محظوظ و مستفید میتوان شد روز شنبه دهم قراولان بعرض رسانیدند که دریں نزدیکي شیرے است که آزار وآسیب ازو برعایا و مترددیں میرسد في‌الفور حکم فرمودم که فیل بسیار برده بیشه را نیک محاصره نمایند و اخر هاے روز خود باهل محل سوار شدم چون عهد کرده ام که هیچ جانداری را بدست خود نیازارم بنورجهاں بیگم فرمودم که بندوق بیندازید باانکه فیل از بوے شیر قرار و ارام نمیگیرد و پیوسته درحرکت است و از بالای عماري تفنگ بے خطا انداختن کاریست عظیم مشکل چنانچه میرزا رستم که در فن بندوق اندازي بعد از من مثل او دوئی نیست مکرر چناں شده که سه تیر و چهار تیر از بالاے فیل خطا کرده نورجهاں بیگم تیر اول چناں زد که بهماں زخم تمام شد روز دوشنبه دوازدهم باز خاطر را بملاقات گسائیں چدروپ رغبت افزود بے تکلفانه بکلبه او شتافته صحبت

داشته شد سبحانی بلند درمیان آمد حق جل وعلی غریب توفیقی کرامت فرموده نهم عالی و فطرت بلند و مدرکه تند را بادانش خداداد جمع و دل از تعلقات آزاد ساخته پشت پا برعالم و مافیها زده در گوشهٔ تجرید مستغنی و بے نیاز نشسته از اسباب دنیوی بیم گز کهنه کرپاس که ستر عورت شود و پارچه از سفالین که دم آب توان خورد اختیار نموده در زمستان و تابستان و برسات عوض و سرویا برهنه بسر مے برد و سوراخی که نصد محنت و شکنجه توان گردند و ره در آمد نوعی که طفل شیرخواره را برحمت توان در آورد بجهت بودن قرار داده این دو سه بیت حکیم ثنائی علیه‌الرحمه مناسب حال افتاد

داشت لقمان یکی کریچی تنگ * چون گلوگاه نای و سینه چنگ
بوالفضولی سوال کرد ازوی * چیست این خانه شش بدست و پی
با دم گرم و چشم گریان پیر * گفت هذا لمن یموت کثیر

روز کم شنبه چهاردهم باز بملاقات گسائیں رفته ازو وداع شدم بی تکلف جدائی از صحبت او برخاطر حقیقت گزین گرانی نمود روز مبارک‌شنبه پانزدهم کوچ فرموده در برابر بندراس منزل گزیدم درین منزل فرزند سعادتمند سلطان پرویز رخصت شده باله‌آباد و محال جاگیر خود شتافت اراده خاطر چنان بود که او درین یورش بسعادت همراهی اختصاص یابد چون پیش ازین اظهار پریشانی نمود ناگزیر بجدائی او رخصت دادم و اسپ بلچاق و کمرخنجر دسته ابلق جوهردار و شمشیر خاصه وسپر خاصه مرحمت شد امید که باز زودی و خوبی دولت حضور یابد چون مدت حبس خسرو بطول انجامیده بود بخاطر صواب اندیش رسید که بیش ازین او را محبوس داشتن و از سعادت خدمت محروم داشتن از مرحمت دور است لاجرم بحضور طلبیده حکم کورنش کردم مجدداً نقوش جرایم او بزلال عفو شست و شو یافت و غبار خجالت و ملال از ناصیه او زدوده شد امید که توفیق رضا جوئی و سعادت بندگی نصیب و روزی او باد روز جمعه شانزدهم مخلص خانرا که بجهت خدمت دیوانی سرکار فرزند شاه پرویز طلبیده بودم در خدمت آن فرزند رخصت یافت و منصب او بدستوری که در بنگاله داشت دو هزاری ذات و هفتصد سوار مرحمت فرمودم روز شنبه هفدهم مقام شده درین منزل سید نظام پسر میر میران صدر جهان که بفوجداری سرکار قنوج اختصاص داشت دولت ملازمت دریافت دو زنجیر فیل و چند دست جانور شکاری پیشکش گذرانید یک زنجیر و دو دست باز گرفته شد روز یکشنبه هیژدهم کوچ اتفاق افتاد دربندولا دارائے ایران مصحوب پری بیگ میر شکار یک دست شنقار خوشرنگ فرستاده بود و یک دست دیگر خان عالم داده مشارالیه نیز باشنقار شاهی که بدرگاه ارسال داشته خود در راه ضایع میشود و شنقار شاهی نیز از علت مدبر شکار بچنگ گربه می افتد اگرچه زده بدرگاه رسانیدند لیکن یک هفته بیش نماند و تلف شد چه نویسم از حسن و رنگ این جانور خالهاے سیاه بر هربال و بر پشت و پهلو بسیار

برمیخاستند هرچند تریاق فاروقی و دیگر دواهای مناسب داده شد تأثیر نکرد تا یک پاس پای کیفیت گذرانیده جان دادند درین تاریخ خبر ناخوش رسید که فرزند کلان شاه پرویز در اگره ودیعت حیات سپرد چون گلرنگ شده بود و آن فرزند نهایت تعلق و دلبستگی داشت ازین سانحه دلخراش بغایت متأثر و آزرده خاطر گشته اضطراب و بیطاقتی بسیار ظاهر ساخته است بجهت دلداری و خاطر جوئی او عنایت نامه ها فرستاده ناسور درونی او را بمرهم لطف و عاطفت دوا فرمودم امید که حق جل و علی صبر و شکیب کرامت کناد که درین قسم قضایا بهتر از تحمل و بردباری غمگساری نمی باشد روز جمعه چهاردهم بالتماس آغائی آغایان بمنزل او رفته شد او را بسبب سبقت خدمت و طریقه بندگی موروثی باین دودمان رفیع الشان ثابت است و حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه در هنگامیکه مرا کتخدا ساختند آغائی آغایان را از همشیرهٔ من شاهزاده خانم گرفته بخدمت محل من مقرر فرمودند ازان تاریخ سی و سه سال است که در خدمت من می باشد و خاطر ایشان را بغایت عزیز و گرامی میدارم و ایشان باخلاص خدمت سلسلهٔ ما کرده اند در هیچ سفری و یورشی بارادهٔ و اختیار خویش از ملازمت من محروم نمانده اند چون کبرسن ایشان را دریافت التماس نمودند که اگر حکم شود در دهلی اقامت گزیده آنچه از عمر باقی باشد بدعا گوئی صرف سازم که دیگر مرا طاقت نقل و حرکت نمانده و از آمد و شد محنت و صعوبت می کشم و از سعادت مندیهای ایشان آنکه بحضرت عرش آشیانی همسال واقع شده اند مجملاً آسودگی ایشان را منظور داشته حکم فرمودم که در دهلی توقف نمایند و درانجا بجهت خود باغی و سرای و مقبره ساخته اند مدتی است که بتعمیر آن مشغول اند القصه مراعات خاطر آن قدیم الخدمت را مطمح نظر داشته بمنزل ایشان رسیده شد و بسید بهوه حاکم شهر تاکید فرمودم که در لوازم خدمتگاری و پاس خاطر ایشان چنان تاکید نماید که از هیچ رهگذر غبار کلفتی برحواشی خاطر ایشان نه نشیند درین تاریخ راجه کشنداس بمنصب دو هزاری ذات و سیصد سوار از اصل و اضافه سربلندی یافت چون سید بهوه خدمت فوجداری دهلی را چنانچه باید بتقدیم رسانیده بود و مردم آنحدود از حسن سلوک او نهایت رضامندی داشتند بدستور سابق محافظت و محارست شهر دهلی و فوجداری اطراف آن بمشارالیه مقرر فرموده بمنصب هزاری ذات و ششصد سوار از اصل و اضافه سرفراز ساخته فیل مرحمت نموده رخصت نمودم روز شنبه پانزدهم میرزا والی را بمنصب دو هزاری و هزار سوار و عنایت علم و فیل امتیاز بخشیده بصوبه دکن تعین فرمودم شیخ عبدالحق دهلوی که از اهل فضل و ارباب سعادت است درین آمدن دولت ملازمت دریافت کتابی تصنیف نموده بود مشتمل بر احوال مشایخ هند بنظر در آمده خیلی زحمت کشیده مدتهاست که درگوشهٔ دهلی بوضع توکل و تجرید بسر می برد مرد گرامی است صحبتش بی ذوق نیست بانواع مراحم دلداری کرده رخصت فرمودم روز یکشنبه شانزدهم از دهلی

کوچ کرده شد روز جمعه بستم و یکم به پرگنه کرانه نزول سعادت اتفاق افتاد پرگنه مذکور وطن مالوف مقربخان است آب و هوایش معتدل و زمینش قابل مقربخان درانجا باغات و عمارات ساخته چون مکرر تعریف باغ او بعرض رسیده بود خاطر را بسیر آن رغبت افزود روز شنبه بیست و دوم با اهل حرم از سیران باغ محظوظ گشتم بے تکلف باغی است بغایت عالي و دلنشین انچه دیوار پخته دور آن برکشیده و خیابانهارا فرش بسته یکصد و چهل بیگهه است و درمیان باغ حوضی ساخته است طول دویست و بیست درع عرض دویست درع و درمیان حوض صفه ماهتابي بیست و دو درع مربع و هیچ درخت گرم سیرے و سرد سیرے نیست که دران باغ نباشد از درختهاے میوه دار که در ولایت میشود حتی نهال پسته سبز شده سروهاے خوش قد باندام دیده شد که تاحال باین خوبي و لطافت سرو بنظر در نیامده باشد فرمودم که سروها را بشمارند سیصد درخت بشمار درآمد در اطراف حوض عمارات مناسب اساس یافته هنوز درکارند روز دوشنبه بست و چهارم خنجرخان که حراست قلعه احمد نگر بعهده اوست بمنصب دوهزار و پانصدیذات و هزار و ششصد سوار ممتاز گشت روز کم شنبه بست و ششم حضرت واهب العطایا فرزند شاهجهان را پسرے از صبیه آصفخان کرامت فرمود هزار مهر نذر گذرانیده التماس نام نمود اُمید بخش نام کردم امید که قدمش برین دولت مبارک و فرخنده باد روز مبارک شنبه بست هفتم مقام شد درین چند روز از شکار جرز و تو غدري محظوظ بودم جرزبور را فرمودم که وزن کردند دو سیر و یکپاو جهانگیري بر آمد و ابلق دو سیر و نیم پاو تو غدري کلان یک پاؤ از جرز بور کلان ترشد روز مبارک شنبه پنجم دیماه الهي درمقام اکبرپور از کشتي بر آمده براه خشکي نهضت موکب اقبال اتفاق اُفتاد و از آگره تا منزل مذکوره که در دو کروه پرگنه بوزیه واقع است یکصد و بست و سه کروه براه دریا که فود و یک کروه براه خشکي است بسي و چهار کوچ و هفده مقام طي منزل شد سواے این یک هفته در بر آمدن شهر و دوازده روز درپالم بجهت شکار توقف نموده بودم که همگی هفتاد روز باشد درین تاریخ جهانگیرقلیخان از بهار آمده دولت زمین بوس دریافت صد مهر و صد روپیه برسم نذر گذرانیده از روز مبارک شنبه گذشته تا روز کم شنبه یازدهم پی درپی کوچ واقع شد روز مبارک شنبه دوازدهم از سیر باغ سهرند خوش وقت گشتم از باغ هاے قدیمي است و درخت هاے سال رسیده دارد طراوتی که پیش ازین داشت نمانده معهذا غنیمت است خواجه ویسي که از زراعت و عمارت صاحب وقوف است محض بجهت مرمت این باغ او را کروري سهرند ساخته پیش از ساعت کوچ از دارالخلافه آگره رخصت فرموده بودم و بقدر ترتیب و مرمت نموده مجدداً تاکید کرده شد که اکثر درختهاے کهنه بے طراوت را دور ساخته نهالهاے تازه بنشانند عراق بندي را ازسرنو صفا داده عمارت هاے قدیم را تعمیر نمایند و دیگر عمارات از حمام وغیره در جای مناسب حکم شد که آساس نهد درین تاریخ دوست بیگ که از کمکیان عبدالله‌خان است بمنصب

هفتصدی ذات و پانصد سوار سرفراز گشته مظفر حسین پسر وزیرخان بمنصب ششصدی ذات و سیصد سوار ممتاز گشت شیخ قاسم بخدمت صوبه دکن رخصت شد روز مبارک شنبه نوزدهم حسب الالتماس فرزند سعادتمند شاهجهان بمنزل او تشریف ارزانی فرمودم بجهت ولادت فرزندی که حق جل واعلی کرامت فرموده جشن عالی آراسته پیشکش کشید ازان جمله شمشیر قبضه یک آویز که کاردی یکدست و قبضه و بند باز آن از قلم فرنگ تراش فرنگ (؟) بزینت یاقوت الحق نادره و مطبوع ساخته شده دیگر بلعیست که راجه بکلانه وبرهان پور نیز بان فرزند گذرانیده بود چون آن لعل خوش صورت و خوش لعل است داخل پیشکش حکم شد مجموع قیمت پیشکش انچه قبول و مقبول آمده بیک لک و سی هزار روپیه باشد و قریب بچهل هزار روپیه بوالده ها و دیگر بیگمات خود گذرانید درین ایام سید بایزید بخاری فوجدار صوبه بکر گراس رنگ که در حوری ازکوه آورده در خانه پرورش داده پیشکش فرستاده بود بنظر گذشت بغایت خوش آمد از قسم مارخور و قوچ کوهی بسیار دیده شد که در خانه پرورش یافته اما رنگ بنظر در نیامده بود فرمودم که بابرنیری (؟) نگاهدارند تا جفت شود و نتایج بهم رسد بی تکلف بسیار شبیه مارخور و قوچ است بایزید بمنصب هزاری ذات و هفتصد سوار سرفراز شد روز دوشنبه بیست سوم میرمیران خانرا خلعت و اسپ و فیل و کهپوه مرصع سرفراز ساخته بصوبه بهار رخصت فرمودم روز یکشنبه بیست نهم برات آب بماه حسن فرزند اقبالمند شاهجهان بزینت یافت و همدرین روز راجه بکرماجیت که بمحاصره قلعه کانگره اشتغال دارد بجهت عرض بعضی مدعیات حسب الحکم بدرگاه آمده سعادت آستانبوس دریافت روز دوشنبه سی ام فرزند شاهجهان بجهت دیدن عمارات دولتخانه که بتازگی احداث یافته ده روز رخصت گرفته بلاهور شتافت و راجه بکرماجیت بعنایت خنجر خاصه و خلعت و اسپ سرفراز گشته بخدمت محاصره قلعه کانگره مراجعت نموده روز پنجشنبه دوم بهمن ماه الهی باغ کلانور بورود موکب مسعود آراستگی یافت درین زمین حضرت عرش آشیانی برتخت خلافت جلوس فرموده اند چون خبر نزدیک رسیدن جان عالم بدرگاه رسید هر یکی از بندها را بجهت سرفرازی او برسم استقبال فرستاده بانواع و اقسام مراحم و نوازش یابه عزت و منزلت او افزودیم و عنوان فرامین را بمصرعی یا بیتی بدیهه مناسب مقام زینت بخشیده به عنایات های سرشار مخصوص ساختم ازجمله یک مرتبه عطر جهانگیری فرستاده این مطلع بزبان قلم آمد

بوی عطر فرستاده ام بسوی خوش * که ازم برا رود بر سوی خوش

و مبارک شنبه سوم در باغ کلانور جانعالم بسعادت آستانبوس سرفرازی یافت صد مهر و هزار روپیه بصیغه نذر آورد و پیشکش خود را بمرور خواهد گذرانید زنبیل بیگ ایلچی

برادرم شاه عباس با مراسله شاهی و تحفه‌های ان دیار که برسم سوغات ارسال داشته

رسید ازعنایات و مرحمتی که برادرم جانعالم می فرمودند اگر بتفصیل

مرقوم گردد حمل بر اغراق خواهد شد همواره در محاورات خانعالم خطاب میکرده اند و هر لحظه از خدمت خود جدا نمیداشتند بحسب اتفاق اگر روزے یاشبی در خانه خود خواستی بسر برد بے تکلفانه بمنزل او تشریف برده بیش از بیش اظهار مرحمت می فرمودند روزے در فرح اباد شکار قمرغه طرح افگند بخانعالم حکم تیر اندازي فرمودند مشاراليه از راه ادب کمانے با دو تیر پیش اورد شاه پنجاه تیر دیگر از ترکش خاصه لطف نمودند قضارا ازین تیرها پنجاه تیر بشکار می رسد و دو تیر خطا میشود انگاه بچندے از ملازمان او که در مجالس و محافل راه داشتند حکم تیر اندازي میفرمایند اکثري خوب می اندازند از جمله محمد یوسف قراول تیرے زده که از دو خوک پران گذشته و استادهاے بساط قرب بے اختیار افرین ها کردند و در هنگام رخصت خانعالم را در اغوش عزت گرفته التفات بسیار اظهار نمودند و بعد ازانکه از شهر برامده باز بمنزل او تشریف اورده عذر ها خواسته وداع کردند از نفایس و نوادر روزگار که خانعالم اورده الحق از تائیدات طالع او بود که چنین تحفه بدست افتاده مجلس جنگ صاحبقران است با نقیمش خان و شبیه انحضرت و اولاد امجاد و امراء عظام را که دران جنگ بسعادت همراهي اختصاص داشتند کشیده و نزدیک بهر صورتے نوشته که شبیه کیست و این مجلس مشتمل است بر دویست و چهل صورت و مصور نام خود را خلیل میرزا شاه رخي نوشته کارش بغایت پخته و عالي است و بقلم استاد بهزاد مناسبت و مشابهت تمام دارد اگر نام مصور نوشته نبودے گمان میشد که کار بهزاد باشد و چون بحسب تاریخ او بیشتر است اغلب ظن آنکه بهزاد از شاگردان اوست و بروش او متفق گشته این گرامي تحفه از کتابخانه علیئین مکاني شاه اسمعیل ماضي و یا از حضرت شاه طهماست بسرکار برادرم شاه عباس انتقال یافته و صادقی نام کتاب دار ایشان دزدیده بدست شخصے فروخته قضارا در صفاهان این مجلس بدست خانعالم می افتد و بشاه نیز خبر میرسد که او چنین تحفه بدست آورده و بهم رسانیده به بهانه تماشا ازو طلب میفرمایند خانعالم هرچند خواست که ملطایف الحیل بگذراند چون مکرر بمبالغه اظهار فرمودند ناگزیر بخدمت ایشان فرستاده شاه بمجرد دیدن شناخته اند روزے نزد خود نگاه داشته غایتاً چون توجه خاطر ما را بامثال این نفایس میدانند که درچه مرتبه است از خواستن نیز در کلي و جزوي بحمدالله که مضایقه نیست حقیقت را بخانعالم ظاهر ساخته باز بمشاراليه لطف نمودند در وقتیکه خانعالم را بعراق میفرستادم بشنداس نام مصورے را که در شبیه کشي از یکتایان روزگار است همراه داده بودم که شبیه شاه و عمدهاے دولت ایشان را کشیده بیارد شبیه اکثری را کشیده بود بنظر در آورد خصوصاً شبیه شاه برادرم را بسیار بسیار خوب کشیده بود چنانچه بهرکس از بندهاے ایشان نمودم عرض کردند که بسیار خوب کشیده همدرین تاریخ قاسم خان با دیوان و بخشي لاهور دولت زمین بوس دریافتند بشنداس مصور بعنایت فیل سرفراز شد با خواجه که از کمکیان صوبه قندهار

است بمنصب هزاري ذات و پانصد و پنجاه سوار ممتاز گشت روز سه شنبه ششم مدارالمهامي اعتمادالدوله لشکر خود را سامان داد تا آنکه ضبط صوبه پنجاب بعهده وکلاے ایشان مقرر است و در هندوستان بیر جاگیر متفرقه دارند پنجهزار سوار بنظر درآوردند چون وسعت کشمیر آنقدر نیست که محصولش تجمعي که همواره ملا م موکب اقبال اند وفا کند و ار طنطنهٔ نهضت رایات جلال نرخ غلات و حبوبات به تعیر اعلی رسیده بود بجهت رفاهیت عامهٔ خلایق حکم شد که بندهاے که در رکاب اند سامان مردم خود نموده معدودی که ناگریزاند همراه گرفته تتمه بحال جاگیر خودها رخصت نمایند و همچنین در تخفیف دادن چارپاها و شاگردپیشه نهایت تاکید و احتیاط مرعي دارند روز مبارکشنبه دهم مزده امالمند شاهجهان از لاهور آمده سعادت قدمبوس دریافت جهانگیر قلیخان را بخلعت و اسپ و فیل سرفراز ساخته با برادران و مریدان بصوبه بنگ رخصت فرمودم درین تاریخ طالب آملی بخطاب ملک الشعرا خلعت امتیاز پوشیده اصل او از آمل است یکچندی باعتمادالدوله میبود چون رتبه سخنش از همگنان درگذشت در سلک شعراے پای تخت منتظم گشت این چند بیت ازوست

زعارت چمنت بر بهار منتهاست * که گل بدست تو ازشاخ تازه ترماند
لب از گفتن چنان بستم که گوئي * دهان برچهره زخمي بود و به شد
عشق در اول و آخر همه ذوق است و سماع
این شراب است که هم پخته و هم خام خوش است
گرمی بجاے جوهرآئینه بودمی * ے رونما ترا بتوکے مي نمود مي
دولت دارم یکی در می پرستي * یکی در عذر خواهي هاے مستي

روز دوشنبه چهاردهم حسینی پسر سلطان قوام رباعي گفته گذرانید

گردے که ترا زطرف دامان زیرد * آب از رخ سرمهٔ سلیمان زیرد
گرخاک درت باسحاں بسپارند * ازروي عرق جبین شاهان زیرد

معتمد خان دربنوقت رباعي خواند مرا بغایت خوش آمد و دربیاض خود نوشتم

زهرم بفراق خود چشاني که چه شد * خون ریزی و آستین فشاني که چه شد
ای غافل ازانکه تیغ هجر تو چه کرد * حاکم بغبار تا بداني که چه شد

طالب صفاهانی الاصل است درعنفوان شباب بلباس تجرید و قلندری گذارش بکشمیر افتاد و ار خوبي جا و لطافت آب و هوا دل نهاد آملک شده توطن و تاهل اختیار کرد بعد از فتح کسمیر بخدمت عرش آشیاني پیوسته. درسلک بندهاے درگاه انتظام یافته الحال عمرش قریب بصد رسیده و درکسمیر بفراغ خاطر بادربندان و متعلقان بدعاے دولت اند قربی مسغول است چون بعرض رسید که درلاهور میان شیخ محمد میر نام درویشی است سندی الاصل بغایت فاضل و مرتاض و مبارک نفس و صاحب حال و درگوشه توکل و عزلت منزوی گشته ازفقرغني و از دنیا

مستغنی نشسته است بنابرین خاطر حق طلب بے ملاقات ایشان قرار نگیرد و بدیدن ایشان رغبت افزود چون به لاهور رفتن متعذر بود رقعه بخدمت ایشان نوشته شوق باطن را ظاهر ساختم و آنعزیز باوجود کبرسن و ضعف بنیه تصدیعه کشیده تشریف آورد و مدت ممتد تنها بایشان نشسته صحبت مستوفی داشته شد الحق ذات شریف است و درین عهد بغایت غنیمت و عزیزالوجود این نیازمند از خود برآمده با ایشان صحبت داشت و بسا سخنان بلند از حقایق و معارف استماع افتاد هرچند خواستم نیازے بگذرانم چون پایه همت ایشان را ازان عالي تریافتم خاطر باظهار این مطلب رخصت نداد پوست آهو سفید بجهت جاے نماز بایشان گذرانیدم فی الفور وداع شده به لاهور تشریف بردند روز کم شنبه بیست و سویم در حوالي دولت‌اباد نزول موکب اقبال اتفاق افتاد دختر باغبانے بنظر در آمد بابروت و ریش انبوه مقدار یک قبضه ظاهرش بمیدان مشتبه درمیان سینه هم موے برآمده اما پستان ندارد بتفرس دریافتم که باید فرزند نشود گفت که مرا تا حال حیض نشده و این دلیلیست بران بچندی از عورات فرمودم که بگوشه برده ملاحظه نمایند که مبادا خنثی باشد معلوم شد که از دیگر عورات سرموئی تفاوت ندارد بنابر غرابت درین جریده اقبال ثبت افتاد روز مبارک شنبه بیست و چهارم باقرخان از ملتان آمده سعادت زمین بوس دریافت در اوراق گذشته مرقوم گشته که اله داد پسر جلاله باربکي از لشکر ظفر اثر فرار نموده راه ادبار پیش گرفت درینولا ندامت گزیده باشنائي باقرخان باعتمادالدوله ملتجي شد که استشفاع گناه من نمایند حسب الالتماس ایشان حکم فرمودم که اگر از کردۀ خود پشیمان گشته روی امید بدرگاه نهد ذلات و جرایم او بعفو مقرون گردد درین تاریخ باقرخان او را بدرگاه آورد مجدداً بشفاعت اعتمادالدوله اثار خجالت و غبار ندامت بزلال عفو از ناصیه احوال اوشست وشو یافت سنگرام زمیندار جمو بخطاب راجگی و منصب هزاري ذات وپانصد سوار و عنایت فیل و خلعت سرفراز شد غیرت‌خان فوجدار میانه دوآب بمنصب هشتصدي ذات و پانصد سوار ممتاز گشت خواجه قاسم بمنصب هفتصدي ذات و دو صد و پنجاه سوار فرق عزت بر افراخت به تهمتن بیگ پسرقاسم کوکه منصب پانصدي ذات و سیصد سوار مرحمت شد به خانعالم فیل خاصه معه تلایر عنایت نمودم ازین منزل باقرخان را بمنصب هزار و پانصدي ذات و پانصد سوار سرفراز فرموده باز بصوبه داري رخصت فرمودم روز دوشنبه بیست و هشتم پرگنه کروهي که برساحل بهت واقع است محل نزول موکب اجلال و اقبال گشت چون این کوهستان از شکار گاه‌های مقرر است حسب الحکم قراولان پیشتر آمده جرگه ترتیب داده بودند روز کم شنبه غره اسفندار مذ ماه الهي شکاری را از شش کروه مسافت رانده روز مبارک شنبه دویم بشاخبند در آوردند یکصد و یکراس از قوچ و چکاره شکار شد چون مهابتخان مدتها بود که از سعادت حضور محرومی داشت بالتماس او حکم فرموده بودم که اگر از نسق ان مهم اطمینان حاصل کرده باشد و از هیچ رهگذر دل نگرانی ندارد افواج را

در تهانجات گذاشته حرده متوجهه درگاه شود درین روز سعادت استالبوس در یافته صد مهر ندر گذرانید خان عالم بمنصب پنجهزاري ذات و سه هزار سوار سرفراز گشت مقارن اتصال عرضه داشت نورالدین قلي از راه پونچ رسید نوشته بود که گریوهارا حتی‌الامکان اصلاح داده هموار ساخته بودم قضارا چند شبانروز باریدگی شد و مالای کوتل بارتفاع سه درع برف افتاده هنوز می بارد اگر بیرون کوه تا یکماه توقف کمایند عبور ازین راه میسر است والا دشوار مي نماید چون عرض ازین عزیمت دریافت موسم بهار و شگوفه زار بود از توقف فرصت از دست می رفت ناگزیر عطف عنان نموده براه پکلي ودمتور نهضت رایات اقبال اتفاق افتاد روز جمعه سیوم از دریاے بهت عبور واقع شد بانکه آب تا کمر بود چون نهایت تند میرفت و مردم در گذشتن محنت می کشیدند حکم فرمودم که دوبست زنجیر فیل بر سر گذرها برده اسباب مردم بگذرانند جمعی که ضعیف و زبون باشند نیز سواره عبور نمایند تا اسیب جاني و مالي نه با مرادي نرسد درین تاریخ حضرموت خواجه جهان رسید او از بندهاے قدیم و خدمتگاران زمان شاهزادگي بود اگرچه در احراز ملازمت می جدا شده روزے چند بخدمت عرش اشیاني پیوست چون بجاے بیگانه نرفته بود بر خاطرم چندان گران نیامد چنانچه بعد از جلوس رعایتی که در مخیله او نگذشته بود فرمودم تا آنکه بمنصب پنجهزاري ذات و سه هزار سوار سرفرازي یافت و شرح احوال او نه تقریبات درین جریده اقبال ثبت افتاده خدمات عمده را منتشي شد و درکارها طرفه کدي داشت عایداً از کسب قابلیت و استعداد ذاتي او و دیگر جزئیات که پیرایه جوهر انساني است بے نصیب بود درین راه ضعف قلبي بهم رسانیده روزي چند باوجود تکسر و بیماري در رکاب سعادت بسر برد چون ضعف او اشتداد یافت از کلانور رخصت گرفته بلاهور شتافت و در انجا باجل طبعي در گذشت روز شنبه چهارم ماه مذکور قلعه رهتاس مخیم اردوے ظفر قرین گشت قاسم خان را بعنایت اسپ و شمشیر و پرم نرم خاصه سرفراز ساخته رخصت لاهور فرمودم بانچه بر سر راه واقع بود سیر شگوفه کرده شد درین منزل تیهو بهم رسید گوشت تیهو از کبک لذیذ تر است روز یکشنبه پنجم میرزا حسن پسر میرزا رستم بمنصب هزاري ذات و چهار صد سوار ممتاز گشت بصوبه دکن تعین شد خواجه عبداللطیف قوش بیگي نیز بمنصب هزاري ذات و چهار صد سوار سرفرازي یافت درین سر زمین گلي بنظر در امد درون سفید و بیرون سرخ و بعضي درون سرخ و بیرون زرد بفارسي لاله بیگانه میگویند و بهندي تهل کمعني زمین است چون گل کدول مخصوص آب است این را تهل کدول نامیده اند یعني کدول صحرائي روز مبارک شنبه نهم عرضداشت دلاور خان حاکم کشمیر بود رسان فتح کشتوار گشت تفصیل این اجمال بعد از رسیدن او بپایه سریر جاه و جلال رقمزده کلک و قایع نگار خواهد شد فرمان مرحمت عنوان با خلعت خاصه و خنجر مرصع فرستاده محصول یکساله ولایت مفتوحه بجلدوے این پسندیده خدمت عنایت شد روز سه شنبه

چهاردهم مقام حسن ابدال محل نزول رایات جلال گشت چون کیفیات راه و خصوصیات منازل درضمن وقایع یورش کابل مرقوم شده نه تکرار نپرداخت ازین جا تا کشمیر منزل بمنزل نوشته خواهد شد انشاالله تعالی از تاریخی که بمنزل اکبرپور بمبارکي و خیریت از کشتي برامده تاحسن ابدال یکصد و هفتاد و هشت کروه مسافت در عرض شصت و نه روز بیهل و هشت کوچ و یکمقام طی شد چون درینمنزل چشمه پر آبی و آبشاری و حوضی در غایت لطافت واقع است دو روز مقام فرموده روز مبارک شنبه شانزدهم جشن وزن قمري ترتیب یافت سال پنجاه و سویم بحساب شهور قمري از عمر این نیاز مند درگاه بمبارکي اغاز شد چون ازین منزل کوه کوتل و نشیب و فراز بسیار درپیش بوده بیک دفعه عبور اردوی گیهان پوی دشوار می نمود مقرر گشت که حضرت مریم زماني با دیگر بیگمان روزی چند توقف فرموده باسودگي تشریف ارند مدارالملک اعتمادالدولة الخاقاني و صادق خان بخشي و ارادتخان میرسامان باعمله بیوتات و کارخانجات بمرور عبور نمایند و همچنین رستم میرزای صفوي و خان اعظم و جمعی از بندها براه پونچ رخصت یافتند و موکب اقبال جریده با چندی از منظوران بساط قرب و خدمتگاران ضروري روز جمعه هفتدهم سه و نیم کروه کوچ نموده در موضع سلطان پور منزل گزید درین تاریخ خبر فوت رانا امرسنگه رسید که در اودیپور باجل طبعی مسافر راه عدم شد جگت سنگه نبیره و بهیم پسر او که در ملازمت می باشند بخلعت سرفرازي یافتند و حکم شد که راجه کشنداس فرمان مرحمت امیز با خطاب رانا و خلعت و اسپ و فیل خاصه بجهت کنور کرن برده مراسم تعزیت و تهنیت بتقدیم رساند از مردم این مرزوبوم استماع افتاد که در غیرایام برسات که اصلا اثری از ابر و صاعقه نباشد آوازی مانند بصدای ابر ازین کوه بگوش میرسد و این کوه را گرج می نامند بعد از یک سال و دو سال البته چنین صدای ظاهر میشود و اینحرف را مکرر در خدمت حضرت عرش آشیاني نیز شنیده بودم چون خالي از غرابتی نیست نوشته شد والعلم عندالله روز شنبه هیژدهم چهار کروه و نیم گذشته در موضع سنجی نزول اجلال واقع شد ازین منزل داخل پرگنه هزارا قارلغست روز یکشنبه نوزدهم سه کروه و سه پاو درنوردیده موضع نوشهره منزل شد ازینجا داخل دهنتور است چندانکه نظر کار میکرد چلک های سبز درمیان گل تهل کنول و قطعه گل سرشت شگفته بود و بغایت خوش مینمود روز دو شنبه بستم سه و نیم کروه کوچ کرده در موضع سلهر ورود موکب مسعود اتفاق افتاد و مهابتخان از قسم جواهر و مرصع آلات موازي شصت هزار روپیه پیشکش گذرانید درین سرزمین گلی بنظر درآمد سرخ آتشین باندام گل ختمي اما ازو خورد تر و چندین گل یکجا نیک بیکدیگر شگفته از دور چنان نمساید که گویا یک گل است درختش مقدار درخت زرد آلو میشود و درین دامن کوه خود رو نیز بسیار بود درغایت خوشبوئی رنگش از بنفشه کمتر روز سه شنبه بست و یکم سه کروه طی نموده در موضع مالکلي نزول اقبال واقع شد درین روز مهابتخان را بخدمت بنگش رخصت فرموده

اسپ و فیل خاصه و خلعت با پوستین مرحمت نمودم امروز تا آخر منزل تقاطر بود
شب کم شنبه بیست و دوم نیز باران شد وقت سحر برف بارید و چون اکثر راه پشته
بود از باران لغزندگی بهم رسانید چاروای لاغر هرجا افتاد برنخاست بیست و پنجم زنجیر
فیل از سرکار خاصه شریفه تصدق شد بجهت بارندگی دو روز مقام فرمودم روز مبارکشنبه
بیست و سوم سلطان حسین زمیندار پکلی دولت زمین بوس دریافت اینجا داخل
ملک پکلی است از غریب اتفاقات آنکه در وقتیکه حضرت عرش آشیانی میرسیدند
درین منزل برف بارنده بود و الحال نیز بارنده درین چند سال اصلا برف نبارید بلکه
باران هم کم شده بود روز جمعه بیست و چهارم چهار کروه طی نموده در موضع سواد نگر
محل نزول موکب منصور گشت درین راه هم اچمه بسیار بود و درخت زرد آلو و
شفتالو صحرا صحرا شگوفه کرده بود اما د گرفته بود و درختهای صنوبر چون سرو دیده را
فریب میداد روز شنبه بیست و پنجم قریب سه و نیم کروه در نوردیده ظاهر پکلی
نزول موکب مسعود ارسنگی دمت روز یکشنبه بیست و ششم بشکار کبک سوار شده
آخرهای روز بالتماس سلطان حسین بمنزل او تشریف برده پایهٔ عزتش در امثال و
اقران افزودم حضرت عرش آشیانی نیز بمنزل او تشریف برده بودند از قسم اسپ و
خنجر و باز و جره پیشکش کشید اسپ و خنجرها را بخشیده فرمودم که باز و جره
را کمی بر بسته آنچه مرا باید بط جو هند گذرانند سرکار پکلی سی و پنج کروه در طول و
بیست و پنج در عرض است مشرق به کوهستان کشمیر و بر سمت مغرب اتک بنارس
و بجانب شمال گتور و بجانب جنوب گکهر واقع است در زمانی که صاحبقران
گیتی ستان فتح هندوستان نموده دارالملک توران عنان اقبال معطوف داشته اند
میگویند که این طایفه را که ملازم رکاب نصرت مآب بودند درینحدود مقام مرحمت
کرده اند میگویند که د ب ما قارلغیست اما مشخص نمی دانند که در آن وقت
کلان ترا اینها که بود و چه نام داشته الحال خود لاهوری محض اند و زبان چنان متکلم
و حقیقت مردم هندوستان نیز همین است در زمان عرش آشیانی شاهرخ نامی
زمیندار اینجا بود الحال بهادر پسر اوست اگرچه باهم نسبت خویشی و پیوند دارند
لیکن نزاعی که لازمه زمینداران است همیشه بسر حد و حدود می باشد اینها بتوسط
دولتخواه آمده اند سلطان محمود پدر سلطان حسین و شاهرخ هردو در وقت شاهزادگی
در ملازمت من رسیده بودند بادیکه سلطان حسین هفتاد ساله است در قوای ظاهری
او اصلا قصوری راه نیافته و تاب و طاقت سواری و دوید چنانچه باید دارد درینملک بوزه
می سازند از نان و برنج که آن را سر میگویند غالباً از بوزه بسیار تند تر و مدار خوراک این
مردم بر سر است و هرچند کهنه تر باشد بهتر است و این سر را درخم کرده و سر خم را
محکم بسته دو سال و سه سال در خانه نگاه می دارند و بعد از آن زلال روی خم را
گرفته آنرا اچهی می نامند و اچهی ده ساله هم میباشد و بنش اینها هرچند کهنه
سال تر بهتر و اقل مدت یکسال است سلطان محمود کاسه کاسه ازین سر میگرفت و لاجرعه

مي كشيد سلطان حسين هم ملتزم است و بجهت من از فرد اعلايش آورده يكبار براى امتحان خوردم پيش ازين هم خورده شده بود كيفش مشهي است اما خالي از رختني نيست معلوم شد كه اندك بنگي هم همراه ميسازند درخمارش غلبه ميكند گر شراب نباشد بالضرور بدل شراب تواند شد از ميوه ها زردآلو و شفتالو وامرود ميشود چون تربيت نمي كنند همه خود روست وهمه ترش و نا خوش مي باشد از سرشگوفه نها محظوظ ميتوان شد خانه و منازل هم از چوب است بروش اهل كشمير مي سازند جانور شكاري بهم ميرسد اسپ و اشتر و گاو و گاوميش مي دارند و بز و مرغ فراوان ست استرش ريزه مي شود بجهت بارگران بكار نمي آيد چون بعرض رسيد كه چند منزل پيشتر آباداني كه غله انجا باردوے ظفر قرين كفايت كند نيست حكم شد كه پيشخانه مختصر بقدر احتياج و كارخانجات ضروري همراه گرفته فيلان را تخفيف دهند سه چهار روز ازوقه برگيرند و از ملازمان ركاب سعادت چندے بهمراهي گزيده بقيه مردم سركردگي خواجه ابوالحسن بخشي چند منزل عقب مي آمده باشند با كمال احتياط تاكيد هفتصد زنجير فيل بجهت پيشخانه و كارخانه جات ناگزير نمود منصب سلطان حسين چهار صدي ذات و سيصد سوار بود دريتوقت بمنصب ششصدي ذات و سيصد پنجاه سوار سرفرازى يافت و خلعت وخنجر مرصع و فيل مرحمت فرمودم بهادر هندوري بكمك لشكر بنگش تعين است منصب او را از اصل و اضافه دو صديذات يك صد سوار حكم شد روز كم شنبه بيست و نهم پنج كروه و يكپاو كوچ نموده از پل ردخانه نين سكهه گذشته منزل گزيدم اين نين سكهه از طرف شمال بجانب جنوب ميرود و اين رودخانه از ميانه كوه وارو كه مابين ولايت بدخشان و تبت واقع است رآمده چون دريتجا آب مذكوردوشاخ شده بجهت عبور لشكر منصور حسب الحكم دو پل چوب مرتب ساخته بودند يكے درطول هژده درعه ودويم چهارده و در عرض هركدام پنج درع درين ملك طريق ساختن پل آن كه درختهاى شاخدار برروى آب مي اندازند و هردو سر ن را بسنگ بسته استحكام ميدهند وتخته چوب هاے سطبر بر روى ان انداخته بميخ طناب قوي مضبوط مي سازند و باندك مرمتى سالها سال برجاست القصه يلان را پاياب گذرانيده سوار و پياده از روى پل گذشتند سلطان محمود نام اين رودخانه ا نين سكهه كرده يعني راحت چشم نام نهاده روز مبارك شنبه سي ام قريب سه نيم كروه درنورديده برلب رود خانه كشن گنگا منزل شد درين راه كوتلي واقع است غايت بلند ارتفاع ان يك و نيم كروه سرنشيب يك و نيم كروه و اين كوتل را يم درنگ مي نامندوجهه تسميه ان كه بزبان كشميري پنبه را پيم ميگويند چون حكام شمير داروغه گماشته بودند كه از بار پنبه تمغا بگيرند و دريتجا بجهت گرفتن تمغا رنگ ميشد بنابرين پيم درنگ شهرت يافته و از گذشت پل ابشارے است درنهايت طافت و صفا پياله هاے معتاد را برلب آب و سايه درخت خورده وقت شام بمنزل سيدم برين رود خانه پلى بود از قديم پنجاه و چهار درعه درطول و يك نيم در عرض

که پیاده ها می گذشتند حسب الحکم پل دیگر در محاذی آن ترتیب یافته طول پنجاه و سه ذرعه و عرض سه ذرعه چون آب عمیق و تند بود فیلان را برهنه گذرانیده سوار و پیاده و اسپ از روی پل گذشته حسب الحکم حضرت عرش آشیانی سرائی از سنگ و آهک در غایت استحکام بر فراز پشته مشرف بر آب اساس یافته یک روز به تحویل مانده معتمد خان را پیشتر فرستاده شده بود که بجهت تخت نشستن و آراستن جشن نوروز سرزمینی که ارتفاع و امتیاز داشته باشد اختیار نماید اتفاقاً از پل گذشته مشرف بر آب پشته واقع بود سبز و خرم بر فراز آن سطحی پنجاه ذرعه گویا کارفرمایان قضا و قدر بجهت چنین روزی مهیا داشته بودند مشارالیه لوازم جشن نوروزی را بر فراز آن پشته ترتیب داده بود بغایت مستحسن افتاد معتمد خان مورد تحسین و آفرین گشت رود جانه کشن گنگا از طرف جنوب می آید و بجانب شمال میرود آب بهت از سمت شرق آمده برود جانه کشن گنگا پیوسته بطرف شمال جاری است *

جشن پانزدهمین نوروز از جلوس همایون



تحویل نیر اعظم مراد بخش عالم بشرف خانه حمل روز جمعه پانزدهم شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و بست و نه هجری بعد انقضای دوازده و نیم گهری که پنج ساعت نجومی باشد اتفاق افتاد و سال پانزدهم از جلوس این نیازمند درگاه الهی بمبارکی و فرخی آغاز شد روز شنبه دوم چهار کروه و نیم پاو کوچ نموده در موضع بکر منزل گزیدم درین راه کوتل بود بقد رسنگلاخ داشت طاؤس و دراج سیاه ولنگور که در ولایت گرم سیر می باشد دیده شد ظاهر در سرد سیر هم میتوانند بود از اینجا تا کشمیر هر جا راه برکنار دریای بهت است دو جانب کوه واقع شد و از ته دره آب در غایت تندی پرجوش و خروش میگذرد هرچند فیل دلاور باشد نمی تواند پای خود را قائم ساخت فی الفور می غلطد و میبرد و سگ آبی هم دارد روز یکشنبه سوم چهار کروه و نیم طی نموده در موسوان نزول فرموده شب جمعه سوداگران که در پرگنه باره موله ترطی دارند آمده ملازمت نمودند وجه تسمیه باره موله پرسیده شد عرض کردند که باراه بزبان هندی خوک را میگویند و موله مقام را یعنی جای باراه و از جمله اوتار که در کیش هنود مقرر است یکی اوتار باراه است و باراه موله بکثرت استعمال باره موله شده روز دوشنبه چهارم دو نیم کروه گذشته در بهولباس منزل گزیدم چون این کوهها را بغایت تنگ و دشوار نشان میدادند و از هجوم مردم عبور بصعوبت و زحمت میسر میشد بمعتمد خان حکم فرمودم که غیر از اصحاب و چندی از خدمتگاران ضروری هیچکس را نگذارند که در رکاب سعادت کوچ کنند و اردو را هم یک منزل عقب می آورده باشند اتفاقاً مشارالیه دیره خود را پیش از این حکم روانه ساخته بود بعد از آن بمردم خود میدویسد که دریافت من چنین حکم

شده شما بهرجا که رسیده باشید توقف نمائید برادران او در باب کوتل بهولباس این خبر را شنیده همانجا دیرهٔ خود را فرود می آرد در زمانیکه موکب اقبال قریب بمنزل او رسید برف و باران باریدن آغاز کرد هنوز یک میدان راه طے نشده بود که دیرهٔ او نمایان شد ظهور این موهبت را از اتفاقات غیبی شمرده با اهل محل بمنزل مشارالیه فرود آمده از آسیب سرما و برف و باران محفوظ ماندیم برادران او حسب الحکم کس بطلب او دوانیدند در وقتیکه این مژده باو میرسد که فیلان و پیشخانه بر فراز کوتل برآمده راه را تنگ ساخته اند چون سوار گذشتن متعذر نمود از غایت شوق و ذوق پیاده سر از پا نشناخته در عرض دو ساعت دو نیم کروه مسافت طی نموده خود را بملازمت رسانید و بزبان حال این بیت میخواند

آمد خیالت نیم شب جاں دادم و گشتم خجل
خجلت بود درویش را ناگه چو مہماں دررسد

انچه در بساط او بود از نقد و جنس و ناطق و صامت تفصیل کرده برسم پا انداز معروض داشت همه را باو بخشیدم و فرمودم که متاع دنیا در چشم همت ما چه نماید جوهر اخلاص را ببہاے گران خریداریم این اتفاق را از اهل اخلاص و تائیدات طالع او باید شمرد که مثل من بادشاهی با اهل حرم خود یک شبان روز در خانهٔ او براحت و آسودگی بسر برد و او را در امثال و اقران و ابناے جنس سرفرازی نصیب شود روز سه شنبه پنجم دو کروه گذشته در موضع کہائی نزول اجلال اتفاق افتاد سر و پاے که در بر داشتم به معتمد خان مرحمت فرمودم و منصب او اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار حکم شد و ازین منزل داخل سرحد کشمیر است و در همین کوتل بهولباس یعقوب پسر یوسف خان کشمیری بافواج منصورهٔ حضرت عرش آشیانی که راجه بهگوان داس پدر راجه مان سنگهه سردار بود جنگ کرده اند درین روز خبر رسید که سهراب خان پسر رستم میرزا در آب بهت غریق بحر فنا گشت تفصیل این اجمال آنکه او حسب الحکم یک منزل عقب می آید در راه بخاطرش میرسد که بدریا درآمده غسل کند با آنکه آب گرم میسر بود هرچند مردم مانع آمدند و گفتند که درین قسم هولے سرد بے ضرور در چنین دریاے ذخار خونخوار که فیل مست را مے غلطاند درآمدن از آئین حزم و احتیاط دور است بحرف انها مقید نمیشود و چون وقت ناگزیر دررسیده بود از غایت خود رائی و غرور و جہالت باعتقاد و اعتماد شناوری خود که درین فن بینظیر بود بجد ترمیشود و با یکنفر خدمتیه و یک کس دیگر که شناوری میدانستند بر فراز سنگے که برلب آب بود برامده خودرا بدریا می اندازد بمجرد افتادن از تلاطم امواج نمیتواند خود را جمع ساخت و بشناوری پرداخت افتادن همان بود و رفتن همان سهراب خان با خدمتیه رخت حیات بسیل فنا در داد و کشتی گیر بصد جان کندن کشتی وجود بساحل سلامت رسانید میرزا رستم را غرایب الفتی و تعلقی و محبتی باین عزیزه بود در راه بونچ از شنیدن این خبر جانکاه جامهٔ شکیبائی چاک زده بیتابے

و اضطراب بسیار ظاهر میساخت با جمیع متعلقان خویش لباس ماتم پوشیده سروپا برهنه
متوجه ملازمت میشود و از سوز و گداز مادرش چه نویسد اگرچه میرزا دیگر فرزندان هم
دارد غالباً پیوند دل باین فرزند داشت عمران بیست و شش ساله بود در بندوق
اندازی شاگرد رشید پدرش بود سواری فیل و ارابه خوب میدانست در یورش گجرات
اکثر اوقات حکم می شد که در پیش فیل خاصه سوار شود و در سپاهگری خیلی چسپان
می بود روز یکشنبه ششم سه کروه طی نموده در موضع ربودن منزل شد روز مبارکشنبه
هفتم از کوتل کوارمت عبور فرموده در موضع رجهه نزول اقبال اتفاق افتاد مسافت
این منزل چهار کروه و یک پاؤ است کوتل کوارمت از کوتل های صعب است واخرین
کوتل این راه است روز جمعه هشتم قریب بچهار کروه طی نموده در موضع بلنار منزل
شد درین راه کوتل نبود بقدر و سختی داشت صحرا صحرا و چمن چمن شگوفه و انواع
ریاحین از نرگس و بنفشه و گلهای غریب که مخصوص این ملک است به نظر درآمد
ازجمله گلی دیده شد که به هیئات عجیب پنج شش گل نارنجی رنگ سرنگون
شگفته و از میان گلهای برگی چند سر برآمده از عالم انناس نام این گل بوالیک
است و گل دیگر مثل پوئی بر دور آن گلهای ریزه بادام و یاسمن رنگ و بعضی کبود
و بعضی سرخ و در میان نقطه زرد بغایت خوشنما و موزون نامش لدرپوش و پوش
علی‌العموم را می گویند ارغوان زرد هم درین راه فراوان است گل کشمیر از حساب و
شمار بیرون است کدام ها را نویسم و چند توان نوشت انچه امتیازی دارد مرقوم می
گردد درین راه آبشارے در سر راه واقع است بغایت عالي و نفیس از جاے بلند می
ریزد درین راه آبشاری باین خوبي دیده نشده لحظه توقف نموده چشم و دل را از
جاے بلند به تماشاے آن سیراب ساختم روز شنبه نهم چهار کروه و سه پاو کوچ فرموده
بباره موله عبور موکب منصور اتفاق افتاد باره موله از قصبه هاے مقرر کشمیر است
و ازینجا تا شهر چهارده کروه مسافت است و برلب آب بهت واقع شده جمعی از
سوداگران کشمیر درین قصبه توطن گزیده مشرف برلب آب منازل و مساجد ساخته
اند آسوده و مرفه‌الحال روزگار بسر می برند حسب‌الحکم پیش از ورود موکب معهود
کشتي هاے آراسته درین مقام مهیا داشته بودند چون ساعت درآمدن روز دوشنبه
اختیار شده بنابرین دو پهر از روز یکشنبه دهم گذشته بشهاب‌الدین پور درآمدم درین روز
دلاور خان کاکر حاکم کشمیر از کشتوار رسیده دولت استانبوس دریافت بنوین عواطف
روز افزون بادشاهانه و گوناگون نوازش خسروانه سربراری یافت الحق این خدمت را
چنانچه باید بتقدیم رسانیده امید که حضرت واهب‌العطایا جمیع بندهاے بااخلاص را
چنین ابرو عزت گرداناد کشتوار در سمت جنوب کشمیر واقع است از معموره کشمیر تا
منزل الکه حاکم نشین کشتوار است شصت کروه مسافت پیموده آمد بتاریخ دهم شهریور
ماه الهی سنه چهاردهم دلاور خان با ده هزار نفر سوار و پیاده جنگی عزیمت فتح کشتوار
پیش نهاد همت ساخته حسن نام پسر خود را با گرد علي میر توزک بمحافظت شهر

و حراست سرحدها مقرر داشت و چون گوهر چک و ایبه چک بدعوي وراثت کشمیر در کشتوار و نواحي ان سرگشته وادي غلالت و ادبار بودند هیبت نام یکی از برادران خود را با جمعي در مقام دیمو که متصل بکوتل پیرپنجال واقع است بجهت احتیاط گذاشت و از منزل مذکور تقسیم افواج نموده خود با فوجي براه سنگین پور شتافت و جلال نام پسر رشید خود را با نصرالله عرب و علي ملک کشمیري و جمعی از بندهای جهانگیری براه دیگر تعین فرموده و جمال نام پسر کلان خود را با گروهي از جوانان کارطلب بهرا ولي فوج خود مقرر نموده همچنین دو فوج دیگر بردست راست و چپ خود قرار داده که میرفته باشند چون راه برامد اسپ نبود چند اسپی بجهت احتیاط همراه گرفته اسپان سپاهي را درکل باز گذرانیده بکشمیر فرستاد و جوانان کارطلب کمر خدمت بمیان جان بسته پیاده برفراز کوه بر آمدند و غازیان لشکر اسلام باکافران بدسرانجام منزل بمنزل جنگ کنان تا ذرکوت که یکی از محکمهاے غنیم بود شتافته درانجا فوج جلال و جمال که از راههاے مختلف تعین شده بودند باهم پیوستند و مخالفان برگشته روزگار تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفتند و بهادران جان نثار نشیب و فراز بسیار بپا مردي همت پیموده تا دریاے مرو شتافتند و برلب آب مذکور آتش قتال اشتعال یافت و غازیان لشکر اسلام ترددات پسندیده بظهور رسانیدند و ایبه چک برگشته بخت با بسیارے از اهل ادبار بقتل رسید و از کشته شدن ایبه راجه بے دست و دل شده راه فرار پیش گرفت و از پل گذشته در بهندرکوت که بران طرف آب واقع است توقف گزید جمعي از بهادران تیز جلو خواستند که از پل بگذرند برسر پل جنگ عظیم واقع شد و چندے از جوانان بشهادت رسیدند و همچنین مدت بیست شبان روز بندهاے درگاه سعي در گذشتن آب داشتند و کافران تیره بخت هجوم آورده بمدافعه و مقابله تقصیر نمي کردند تا آنکه دلاور خان از استحکام تهانجات و سرانجام اذوقه خاطر جمع نموده به لشکر فیروزي اثر پیوست و راجه از حیله سازي و روباه بازي وکلاء خودرا نزد دلاور خان فرستاده التماس نمود که برادر خود را با پیشکش بدرگاه میفرستم چون گناه من بعفو مقرون گردد و بیم و هراس از خاطر من زایل شود خود نیز بدرگاه گیتي پناه رفته آستانبوس نمایم دلاور خاں بسخن فریب آمیز گوش نینداخته نقد فرصت را از دست نداده فرستادهاے راجه را بے حصول مقصود رخصت فرموده درگذشتن از آب اهتمام شایسته بکاربرد جمال پسر کلان او باجمعي از نهنگان بحر شجاعت و جلادت بالاے آب رفته بشناوري و دلاوري ازان دریاے ذخار خونخوار عبور نمودند و بامخالفان جنگ سخت در پیوست و بندهاے جانباز ازان طرف هجوم آورده کار براهل ادبار تنگ ساختند انها چون تاب مقاومت درخود نیافتند تخته پل راشکسته راه گریز پیش گرفتند وبندهای نصرت قرین بازپل را استحکام داده بقیه لشکر را گذرانیدند دلاورخاں دربهندرکوت معسکراقبال آراست و ازاب مذکور تادریای چناب که اعتضادقوی ابن سیاه بختان است دو تیر انداز مسافت بوده باشد و در کنار اب چناب کوهي است

مرتفع عبور ازان آب بدشواری میسر و بجهت آمد و رفت پیاده ها طنابهای سطبر تعبیه نموده درمیان دو طناب چوب ها بمقدار یک یک دست پهلوی یک دیگر مستحکم بسته یک سر طناب را بقله کوه و سر دیگر را بدانطرف آب مضبوط میسازند و دو طناب دیگر یک گز ازان بلند تر تعبیه می نمایند که پیاده ها پای خود را بران چوب ها نهاده بهر دو دست طنابهای بالا را گرفته از فراز کوه به نشیب میرفته باشند تا از آب بگذرند و این را باصطلاح مردم کوهستان زمپه گویند هرجا مظنه بستن زمپه داشتند به بندوقچی و تیرانداز و مردم کاری استحکام داده خاطر جمع نمودند دلاورخان حاله ها ساخته شبی هشتاد نفر از جوانان دلیر کارطلب برحاله نشانده میخواست که از آب بگذراند چون آب در غایت تندی و شورش میگذشت حاله بمحل نه رفت و شصت و هشت نفر ازان جوانان غریق بحر عدم شدند و آبروی شهادت یافتند و ده نفر بدست و بازوی شناوری خود را بساحل سلامت رسانیدند و دو کس بدانطرف آب افتاده در چنگ ارباب ضلالت اسیر شدند القصه دلاورخان تا چهار ماه و ده روز در بهیدرکوت پای همت افشرده سعی در گذشتن داشت بر بندر هدف مقصد نمیرسید تا اینکه زمینداری راه بری نموده از جای که مخالفان را گمان گذشتن نبود زمپه بسته در دل شب جلال پسر دلاورخان با چندی از بندهای درگاه و جمعی از ابدیان قریب دویست نفر ازان راه بسلامت گذشته هنگام سحری خبر برسر راجه رسیده کرنای فتح بلند آوازه ساختند چندی که برگرد و پیش راجه بودند درمیان خواب و بیداری سراسیمه برآمده اکثری علف تیغ خون آشام گشتند بقیة السیف جان سبک پا ازان ورطه بلا بدر آوردند دران شورش یکی از سپاهیان براجه رسیده خواست که بزخم شمشیر کارش ناتمام رساند راجه فریاد برآورد که من راجه ام مرا زنده نزد دلاورخان ببرید مردم برسر او هجوم آورده دستگیر ساختند بعد از گرفتار شدن راجه از منسوبان او هرکس به سود خودرا بگوشه کشید دلاورخان از شنیدن این مژده فتح و فیروزی سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده با لشکر منصور از آب عبور نموده بمندل بدر ملک که حاکم نشین آن ملک است در آمد از کنار آب تا اینجا سه کروه مسافت بوده باشد دختر سنگرام راجه جمو دختر سورجمل مرحوم پسر راجه باسو درخانه راجه است و از دختر سنگرام پسری دارد پیش ازان که فتح شود عیال خود را از روی احتیاط به پناه راجه جموال و دیگر زمینداران فرستاده بود چون موکب منصور نزدیک رسید دلاورخان حسب الحکم راجه را همراه گرفته متوجه آستانبوس گشت نصرالله عرب را با جمعی از سوار و پیاده بحراست آنملک گذاشت در کشتوار گندم و جو و عدس و ماش و ارزن فراوان میشود بخلاف کشمیر شالی کمتر دارد زعفرانش از زعفران کشمیر بهتر و قریب بصد دست از باز خوره گرفته می شــود نارنج و ترنج و هندوانه از فرد اعلی بهم میرســد خربزه اش از عالم خربزه کشمیر است و دیگر میوه ها از انگور و شفتالو و زردآلو و امرود ترش میشود اگر تربیت کنند ممکن که خوب شود سهنسی نام زر مسکوک

که از حکام کشمیر مانده یک و نیم آن را بیک روپیه میگیرند و در سواد او معامله پانزده سنهسي که ده روپیه باشد بیک مهر بادشاهي حساب کنند و دوسیر بوزن هندوستانرا یکمن نامند و رسم نیست که از محصول زراعت راجه خراج بگیرد برسر هرخانه در سالے شش سنهسي که چهار روپیه باشد میگیرد زعفران را در کل بعلوفه جمعی از راجپوتان و هفتصد نفر توپچي که از قدیم نوکر اند تنخواه نموده غایتاً در وقت فروختن زعفران از خریدار برسر منی که عبارت از دوسیر باشد چهار روپیه میگیرد و کلیه حاصل راجه بر جریمه است و باندک تقصیرے مبلغ کلي مي ستاند و هرکس را متمول و صاحب جمعیت یافتند بهانه انگیخته انچه دارد پاک میگیرند بهمه جهت لک روپیه تخمیناً رز حاصل حصه او باشد و در وقت کار شش هفت هزار پیاده جمع میشود و اسپ درمیان انها کم است قریب پنجاه اسپ از راجه و عمدهاے او بوده باشد محصول یکساله در وجهه انعام دلاور خان مرحمت شد از روے تخمین جاگیر هزاري ذات و هزار سوار بضابطه جهانگیري بوده باشد چون دیوانیان عظام و کرام نسق بسته بجاگیردار تنخواه نمایند حقیقت باز قرار واقعي ظاهر خواهد شد که چه مقدار جاست روز دوشنبه یازدهم بعد از دو پهر و چهار گهري بمبارکي و فرخندگي در عماراتے که مجدداً بر کنار تال احداث یافته ورود موکب مسعود اِتفاق افتاد بحکم حضرت عرش آشیاني قلعه از سنگ و اهک در غایت استحکام احداث یافته غایتاً هنوز ناتمام است یک ضلع آن مانده امید که بعد ازین باتمام رسد از مقام حسن ابدال تا کشمیر براهي که آمده شد هفتاد و پنجکروه مسافت به نوزده کوچ و شش مقام که بست و پنجروز باشد قطع شد و از دارالخلافه آگره تا کشمیر در عرض صد و پنجاه و هیژده روز سه صد و هفتاد و شش کروه مسافت به یکصد ودو کوچ و شصت و سه مقام طے شده و براه خشکي که ممر عام و راه متعارف است سیصد و چهار ونیم کروه است روز سه شنبه دوازدهم دلاور خان حسب الحکم راجه کشتوار را مسلسل بحضور آورده زمین بوسي فرمود خالي از وجاهت نیست پوشش بروش اهل هند و زبان کشمیري و هندي هردو میداند بخلاف دیگر زمینداران اینحدود في الجمله شهري ظاهر شد حکم فرمودم که باوجود تقصیر و گناه اگر فرزندان خود را بدرگاه حاضر سازد از حبس و قید نجات یافته در سایهٔ دولت ابد قرین آسوده و فارغ البال روزگار بسر خواهد برد و الا در یکی از قلاع هندوستان بحبس مخلد گرفتار خواهد بود عرض کرد که اهل و عیال و فرزندان خود را بملازمت مي آرم امیدوار مرحمت آنحضرت ام بهرچه حکم شود اکنون مجملاً از احوال و اوضاع و خصوصیات ملک کشمیر مرقوم میگردد کشمیر از اقلیم چهارم است عرضش از خط استوا سي و پنج درجه است و طولش از جزایر سفید صد و پنج درجه از قدیم اینملک در تصرف راجهها بوده مدت حکومت انها چها رهزار سال است و کیفیت احوال و آسامي انها در تاریخ راجه ترنگ که بحکم حضرت عرش آشیاني از زبان هندي بفارسي ترجمه شده است بتفصیل مرقوم است و در تاریخ سنه هفتصد و دوازده هجري بنور اسلام رونق وبها

پذیرفته سي و دو هزار اهل اسلام مدت دویست و هشتاد و دوسال حکومت این ملک داشته اند تا آنکه بتاریخ نهصد و نود و چهار هجري حضرت عرش آشیاني فتح فرموده اند وازان تاریخ تا حال سي و پنجاه سال است که درتصرف اولیای ادولت اند قرین ماست ملک کشمیر در طول از کوتل بهلولپاس تا مروتر پنجاه و شش کروه جهانگیری است و در عرض از بست و هشت کروه زیاده نیست و از ده کم نه شیخ ابوالفضل در اکبرنامه به تخمین و قیاس نوشته که طول ملک کشمیر از دریای کشن گنگا تا مروتر یکصد و بست کروه است و عرض از ده کم نیست و از بست و پنج زیاده نه من بجهت احتیاط و اعتماد جمعی از مردم معتمد کاردان مقرر فرمودم که طول و عرض را طناب بکشند تا حقیقت از قرار واقع نوشته شود بالجمله آنچه شیخ یکصد و بست کروه نوشته بود شصت و هشت کروه برآمد چون قرار داد است که حد هر ملکی تا جائي است که مردم بزبان آنملک متکلم باشند بنابرین از بهلولپاس که یازده کروه ازینطرف کشن گنگا است سرحد کشمیر مقرر شد بنابر حساب پنجاه و شش کروه باشد و در عرض دوکروه بیش تفاوت ظاهر نگشت و کروهي که در عهد این نیازمند معمول است موافق ضابطه ایست که حضرت عرش آشیاني بسته اند هر کروهي پنجهزار درع و یک درع دو درع شرعی مي شود که هر درعي بست و چهار انگشت باشد و هرجا کروه یاگز مذکور گردد مراد ازان کروه وگز معمول است و نام شهر سری نگر است و دریاے بهت درمیان معموره میگذرد و سرچشمه ابرا ویرناگ میگویند از شهر چهار ده کروه برسمت جنوب واقع است و بحکم این نیازمند برسران چشمه عمارتي و باغي ترتیب یافته درمیان شهر چهار پل از سنگ و چوب در غایت استحکام بسته شده که مردم از روی آن تردد مي نمایند پل را باصطلاح این ملک کدل میگویند در شهر مسجدی است بغایت عالي از آثار سلطان سکندر در هفتصد و نود و پنج اساس یافته بعد از مدتی سوخته و باز سلطان حسین تعمیر نموده هنوز ناتمام نرسیده بود که قصر حیات او ازپا درافتاد و در نهصد و نه ابراهیم ماگری وزیر سلطان حسن حسن انجام و آراستگي بخشید ازان تاریخ تا حال یکصد و بست سال است که برجاست از محراب تا دیوار شرقي یکصد و چهل و پنج درع و عرض یکصد و چهل و چار درع است مشتمل بر چار طاق وبر اطراف ایوان و ستونهای عالي نقاشي و نگاری کرده الحق از حکام کشمیر اثری بهتر ازین نمانده میرسید علی همداني قدس سره روزی چند درین شهر بوده اند خانقاهي از ایشان یادگار است متصل شهر دو کول بزرگ واقع است که همه سال پر آب مي باشد و طعمش متغیر نمیگردد و مدار آمد و رفت مردم و نقل و تحویل غله وهیمه برکشتي است در شهر و پرگنات پنجهزار و هفتصد کشتي است هفت هزار و چهار صد ملاح بشمار آمده ولایت کشمیر سي و هشت پرگنه است ابرا دو نصف اعتبار کرده اند بالای آب را مراج گویند و پایان آب را کامراج نامند ضبط زمین و دادستد زر و سیم درین ملک رسم نیست مگر جروی از سایر جهات و نقد جنس

را بخروار شالي حساب کنند هرخرواري سه من و هشت سیروزن حال است کشمیریان دو سیررا یکمن اعتبار کرده اند چهار من را که هشت سیر باشد یک ترک و جمع ولایت کشمیرسی لک و شصت و سه هزار و پنجاه خروار و یازده ترک است که بحساب نقدي هفت کرور و چهل و شش لک و هفتاد هزار دام مي شود و بضابطه حال جاے هشت هزار و پانصد سوار است راه در آمد بکشمیر متعدد بهترین راهها بهیمر و پکلي است اگرچه راه بهیمر نزدیک تر است لیکن اگر کسي خواهد که بهار کشمیر را دریابد منحصر در راه پکلي است و دیگر راهها درین موسم از برف مالا مال مي باشد اگر به تعریف و توصیف کشمیر پردازد دفترها باید نوشت ناگزیر مجملي از اوضاع و خصوصیات ان رقمزده کلک بیان میگردد * کشمیر باغي است همیشه بهار یا قلعه ایست اهنین حصار بادشاهان را گلشني است عشرت افزا و درویشان را خلوتکده دلکشا چمنهاے خوش و آبشارهاے دلکش از شرح و بیان افزون آبهاے روان و چشمه سارهای از حساب و شمار بیرون چندانکه نظر کار کند سبزه است و آب روان گل سرخ و بنفشه و نرگس خود رو صحرا صحرا انواع گلها و اقسام ریاحین ازان بیشتر است که بشمار درآید در بهار جان نگار کوه و دشت از اقسام شگوفه مالا مال در و دیوار و صحن و بام خانها از مشعل لاله بزم افروز و چلکهاے مسطح و سه برگهای مبروج را چه گوید

شده جلوه گر نازنینان باغ * رخ آراسته هریکی چون چراغ
شده مشکبو غنچه در زیر پوست * چو تعویذ مشکین ببازوے دوست
غزلخواني بلبل صبح خیز * تمناے میخوارگان کرده تیز
بهر چشمه منقار بط آب گیر * چو مقراض زرین بقطع حریر
بساط گل و سبزه گلشن شده * چراغ گل از باد روشن شده
بنفشه سر زلف را خم زده * گره در دل غنچه محکم زده

بهترین اقسام شگوفه بادام وشفتالو است بیرون کوهستان ابتداے شگوفه درغره اسفندارمذ مي شود و در ملک کشمیر اوایل فروردین و در باغات شهر در نهم و دهم ماه مذکور و انجام شگوفه تا اغاز یاسمن کبود پیوسته است در خدمت والد بزرگوارم مکرر سیر زعفران زار و تماشاے خزان کرده شده بود بحمدالله درین مرتبه جوانیهاے بهار را دریافت خوبیهاے خزان در موقعش نوشته خواهد شد عمارات کشمیر همه از چوب است دو آشیانه و سه آشیانه و چهار آشیانه مي سازند و بامش را خاکپوش کرده پیاز لاله چوغاشي مي نشانند و سال بسال در موسم بهار مي شگفد و بغایت خوشنماست این تصرف مخصوص اهل کشمیر است امسال در باغچه دولتخانه و بام مسجد جامع لاله بغایت خوب شگفته بود یاسمن کبود در باغات فراوان است و یاسمن سفید که اهل هند چنبیلي گویند خوشبو مي شود قسم دیگر صندلي رنگ است آن نیز در غایت خوشبوئي و این مخصوص کشمیر است گل سرخ چند قسم بنظر درآمده غایتاً یکي خوشبوست دیگر گلي است صندلي رنگ و بویش در غایت

لطافت و نزاکت از عالم گل سرخ و تنه اش بدرنه گل سرخ منشانه و گل سوسن دو قسم می باشد آنچه در باغات است بسیار بالیده و بسیار رنگ و قسم دیگر صحرائی است اگرچه کم رنگ است عاداً خوشبو است گل جعفری کلان و خوشبو می شود تنه اش از قامت آدمی میگذرد لیکن در بعضی سالها وقتی که کلان شد و بگل رسید و گل کرد کرمی پیدا می شود و سر گلش برده از عالم عنکبوت می تند و ضایع می سازد و تنه اش را خشک میکند و اصل جدی شد و گلهائے که در ایلاقات کشمیر بنظر در آمده از حساب و شمار بدون است آنچه نادرالعصری اوستاد منصور نقاش شبیه کشیده از یکصد گل متجاوز است پیش از عهد دولت حضرت عرش آشیانی شاه آلو مطلقاً نبود محمد قلی افشار از کابل آورده پیوند نموده تا حال ده پانزده درختی بار آمده زرد آلو پیوندی نیز درخت چند معدود بود مشارالیه پیوند را درین ملک شایع ساخت و الحال فراوان است الحق زرد آلوئے کشمیر خوب می شود درباغ شهرآرای کابل درختی بود مدرائی نام که بهتر ازان خورده نشده بود و در کشمیر چندین درخت مثل آن در باغها است ناشپاتی نیز اعلی می شود از کابل و بدخشان بهتر نزدیک بناشپاتی سمرقند سیب کشمیر بخوبی مشهور است و امرود وسطی میشود انگورش فراوان است اکثرش ترش و زبون انارش اندرها نیست تربز نیز اعلی بهم میرسد خربزه بعادت شیرین و شکفته می شود لیکن اکثر است که چون به پختگی رسد کرمی درمیانش بهم میرسد و ضایع میسازد اگر احیاناً از آسیب محفوظ ماند بغایت لطیف می شود شاه‌توت نمی باشد و توت سائر صحرا صحرا است و از پائے هر درخت توت تاک انگوری بالا رفته عاداً توتش قابل خوردن نیست مگر درختی چند که در باغ ها پیوند کرده باشند برگ توت بجهت کرم پیله بکار می رود و تخم پیله از گلگت و تبت می آرند شراب و سرکه فراوان است اما شرابش ترش و زبون و بزبان کشمیر مس گویند بعد ازان که کاسه ها ازان درکشند بقدرے سرگرمی ازان بهم می رسد از سرکه اقسام اچار میسازند چون سیر در کشمیر خوب می شود بهترین اچارش اچار سیر است انواع غله بغیر از نخود اکثری دارد اگر نخود بکارند سال اول می شود سال دوم زبون می شود سال سوم بمشنگ مشتبه می شود برنج از همه بیشتر بعملی که سه حصه برنج و یک حصه سائر حبوبات بوده باشد مدار خورش اهل کشمیر بر برنج است اما زبون می شود و خشکه بر می پزند و می گذارند که سرد شود بعد ازان می خورند و آنرا بتهه میگویند طعام گرم خوردن رسم نیست بلکه مردم کم بضاعت حصه ازان بتهه شب نگاه میدارند و روز دیگر می خورند نمک از هندوستان می آرند در بتهه نمک انداختن قاعده نیست سبزی در آب می جوشانند و اندک نمکی بجهت تغیر ذائقه دران می اندازند و با بتهه می خورند و جمعی که خواهند تنعم کنند دران سبزی اندک روغن چارمغز می اندازند و روغن چهارمغز زود تلخ و بے مزه می شود بلکه روغن گاؤ نیز مگر آنگاه که تازه بتازه از مسکه

جشن پانزدهمین نوروز

و شال کشمیر را که حضرت عرش آشیانی پرم نرم نام فرموده اند از فرط اشتهار

رغن گرفته در طعام بیندازند و انرا سدا پاک نامند بزبان کشمیر و چون هوا سرد و نمناک است بمجرد آنکه سه چهار روز بماند متغیری کرده و کرمش میباشد گاو نیز خورد و زبون می باشد گندمش زیره کم مغز است نان خوردن رسم نیست گوسفند بے دنبه می باشد از عالم کوهی هندوستانیان انرا هندو میگویند گوشتش خالی از نزاکت و راست مزگی نیست مرغ و قاز و مرغابی و سویه و غیره فراوان می باشد ماهی همه قسم پولک دار و بی پولک می باشد اما زبون ملبوسات از پشمینه متعارف مرد و زن کرته پشمین می پوشند و انرا پتو گویند و فرضاً اگر پتو نپوشند باعتقاد شان اینکه هوا تصرف می کند بلکه هضم طعام بے این ممکن نیست شال کشمیر را که حضرت عرش آشیانی پرم نرم نام فرموده اند از فرط اشتهار حاجت به تعریف نیست قسم دیگر نهرمه است از شال جسیم‌تر و ملایم میباشد و دیگر درمه است از عالم جل خر و سگ برروے فرش می انگنند غیر شال دیگر اقسام پشمینه در تبت بهتر میشود با آنکه پشم شال را از تبت می آرند درنجا بعمل نمیتوانند آورد پشم شال ازبزے بهم میرسد که مخصوص تبت است و در کشمیر از پشم شال پتو هم میبافند و دو شال را باهم رفو کرده از عالم سقرلاط می مالند بجهت لباس بارانی بد نیست مردم کشمیر سر میتراشند و دستار گرد می بندند و عورات عوام را لباس پاکیزه و شسته پوشیدن رسم نیست یک کرته پتو سه سال و چهار سال بکار میبرند ناشسته از خانه بافنده آورده کرته میدوزند و تا پاره شدن باب نمیرسد ازار پوشیدن عیب است کرته دراز و فراخ تا سر و پا افتاده می پوشند و کمر می بندند با آنکه اکثرے خانه برلب آب دارند یکقطره آب ببدن انها نمیرسد مجملاً ظاهر انها همچو باطن انها چرکین است بے صفا ارباب صنایع در زمان مرزائی حیدر بسیار بیش آمدند موسقی را رونق افزود کمانچه و جنتر و قانون و چنگ و دف و نے شایع شده در زمان سابق سازے از عالم کمانچه میداشتند و نفسها بزبان کشمیری در مقامات هندی میخواندند و آنهم منحصر بر دو سه مقامی بود بلکه اکثر بیک آهنگ می سرائیدند الحق مرزا حیدر را در رونق کشمیر حقوق بسیار است پیش از عهد دولت حضرت عرش آشیانی مدار سواری مردم اینجا بر گونت بود اسپ کلان نمیداشتند مگر از خارج اسپ عراقی و ترکی برسم تحفه جهت حکام آوردندے گونت عبارت از یابوی ست چهار شانه بزمین نزدیک در سایر کوهستان هند نیز فراوان میباشد اکثر جنگره و شخ جلو میشود بعد آزانکه این گلشن خدا آفرین بتائید دولت و یمن تربیت خاقان سکندر آئین رونق جاوید یافت بسیارے از ایماقات را درینصوبه جاگیر مرحمت فرموده گله هاے اسپ عراقی و ترکی حواله شد که کره بگیرند و سپاهیان از خود نیز ایلچی سامان نمودند و در اندک فرصت اسپان بهم رسیده چنانچه اسپ کشمیر با دویست و سیصد روپیه بسیار خرید و فروخت شده و احیاناً بهزار روپیه هم رسیده مردم اینملک انچه سوداگر و اهل حرفه اند اکثر سنی اند و سپاهیان شیعه امامیه و گروهی نوربخشیه

و طایفه فقرا میباشند که انها را ریشی گویند اگرچه علمی و معرفتی ندارند لیکن بے ساختگی و ظاهرآرائی میزیند و هیچکس را بد نمی گویند زبان خواهش و پای طلب کوتاه دارند گوشت نمیخورند و زن نمیکنند و پیوسته درخت میوه دار در صحرا مینشانند تا ازین جهت که مردم ازان بهره ور شوند و خود ازان تمتع بر نمیگیرند قریب دو هزار کس ازین گروه بوده باشند و جمع از برهمنان اند که از قدیم درین ملک میباشند و مانده اند و بزبان سابر کشمیریان متکلم ظاهرشان از مسلمانان تمیز نتوان کرد لیکن کتابها بزبان سنسکرت دارند و میخوانند و آنچه شرائط بت پرستی است بعمل مے آرند و سنسکرت زبانی است که دانشوران هند بنا نهاده اند تصدیق کنند و بغایت معتقد دارند اما مسجدهای عالی که پیش از ظهور اسلام آساس یافته برجاست و عمارتش همه از سنگ و از بنیاد تا سقف سنگهاے کلان سي منی چهل منی تراشیده و بر روے یکدیگر نهاده متصل بشهر کوهچه ایست که انرا کوه ماران گویند و هری پربت نیز نامند و بر سمت شرقی آن کوه دل واقع است و مسافت دورش شش و نیم کروه و کسری پیموده شده حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه حکم فرموده بودند که درین مقام قلعه از سنگ و آهک در غایت استحکام آساس نهند در عهد دولت این نیازمند قریب الاتمام شده چنانچه کوهچه مذکور درمیان حصار افتاده و دیوار قلعه بدور آن کشیده و دل مذکور متصل پیوسته و عمارات دولتخانه مشرف بران آب است و در دولتخانه باغچه واقع است و مختصر عمارتی در وسط آن که والد بزرگوارم اکثر اوقات در انجا می نشستند درینمرتبه سخت بیطراوت و افسرده بنظر درآمده چون نشیمن گاه آن قبله حقیقی و خدای مجازی درحقیقت سجده گاه این نیازمند است بر خاطر حق شناس نا پسندیده افتاد معتمدخان که از بندهاے مزاج دانست حکم فرمودم که در ترتیب باغچه و تعمیر منازل غایت جد و جهد بتقدیم رساند در اندک فرصت بحسن اهتمام رونق دیگر یافت درباغچه صفه عالي سي ودو در سی مربع مشتمل بر سه قطعه آراسته شد و عمارات را از سر نو تعمیر فرموده به تصویر اوستادان نادره کار رشک نگارخانه چین ساخت و این باغچه را نور افزا نام کردم روز جمعه پانزدهم فروردی ماه الهي دو کاوقطاس از پیشکشهای زمیندار تبت بنظر درآمد در صورت و ترکیب نگار میش بیشتر مشابهت و مناسبت دارد اعضایش پرپشم است و این لازمه حیوانات سرد سیر است چنانچه بزرنگ از ولایت بکر و کوهستان گرم سیر آورده بودند بغایت خوبصورت و کم پشم بود و آنچه درین کوهستان بهم میرسد بجهت شدت سرما و برف پرموئی و بدهیئات است و کشمیریان رنگ را کپل گویند و هم دربنولا آهوئی مشکین پیشکش آورده بودند چون گوشتش خورده نشده بود فرمودم که طعام ها بختند بسیار بی مزه بد طعام ظاهر شد از حیوانات چارپائی صحرائی گوشت هیچ یک بدبوی و بد طعمی این نیست نافه در تازگی بوئی نداشته بعد ازان که چند روزے ماند و خشک شد خوشبو می شود و ماده نافه ندارد درین دو سه روز اکثر اوقات برکشتی نشسته از سیر و تماشای شگوفه

بهاک و شالمار محظوظ گشتم بهاک نام پرگنه ایست که بر اطراف کوه دل واقع است و همچنین شالمار نیز متصل ان و جوی آب خوشی دارد که از کوه آمده بکول دل میریزد به فرزند خرم فرمودم که پیش آن را بستند ابشاری بهم رسیده که از سیر آن محظوظ توان شد و این مقام از سیرگاهای مقرر کشمیر است روز یکشنبه هفتدهم غریب واقعه روی نمود شاه شجاع در عمارات دولتخانه بازی می کرد اتفاقاً دریچه بود بجانب دریا پرده برروی آن افگنده دروازه نه بسته بودند شاهزاده بازی کنان در جانب دریچه میرود که تماشا کند بمجرد رسیدن سرنگون بزیر افتاد قضارا پلاسی ته کرده در زیر دیوار نهاده بودند و فراش متصل ان نشسته بود سر او باین پلاس میرسد پاها بر پشت و دوش فراش خورده برزمین می افتد با ان که ارتفاعش هفت درعه است چون حمایت ایزد جل سبحانه حافظ و ناصر بود وجود فراش و پلاس واسطه حیات او میشود عیاذاً بالله اگر چنین نبودی کار بدشواری کشیدے دراذوقت راے مان که سردار پیادهاے خدمتیه بود در پاے جهروکه ایستاده فی‌الفور دویده او را برمی دارد و در اغوش گرفته متوجه بالا می شود درانجا درانحالت همین قدر می پرسد که مرا کجا می بري او میگوید که بملازمت حضرت دیگر ضعف برو مستولی می شود و از حرف زدن باز می ماند من در استراحت بودم که این خبر موحش بگوشم رسید سرا سیمه بیرون دویدم چون او را بدینحال دیدم هوشم از سر رفت و زمان ممتد در اغوش شفقت گرفته محو این موهبت الهي بودم درواقع طفل چهار ساله از جائی که ده گز شرعي ارتفاع داشته باشد سرنگون بیفتد و اصلا غبار اسیبی براعضایش نه نشیند جاے حیرت است سجدات شکر این موهبت تازه بتقدیم رسانیده تصدقات داده شد و فرمودم که ارباب استحقاق و فقرای که درین شهر توطن دارند بنظر درآورند تا درخور انها وجه معیشت مقرر شود از غرایب انکه سه چهار ماه پیش ازین واقعه جوتک رای منجم که در مهارت فن نجوم از پیش قدمان این طائفه است بے واسطه بمن عرض کرده بود که از زائچه طالع شاهزاده چنین استخراج شده که این سه چهار ماه بر ایشان گران است یمکن که از جاے مرتفع بزیر افتد و غبار اسیبی بردامن حیات نه نشیند چون مکرر احکام او بصحت پیوست همواره این توهم پرامون خاطر می گشت و درین راهہاے خطرناک و گریوهاے دشوار گذار یک چشم ازان نو نهال چمن اقبال غافل نبودم همیشه او را درنظر میداشتم و نهایت محافظت و غایت احتیاط بجا می آمد تا بکشمیر رسیده شد چون این سانحه ناگزیر بود انکها و دایهاے او چنین غافل می شوندلله‌الحمد که بخیر گذشت در باغ عیش آباد درختی بنظر درآمد که شگوفه صدبرگ داشت بغایت بالیده و خوشنما غایتاً سیب او ترش نشان میدادند چون از دلاورخان کاکر خدمت شایسته بظهور آمده بود بمنصب چهارهزاري ذات و سه هزار سوار سرفراز فرمودم و پسران او را نیز بمناصب امتیاز بخشیدم شیخ فرید ولد قطب‌الدین خان بمنصب هزاري ذات و چهار صد سوار نوازش یافت منصب سربراه خان هفتصدي

ذات و دو صد و پنجاه سوار حکم شد نورالله گرگیراق را بمنصب ششصدی ذات و یکصد
سوار سرفراز ساختم و خطاب تشریف خانی عنایت فرمودم پیشکش روز مبارک شنبه
بیست و یکم در وجه انعام قیام خان قراول باشی مرحمت شد چون الهداد افغان پسر
تاریکی برکردار زشت خویش ندامت گزیده بدرگاه آمد حسب‌الالتماس اعتمادالدوله
گناه او بعفو مقرون گشت آثار خجالت و شرمساری از ناصیهٔ احوالش ظاهر بود
بدستور سابق منصب دو هزار و پانصدی و یک هزار و دویست سوار عنایت نمودم
میرک جلایر از کمکیان صوبهٔ بنگاله بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرفرازی
یافت چون بعرض رسید که لاله چوغاشی در پشت بام مسجد جامع خوب شگفته
روز شنبه بیست و سوم بسیر و تماشای آن رفته شد الحق یک صلع آن گلزار خوشی
شده بود پرگنهٔ مود مهری که پیش ازین براجه باسو عنایت بود بعد از پسر او سورجمل
مقهور داشت درینولا بجگت سنگه برادر او که کتکه عنایت بود لطف نمودم و پرگنهٔ جمو
براجه سنگرام مرحمت شد روز دوشنبه غرهٔ اردی بهشت بمنزل خورم رفته حمام او درآمده
بعد برآمدن پیشکش کشید قلیلی بجهت خاطر او پذیرفتم روز مبارک شنبه چهارم
در جملهٔ بمنصب دو هزاری ذات و سیصد سوار سرفراز شد روز یکشنبه هفتم بقصد
شکار کدک بموضع چهاردره که وطن حیدر ملک است سواری شد الحق سرزمین
خوشی و سیرگاه دلکشی است آبهای روان و درختهای چنار عالی دارد حسب‌الالتماس
او نور پور نام نهادم در سر راه درختی است هل تهل نام که چون یکی از شاخهای آن
را گرفته جنبانند مجموع درخت در حرکت می آید عوام ناس اعتقاد که این حرکت
مخصوص همان درخت است اتفاقاً در دیهٔ مذکور ازان قسم درخت دیگر بنظر درآمد
که بهمان طریق متحرک بود معلوم شد که این حرکت لازم نوع درخت است نه
مخصوص یک درخت و در موضع راولپور از شهر دو نیم کروه بر سمت هندوستان
درخت چناری واقع است میان سوخته پیش ازین بیست سال که من خود بر اسپی
سوار باپنج اسپ زین دار و دو خواجه سرا بدرون آن در آمده بودم و هرگاه بتقریبی
الحرف مذکور میشد مردم استبعاد می نمودند درین مرتبه بار فرمودم تا چندی بدرون
آن در آیند بهمان دستور که در خاطر داشتم ظاهر شد در اکبرنامه مسطور است
که حضرت عرش آشیانی سی و چهار کس را بدرون آن در آورده متصل یکدیگر رسانده
بود بد درین تاریخ بعرض رسید که پرتهی چند پسر راجه مدهو که از کمکیان لشکر کانگره
بود بااحشالهای جنگ به صوبه کرده خان بهادر گشت روز مبارک شنبه یازدهم برین
موجب بندهای درگاه باضافه منصب سرفراز گشتند تاتار خان دو هزاری ذات و پانصد
سوار عبدالعزیزخان دو هزاری ذات و هزار سوار و دینی‌چند گوالیاری هزار و پانصدی
ذات و پانصد سوار میرخان پسر ابو القاسم خان نمکی هزاری ذات و ششصد سوار میرزا
محمد هفتصدی ذات و سیصد سوار لطف الله سیصدی ذات و پانصد سوار نصرالله
عرب پانصدی ذات و دویست و پنجاه سوار تهور خان بفوجداری سرکار میوات تعین

شد روز مبارک شنبه بست پنجم سید بایزید بخاري فوجدار سرکار بهکر بصاحب صوبگي ولایت تهته فرق عزت بر افراخت و منصب او از اصل و اضافه دو هزاري ذات و هزار و پانصد سوار حکم شد و علم نیز مرحمت فرمودم شجاعتخان عرب بمنصب دو هزار و پانصد ذات و دو هزار سوار عز افتخار یافت و انی رای سنگدلن حسب الالتماس مهابتخان بصوبه بنگش تعین شد جانسپار خان بمنصب دو هزاري ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز گشت دریندولا از عرایض سپهسالار خان خانان و سایر دولتخواهان ظاهر شد که عنبر سیاه بخت باز قدم از حد ادب بیرون نهاده فتنه و فساد که لازمه سرشت زشت آن بد ذات است بنیاد کرده و ازان که موکب منصور بولایت دور دست نهضت فرموده فرصت مغتنم شمرده عهد و پیمانی که بابندهای درگاه بسته بود شکسته دست تصرف بملک بادشاهي دراز ساخته امید که عنقریب بشامت اعمال خویش گرفتار گردد چون التماس خزانه نموده بود حکم شد که مبلغ بیست لک روپیه متصدیان دار الخلافه آگره نزد سپهسالار روانه سازند و مقارن این خبر رسید که امرا تهانجات را گذاشته نزد داراب خان فراهم آمده اند و ترکیان بر دور لشکر صف بسته می گردند خنجر خان در احمدنگر متحصن شده تا حال دو سه دفعه بندهای درگاه را با مقهوران مبارزت اتفاق افتاد و هر مرتبه مخالفان شکست خورده جمعی را بکشتن دادند و در مرتبه آخر داراب خان جوانان خوش اسپه را همراه گرفته بر بدگاه مقهوران تاخت و جنگ سخت در پیوست و مخالفان شکست خورده روے ادبار بوادي فرار نهادند و بنگاه انها بتاراج رفت و لشکر ظفر اثر سالماً و غانماً باردوے خود مراجعت نمود چون عسرت و گراني عظیم در لشکر منصور بهمرسیده دولتخواهان کنکاش دران دیدند که از کریوه روهنگره فرود آمده در پایان گهاٹ توقف باید نمود تا رسد غله بسهولیت میرسیده باشد و مردم محنت و تاب نکشند ناگزیر در بالا پور معسکر اقبال آراستند و مقهوران سیاه بخت شوخي و شلائیني نموده در طرف بالا پور نمایان شدند راجه نرسنگدیو با چندی از بندهاے جان نثار بمدافعه غنیم همت گماشته بسیارے را بقتل آورد و منصور نام حبشي که در سپاه مقهوران بود زنده بدست افتاد هرچند خواستند که بزیر فیل اندازند راضي نشد پاي جهالت افشرد راجه نرسنگدیو فرمود که سرش از تن جدا سازند امید که فلک دوار سزاے کردار ناهنجار در دامن روزگار سایر حق ناشناسان نهد در سیوم اردي بهشت به تماشاے سکه ناک سواري شد بغایت تیلاق خوشی است و این آبشار درمیان دره واقع است و از جاے مرتفع میریزد هنوز بر اطراف آن برف بود جشن مبارکشنبه دران گلزمین آراسته پیاله هاے معتاد را برلب آب خورده محظوظ گشتم درین جدول آب جانورے بنظر در آمد از عالم ساج ساج سیاه رنگ است و خالهای سفید دارد و این همرنگ بلبل است با خالهاے سفید و غوطه در آب میخورد و زمان ممتد در زیر آب میباشد و از جاے دیگر سر بر مے آرد فرمودم که دو سه جانور ازان گرفته آرند تا معلوم شود که از بابت مرغابي است پوست درمیان پا دارد و باهم پیوسته

تا از عالم جانوران صحرائی کشاده است دو قطعه ازان گرفته آوردند یکی می‌الحور مرغ
و دیگر بکرور مانند تحفه‌اش مثل مرغابی پیوسته نمود بنادرالعصری استاد منصور
نقاش فرمودم که شبیه ان را بکشند کشمیریان گلکرمی نامند یعنی ساج آبی در بدولا
ماهی و مدرجان معروضداشتند که عبدالوهاب پسرحکیم علي جمعی از سادات متوطن
لاهور هشتاد هزار روپیه دعوی مینمایند و خطی بمهر قاضی نورالله ظاهرساخته که پدر
من رر مذکور را برسم امانت بستد ولي پدر اینها سپرده و سادات منکرانند اگرحکم شود
حکیم زاده بجهت احتیاط سوگند بمصحف خورده حق خود را ازانها بگیرد فرمودم آنچه
مطابق احکام شریعت است بعمل آورند روز دیگر معتمد خان بعرض رسانید که سادات
خضوع و خشوع بسیار ظاهر مسازند و معامله کلي است هرچند در تحقیق و تفحص
این قصه بیشتر تامل بکار رود بهتر خواهد بود بدیوان فرمودم که آصف خان در تحقیق
این قصه نهایت دقت و دوراندیشي بکار برده نوعی نماید که اصلا مظنه و شبهه و
شک نماند باوجود این اگر حرف وا شگافته نشود در حضور خود بازپرس نموده
خواهد شد بمجرد شنیدن این حرف حکیم زاده را دل و دست از کار رفته
و جمعی از آشنایان شفیع ساخته حرف آشتي به میان اورد عرض آنکه اگر
سادات بازپرس این قصه را باصفخان نه اندازند خط ابرا می سپارم که مرا
باایشان من بعد حقی و دعوے نباشد هرگاه آصفخان کس بطلب او میفرستاد ازان
جا به جانبی خایف می باشد ببهانه وقت می گذرانید و حاضر نمی شد تا انکه خط
ابرا بیکی از دوستان خود سپرد و حقیقت باصفخان رسید جبراً اورا حاضرساختند
درمقام پرسش درامد دگزیر اعتراف نمود که این خط را یکی از ملازمان من ساخته
و خود گواه شده مرا از راه برده بود بهمین مضمون نوشته داد چون آصفخان حقیقت
را بعرض رسانیده منصب و جاگیر اورا تغیرساخته ازنظ انداختم و سادات را بعرف و رو
رخصت لاهور ارزانی داشتم در مبارک شنبه هشتم خورداد اعتماد خان بمنصب
چهار هزاری ذات و هزار و پانصد سوار سرفرازی یافت و صادق خان بمنصب دوهزاری
و پانصدی ذات و هزار و چهار صد سوار ممتاز گشت بدیع الزمان پسر آصفخان مرحوم
بخدمت بخشیگری احدیان سرفراز گشت راجه نرسنگدیو بندیله بوالا پایه پنج هزاری
ذات و سوار ورق عرفت سرافراخت در کشمیر بنفشه تربی میوها اشکی است
مخصوش میباشد از آلو بالو خوشترعاماً در چاشنی برابرات بسیار بهتر و در کیفیت
شراب سه چهار آلو بالو بیشترنمی توان خورد و ازین درشمار روی بصدهم بمره می
توان گرگ درد خصوصاً ازهمه نیکوتریش حکم فرمودم که بعد ازین اشکی را خوش کی
می گفته باشند ظاهرا درکوهستان بدخشان و خراسان می شود مردم انجا بحمدمی
گویند آنچه از همه کلان ترا است نیم مثقال بوزن در امد شاه آلو در چهارم اردی بهشت
مقدار بحوصله نمایان شد در بدست و هفتم رنگ گردانید در یازدهم خورداد بکمال
رسید و نوبرکرده شد شاه آلو بیدانه من از اکثرمیوه ها خوشترمی امد چهار درخت

درباغ نور افزا بار اورده بود یکی را شیرین بار نام کردم و دوم را خوشگوار و سویم را که از همه بیشتر بار اورده بود پربار و چهارم که کمتر بارداشت کم‌بار و یک درخت درباغچه خورم بار اورده بود انرا شاه وارنام نهادم نونهالی درباغچه عشرت افزا بود انرا نو بار خواندم هر روز همان قدر که بجهت مزه پیاله کفایت کند بدست خود می چیدم اگرچه از کابل هم بڈاک چوکی می رسانیدند لیکن از باغچه خانه تازه بتازه چیدن بدست خود لطف دگر دارد شاه آلوے کشمیر از کابل کمتر نمی شود بلکه بالیده تراست انچه از همه کلان تر بود یک ٹانک و پنج سرخ بوزن در امد روز سه شنبه بست و یکم بادشاه بانو بیگم حجله نشین ملک بقا شد و الم اینواقعه دلخراش بار گران بر خاطرم نهاد امید که الله تعالی اورا در جوار مغفرت خویش جاے دهاد از غرایب انکه جوتک‌راے منجم پیش ازین بدو ماه بعضی از بندهاے نزدیک را اگاه ساخته بود که یکی از صدرنشینان حرم سراے عفت بنهانخانه عدم خواهد شتافت و این از زایچه طالع من دریافته بود مطابق افتاد و از سوانح شهادت یافتن سید عزتخان و جلال خان ککهر درلشکر بنگش و تفصیل این اجمال انکه چون هنگام رفع محصول شد مهابتخان لشکر تعین نمود که بکوهستان در امده زراعت افغان را بخورانند و از تاخت و تاراج و کشتن و بستن دقیقه مهمل نگذارند قضارا چون بندهاے درگاه بپاے کوتل میرسند افغانان برگشته روزگار از اطراف هجوم آورده سر کوتل را مي گیرند و استحکام میدهند جلال خان که مرد کار دیده و پیر محنت کشیده بود صلاح وقت دران مي بیند که دو سه روزی توقف کرده شود تا مقهوران اذوقه چند روزه که بر پشت بار کرده آورده اند صرف نموده لاچار خود بخود ویران شوند انگاه بسهولیت مردم ما ازین گریوه دشوار خواهند گذشت چون ازین کوتل بگذریم دیگر کارے نمیتوانند ساخت و مالش بسزا خواهند یافت عزت خان که شعله بود رزم افروز و برق دشمن سوز بصوابدید جلال خان نپرداخته برهنه با چندی از سادات بارهه توسن همت بر انگیخت و افغانان مانند مور و ملخ از اطراف هجوم اورده او را درمیان گرفته با آنکه زمین معرکه اسپ تاز نبود بهر طرف که حین غضب مي افروخت خرمن هستي بسیارے باتش تیغ مي سوخت در اثناے زدوخورد اسپش را پے کردند پیاده تا رمقي داشت تقصیر نکرد عاقبت بارفقاے خویش مردانه فروشد و در هنگامیکه عزت خان مي تازد جلال خان ککهر و مسعود پسر احمدبیگ خان و بیژن پسر ناد علي میداني و دیگر بندها عنان شتاب ازدست داده بے اختیار ازهرطرف کوتل مي جنبند و مقهوران سر کوهها گرفته بسنگ و تیر کار زار مي نمایند جوانان جانسپار چه از بندهاے درگاه چه از تابینان مهابتخان داد جرات و جلادت داده بسیاری از افغانان را بقتل مے رسانند درین دار و گیرجلالخان و مسعود بابسیارے از جوانان جان نثار مي گردند بیک تندخوئي و تیز جلوئي عزتخان چندین چشم زخمی بلشکر منصور رسید و مهابتخان از شنیدن این خبر وحشت اثر فوجی از مردم تازه زور بکمک فرستاده تهانجات را از سرنو استحکام مي دهد و هرجا

اثرے ازاں سپاہ نحتاں مي يابند در کشتن و بستن تقصیر نمي نمایند چوں این واقعه معروض رسید اکبر قلي پسر حلال خان را که بخدمت فتح قلعه کانگره مقرر بود بحضور طلب داشته منصب هزاری ذات و هزار سوار لطف فرمودم و ملک موروثي او را بدستور قدیم در وجه جاگیر او مقرر داشته اسپ و خلعت داده بکمک لشکر بنگش فرستادم باآنکه از عزت خان فرزند مانده بود بعنایت خورد سال خانه‌شاهي او را درپیش نظر حقیقت بیں داشته منصب و جاگیر عنایت شد تا بار ماندهاے او از هم نپاشند و دیگراں را امید واری افزاید دریں تاریخ شیخ احمد سهرندی را که بجهت دکان آرائي و خود فروشی و بے هوده گوئي روزی چند در زنداں ادب محبوس بود بحضور طلب داشته خلاص ساختم خلعت و هزار روپیه خرچ عنایت نموده در رفتن و بودن مختار گردانیدم او از روے انصاف معروض داشت که این تنبیه و تادیب در حقیقت هدایتی و کفایتی بود نقش مراد در ملازمت خواهد بود بدست و هفتم خورداد رد الو رسید خانه تصویرے که در باغ واقع است و حکم به تعمیر آں شده بود دریں ولا بتصویر استاداں نادره کار آراستگی یافت در مرتبه بالا شبیهه حضرت آشیاني و عرش آشیاني و در مقابل شبیهه مرا و برادرم شاه‌عباس را کشیده‌اند بعد ازاں شبیهه میرزا کامران ومیرزا محمد حکیم و شاه مراد و سلطان دانیال و در مرتبه دوم شبیهه امرا و بندهاے خاص را تصویر کرده اند و در اطراف بیروں خانه سواد منازل راه کشمیر به ترتیبی که آمده شده نگاشته اند یکی از شعرا این مصرع را تاریخ یافته

مجلس شاهان سلیمان حشم

روز مبارک شنبه چهارم تیرماه الهی جشن نوروز کوے شده دریں روز شاه الوے کشمیر باحر رسید از چهار درخت باغچه نور امرا یک هزار و پانصد عدد و از سایر درختها پانصد عدد دیگر چیده شد بمتصدیان کشمیر تاکید فرمودم که درخت شاه آلو در اکثر باغات پیوند کنند و فراواں سازند دریں ولا بهیم پسر رانا امر سنگه بخطاب راجگي سرفرازی یافت و دلیرخان برادر رشید عرتخان بمنصب هزاری ذات و هشتصد سوار ممتاز گشت و محمد سعید پسر احمد بیگ خان بمنصب ششصدی ذات و چهار صد سوار و مخلص‌الله برادر او بپانصدی ذات و دوصدست و پنجاه سوار نوازش یافتند سید احمد صدر منصب هزاری عنایت شد میرزا حسن پسر میرزا رستم صفوی منصب هزاری ذات و پانصد سوار مرحمت فرموده بخدمت دکن رخصت کردم روز یک شنبه چهاردهم تیرماه الهي حسن‌علي خان ترکمان بصاحب صوبگي اودیسه فرق عزت برافراخت و منصب ذات و سوار سه هزاری حکم شد دریں تاریخ بهادرخان حاکم قندهار نه راس اسپ عراقی و چند تغور اقمشه رز بفت و مخمل رز بفت و دانه‌هاے کدش و عنبر برسم پیشکش ارسال داشته بود به نظر گذشت روز دو شنبه پانزدهم بصیر آباد بوسی مرکب سواری شد بدو کوچ درپاے کوتل رسیده روز کم شنبه هفدهم سفرار کریوه برآمده دو کروه مسافت در غایت ارتفاع بصعوبت تمام قطع شد از فراز کوتل

تا ایلاق یک کروه دیگر زمین پست و بلند بود اگرچه قطعه قطعه گلهاے الوان شگفته بود لیکن انقدر که تعریف می کردند و در خاطر نقش بسته بود به نظر درنیامد شنیده شد که درین نزدیکی دره ایست که بغایت خوب شگفته روز مبارک شنبه هیزدهم بتماشاے ان رفتم بے تکلف هرگونه اغراق که در تعریف ان گل زمین کرده شود گنجایش دارد چندانکه نظر کار می کرد گلهاے الوان شگفته بود پنجاه قسم گل در حضور خود چیده شد یمکن که چند قسم دیگرهم بوده باشد که بنظر در نیامده اخر هاے روز عنان مراجعت معطوف داشتم امشب در حضور به تقریبی حرف محاصرهٔ احمد نگر مذکور می شد خانجهان غریب نقلی گذرانید پیش ازین هم مکرر بگوش رسیده بود بذابر غرابت مرقوم میگردد در هنگامی که برادرم شاهزاده دانیال قلعه احمد نگر را محاصره کرده بود روزی اهل قلعه توپ ملک میدان را بجانب اردوے شاهزاده مجرا گرفته اتش دادند گوله قریب دایره شاه زاده رسید ازانجا باز گنبد بسته درخانه قاضي بايزيد که از مصاحبان شاهزاده بود رفته افتاد اسپ قاضي بفاصله سه چهار گز بسته بودند بمجرد رسیدن گوله برزمین ران اسپ از بیخ برکنده برزمین افتاد و غلوله از سنگ بود بوزن ده من متعارف هند که هشتاد من خراسان باشد توپ مذکور بمثابه کلان است که آدم درمیان درست می تواند نشست درین تاریخ خواجه ابوالحسن میر بخشي را بمنصب پنجهزاري ذات ودو هزار سوار سرفراز ساختم مبارزخان بمنصب دو هزاري ذات و هزار و هفتصد سوار سربلندي یافت بیزن پسر نادعلي بمنصب هزاریذات و پانصد سوار ممتاز گشت امانتخان بمنصب دوهزاریذات وچهارصد سوار سرفراز شد روز مبارک شنبه بست و پنجم نوازشخان پسر سعید خان را بمنصب سه هزاري ذات و دو هزار سوار و همت خان را بمنصب دو هزاري ذات و هزاروپانصد سوار و سید یعقوبخان پسرسیدکمال بخاری را به منصب هشتصدي ذات وپانصد سوار امتیاز بخشیدم میرعلي عسکرپسر میرعلي اکبرموسوي بخطاب موسوبخاني نوازش یافت چون تعریف ایلاق کوری مرگ مکرر شنیده شده بود دربنولا خاطر بتماشای آن بسیار رغبت افزود روز سه شنبه هشتم امرداد بدانصوب سواری شد از تعریف آن چه نویسد چندانکه نظر کار می کرد گلهای الوان شگفته و درمیان سبزه و گل جدول هاے آب روان درغایت لطافت و صفا گوئي صفحه ایست از تصویر که نقاش قضا بقلم صنع نگاشته غنچه دلها ازتماشای آن می شگفت بی تکلف ان ایلاق را نسبت بدیگر ایلاقات نیست و بهترین سیرگاه های کشمیر می توان گفت در هندوستان پپیها نام جانوری است خوش آواز که درموسم برسات ناله های جان سوز می کشد چنانچه کویل بیضه خود را در اشیان زاغ مي نهد وزاغ بچه اورا می کشد و می پرورد درکشمیر دیده شد که بیضه خود را در اشیان غوغائي نهاده بود و غوغائي بچه آن را پرورش میداد روز مبارک شنبه هفتدهم فدائیخان بمنصب هزار و پانصدي ذات وهفتصد سوار سرفراز گشت درین تاریخ محمد زاهد نام ایلچي عزتخان حاکم اورگنج بدرگاه رسید

عریضه با محقر تحفه ارسالداشته سلسله حنبانی نسبت های موروثي شده بود بنظر عاطفت مخصوص داشته عجالة‌الوقت ده هزار درب بانعام ایلچي مقررشد و بمتصدیان بیوتات حکم فرمودم که از اقسام اجناس آنچه او التماس نماید بجهت فرستادن ترتیب دهند درینولا مژده حان جهان را عرب توفیقی نصیب شده از شیفتگی بادهٔ بنهایت زار و نزار گشته بود از استیلاء این نشاء مرد افگن نزدیک بان رسیده که جان گرامی در سرانجام کند ناگاه بخود پرداخت و حق‌سبحانه اورا موفق ساخت و عهد کرد که بعد ازین دامن لب بشراب نیالاید و آلوده نسازد هرچند نصیحت کردم که بیکبار ترک کردن خوب نیست از روی حکمت و تدبیر بمرور باید گذاشت راضی نشد ومردانه گذاشت بتاریخ بیست و پنجم امرداد بهادر خان صاحب صوبه قندهار بمنصب پنجهزاریذات و چهار هزار سوار سرفراز گشت و در دوم شهریور ماه الهی مانسنگه پسر راوت شنکر بمنصب هزارو پانصدی و هشتصد سوار و میرحسام‌الدین بهزار و پانصدی و پانصد سوار و کرم‌الله پسر علی مردان خان بهادر بمنصب صدي و سیصد سوار نوازش یافتند چون درینولا توجه خاطر بدندان ابلق جوهردار بسیار است امرای عظام در تفحص و تجسس غایت سعي و اهتمام بتقدیم رسانیدند ازان جمله عبدالعزیز خان نقشبندی عبدلله نام ملازم خود را نزد خواجه حسن و خواجه عبدالرحیم پسران خواجه کلان جوئباری که امروز مقتدای ولایت ماوراء النهراند فرستاده مکتوبی مشتملبر اظهار این خواهش ارسال داشته بود اتفاقاً خواجه حسن دندانی درست در کمال لطافت داشته مي‌الفور مصحوب مومي‌الیه روانه درگاه ساخت و درین تاریخ بحضور رسید موجب انبساط خاطر گشت فرمودم که مواری سی هزار روپیه را از نفایس‌امتعه بجهت خواجه‌ها روانه سازند و میر ترکه بخاری به‌خدمت مامور گشت روز مبارکشنبه دوازدهم شهریور میر میران بفوجداری سرکار میوات دستوری یافت و منصب او از اصل و اضافه دو هزاری و یکهزار و پانصد سوار حکم شد و اسپ خاصه با خلعت و شمشیر عنایت فرمودم درینولا از عرضداشت سندر بوضوح پیوست که جوهر مل مقهور خان بممالکان جهنم سپرد و نیز بعرض رسید که فوجی بر سر یکی از زمینداران فرستاده طریق احتیاط از دست داده است بی آنکه راه درآمد را استحکام دهند و سرکوبها را بگیرند و در تنگنائی کوه درآمده جنگ بی صرفه کرده اند چون روز بآخر رسیده بود کار نا ساخته و عطف عنان نموده اند و در برگشتن جلو ریزان شده کس بسیار بکشتن داده اند خصوصاً جمعی که عار گریختن بخود نه پسندیده اند شهادت را بجان خریده اند از جمله شهبازخان دلوماني که طایفه است از گروه افغانان لودي با جمعی از نوکران و قوام خان بذرگشت الحق خوب بندهٔ بود شجاعت با خرد و آزرم جمعداشت دیگر جمال خان افغان و رستم برادر او و سید نصیب بارهه و چندی دیگر زخمي بر آمدند و نیز نوشته رسید که محصوره تنگ شده و کار بر متحصنان بدشواری کشیده و مردم را درمیان انداخته زینهار خواسته اند امید که درین زودي به یمن اقبال روز

افزون قلعه مفتوح گردد روز کم شنبه هیزدهم ماه مذکور دلاور خان کاکر باجل طبعي ودیعت حیات سپرد از امراے صاحب الوش شجاعت با سرداري و کارداني داشت از زمان شاهزادگي بخدمت من پیوسته و بحسن اخلاص و جوهر رشد از همگنان گوے سبقت ربوده بوالا پایه امارت رسیده بود در آخر عمر حق تعالی توفیق حق گذاري نصیب کرد و فتح کشتوار که خدمتي بود نمایان بهمت او میسر شد امید که از اهل آمرزش باد فرزندان و باز ماندهاے او را بانواع مراحم و نوازش سرفراز ساختم و از مردم او چندے که لایق منصب بودند در سلک بندهاے درگاه انتظام بخشیده دیگران را حکم فرمودم که بدستور سابق با فرزندان او بوده باشند تا جمعیت او از هم نپاشد درین تاریخ قور یساول باقطعه الماس که ابراهیم خان فتح جنگ از حاصل کان بنگاله فرستاده بود آمده ملازمت نمود وزیر خان دیوان بنگاله که از قدیمان این درگاه بود باجل طبعي در گذشت شب مبارک شنبهٔ نوزدهم کشمیریان کنار دریاے بهت را دورویه چراغان کرده بودند و این رسمی است باستاني که هرسال درین تاریخ از غني و فقیر هرکس که خانه در کنار دریا دارد مثل شب برات چراغان روشن میکند از برهمنان سبب آن را پرسیده شد گفتند که درین تاریخ سرچشمه دریاے بهت ظاهر شده و از قدیم این رسم آمده که دران روز جشن دهته ترواه است دهته بمعني بهت است و تروا سیزده را میگویند چون درین تاریخ سیزدهم شوال چراغان مے کنند باین اعتبار دهته تروا نامیده اند بے تکلف خوب چراغانے شده بود بر کشتي نشسته سیر و تماشاکرده شد درین تاریخ جشن وزن شمسي آراستگي یافت و بضابطه معهود خود را بطلا و اجناس دیگر وزن کرده درو وجه ارباب استحقاق مقرر فرمودم سال پنجاه و یکم از عمر این نیاز مند درگاه الهي بانجام رسید و سرآغاز سال پنجاه و دویم چهره مراد افروخت امید که مدت حیات در مرضیات ایزدي مصروف باد جشن روز مبارکشنبه بست و ششم در منزل آصفخان ترتیب یافت و آن عمدة السلطنت بلوازم نیاز و پیشکش پرداخته سعادت جاوید اندوخت در غرهٔ شهریور مرغابي در تال الر نمایان شد و در بیست و چهارم ماه مذکور در کول دل نمودار گشت جانوران پرنده که در کشمیر مي باشند بدین تفصیل است کلنگ سارس طاوس چرز لگلگ تغدري تغداغ کروانک زردتلک نقره باچرم لیلوره حواصل مکشه تقله قاز کونکله دراج شارک دونسرج موسیچه هریل دهیک کویل شکرخواره مهوکه مهرلات هنس کلچري تتیري که من اورا بد اواز نام کرده ام چون اسامي بعضی ازینها بفارسي معلوم نبود بلکه در ولایت نمی باشد بهندي نوشته شد و اسامي جانوران که در کشمیر نمیباشند از درنده و چرنده بدین تفصیل شیرزرد یوز گرگ گاومیش صحرائي آهوے سیاه چهکاره کوته پاچه نیله گاؤ گورخر خرگوش سیاه گوش گربهٔ صحرائي موشک کربلائي سوسمار خارپشت درین تاریخ شفتالو از کابل بڈاکچوکي رسید انچه از همه کلان تر بود بیست و شش توله بوزن در امد که شصت و پنج متقال بوده باشد

عریضه با مهرنجمه ارسالداشته سلسله جنبان نسبت های موروثی شده بود بنظر عاطفت مخصوص داشته علی‌الوقت ده هزار درب بانعام ایلچی مقررشد وبه‌مصدیان معونات حکم میشودم که از اقسام اجناس آنچه او التماس نماید بجهت فرستادن برتبت دهند دریندولا فرزند خان جهان ز عریضه بوعقی نصب شده از شیفتگی باده پیمایی زار و نزار گشته بود از استیلاء این نساء مرض آنکن نزدیک بآن رسیده که جان گرامی درسرانجام کند ناگاه بخود برد جست و حق‌سبحانه اورا صوتی ساخت و عهد کرد که بعد ازین دامن لب بشراب نیالاید و آلوده نسازد هرچند نصیحت کردم که یکبار ترک کردن خوب نیست از روی حکمت و بتدریج بایدگذاشت رضی نشد ومردانه گذاشت بیارع نشست و بحکم امرداد بهادرخان صاحب صوبه قندهار بمنصب پنجهزارندات و چهار هزار سوار سرفراز گشت و در دوم شهریور ماه الهی مانسنگه پسر راوت شنکر بمنصب هزارو پانصدی و هشتصد سوار و میرحسام‌الدین بهزار و پانصدی و یا صد سوار و کرم‌الله پسرعلی مردان خان بهادر بپیش صدی و سدصد سوار نوازش یافتند چون دریندولا توجه خاطر بدیدان اینلی جوهردار بسیار است امرای عظام در تفحص و تجسس عادت سعی و اهتمام بتقدیم سانندند ازان جمله عبدالعزیز خان نقشبندی عبدالله نام ملازم خود را نزد خواجه حسن و خواجه عبدالرحیم پسران خواجه کلان جویباری که از مقتدایان ولایت ماوراء النهر اند فرستاده مکتوبی مشتمل بر اظهار این خواهش ارسال داشته بود اتفاقا خواجه حسن دندانی درست در کمال لطافت داشته فی‌الفور مصحوب صوفی‌الله زاده درگاه ساخت و درین تاریخ بحضور رسید موجب انبساط خاطر گشت و فرمودم که مواری سی هزار روپیه را از نفایس امتعه بجهت خواجه‌ها روانه سازند و میرترکه بخاری بدین‌خدمت مامور گشت روز مبارکشنبه دوازدهم شهر مذکور میرمیران بفوجداری سرکار میوات دستوری یافت و منصب او از اصل و اضافه دو هزاری و یکهزار و پانصد سوار حکم شد و اسپ خاصه با خلعت و شمشیر عنایت نمودم دریندولا از عرضداشت سندر بوضوح پیوست ده جوهرمل مقهور جان تمالکان جهدم سدنه و بمعرض رسید که موجی بر سر نکنی از زمینداران فرستاده طریق احتیاط از دست داده است بی آنکه راه درآمد را استحکام دهند و سرکوبها را نگیرند و در تنگنائی کوه در آمده جنگ بی صرفه کرده اند چون روز بآخر رسیده بود کار با ساخته و عطف عنان نموده اند و در برگشتن جلو ریزان شده کس بسیار بکشتن داده اند خصوصا جمعی که عار گریختن بخود نه پسندیده اند شهادت را بجان خریده اند ازجمله شهبازخان دلومانی که طایفه است از گروه افغانان لودی با جمعی از نوکران و مردم خان بازگشت الحق خوب بندهٔ بود شجاعت با خرد و آزرم جمعداشت دیگر جمال خان افغان و پسر برادر او و سید نصیب بارهه و چندی دیگر زخمی بر آمدند و بنیر نوشته رسید که محصوره تنگ شده و کار بر محصصان بدشواری کشیده و مردم را درمیان انداخته زینهار خواسته اند مقید به درین روزها به یمن اقبال روز

افزون قلعه مفتوح گردد روز کم شنبه هیزدهم ماه مذکور دلاور خان کاکر باجل طبعي ودیعت حیات سپرد از امراے صاحب الوش شجاعت با سرداري و کارداني داشت از زمان شاهزادگي بخدمت من پیوسته و بحسن إخلاص و جوهر رشد از همکنان گوے سبقت ربوده بوالا پایه امارت رسیده بود در آخر عمر حق تعالی توفیق حق گذاري نصیب کرد و فتح کشتوار که خدمتی بود نمایان بهمت او میسر شد امید که از اهل امرزش باد فرزندان و باز ماندهاے او را بانواع مراحم و نوازش سرفراز ساختم و از مردم او چندے که لایق منصب بودند در سلک بندهاے درگاه انتظام بخشیده دیگران را حکم فرمودم که بدستور سابق با فرزندان او بوده باشند تا جمعیت او از هم نپاشد درین تاریخ قور یساول باقطعه الماس که ابراهیم خان فتح جنگ از حاصل کان بنگاله فرستاده بود آمده ملازمت نمود وزیرخان دیوان بنگاله که از قدیمان این درگاه بود باجل طبعي در گذشت شب مبارک شنبهٔ نوزدهم کشمیریان کنار دریاے بهت را دوریه چراغان کرده بودند و این رسمی است پاستاني که هرسال درین تاریخ از غني و فقیر هرکس که خانه در کنار دریا دارد مثل شب برات چراغان روشن میکند از برهمنان سبب آن را پرسیده شد گفتند که درین تاریخ سرچشمه دریاے بهت ظاهر شده و از قدیم این رسم آمده که دران روز جشن دهته تروا است دهته بمعنی بهت است و تروا سیزده را میگویند چون درین تاریخ سیزدهم شوال چراغان مے کنند باین اعتبار دهته تروا نامیده اند بے تکلف خوب چراغانے شده بود بر کشتي نشسته سیر و تماشاکرده شد درین تاریخ جشن وزن شمسي آراستگي یافت و بضابطه معهود خود را بطلا و اجناس دیگر وزن کرده در وجه ارباب استحقاق مقرر فرمودم سال پنجاه و یکم از عمر این نیاز مند درگاه الهي بانجام رسید و سرآغاز سال پنجاه و دویم چهره مراد افروخت امید که مدت حیات در مرضیات ایزدي مصروف باد جشن روز مبارکشنبه بست و ششم در منزل آصفخان ترتیب یافت و آن عمدة السلطنت بلوازم نیاز و پیشکش پرداخته سعادت جاوید اندوخت در غره شهریور مرغابي در تال الره نمایان شد و در بیست و چهارم ماه مذکور در کول دل نمودار گشت جانوران پرنده که در کشمیر می باشند بدین تفصیل است

کلنگ سارس طاوس چرز لگلگ تغدري تغداغ کروانک زردتلک نقره باچرم لیلوره حواصل مکشه تقله قاز کونکله دراج شارک نونسرج موسیچه هریل دهیک کویل شکرخواره مهوکه مهرلات هنس کلچري تتیري که من اورا بد اواز نام کرده ام چون اسامي بعضی ازینها بفارسي معلوم نبود بلکه در ولایت نمی باشد بهندي نوشته شد و اسامي جانوران که در کشمیر نمیباشند از درنده و چرنده بدین تفصیل شیرزرد یوز گرگ گاومیش صحرائي آهوے سیاه چهکاره کوته پاچه نیله گاؤ گورخر خرگوش سیاه گوش گربه صحرائي موشک کربلائي سوسمار خارپشت درین تاریخ شفتالو از کابل بڈاکچوکي رسید انچه از همه کلان تربود بیست و شش توله بوزن در امد که شصت و پنج مثقال بوده باشد

پیش چشمه را مرمت نمایند در اثناء راه بر چشمه عبور واقع شد که الله داک فاسده مشهور است که ماهی این چشمه نابینا میباشد لحظه بر چشمه مذکور توقف نموده دام انداختم و دوازده ماهی بدام افتاد ازانجمله سه ماهی نابینا بود و نه ماهی چشم داشت ظاهرا آب این چشمه را تاثیر است که ماهی را کور میسازد بهرحال حالی از غرابت نیست روز یکشنبه پنجم بار بچشمه مچهی بهون و اینچ عبور نموده متوجه شهر شدم روز کم شنبه هشتم خبر فوت هاشم پسر قاسم خان رسید روز مبارکشنبه نهم ارادتخان بصاحب صوبگی کشمیر سرفراز شد میر جمله از تغیر او بخدمت خانسامانی امتیاز یافت و معتمد خان بخدمت عرض مکرر مرق عزت بر افراخت و منصب میر جمله دوهزاری ذات و پانصد سوار حکم شد شب شنبه یازدهم بشهر نزول اجلال اتفاق افتاد آصف خان بخدمت دیوانی صوبه گجرات ممتاز شد سنگرام راجه جمو بمنصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار سربلندی یافت درین روز غیر مکرر شکارے از ماهیگیران کشمیر مشاهده افتاد درجائیکه آب تا سینه آدمی باشد دو کشتی پهلوے یکدیگر میدارند بدستوری که بکسر باهم پیوسته باشد و سر دیگر از هم دور بفاصله چهارده پانزده درعه و دو ملاح برکنار طرف بیرون کشتی ها چوب دراز در دست گرفته می کشند تا فاصله زیاده و کم نشود و در برابر میروند باشند و ده دوازده ملاح در ته آب در آمده سرهاے کشتی را باهم پیوسته بدست گرفته پاها برمین کوفته می روند ماهی که درمیان هردو کشتی در آمده خواهد که از تنگی بگذرد بپاے ملاحان میرسد و ملاح می‌الفور غوطه خورده خود را بقعر آب میرساند و ملاح دیگر به پشت او حمل انداخته بدردست پشت او را زیر میکند تا آب او را ببالا نیارد او ماهی را بدست گرفته می آرد و بعضی که درین فن مهارت تمام دارند دو ماهی بدو دست گرفته بر می آرند از جمله پیر ملاحے بود که در هر غوطه زدن اکثر دو ماهی میگرفت و این شکار در پنجهاره میشود و مخصوص دریاے بهت است در گولابها و دیگر رود خانه نمیشود و منحصر در موسم بهار است که آب سرد و گردنده نباشد روز دوشنبه سیزدهم جشن دسهره ترتیب یافت بدستور هرسال اسپان را از طوائل خاصه و آنچه حواله امرا شده آراسته بنظر در آوردند دریندولا اکثر کوتاهی دم و تنگی نفس درخود احساس کردم امید که عاقبت بخیر مقرون باد انشاءالله تعالی روز کم شنبه پانزدهم بقصد سیر جران بحاسب صفاپور و دره لار که پایان آب کشمیر واقع است متوجه گشتم در صفاپور تالاے خوش است و بر سمت شمالی آن کوهی افتاده پر درخت تا آنکه آغاز جران بود عجب نمودی داشت عکس درختهاے الوان از چنار و زرد آلو و غیر آن درمیان تالاب بغایت خوش می نمود بے تکلف خوبیهاے جران از بهار هیچ کمی ندارد

درق مدا بیافتهٔ ورنه در نظر ٭ رنگش تر از بهار بود جلوهٔ جران

چون وقت تنگ بود و ساعت کوچ قریب شد سیر اجمالی کرده مراجعت نموده شد درین چند روز بپیوسته بشکار مرغابی خوشوقت بودم روزی در اثناے شکار ملخی

بچه قرقره گرفته آورد در غایت لاغري و زبوني بود یک شب بیشتر زنده نماند قرقره در کشمیر نمي باشد ظاهرا در هنگام گذشتن و رفتن بهندوستان از لاغري و بیماري افتاده باشد درینولا روز جمعه خبر فوت میرزا رحمن داد پسر خانخانان رسید که در بالاپور باجل طبعي درگذشت ظاهرا روزی چند تپ کرده بود درایام نقاهت روزی دکهنیان فوج بسته نمایان مي شوند برادر کلانش داراب خاں بقصد جنگ سواری همي نماید چوں خبر برحمن داد میرسد از غایت جرأت و جلادت باوجود ضعف و تکسر سوار شده خودرا به برادر مي رساند بعد ازاں که غنیم را زیر کرده مراجعت مي نماید در براوردن جسه شرط احتیاط بجا نمي آرد في الفور هوا تصرف مي کند و تشنج مي شود و زبان از گویائي مي ماند دو سه روزی بایں حال گذرانیده ودیعت حیات مي سپارد خوب جوانے رشید بود ذوق شمشیر زدن و کارطلبي بسیار داشت و همه جا قصدش ایں بود که جوهر خودرا در شمشیر نماید اگرچه آتش تر و خشک را یکساں مي سوزد لیکن بومن گراں و سخت مي نماید تا بر پدر پیر دل شکسته او چه رسیده باشد هنوز زخم مصیبت شاه نواز خاں التیام نیافته بود که ایں جراحت تازه نصیب او شد امید که الله تعالی درخور آں صبرے و حوصله کرامت کناد روز مبارکشنبه شانزدهم خنجرخان بمنصب سه هزاري ذات و سوار سرفراز شد قاسم خاں بمنصب دو هزاري ذات و هزار سوار ممتاز گشت محمد حسین برادر خواجه جهاں را که بخدمت بخشیگري لشکر کانگره مقرر است منصب هشتصدي ذات و سوار عنایت فرمودم شب دو شنبه بست و هفتم مهر ماه الهي بعد گذشتن یک پهر و هفت گهڑي بمبارکي و فرخي رایات اقبال بصوب هندوستان ارتفاع یافت چوں زعفران گل کرده بود ازسواد شهر کوچ فرموده بموضع پنپر شتافت در تمام ملک کشمیر زعفران بغیر ازیں ده جائی دیگر نمی شود روز مبارک شنبه سي ام در زعفران زار بزم پیاله ترتیب یافت چمن چمن و صحرا صحرا چند انکه نظر کار کند شگفته بود نسیمش در انجا دماغها را معطر ساخت تنه اش بزمین پیوسته می باشد گلش چهار برگ دارد و بنفشه رنگ است بکلانے گل چنبه و ازمیانش سه شاخ زعفران رسته پیازش را می نشانند و در سالی که خوب می شود چهار صد من بوزن حال می اید که سه هزار و دو من بوزن خراساں بوده باشد نصف حصه خالصه و نصف حصه رعایا معمول است و سیری بده روپیه خرید و فروخت می شود احیاناً نرخ کم و زیاده هم میشود و رسم مقرر است که گل زعفران را چیده می آرند و موافق ربعی که از قدیم بسته اند نیم وزن نمک در وجه اجوره می گیرند و نمک در کشمیر نمی باشد از هندوستان می برند دیگر از تحفه‌هاے کشمیر پر کلگي است و جانور شکاري درسالی تا ده هزار و هفصد پر بهم میرسد و بازجره تا دویست و شصت بدام می افتد و اشیان باشه هم دارد و باشه اشیاني به نمیشود روز جمعه غره آبان ماه الهي از پنپر کوچ فرموده در مقام خان‌پور منزل شد چوں بعرض رسید که زنبل بیگ ایلچي برادرم شاه عباس بحوالي لاهور رسیده مصحوب میر

در زمان شاهزادگی این سرمنزل زمین شکارگاه من بود و تمام خود دهی آباد ساخته و مختصر عمارتی بنا نهاده بسکندر معین که از قراولان نزدیک بود حواله نمودم و بعد از جلوس پرگنه ساخته بجاگیر مومی الیه لطف فرمودم و حکم کردم که عمارتی بجهت دولتخانه و تالابی و مناره اساس نهند و بعد از فوت او این پرگنه بجاگیر ارادتخان مقرر شد و سربراهی عمارت بمشارالیه بازگشت درینولا حسن انجام پذیرفته بی تکلف تالابی شده بغایت وسیع و درمیان تال عمارت دلنشین بهمه جهت یک لک و پنجاه هزار روپیه صرف عمارات اینجا شده باشد الحق بادشاهانه شکارگاهیست روز مبارک شنبه و جمعه مقام کرده از انواع شکار محظوظ شدم قاسم خان که بحراست لاهور سرفراز است دولت زمین بوس دریافته پنجاه مهر بنذر گذرانید و ازینجا یک منزل درمیان باغ مومن عشقباز که درکنار دریاے لاهور است نزول اقبال اتفاق افتاد و درختهاے چنار عالی و سروهاے خوش‌قد دارد بے تکلف بعرک باغچه ایست روز دوشنبه نهم ادر ماه الهی مطابق پنجم محرم سنه یکهزارو سی و یک از باغ مومن بر فیل اقبال سوار شده نثارکنان متوجه شهر گردیدم و بعد از گذشتن سه پهرو دو گهری از روز در ساعت مسعود و مختار بدولتخانه در آمده در عماراتی که مجدداً باهتمام معمور خان حسن انجام پذیرفته بمبارکی و فرخی نزول فرمودم بے تکلف منازل دلکشا و نشیمن‌هاے روح افزا در غایت لطافت و نزاهت همه منقش و مصور بعمل اوستادان نادره کار آراستگی یافته باغهاے سبز خرم بانواع و اقسام گل و ریاحین نظر فریب گشته

زفرق تا بقدم هر کجا که می نگرم * کرشمه دامن دل میکشد که جا اینجاست

بالجمله مبلغ هفت لک روپیه که بیست و سه هزار تومان رایج ایران باشد صرف این عمارت شده * درین روز بهجت افروز مژده فتح قلعه کانگره مسرت بخش خاطر اولیاے دولت گشت و بشکر این موهبت عظمی و فتح بزرگ که از عطایات مجدده واهب العطیات است سر نیاز بدرگاه کریم کارساز فرود آورده کوس نشاط و شادمانی بلند آوازه گردید کانگره قلعه ایست قدیم شمال رویه لاهور درمیان کوهستان واقع شده باستحکام و دشوار کشائی و متانت و محکمی معروف و مشهور از تاریخ اساس این قلعه جز خداے جهان آگاه نیست اعتقاد زمینداران ولایت پنجاب اینست که درینمدت قلعه مذکور بقومی دیگر انتقال ننموده و دیگر بیگانه بر دست تسلط نیافته العلم عندالله بالجمله از آن هنگام که صیت اسلام و آوازه دین مستقیم محمدی بهندوستان رسید هیچ یک از سلاطین والا شکوه را فتح میسر نشده است سلطان فیروزشاه با اینهمه شوکت و استعداد خود رفته به تسخیر قلعه پرداخت و مدتها محاصره داشت چون دانست که استحکام و متانت قلعه بحدیست که تا سامان قلعداری و آذوقه با متحصنان بوده باشد ظفر بر تسخیر آن نتوان یافت بکام و نا کام بآمدن راجه و ملازمت نمودن خرسندی نموده دست از آن باز داشت گویند راجه ترتیب پیشکش و ضیافت نموده سلطان را بالتماس اندرون قلعه برد سلطان بعد از سیر و تماشای قلعه براجه گفت که مثل من بادشاهے را بدرون

قلعه اوردن از شرایط حزم و احتیاط دور بود و جمعی که در ملازمت اند اگر قصد تو کنند و قلعه را به تصرف در اورند چه می توانی کرد راجه بجانب مردم خود اشارت نمود در لحظه فوجے از دلاوران مسلح و مکمل ازنهانخانه بر امدند و سلطان را کورنش نمودند سلطان از دیدن هجوم ان مردم متوهم ومتفکر گشته از غدر اندیشید راجه پیش امده زمین خدمت را بوسه داد و گفت مارا جز اطاعت و بندگی در سر نیست لیکن چنانچه بر زبان مبارک گذشته احتیاط دور بینی را پاس میدارم که همه وقت یکسان نیست سلطان افرین گفت راجه منزلی چند در رکاب بوده رخصت معاودت یافت بعد ازاں هرکه برتخت دهلی نشست لشکرے به تسخیر کانگره فرستاد و کارے از پیش نرفت پدر بزرگوار من هم یک مرتبه لشکری عظیم بسرداری حسین قلیخان که بعد از خدمات پسندیده بخطاب خانجهانی شرف اختصاص پذیرفته بود تعین فرمودند در اثنای محاصره شورش ابراهیم حسین میرزا شد و اں حق ناشناس از گجرات گریخته بصوب پنجاب علم فتنه و اشوب بر افراخت و خانجهاں نا گزیر از گرد قلعه برخاسته متوجه اطفاے نایره فتنه و فساد او گشت و تسخیر قلعه درعقده توقف افتاد پیوسته این اندیشه ملازم خاطر اشرف بود شاهد مقصود ازنهانخانه تقدیر چهره کشا نمی شد چوں بکرم ایزد جل جلال حق سبحانه تخت دولت بوجود ایں نیاز مند اراستگی یافت از جمله غزاهاے که بر ذمت همت لازم شمردم یکے ایں بود نخست مرتضے خاں را که ایالت صوبه پنجاب داشت بافوجے از بهادراں نبرد دوست به تسخیر قلعه مذکور رخصت فرمودم و هنوز ان مهم بانصرام نرسیده بود که مرتضی خاں برحمت ایزدی پیوست بعد ازاں جوهرمل پسر راجه باسو تعهد ایں خدمت نمود اورا سردار لشکر ساخته فرستادم ان بد سرشت درمقام بدی و بغی و کافر نعمتی در امده عصیان ورزیده و تفرقه عظیم دراں لشکر راه یافت و تسخیر قلعه در عقده تعویق و توقف افتاد بسے بر نیامده که اں ناحق شناس بسزاے عمل خویش گرفتار گشته بجهنم رفت چنانچه تفصیل اں در مقام خویش گذارش یافته بالجمله دربنولا خرم تعهد خدمت مذکور نموده سندر ملازم خودرا باستعداد تمام فرستاده بسیارے از امراے بادشاهی بکمک او دستوری یافتند و بتاریخ شانزدهم شهر شوال سنه یک هزار بیست نهم هجری لشکرها بدور قلعه پیوسته مورچل ها قسمت شد مداخل و مخارج قلعه را بنظر احتیاط ملاحظه نموده راه امدوشد اذوقه را مسدود ساختند و رفته رفته کار بدشواری کشید و بعد از انکه از قسم غله انچه غذا تواند شد در قلعه نمانده چهار ماه دیگر غله هاے خشک را بنمک جوشانیده خوردند چوں کار بهلاکت رسید و از ممر راه امید نجات نماند ناگزیر اماں خواسته قلعه را سپردند و روز مبارک شنبه غره شهر محرم سنه یک هزار سی و یکهجری فتحے که هیچیک از سلاطین والا شکوه را میسر نشده بود و در نظر کوته بیناں ظاهر اندیش دور می نمود الله تعالی بمحض لطف و کرم خود بایں نیاز مند کرامت فرمود و جمعی که دریں خدمت ترددات پسندیده نموده بودند در خور استعداد و

به نهایت انجامید و چارواها زبون شد ناگزیر از بالا گهات فرود آمده در بالاپور توقف گزیدند از مقهوران به تعاقب دلیر شده در حوالی بالاپور آمده بقزاقی و ترکی گری پرداختند بندهای درگاه شش هفت هزار سوار از مردم گزیده و خوش اسپه انتخاب نموده بر سر بنگاه مخالفان تاختند آنها قریب شصت هزار سوار بودند مجملاً جنگ عظیم شد و بنگاه آنها بتاراج رفت و بسیاری را کشته و بسته سالماً و غانماً مراجعت نمودند در وقت برگشتن باز آن بیدولتان از اطراف هجوم آورده جنگ کنان تا اردو آمدند از جانبین قریب نهزار کس کشته شده باشند درین جمله مدت چهار ماه در بالاپور توقف نمودند چون عسرت غله به نهایت انجامید بسیارے از قلقچیان از بنده گریخته بمخالفان پیوستند و پیوسته جمعی راه بے حقیقتی سپرده در زمرهٔ مقهوران منتظم میگشتند بنابرین صلاح در توقف ندیده به برهانپور آمدند باز آن سیه بختان از پے در آمده برهانپور را محاصره نمودند تا مدت شش ماه در گرد برهانپور بودند اکثر پرگنات ولایت برار و خاندیس را متصرف گشتند و دست تطاول و تعدی بر رعایا و زیردستان دراز ساخته به تحصیل پرداختند چون لشکر محنت و تاب بسیار کشیده بود و چارواها زبون گشته نمی توانستند از شهر برآمده تنبیه بواصل نمایند و این سبب افزونی غرور و نخوت و زیادتی پندار و جرأت کوته اندیشان کم فرصت گشت و مقارن این حال نهضت رایات اقبال بصوب کشمیر دلاوت انفاق افتاد و نیز بعنایت ایزد سبحانه کانگره مفتوح گشت بنابرین روز جمعه چهارم دیماه خورم را بدانصوب رخصت نمودم و خلعت و شمشیر مرصع و فیل مرحمت شد نور جهان بیگم نیز فیلی مرحمت نمودند حکم فرمودم که دو کرور دام بعد از تسخیر ملک دکن از ولایت مفتوحه در وجه انعام خود متصرف گردد ششصد و پنجاه منصب دار و یکهزار احدی و یک هزار برق انداز رومی و یک هزار توپچی پیاده سوای سی و یکهزار سوار که درانصوب بوده و هست با توپخانه عظیم و فیل بسیارے بهمراهی او مقرر گشت و یک کرور روپیه بجهت مدد خرج لشکر منصور لطف فرمودم بندهاے که بخدمت مذکور مقرر شده اند در خور پایهٔ خویش هر کدام بانعام اسپ و فیل و سر و پا سرفرازی یافتند در همین ساعت مسعود و زمان محمود رایات عزیمت بصوب دارالخلافه آگره انعطاف یافت و در نو شهر دول اقبال اتفاق افتاد محمد رضاے جابری بدیوانی صوبه بنگاله و خواجه ملکی به بخشیگری صوبه مذکور ممتاز گشته باضافه منصب سرفراز شدند حکمت سنگهه ولد راناکرن از وطن آمده سعادت استان بوس دریافت در ششم ماه مذکور مصاے کنار تال راجه تودرمل محل نزول بارگاه دولت گردید چهار روز درین منزل مقام شد درینولا چندے از منصبداران که بخدمت فتح دکن دستورے یافته بودند برنموجب باضافه منصب سرفراز شدند زاهد خان هزاری و چهار صد سوار بود هزاری و پانصد سوار شد هردی نراین هاده را از اصل و اضافه نهصدی و ششصد سوار سرفراز ساختم یعقوب پسر خاندوران هشتصدي و چهارصد سوار شد و همچنین جمعی کثیر از بندها در خور شایستگي خویش باضافه

منصب سرفرازي يافتند معتمد خان بخدمت بخشيگري و واقعه نويسي لشكر فيروزي اثر سربلند گشته بعنايت توغ ممتاز گرديد پيشكش لچهمي چند راجه كماؤں از باز و جره و ديگر جانوران شكاري بنظر گذشت جگت سنگهه ولد رانا كرن بكمك لشكر دكن رخصت يافت اسپ خاصه معه زين باو مرحمت شد راجه روپ چند بعنايت فيل و اسپ سرفراز گشته بجاگير خود رخصت يافت بتاريخ دوازدهم فرزند خانجهان را به صاحب صوبگي ملتان سرفراز گردانيده رخصت فرمودم سر و پابا نادري و خنجر مرصع وفيل خاصه بايراق ويكماده فيل و اسپ خاصه خدنگ نام ودودست باز عنايت شد سيد هزبر خان هزاري وچهارصد سوارمنصب داشت پانصدي و دويست سوار افزوده همراه خانجهان رخصت فرمودم محمد شفيع بخدمت بخشيگري و واقعه نويسي صوبه ملتان سرفراز گشت بهوال كه ازبندهاے قديم بود باشراف توپخانه وخطاب رائے امتياز يافت درسيزدهم كنار درياے گوندوال معسكر اقبال گشت چهار روز درين منزل مقام شد فيل خاصه جيسنگه نام بامادة بمهابتخان عنايت شده مصحوب صفيا ملازم او فرستادم و بامراے صوبه بنگش خلعتها مصحوب عيسے بيگ فرستاده شد و درهفتدهم جشن وزن قمري اراسنگي يافت چون معتمد خان بخدمت بخشيگري لشكر دكن دستوري يافت خدمت عرض مكرر بخواجه قاسم فرمودم مير شرف به بخشيگري احديان و فاضل بيگ به بخشيگري صوبه پنجاب سرفراز گشتند چون بهادر خان حاكم قندهار از بيماري درد چشم خود عرضداشت كرده التماس استان بوسي كرده بود دريندولا حكومت و حراست قندهار بعبدالعزيز خان مفوض داشته به بهادر خان فرمان صادر شد كه چون مشاراليه برسد قلعه را باو سپرده خود روانه درگاه شود بيست ويكم ماه مذكور نور سرا محل ورود سعادت گشت درين سرزمين وكلاى نورجهان بيگم سراے عالي وباغي بادشاهانه اساس نهاده بودند دريندولا باتمام رسيد بنابرين بيگم التماس ضيافت نموده مجلس عالي ترتيب داده و در تكلفات افزوده از انواع و اقسام نفايس و نوادر برسم پيشكش گذرانيد بجهت دلجوئي انچه پسند افتاد گرفته شد دو روز درين منزل مقام شد و مقرر گرديد كه متصديان صوبه پنجاب دو لك روپيه ديگر سواے شصت هزار روپيه كه سابق حكم شده بود بجهت اذوقه قلعه قندهار روانه سازند مير قوام الدين ديوان صوبه پنجاب رخصت لاهور شد و خلعت يافت وقاسم خان را بجهت تنبيهه وتاديب سركشان حوالي كانگره و ضبط انحدود رخصت فرمودم نادري خاصه و اسپ و خنجر و فيل مرحمت نمودم منصب او از اصل و اضافه دو هزاري ذات و هزار و پانصد سوار مقرر گشت راجه سنگرام را بالتماس مشاراليه رخصت انحدود نموده سروپا و اسپ و فيل عنايت شد دريندولا باقرخان از ملتان آمده سعادت استانبوس دريافت غره بهمن ماه الهي روز مباركشنبه ظاهر بلده سهرند منزل اقبال گشت يكروز مقام كرده بسير باغ خوشوقت شدم روز يكشنبه چهارم خواجه ابوالحسن بخدمت فتح دكن رخصت يافت خلعت با نادري و شال خاصه و صبحدم نام فيل و توغ و نقاره بمشاراليه عنايت نموده بمعتمد خان

خلعت و اسپ خاصه صدر صادق نام مرحمت فرموده رخصت کردیم هفتم ماه
مذکور کنارهٔ آب سرستی نواحی قصبهٔ مصطفی آباد منزل دولت گردید روز دیگر
باکبرپور نزول فرمودم از انجا در آب جون بکشتی نشسته متوجه بمقصد گشتم درین
روز عزتخان چاچی بافوجدار آنحدود دولت استان بوس دریافت محمد شفیع را
بملتان رخصت فرموده اسپ و خلعت و مهر نورشاهی عنایت فرمودم و چیره خاصه
مصحوب او بمرید خانجهان فرستاده شد ازینجا به پنج کوچ حوالی پرگنه کرانه که
وطن مقرب خان است محل نزول بارگاه دولت گشت وکلاء او بود و بقطعه یاقوت
و الماس چهار قطعه برسم پیشکش و هزار گز محمل نصیبه یا اندازها عرضداشت او
گذرانیدند و صد مهر شکر برسم تصدق معروض داشتند حکم فرمودم که به مستحقان تقسیم
نمایند ازینجا به پنج کوچ دارالملک دهلی مورد رایات اقبال گشت اعتماد رای
را نزد فرزند اقبالمند شاه پرویز فرستاده فرجی خاصه بجهت آنفرزند ارسالداشتم و مقرر
شد که در عرض یکماه برگشته خود را بملازمت رساند دو روز در سلیم گده مقام فرموده
رو بشکارکشیده نشست وسیوم بعزم شکار پرگنه پالم از مبادهٔ معمورهٔ دهلی گذشته
بر کنار حوض شمسی محل نزول دولت گشت در اثناء راه چهار هزار چرن
بدست خود نثار کردم بست و دو زنجیر فیل از نر و ماده پیشکش الله یار ولد
افتخارخان از بنگاله رسیده بود بنظر درآمد ذوالقرنین بفوجداری سانبهر دستوری یافت
او پسر اسکندر ارمنی است پدرش در خدمت عرش آشیانی سعادت پذیر بود
آنحضرت صبیهٔ عبدالحی ارمنی را که در شبستان اقبال خدمت می نمود باو
نسبت فرمودند ازو دو پسر بوجود آمد یکی ذوالقرنین که بقدر نشاء آگاهی و
خدمت طلبی داشت و در عهد دولت من دیوانیان عظام خدمت خالصهٔ نمکسار
را بعهدهٔ او مقرر نمودند و آنخدمت را بعرکب سروسامان میکرد دریدولا بفوجداری آن
حدود سرفراز گشت به نغمهٔ هندی سوی دارد سلیقه اش درین فن درست رفته و
تصنیفات او مکرر بعرض رسیده و پسند افتاده لعل بیگ بخدمت داروغگی دفتر از تغیر
نورالدین قلی ممتاز گشت چار روز بنواحی پالم بشکار خوشوقت گشته به سلیم گده
مراجعت نمودم در بست و نهم نوده زنجیر فیل و دو مهر خواجه سرا و یک مهر علم
و چهل و یکقطعه خروس جنگی و دوازده راس گاو و هشت شاخ گاو میش پیشکش
ابراهیم خان فتح جنگ بنظر گذشت روز مبارکشنبه سی ام مطابق بست و پنجم
ربیع الاول مجلس وزن قمری منعقد گشت کوکه خان را نزد خانجهان فرستاده بعضی
پیغام بتقریر او حواله فرموده بودم دریدولا عرضداشت او رسیده ملازمت نمود میر میرانرا
که بفوجداری صوبهٔ میوات فرستاده بودم درین تاریخ آمده ملازمت کرد از تغیر سید
بهوه بحکومت دارالملک دهلی سرفراز گشت * درین تاریخ آقابیگ و محب علی
فرستادهای دارای ایران سعادت آستانبوس دریافتند و مکتوب محبت اسلوب آن برادر
عالیقدر گذرانیدند و تکلی امنق که فرستاده بودند بنظر درآمد جوهریان پنجاه هزار روپیه

قیمت کردند لعلی بوزن دوازده ٹانک از جواهر خانه میرزا آلغ بیگ خلف میرزا شاهرخ بمرور روزگار و گردش ادوار بسلسله صفویه منتقل شده بود و دراں لعل بخط نسخ ثبت شده آلغ بیگ بن میرزا شاهرخ بهادر بن میر تیمور گورکان و برادرم شاه عباس فرمودند که در گوشه دیگر بخط نستعلیق

بندهٔ شاه ولایت عباس

کندند و این لعل را بر جیغه نشانده بطریق یاد بود بمن فرستاده بودند چوں نام اجداد من دراں ثبت بود تیمناً و تبرکاً بر خود مبارک گرفته بسعیدای داروغه زرگرخانه فرمودم که در گوشه دیگر جهانگیر شاه بن اکبر شاه و تاریخ حال رقم گردد بعد از روزے چند که خبر فتح دکن رسید آں لعل را بخرم عنایت نمودم و فرستادم روز شنبه غرهٔ اسفندارمذ از سلیم گڈه کوچ شد نخست بروضه منوره حضرت جنت آشیانی انارالله برهانه رسیده آداب نیازمندی بتقدیم رسانیده دو هزار چوں بزاویه نشینان آں روضه مقدسه لطف فرمودم دو منزل بر کنار آب جوں در سواد شهر اتفاق افتاد سید هزبر خاں که بکمک خانجهاں مقرر گشته بود بخلعت و اسپ و شمشیر و خنجر و عنایت علم سرفرازی یافته رخصت شد سید عالم و سید عبدالهادی برادراں او نیز با اسپ و خلعت سرفراز گشتند میر برکه بخاری بماوراء النهر رخصت شد ده هزار روپیه باو حواله فرمودم که پنجهزار روپیه بخواجه صالح ده بندی که اباً عن جدا از دعا گویاں این دولت ابد پیوند است رسانیده پنجهزار روپیه دیگر بمنصوبان و مجاوران روضه مقدسه حضرت صاحبقرانی انارالله برهانه تقسیم نماید چیره خاصه مصحوب او بمهابتخاں عنایت نموده فرستادم و فرمودم که در بهمرسانیدن دنداں ماهی ابلق نهایت سعی و اهتمام بتقدیم رساند و از هرجاو بهر بها که میسر شود بدست آورد از کنار شهر دهلی در کشتی نشسته بشش کوچ فضای بندرابن مورد اردوی گیهان پوی گردید بمیر میران نیل عنایت فرموده رخصت دهلی نمودم زبردستخاں بخدمت میر توزکی از تغیر فدائیخاں ممتاز گشت پرم نرم خاصه باو لطف نمودم روز دیگر حوالی گوکل محل نزول رایات عالیات گردید درین منزل لشکرخاں حاکم دارالخلافه آگره و میر عبدالوهاب دیوان و راجه نتهمل وخضرخاں فاروقی حاکم اسیر و برهانپور و احمدخاں برادر او و قاضی و مفتی و دیگر اعیان شهر سعادت ملازمت دریافتند و بتاریخ یازدهم ماه مذکور در باغ نور افشان که آں روی آب جوں واقع است بمبارکی نزول فرمودم چوں ساعت در آمدن شهر چهاردهم ماه مذکور شده بود سه روز درین منزل مقام نموده درساعت مسعود و مختار متوجه قلعه شده به فرخی و فیروزی بدولتخانه در آمدم این سفر مبارک از دارالسلطنت لاهور تا دارالخلافه آگره در مدت دو ماه و دو روز بچهل و نه کوچ و بست ویک مقام بانجام رسید هیچ روزی در کوچ و مقام در خشکی و تری بی شکار نگذشت یکصد و چهارده راس آهو پنجاه و یک قطعه مرغابی چهار قطعه کاروانک ده دراج دویست قطعه پودنه درین راه شکار شد چوں لشکرخان خدمت آگره را حسب المرضی سامان نموده بود

هزارذات و پانصد سوار بر منصب او افزوده از اصل و اضافه بچهارهزاری و دو هزار و پانصد سوار سرفراز ساخته بخدمت کمک لشکر دکن تعین فرمودم سعدای داروغه زرگرخانه خطاب بیدل خانی سرفراز گشت چهارراس اسپ وباره از نقره آلات و اقمشه که دارای ایران مصحوب آقابیگ و محمد محب علی فرستاده بود درینولا از نظر اشرف گذشت جشن روز مبارک شنبه بستم در باغ نور منزل منعقد گشت یک لک روپیه بعزیز شهریار انعام شد مظفرخان بموجب حکم از تهته رسیده سعادت ملازمت دریافت یکصد مهر و صد روپیه بنذر گذرانید لشکرخان یکقطعه لعل بپیشکش آورد چهار هزار روپیه قیمت شد اسپ خاصه مصاحب نام بعبدالله خان عنایت نمودم عبدالسلام ولد معظم خان از اودیسه آمده دولت ملازمت دریافت یکصد مهر و صد روپیه نذر او بنظر گذشت منصب دوست بیگ ولد تولکخان از اصل و اضافه بهزاری ذات و چهارصد سوار مقرر شد جشن روز مبارک شنبه بست و هفتم در باغ نور افشان ترتیب داده خلعت خاصه بمیرزا رستم و اسپ به پسر او دکهنی نام و اسپ خاصه و یک زنجیر فیل بلشکرخان مرحمت شد روز جمعه بست و هشتم بعزیمت شکار بطرف موضع سمونگر توجه نموده شب مراجعت نمودم هفت راس اسپ عراقی با یراق پیشکش آقا بیگ و محب علی بنظر در آمد یکعدد مهر نور جهانی دو صد توله بزبردست بیگ ایلچی عنایت کردم ملمدان موضع بصادق خان میرتخشی لطف نمودم یک موضع از دارالخلافه آگره در وجه انعام خضرخان فاروقی مرحمت فرمودم درین سال هشتاد و پنج هزار بیگهه زمین و سه هزار و سیصد و بیست و پنج خروار و چهاردیهه و دو قلبه و یک قطعه باغ و دو هزار و سیصد و بیست و هفت عدد روپیه و یک مهر و شش هزار و دویست درب و هفت هزار و هفتصد و هشتاد چون و یک هزار و پانصد و دوازده توله طلا و نقره و ده هزار دام از خزانه وزن بتصدق در حضور اشرف بفقرا و ارباب استحقاق عنایت شد سی و هشت زنجیر فیل که دو لک و چهل و یک هزار روپیه قیمت آنها شده بود بوجه پیشکش داخل فیلخانه خاصه شریفه گشته بیست و یک زنجیر فیل بامرای عظام و بندهای درگاه بخشیدم *

جشن شانزدهمین نوروز از جلوس همایون



روز دو شنبه بیست و هفتم ربیع الاخر سنه هزار و سی هجری نیر اعظم عطیه بخش عالم در دولتسرای حمل را بنور جهان افروز خویش منور ساخته عالم و عالمیان را شاد کام و بهره ور گردانید سال شانزدهم از جلوس این نیازمند درگاه الهی بفرخی و فیروزی آغاز شد و در ساعت مسعود و زمان محمود در دارالخلافه آگره بر تخت مراد جلوس فرمودم درین روز بهجت افروز فرزند سعادتمند شهریار بمنصب هشت هزاری و چهار

هزار سوار فرق عزت بر افراخت پدر بزگوارم نیز مرتبه اول همین منصبها به برادران من لطف فرموده بودند امید که در سایه تربیت و رضاجوئي من به منتهاے عمر و دولت برساد درین تاریخ باقر خان جمعیت خود را آراسته بتوزک از نظر گذرانید هزار سوار و دو هزار پیاده بخشیان عظام بقلم درآورده معروضداشتند بمنصب دوهزاري ذات و هزار سوار سرفراز ساخته خدمت فوجداري آگره بعهده او فرمودم روز چهار شنبه با اهل محل بر کشتي نشسته بباغ نور افشان رفته شد و شب در انجا استراحت کردم چون باغ مذکور بسرکار نور جهان بیگم متعلق است روز مبارک شنبه چهارم جشن بادشاهانه آراسته پیشکش عالي کشید از جواهر و مرصع آلات و اقسام الات و امتعه نفیس انچه پسند افتاد انتخاب کردم و موازي یک لک روپیه قیمت انها شد درین ایام هر روز بعد از دو پهر بر کشتي نشسته بجهت شکار بسمونگر که از شهر تا انجا چهار کروه مسافت داشت رفته شب بدولت خانه مي آیم راجه سارنگ دیو را نزد فرزند اقبالمند شاه پرویز فرستاده خلعت خاصه با کمرمرصع مشتملبر یک قطعه یاقوت کبود و چند قطعه یاقوت سرخ نفیس ارسال داشتم چون صوبه بهار از تغیر مقرب خان بان فرزند مرحمت شده شزاولي نموده از صوبه الهاباس به بهار راهي سازد میر زاهد خویش مظفر خان از تهته آمده ملازمت نمود میر عضدالله چون بسیار پیر و منحني شده از عهده سامان لشکر و جاگیر نمیتواند بر آمد او را از تکلیف خدمت و تردد معاف داشته حکم فرمودم که هر ماه چهار هزار روپیه نقد از خزانه عامره مي گرفته باشد و در آگره و لاهور هرجا مرضي او بوده باشد اقامت گزیده آسوده و مرفه‌الحال بسر برده بدعاے ازدیاد عمر و دولت اشتغال نماید در نهم فروردي ماه پیشکش اعتبار خان بنظر در آمد از قسم جواهر و اقمشه وغیره موازي هفتاد هزار روپیه بمعرض قبول افتاد تتمه را باو بخشیدم محب علي و اقابیگ فرستادهاے داراے ایران بیست و چهار راس اسپ و دو استر وسه قطار شتر و هفت قلاده سگ تازي وبیست و هفت طاق زربفت و یک شمامه‌عنبر اشهب ودو زوج قالي و دونمد تکیه برسم پیشکش گذرانیدند ودوراس مادیان معه کره که برادرم مصحوب انها فرستاده بودنیز بنظر در اوردندروز مبارک‌شنبه بالتماس آصفخان با اهل محل به منزل او رفته شد جشن عالي ترتیب داده بسیارے از نفایس جواهر و نوادر اقمشه و غرایب تحف بنظر در اورد و موازي یک لک و سي هزار روپیه از هرقسم برگزیده تتمه را باو بخشیدم سي و دو زنجیر فیل از نر و ماده مکرم خان حاکم اوڈیسه برسم پیشکش فرستاده بود پایه قبول یافت * درینولا گورخری بنظر در امد بغایت غریب و عجیب بعینه مانند ببرسیاه و زرد است این سیاه و سفید از سر بیني تا انتهاے دم و از نوک گوش تا سرسم خطهاي سیاه مناسب جا و مقام کلان و خورد بقرینه افتاده و برگرد چشم خطي سیاه درغایت لطافت کشیده گوئی نقاش تقدیر بقلم بدایع نگار کار نامه در صحیفه روز گار گذاشته از بسکه عجب بود بعضی را گمان آن بود که شاید رنگ کرده باشند بعد از تحقیقات به یقین پیوست که از خداوند جهان

فرمودم که دریںصورت با آهن دیگر ممزوج ساخته بعمل آورد چنانچه فرموده بودم سه حصه آهن برق و یک حصه دیگر آمیخته دو قبضه شمشیر و یک قبضه کارد و یکقبضه خنجر ساخته بنظر آورد از آمیزش آهن دیگر جوهر برآورده بود بدستور شمشیرهای یمانی و جنوبی اصیل خم میشد و اثرخم نمی ماند فرمودم که در حضور آزمودند بغایت خوب برید برابر شمشیرهای اصیل اول یکی را شمشیر قاطع دیگری را برق سرشت نام کردم بیدل خان رباعی که افاده این مضمون نماید گفته معروضداشت

ازشاه جهانگیر جهان یافت نظام * افتاده بعهد او زبرق آهن خام
زان آهن شد بحکم عالمگیرش * یک خنجر و کارد با دو شمشیر تمام

و شعله برق بادشاهی تاریخ یافته دریںولا راجه سارنگدیو که نزد فرزند اقبالمند شاه پرویز رفته بود آمده ملازمت نمود عرضداشت برده بود که این فرزند حسب الحکم از الهاباس متوجه صوبه بهار گردید امید که از عمر خود برخوردار باشد عالم خان بعنایت نقاره سربلندی یافت درین تاریخ علیم الدین نام ملازم خرم عرضداشت او را مشتملبر نوید فتح با شصت مرصع که بطریق نذر فرستاده بود آورده گذرانید خلعت بجهت او ارسال داشته رخصت فرمودم امیر بیگ برادر فاضل بیگ خان بدیوانگی سرکار فرزند شهریار و محمد حسین برادر خواجه جهان به بخشیگری و معصوم بخدمت میرسامانی او مقرر گشتند سید حاجی بکمک لشکر ظفراثر دکن دستوری یافت و اسپ باو عنایت کردم و مظفرخان بخدمت بخشیگری سرحواری یافت * چون دریںولا والده امام قلیخان والی توران مکتوبے مشتمل بر اظهار نسبت اخلاص و مراسم اشنائی به نورجهان بیگم فرستاده و از تحفه های آندیار برسم سوغات ارسال داشته بود بنابرین خواجه نصیر را که از بندهای قدیم و خدمتگاران زمان شاهزادگی من است از جانب نورجهان بیگم برسم رسالت و مکتوبے با نفایس اینملک مصحوب او ارسالداشته شد درین ایام که باغ نور افشان محل نزول بارگاه اقبال بود بچه رنگ هشت روزه از بالاے بام در تغاره که هشت گز ارتفاع داشت جستی زده خود را برزمین گرفت و بجست و خیز در امد و اصلا اثر آسیب و رنج در او پدید نیامد * در چهارم خرداد ماه الهی افضل خان دیوان خرم عرضداشت اورا مشتملبر نوید فتح و فیروزی اورده استدعاے نمود تفصیل این اجمال انکه چون لشکر منصور بحوالی اوجین رسید جمعی از بندهای درگاه که در قلعه مندو بودند نوشته فرستادند که فوجے از مقهوران قدم جرأت و بے باکی پیش نهاده از اب نربده گذشتند و دهی چند که در زیر قلعه واقع است سوخته بتاخت و تاراج آن مشغول اند مدارالمهامی خواجه ابوالحسن با پانصد هزار سوار برسم منقلاے تعین شد که گرم و چسپان شتافته سزاے آن گروه باطل ستیز بدهد خواجه شبگیر زده هنگام طلوع صبح برلب آب نربده رسیده بود که انها آگهی یافتند لحظه پیشتر ازآب در زده خود را بساحل سلامت رسانیده بودند که بهادران تیز جلو به تعاقب شتافته قریب چهار کروه دنبال انها را زدند و بسیاری را به شمشیر انتقام مسافر راه عدم

گردانیدند و مقهوران برگشته روزگار تا به برهانپور عنان مسارعت باز نکشیدند نوشته خرم بخواجه ابوالحسن رسید که تا آمدن ما دران طرف آب توقف نماید و متعاقب با عساکر اقبال بفوج منقلا پیوست و کوچ بکوچ تا برهانپور شتافت و هنوز آن مخذولان بے عاقبت پاے ادبار بر قرار داشته بر دور شهر نشسته بودند چون مدت دو سال بندهاے درگاه بآن مقهوران در زد و خورد بودند بانواع و اقسام رنج و تعب از بیجاگیری و عسرت غله کشیده بودند از سواري دایمي اسپان زبون شده بنابران نه روز در سرانجام لشکر توقف افتاد درین نه روز سي لک روپیه و جنسه بسیار به سپاه منصور قسمت نموده و سزاولان گماشته مردم را از شهر بر آورده اند و هنوز بهادران رزم دوست دست بکار نبرده بودند که آن سیه بختان تاب مقاومت نیاورده مانند بنات النعش ازهم پاشیدند و جوانان تیز جلو از عقب در آمده بسیاری را به تیغ انتقام بر خاک هلاک انداختند و همین دستور فرصت نداده زده و کشته تا کهرکي که جاے اقامت نظام الملک وغیره مقهوران بود بردند یک روز پیشتر آن بد اختر از رسیدن افواج قاهره آگاهي یافته نظام الملک را باهل و عیال و احمال و اثقال بقلعه دولت آباد برده بود جائیکه درپیش چهله و خمچه داشت پشت به قلعه داده نشست و بیشتر از مردم او بر اطراف ملک پراگنده شدند سران لشکر ظفر اثر باسپاه کینه خواه سه روز در بلده کهرکي توقف نموده شهري را که در مدت بیست سال تعمیر یافته بود بنوعي خراب ساختند که در بیست سال دیگر معلوم نیست که برونق اصلي باز آید مجملاً بعد از انهدام آن بناها رایے ها بران قرار یافت که چون هنوز فوجے از مقهوران قلعه احمد نگر را محاصره دارند یک مرتبه تا آنجا رفته ارباب فتنه را تنبیه بر اصل نموده از سر نو سامان آذوقه کرده کمک گذاشته باید برگشت و باین عزیمت روانه شده تا قصبه پٹن شتافتند و تیره بخت مزور حیله ساز وکلا و امرا فرستاده شروع در عجز و زاري نمود که بعد ازین سر رشته بندگي و دولتخواهي از دست ندهم و از حکم قدم بیرون نه نهم و آنچه فرمان شود پیشکش و جریمه مدت داشته بسرکار مي رسانم اتفاقاً درین چند روز عسرت تمام از گراني غله در اردو راه یافته بود و نیز خبر رسید که جمعي از مقهوران که قلعه احمد نگر را محاصره داشتند از طنطنه نهضت لشکر ظفر اثر ترک محاصره نموده و از دور قلعه برخاستند بنابرین فوجے بکمک خنجر خان فرستاده مبلغي برسم مدد خرچ ارسال داشتند و خاطر از همه جهت پرداخته دولتخواهان مظفر و منصور باز مراجعت نمودند و بعد از عجز و زاري بسیار مقرر گشت که سواے ملکي که از قدیم در تصرف بندهاے درگاه بود سواري چهارده کروه دیگر از محالي که متصل سرحدهاے بادشاهي است وا گذارند و پنجاه لک روپیه برسم پیشکش بخزانه عامره برسانند افضلخان را رخصت نموده تسبیح لعلي که داراے ایران فرستاده بود و تعریف آن در جاے خود نوشته شده مصحوب خرم عنایت نموده فرستادم و مشارالیه خلعت و فیل و دوات و قلم مرصع مرحمت شد خنجر خان که در محافظت قلعه احمد نگر مصدر خدمات پسندیده و ترددات

شایسته شده بود بمنصب چهار هزاری ذات و هزار سوار سرفرازی یافت مکرم خان حسب‌الحکم از صوبهٔ اودیسه آمده با برادران بدولت ملازمت مستسعد گشت عقد مرواریدی برسم پیشکش گذرانید مظفر الملک ولد بهادر الملک بخطاب نصرت خانی سرفراز گردید داودی رام دکهنی علم عنایت شد عزیز الله ولد یوسف خان بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار ممتاز گشت روز مبارک‌شنبه بیست و یکم مقرب خان از صوبهٔ بهار رسیده دولت ملازمت دریافت درینولا آقا علی و محمد علی بیگ و حاجی بیگ و فاضل بیگ فرستادهای دارای ایران را که بدفعات آمده بودند رخصت فرمودم بقابیگ سرو پا و خنجر و جیغهٔ مرصع و چهل هزار روپیه نقد انعام شد و محمدعلی بیگ بخلعت و سی هزار روپیه سرفراز گشت و بهمین دستور بدیگران نیز فراخور شایستگی چون انعام ها شد و یاد بودی مناسب وقت بجهت برادر والا قدر همراه عرض نامه‌ها فرستاده شد درین تاریخ مکرم خان بصاحب صوبگی دارالخلافه دهلی و خدمت فوجداری میوات سرفراز شد شجاعت خان عرب بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار اصل و اضافه عز افتخار یافت شوره خان بمنصب دو هزاری و هزار سوار و گردهر ولد رای سال کچهواهه بهزار و دو صدی و نهصد سوار ممتاز گشتند در بیست و نهم وسیم بیگ نام فرستادهٔ دارای ایران آمده ملازمت نمود و مکتوب آن برادر عالی قدر مشتمل بر مراتب محبت و یک جهتی گذرانیده آنچه برسم سوغات فرستاده بود بنظر در آورد در غرهٔ تیرماه الهی فیل خاصه گج رتن نام بجهت فرزند خان جهان فرستادم بطریق ملازم خرم عرضه‌داشت او آورده گذرانیده التماس اسپ بخشی نموده بود براجه کشن داس مشرف فرمودم که هزار راس اسپ از طویلهٔ سرکار دربادورده ورسامان نموده همراه روانه سازد و اسپ روپ‌رتن نام که دارای ایران از غنایم لشکر روم ارسال داشته بود بجهت خرم عنایت نموده فرستادم درین روز غیاث الدین نام ملازم ارادت خان عرضداشت او را مشتمل بر نوید فتح آورده بود گذرانید در اوراق گذشته از شورش و فتنه انگیزی زمینداران کشتوار و فرستادن جلال پسر دلاور خان نگاشته کلک بیان گشته بود چون این مهم از سر و سامان پسندیده نیافت بارادت خان حکم شده بود که خود بآن خدمت شایسته شتافته مفسدان بد سرانجام را تنبیه و تادیب بر اصل دهد و بنوعی ضبط آن کوهستان نماید که غبار تفرقه و آشوب برخواستی آن ملک نه نشیند موفی الیه بموجب فرموده شتافته خدمت شایسته ظاهر ساخت و اهل فتنه و فساد بصحرای آوارگی سر نهاده نیم جانی بدر رفتند و مجدداً خار شورش و آشوب آن ملک برکنده شد و بمردم کاری استحکام داده و ضبط تهانجات نموده بکشمیر مراجعت کرد بجلدوی این خدمت پانصد سوار بر منصب ارادت خان افزودم چون خواجه ابوالحسن در مهم دکن مصدر ترددات شایسته و خدمات پسندیده شده بود هزار سوار بر منصب مشارالیه اضافه فرمودم * احمد بیگ برادر زاده ابراهیم خان فتح جنگ بصاحب صوبگی اودیسه سرفراز گشته بخطاب خانی و علم و نقاره بلند مرتبه شد و منصب او از اصل و

عاشق که جان نثار بران آستانه ساخت * از شوق جان سپرد و اجل را بهانه ساخت
حسب الالتماس مهابت خان منصب لچمی قانشال از اصل و اضافه هزاری ذات و
پانصد سوار مقرر شد در سوانح گذشته ایمائی بران رفته که روز جشن دسهره در کشمیر
اثر گرفتگی نفس و کوتاهی دم در خود احساس نمودم مجملاً از کثرت باریدگی و
رطوبت هوا در مجرای نفس بجانب چپ نزدیک بدل گرانی و گرفتگی ظاهر شد
رفته رفته بامتداد و اشتداد انجامید از اطبائی که در ملازمت بودند نخست حکیم
روح الله متصدی علاج گشت و یک چندے بدواهاے گرم ملایم تدبیرات بکار برد
مظاهر اندک تخفیفی شد چون ازان کریوه برآمدم باز شدت ظاهر ساخت درین مرتبه
روزی چند بشیر و بار بشیر شیر پرداخت از هیچ کدام فائده بر اصل ندانستم مقارن
انحال حکیم رکنا که از سفر کشمیر معاف داشته در اگره گذاشته بودم بخدمت پیوست
و از روے دلیری و اظهار قدرت مرتکب معالجه شد و مدار بر ادویه گرم و خشک نهاد
ا تدبیرات او نیز فایده مرتب نگشت بلکه سبب افزونی حرارت و خشکی دماغ و
مزاج شد و بغایت ضعیف گشتم و مرض رو باشتداد نهاد و بمحنت بامتداد انجامید
درین قسم وقتے و چنین حالے که دل سنگ بر من میسوخت صدرا پسر حکیم میرزا محمد
که از اطبای عمده عراق بود در عهد دولت پدر بزرگوارم ازولایت آمده بود بعد ازانکه تخت
سلطنت بوجود من بیارمید ازشتگی یافت چون جوهر استعداد و تصرف طبیعت
از همگنان امتیاز داشت در مقام تربیت او شده بخطاب مسیح الزمانی امتیاز بخشیدم
و بانه اعتبار از دیگر اطبا که در ملازمت بودند برافزودم بگمان آنکه شاید وقتی از اوقات
مصدر خدمتی تواند شد آن حق ناشناس باوجود چندین حقوق و منت و رعایت
مرا باین روز دیده و بچنین حال بعضد ده اصلا بدوا و علاج خود را آشنا نمی ساخت
با آنکه از جمیع اطبا که در ملازمت حاضر بودند بقدر امتیازی داشت متصدی علاج
نمیشد هرچند عنایت و التفات ظاهر ساخته بمدارا و مواسات تکلیف می نمودم
بستر طلب شده در جواب می گفت که بردانش و حذاقت خود این قدر اعتماد
ندارم که متصدی علاج توانم گشت و همچنین حکیم ابوالقاسم پسر حکیم الملک باوجود
نسبت خانه زادگی و حقوق تربیت متوهم و متوحش خود را ظاهر می ساخت که
از وقت خاطر مستعدر و متعادی می شد تا معالجه چه رسد ناگزیر دست از همه باز
داشته از تدبیرات ظاهری دل برکنده خود را بحکیم علی الاطلاق سپردم چون در نشه
پیاله تخفیفی می شد روز هم بخلاف عادت و معتاد ارتکاب می نمودم رفته رفته
بافراط کشید و بعد از گرم شدن هوا ضرر آن محسوس گشت ضعف و محنت رو بفزونی
نهاد نورجهان بیگم که تدبیر و تجربه او ازین اطبا بیشتر است خصوص که از روے
مهربانی و دلسوزی باشد در مقام کم کردن پیاله و تدبیراتی که مناسب وقت و ملایم
حال باشد شد اگرچه پیش ازین هم علاجے که اطباء میکردند بصلاح و صوابدید او بود لیکن
درینوقت مدار بر مهربانی او نهادم و شراب را بتدریج کم کرد و از چیزهاے نا مناسب

جشن شانزدهمین نوروز

و تداهاسے ناموافق محافظت نمود امید که حکیم حقیقی از شفاخانه غیب صحت کامل نصیب کناد روز دوشنبه دوازدهم ماه مذکور مطابق بیست و پنجم شهر شوال سنه یکهزار و سی هجری جشن وزن شمسی بمبارکی و فرخی آراستگی یافت چون درسالگذشته بیماری صعب کشیده پیوسته در محنت و آزار گذرانیده بودم بشکر آنکه چنین سالی بخیریت وسلامت بانجام رسیده درسر اغاز سال حال اثر صحت برچهرهٔ مراد پدید آمد نورجهان بیگم التماس نمود که وکلای او متصدی این جشن عالی باشند الحق مجلسی ترتیب نمود که حیرت افزای نظارگیان گشت از تاریخی که نورجهان بیگم در عقد از دواج این نیازمند در آمده اگرچه در همه جشن‌هاے وزن شمسی و قمری لوازم انرا چنانچه لایق این دولت بوده باشد ترتیب نموده سرمایه اسباب سعادت و نیک بختی دانسته است لیکن درین جشن بیش از بیش در تکلفات افزوده در آراستن مجلس و ترتیب بزم نهایت توجه بکار برد و جمعی از بندهای پسندیده خدمت و خواصان مزاجدان که درین ضعف از روے اخلاص و جانفشانی پیوسته حاضر بوده پروانه صفت بر گرد سرم میگشتند بنوازشات لایق از خلعت و کمر شمشیر مرصع و خنجر مرصع واسپ و فیل و خوانها پراز زر هر کدام در خور پایه خویش سرفرازی یافتند با آنکه از اطبا خدمت شایسته بظهور نیامده بود باندک خفتی که دوسه روز دست میداد تقریبات برانگیخته انواع و اقسام مراحم بظهور آمده درین جشن همایون نیز بانعامات لایق از نقد و جنس کام دل برگرفتند بعد از فراغ جشن مبارک خوانهای جواهر و زر بطریق نثار در دامن امید اهل نشاط و ارباب استحقاق ریخته شد و جوتکرای منجم که نویدبخش صحت و تندرستی بود بمهرو روپیه وزن نموده شد و چون مبلغ پانصد مهر و هفت هزار روپیه باین صیغهٔ در وجه انعام او مقرر شد دراخر مجلس پیشکشهای که بجهت من ترتیب داده بودند بنظردرآوردند ازجواهرمرصع آلات واقمشه و اقسام نفایس انچه خاطر پسند افتاد برگزیدم بالجمله موازی دو لک روپیه صرف این جشن عالی بابت انعاماتی که نورجهان بیگم کرده بقلم در آمد سوای انچه برسم پیشکش گذرانیده درسنوات گذشته که من صحت داشتم سه من و یک دو سیر بیشتر یا کمتر بوزن درمی آمدم امسال بنابر ضعف و لاغری دو من و بیست و هفت سیرشدم روز مبارک شنبه غره ماه الهی اعتقاد خان حاکم کشمیر بمنصب چهار هزاری و دو هزار و پانصد سوار سرفرازی یافت راجه گجسنگه بمنصب چهار هزاری و سه هزار سوار ممتاز گشت چون خبر بیماری من بفرزند شاه پرویز میرسد بفرمان طلب مقید نا شده بی تابانه متوجه ملازمت میگردد بتاریخ چهاردهم ماه مذکور در ساعت مسعود و زمان محمود آن فرزند سعادت مند بدولت استانبوس مستسعد گشته سه بار بر دور تنیت گردید هرچند مبالغه نموده سوگند می دادم و منع میفرمودم او در زاری وتضرع افزوده بیشتر اغراق بکار می برد دست اورا گرفته جانب خود کشیدم و ازروی شفقت و عاطفت در اغوش عزت تنگ در آورده التفات و توجهه بسیار ظاهر ساختم

امید که از عمر و دولت برخوردار باشد در بنولا بیست لک روپیه خزانه مصحوب الهداد خان بجهت صرف ضروریات لشکر دکن نزد خرم فرستاده شده مشارالیه بعنایت فیل و علم سرفرازی یافت در بیست و هشتم قیام خان قراول بیگی بعرض طبعی ودیعت حیات سپرد از خدمتگاران مزاجدان بود و قطع نظر از فنون شکار و مهارت او درین فن از اکثر جزویات خبردار بود و پیروی مزاج من بسیار کرده بود بالجمله ازین سانحه خاطرم سخت گرانی پذیرفت امید که ایزد تعالی او را بیامرزاد * بتاریخ بیست و نهم والده نور جهان بیگم بجوار رحمت الهی پیوست از صفات حمیده این کدبانوی خاندان عفت چه نویسم بی اغراق در پاکی طینت و دانائی و سائر خوبیهائی که زیور عورات است مادر دهر همتای او نزاده و مادر او را از مادر حقیقی خود کمتر نمیدانستم بسبب تعلق و رابطهٔ محبت که اعتمادالدوله را باو بود نقش نه هیچ شوهری را با همسر خود نبوده ازینجا باید قیاس کرد که بآن پیر غم زده چه گذشته باشد و همچنین از سبب تعلق نور جهان بیگم با چنین والده چه توان نوشت فرزندی مثل آصفخان با نهایت خردمندی و دانائی جامه شکیبائی چاک کرده از لباس اهل تعلق برآمده پدر مجروح خاطر را از مشاهده حال گرامی فرزند غم برغم و درد بردرد افزود هرچند به نصیحت پرداخت سود مند نیامد روزی که من به پرسش رفتم چون ابتدای شورش مزاج و آزردگی خاطر او بوده از روی شفقت و مرحمت حرفی چند نصیحت آمیز فرموده بجد نگرفتم و واگذاشتم تا آن آشوب فرو نشیند بعد از روزی چند جراحت درونی او را بمرهم التفات علاج کرده باز بلباس اهل تعلق می آورم اگرچه اعتمادالدوله بجهت رضا جوئی و پیروی خاطر من بظاهر خود را ضبط میکرد و اظهار حوصله مینمود لیکن باین نسبت الفتی که او را بود حوصله چه همراهی تواند کرد غرهٔ آبان ماه الهی سربلند خان و جانسپار خان و باقیخان بعنایت نقاره سربلندی یافتند عبدالله خان بی رخصت صاحب صوبه دکن بمحال جاگیر خود آمده بدیوانیان عظام فرمودم که جاگیر او را تغیر نمایند باعتقاد رای حکم شد که سزاولی نموده او را بصوبه مذکور رساند * پیش ازین مجملی از احوال مسیح الزمان ثبت افتاد که باوجود چندین حقوق تربیت و نوازش درین قسم بیماری توفیق خدمتگاری ندامت عرب ترانکه بیکبار پرده آزرم از پیش برگرفته التماس سفر حجاز و زیارت خانه مبارک نمود ازانجا که در همه وقت در همه کارها توکل این نیازمند بذات خداوند بی نیاز و کریم کارساز است کشاده پیشانی رخصت فرمودم با آنکه از همه قسم سامان داشت بست هزار روپیه بجهت مدد خرج انعام شد امید که حکیم علی الاطلاق بی وسیله اطبا و منت دوا این نیازمند را از شفا خانه کرم خود صحت عاجل و شفای کامل کرامت نماد چون هوای آگره از ممر شدت حرارت و افراط گرما بمزاج من سازگار نبود بتاریخ سیزدهم روز دو شنبه آبان ماه الهی سنه شانزده رایات عظیمت بسمت کوهستان شمالی بر افراشته شد که اگر هوای باحیت باعتدال قریب باشد بر کنار آب گنگ

جشن شانزدهمین نو روز

سرزمین خوشی اختیار نموده شهرے بنا نهاده شود که در موسم تابستان محل اقامت باشد و الا بجانب کشمیر عنان عزیمت معطوف گردد و مظفر خان را بحفظ و حراست دارالخلافه آگره گذاشته به نقاره واسپ و فیل سرفراز فرمودم میرزا محمد برادر زاده او را بفوجداری نواحی شهر مقرر داشته بخطاب اسد خانی و اضافه منصب ممتاز گردانیدم * و باقرخان را بخدمت صوبه داری صوبه اوده سرفراز ساخته رخصت فرمودم * بست و ششم ماه مذکور از نواحی متهرا فرزند اقبال مند شاه پرویز بصوبه بهار و محال جاگیر خودش دستورے یافت سروپاے خاصه با نادری و خنجر مرصع و اسپ و فیل لطف فرموده رخصت نمودم امید که از عمر برخوردار باشد مکرمخان حاکم دهلی بدولت زمین بوس سرفراز شده درششم ماه بدارالملک دهلی نزول اتفاق افتاد و دو روز در سلیم گده مقام فرموده به نشاط شکار مشغول گشتم دریندولا بعرض رسید که جادو رای کهاتهه که از سرداران عمده دکن است برهنمونی سعادت وبدرقه توفیق دولتخواهی اختیار نموده در سلک دولت خواهان و بندها منتظم گردید فرمان مرحمت عنوان باخلعت و خنجر مرصع مصحوب نراین داس راتهور عنایت نموده بجهت او فرستادم غره دیماه الهی مطابق هفتم شهر صفر سنه ۱۰۳۱ هجری مقصود برادر قاسم خان بخطاب هاشم خانی و هاشم بیگ خوشی بخطاب جان نثارخانی سرفراز گشتند هفتم ماه مذکور در مقام هردوار که برکنار گنگ واقع است نزول سعادت اتفاق افتاد هردوار از معتمد معابد مقرر هنود است و بسیارے از برهمنان و تجرد گزینان درین مقام گوشهٔ انزوا اختیار نموده بآئین دین خویش یزدان پرستی می نمایند بهر کدام درخور استحقاق از نقد و جنس تصدق لطف فرمودم چون آب و هواے این دامن کوه پسند خاطر نیفتاد و سرزمینی که اقامت دران توان کرد بنظر در نیامد برسمت دامن کوه جمو و کانگره نهضت فرمودم دریندولا بعرض رسید که راجه بهاؤ سنگه در صوبه دکن مسافر ملک عدم گشت از افراط شراب بغایت ضعیف و زبون شده بود ناگاه غشی برو مستولی میگردد هرچند اطبا تدبیرات بکار برده داغها بر فرق سر می سوزند بهوش نمی آید یک شباں روز بے شعور افتاده روز دیگر میگذرد دو زن و هشت کنیز خود را بآتش وفاے او سوختند جگت سنگه برادر کلانش و مهاسنگه برادر زاده او هردو نقد حیات در کار شراب کرده بودند مشارالیه از انها عبرت نگرفته جان شیرین بآب تلخ فروخت بغایت وجیهه و نیک ذات و سنجیده بود از ایام شاهزادگی بخدمت من پیوسته بمیامن تربیت من بوالا پایه پنجهزاری رسیده بود چون ازو فرزندی نمانده نبیره برادر کلانش را باوجود صغر سن بخطاب راجگی سرفراز ساخته منصب دو هزاری ذات و هزار سوار عنایت فرمودم پرگنه انبر که وطن انهاست بدستور سابق بجاگیر او مقرر شد تا جمعیت او متفرق نشود اصالت خان پسر خانجهان بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز شد هشتم ماه مذکور در سراے آلوتوه منزل شد چون پیوسته به نشاط شکار مشغولم و طبیعت بخوردن گوشت جانورانی که به دست خود شکار می کنم بیشتر راغب

است بنابر وسواس و احتیاط که درین امور است در حضور می فرمایم که پاک سازند و خود مقید شده چینه دانه اورا ملاحظه می کنم که چه خورده و خوراک این جانور چیست اگر احیاناً چیزے که کراهیت داشته باشد بنظر در می آید ترک خوردن آن می کنم پیش ازین اقسام مرغابی بغیر از سونه میل نمی فرمودم در هنگامیکه دارالبرکت اجمیر محل نزول رایات اقبال بود سونه مرغابی خانگی را دیدم که کرمهای مکروه می خورد از مشاهدهٔ آن طبیعت را نفرت بهم می رسد از خوردن سونه مرغابی خانگی ترک دادم تا آنکه درین تاریخ مرغابی شکار شد فرمودم که در حضور پاک کردند از چینه دان اول ماهیکی خورد بر آمد بعد ازان بقه کلانے ظاهر شد بمرتبه کلان بود که تا بچشم خود دیده نشود قبول نتوان کرد که باین کلانی تواند فرو برد مجدداً از امروز بخود قرار دادم که درکل مرتکب مرغابی نشوم خان عالم معروض داشت که گوشت عقاب سفید بغایت لذیذ و نازک میباشد بنابران عقاب سفید را طلبداشته فرمودم که در حضور پاک ساختند اتفاقاً از چینه دان آن ده بقه بر آمد بنوعی مکروه طبیعت افتاد که از یاد آن خاطر متاذی و متنفر می گردد در بیست و نهم باغ سهرند مسرت افزاے خاطر گشت و دو روز مقام نموده از سیر و تماشای آن محظوظ گشتم درینولا خواجه ابوالحسن از صوبه دکن آمده سعادت ملازمت دریافت مورد عنایات روز افزون گردید غرهٔ بهمن ماه الهی در نورسرا منزل اتفاق افتاد منصب معتمد خان از اصل و اضافه دو هزاری ذات و شش صد سوار حکم شد خان عالم بمصاحب صوبگی الهآباس سرفرازی یافت اسپ و سرو پا و شمشیر مرصع عنایت نموده رخصت فرمودم مقرب خان بمنصب پنج هزاری ذات و سوار ممتاز گشت روز مبارک شنبه که کنار آب بیاه منزل شد قاسم خان از لاهور آمده دولت ملازمت دریافت هاشم خان برادر او با زمینداران دامن کوه بسعادت آستانبوس سرفراز شد باسوے زمیندار نلوارهٔ جانوری بنظر در آورد که مردم کوهستان آنرا جان بهن خوانند مانند قرقاول است که تذرو نیز گویند رنگش بعینه برنگ مادهٔ قرقاول است لیکن در جثه قرقاول بعد باسوی مذکور معروض داشت که این جانور بر کوه برف می باشد و خوراکش علف و سبزه است تذرو در خانه نگاه داشته بچه ازو گرفته شد و گوشت اقسام آن را از خوانه و دلان مکرر خورده شد توان گفت که گوشت تذرو را با گوشت جانور مذکور نسبتی نیست گوشت این جانور بمراتب لذیذ ترست از جانورانی که درین کوهستان بنظر در آمد یکی پهول پکار است کشمیریان سونلو می گویند از طاؤس مادهٔ نیم سوائی خرده تر میباشد پشت و دم و هر دو بازو بسیاهی مایل از عالم بالهاے چرز و خالهاے سفید می دارد شکم تا پیش سینه سیاه با خالهاے سفید و بعضی خالهاے سرخ نیز دارد و پرهاے بازو سرخ آتشی در نهایت براقی و خوبی و از سر بول تا پس گردن نیز سیاه براق و بالای سر دو شاخ و گوشش فیروزه رنگ و بر دور چشم و دهنه پوست سرخ و در زیر حلقوم پوستی گرد مقدار دو کف دست و درمیان آن پوست مقدار یکدست بنفشه رنگ است و

درمیان آں خالهاے فیروزه رنگ افتاده بر دور آں هر خط فیروزه رنگ کشیده مشتملبر هشت کنگره و بر دور آں خط فیروزه بعرض دو انگشت سرخ گل شفتالو و باز بر گردن آں خط فیروزه رنگ و پایهایش نیز سرخ رنگ زنده را که وزن فرموده شد یکصد و پنجاه و دو توله بر آمد بعد از کشتن و پاک ساختن یک صد و سي و نه توله شد دیگر مرغ زریں است که ساکنان لاهور شن گویند و کشمیریاں پوط نامند رنگش از عالم سینه طاؤس و بالاے سر کاکل و دمش مقدار چهار پنج انگشت زرد مانند شهپر طاؤس و جثه برابر قاز غایتاً گردن قاز دراز و بے اندام است و ازیں کوتاه و باندام برادرم شاه عباس مرغ زریں خواسته بود چند قطعه مصحوب ایلچي او فرستاده شد روز دوشنبه جشن وزن قمري آراستگي یافت دریں جشن نور جهاں بیگم بچهل و پنج کس از امرای عظام و بندهاے نزدیک خلعت داد چهار دهم ماه مذکور موضع بهلون از مضافات سیبا محل نزول آردوے گیهاں پوی گردید چوں هواے سیر کانگره و کوهستان مذکور پیوسته مرکوز خاطر بود آردوی کلاں را دریں مقام گذاشته باجمعي از بندهای مخصوص واهل خدمت متوجه تماشای قلعه مذکور شدم چوں اعتمادالدوله بیمار بود در آردو گذاشتم و صادقخاں میر بخشي را بجهت محافظت احوال مشارالیه و محارست آردو نگاه داشتم روز دیگر خبر رسید که حال اعتمادالدوله متغیر گشته وعلامت یاس از چهره احوالش ظاهر است از اضطراب نور جهاں بیگم و نسبت التفاتے که مرا باو بود تاب نیاورده باردو مراجعت نمودم آخرهای روز بدیدن او رفتم وقت سکرات بود گاه از هوش میرفت و گاه بهوش می آمد نورجهاں بیگم بجانب من اشارت کرد و گفت می شناسید درچناں وقتی ایں بیت انوري را خواند

آنکه نابیناے مادرزاد اگر حاضرشود ✻ در چنیں آرایش عالم بن بیند مهتري

دو ساعت بربالین او بودم هرگاه بهوش می آمد هرچه میگذشت ازروی آگاهي و فهمیدگي بود القصه شب هفتدهم ماه مذکور بعد انقضاے سه گهڑي برحمت جاوید پیوست چه گویم که ازیں واقعه وحشت افزا برمن چه گذشته هم وزیر عاقل کامل بود و هم مصاحب داناے مهرباں

از شمار دو چشم یک تن کم ✻ در حساب خرد هزاراں بیش

باآنکه بار چنیں سلطنتي بر دوش اختیار او بود و ایں ممکن و مقدور بشر نیست که در دخل و تصرف همه را ازخود راضي توان داشت هیچکس بجهت عرض مطلب و مهم سازي خود نزد اعتمادالدوله نرفت که از پیش او آزرده برگشته باشد هم دولتخواهي و کفایت صاحب را مراعات میذمود وهم ارباب حاجت را خورسند و امیدوار میداشت الحق ایں شیوه مخصوص او بود ازروزیکه مصاحب او بجوار رحمت ایزدي پیوست دیگر بخود نه پرداخت روز بروز میگداخت اگرچه در ظاهر بجهت سرانجام مهام سلطنت و تمشیت امور دیواني محنت بخود قرار داده دست از کار نمیداشت لیکن درباطن باتش جدائي او میسوخت تا آنکه بعد از سه ماه و بست روز درگذشت روز

دیگرے پرسش فرزندان و خویشان او رفته چهل و یک تن از فرزندان و اقوام و دوازده نفر از متعلقان او را سرو پا عنایت نموده از لباس ماتم برآوردم روز دیگر بهمان عزیمت کوچ نموده متوجه تماشاے قلعه کانگره شدیم بچهار منزل دریاے بانگنگا مورد اردوے معلی گشت الف خان و شیخ فیض‌الله محارسان قلعه مذکور سعادت زمین بوس دریافتند درین منزل پیشکش راجه چنتا به نظر در آمد ملک او بیست و پنجکروه از کانگره دور ترست درین کوهستان ازو عمده تر زمینداری نیست گذرگاه همه زمینداران ملک ملک اوست و عقبهاے دشوارگذار دارد تاحال اطاعت هیچ بادشاهی نکرده پیشکش نفرستاده بود برادر او نیز ملازمت سرفراز گشته از جانب او مراسم بندگی و دولتخواهی ظاهر ساخت حیلک شهری و معقول بنظر در آمد بانواع مراحم و نوازش سرفرازی یافت * بتاریخ بیست و چهارم ماه مذکور متوجه سیر قلعه کانگره شدم و حکم کردم که قاضی و میر عدل و دیگر علماء اسلام در رکاب بوده آنچه شعار اسلام و شرایط دین محمدی است در قلعه مذکور بعمل آورند بالجمله قریب یک کروه طی نموده بر فراز قلعه بر آمده بتوفیق ایزد سبحان بانگ نماز وخواندن خطبه وکشتن گاو وغیره که از ابتداے بناء این قلعه تاحال نشده بود همه را در حضور خود بعمل آوردم سجدات شکر این موهبت عظمی که هیچ بادشاهی توفیق بران نیافته بود بتقدیم رسانیده حکم فرمودم که مسجد عالی درون قلعه بنا نهند قلعه کانگره برکوه بلند واقع است و در استحکام و متانت بمثابه است که اگر اذوقه و لوازم قلعداری مهیا باشد دست زور بدامن آن نمیرسد و کمند تدبیر از تسخیر آن کوته است اگرچه بعضی جا سر کوبها دارد و توپ و تفنگ میرسد اما حصاریان را زیان ندارد می تواند که بجای دیگر نقل مکان نموده از آسیب آن محفوظ مانند قلعه مذکور بیست و سه برج و هفت دروازه دارد دور درون آن یک کروه و پانزده طناب است طول پاو کروه و دو طناب وعرض از بیست دو طناب زیاده نے و از پانزده کم نی و ارتفاع یکصد وچهار ده درعه دو حوض درون قلعه دارد یکی در طول دو طناب ودرعرض یک ونیم طناب و دوم نیز برابر آن بعد از فراغ سیر قلعه بتماشای بتخانه درگا که به بهون مشهوراست توجهه فرمودم عالمی سرگشته بادیه ضلالت شده قطع نظر از کفار که بت پرستي آئین ایشانست گروه گروه از اهل اسلام مسافت بعید طی نموده بدورت می آرند و پرستش این سنگ سیاه می نمایند نزدیک بتخانه مذکور در دامن کوه ظاهراکان گوگرد است و از اثرحرارت و تابش پیوسته آتشي شعله می کشد اینرا حوالا مونکهی نام نهاده اند ویکی از کرامات بت قرار داده و فی‌الواقع هندوان اعتقاد درست و راست داشته عوام الناس را فریفته اند هندوان می گویند که چون زن مهادیو را عمر بسر آمد و شربت مرگ چشید مهادیو از غایت محبت و تعلق که باو داشت مرده اورا بدوش کرده سر در جهان نهاد و لاشه او را با خود می گردانید چون مدتی برین گذشت ترکیب او متلاشي گشت و از هم فرو ریخت هرعضوے درجائی افتاد و درخور شرافت و کرامت هرعضو

انجا را عزت و حرمت داشتند چون سینه که نسبت باعضای دیگر شریف تراست
درین مقام افتاد اینجارا نسبت بجاهای دیگر گرامي ترداشتند و بعضی برانند
که این سنگ که الحال معبود و منصوب کفار شقاوت آثار است آن سنگ نیست
که در قدیم بوده بلکه سنگی که در قدیم بود لشکری از اهل اسلام آمده سنگ مذکور
را برداشته در قعر دریا انداختند بدستوری که هیچکس پے بدان نیارست برد مدتها
این غوغای کفر و شرک از عالم بر افتاده بود تا انکه برهمنی مزور بجهت دکان آرائی
خویش سنگی را درجائی نهان ساخته نزد راجه وقت آمده گفت که من دوگا را
بخواب دیدم که بمن میگفت که در فلان مقام مرا انداخته اند زود مرا دریابید راجه
از ساده لوحی و طمع زر که درنذورات خواهد آمد سخن برهمن را معتبر داشته جمعی
را بهمراهي فرستاد و آن سنگ را آورده درین مقام بعزت تمام نگاهداشته اند و ازسرنو
دکان ضلالت و گمراهی فرو چیده اند و العلم عندالله از بتخانه مذکور بسیر دره که بکوه
مدار شهرت یافته عبور اتفاق افتاد جائی نفیس است از روی آب و هوا و طراوت سبزه
و لطافت مقام نظرگاه خوشی است و آبشار در ان مقام واقع شده که از فراز کوه آب
فرو می ریزد حکم فرمودم که عمارت موزونے درخور این مقام اساس نهند در بیست
و پنجم ماه مذکور رایات مراجعت معطوف داشته الفخان و شیخ فیض‌الله را بعنایت
اسپ و فیل سرفراز ساخته بمحافظت قلعه رخصت فرمودم روزدویم قلعه نور پور محل
نزول اردوی معلی گردید بعرض رسید که درین نواحی مرغ جنگلي بسیاراست چون
تاحال شکارمرغ مذکورنکرده بودم روز دیگرمقام فرموده به نشاط شکارخوشوقت گشتم چهار
قطعه شکار شد در جثه و رنگ و صورت از مرغ خانگي تمیز نمیتوان کرد و ازخصوصیات
مرغ مذکور ان است که اگر از پا گرفته سرنگون سازند. تا هرجا که برند آواز بر نمي آرد
و خاموش می باشد بخلاف مرغ خانگي که فریاد می کند مرغ خانگي را تا درآب
گرم غوطه ندهند پرهای آن بسهولت کنده نمی شود جنگلی از عالم دراج و پودنه
خشک کنده می شود از اقسام ان فرمودم که طعام پختند و کباب کردند بد طعام
ظاهرشد هرچه کلان است گوشتش در نهایت بیمزگي و خشکي است جوانه‌اش
في‌الجمله رطوبتی دارد اما بدطعام است زیاده از یک تیرانداز پرواز نمی تواند کرد
خردش اکثرسرخ می باشد و ماکیان سیاه و زرد و درین جنگل نورپور بسیار است نام
قدیم نور پور دهمریست بعد ازانکه راجه باسو قلعه از سنگ و منازل و بساتین طرح
افگند بمناسبت نام من نور پور گویند تخمیناً سي هزار روپیه صرف این عمارت شده
باشد غایتاً عمارتی که هندوان بسلیقه خود بسازند هرچند تکلفات بکار برند دلنشین
نیست چون جای قابل و سرمنزل دلکشا بود حکم فرمودم که یک لک روپیه ازخزانه
عامره بجهت عمارات انجا تنخواه نمایند و منازل عالی درخور ان سرزمین اساس
نهند درینولا بعرض رسید که سناسي موني درین نواحي می باشد که مطلق اختیار
ازخود دور کرده حکم فرمودم که بحضور بیارند که بحقیقت او وا رسیده شود عابدان

و مرتاضان هنود را سرب باسی می گویند و معنی سرب باسی آنکه تارک همه چیز و بکثرت استعمال سناسی شد و تفصیل مراتب اینها بسیار است و در طبقهٔ سرب باسی چند گروه اند و ازانجمله یکی موتی است که از خود صلب اختیار میکنند و خود را تسلیم می سازند چنانچه مطلق زبان را بگویائی آشنا نمی سازند اگر ده شبان روز یک جا استاده باشند قدم پیش و پس نمی نهند مطلقاً حرکت باختیار آنها سر نمی زند و حکم جماد دارند چون بحضور آوردند تفحص احوالش نموده شد استقامت عجبی در حالش مشاهده افتاد بخاطر رسید که در حالت مستی و بیخبری و بیخودی ادای خارجی ازو سرزند بنابران چند پیاله عرق دو آتشه باو خورانیده شد بنوعی ملکهٔ این کار بهم رسانیده بود که سرموئی تغیر نیافت و همان استقامت بود تا از هوش رفت مثل مرده ها او را برداشته بردند حق تعالی رحمی کرد که ضرر جانی باو نرسید القصه در مرتبهٔ خود غریب استقامت داشت دریتولا بتکلان تاریخ فتح کانگره و تاریخ بنای مسجد که در قلعهٔ مذکور فرموده شده معروضداشت چون خوب یافته بود نوشته شد

شهنشاه زمان شاه جهانگیر ابن شاه اکبر * که شد بر هفت کشور بادشاه از حکم تقدیری
جهانگیر و جهان بخش و جهان دار و جهان دارا * که از بخت جوان او جهان ایمن شد از پیری
بشمشیر غزا این قلعه را بکشود تاریخش * خرد گفتا کشود این قلعه اقبال جهانگیری

تاریخ بنای مسجد را چنین گفته

نورالدین شاه جهانگیر بن شاه اکبر * بادشاهی است که در دهر ندارد ثانی
قلعهٔ کانگره بگرفت بتائید اله * از یمینش که کند قطرهٔ او طوفانی
شد چو از حکم وی این مسجد پرنور بنا * که معمور شود از سجده او پیشانی
هاتف از غیب بگفت از پی تاریخ بناش * مسجد شاه جهانگیر بود نورانی

در غرهٔ اسفندارمذ ماه الهی جاگیر و حشم و اسباب ریاست و امارت اعتمادالدوله بنور جهان بیگم ارزانی داشتم و حکم فرمودم که نقاره و نوبت اورا بعد از نوبت بادشاهی می نواخته باشند چهارم ماه مذکور حوالی پرگنهٔ کشهونه محل نزول مواکب والا گشت * درین روز خواجه ابوالحسن بعالی منصب دیوانی کل سرفراز گردید بسی و دو نفر از امرای دکن خلعت عنایت شد ابو سعید نبیرهٔ اعتمادالدوله بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سربلندی یافت * دریتولا عرضداشت خرم رسید مشتمل بر آنکه خسرو در هشتم ماه بعارضهٔ درد قولنج ودیعت حیات سپرده بجوار رحمت رب العالمین پیوست دوازدهم ماه مذکور در کنار بهت نزول دولت اتفاق افتاد قاسم خان بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار سرفراز شد راجه کشنداس بخدمت فوجداری دهلی ممتاز گشت و منصب او از اصل و اضافه دوهزاری ذات و پانصد سوار مقرر شد پیش ازین قراولان و شکاریان تعین شده بودند که در شکارگاه گرجهاک جرگهٔ ترتیب نمایند چون بعرض رسید که شکاری بشایستگی درآمده بیست و چهارم ماه مذکور

باچندے از بندهاے خاص بعزم شکار توجه فرمودم و از قمچقار کوهي و چهاره یکصد و بیست و چهار راس شکار شد دریں روز بعرض رسید که ظفرخاں پسر زین خاں برحمت حق پیوست سعادت امید پسر او را بمنصب هشت صدي ذات و چهار صد سوار سرفراز ساختم

جشن هفتدهمین نوروز از جلوس همایون



شب دوشنبه شهر جمادي الاول سنه هزار و سي و یک هجري بعد از گذشتن یک پهر و پنج گهري و کسری نیر اعظم فروغ بخش عالم دولتسراے حمل را بنور جهان افروز خویش منور گردانید و سال هفتدهم از جلوس ایں نیازمند بفرخي و فیروزي اغاز شد دریں روز بهجت افروز آصف خاں بمنصب شش هزاري ذات و سوار سرفراز گردید قاسم خاں را بحکومت صوبه پنجاب رخصت فرموده اسپ و فیل و سروپا عنایت نمودم هشتاد هزار درب برنبل بیگ ایلچي داراے ایران انعام شد در ششم ماه مذکور مقام راول پندي مورد عساکر منصور گردید فاضل خاں بخدمت بخشیگري سرفرازي یافت برنبل بیگ حکم شد که تا هنگام مراجعت موکب منصور از سیر کشمیر در دارالسلطنت لاهور آسوده بسر برد باکبر قلیخاں لکهر فیل عنایت شد چوں دریںولا مکرر استماع یافت که داراے ایران از خراسان بعزم تسخیر قندهار شتافته اگرچه ایں حرف نظر بر نسبتهای سابق و حال بغایت بعید مي نمود و از حساب دور بود که ایں قسم بادشاه بزرگ خیالات سبکي و بے حوصلگی بکار برد و بر سر ادنی بنده از بندهاے من که باسیصد چهار صد نوکر در قندهار باشد خود بیاید اما ازانجا که حزم احتیاط از شرایط جهانداري و لوازم سلطنت است زین العابدین بخشي احدیاں را با فرمان مرحمت عنوان نزد خرم فرستاده ام که باعساکر فیروزي اثر و فیلان کوه شکوه و توپخانه عظیم که دراں صوبه بکمک او مقرر بود بسرعت هرچه تمام تر خود را بملازمت رساند که اگر ایں حرف مقرون بصدق باشد او را با لشکری از حساب و شمار بیروں و خزانه از حد و اندازه افزوں فرستاده شود تا نتیجه عهد شکني و حق ناشناسي را دریابد هشتم ماه مذکور در سرچشمه حسن ابدال منزل شد فدائي خاں بمنصب دو هزاري ذات و هزار سوار سرفراز گردید بدیع الزمان بخدمت بخشیگري احدیان مقرر گشت در دوازدهم ماه مذکور روز جمعه مهابتخاں از کابل امده ملازمت نموده سعادت زمین بوس دریافت و مورد الطاف روزافزوں گردید صد مهر بصیغه نذر و ده هزار روپیه برسم تصدق گذرانید خواجه ابوالحسن تابینان خود را اراسته بنظر گذرانید دو هزار و پنجاه سوار خوش اسپه بقلم در آمد که ازاں جمله چهار صد سوار برق انداز بودند در منزل مذکور شکار قمرغه طرح افگنده سي

و سه راس از قبچقار کوهی وعده به تیر و تفنگ انداختم درینولا حکیم مومنا بوسیله
رکن السلطنت مهابتخان دولت ملازمت دریافت از وی قدرت و دلیری متصدی علاج
شد امید که قدم او مبارک باشد منصب امان‌الله پسر مهابتخان دو هزاری ذات و هزار
و هشتصد سوار مقرر شد روز دهم ط هر پگلی مکهی مورد بارگاه اقبال گردید و جشن شرف
در آنجا آراستگی یافت مهابتخان را رخصت کابل فرموده اسپ و فیل و خلعت
مرحمت فرمودم منصب اعتبارخان پنجهزاری ذات و چهار هزار سوار حکم شد چون
بنده قدیم‌الخدمت و بسیار پیر و ضعیف شده بصاحب صوبگی آگره سرفراز ساختم
و حراست قلعه و خزائن بعهده او مقرر داشتم بعنایت فیل و اسپ و خلعت ممتاز
ساخته رخصت فرمودم بیست و نهم در کهالی‌کدوار ارادتخان از کشمیر آمده سعادت
استاندوس دریافت در بیست اردی بهشت ماه الهی در خطهٔ دلکشای کشمیر نزول اجلال
اتفاق افتاد میر میران بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و هزار و چهار صد سوار سرفراز
گردید درینولا بجهت رفاهیت احوال رعایا و سپاهی مرسوم نوجه زری را برطرف ساخته
فرمان شد که در کل ممالک محروسه بعلت نوجداری مزاحمت نرسانند رز دستخان
میر تورک بمنصب دو هزاری ذات و هفتصد سوار ممتاز گشت در تاریخ سیزدهم
بصوابدید اطبا خصوص حکیم مومنا از بازوی چپ فصد نموده سبک شدم بمقربخان
سرو پا و بحکیم مومنا ده هزار درب انعام شد حسب الالتماس خرم منصب عبدالله‌خان
شش هزاری مقرر گشت سرفراز خان بعنایت نقاره سرفراز گردید بهادرخان اوزبک
از قندهار آمده دولت زمین بوس دریافت صد مهر بصیغه نذر و چهار هزار روپیه برسم
تصدق گذرانید مصطفی خان حاکم تهته شاه نامه و خمسهٔ شیخ نظامی مصور بعمل استادان
با دیگر تحفه‌ها برسم پیشکش فرستاده بود بنظر درآمد غرهٔ خرداد ماه الهی لشکرخان
بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار سربلندی یافت؛ بمیرجمله منصب دوهزار
و پانصدی ذات و هزار سوار عنایت شد از امرای صوبه دکن برین موجب باضافه منصب
سرفراز گردیدند سردار خان سه هزاری و دو هزار و پانصد سوار سربلندخان دو هزار
و پانصدی ذات دو هزار و دویست سوار یاقتخان دو هزار و پانصدی و دو هزار سوار
شیره خان دو هزار و پانصدی و هزار و دویست سوار خان‌سپار خان دو هزاری ذات
و دو هزار سوار میرزا والی دو هزار و پانصدی و هزار سوار میرزا بدیع‌الزمان پسر میرزا شاهرخ
هزار و پانصدی ذات و سوار زاهدخان هزار و پانصدی و هفتصد سوار عقیدتخان هزار و دوصدی
و سیصد سوار ابراهیم حسین کاشغری هزار و دوصدی و ششصد سوار ذوالفقارخان هزار ذات و
پانصد سوار راجه گجسنگه و همت خان بعنایت نقاره ممتاز گردیدند دوم تیر ماه الهی سید
بایزید بخطاب مصطفی خانی سرفراز گردید و نقاره نیز مرحمت شد درینولا تهورخان که از
خدمتگاران نزدیک است بافرمان مرحمت عنوان بطلب فرزند اقبالمند شاه پرویز رخصت
شد پیش ازین بچند روز عرایض متصدیان صوبه قندهار مشتمل بر عزیمت دارای ایران به
تسخیر قندهار رسیده بود و خاطر بصداقت آنکه نظر بنسبت‌های گذشته و حال تصدیق

اینمعنی نمینمود تا آنکه عرضداشت فرزند خانجهان رسید * که شاه عباس با لشکرهای عراق و خراسان آمده قلعه قندهار را محاصره نمود حکم فرمودم که ساعت بجهت برآمدن از کشمیر مقرر نمایند خواجه ابوالحسن دیوان و صادق خان بخشی پیشتر از موکب منصور بلاهور شتافته تا رسیدن شاهزادهای عالیمقدار با لشکر دکن و گجرات و بنگاله و بهار و جمعی از امرایے که در رکاب ظفرقرین حاضراند و انچه پے درپے از محال جاگیر خود برسند نزد فرزند خانجهان بملتان روانه سازند همچنین توپخانه و حلقه های مست فیلان خزانه و سلاح خانه سامان نموده فرستند چون مابین ملتان و قندهار آبادانی کمتر است بے تهیه اذوقه فرستادن لشکر گران صورت پذیر نه بنابرین مقرر شد که غله فروشان را که باصطلاح هند بنجاره گویند دلاسا نموده زر داده مقرر فرمایند که همراه لشکر ظفر اثر باشند تا از ممر اذوقه تنگی نکشند اینجا بنجاره طایفه ایست مقرر بعضی هزار گاو و بعضی بیشتر یا کمتر به تفاوت میدارند غله از بلوکات بشهرها آورده میفروشند و در لشکرها همراه میباشند و درچنین لشکرے اقلّ صد هزار گاو بلکه بیشتر همراه خواهد بود امید که بتوفیق کریم کارساز لشکرعدت و آلات سامان شود که تا اصفهان که پای تخت اوست هیچ جا تامل و توقف رو ندهد بخانجهان فرمان شد که زنهار تا رسیدن عساکر منصور از ملتان قصد آن جانب ننماید و اضطراب نکند و گوش بر حکم دارد بهادر خان اوزبک بعنایت اسپ و سرو پا سرفراز گشته بکمک لشکر قندهار مقرر شد فاضل خان بمنصب دوهزاری ذات و هفتصد و پنجاه سوار ممتاز گردید چون بعرض رسید که فقراء کشمیر در زمستان از شدت سرما محنت میکشند و بسختی و دشواری میگذرانند حکم فرمودم که قریه از اعمال کشمیر که سه چهار هزار روپیه حاصل آن بوده باشد حواله ملا طالب اصفهانی نمایند که درجه لباس فقرا و گرم کردن آب بجهت وضو ساختن در مساجد باید که صرف نماید چون بعرض رسید که زمینداران کشتوار باز سر تمرد و عصیان برداشته به فتنه و فساد پرداخته اند به ارادتخان حکم شد که گرم وچسپان شتافته پیش ازانکه خود را قایم سازند تنبیه بر اصل نموده بیخ فساد انها بر کند * درین تاریخ زین‌العابدین که بطلب خرم رفته بود آمده ملازمت نمود و معروضداشت که قرارداد او این است که ایام برسگال را در قلعه ماندو گذرانیده متوجه درگاه شود عرضداشت او خوانده شد از فحوای مضمون و ملتمساتی که کرده بود بوے خیر نمی آمد بلکه آثار بیدولتی ظاهر میشد لاجرم فرمان شد که چون او اراده آن دارد که بعد از برسات متوجه درگاه شود باید که امرایے عظام و بندهای درگاه که بکمک او مقرر اند خصوص از سادات بارهه و بخاری و شیخ زاده و افغان و راجپوتان تمام را بدرگاه روانه سازد بمیرزا رستم و اعتقاد خان حکم شد که پیشتر به لاهور رفته استعداد لشکر قندهار نمایند بمشارالیه یک لک روپیه برسم مساعدت عنایت شد و به عنایت خان و اعتقاد خان نقاره مرحمت فرمودم * ارادت خان که به تنبیه و تادیب مفسدان کشتوار شتافته بود بسیاری را بقتل رسانیده از سر نو ضبط نموده و

استحکام داده بخدمت پرداخت معتمدخان که بخدمت بخشیگری لشکر دکن اختصاص داشت چون آن مهم بانجام رسیده حسب الالتماس مشارالیه طلب شده بود درین تاریخ آمده استسعاد پابوس نمود * از غرایب آنکه چون در حرم سرای عصمت دانه مرواریدی که چهارده پانزده هزار روپیه قیمت داشت گم شده جوتک رای منجم بعرض رسانید که درین دو سه روز پیدا می شود و صادق خان رمال معروض داشت که در همین دو سه روز از جائی بهم میرسد که بصفا و پاکیزگی منسوب باشد مثل عبادتخانه و جائی که مخصوص بنماز و تسبیح و اشغال باشد عورت رمالی عرض کرد که درین زودی پیدا خواهد شد و عورتی سفید پوست از روی شگفتگی آورده بدست حضرت خواهد داد قضا را روز سوم یکی از کنیزان ترک در عبادتخانه یافته بخوشحالی تمام تبسم کنان بدست من داد چون سخن هرسه یکی نشست هرکدام بانعام خاطرخواه سرفراز گردید چون خالی از غرابت نبود نوشته شد درینولا کوکب و خدمتگارخان و غیره دوازده نفر از بندهای نزدیک را بیساولی امرای صوبه دکن تعین فرمودم که اهتمام شایسته نموده بسرعت هرچه تمامتر بدرگاه حاضر سازند که بلشکر فیروزی اثر قندهار فرستاده شود چون درین ایام مکرر بعرض رسید که خرم به بعضی از محال جاگیر نورجهان بیگم و شهریار بی حکم دست تصرف دراز ساخته از جمله پرگنه دهولپور که در جاگیر فرزند شهریار از دیوان اعلی تنخواه شده بود دریا نام افغان را از نوکران خود باجمعی فرستاده و او باشریف الملک ملازم شهریار که بفوجداری آن حدود مقرر بود جنگ کرده و کس بسیاری از طرفین بقتل رسیده اند اگرچه از توقف او در قلعه ماندو ملتمسات دور از حساب و نامعقول که در عرض داشت خود باظهار آن جرات نموده بود ظاهر میشد که عقل او برگشته است لیکن از استماع این اخبار متیقن گشت که حوصله اورا گنجایش این همه عنایت و تربیت که درحق او شده نیست و دماغش خلل پذیرفته بنابران راجه روز افزون را که از خدمتگاران قدیم است و نزدیک بود نزد او فرستاده ازین جرات و بی باکی بازپرس فرمودم و فرمان شد که بعد ازین ضبط احوال خود نموده قدم از جاده معقول و شاهراه ادب بیرون ننهد و بمحال جاگیر خود که از دیوان اعلی تنخواه یافته خرسند باشد و زنهار اراده آمدن بملازمت ننماید و جمعی از بندها که بجهت یورش قندهار طلب شده بود روانه درگاه والا سازد اگر خلاف حکم بظهور رسید ندامت خواهد کشید درینولا میر ظهیرالدین نبیره میرمیران پسر شاه نعمت الله مشهور از ایران آمده ملازمت نمود خلعت و هشت هزار درب انعام شد * آخاله دکنی بافرمان عنایت عنوان نزد راجه نرسنگدیو رخصت یافت که سزاولی نموده حاضر سازد قبل ازین بنابر رعایت بسیار و مرحمت سرشار که به خرم و فرزندان او داشتم در هنگامی که پسرش را بیماری صعب دست داده بود بخود قرارداده بودم که اگر خدای تعالی اورا به بخشد دیگر شکار بندوق نکنم و هیچ جانداری را بدست خود آزرده نسازم با این میل و هوس که مرا بشکار است خصوص به شکار بندوق مدت پنجسال پیرامون آن نگشتم درینولا که

خاطر از کردار نامدایم او گرانی پذیرفت باز بشکار بندوق توجه فرمودم و حکم کردم که هیچکس را بی بندوق در دولتخانه نگذارند در اندک مدت اکثری از بندها را ذوق بندوق اندازی شد و ترکش بندان بجهت مجرای خود بر پشت اسپ ورزش رسانیدند در بست و پنجم ماه مذکور مطابق هفتم شوال در ساعت مسعود و مختار از کشمیر متوجه لاهور شدم بهاری داس برهمن را بافرمان مرحمت عنوان نزد رانا کرن فرستادم که پسر او را با جمعیت بملازمت بیاورد میر ظهیرالدین بمنصب هزاری ذات و چهارصد سوار سرفراز شد چون بعرض رسید که قرض دار است ده هزار روپیه انعام فرمودم غره شهریور ماه الهی سرچشمه اچهول منزل نشاط گردید روز مبارک شنبه درسر ناک بزم پیاله ترتیب یافت درین روز میمون فرزند سعادتمند شهریار تسلیم خدمت قندهار و تسخیر آن دیار نموده بمنصب دوازده هزاری و هشت هزار سوار سرفرازی یافت خلعت خاصه با نادری تکمه مروارید عنایت شد دربنولا سوداگری دو دانه مروارید کلان از الکه روم آورده بود یکی ازان یک مثقال و ربع دویم یک سرخ ازو کمتر شد و به شصت هزار روپیه نور جهان بیگم خرید درین روز پیشکش کرد روز جمعه دهم بصلاح دید حکیم مومنا از دست فصد نمود سبک شدم مقربخان که درین فن ید طولی دارد همیشه او فصد می کرده یمکن که هرگز خطا نکرده باشد دو بار خطا کرد بعد ازان قاسم برادر زاده او فصد کرد خلعت و دو هزار روپیه بمشارالیه داده هزار درب بحکیم مومنا انعام شد میرخان حسب الالتماس خان جهان بمنصب هزار و پانصدی و نهصد سوار سرفراز گشت در بیست و یکم ماه مذکور جشن وزن شمسی آراستگی یافت سال پنجاه وچهارم از عمر این نیازمند درگاه الهی بمبارکی و فرخی آغاز شد امید که مدت عمر در مرضیات ایزدی مصروف باد در بیست و ششم بسیر آبشار اوعر رفته شد چون چشمه مذکور بخوبی و گوارائی مشهور بود بآب گنگ و آب دره لار در حضور وزن فرمودم آب اوعر از آب گنگ سه ماشه گران آمده آب گنگ از آب دره لار نیم ماشه سبک تر شد در سیم مقام هیره پور نزول بارگاه اقبال گشت با آنکه ارادتخان خدمت کشتوار را خوب کرده چون رعایا وسکنه کشمیر از طرز سلوک او شکوه می نمودند اعتقادخان را بصاحب صوبگی کشمیر سرفراز ساخته اسپ و خلعت و شمشیر خاصه دشمن گداز باو عنایت فرمودم و ارادتخان را بخدمت لشکر قندهار تعین نمودم کنور سنگهه راجه کشتوار را که در قلعه گوالیار مقید بود از حبس بر آورده کشتوار باو عنایت کردم و اسپ و خلعت و خطاب راجه باو عنایت شد حیدر ملک را بکشمیر فرستادم که از دره لار جوی آب بباغ نور افزا بیارد سی هزار روپیه بجهت مصالح و اجوره آن حواله شد دوازدهم ماه مذکور که ... چستان جمو برآمده در بهنبر نزول اتفاق روز دیگر شکار قمرغه کردم داور بخش پسر خسرو سب پنجهزاری ذات و دو هزار سوار عنایت شد در بیست و چهارم از آب چناب عبور ارسلم از لاهور آمده ملازمت نمود هم درین تاریخ افضلخان دیوان خرم عرضداشت نموده اعتقادالیهای خود را لباس معذرت پوشانیده ...

که شاید به تیقال و چرب زبانیها کاری از پیش تواند برد و اصلاح ناهمواری او تواند نمود من خود اصلا توجه نفرمودم و رو نداده‌ام خواجه ابوالحسن دیوان و صادق خان بخشی که بجهت سامان لشکر قندهار پیشتر بلاهور شتافته بودند بسعادت آستان بوس دریافتند غره آبان ماه الهی امان‌الله پسر مهابتخان بمنصب سه هزاری ذات و هزار و هفتصد سوار سرفراز گردید فرمان مرحمت عنوان بطلب مهابتخان فرستاده شد درینولا عبدالله خان را که بجهت خدمت قندهار طلب فرموده بودم از محال جاگیر خود آمده زمین بوس نمود چهارم ماه مذکور بمبارکی و فرخی داخل شهر لاهور شدم الف خان بمنصب دو هزاری و هزار و پانصد سوار سربلندی یافت * بدیوانیان عظام حکم فرمودم که جاگیرهای خرم را که در سرکار حصار و میان دوآب و این حدود بتنخواه دارند در طلب جمعی از بندها که بخدمت قندهار مقرر شده اند بتنخواه نمایند او از عوض این محال از صوبه مالوه و دکن و گجرات هرجا که خواسته باشد متصرف گردد و افضل خان را خلعت داده رخصت نمودم و فرمان شد که صوبه گجرات و مالوه و دکن و خاندیس بار عنایت شده ازینجا هرجا خواهد محل اقامت قرار داده بضبط آنحدود پردازد جمعی از بندها که بحضور بجهت یورش قندهار طلب شده سزاولان به آوردن انها تعین شده رفته اند زود بدرگاه برسند و بعد ازین ضبط احوال خود نموده از فرموده در نگذرد و الا ندامت خواهد کشید درین و اسپ پنچاق اول که در طوایل خاصه امتیاز داشت بعبدالله خان عنایت شد * در بست و ششم ماه مذکور حیدر بیگ و ولی بیگ فرستادهای دارای ایران دولت بار یافتند بعد از ادای مراسم کورنش و تسلیم نوشته شاه را بنظر در آوردند * فرزند خانجهان حسب‌الحکم جریده از ملتان رسیده ملازمت نمود هزار مهر و هزار روپیه و هژده اسپ پیشکش گذرانید مهابتخان بمنصب شش هزاری ذات و پنجهزار سوار سرفراز شد بمنورا رستم فیل عنایت نمودم راجه سارنگ دیو بسزاولی راجه نرسنگدیو تعین فرمودم که او را بسرعت هرچه تمامتر بدرگاه حاضر سازد هفتم آذر ماه الهی ایلچیان شاه عباس را که بدفعات آمده بودند خلعت و خرجی داده رخصت فرمودم کتابتی که در معذرت قندهار مصحوب حیدر بیگ ارسال داشته بود با جوابی که نوشته شده درین اقبال نامه ثبت افتاد

نقل نامه دارای ایران

شمایم دعواتی که از نفحات اجابت آن غنچه مراد شگفته نکهت افزای مشام یگانگی باشد و لوامع مدحاتی که از لمعات خلوصش انجمن اتحاد منور گشته ظلمت زدای عالیه بیگانگی گردد عطر بزم خلت و ولای اعلی حضرت ظل الهی و شمع جمع صدق و صفائی آن نور پرورد الهی گردانیده مشهود رای انور و مکشوف ضمیر منیر ضیا گستر میگرداند که بر دل دانش پسند و خاطر آسمان پیوند آن برادر جان برابر که آئینه چهره

دانش و بینش و مرأت جمال حقایق آفرینش است عکس پذیر خواهد بود که بعد
سنوح قضیه ناگزیر نواب شاه جنت مکان علیئین آشیاني انارالله برهانه چه قسم قضایا
در ایران روداده بعضی ممالک از تصرف منسوبان این دودمان ولایت مکان بیرون
رفته چون این نیازمند درگاه بے نیاز مقلد امور سلطنت شد به یمن توفیقات ربانی
و حسن توجه دوستان انتزاع جمیع ممالک موروثي که در تصرف مخالفان بود
نمود چون قندهار در تصرف گماشتگان والا دودمان بود ایشان را از خود دانسته
متعرض آن نشده از عالم اتحاد و برادري مترصد بودیم که ایشان نیز بطریق
ابا و اجداد عظام جنت مقام خود در تفویض ان توجه مبذول فرمایند چون بتغافل
گذرانیدند مکرر بنامه و پیغام و کنایت و صریح بتصریح طلب ان نمودم شاید که در
نظر همت ایشان این محقر ملک قابل مضایقه نبود مقرر فرمایند که در تصرف
اولیاے اینخانداں داده رفع ظن دشمنان و بد گویان و قطع زبان درازي حاسدان و
عیب جویان گردد و جمعی پیشتر این امر را در عقده تعویق انداختند چون حقیقت
این مقدمه درمیان دوست و دشمن اشتهار یافت و ازانجانب جواب مشعر برد و
قبول نرسیده بخاطر عاطر رسید که طرح سیر و شکار قندهار اندازیم که شاید بدین وسیله
گماشتهاے ان برادر نامدار کامگار از روے روابط الفت و خصوصیتی که درمیان مسلوک
است موکب اقبال را استقبال نموده بخدمت اشرف فایز گردند و مجدداً بر عالمیان
رسوخ قواعد یگانگي طرفین ظاهر گردیده باعث زبان کوتهي حاسدان و بدگویان شود
بدین عزیمت بے یراق قلعه گیري متوجه شده چون بالوکای فراه رسیدیم منشور
عاطفت مبني بر اظهار سیر و شکار قندهار بحاکم انجا فرستادیم که مهمان پذیر باشد
عزت اثار خواجه باقي کرکراق را طلب فرموده بحاکم و امراء که در قلعه بودند بیغام
دادیم که میان عالیحضرت باد شاه ظل الله و نواب همایون ما جدائي نیست و آگاهي
که همت از همدیگر میدانیم و ما بطریق سیر متوجه ان صوبه ایم نوعي نکنند که
کلفت خاطر بهم رسد ایشان مضمون حکم و پیغام مصلحت انجام را بگوش حقیقت
نیوش نشنیده و مراسم الفت و اتحاد جانبین را منظور نداشته اظهار تمرد و عصیان
نمودند تا بحوالي قلعه رسیده باز عزت اثار مشارالیه را طلب فرمودم و انچه لوازمه
نصیحت بود باو گفته فرستادیم تا ده روز دیگر عساکر منصور را قدغن فرمودیم که پیرامون
حصار نگردد نصایح سودمند نیامد و در مخالفت اصرار نمودند چون بیش ازین
مصالح گنجایش نداشت لشکر قزلباش باوجود عدم اسباب قلعه‌گیري به تسخیر قلعه
مشغول شد در اندک مدت برج و باره را با زمین یکسان ساخته کار براهل قلعه تنگ
شد امان خواستند مانیز رابطه محبت که از قدیم الایام فیمابین این دو سلسله رفیعه
مسلوک بوده طریقه برادري که مجدداً از زمان میرزائي ان اورنگ نشین بارگاه جاه وجلال
میان ایشان و نواب همایون مابنوعی استقرار یافته که رشک افزاے سلاطین روی
زمین شده است منظور نظر داشته بمقتضاے مروت جبلي تقصیرات و زلات ایشان را

... بی فرموده و مشمول عنایت ساخته سالماً و غانماً باتفاق حیدر بیگ توریاشی
... صادق الاتحاد است روانهٔ درگاه معلی گردانیدیم حقا که بنیاد وداد و
... مقتضی از حادث این ولاحوی به مرتبهٔ مشید و مستحکم است که
... بعضی امور که بحسب تقدیر از مکمن امکان بمنصه ظهور آمده باشد
...

... رسم حفا نخواهد بود * بجز طریقهٔ مهر و وفا نخواهد بود
... بر همین شیوهٔ مرضیه مسلوک بوده بعضی امور عمده را مدنظر
... عیبوده اگر حدثه بر عارض الفت ظهر شده باشد بحسن سطوت
... ازاله آن کوشیده گل همیشه بهار یکدلی و یگانگی را سرسبز
... همت گردون اساس بتاکید مبانی وفاق و تصفیه مناهل اتفاق
... و انسب است مصروف فرمایند و کل ممالک محروسهٔ ما را بخود
... خواهند شفقت فرموده اعلام نمایند که بلا مضایقه داو
... چنانچه از حود چه اعتبار باشد امراء و حکامیکه در قلعه بودند
... چند که مدعی مراسم دوستی باشد شدند اما آنچه واقع شده از
... ترمه نوکری و شرط جانسپاری بود بتقدیم رسانیدند نقش
... شفقت و مرحمت پادشاهانه شامل حال آنها فرموده‌ما را
... سحت زیاده چه اطناب نماید همواره لوای فرقدان سای
...

جواب نامه شاه عباس

... و ستایش معرا از آلایش تشبیه و التماس
... استحکام عهود و مواثیق پادشاهان عظیم الشان را
... و مرضی و آمال جهان را باعث رفاهیت و آسایش
... که وقایع بدایع حضرت آفرینندهٔ الله گردانیده
... مرافقت و اتحاد و مرابطت و وداد است که
... پذیرفته و در زمان دولت روز افزون ما
... مقتضی زمان و حوادث دوران است آن
... شکوه زیاده امر گیلانی شایسته
... نهال بوستان دعوت و ولایت
... و باعثی در صدد افسردگی
... زمان و اختلاف ادوار دوران
... شده ظاهرا رسم اتحاد و یگانگی

فرمان روایان اینجهان بوده باشد که در عین استحکام و اخوت و دوستیکه قسم بهر یکدیگر
میخورده باشند و با کمال موافقت روحانی و مصادقت جسمانی که نیمابین بجان
مضایقه نباشد تا بملک مال چه رسد بایں روش بسیر و شکار آیند
* صد حیف بر محبت بیش از قیاس ما * از ورود مکتوب محبت طراز که درمعذرت
سیر وشکار قندهار مصحوب سعادت نصابان حیدر بیگ و ولی بیگ ارسالداشته بودند
مشعربرمحبت ذات ملایک صفات بود گلهای نشاط برروی روزگار خجسته اثار شگفت
بررای گیتی آرای آں برادر کامگار عالیمقدار مخفی و محتجب نماند که تا رسیدن رسول
فرخنده پیام زنبل بیگ بدرگاه آسمان جاه اظهاری بمراسله و پیغام درباب خواهش قندهار
نشده بود درحینیکه ما بسیروشکار خطه دلکشای کشمیر مشغول بودیم دنیا داران دکن از
کوته اندیشی قدم ازجاده اطاعت وبندگی بیروں نهاده طریق عصیان پیمودند لهذابرذمت
همت بادشاهانه تنبیه و تادیب کوته اندیشان لازم شد و رایات نصرت آیات بدارالسلطنت
لاهور نزول اجلال فرموده فرزند برخوردار شاهجهاں را با لشکرظفراثربرسرآں بیسعادتان تعین
فرمودیم و خود متوجه دارالخلافه آگره بودیم که زنبل بیگ رسید و مراسله محبت افزای
ربذت بخش اورنگ شاهی رسانید آں تعویذ دوستی را برخود شگون گرفته بقصد دفع شر
دشمنان ومفسدان متوجه دارالخلافه آگره گشتم دررقیمه گهربار در رنثار اظهارخواهش قندهار
نشده بود زنبل بیگ زبانی ظاهر نمود در جواب او فرمودیم که مارا بآں برادر کامگار بهیچ
چیز مضایقه نیست انشاالله تعالی بعد از سرانجام مهم دکن بنوعی که مناسب دولت
باشد شما را رخصت خواهم ساخت و فرمودیم که چوں طی مسافت دور دراز کرده
آمده چند روز در دارالسلطنت لاهور از کوفت راه آسوده شود که ترا طلب خواهم فرمودبعد
از رسیدن به آگره که مستقرالخلافت است مشار الیه را طلبیدیم که رخصت فرمایم چوں
عنایت ایزدی قرین حال این نیاز مند درگاه الهی است خاطراز فتح وا پرداخته
متوجه پنجاب گشتم و در صدد آں شدیم که مشارالیه را روانه گردانیم بعد از سرانجام
بعضی مهمات ضروری بجهت گرمی هوا متوجه خطه کشمیر جنت نظیرکه درلطافت
و نزاهت آب و هوا مسلم الثبوت سیاحان ربع مسکوں است شدیم بعد از رسیدن بآں
خطهٔ دلکشا زنبل بیگ را بواسطه رخصت طلبیدیم که خود بسعادت متوجه شده
سیرگاههاے نزهت بخش فرح افزاے انجا را یک یک بار نمایم دریں اثنا خبر رسیدن
آں بردر کامگار بعزم تسخیر قندهار که هرگز در خاطر خطور نکرده بود رسید حیرت تمام
دست داد که کوره دهی چه خواهد بود که خود بسعادت بتسخیرآں متوجه شوند
و چشم از چناں دوستی و برادری و اتحاد پوشیده دارند باوجود آنکه مستخبران راست
قول درست گفتار خبرمی رسانیدند باور نمی کردیم بعد ازانکه اینخبر محقق شد
درساعت بعبدالعزیز خاں حکم فرمودیم که ازرضای اں برادر کامگار تجاوز نه نماید تاحال
سررشته برادری مستحکم است مرتبه ودرجه ایں الفت و یکجهتی را برابربعالم نمیکردیم
و هیچ عطیه را بان نمی سنجیدیم فاما لایق و مناسب برادری آنبود که تا آمدن ایلچیه

صفر میفرمودند شاید مطلب و مدعایی که آمده بود کامیاب خدمت میرسید قبل از رسیدن ایلچی مرتکب چنین حدثه شدن آیا اهل روزگار تقصیر پیرانه عهد و صداقت و سرمایه مروت و فتوت را کدام طرف راجع خواهند ساخت الله تعالی در جمیع اوان حافظ و ناصر و معین باد * بعد از رخصت فرمودن ایلچیان همگی همت به تنبیه لشکر قندهار مصروف داشته فرزند خانجهانرا که بجهت بعضی مصلحتها طلب شده بود فیل و اسپ خاصه با شمشیر و خنجر مرصع و خلعت عنایت نموده بطریق منقلاء رخصت فرمودم که تا رسیدن شاهزاده شهریار با عساکر ظفر آثار در ملتان توقف نموده مدنظر حکم باشد و باقرخانرا که فوجدار ملتان بود بدرگاه والا طلب نموده شد علی قلی بیگ درمن را به منصب هزار و پانصدی سوار ساخته بکمک مشارالیه مقرر داشتم و همچنین میرزا رستم را بمنصب پنجهزاری بلند مرتبه گردانیده در خدمت آنعزیز بلشکر مذکور تعین فرمودم لشکر خان از صوبه دکن آمده ملازمت نمود از تعینات لشکر مذکور گشت الهداد خان افغان و میرزا عیسی ترخان و مکرمخان و اکرمخان و دیگر امرا که از صوبه دکن و بنگال خاکبوس آمده بودند اسپ و خلعت لطف نموده بهمراهی خانجهان رخصت فرمودم عمدة السلطنت آصفخانرا بدارالخلافه آگره فرستادم که کل خزانه مهر و روپیه را که از آغاز سلطنت حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه تا حال فراهم آمده بدرگاه بیارد اصالتخان پسر خانجهان به منصب دو هزاری و هزار سوار سرفرازی یافت محمد شفیع بخشی صوبه ملتان بخطاب خانی سرفراز گشت * شریف وکیل فرزند قبالمند شاه پرویزرا رخصت فرمودم که بسرعت هرچه تمامتر رفته آنفرزند را با لشکر صوبه بهار بملازمت بیارد و فرمان مرحمت عنوان به خط خاص نوشته تاکید بسیار در آمدن او نموده شد درین تاریخ میر میران نبیره شاه نعمت الله بمرگ مفاجات ودیعت حیات سپرد امید که از اهل آمرزش باد میرزا بیگ قراول را فیل مست زیر کرد و کشت خدمت اورا بامام وردی فرمودم چون از ضعیفی به دو سال پیش ازین عارض شده بود و فتور همت دل و دماغ همراهی نمیمود که بمسودات سوانح و وقایع نوایم پرداخت درینولا که معتمد خان از خدمت دکن آمده سعادت آستان بوس دریافت چون از بندهای مزاجدان و شاگردان سخن فهم بود و سابق نیز سر رشته این خدمت و ضبط وقایع بعهده او بود حکم فرمودم که از تاریخی که نوشته ام آینده مشارالیه بخط خود نویسد و در ذیل مسودات من داخل سازد و انچه بعد ازین سوانح شود بطریق روزنامچه مسوده نموده به تصحیح من رسانیده به بیاض می سپرده باشد *

ازینجا مسودات نوشته معتمد خان است

درین ایام که همگی همت جهانکشای به تهیه لشکر قندهار و تدارک آنکار مصروف بود خبرهای ناخوش از تغیر حال وے اعتدالیهای خرم بعرض میرسید موجب توحش وتورع خاطر میگشت * بنابرین موسویخان را که از بندهای با اخلاص مزاجدان بود بگذاردن پیغامهاے تهدید و ترغیب و بیان نصایح هوش افزا نزد آن بیدولت فرستادم که

نمونی سعادت او را از گران خواب غفلت و غرور بیدار سازد و نیز بر ارادهاے
ل و مقاصد فاسد او وقوف حاصل نموده بخدمت شتابد تا بهرچه مقتضاے وقت
د بعمل اید غرهٔ بهمن ماه الهي جشن وزن قمري آراسته گردید درین جشن همایون
بتخان از صوبه کابل رسیده سعادت ملازمت دریافت و مورد عنایات خاص گشته
وب خان بدخشي را بعنایت نقاره بلند پایگي بخشیده بصوبه کابل تعین فرمودم ※
ارن اینحال عرضداشت اعتبار خان از آگره رسید که خرم با لشکر نکبت اثر از ماندو
ه اینصوب شده ظاهرا خبر طلب خزانه را شنیده آتش در نهادش افتاد و عنان
نیار از دست داده بیتابانه روانه شده که شاید در اثنای راه خود را بخزانه رسانده
ت اندازي تواند کرد بنابرین رای صواب نما چنین اقتضا فرمود که برسم سیر و شکار
کنار آب سلطان پور نهضت اتفاق افتد اگر آن بے سعادت برهنموني بدرقهٔ ضلالت
م به بادیه جلادت نهاده باشد پیشتر شتافته سزاے کردار ناهنجار در دامن روزگار او
اده شود و اگر طور دیگر صورت بندد در خور آن بعمل آید ※ باین عزیمت هفتدهم
ه مذکور بساعت مسعود و زمان محمود کوچ واقعه شد مهابتخان بعنایت خلعت
اص سرفرازي یافت یک لک روپیه بمرزا رستم و دو لک روپیه به عبدالله خان بصیغهٔ
ساعدت حکم شده مرزا خان پسر زین خان را با فرمان مرحمت عنوان نزد فرزند اقبالمند
ه پرویز فرستاده تاکید بیش از بیش در طلب او نموده شد راجه سارنگدیو جهت طلب
به نرسنگدیو رفته بود آمده ملازمت نمود معروضداشت که راجه با جمعیت شایسته و
ج آراسته دربلدهٔ تهانیسر بسعادت رکاب مفتخر خواهد گشت و درین چند روز مکرر عرایض
تبار خان و دیگر بندها از دارالخلافه اگره رسید که خرم از برگشتگي و بیدولتي حقوق
یت را بعقوق مبدل ساخته پاے ادبار در وادي جهالت و ضلالت نهاده روانه این
دواست و ازین جهت براوردن خزانه را صلاح دولت ندانسته باستحکام برج و باره
لوازم قلعداري پرداختم و همچنین عرضداشت آصفخان رسید که ان بیدولت پرده
رم دریده روے بوادي ادبار نهاده از روش امدن او بوے خیر نمي اید چون صلاح
لت در اوردن خزانه نبود بحراست ایزدي سپرده خود متوجه ملازمت است
ابرین از آب سلطانپور عبور فرموده بکوچ متواتر متوجه تنبیه و تادیب ان سیاه بخت
دیدم و حکم فرمودم که بعد ازین اورا بیدولت میگفته باشند درین اقبال نامه هرجا
ه دولت مذکور شود کنایه ازو خواهد بود از تربیت ها و مرحمت هاکه در حق او
ظهور امده می توانم گفت که تا حال هیچ بادشاهي بفرزند خود اینقدر عنایت
رده باشد انچه پدر بزرگوارم به برادران من لطف نموده بودند من بنوکران او مرحمت
موده و صاحب خطاب و علم و نقاره ساختم چون در اوراق گذشته بتقریبات ثبت
ناده و بر مطالعه کنندگان این اقبالنامه پوشیده نخواهد بود که چه پایه توجه و تربیت
رحق او مبذول گشته زبان قلم را از شرح ان کوتاه داشتم از کدام الم خود نویسم از
قت و ضعف در چنین هواے گرم که بمزاج من نهایت ناسازگاري دارد سواري و تردد

باند کرد و باس حال بر سرچدس باحلقی باند روت بسیارے ار بندہ ھارا کہ سالہاے درار تربیت کردہ بمرتبه امارت رسانیدہ کہ امرور بانستی تحفگ اوردنگ یا مرلعاش بکار آیند بہ شومی او سیاست مرمودہ بدست حود صانع ساحت للہ الحمد کہ ایرد حل سبحانه ابقدر حوصلہ و برد باری کرامت مرمود کہ این همه را تاب می توان اورد و نک طوری می توان گدرانند و برحود آسان کرد اما انچه بردل گرانی میکند و مراسع عدرت را درآشوب دارد این است کہ درچنین وقتی بایستے کہ مریدان سعادت گرس و امراے احلاص اثر بہ تعصب بکدیگر بلاش حدمت قندهار و حراسان کہ ناموس سلطنت است بمانند این بے سعادت تشنه برپاے دولت حود رہ سنگ راہ این عریمت شد و مهم قندهار در عقدہ تعویق و توقف افتاد امید کہ حق تعالی این نگرانی ھارا ار پیش خاطر بردارد * د بدوقت بعرض رسید بہ محترم حان حواحہ سرا و حلدل بیگ دوالقدر و مدائی حان مدر تورک باں بدولت رابطہ احلاص درست ساحتہ ابواب مراسلات مفتوح داربد چوں وقت مقتضی مدارا و اعماض بود هر سہ را مقید مرمودم و بعد ار تحقیق و تفحص احوال چوں در حرام نمکی و بد اندیشی و بدسگالی حلدل و محترم شک و شبهہ نماند و مثل میررا رستم امرا برے احلاصی و بدسگالی حلدل سوگند حوردہ باگریر اظهارا بمناسبت رسانیدم و مدائی حان را کہ عدار احلاص او ار الاش تهمت و نقصان پاک بود ار قید برآوردہ سرمرار ساحتم راحہ رور امروں را برسم داکچوکی برد مریدی امدالمدد شاہ پرویر مرستادم کہ سرارلی بمودہ آں مرید را با لشکر طفراثر بسرعت هرچہ تمامتر بملارمت رساند تا آں بیدولت چنانچہ باید بسراے کردار با پسندیدہ حود برسد حواهر حان حواحہ سرا بحدمت اهتمام دربار محل سرمرار شد عرہ اسفندار مد ماہ الهی بور سراے مورد عساکر منصور گشت * درین رور عرضداشت اعتدار حان رسید کہ بیدولت بسرعت هرچہ تمامترحود را بنواحی دارالحلافه آگرہ رسانیدہ بود کہ شاید پیشتر ار استحکام قلعہ ابواب فتنہ و فساد مفتوح گردانیدہ کاری تواں ساحت چوں بہ فتحپور مدرسد در دولت را برروے حود مسدود می یابد حجلت ردہ ادبار گشتہ توقف می نماید حانحاناں و پسر او بسیارے ار امرای بادشاهی کہ در تعینات صوبہ دکن و گجرات بودند همراہ او آمدہ رفیق راہ بخی و کافر نعمتی شدہ اند موسوی حان او را در فتحپور دیدہ بملاح احکام بادشاهی بمود و مقرر شد کہ قاضی عبدالعریر ملازم حود را برفاقت او بدرگاہ والا مرستد کہ مطالب او را بعرض رساند سندر نام نوکر حود را کہ سر حلقه ارباب ضلالت و سر گروہ اهل مساد است بآگرہ مرستادہ کہ حرانں و دفاین بندها را کہ در آگرہ داردہ متصرف گردد ارحملہ حانہ لشکرحان در آمدہ نہ لک روپیہ را متصرف گشت همچنین بمنرل دیگر بندها هرحا گمان ساماے داشت دست تطاول درار ساحتہ انچہ یامت بتصرف درآورد هرگاہ مثل حانحاناں امرای کہ بمنصب عالی اتالیقی اختصاص داشت در هفتاد سالگی روے حود را بہ بخی و کافر نعمتی سیاہ رد ار دیگران حود

چه گله گویا سرشت او به بغي و کافر نعمتي مجبول بود پدرش در آخر عمر با پدر بزرگوارم همین شیوه ناپسندیده مسلک داشت او پیروي پدر نموده دریں سن خود را مطعون و مردود ازل و ابد ساخت

عاقبت گرگ زاده گرگ شود * گرچه با آدمي بزرگ شود

دریں تاریخ موسویخاں با عبدالعزیز فرستادهٔ بیدولت رسید چوں ملتمسات او معقولیتے نداشت راه سخن نداده حواله مهابتخاں نمودم که مقید دارد پنجم ماه مذکور کنار آب لودیانه مقر و معسکر اقبال گردید خاں اعظم بمنصب هفت هزاري و پنجهزار سوار سربلندي یافت راجه بهارت بوندیله از دکن و دیانت خاں از آگره رسیده ملازمت نمودند گناه دیانت خاں را بخشیده بهماں منصب که سابق داشت سرفراز ساختم راجه بهارت بمنصب هزار و پانصدي و هزار سوار و موسویخاں بهزاري و سیصد سوار ممتاز گشتند روز مبارک شنبه دوازدهم در ظاهر پرگنه تهانیسر راجه نرسنگدیو ملازمت نموده فوج آراسته بتوزک عرض داده مورد تحسین و آفرین گردید راجه سارنگدیو بمنصب هزار و پانصدي و ششصد سوار سرفراز شد در حوالي کرنال آصفخاں از آگره آمده بسعادت رکاب بوس فرق عزت برافراخت دریں‌وقت آمدن او عنواں فتوحات بود نوازشخاں پسر سعید خاں از صوبه گجرات رسیده زمیں بوس نمود در هنگامیکه بیدولت در برهان پور بود حسب‌الالتماس او باقي خاں را بصوبه چوناگره تعین فرموده بودم بمشارالیه فرماں شده بود که بدرگاه آید دریںولا خود را رسانیده شریک خدمت گشت چوں از دارالسلطنت لاهور بے سابقه خبر کوچ اتفاق افتاد و فرصت مقتضي توقف و تامل نبود با معدودے از امراء که در رکاب منصور بودند و بخدمت حضور اختصاص داشتند برآمده شد تا رسیدن بسهرند اندک مایه مردم بسعادت همراهي سرفراز بودند بعد از گذشتن از سهرند فوج فوج و قشوں قشوں لشکر از اطراف و جوانب آمدند تا دهلي انقدر جمعیت فراهم آمد که بهر جانب که نظر مي انداختم تمام روی صحرا را لشکر فراگرفته بود چوں بعرض رسید که بیدولت از فتحپور برآمده روانه اینصوب گشته بکوچ متواتر متوجه دهلي شد بعساکر ظفر طراز حکم جلته پوشیدن فرمودم دریں یورش مدار تدبیر امور و ترتیب افواج منصور بصوابدید مهابتخاں مفوض بود سرداري فوج هراول بعبدالله خاں مقرر داشته از جوانان چیده و گزیده و سپاهیان کاردیده هرکس راکه مشارالیه التماس نمود در فوج او نوشته حکم فرمودم که یک گروه پیشتر از دیگر افواج میرفته باشند خدمت رسانیدن اخبار و ضبط راهها را نیز او متعهد شد و ماغافل ازیں که او با بیدولت همداستان است و غرض اصلي آں بد اصل آنست که اخبار لشکر مارا باو رساند پیش ازیں هم خبر راست و دروغ بر طومارهاے طولاني نوشته مي آورد که جاسوسان من آزانجا فرستاده اند بعضي از بندهاے فدوی را متهم میداشت که با بیدولت اتفاق دارند و اخبار دربار باو مي نویسند اگو بفتنه سازي ودر اندازي او ازجا رفته اضطراب و بیتابي مي نمودم دریں طور شورشي که تند باد فتنه و طوفان بلا در آشوب و تلاطم بود

بسیاری از بندهای مدوی را به تهمت او ضایع ساخت با آنکه بعضی از دولتخواهان درخلا و ملا بکنایه و صریح از بد اندیشی و نا راستی او حرفها راست بعرض میرسانیدند وقت مقتضی آن نبود که وا شگافته پرده از روی کار او برگرفته آید چشم و زبان را از ادای که وحشت خاطر شوم او باشد نگاهداشته بشعور از شعور در عنایت و التفات افزون و افراط بکار میبرد که شاید خجلت زده از کردارها هنجار خود گشته از بد ذاتی و بدبختی سرداری باز آید آن مردود ازل و ابد که سرشت زشت او بخبث و نفاق مجبول بود بخود بس نیامده کرد آنچه درخور او بود چنانچه در جای خود گذارش خواهد یافت

درخشنده تلخ است او را سرشت * گرش در نشانی بباغ بهشت
ور از جوی خلدش به هنگام آب * به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب
سر انجام گوهر بکار آورد * همان میوهٔ تلخ ببار آورد

بالجمله در حوالی دهلی سید بهوه بخاری و صدر خان و راجه کشنداس از شهر آمده بسعادت رکاب بوس سرفراز شدند بادر خان فوجدار سرکار ا ده نذر درین تاریخ خود را باردوی ظفر قرین رسانیده بست و پنجم ماه مذکور از معمورهٔ دهلی گذشته در کنار آب جمنه معسکر اقبال آراسته گوهرولد رای سل درباری از صوبهٔ دکن آمده بدولت زمین بوس ممتاز گردید به منصب دو هزاری و هزار و پانصد سوار سرفراز گشته بخطاب راجه خلعت امتیاز پوشید ریردست خان میر توزک بعنایت علم و نقره سرافراخت

جشن هژدهمین نوروز از جلوس همایون



شب سه شنبه پنجم ماه جمادی‌الاول سنه هزار و سی و دو هجری نیر اعظم فروغ بخش عالم به بیت‌الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود و سال هژدهم از مبداء جلوس بمبارکی و فرخی آغاز شد * درین روز استماع افتاد که بدولت بحوالی متهرا رسیده در پرگنه شاه پور لشکر ادبار آن او فرود آمده بست و هشت هزار سوار دیدند امید که بمعرض مقهور و منکوب گردد راجه جگسنگهه پسر راجه باسنگهه از وطن خود آمده سعادت رکاب بوس دریافت راجه نرسنگهه دیو را که در طایفهٔ راجپوت ازو عمده تر امرای نیست بخطاب مهاراجه بلند مرتبه گردانیده احمد بیگ خان پسر او را بمنصب دو هزاری و هزار سوار سرفراز ساختم سید بهوه بعنایت علم ممتاز شد چون بعرض رسید که بدولت کنار آب جمنه را گرفته می آید بهضت موکب منصور نیز بهمان سمت مقرر گشت ترتیب افواج بحر امواج از هراول و جرنغار و برنغار و التمش و طرح و چنداول و غیره بآئینی که لایق حال و مناسب مقام بود قرار یافت مقارن این خبر رسید که بدولت باجانجانان پی سعادت از راه راست عنان تافته بر پرگنه کولکه که بدست

گروه جانب چپ است شتافته و سندر برهمن را که رهنمای بادیه ضلالت و گمراهي است با داراب پسر خانخانان و بسیارے از امرای بادشاهي که رفیق راه بغي و حرام نمکي شده اند مثل همت خان و سربلند خان و شرزه خان و عابدخان وجادو رای و اودیرام و آتش خان و منصور خان و دیگر منصبداران که از تعینات صوبه دکن وگجرات و مالوه بودند تفصیل ان طولی دارد تمام نوکران خود را مثل راجه بهیم پسر رانا و رستم خان و بیرم بیگ و دریای افغان و تقی و غیره در برابر لشکر منصور گذاشته پنج فوج قرار داده اگرچه بظاهر سمت سرداري به داراب برگشته روزگار است لیکن در حقیقت و معني سرداري و مدار کار بر سندر زشت کردار است و تیره بختان بی عاقبت در نواحي بلوچپور نزول ادبار نموده اند هشتم ماه مذکور قبولپور معسکر ظفر گردید درین تاریخ نوبت چنداولي باقر خان بود مشارالیه را از همه عقب تر گذاشته بودیم جمعی از مقهوران در اثنای راه خود را با عراق لشکر منصور رسانیده دست تطاول دراز ساختند باقرخان پای همت برجا داشته بمدافعه انها پرداخت و خواجه ابوالحسن خبر یافت و بکمک عنان تافت تا رسیدن خواجه مردودان تاب نیاورده راه گریز سپرده بودند روز چهار شنبه نهم ماه مذکور بیست و پنجهزار سوار بسرداري آصفخان و خواجه ابوالحسن وعبداله خان جدا ساخته برسر مقهوران بی عاقبت تعین فرمودم قاسم خان و لشکرخان و ارادتخان و فدائي خان و دیگر بندها موازي هشت هزار سوار در فوج آصفخان مقرر گشت باقرخان و نورالدین قلي و ابراهیم حسین کاشغري وغیره مقدار هشت هزار سوار بکمک خواجه ابوالحسن قرار یافت نوازش خان و عبدالعزیز خان و عزیزالله و بسیاری از سادات بارهه و امروهه به همراهي عبدالله نوشته شد درین فوج ده هزار سوار بقلم آمدند سندر مقهور لشکر ادبار اثر ترتیب داده قدم بی آزرمي پیشنهاد درین وقت من ترکش خاصه خود را مصحوب زبردستخان میر توزک بجهت عبدالله خان فرستادم که موجب دلگرمي او شود چون تلاقي فریقین اتفاق افتاد آن روسیاه ازل و ابد که سرشت زشتش به بغي و کفران نعمت مجبول بود راه گریز سپرده به مقهور ان پیوست عبدالعزیز خان پسر خانه وران و الله اعلم دانسته یا نا دانسته به همراهي اوشتافت نوازشخان و زبردستخان و شیر حمله که در فوج ان بے حمیت بودند پای همت افشرده از رفتن او ویران نشدند ازانجا که تائید ایزد جلّ و اعلي همه جا و همه وقت قرین حال این نیازمند است در چنین هنگامیکه مثل عبدالله خان سرداری فوج ده هزار سوار را برهم زده و ویران ساخته بغنیم پیوست و نزدیک بود که چشم زخم عظیم به لشکر منصور رسد تیر تفنگ از شست غیب بمقابل سندر رسید از افتادن او ارکان همت مقهوران تزلزل پذیرفت خواجه ابوالحسن نیز فوج مقابل خود را از پیش برداشته درهم شکست و اصفخان بوقت رسیدن باقرخان تردد نمایان کرده کار را تمام ساخت و فتحي که طغرای فتوحات روزگار تواند شد از مکمن غیب چهره پرداز مراد گشت زبردست خان وشیر حمله وشیربچه پسر او وپسر اسد خان معموري و محمد حسین

برادر خواجه جهان و جمعی از سادات بارهه که در فوج عبدالله رو سیاه بودند شربت خوشگوار شهادت چشیده جنات جاوید یافتند عزیزالله نبیرهٔ حسین خان زخم بندوق برداشته بسلامت ماند اگرچه دربدو وقت رفتن آن منافق مردود هم از تائیدات غیبی بود لیکن اگر در عین جنگ این حرکت شنیع ازو بظهور رسیدی ظن غالب اینکه اکثر سرداران لشکر عاصی گشتندی یا گرفتار شدندی بحسب اتفاق در السنهٔ عوام بلعنت‌الله اشتهار یافت چون نامی از عقب نامرد او شده بود من هم او را بهمین نام خواندم بعد ازین هرجا لعنت‌الله مذکور شود کنایه ازو خواهد بود بالجمله مقهوران بد انجام که از عرصهٔ کارزار راه گریز سپرده بودند روی بوادی ادبار نهادند و دیگر خود را جمع نیارستند ساخت و لعنت‌الله با سایر مقهوران تا پیش بدولت که بیست کروه مسافت بود عنان باز نکشید چون خبر فتح اولیای دولت بآن ادبارمند بی‌یار رسید سجدات شکران موهبت که از عنایات مجددهٔ الهی بود بتقدیم رسانیده دولتخواهان شایستهٔ خدمت را بحضور طلب فرمودم روز دیگر سر سندر را بحضور آوردند چنان ظاهر شد که چون بندوق باو رسیده دل بمالکان جهنم سپرد لاشهٔ او را بجهت سوختن بدهی که در آن حوالی بوده برده اند وقتی که خواسته اند که آتش برافروزند فوجی از دور نمایان شد از بیم آنکه مبادا گرفتار شوند هرکدام بطرفی گریخته اند مقدم آن موضع سرش را بریده بسرای خود برد خان اعظم که در جاگیر او مقرر بود برده مشارالیه بملازمت آورد چهرهٔ شومش درست نمایان بود هنوز متغیر نشده گوشهایش را بجهت مرواریدهای که داشته بریده برده بودند اما هیچ معلوم نشد که از دست که بندوق خورده از معدوم شدن او بیدولت دیگر کمر نه بست گویا دولت و همت و عقل او آن سگ هندو بوده هرگاه مثل من پدری که در حقیقت آفریدگار مجازی اوئیم و در حیات خود او را بوالا پایهٔ سلطنت رسانیده به هیچ چیز ازو دریغ نداشته باشم چنین کند حاشا از عدالت الهی که دیگر روی بهبود به بیند جمعی از بندها که درین یورش مصدر خدمات شایسته شده در خور پایهٔ خویش بمراتب بیش از پیش سرفرازی یافتند خواجه ابوالحسن بمنصب پنجهزاری از اصل و اضافه ممتاز شد نوازشخان بمنصب چهار هزاری و سه هزار سوار باقرخان سه هزاری و پانصد سوار و نقاره ممتاز گردید ابراهیم حسین کاشغری دو هزاری و هزار سوار عزیزالله دو هزاری و هزار سوار نورالدین قلی دو هزاری و هفتصد سوار راجه رامداس دو هزاری و هزار سوار لطف‌الله هزار و پانصدی و پانصد سوار بهورش خان هزاری و پانصد سوار و اگر جمیع بندها مفصلاً نوشته آید بطول می انجامد بالجمله یک روز در منزل مذکور مقام فرموده روز دیگر کوچ کردم خان عالم از اله‌آباد کوچ کرده دولت استانبوس دریافت دوازدهم ماه مذکور در حوالی موضع جهانسه منزل شد درین روز سربلند رای از دکن آمده ملازمت نمود و بعنایت خنجر مرصع خاصه با پهول کتاره سرفراز گردید عبدالعزیز خان و چندی که همراه لعنت‌الله رفته بودند خود را از جنگ بیدولت خلاص کرده بملازمت پیوستند و چنان

نمودند که در وقتیکه لعنت‌الله تاخت ما را گمان آں شد که بقصد مبارزت اسپ بر انگیخته چوں میاں مقهوراں . در آمدیم چارۀ بجز رضا و تسلیم ندیدیم الحال قابو یافته خود را بسعادت آستانبوس رسانیدیم باآنکه دو هزار مهر برسم مدد خرچ از بیدولت گرفته بودند چوں وقت تقاضای باز پرس نمي نمود عذر انها را براستي خریداري شد نوز دهم جشن شرف آراستگي یافت و بسیارے از بندها باضافه منصب و عنایات لایق سرفراز گردیدند میر عضدالدوله از آگره آمده ملازمت نمود فرهنگے که در لغت ترتیب داده بنظر در آورد الحق محنت بسیار کشیده و خوب پیروي ساخته و جمیع لغات را از اشعار علماء قدما مستشهد آورده دریں فن کتابے مثل ایں نمیباشد راجه جیسنگه بمنصب سه هزاري و هزار و چهار صد سوار سرفراز شده بفرزند شهریار فیل خاصه عنایت نمودم خدمت عرض مکرر بموسویخاں مقرر گشت آماں‌الله پسر مهابتخاں بخطاب خانه زاد خاني و منصب چهار هزاري ذات و سوار نوازش یافته بعنایت علم و نقاره بلند مرتبه گردید غرهٔ اردي بهشت ماه الهي بر کنار کول فتح پور نزول اقبال اتفاق افتاد اعتبار خاں از آگره آمده ملازمت نمود و بنظر عاطفت مخصوص گشت مظفر خاں و مکرم خاں و برادر مکرم خاں نیز از آگرهٔ آمده سعادت ملازمت در یافتند چوں اعتبار خاں بمحافظت و محارست قلعه آگره چنانچه ازحلال نمکي مصدر مساعي جمیله و ترددات پسندیده گردیده بود بخطاب ممتاز خاني سربلند گردانیده منصب شش هزاري ذات و پنجهزار سوار عنایت نمودم خلعت باشمشیر مرصع و اسپ و فیل خاصه مرحمت فرموده بخدمت مذکور رخصت انعطاف ارزاني داشتم سید بهوه بمنصب دو هزاري و هزار و پانصد سوار سرفراز شد مکرم خاں بمنصب سه هزاري و دو هزار سوار و خواجه قاسم بهزار و چهارصد سوار نوازش یافتند چهارم ماه مذکور منصور خاں فرنگي که در اوراق گذشته احوال او بشرح مرقوم گشته با برادرش و نوبتخاں دکني برهنموني دولت از بیدولت جدا شده بخدمت پیوستند خواص خاں را نزد فرزند اقبال مند شاه پرویز فرستادم میرزا عیسی ترخاں از ملتاں رسیده سعادت آستاں بوس دریافت بمهابتخاں شمشیر خاصه عنایت شد دهم ماه مذکور نواحي پرگنه هندوں معسکر اقبال گردید منصور خاں بمنصب چهار هزاري ذات و سه هزار سوار و نوبتخاں بمنصب دو هزاري و هزار سوار امتیاز یافتند یازدهم مقام شد چوں دریں روز سعادت ملازمت فرزند اقبال مند شاه پرویز مقرر گشته بود حکم فرمودم که شاهزادهاے کامگار و امراے نامدار و سایر بندهاے جاں سپار جوق جوق و تشوں تشوں باستقبال شتافته آں فرزند اقبالمند را بآئین لایق بملازمت آورند و بعد از گذشتن نیم روز که ساعت مسعود و مختار بود بسعادت زمین بوس جبین اخلاص نوراني ساخت و بعد از تقدیم لوازم کورنش و تسلیم و اداے مراتب تورۀ و ترتیب فرزند اقبال مند را بشوق و شفقت تمام در آغوش عزت گرفته نوازش و مهرباني بیش از بیش ظاهر ساختم درینولا خبر رسید که بیدولت در وقت عبور از حوالي پرگنه

امیر که وطن مالوفه راجه مانسنگه است جمع ازاوباش را فرستاده آن معموره را تاخت و تاراج نموده دوازدهم ماه مذکور ظاهر موضع سارواني معسکر اقبال گشت جبهت خان را جهت تعمیر مدارل اجمیر پیشتر رخصت فرمودم فرزند سعادت مند شاه پرویز را به منصب والای چهل هزاری و سي هزار سوار بلند مرتبه گردانیدم چون بعرض رسید که بیدولت جگت سنگهه پسر راجه باسو را تعین فرموده که بوطن خویش رفته در کوهستان صوبه پنجاب ابواب فتنه و فساد مفتوح گرداند صادق خان میربخشي را بحکومت صوبه پنجاب سرفراز ساخته به تنبیه و تادیب او رخصت فرمودم خلعت باشمشیر و فیل عنایت کردم و منصب او از اصل و اضافه چهار هزاری ذات و سه هزار سوار مقرر داشته بعنایت توغ و نقاره سرفراز گردانیدم درینولا بعرض رسیدکه میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ را که به فتجپور اشتهار دارد برادران خورد او بتحریر سر اورنجه او را بقتل میرسانند مقارن اینحال برادرانش بدرگاه آمده زمین بوس نمودند و مادر حقیقي او بتر بخدمت بنوست لیکن چنانچه باید مدعي خون فرزند نشد و نه ثبوت شرعي بدوادست رساید اگرچه رشت خوئی او بمرتبه بود که کشته شدن آن بی‌سعادت افسوس نداشت بلکه صلاح وقت و مناسب دولت باشد لیکن چون ازین بیدولتان بنسبت به برادر کلان که بمنزله پدر است چنین بے باکي بظهور رسیده و عدالت مقتضی اغماض نگشت حکم فرمودم که بالفعل در زندان محبوس باشند بعد ازین آنچه سزاوار باشد بعمل آید بیست وکم ماه مذکور راجه کشنسنگهه ورای سورجسنگهه از اتصال حاگیر خود رسیده دولت رکاب بوس در یافتند معزالملک که بطلب فرزند خان جهان بملتان فرستاده بودم درین تاریخ آمده ملازمت نمود و از صعوبت ضعف و بیماری او معروض داشت اصالتخان پسر خود را با هزار سوار بخدمت فرستاده اظهار تاسف و آزردگي بسیار از حرمان ملازمت نموده بود چون عذر بوقوع صدق آراستگي داشت مقبول افتاد بیست و پنجم ماه مذکور فرزند اقبالمند شاهزاده پرویز با عساکر منصور بمدافعت و استیصال بیدولت و مخذول العاقبت تعین شد عنان اختیار شاهزاده کامگار و مدار انتظام عساکر منصور ظفر آثار بید موتمن الدوله القاهره مهابتخان حواله شد از امرای نامدار و بهادران جان نثار که در خدمت شاهزاده بلند اقبال مقرر گشتند نام تفصیل است خانعالم مهاراجه گجسنگهه فاضل خان رشید خان راجه گردهرراجه رام داس کچهواهه خواجه میرعبدالعزیز عزیزالله اسد خان پرورش خان اکرام خان سید هزبرخان لطف الله رای نرانی داس وغیرهم سواری چهل هزار سوار موجود و توپخانه عالي باندست لک روپیه خزانه همراه نموده شد بساعت سعادت قرین آن فرزند اخلاص گزین را همعنان فتح و فیروزي رخصت نموده شد باصلحان بخدمت بخشیگری و واقع نویسي لشکر منصور مقرر گشت خلعت خاصه بابادري زربفت و در گریبان ودامان مروارید کشیده که بمبلغ چهل ونکهزار روپیه در سرکار ترتیب یافته بود وفیل خاصه رتن گج نام باده ماده فیل واسپ خاصه وشمشیر مرصع که قیمت جمله هفتاد

و هفت هزار روپیه باشد بشاهزاده مرحمت فرمودم و همچنین نور جهان بیگم خلعت و اسپ و فیل چنانچه رسم است به آن فرزند لطف نمود وبمهابتخان ودیگر امرا در خور شایستگي اسپ و فیل و سروپا عنایت شد از ملازمان روشناس ان فرزند نیز بعنایات لایق سرفرازي یافتند دریں تاریخ مظفرخان بخدمت میر بخشي خلعت امتیاز یافت غرهٔ خورداد ماه الهي شاهزاده داور بخش پسرخسرو را بصاحب صوبگي ملک گجرات سربلند ساخته خان اعظم را بوالا منصب اتالیقي او امتیاز بخشیدم به شاهزاده اسپ و فیل و خلعت و خنجر خاصه مرصع و توغ و نقاره مرحمت شد خان اعظم و نوازش خان و دیگر بندها بنوازشات در خور خود سرفرازي یافتند ارادت خان از تغیر فاضل خان بخدمت بخشیگري ممتاز شد * رکن السلطنت آصف خان بصاحب صوبگي ولایت بنگاله و اودیسه فرق عزت برافراخت خلعت خاصه با شمشیر مرصع بمشارالیه عنایت شد ابو طالب پسر او بهمراهي پدر مقرر گشت و بمنصب دو هزاري و هزار سوار سرفرازي یافت * روز شنبه نهم ماه مذکور مطابق نوزدهم شهر رجب سنه هزار و سي و دو هجري در ظاهر اجمیر بر کنار تال آنا ساگر نزول سعادت اتفاق افتاد شاهزاده داور بخش بمنصب هشت هزاري و سه هزار سوار سرفراز گردیده دو لک روپیه خزانه بجهت مدد خرچ لشکر بهمراهي او مقرر گشت و یک لک روپیه مساعدة بخان اعظم حکم فرمودم اله یار پسر افتخار بیگ که در خدمت فرزند اقبالمند شاه پرویز میباشد حسب الالتماس آن فرزند بعنایت علم سرفراز گردید تاتار خان بحراست قلعه گوالیار دستوري یافت راجه گجسنگهه به منصب پنجهزاري و چهار هزار سوار سربلند گشت * دریںولا از آگره خبر رسید که حضرت مریم الزماني بقضاے ایزد سبحانه بخلوتسراي جاوداني شتافتند امید که الله تعالی ایشان را غریق بحر رحمت خویش گرداناد و جگت سنگهه پسر رانا کرن از وطن آمده دولت زمین بوس دریافت ابراهیم خان فتح جنگ حاکم بنگاله سي و چهار زنجیر فیل برسم پیشکش فرستاده بود بنظر در آمد باقرخان بفوجداري سرکار اوده و سادات خان بفوجداري میان دوآب مقرر گردیدند میر مشرف بخدمت دیواني بیوتات سرفراز شد * دوازدهم تیر ماه الهي عرضداشت متصدیان صوبه گجرات نوید بخش فتح و فیروزي گردید تفصیل این اجمال آنکه صوبه گجرات را که جاي یکي از سلاطین والا شکوه است در جلدوی فتح رانا به بیدولت عنایت فرموده بودم چنانچه در سوانح گذشته مشروحاً ثبت افتاد و سندر برهمن بوکالت او حکومت و حراست آنملک می نمود در هنگامیکه این ارادهٔ فاسد در خاطر حق ناشناس او رسید آن سگ هندو را که پیوسته محرک سلسله نفاق و عناد و مرتب اسباب فتنه و فساد بود با همت خان و شرزه خان و سرفراز خان و بسیاری از بندهاي بادشاهي که جاگیردار آنصوبه بودند بحضورخود طلب نموده کهتر برادر او را بجاي او مقرر داشت بعد ازان که سندر بقتل رسید و بیدولت هزیمت یافته عنان ادبار بصوب ماندو تافته ملک گجرات را به تیول لعنت الله مقرر نموده کهتر

مذکور را به آصفخان دیوان آصفیه و خزانه و تخت مرصع که پنج لک روپیه صرف آن شده و پرداله که یکلک روپیه بر آمده و اینها را بصیغه پیشکش من ترتیب داده بود طلب نمود صفی خان برادر جعفر بیگ است که در خدمت پدر من بخطاب آصف خانی اختصاص داشت یک صبیه برادر نور جهان بیگم که به یمن تربیت من بخطاب آصف خانی سرفراز است در خانه اوست و صبیه دیگر او به سال کلان تر بجاد بیدولت است و هر دو از یک والده اند به این نسبت بیدولت ازو توقع همراهی و موافقت داشت لیکن چون در ازل قلم تقدیر بسعادت مندی او جاری شده بود مقرر گشته که بدولت و امارت برسد حق سبحانه تعالی او را موافق گردانیده مصدر خدمات نمایان شده چنانچه نوشته می آید بالجمله لعنت الله بیوفا وفادار نام خواجه سرای خود را بحکومت آن ملک فرستاده او نامعدودی بی سروپا باحمدآباد در آمده شهر گجرات را متصرف گشت چون صفی خان اراده دولتخواهی پیش نهاد خاطر اخلاص ماثر داشت در نگاهداشتن نوکر و فراهم آوردن جمعیت و صید دلها همت گماشت روزی چند پیشتر از کهتر از شهر برآمده درکنار تال کانکریه منزل گزید و از انجا به محمود آباد شتافت و بظاهر چنان نمود که نزد بیدولت میروم و در باطن با ناهرخان و سید دلیر خان و بابو خان افغان و دیگر بندهای خان سپار و مدرمان ثبت قدم با اخلاص که در محال جاگیر خود توقف داشتند مراسلات و مراعات ترتیب مقدمات دولتخواهی نموده در انتظار فرصت نشست صالح نام ملازم بیدولت که فوجدار سرکار بهلاد بود و جمعیت نیک همراه داشت از فحوای کار دریافت که صفی خان را اندیشه دیگر پیش نهاد خاطر است بلکه کهتر هم این معنی را دریافته بود لیکن چون صفی خان جمعی را دلاسا نموده شرایط حزم و احتیاط مرعی و مسلوک میداشت نتوانستند دست و پا زد و صالح از توهم آنکه مبادا صفی خان ترک مجابا و مدارا نموده دست بخزانه دراز سازد پیش بینی بکار برده با خزانه پیشتر شتافت قریب ده لک روپیه نماند و به بیدولت رسانید و کهتر نیز پرداله مرصع را گرفته از پے او روانه شد اما تخت را بجهت گرانی نتوانست همراه برد صفی خان قابو دانسته از محمودآباد بپرگنه کریج که از راه متعارف بر سمت چپ واقع است و بابو خان در انجا بود نقل مکان نموده با ناهرخان و دیگر دولتخواهان بمکاتبت و پیغام قرار داد که هرکدام از محال جاگیر خود با جمعی که دارند سوار شده هنگام طلوع نیر اعظم که صبح اقبال اهل سعادت است و شام ادبار ارباب شقاوت از دروازه که بر سمت انها است بشهر در آیند وبنگاه خود را در پرگنه مذکور گذاشته خود با بابو خان وقت سحر بسواد شهر رسیده درباغ شعبان لحظه توقف می نماید تا خوب روشن شود و دوست و دشمن تمیز توان کرد و بعد از جهان افروزی صبح سعادت چون در دولت را کشاده یافت با انکه اثری از ناهرخان و دیگر دولتخواهان ظاهر نه نمود به توهم انکه مبادا مخالفان اگاهي یافته درهای قلعه را هم مستحکم سازند توکل بتائید ایزد نصرت بخش

نموده از دروازه سارنگپور بشهر در آمده و مقارن اینحال ناهر خان نیز رسیده از دروازه آمده داخل شهر شده خواجه سراے لعنت الله از نیرنگی اقبال بے زوال و قوف یافته بخانه شیخ حیدر نبیره میان وجیهه الدین پناه برد بندهاے شایسته خدمت شادیانه فتح و نصرت بلند آوازه ساخته باستحکام برج و باره پرداختند و چندے را برسر خانه محمد تقی دیوان بیدولت و حسن بیگ بخشی او فرستاده انها را بدست آوردند و شیخ حیدر خود آمده صفی خان را آگاه ساخت که خواجه سراے لعنت الله در خانه من است او را هم دست بگردن بسته آوردند وجمیع ملازمان و منتسبان بیدولت را محبوس و مقید ساخته خاطر از ضبط و نسق شهر پرداختند و تخت مرصع با دولک روپیه نقد و اسباب و اشیائیکه از بیدولت و مردم او در شهر بود بتصرف دولتخواهان در آمد چون این خبر به بیدولت رسید لعنت الله را باهمت خان و شرزه خان و سرفراز خان و قابل بیگ و رستم بهادر و صالح بدخشی و دیگر عاصیان بتعاقب چه از بندهاے بادشاهی و چه از مردم خود قریب پنج و شش هزار سوار موجود برسر احمد آباد تعین نمود صفی خان و ناهر خان از اگاهی این پای همت افشرده بدلاساے سپاهی و فراهم آوردن جمعیت پرداختند و از نقد و جنس هرچه بدست آمده بود حتی تخت را شکسته بعلوفه مردم قدیم و جدید قسمت نمودند و راجه کلیان زمیندار اندور و پسر لال گوپی و سایر زمینداران اطراف را بشهر طلبیده جمعیت نیک فراهم آوردند لعنت الله بکمک مقید نشده در عرض هشت روز خود را از ماندو به بروده رسانید و دولتخواهان برهنمونی همت و بدرقه توفیق از شهر برآمده در کنار تال کانکریه معسکر اقبال اراستند لعنت الله را بخاطر میرسد که شاید از تیز جلوئی سرشته انتظام دولتخواهان از هم تواند گسیخت چون از بر آمدن بندهاے خدمتگذار آگاهی یافت در بروده عنان ادبار باز کشیده تا رسیدن کمک توقف گزید بعدازان که عاصیان بدسرانجام بان سرفتنه ایام ملحق گشتند قدم ضلالت و گمراهی پیش نهاد و بندهاے دولتخواه از کانکریه کوچ کرده در ظاهر موضع تیوه نزدیک بمزار قطب عالم فرود آمدند لعنت الله سه روزه راه را بدو روز پیموده از بروده به محمود آباد پیوست چون سید دلیر خان نسائی شرزه خان را از بروده گرفته بشهر آورده بود و نسائی سرفراز خان نیز در شهر بود صفی خان بهردو مخفی کس فرستاده پیغام داد که اگر برهنمونی سعادت داغ عصیان از لوحه پیشانی عبودیت خود زدوده خود را در سلک سایر بندهاے دولتخواه منتظم سازید عاقبت شما در دنیا و در عقبی مقرون بصلاح و سداد خواهد بود والا عیال و اطفال شما را متعرض ساخته بانواع خواری سیاست خواهم کرد لعنت الله ازینمعنی آگاهی یافته سرفراز خان را به بهانه از خانه طلب داشته مقید گردانید و چون شرزه خان و همت خان و صالح بدخشی باهم اتفاق داشتند و یکجا فرود می آمدند شرزه خان را نتوانست بدست آورد بالجمله بیست و یکم ماه شعبان سنه ۱۰۳۲ لعنت الله از جائیکه بود سوار شده عساکر نکبت ماثر را ترتیب داده دولتخواهان نیز افواج اقبال

آراستند و مستعد جدال و قتال گردیدند لعمت الله را بخاطر میرسد که از در آمدن من پای همت انها از جا خواهد رفت و کار بجنگ نارسیده پریشان و متفرق خواهند گشت چون ثبات قدم دولتخواهان را مشاهده کرد تاب نیاورده بجانب دست چپ عنان ادبار تافت و بظاهر چنان نمود که درین میدان داروی تفنگ زیر خاک پنهان ساخته اند مردم ما ضایع خواهند شد بهتر آنست که در عرصهٔ سرگنج رفته جنگ اندازیم و این اندیشهٔ فاسد و تدبیرات باطل از تائیدات اقبال بود چه از انحراف عنان اوآوارهٔ هزیمت در زبانها افتاد و بهادران عرصهٔ فیروزی گرم و گیرا از پهلو در آمدند و آن بے سعادت بسرگنج بدوانست رسید و در موضع باریچه دایرهٔ کرد و دولتخواهان در دهٔ مالوره که قریب سه کروه فاصله بود معسکر اقبال آراستند صباح روز دیگر افواج ترتیب داده بآئین پسندیده متوجه کارزار گشتند و ترتیب افواج بدین نمط قرار یافت در هراول باهرخان و راجه کلیان زمیندار اندور و دیگر بهادران جلادت آثار کارطلب گردیدند در چرنغار سید دلیر خان و سید سیدو و جمعی از بندهای اخلاص شعار مقرر شدند و در برنغار بابوخان و سید یعقوب و سید علام محمد و دیگر فدائیان جان نثار قرار گرفتند و در قول صفی خان و کفایت خان بخشی و بعضی از بندهای شایسته خدمت پای همت افسردند از اتفاقات حسنه جائی که لعمت الله فرود آمده بود زمین پست و بلند بود زقوم زار انبوه و کوچهای تنگ داشت بنابرین سلسلهٔ افواج از انتظام شایسته بیافت اکثر مردم کاری خود را همرا رستم بهادر پیش کرده بود و همت خان و صالح بیگ نیز از پیش قدمان ضلالت بودند سپاه نکبت آثار او را نخست جنگ با باهرخان و همت خان افتاد و چپقلش نمایان شد قضارا همتخان بزخم تفنگ در خاک هلاک افتاد و صالح بیگ را با بابوخان و سید یعقوب و سید علام محمد و دیگر بندها مبارزت دست داد درعین زد و خورد فیل سیدعلام محمد رسیده او را از اسپ جدا ساخت و بزخمهای کاری برخاک افتاد و قریب صد کس او خان نثار گردیدند درین وقت فیلی که درپیش فوج عاصیان بود از آواز بان و صاعقهٔ تفنگ رو گردان شده بکوچهٔ تنگ که از دو طرف زقوم زار داشت در آمده بسیاری از مقهوران را پامال نیستی ساخت و از برگشتن فیل سررشتهٔ انتظام مخالفان از هم گسیخت درین اثنا سید دلیرخان از دست راست در آمده کارزارکرد لعمت الله از کشته شدن همت خان و صالح آگاهي نداشت بقصد کمک انها جلوتیز گرفته بارگی اد بار برانگیخت چون بهادران فوج هراول ترددات کرده اکثر زخمي شده بودند از نهیب لعمت الله تاب نیاورده انحراف عنان نمودند و نزدیک بود که چشم زخم عظیمي رسد درینحال تائید ایزدی بجلوه در آمد و صفی خان از غول بکمک فوج هراول شتافت مقارن این خبر کشته شدن همت خان و صالح به لعمت الله رسید و از نمایان شدن فوج غول و آمدن صفی خان پای همت افشرده او از جای رفته آوارهٔ دشت هزیمت وناکامی شد سید دلیرخان تا یک کروه تعاقب نموده بسیاری از هزیمتیان را علف تیغ انتقام

ساخت قابل بیگ حرام نمک با جمعی از مقهوران بد فرجام اسیر سرپنجه مکافات گردید چون لعنت‌الله از سرفراز خان جمعیت خاطر نداشت در روز جنگ او را مسلسل بر فیل نشانده و یکی از غلامان خود را موکل ساخته بود که اگر شکست افتد او را بقتل رساند و همچنین بهادر پسر سلطان احمد را نیز پا بزنجیر بر یکی از فیلان سوار کرده اجازت قتل داده بود دروقت گریختن مؤکل پسر سلطان احمد او را بجمدهر میکشد و سرفراز خان خود را از بالای فیل بزیر می اندازد موکل او دران سراسیمگی از روی اضطراب زخمی باو می زند اما کارگر نمی افتد صفی خان او را به کار زار دریافته بشهر میفرستد و لعنت الله تا بروده عنان ادبار باز نکشید وچون نساء شرزه خان در قید دولتخواهان بود ناچار آمده صفیخان را دید بالجمله لعنت‌الله از بروده به بروتچ شتافت فرزندان همت خان در قلعه مذکور بودند اگرچه او را در قلعه راه ندادند؟ اما پنجهزار محمودی برسم اقامت فرستادند و او سه روز در بیرون قلعه بروتچ بحال تباه گذرانیده روز چهارم از راه دریا به بندر سورت رخت ادبار کشید و قریب دوماه در بندر مذکور بسر برده مردم پریشان خودرا جمع ساخت چون سورت در جاگیر بیدولت بود قریب چهار لک محمودی از متصدیان او گرفته انچه به ظلم و بیداد از هرجهت بدست آمد متصرف شد و باز بخت برگشته های ستاره سوخته فراهم آورده در برهانپور خود را به بیدولت رسانید القصه چون از صفی خان و دیگر بندهای حق شناس که در صوبه گجرات بودند چنین خدمت شایسته بظهور پیوست هرکدام بانواع نوازش و مراحم سربلندی یافت ❊ صفی خان هفتصدی ذات و سیصد سوار منصب داشت سه هزاری و دو هزار سوار ساخته بخطاب سیف خان جهانگیرشاهی و علم و نقاره سرفرازی بخشیدم ناهر خان هزاری و دویست سوار داشت بمنصب سه هزاری و دو هزار سوار عزامتیاز یافته بخطاب شیر خان و عنایت اسپ و فیل و شمشیر مرصع فرق عزت بر افراخت و او نبیره نرسنگدیو برادر پورن مل لولو است که حاکم رایسین و چندیری بود چون شیر خان افغان قلعه رایسین را محاصره نمود مشهور است که او را قول داده بقتل رسانید و اهل حرم او باصطلاح هنود جوهر کرده خود را در آتش غیرت و ناموس سوختند تا دست نامحرم بدامن عصمت انها نرسد فرزندان و اقوام او هرکدام بطرفی افتادند پدر ناهر خان که خانجهان نام داشت نزد محمد خان فاروقی حاکم اسیر و برهانپور رفته مسلمان شد و چون محمد خان ودیعت حیات سپرد حسن پسر او در صغر سن بجای پدر نشست راجه علیخان برادر محمد خان آن خورد سال را در قید کرده خود مقلد امور حکومت گشت بعد از چند گاه براجه علیخان خبر رسید که خان جهان و جمعی از نوکران محمد خان اتفاق نموده اند و قرار داده که قصد تو کنند و حسن خان را از قلعه برآورده بحکومت پردازند راجه علیخان پیشدستی نموده حیات خان حبشی را با بسیاری از ابطال رجال برسر خانه خانجهان فرستاد که یا او را زنده بدست آرند یا بقتل رسانند مشارالیه بر ناموس خود قدم غیرت افشرده بجنگ استاد و چون کار برو تنگ شد جوهر کرده از

حیات مستعار درگذشت درانوقت ناهرخان سعادت حضور سال نود حیات خان حبشي از راجه علیخان التماس نموده او را بعریدي برداشت و مسلمان ساخت بعد از موت او راجه علیخان در مقام تربیت ناهرخان در آمده رعایت احوال او نواختي می نمودند چون پدر بزرگوارم نارالله برهانه قلعه اسیر را فتح کردند مشارالیه بخدمت آنحضرت پیوست آثار رشد از ناصیه احوال او دریافتند بمنصب لائق سرواز فرمودند و پرگنه محمد پور را از صوبه مالوه بجاگیر او عنایت نمودند در خدمت من بمنصب از بیشتر ترقي کرد الحال که توفیق حق گذاری نصیب او شد نتیجه آن چنانچه لائق بود دریافت * سید دلیرخان ارسادات بارهه است سابق نامش سید عبدالوهاب بود منصب هزاری و هشتصد سوار داشت بدو هزاری و هزار و دویست سوار و علم سرفراز گشت باره بزبان هندی دوازده را گویند چون درمیان دوآب دوازده دیهه نزدیک هم واقعه است که وطن این سادات است بدین نسبت بسادات بارهه اشتهار یافته اند بعضے مردم در صحت نسب اینها سخن ها دارند لیکن شجاعت ایشان برهانی است قاطع بر سیادت چنانچه دربن دولت هیچ معرکه نبوده که اینها خود را نمایان نساخته باشند و چندے بکار نیامده باشند مرزا عزیز کوکه همیشه می گفت که سادات بارهه بلا گردان ابندولت اند الحق چنین است بانو خان افغان هشتصدی ذات و سوار منصب داشت هزار و پانصدی ذات و هزار و دویست سوار حکم شد همچنین دیگر بندهاے دولتخواه در حضور خدمت و جانفشانی بمراتب بلند و مناصب ارجمند کام دل بر گرفتند دریندولا امانخان پسر خانجهان را بکمک بربند داور بخش بصوبه گجرات تعین فرمودم و نورالدین قلی را بصوبه مذکور فرستادم که شوره خان و سرفراز خان و دیگر اعیان لشکر عاصی که اسیر سرپنجه مکافات شده اند محبوس و مسلسل بدرگاه بیارد * و درین تاریخ بعرض رسید که منوچهر پسر شاه نوازخان برهنمونی سعادت از بیدولت جدا شده بخدمت بربند اقبالمند شاه پرویز پیوست اعتقاد خان حاکم کشمیر بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار سرفرازی یافت چون قراولان خبر آوردند که درین نزدیکي شیری نمایان شده خاطر را بشکار آن رغبت شد بعد از در آمدن به بیشه سه شیر دیگر نمایان گردیدند هر چهار را شکار کرده بدولتخانه مراجعت نمودم همچنان طبیعت بشکار شیر مایل است که تا شکار آن میسر باشد به شکار دیگر دستوری نمی دهد سلطان مسعود پسر سلطان محمود انارالله برهانه بدر بشکار شیر رغبت مفرط داشته و از شیر کشتن او آثار غریبه در تواریخ مذکور و مسطور است خصوص در تاریخ بیهقي که مصنف او انچه بدای العین مشاهده نموده بطریق روز نامچه ثبت نموده از جمله آن می نویسد که روزی در حدود هندوستان بشکار شیر رفت و بیل سوار بود شیر سخت بزرگ از بیشه بر آمد و رو بفیل نهاد حشقي بینداخت و بر سینه شیر زد شیر از درد و خشم خبر زده بقفاے فیل بر آمد و امیر به زانو استاده چنان شمشیرے زد که هر دو دست شیر قلم کرد و شیر بار پس افتاد و جان داد مرا هم در ایام شاهزادگي چنین

اتفاق افتاده بود که در حدود پنجاب به شکار شیر رفتم شیرے قوي جثه از بیشه بر آمده نمایان شد از بالاے فیل بندوقی براں زدم شیر از شدت غضب از جا برخاسته بقفای فیل بر آمد و فرصت مقتضی آں نشد که بندوق را گذاشته شمشیر را کار فرمایم سر بندوق را گردانیده بزانو در آمدم و بدو دست سر بندوق را چناں برسر و روی او زدم که از اسیب اں برزمین افتاد و جاں داد از غرایب انکه در کوه کول من روزی بشکار گرگ رفته بودم بر فیل سوار بودم گرگی از پیش بر آمد تیری نزدیک به بنا گوش زدم که قریب به یک وجب فرو نشست و بهماں تیر افتاد و جان داد و بسیاری بوده که پیش من جوانان سخت کمان بیست تیر و سي تیر زده اند و نمرده چوں از خود نوشتن خوشنما نیست زبان قلم را از عرض ایں وقایع کوتاه می دارم در بیست و نهم ماه مذکور عقد مروارید بجگت سنگهه پسر رانا کرن عنایت شد دریںولا بعرض رسید که سلطان حسین زمیندار پکلي ودیعت حیات سپرده منصب وجاگیر او را به شادمان پسر کلاں او لطف نمودم هفتم ماه امرداد ابراهیم حسین ملازم فرزند اقبالمند شاه پرویز از لشکر ظفر اثر رسیده بنوید فتح سامعه افروز اولیاے دولت ابدي اتصال گردید عرضداشت انفرزند مشتملبر کیفیت جنگ و ترددات بهادران با نام و ننگ گذرانید شکر ایں موهبت که از عنایات الهي بود بتقدیم رسیده و شرح ان مجمل انکه چوں عساکر منصور در موکب شاهزاده والا قدر از کریوه چاندا عبور نموده به ولایت مالوه در امد بیدولت با بیست هزار سوار و سیصد فیل جنگي و توپخانه عظیم از ماندو بعزم رزم در آمده جمعی از ترکیان دکن را با جادوراے واودی رام و الش خاں و دیگر مقهوران سیاه بخت پیش از خود گسیل نمود که باردوے ظفر قرین بقزاقي بر آیند مهابتخاں ترتیب بنزک شایسته نموده شاهزاده والا قدر را در غول جاے داده خود بهمه فوجها رسیده در سوار شدن و فرود آمدن شرایط حزم و احتیاط بکار برد ترکیان از دور خود را نمودار می گردانند و قدم جرات و جلادت پیش نمی نهادند روزی نوبت چنداولي منصور خاں فرنگي بود در وقت فرود آمدن اردوے مهابتخان بجهت احتیاط بیروں لشکر فوج بسته ایستادند تا مردم بفراغ خاطر دایره کنند چوں منصور خان در اثناے راه پیاله خورده سرمست باده غرور به منزل میرسد بحسب اتفاق فوجی از دور نمودار میشود و خیال شراب او را بریں میدارد که باید تاخت بے انکه برادران و مردم خود را خبر کند سوار شده می تازد و دو سه ترکي را پیش انداخته تاجاے که جادو راے و اودی رام با دو سه هزار سوار صف بسته ایستاده اند زده می برد چنانچه ضابطه اینهاست از اطراف هجوم اورده او را در میان می گیرند تا رمقی داشته دست و پا زده در راه اخلاص جان سپار میگردد دریں ایام مهابتخاں پیوسته برسل و رسایل میدلهاے رمیده جمعی که از روے احتیاط و اضطرار همراه بیدولت بودند می نمود چوں مردم آیت یاس از صفحه احوال او می خواندند از انجانب نیز نوشتها فرستاده قول خواسته بودند بعد ازاں که بیدولت از قلعه ماندو بر آمد نخستین جماعتی ترکیان را پیش

فرستاد و از پس اینها رستم خان و تقی و برقنداز خان را با گروه توپچیان روانه ساخت
آنگاه داراب خان و بهیم و بیرم بیگ و دیگر مردم کاری خود را روانه گردانید و چون
بخود قرار جنگ صف نمی توانست داد همیشه نظر بر قفا داشت فیلان مست جنگی
را با ارابه های توپخانه از آب نربده گذرانیده چند روز از پی داراب و بهیم خود هم روی
ادبار بمعرکه کارزار نهاده روی که حوالی کالیاده معسکر اقبال گردید بیدولت تمام لشکر
نکبت اثر خود را به تقابل فوج منصور فرستاده خود با خانخانان و معدودی یک کروه
عقب ایستاده برقنداز خان که از مهابتخان قول گرفته در کمین بود وقتی که لشکرها در
برابر هم صف کشیده اند قابو یافته با جماعتی برقنداز تاخته خود را به لشکر منصور رسانید
و جهانگیر بادشاه سلامت گفته می آید تا بمهابتخان رسید مشارالیه بملازمت فرزند
اقبالمند پرویز برده بمراحم بادشاهی مستمال و امیدوار گردانید و سابق بهاءالدین نام
داشت و نوکر رستم خان بود بعد از فوت او در سلک توپچیان رومی منتظم گردید چون
خدمت خود را گرم و چسپان می کرد و جمعی با خود همراه داشت لایق تربیت
دانسته بخطاب برقنداز خانی سرفراز ساختم در وقتی که بیدولت را بدکن می
فرستادم مشارالیه را میرآتش لشکر ساخته همراه او تعین ساختم اگرچه در ابتدای
داغ لعنت برناصیه عبودیت نهاد لیکن حقیقت بخیر ظاهر شد و بوقت آمد
همان روز رستم که از نوکران عمده او بود و اعتماد تمام برو داشت چون یافت که
دولت ازو برگشته است از مهابتخان قول گرفته برهنمونی سعادت و بدرقه توفیق
با محمد مراد بدخشی و دیگر منصبداران که همراه او بودند از لشکر نکبت اثر
او بدرون تاخته بموکب اقبال شاهزاده والا قدر پیوست بیدولت را از شنیدن این
اخبار دست و دل از کار رفت و بر تمام نوکران خود چه جای بندهای بادشاهی
که همراه او بودند بی اعتماد و بی اعتقاد شده از غایت توهم شبانه کس فرستاده
مردم پیش را نزد خود طلبیده فرار بر قرار اختیار نموده سراسیمه از آب نربده عبور کرد
درینوقت بار چندی از ملازمان او قابو یافته جدا شدند و بخدمت فرزند سعادتمند
پیوسته در حضور حالت خوش نوازش یافتند و همدرین روز که از آب نربده میگذشت
نوشته بدست مردم او افتاد که مهابتخان در جواب کتابت زاهد خان نوشته بعواطف
و مراحم بادشاهی مستمال و امیدوار گردانیده درآمدن ترغیب و تحریص بسیار نموده
بود این را بجنس نزد بیدولت بردند او از زاهد خان بد گمان و بی اعتماد شده او را
به سه پسر محبوس گردانید زاهد خان پسر شجاعت خان است که از امرا و بندهای
معتمد پدر بزرگوارم بود و من این بی سعادت را نظر بر حقوق خدمت و نسبت
خانه زادگی تربیت فرموده بخطاب خانی و منصب هزار و پانصدی سرفراز ساخته
همراه بیدولت بخدمت فتح دکن رخصت فرمودم درینولا که امرای اینصوبه را بجهت
مصلحت قندهار طلب فرمودم با آنکه فرمان از روی تاکید خصوص بار صادر شد
این بی سعادت بدرگاه نیامده خود را از بندگان و هوا خواهان بیدولت ظاهر ساخت

جشن هیژدهمین نو روز

ه از حوالي دهلي شکست خورده برگشت با آنکه عیال مندي نداشت
يدوت که خود را بملازمت رساند و غبار خجالت و داغ عصیان از لوح پیشاني
ساخته عذر تقصیر گذشته درخواهد تا انکه منتقم حقیقي او را باین روز مبتلا
ت ومبلغ یک لک و سي هزار روپیه نقد از اموال او بیدولت متصرف گشت
چوبه کروي مباش ایمن زآفات * که واجب شد طبیعت را مکافات
بالجمله بیدولت بسرعت از آب نربده گذشته تمام کشتیهارا بانطرف کشیده
رها را باعتقاد خود استحکام داده بیرم بیگ بخشي خود را با فوجي از مردم
تمه خود و جمعی از ترکیان دکن در کنار آب گذاشته آرابههای توپخانه دربرابر
ماده خود بجانب قلعه اسیر و برهانپور عنان ادبار معطوف داشته دریذوقت ملازم
و قاصدی که خانخانان نزد مهابتخان فرستاده بود گرفته پیش بیدولت برد درعنوان
مکتوب این بیت مرقوم بود

صد کس بنظر نگاه می دارندم * ورنه بپریدمی زبی آرامي

بیدولت او را باولاد از خانه طلبداشته نوشته را باو نمود اگرچه عذرها گفت لیکن
جوابی که مسموع افتد نتوانست سامان نمود القصه اورا با داراب و دیگر فرزندان متصل
منزل خود نظربند نگاه داشت و انچه خود فال زده بود که صدکس بنظر نگاه می
دارند پیش او آمده دریذولا ابراهیم حسین ملازم فرزند اقبالمند را که عرضداشت فتح
آورده بود بخطاب خوش خبر خانی سرفراز ساخته خلعت و فیل عنایت شد و
فرمان مرحمت عنوان بشاهزاده و مهابتخان مصحوب خواص خان فرستاده پهونچي
گران بها بجهت فرزند اقبالمند و شمشیر مرصع به مهابتخان عنایت شد * چون
از مهابتخان خدمات شایسته بظهور پیوسته بود بمنصب هفت هزاري ذات
و سوار سرفرازي بخشیدم سید صلابتخان از دکن آمده دولت زمین بوس دریافت
مورد عنایات خاص گردید مشارالیه از تعینات صوبه دکن بود چون بیدولت از حوالي
دهلي شکست خورده بماندو رفت او فرزندان خود را درحدود متعلقه غیر بصیانت
ایزدی سپرده از راه نا متعارف خود را بملازمت رسانید میرزا حسن پسر میرزا رستم
صفوي بخدمت فوجداري سرکار بهرایچ دستوري یافته بمنصب هزار و پانصدي ذات
و پانصد سوار از اصل و اضافه سرفراز گشت لعل بیگ داروغه دفتر خانه را نزد فرزند
اقبال مند شاه پرویز فرستاده خلعت خاصه با نادري به آن فرزند و دستار بمهابتخان
مصحوب او عنایت شد خواص خان که سابق نزد آن فرزند رفته آمده بود ملازمت
نمود مشتملبر اخبار خوش آمد خانه زاد خان پسر مهابتخان را بمنصب پنجهزاري
ذات و سوار سرفراز ساختم دریذولا روزی بشکار نیله گاو خوشوقت شدم در اثنای ش
ماری بنظر درآمد که طولش دو نیم درعه و جثه او مقدار سه دست بود و نص
خرگوشی را فرو برده و نصف دیگر را در فروبردن بود چون قراولان برداشته نزدیک آو
خرگوش از دهانش افتاد فرمودم که باز بدهانش درآوردند هرچند زور کردند نیار

در اورده چدانچه از روز بسیار کم دهانش پاره شد بعد اران فرمودم که شکمش را چاک کردند اتفاقاً خرگوش دیگر درست از شکمش بر آمد اینقسم مار را در هندوستان چیتل می گویند و بمرتبه کلان میشود که کوته پاچه را درست فرو می برد لیکن زهر و گزندگی ندارد روزے درهمین شکار یک ماده نیله گاؤ را به بندوق زدم از شکمش دو بچه رسیده بر آمد چون شنیده شده بود که گوشت بچه نیله گاؤ لذیذ و لطیف می باشد به بکاولِ سرکار فرمودم که دوپیازه ترتیب داده اورده بے تکلف خالی از لذت و نزاکت نبود در پانزدهم شهریور ماه الهي رستم خان و محمد مراد و چندی دیگر از نوکران بیدولت که برهنمونی سعادت ازو جدا شده خود را بملازمت فرزند اقبالمند شاه پرویز رسانیده بودند حسب‌الحکم بدرگاه آمده دولت آستانبوس دریافتند رستم خان را بمنصب پنجهزاری ذات و چهار هزار سوار و محمد مراد را بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز ساخته بعواطف روز افزون امیدوار ساختم. رستم خان بدخشي الاصل است نامش یوسف بیگ بود نسبت قرابت بمحمد قلي صفاهانی دارد که وکیل و مدار علیه میرزا سلیمان بوده است اول در سلک بندهاے درگاه انتظام داشت و اکثر در صوبه ها بسر برده داخل منصبداران خورد بود به تقریبی جاگیر او تغیر شده نزد بیدولت آمده ملازم گشت از شیرشکاری و قوف تمام دارد در پیش او هم ترددات کرده خصوص در مهم رانا و بیدولت او را از سایر نوکران خود بر گزیده و بمرتبه عمارت رسانیده بود چون بر عنایات بسیار باو کردم حسب‌الالتماس او خطاب خانی و علم و نقاره بمشارالیه مرحمت فرمودم و یکچندی بوکالت او حکومت گجرات داشت و نه هم نکرده بود محمد مراد پسر مقصود میرآب است که از قدیمان و نامیان میرزا سلیمان و میرزا شاه رخ بود درین تاریخ سید بهوه از صوبه گجرات آمده ملازمت نمود نورالدین قلي چهل و یک نفر از محبوسان بے عاقبت را که در احمدآباد گرفتار شده بودند مقید و مسلسل بدرگاه آورد شیره خان و قابل بیگ را که سرکرده ارباب فساد بودند در پاے فیل مست انداخته بپاداش رسانیدم بهفتم ماه مذکور مطابق هردهم شهر ذیقعده فرزند شهریار را از دواسه اعتمادالدوله حق سبحانه صبیه کرامت فرمود امید که قدمش برین دولت فرخنده و همایون باد بیست و دوم ماه مذکور جشن وزن شمسي آراستگی یافت سال پنجاه و پنجم از عمر این نیازمند به مبارکي و فرخندگي آغاز شد بدستور هرسال خود را بطلا و اجناس وزن فرموده در وجه مستحقان مقرر فرمودم ازانجمله بشیخ احمد سهرندي دو هزار روپیه عنایت شد غرۀ مهرماه الهي میر جمله بمنصب سه هزاری ذات و سیصد سوار ممتاز گشت مقیم بخشي گجرات بخطاب کفایتخانی سربلندی یافت چون بیگناهي سرفراز خان خاطرنشین گردید او را از بند بر آورده مرتبه کورنش دادم حسب‌الالتماس فرزند شهریار به منزل او رفته شد جشن عالي آراسته پیشکشهاے لایق کشیده و باکثرے از بندها سر و پا داده دربدولا عرضداشت فرزند اقبالمند شاه پرویز رسید که بیدولت از آب بزهان پور

گذشته سرگشته بادیه ضلالت گشته تفصیل این اجمال آنکه چون از آب نربده عبور نمود تمام کشتیها را به آنطرف برده کنار دریا و گذرها را به توپ و تفنگ استحکام داد بیرم بیگ را با بسیارے از بخت برگشته های ستاره سوخته بر کنار آب گذشته بجانب آسیر و برهانپور رخت ادبار کشید و خانخانان و داراب را نظربند با خود همراه برد اکنون مجمل حقیقت قلعه اسیر بجهت شادابی سخن ناگزیر است * قلعه مذکور در ارتفاع و استحکام و متانت از غایت اشتهار محتاج بتعریف و توصیف نیست پیش از رفتن بیدولت بدکن حواله خواجه نصرالله ولد خواجه فتح‌الله بود که از غلامان و خانه زادان قدیم‌الخدمت است ثانی الحال به التماس بیدولت حواله میرحسام‌الدین پسر میر جمال‌الدین حسین شد چون دختر تغائی نورجهان بیگم در خانه اوست وقتیکه بیدولت از حوالي دهلي شکست خورده بجانب مالوه و ماندو عطف عنان نمود نور جهان بیگم بمیر مذکور نشانها فرستاده تاکید فرمودند که زنهار الف زنهار بیدولت و مردم او را پیرامون قلعه نگذارند برج و باره را استحکام داده اداے حقوق لازم شناسد و نوعی نکند که داغ لعنت و کفران نعمت بر ناصیه سیادت و عزت او نشیند الحق خوب استحکام داده و سامان قلعه مذکور نه بمرتبه ایست که مرغ اندیشه بیدولت برحواشي آن تواند پرواز کرد و تسخیر آن بزودي ممکن و میسر باشد بالجمله چون بیدولت شریفا نام ملازم خود را نزد مشارالیه که فرستاده به ترتیب مقدمات بیم و امید از راه برده مقرر نمود که چون بگرفتن نشان وخلعت فرستاده بوده است ازقلعه بزیر آید دیگر اورا بالای قلعه نگذارد آن بے سعادت بمجرد رسیدن شریفا حقوق تربیت و رعایت را برطاق نسیان نهاده بیمضایقه ومبالغه قلعه را بشریفا سپرده خود با فرزندان برآمده نزد بیدولت رفت بیدولت او را بمنصب چهار هزاریذات وعلم ونقاره وخطاب مرتضی خاني بدنام ازل و ابد و مطعون دین و دنیا ساخت القصه چون آن بخت برگشته بپایه قلع اسیر رسیده خانخانان و داراب و سایراولاد بدنهاد او را با خود بالاے قلعه برد و سه چهار روز درانجابسربرده از اذوقه و سایرمصالح قلعداري خاطروا پرداخت قلعه را بگوپال داس نام راجپوت که سابق نوکر سربلند راے بوده و در هنگام رفتن دکن ملازم او شده بود سپرده عورات و اسباب زیادتي را که با خود گردانیدن متعذر بود درانجا گذاشت و هرسه منکوحه خود را باطفال و کنیز چند ضروري همراه گرفت اول قصدش این بود که خانخانان و داراب را در بالای قلعه محبوس دارد اخر راے او برگشت و باخود فرود آورده به برهانپور شتافت * دربنولا لعنت الله گمراه باجهان جهان ادبار و نحوست از سورت آمده باو پیوست از غایت اضطرار سربلند راے پسر راے بهوج هاده را که از بندها و راجپوتان مردانه صاحب الوش است درمیان داده برسل و رسایل حرف صلح مذکور ساخت مهابتخان گفت که تا خانخانان نیاید صلح صورت پذیر نیست همگي مقصدش انکه باین وسیله آن‌سر گروه محتال را که سرحلقهٔ ارباب فساد و عناد است ازو جدا سازد بیدولت ناچار او را از قید برآورده بسوگند مصحف اطمینان خاطرخود نموده

بجهت دلجوئی و استحکام عهد و سوگند بدرون محل برده محرم ساخت و زن و فرزند
خود را پیش او آورده انواع و اقسام الحاح و زاری بکار برد خلاصه مقصودش آنکه
وقت ما تنگ شده و کار بدشواری کشیده خود را بشما سپردم حفظ عزت و ناموس
ما برشماست کاری باید کرد که زیاده برین خواری و سرگردانی نکشم خانخانان بعزیمت
صلح از بیدولت جدا شده متوجه لشکر ظفراثر گردید قرار یافت که مشارالیه در انطرف
آب بوده بمراسلات ترتیب مقدمات صلح نماید قضا را پیش از رسیدن خانخانان بکنار آب
چندی از بهادران جلادت قرین و جوانان نصرت آئین شبی قابو یافته از جائیکه مقهوران
غافل بودند عبور نمودند از شنیدن این خبر ارکان همت تزلزل پذیرفت و بیرم بیگ
نتوانست پای ضلالت و جهالت برجا داشته بمدافعه و مقابله پرداخت تا بر خود
بپیچد کس از آب بسیار گذشت و در همان شب مفسدان سیاه بخت مانند
بنات النعش از هم پاشیده راه گریز سپردند خانجهان از نیرنگی اقبال بی زوال
در ششدر حیرت افتاده نه روی رفتن نه رای آمدن * درینوقت مکرر نوشته های
فرزند اقبالمند مهین بتنبیه و رهنمونی سعادت مشتمل بر دلاسا و استمالت پی در
پی رسید خانجهان از صفحه احوال بیدولت صورت یاس و نقش ادبار دریافته بتوسط
مهابتخان بخدمت فرزند اقبالمند شتافت و بیدولت از رفتن خانجهان و عبور
لشکر منصور از آب دزدیده و گریختن بیرم بیگ وقوف یافته دل از پای داده باوجود
طغیان آب و شدت باران بحال تباه از راه بهت گذشته بجانب دکن روانه شد درین
هرج مرج اکثری از بندهای بادشاهی و ملازمان او کام ناکام جدائی اختیار نموده
از همراهی او باز ماندند چون وطن جادورای و اودی رام و آتش خان در سر راه بود
بجهت مصلحت خویش چند منزل رفاقت نمودند اما جادورای باردوی او نیامد
و بفاصله یک منزلی از پی میرفت و اسبابیکه مردم درین اضطراب و هول جان می
گذاشتند او جاروبی میکرد روزی که ازان طرف آب روان می شد ذوالفقار خان نام
ترکمان را که از خدمتگاران نزدیک او بود بطلب سربلند خان افغان فرستاده پیغام گذارد
که از نیک مردی و راست عهدی تو دور می نماید که تا حال از آب نگذشته از روی
مروان و راست مرا از بیوفائی هیچکس چندان گران نمی آید که از تو مشارالیه درکنار
آب سوار ایستاده بود که ذوالفقار خان رسیده تبلیغ رسالت می نماید سربلند خان
جواب مشخص نداده و در رفتن و بودن متردد و متفکر بود دران وقت از روی اعراض
میگوید که جلوی اسپ مرا بگذار ذوالفقار شمشیر کشیده بر کمر او حواله میکند درینحال
یکی از افغانان نیزه کوتاه دسته را که اهل هند برچه می گویند درمیان حایل می سازد
و ضرب تیغ بر چوب برچه خورده نوک شمشیر بر کمر سربلند خان گذاره نمیرسد و بعد از
برهنه شدن شمشیر افغانان هجوم آورده ذوالفقار را پاره پاره میسازند پسر سلطان محمد
خرسپچی که خواص بیدولت بود بنابر آشنائی و دوستی بی اجازت بیدولت همراه او آمده
بعد قتل بدو رسید بالجمله چون خبر آمدن او از برهانپور و درآمدن عساکر منصور بشهر مذکور استماع

را به منزل می فرستد روز دیگر مهابتخان بخانه راجه گردهر رفته فرزندان او را پرسش و دلجوئي می کند و از روی تدبیر و سنجیدگي سید کبیر را بدست آورده مقید می سازد چون راجپوتان بغیر از کشتن او تسلي نمیشدند بعد از روزی چند او را بپاداش می رساند و بیست و سویم محمد مراد را بخدمت فوجداري سرکار اجمیر متعین داشته رخصت فرمودم درین راه پیوسته به نشاط شکار خوشوقت بودم روزی در اثنای شکار دراج تونغون که تا حال بنظر در نیامده بود بشکار گیرانیدم اتفاقاً باري که او را گرفت نیز تونغون بود بتجربه معلوم شد که گوشت دراج سیاه از سفید لذیذ تر است و گوشت بودنه کلان که اهل هند گهاگهر گویند از قسم بودنه خورد که جنگلي باشد بهتر همچنین گوشت حلوان فربه را با گوشت بره سنجیدم گوشت حلوان فربه لذیذ تر است و محض بجهت امتحان مکرر فرموده بودم که هردو یک قسم طعام پخته اند که از قرار واقع تمیز و تشخیص کرده شود بنابرین مرقوم میگردد دهم دي ماه در حوالي پرگنه رحیم آباد قراولان خبر شیری آوردند بارادتخان و فدائي خان حکم شد که اهل پیش را که در رکاب حاضر اند همراه برده بیشه را محاصره نمایند و ازپی انها سوار شده متوجه شکار گشتم از انبوهي درخت و بسیاري جنگل خوب نمایان نبود فیل را بیشتر رانده پهلوی انرا بنظر در اوردم و بیک زخم بندوق افتاد و جان داد از ایام شاهزادگي تا حال اینهمه شیر که شکار کردم در بزرگي و شکوه و تناسب اعضا مثل این شیری بنظر در نیامده بمصوران فرمودم که شبیه انرا موافق ترکیب و جثه بکشند بیست و نیم من جهانگیري وزن شد طولش از فرق تا سردم سه و نیم درعه و دو طسو بر آمد در شانزدهم بعرض رسید که حاکم آکره بجوار رحمت ایزدي پیوست اول در پیش بهادرخان برادر خان زمان بوده بعد از کشته شدن انها بخدمت والد بزرگوارم پیوست چون من قدم بعالم وجود نهادم ان حضرت بمن لطف نموده ناظر سرکار من ساختند مدت پنجاه و شش سال پیوسته از روی اخلاص و دلسوزي و رضاجوئي خدمت من کردی و هرگز ازو غباری برحواشي خاطرم نه نشسته حقوق خدمت و سبقت بندگي او زیاده بر انست که متصدي نوشتن ان توان شد ایزد تعالی او را غریق بحر مغفرت خویش گرداناد ٭ قربخان را که از قدیمان و بابریان این دولت است بحکومت و حراست آکره بلند پایگي بخشیده رخصت فرمودم در حوالي فتحپور مکرم خان و عبدالسلام برادر او سعادت زمین بوس دریافتند بیست دوم در قصبه متهرا جشن وزن قمري آراستگي یافت و سال پنجاه و هفتم از عمر این نیازمند درگاه بی نیاز بمبارکي و فرخي آغاز شد در حوالي متهرا برکشتي ازراه دریا سیرکنان و شکار افگنان متوجه گشتم در اثنای راه قراولان بعرض رسانیدند که ماده شیری باسه بچه نمایان شد از کشتي بر آمده به نشاط شکار پرداختم چون بچه هاش خورد بود فرمودم که بدست گرفتند و مادر انها را به بندوق زدم درینولا بعرض رسید که گنواران و مزارعان ان روی آب جمنه از دزدي و راهزني دست برنمیدارند و در پناه جنگلهای انبوه و محکمهای دشوار گذار بتمرد و بیباکي روزگار بسر برده مال

از دیگر پرندها امتیاز تمام دارد بلکه در اقسام شایستگی بیهمتاست و جدائی او برمن گرانی میکرد لاچار بصحبح آن عزیمت نموده بملازمت طلبیده بودم درین تاریخ بدرگاه رسیده سعادت استانبوس دریافت جگت سنگهه ولد رانا کرن رخصت وطن شده بعنایت خلعت و خنجر مرصع سرفراز گشت راجه سارنگدیو عرضداشت فرزند سعادتمند شاه پرویز و مدارالسلطنت مهابتخان آورده آستانبوس نمود مرقوم بود که خاطر از مهم بیدولت جمع شده و دنیا داران دکن کام و ناکام شرایط اطاعت و فرمان برداری بتقدیم میرسانند آنحضرت قطع نگرانی خاطر ازینجانب فرموده بسیر و شکار خوشوقت باشند و از ممالک محروسه هرجا پسند افتد و بمزاج اشرف سازگار باشد تشریف برده بنشاط دل و کام بخشی روزگار مسعود بسر برند بستم ماه مذکور میرزا والی از صوبه آمده ملازمت نمود حکیم مومنا بمنصب هزاری سرفراز گردید اصالتخان پسر خانجهان حسب الحکم از گجرات آمده دولت زمین‌بوس دریافت درینولا عرضداشت عقیدتخان بخشی صوبه دکن مشتمل بر کشته شدن راجه گردهر رسید و شرح این سانحه آنکه یکی از برادران سید کبیر بارهه که ملازم فرزند اقبالمند شاه پرویز بود شمشیر خود را بجهت روشن ساختن و چرخ زدن به صیقلگری که متصل بخانه راجه گردهر دکان داشته میدهد روز دیگر که به طلب شمشیر می آید بر سر اجوره گفتگو می شود و نوکران سید چند چوب بصیقلگر می زنند مردم راجه بحمایت او از نفر شلاق میزنند اتفاقاً دو سه جوانی از سادات بارهه دران حوالی منزل داشته اند ازین غوغا وقوف یافتند و بکمک سید مذکور میرسند آتش فتنه در میگیرد و درمیان سادات و راجپوتان جنگ میشود و کار به تیر و شمشیر می کشد سید کبیر آگاهی یافته با سی چهل سوار خود را بکمک میرساند و درینوقت راجه گردهر با جمعی از راجپوتان و اقوام خود چنانچه رسم هنود است برهنه نشسته طعام می خوردند از آمدن سید کبیر و شدت سادات وقوف یافته مردم خود را بدرون حویلی در آورده در را مضبوط میسازد و سادات دروازه حویلی را آتش زده خود را بدرون می اندازند و جنگ بجائی میرسد که راجه گردهر با بیست و شش نفر از ملازمان خود کشته میشود و چهل کس دیگر زخم برمیدارند و چهار کس از سادات نیز بقتل میرسند و بعد از کشته شدن راجه گردهر سید کبیر اسپان طویله او را گرفته بخانه خود مراجعت می نماید امرای راجپوت بر قتل راجه گردهر وقوف یافته فوج فوج از منازل خود سوار میشوند و تمام سادات بارهه بکمک سید کبیر شتافته در میدان پیش ارک مجتمع میگردند و آتش فتنه و فساد و آشوب ترقی میکند و نزدیک بان میرسد که شورش عظیم شود مهابتخان ازین آگهی یافته فی الفور سوار گشته خود را میرساند و سادات را بدرون ارک آورده راجپوتان را بروشی که مناسب وقت بود دلاسا نموده چندی از عمده‌ها را همراه گرفته بمنزل خانعالم که دران نزدیکی بوده می برد چنانچه باید دلاسا می نماید متعهد و متکفل تدارک این میگردد چون اینخبر بشاهزاده میرسد آنفرزند نیز بمنازل خانعالم رفته بزبانی که لایق حال بوده تسلی می نماید و راجپوتان

را به منزل می فرستد روز دیگر مهابتخان بخانه راجه گردهر رفته فرزندان او را پرسش
و دلجوئي می کند و از روے تدبیر و سنجیدگي سید کبیر را بدست آورده مقید می
سازد چون راجپوتان بغیراز کشتن او تسلي نمیشدند بعد از روزے چند او را بپاداش
می رساند و بیست و سویم محمد مراد را بخدمت فوجداري سرکار اجمیر مقرر داشته
رخصت فرمودم دربن راه پیوسته به نشاط شکار خوشوقت بودم روزے در اثناے شکار
دراج توبغون که تا حال بنظر در نیامده بود بباز گیرانیدم اتفاقاً بازي که او را گرفت
نیز توبغون بود بتجربه معلوم شد که گوشت دراج سیاه از سفید لذیز تر است و گوشت
بودنه کلاں که اهل هند گهاگهر گویند از قسم پودنه خورد که جنگي باشد بهتر همچنین
گوشت حلوان فربه را با گوشت بره سنجیدم گوشت حلوان فربه لذیز تر است و محض
بجهت امتحان مکرر فرموده بودم که هردو یک قسم طعام پخته اید که از قرار واقع تمیز
و تشخیص کرده شود بنابرین مرقوم میگردد دهم دي ماه در حوالي پرگنه رحیم آباد قراولان
خبر شیری اوردند باراد تخان و فدائي خاں حکم شد که اهل میش را که در رکاب حاضر
اند همراه برده بیشه را محاصرہ نمایند و ازپے انها سوار شده متوجه شکار گشتم از انبوهي
درخت و بسیاري جنگل خوب نمایان نبود فیل را پیشتر رانده بپهلوے انرا بنظر در
اوردم وبیک زخم بندوق افتاد و جان داد از ایام شاهزادگي تا حال اینهمه شیر که شکار
کردم در بزرگي و شکوه و تناسب اعضا مثل این شیری بنظر در نیامده بمصوران فرمودم
که شبیه انرا موافق ترکیب و جثه بکشند بیست و نیم من چهانگیري وزن شد طولش
از فرق تا سردم سه و نیم درعه و دو طسو بر آمد در شانزدهم بعرض رسید که حاکم آگره
بجوار رحمت ایزدي پیوست اول در پیش بهادر خاں برادر خاں زماں بوده بعد از
کشته شدن انها بخدمت والد بزرگوارم پیوست چون من قدم بعالم وجود نهادم ان
حضرت بمن لطف نموده ناظر سرکار می ساختند مدت پنجاه و شش سال پیوسته
از روے اخلاص و دلسوزي و رضاجوئي خدمت من کردی و هرگز ازو غباری برحواشي
خاطرم نه نشسته حقوق خدمت و سبقت بندگي او زیاده بر انست که متصدي
نوشتن ان توان شد ایزد تعالی او را غریق بحر مغفرت خویش گرداناد مقربخاں را که
از قدیمان و بابریان این دولت است بحکومت و حراست آگرہ بلند پایگي بخشیده
رخصت فرمودم در حوالي فتحپور مکرم خاں و عبدالسلام برادر او سعادت زمین بوس
دریافتند بیست دوم در قصبه متهرا جشن وزن قمري آراستگي یافت و سال پنجاه
و هفتم از عمر این نیازمند درگاه بی نیاز بمبارکي و فرخي آغاز شد در حوالي متهرا
بر کشتي از راه دریا سیرکنان و شکار افگنان متوجه گشتم در اثنای راه قراولان بعرض
رسانیدند که ماده شیری باسه بچه نمایان شد از کشتي بر آمده به نشاط شکار پرداختم
چون بچه هاش خورد بود فرمودم که بدست گرفتند و مادر انها را به بندوق زدم دربنولا
بعرض رسید که گذواران و مزارعان ان روی آب جمنه از دزدي و راهزني دست برنمیدارند
و در پناه جنگلهای انبوه و محکمهای دشوار گذار بتمرد و بیباکي روزگار بسر برده مال

واحدی بجاگیرداران نمی دهند بخانجهان حکم فرمودم که جمعی از منصبداران
دش را همراه گرفته تنبیه و تادیب بلیغ نماید و قتل و بند و تاراج نموده محکمه و حصار
آنها بخاک برابر سازد و خار فتنه و فساد آنها از بیخ برکند روز دیگر فوج از آب گذشته
گرم و چسپان تاختند چون فرصت گریختن نشد پای جهالت افشرده جنگ در برابر
کردند و کس بسیاری بقتل رسیدند زن و فرزند آنها باسیری رفت و غنیمت فراوان
بتصرف سپاه منصور افتاد غرهٔ بهمن ماه رستم خان را بفوجداری سرکار قنوج سرافراز
ساخته بتصوب فرستادم دوم ماه مذکور عبدالله پسر حکیم نورالدین طهرانی را در حضور
فرمودم که سیاست کردند و شرح این اجمال آنکه چون دارای ایران پدرش را بگمان
زر و سامان در شکنجه و تعذیب کشتند مشارالیه از ایران گریخته بقصد ملازمت و پیشانی
خود را به هندوستان انداخت و بوسیله اعتماد الدوله در سلک بندهای درگاه معظم
گردید را مساعدت بخت بلند رهنمایی روشناس گشته داخل خدمتگاران نزدیک
شد و منصب پانصدی و جاگیر معموره یافت لیکن از آنجا که حوصله اش تنگ بود
تاب این دولت نداشت بدان نعمت و ناسپاسی پیشه خود ساخت و پیوسته زبان را
به شکر شکوه خدا و خداوند خویش آلوده میداشت درینولا مکرر بعرض رسید که هرچند
عنایت و عاطفت در حق او بیشتر شود آن ناحق شناس در شکایت و آزردگی می
افزاید معه ذالک بنظر مرحمت هایی که در حق او به ظهور آمده بود مرا باور نمی افتاد
تاآنکه از مردم بمعرض که در محافل و مجالس حرفهای بی ادبانه ازو بسمت سمع
شنیده بودند استماع می افتاد به ثبوت پیوست باران بحضور طلبداشته سیاست
فرمودم ❊

زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد

چون قراولان بعرض رسانیدند که درین نواحی ماده شیری می باشد که متوطنان این
حدود از آسیب او در محنت و آزار اند به فدائی خان حکم شد که حلقهای فیل
همراه برده آن شیر را محاصره نماید و از پی او خود سوار شده به بیشه در آمدم بعادت
جلد و چسپان بنظر در آمد بیک زخم بندوق کارش تمام شد روی به نشاط شکار
خوشوقت بودم فراخ سینه به بار گذرانیدم فرمودم که در حضور حوصله اش را چاک نمایند
ازچینه دان او موش برآمد که درست فرو برده بود و هنوز به تحلیل نرفته حیرت
افزای خاطر گشت که نای گلوی او باین باریکی موش درست را بچه طریق فرو برده
بی اغراق اگر دیگری نقل میکرد تصدیق آن ممکن نبود چون خود دیده شد بنگارش
مرقوم گشت ششم ماه مذکور دارالملک دهلی معسکر اقبال گشت چون جگت سنگه
پسر راجه باسو باشارت بدولت بکوهستان شمالی پنجاب که وطن اوست رفته شورش
انداخت خان مذکور را به تنبیه و تادیب او تعیین فرمودم چنانچه در اوراق گذشته
ثبت افتاد درینولا مادهو سنگه برادر خورد اورا بخطاب راجه سرفراز ساخته اسپ
و خلعت مرحمت فرمودم حکم شد که نزد صادق خان رفته برهم زن هنگامه مفسدان

بے عاقبت گردد روز دیگر از سواد شهر کوچ فرموده بسلیم گدهه نزول اقبال اتفاق افتاد چون خانه راجه کشنداس بر سر راه واقع بود و مبالغه و الحاح بسیار نمود حسب الالتماس او سایه دولت بر منازل او انداخته آن قدیم الخدمت را کامیاب این آرزو گردانیدم از پیشکشهای او قلیلی بجهت سرفرازی او پایه قبول یافت بیستم از سلیم گدهه کوچ شده سید بهوه بخاری را بحکومت دهلی که وطن مالوفه اوست والحق این خدمت را پیش ازین هم خوبها سرکرده بلند پائیگی بخشیدم درینوقت علی محمد پسر علی رای حاکم تبت بفرمودهٔ پدر بدرگاه آمده دولت زمین بوس دریافت و ظاهر شد که علی رای باین پسر خود نسبت محبت و تعلق مفرط داشت واز دیگر اولاد گرامی تر میدید میخواست که اورا جانشین خود گرداند بنابران محسود برادران گشت و آزردگیها درمیان آمد. ابدال پسر علی رائے که رشید ترین اولاد اوست از غیرت و آزردگی بخان کاشغر متوسل شده انها را حامی خود ساخت که چون علی رائے بغایت پیر و منحنی شده هرگاه زمان موعود در رسد بحمایت والی کاشغر حاکم ملک تبت شود علی رائے ازین توهم که مبادا برادران قصد او کنند و در ملک او شورش افتد مشارالیه را روانه درگاه نمود و همگی مقصدش آنکه از منصوبان این درگاه شود که بحمایت و رعایت اولیائے دولت کارش رونق و نظام پذیرد غره اسفندار مذ ماه الهی در نواحی پرگنه انباله منزل شد لشکری پسر امام وردی که از بیدولت گریخته خود را بخدمت فرزند سعادت مند شاه پرویز رسانیده بود درین تاریخ بدرگاه آمده آستانبوس نمود عرض داشت آن فرزند و مهابتخان مشتمل بر سفارش و مجرائی خدمت عادل خان بانوشتهٔ که مشارالیه نزد مهابتخان فرستاده بود اظهار بندگی و دولتخواهی نموده بنظر در آورد و باز لشکری را نزد آنفرزند فرستاده خلعت، بانادری تکمه مروارید بجهت شاهزاده و خلعت بجهت خان عالم و مهابتخان فرستاده بالتماس آنفرزند فرمان استمالت مبنی بر عنایت بیغایت باسم عادل خان قلمی فرموده خلعت با نادری خاصه مرحمت شد و حکم فرمودم که اگر صلاح دانند مشارالیه را نزد عادلخان فرستند پنجم ماه مذکور باغ سهرند محل نزول بارگاه اجلال گشت درکنار آب بیاه صادق خان و مختار خان و اسفندار و راجه روپ چند گوالیاری و دیگر امرا که بکمک او مقرر بودند خاطر از ضبط و ربط کوهستان شمالی وا پرداخته سعادت آستانبوس دریافتند بالجمله جگت سنگه باشاره بیدولت خود را بکوهستان مذکور رسانیده به ترتیب اسباب فتنه و فساد پرداخت و چون عرصهٔ خالی بود روزی چند در شعاب جبال و گریوه هائے دشوار بسر برده بتاخت و تاراج رعایا و زیردستان وبال اندوخت تا آنکه صادق خان بآنحدود پیوست و بمقدمات بیم و امید جمیع زمینداران را بقید ضبط در آورده استیصال آن بے سعادت را وجه همت خود ساخت و مشارالیه قلعه مور را استحکام داده متحصن شد هرگاه قابو یافتی ازان محکمه برآمده بافوجے از بندهائے بادشاهی جنگ در گریز کردی تا آنکه اذوقه کمی کرد و از کمک و مدد دیگر زمینداران مایوس گشت و سرفراز ساختن برادرخورد موجب اضطرار و دلتنگی او شد

واقعی سپاه‌گیر داراب نمی دهند سپاه‌جهان حکم فرمودم که جمعی از منصبداران
پیش را همراه گرفته تنبیهه و تادیب بلیغ نماید و قتل و بند و تاراج نموده محکمه و حصار
انها بخاک برابر سازد و خار فتنه و فساد انها از بیخ برکند روز دیگر موج از آب گذشته
گرم و چسپان تاختند چون فرصت گریختن نشد پای جهالت افشرده جنگ در برابر
کردند و کس بسیاری بقتل رسیدند و زن و فرزند انها باسیری رفت و غنیمت فراوان
بتصرف سپاه منصور افتاد غره بهمن ماه رستم خان را بفوجداری سرکار قنوج سرفراز
ساخته بدانصوب فرستادم دوم ماه مذکور عبدالله پسر حکیم نورالدین طهرانی را در حضور
فرمودم که سیاست کردند و شرح این اجمال آنکه چون دارایی ایران پدرش را بگمان
زر و سامان در شکنجه و تعذیب کشید مشارالیه از ایران گریخته بقصد ملازمت و پریشانی
خود را به هندوستان انداخت و بوسیله اعتماد الدوله در سلک بندهای درگاه منتظم
گردید و از مساعدت بخت باندک زمانی روشناس گشته داخل خدمتگاران نزدیک
شد و منصب پانصدی و جاگیر معموره یافت لیکن از انجا که حوصله اش تنگ بود
تاب این دولت نداشت کفران نعمت و ناسپاسی پیشه خود ساخت و پیوسته زبان را
به شکر و شکوه خدا و خداوند خوش آلوده میداشت درینولا مکرر بعرض رسید که هرچند
عنایت و رعایت در حق او بیشتر شود آن نا حق شناس در شکایت و آزردگی می
افزاید معه ذالک نظر مرحمت‌هایی که در حق او به ظهور آمده بود مرا باور نمی افتاد
تاآنکه از مردم بیغرض که در محافل و مجالس حرفهای بی اندازه ازو بسمع می
شنیده بودند استماع می افتاد به ثبوت پیوست باران بحضور طلبداشته سیاست
فرمودم *

زبان سرخ سر سبز میدهد برباد

چون قراولان بعرض رسانیدند که درین نواحی ماده شیری می باشد که متوطنان این
حدود از اسیب او در محنت و آزار اند به فدائی خان حکم شد که حلقه‌های فیل
همراه برده آن شیر را محاصره نماید و از پی او خود سوار شده به بیشه در آمدم بعادت
جلد و چسپان بنظر درآمد بیک زخم بندوق کارش تمام شد روی به نشاط شکار
خوشوقت بودم دراج سیاه به بار گیرانیدم فرمودم که در حضور حوصله اش را چاک نمایند
از چینه دان او موش برآمد که درست فرو برده بود و هنوز به تحلیل نرفته حیرت
افزای خاطر گشت که باین گلوی او باین باریکی موش درست را بچه طریق فرو برده
بی اغراق اگر دیگری نقل میکرد تصدیق آن ممکن نبود چون خود دیده شد بتحریر پرداخت
مرقوم گشت ششم ماه مذکور دارالملک دهلی معسکر اقبال گشت چون جگت سنگهه
پسر راجه باسو باشارت بیدولت بکوهستان شمالی پنجاب که وطن اوست رفته شورش
انداخت خان صادق خان را به تنبیهه و تادیب او تعین فرمودم چنانچه در اوراق گذشته
ثبت افتاد درینولا مادهو سنگهه برادر خورد او را بخطاب راجه سرفراز ساخته اسپ
و خلعت مرحمت فرمودم حکم شد که نزد صادق خان رفته برهم زن هنگامه مفسدان

جشن هیزدهمین نوروز

گردد روز دیگر از سواد شهر کوچ فرموده بسلیم گدهه نزول اقبال اتفاق افتاد چون
کشنداس برسر راه واقع بود ومبالغه والحاح بسیار نمود حسب الالتماس او سایه
منازل او انداخته آن قدیم الخدمت را کامیاب این آرزو گردانیدم از پیشکشهای
بجهت سرفرازی او پایه قبول یافت بیستم از سلیم گدهه کوچ شده سید بهوه
وا بحکومت دهلی که وطن مالوفه اوست والحق ایذخدمت را پیش ازین هم خوب
ه بلند پائیگی بخشیدم درینوقت علی محمد پسر علی رای حاکم تبت بفرموده
درگاه آمده دولت زمین بوس دریافت و ظاهر شد که علی رای بایں پسر خود
ت محبت وتعلق مفرط داشت واز دیگر اولاد گراهی تر میدید میخواست که اورا
شین خود گرداند بنابران محسود برادران گشت و آزردگیها درمیان آمد ابدال پسر
ی رای که رشید ترین اولاد اوست از غیرت و آزردگی بخان کاشغر متوسل شده انها را
امی خود ساخت که چون علی رای بغایت پیر و منحنی شده هرگاه زمان موعود در
رسد بحمایت والی کاشغر حاکم ملک تبت شود علی رای ازین توهم که مبادا برادران
قصد او کنند و در ملک او شورش افتد مشارالیه را روانه درگاه نمود و همگی مقصدش آنکه
از منصوبان این درگاه شود که بحمایت و رعایت اولیای دولت کارش رونق ونظام پذیرد
غره اسفندار مذ ماه الهی در نواحی پرگنه انباله منزل شد لشکری پسر امام وردی که
از بیدولت گریخته خود را بخدمت فرزند سعادت مند شاه پرویز رسانیده بود درین
تاریخ بدرگاه آمده آستانبوس نمود عرض داشت آن فرزند و مهابتخان مشتمل بر سفارش
و مجرائی خدمت عادل خان بانوشته که مشارالیه نزد مهابتخان فرستاده بود اظهار
بندگی و دولتخواهی نموده بنظر در آورد و باز لشکری را نزد آنفرزند فرستاده خلعت
بانادری تکمه مروارید بجهت شاهزاده و خلعت بجهت خان عالم و مهابتخان فرستاده
بالتماس آنفرزند فرمان استمالت مبنی بر عنایت بیغایت باسم عادل خان قلمی
فرموده خلعت با نادری خاصه مرحمت شد و حکم فرمودم که اگر صلاح دانند مشارالیه را
نزد عادلخان فرستند پنجم ماه مذکور باغ سهرند محل نزول بارگاه اجلال گشت درکنار
آب بیاه صادق خان و مختارخان و اسفندار و راجه روپ چند گوالیاری و دیگر امرا که
بکمک او مقرر بودند خاطر از ضبط و ربط کوهستان شمالی وا پرداخته سعادت آستانبوس
دریافتند بالجمله جگت سنگه باشاره بیدولت خود را بکوهستان مذکور رسانیده
به ترتیب اسباب فتنه و فساد پرداخت و چون عرصهٔ خالی بود روزی چند در شعاب
جبال و گریوه های دشوار بسر برده بتاخت و تاراج رعایا و زیردستان وبال اندوخت
تا آنکه صادق خان بآنحدود پیوست و بمقدمات بیم و امید جمیع زمینداران را بقبـ
ضبط در آورده استیصال آن بی سعادت را وجه همت خود ساخت و مشارالیه قا
مور را استحکام داده متحصن شد هرگاه قابو یافتی ازان محکمه برآمده بافوج
بندهای بادشاهی جنگ در گریز کردی تا آنکه اذوقه کمی کرد و از کمک و مدد
زمینداران مایوس گشت و سرفراز ساختن برادرخورد موجب اضطرار و دلتنگی ا

ناگزیر وسایل بر انگیخته بخدمت نورجهان بیگم التجا آورد و اظهار ندامت و خجالت
نموده به استشفاع ایشان توسل جست و بجهت دلجوئی و خاطرداری ایشان رقم
عفو برجرائد عصیان او کشیده آمد درین تاریخ عرائض متصدیان دکن رسید که بدولت
با لعنت الله و داراب و دیگر پر و بال شکسته چند بحال تباه و روسیاه و خرابی از سرحد
قطب الملک بجانب اردیسه و بنگاله رفت و درین سفر خرابی بسیار بحال او
وهمراهیان او راه یافت و کس بسیار بهنگام فرصت سر و پا برهنه از جان دست
شسته راه فرار پیش گرفتند از جمله روزی میرزا محمد پسر افضل خان دیوان او با والده
و عیال خود فرصت کوچ گریخت و چون خبر به بدولت رسید جعفر و خانعلی اوزبک
و چندی دیگر از مردم اعتمادی خود را بتعاقب او فرستاد که اگر زنده توانند بدست
آورند فبها و الا سر او را بریده حضور بیارند نامبردها بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت
نموده در اثنای راه باو رسیدند او ازین حادثه آگاهی یافته والده و عیال خود را بجانب
جنگل برده پنهان کرد و خود با معدودی از جوانان که اعتماد همراهی ایشان داشت
مردانه پای همت افشرده بکمان داری ایستاد ظاهرا بجوی آب و جلگه هم درمیان
او بود سید جعفرخان خواست که نزدیک آمده بجنگ و جدل در ایستد و او را همراه برد هرچند
ترغیب مقدمات بیم و امید سخن برداری کرد و اثر نکرد و جوابش به تیر جان ستان
حواله ساخت و بعدت جنگ مردانه برد و خان علی و چندی دیگر از مردم
بدولت را بجهنم داخل ساخت و سید جعفر بزخمی شد و خود بزخمهای
کاری بعد هستی درباخت لیکن تا رمقی داشت تسیاری از پای رمق ساخت بعد از
کشته شدن سر او را بریده پیش بدولت بردند چون بدولت از حوالی دهلی
شکست خورده نمادو رفت افضلخان را بجهت طلب کمک و مدد نزد عادلخان
وعده فرستاده بار بعد بجهت عادلخان اسپ و فیل و شمشیر مرصع برای عذر مصحوب
او ارسال داشته بود اول بر عذر متعذر بعد از تطلع سالت آنچه بدولت بجهت او
فرستاده بود پیش می آورد و عذر معقول نمیکند و میگوید ده ما رع عادلخان بیم و
و امور عمده دنیاداران دکن اوست شما اول پیش او باید رفت و اظهار مطلب خود
نمود اگر او قبول این معنی نمود بنده موافقت و متابعت میکند و در صورت هرچه
فرستاده اید میگیرد و الا نه افضل خان بر در عادلخان معروف و متعارف پیش می آید و
و مدتها در بیرون شهر نگاه میدارد و بحال او نمی پردازد و انواع خواری میفرماید و
و آنچه بدولت بجهت او و عذر فرستاده بود همه را باز داده ارو طلب نموده متصرف
میشود مشارالیه درینجا بود که خبر کشته شدن پسر و خرابی خانه را شنیده برو رسیده
می شنید القصه بدولت با این سامان دولت و اتفاقات طالع و نسبت متصوبهای
درست راه دور و دراز طی نموده خود را به بندر مچهلی پتن که به قطب الملک
متعلق است رسانید و پیش از رسیدن خود نان حوالی کس خود را نزد قطب الملک
فرستاده بانواع و اقسام امداد و همراهی تکلیف نمود قطب الملک خرجی از نقد و

جنس برسم اقامت فرستاده بمیرسرحد خود نوشت که بدرقه شده از سرحد خویش سلامت بگذرانند و جمله غله فروشان و زمینداران را دلاسا نموده مقرر دارد که باردوے او غله و سایر ضروریات می رسانیده باشند * بیست و هفتم ماه مذکور غریب سانحه روی نمود شب از شکارگاه مراجعت نموده باردوے می آمدم اتفاقاً از جوئی که سنگ لاخ بسیار داشت و آبش تند مي گذشت عبور واقع شد یکي از سبز بختان سرکار گزک خوان طلائی که مشتملبرخوانچه و پنج پیاله با سرپوش درخریطه کرپاسي نهاده و سرآن را بسته درست داشت دروقت گذشتن پایش لشنگي میخورد و از دستش مي افتد چون آب عمیق بود و سخت تند مي رفت هرچند تفحص کردند و دست و پا زدند اثری ازان ظاهر نشد روز دیگرحقیقت بعرض رسانیدند جمعی از ملاحان و قراولان را فرمودم که همانجا رفته باز از روے احتیاط تفحص نمایند شاید پیدا شود اتفاقاً درجائیکه افتاده بود بدست آمد و غریب تر آنکه اصلا زیرو بالا نشده و یک قطرۀ آب درپیالهاے او درنیامده بود اینمقدمه نزدیک است بان که چون هادي برمسند خلافت نشست انگشتري یاقوتي از میراث پدر بدست هارون افتاده بود خادمی را نزد هارون فرستاد و ان انگشتري را طلب داشت قضارا درانوقت هارون برلب دجله نشسته بود چون خادم اداے رسالت نمود هارون بخشم رفته گفت که من خلافت را بتو رواداشتم تو یک انگشتري را بمن روا نداشتي از شدت غضب انگشتري را در دجله انداخت بعد از چند ماه که بحسب تقدیر هادي درگذشت و نوبت خلافت بهارون رسید بغواصان فرمود که در دجله در آمده انگشتري را درجائیکه انداخته ام تفحص نمایند از اتفاقات طالع و دستیاري اقبال در غوطه اول انگشتري را یافته آورده بدست هارون داد * درینولا روزی در شکار گاه امام وردي قراول باشي دراجے بنظردر آورده که یکپاے او خار داشت و پاے دیگرخار نداشت چون در ماده مایه امتیاز همین خاراست بطریق امتحان از من پرسید که این نر است یا ماده بداهة گفتم که ماده است بعد ازان شکمش را پاره کردند بیضه پیشینه از شکمش برآمد جمعی که در ملازمت حاضر بودند از روے استبعاد پرسیدند که بچه علامت دریافتند گفتم که سرنول ماده نسبت به نرخورد میباشد به تتبع و دیدن آن بسیار ملکه بهم رسیده از غرایب آنکه ناے گلوے جمیع حیوانات که ترکان آن را حنق گویند از سرگردن تا چینه دان یکی مي باشد و ازجرز بخلاف همه از سرگلو تا چهار انگشت یک حنق است باز دوشاخ شده بچینه دان پیوسته و از جائیکه دوشاخ میشود سربند است گره طوری بدست محسوس مي گردد و از کلنگ عجیب تر است حنق او بطریق مارپیچ از میان استخوان سینه گذشته تا دم غازه رفته و ازانجا باز برگشته بگلو پیوسته است چرز دو قسم مي باشد یکی سیاه ابلق دویم بور و درین ایام معلوم شد که دوقسم نیست انچه سیاه ابلق است نراست و هرچه بور است ماده و دلیل برین اینکه از ابلق خصیه ظاهرشد از بور بیضه و مکرر امتحان نموده شد چون

مار را برآوردند بے اغراق ماری بابس کلانے تا حال بنظر در نیامده چون شکمش را چاک کردند کفچه ماری که فرو برده بود درست بر آمد اگرچه این قسم دیگر بوده اما در ضخامت و درازی اندک تفاوتی محسوس شد و بدولا از عرضداشت واقعه نویس صوبه دکن معروض گردید که مهابتخان عارف پسر زاهد را سیاست فرموده او را با دو پسر دیگر محبوس و مقید دارد ظاهرا ان بیسعادت خون گرفته عرضداشتی بخط خود بخدمت به بیدولت نوشته از جانب پدر و خود اظهار اخلاص و دولتخواهی و ندامت و خجالت نموده بود قضارا ان نوشته بدست مهابتخان می افتد عارف را بحضور طلبداشته نوشته را باو مینماید چون خود سجل بخون خود نوشته بود عذری که مقبول و مسموع افتد سامان نیارست کرد لاجرم او را سیاست فرموده پدر و برادرانش را محبوس گردانید غره خورداد بعرض رسید که شجاعت خان عرب در صوبه دکن باجل طبعی در گذشت و بدولا عرضداشت ابراهیم خان فتح جنگ رسید نوشته بود که بیدولت داخل اودیسه گردید تفصیل این اجمال ان که مابین سرحد اودیسه و دکن دربندے واقع است که از یکطرف کوه بلند دارد و از جانب دیگر چهله و دریاست و حاکم گولکنده در بندی و حصاری ساخته بتوپ و تفنگ استحکام داده و عبور مردم بے اجازت و اشارت قطب الملک ازان در بند متصور و میسر نیست بیدولت برهنمونی و بدرقه قطب الملک ازانجا گذشته بولایت اودیسه در آمد قضارا در بنوقت احمد بیگ خان برادرزاده ابراهیم خان برسر زمینداران گدهه رفته بود از سوانح این حادثه غریب که بے سابقه و خبر و آگاهی اتفاق افتاده متردد و متحیر گشت و ناگزیر دست ازان مهم باز داشته به موضع بلبلي که حاکم نشین آنصوبه است آمده بسائی خود راهمراه گرفته بمقام کتک که از بلبلی دوازده کروه بجانب بنگاله است شتافت و چون وقت تنگ بود فرصت فراهم آوردن و انتظام احوال نشد استعداد جنگ بیدولت در خود نیافت و از همراهان چنانچه باید نبود از کتک گذشته بردوان که صالح برادرزاده آصف خان مرحوم جاگیردار آنجا بود رفت در ابتدا صالح استعداد نموده تصدیق آمدن بیدولت نمیکند تا آنکه کتابت لعنت الله بر استمالت او میرسد صالح بردوان را مستحکم ساخته بنشست و ابراهیم خان از استماع این خبر وحشت اثر حیرت زده گشت ناچار باوجود آنکه اکثرے از کمکیان و سپاه او در اطراف بلاد متفرق و متلاشی بودند در اکبرنگر پاے همت استوار نموده باستحکام حصار و جمع آوردن سپاه و دلاسا ے رؤسای خیل و حشم پرداخت و اسباب و آلات طعن و ضرب و حرب و نبرد مهیا ساخت و بدولا نشانی از بیدولت باو رسید مضمون آنکه بحسب تقدیر ربانی و سرنوشت آسمانی آنچه لایق بحال این بیدولت نبود از کتم عدم بعالم ظهور جلوه‌گر شد از گردش روزگار کج‌رفتار و اختلاف لیل و نهار گذار برین سمت اتفق افتاد اگرچه در نظر همت مردانه سعت و وسعت اینملک جولانگاهی بل پرکاهی بیش نیست مدعا ازین رفیع تر و مطلب ازین عالیتراست لیکن چون برین رویش گذار افتاده سرسری

نمیتوان گذشت اگر او را عزم رفتن درگاه بادشاه باشد دست تعرض از دامان ناموس و خانمان او کوتاه است بفراغ خاطر روانه درگاه گردد و اگر توقف را مصلحت خود میداند هر گوشه که ازین ملک التماس نماید عطا فرمائیم *

تکمله نوشته میرزا محمد هادی مولف دیباچه

ابراهیم خان در جواب نوشت که حضرت شاهنشاهي این دیار را به بنده سپرده اند امانت بسروجان همراه است چون شاهجهان در بردوان رسید عالم حصار را استحکام داده مستعد جنگ و جدال گردید عبدالله خان بپایه حصار رسیده محاصره نمود چون کار بصعوبت و دشواري کشید و هیچ طرف توقع مدد و طریق نجات ندید ناگزیر از قلعه بر آمده عبدالله خان را دید مشارالیه خاطر از قلعه جمع ساخته او را در نظر شاهجهان اورد بعد از تسخیر بردوان متوجه اکبرنگر شدند ابراهیم خان اول اراده نمود که قلعه اکبرنگر را استحکام داده بشرایط تحصن و قلعداري بردارد چون حصار اکبرنگر وسیع بود انقدر جمعیت که محافظت ان تواند نمود نداشت و در مقبره پسر خود که حصارش بغایت استوار بود متحصن گشت درینوقت جمعی از امرا که در اطراف بودند باو پیوستند سپاه شاهجهان بمحاصره حصار مقبره پرداختند و خود در قلعه اکبرنگر فرود امدند از درون وبرون نایره حرب مشتعل گردید درینوقت احمد بیگ خان رسیده ملاقي گشت و دلها را قوتي و استقامتي پدید امد چون اهل و عیال اکثر آن روی آب بود عبدالله خان دریاخان را از آب گذرانیده بدان سمت فرستاد ابراهیم خان باستماع این خبر احمد بیگ خان را همراه گرفته آنطرف شتافت و مردم معتبر را بحراست و محافظت قلعه باز داشت و سفاین جنگي را که باصطلاح اهل هند نواره مي گویند پیش از خود بدان سمت فرستاد تا سرراه انفوج گرفته بگذرانند که از آب عبور نمایند اتفاقاً پیش از رسیدن نواره دریا خان از دریا گذشته بود و ابراهیم خان احمد بیگ خان را بجنگ او روانه نمود کنار دریا بین العسکرین اتفاق جنگ افتاد و جمعي کثیر از طرفین بقتل رسیدند احمد بیگ خان عطف عنان نموده بابراهیم خان پیوست و از تسلط و غلبه غنیم آگاه ساخت ابراهیم خان کس بطلب بعضي مردم کار آمدني بقلعه فرستاد که وقت کمک است گروهي از جوانان خود را بابراهیم خان رسانیدند دریا خان اگهي و اطلاع یافته چند کروه پس تر و عقب تر حرکت کرد چون نواره در تصرف ابراهیم خان بود عبور لشکر شاهجهان از دریاے گنگ بے کشتي میسر نمي گشت درین اثنا بلیه راجه نام زمینداري آمده اظهار کرد که اگر فوجي همراه من تعین کنید درطرف بالاے آب قریب بحدود متعلقه خود چند منزل کشتي را بدست آورده

افواج را از آب بگذرانم شاهجهان عبدالله خان را با هزار و پانصد سوار نامزد کرد تا از گذری که اورا نمائی گذر عبور نموده بر سر اردوی ابراهیم خان تاخت برد و آن افواج برهبری ملاح راجه بسرعت باد از آب گذشته بدانجا پیوست چون این خبر بابراهیم خان رسید سراسیمه عزم رزم شفاعت نورالله نام سید زاده را که از منصبداران تحویری او بود با هزار سوار هراول قرارداد و احمدبیگ خان را با هزار سوار طرح کرد و خود با هزار سوار در غول ایستاد و بعد از تلاقی طرفین جنگ عظیم در پیوست عبدالله خان بر فوج هراول تاخته نورالله را منهزم ساخت و جنگ به احمدبیگ خان پیوست او مردانه ایستاده زخمهای منکر برداشت ابراهیم خان از مشاهده اینحال طاقت نیاورده جلو انداخت و عبدالله خان نیز بر فوج ابراهیم خان حمله آورد و رفقای او عنان ثبات از دست داده طریقه هزیمت سپردند و سررشته انتظام افواج از هم گسیخت و ابراهیم خان با معدودی پای عزیمت برجا داشت هرچند مردم او را جلو گرفته خواستند که ازان معرکه مهلکه برآید راضی نشده که مقتضای همت و مردانگی این کار نیست چه دولت بهتر ازینکه در خدمت بادشاهی جان نثار کنم هنوز سخن تمام نگشته بود که از اطراف هجوم آورده زخمهای کاری کارش تمام ساختند و نظر بیگ نامی از نوکران عبدالله خان مباشر قتل او گردید بالجمله سر او را برده پیش شاهجهان فرستاد و جمعی که در حصار مقبره متحصن بودند از مردن ابراهیم خان فتح جنگ وقوف یافته دلها از دست دادند درینوقت رومی خان نقبی را که بپای حصار رسانیده بود آتش داده چهل ذرعه از دیوار حصار منهدم گشت و حصار مسخر گردید و گریختگان خود را در دریا می افگندند و اگر دستی بدست می آمد هجوم آورده غرق می گشتند و گروهی که گرفتاری عیال سلسله پای آنها بود رفته ملاقی می شدند و میرک جلایر که از عمده های آن صوبه بود دست گیر شد و از همراهان شاهجهان عابد خان دیوان و شریف خان بخشی و سید عبدالسلام بارهه و حسن بیگ بدخشی و چندی دیگر جان نثار گشتند و چون احمد بیگ خان با جمعی از منصبداران آن صوبه از میدان بدر برآمده بصوب دهاکه که دارالملک بنگاله است و اهل و عیال و اندوختهای میرزا ابراهیم خان نیز در آنجا بود رو نهاده بود لشکر شاهجهان نیز بدانصوب حرکت نمود چون بدهاکه رسید احمد بیگ خان کام و ناکام با دیگر مردم بملازمت میرسیدند و مبلغ چهل لک روپیه از اموال ابراهیم خان و پنج لک روپیه از اموال میرک جلایر وغیره متصرف گشتند و پانصد زنجیر فیل و چهارصد رس اسپ گونت که دران ولایت بهم میرسد از صامت عامر گشت و اقمشه و امتعه اکثر و اوفر بقید ضبط در آورده نواره و توپخانه چندان که در خور بادشاهی ذی شوکت بود بدست افتاد سه لک روپیه بعبدالله خان و دولک روپیه براجه بهیم و یک لک روپیه بداراب خان و یک لک روپیه بدریا خان و پنجاه هزار روپیه بوزیر خان و پنجاه هزار روپیه بشجاعتخان و پنجاه هزار روپیه بمحمد تقی و پنجاه هزار روپیه

به بیرم بیگ بخشیدند و همچنین بمردم دیگر درخور پایه و مراتب کم وبیش رسید و چون از ضبط انملک وا پرداخت داراب خان پسر خانخانان را که تا حال مقید بود از قید بر آورده و سوگند داده حکومت ملک بنگاله را باو تفویض فرمودند و زن او را با یک دختر و یک پسر شاهنوازخان همراه گرفتند و بعزم تسخیر ملک بهار متوجه شدند و راجه بهیم پسر رانارا که درین هرج و مرج از خدمت او شان جدائی اختیار نکرده بود برسم منقلا با فوجی پیشتر از خود بصوب پتنه روانه گردانید خود باعبدالله خان و دیگر بندها از پی او شتافت صوبه پتنه که در جاگیر شاهزاده پرویز مقرر بود و ایشان مخلص خان دیوان خود را بحکومت و حراست انملک مقرر داشته الله یار پسر افتخار خان و بیرمخان افغان را بفوجداری گذاشته بودند پیش از رسیدن راجه بهیم پای همت انها ازجارفت و توفیق یاوری نکرد که حصار پتنه استحکام داده روزی چند تا رسیدن لشکر مقفل دارند تا الهآباد عنان مسارعت باز نکشیدند و بهیم بشهر پتنه در آمده انملک را متصرف گشت و بعد از چند روز شاهجهان با بسیاری از کمکیان به بنگاله رسید و جمعي کثیر از متعینان بهار و جاگیرداران انجا اقرار همراهي دادند و از اطراف و نواحي نیز پنج شش هزار سوار آمده نوکر شدند و سید مبارک که حارس قلعه رهتاس بود باوجود استحکام قلعه و استعداد قلعداري حصار را حواله نمود زمیندار اوچینه و دیگر زمینداران انحدود که باراده رفاقت پیوستند و عبداللهخان و راجه بهیم را بطریق منقلا بصوب الهآباد و دریا خان را با فوجی بجانب مانک پور فرستاده خود نیز متعاقب حرکت نمود چون عبدالله خان بگذر جوسیهه پیوست جهانگیر قلیخان پسر خـــان اعظم که حکومت جونپور داشت نزد میرزا رستم بالهآباد رفته و عبدالله خان از عقب شتافته در قصبه جهوسي که برلب آب گنگ در مقابل الهآباد واقع است فرود امد بهیم بفاصله پنجکروه از الهآباد اقامت نمود و شاهجهان بجونپور رسیده توقف ورزیده عبدالله خان بضرب توپ و تفنگ و نواره عظیم که همرا داشت از آب عبور نموده درظاهر الهآباد فرود آمده بکار محاصره پرداخت و میرزا رستم در قلعه متحصن گشته رایات جنگ و جدال افراخت و از درون و برون سفیر تیر و تفنگ پیام مرگ و شور اجل در گوش دلیران می انداخت فتنه و آشوب عظیم دران سرزمین پدید آمد اکنون عنان اسپ خوشخرام خامه را بجانب تحریر احوال دکن منعطف میگرداند سابقاً تحریر یافته که عنبر حبشي علي شیر نامی وکیل خود را نزد مهابتخان فرستاده نهایت عجز و فروتني ظاهر ساخت بامید آنکه مدار مهمات صوبه دکن به عهده او مفوض باشد و چون او را بعادلخان ابواب منازعت و مخاصمت مفتوح گشته بود امید آنداشت که بامداد بندهاے درگاه سلاطین سجده گاه آثار تسلط برو ظاهر سازد و همچنین عادل خان نیز بجهت دفع شر او تلاش میکرد که مدار اختیار آنصوبه بقبضه اعتبار او حواله شود آخر فسون عادلخان کارگر افتاد و مهابتخان جانب عنبر را از دست داده بکامروائي عادلخان پرداخت و چون عنبر بر سر راه بود ملا محمد لاري

وکیل عادل خان از جانب او بگرامی خاطر داشت مهابتخان فوجی از لشکر منصور
تا بالاگهات تعین فرمود که بدرقه شده ملا محمد را به برهانپور رساند عنبر از شنیدن
این خبر متردد و متوهم گشته با نظام الملک از شهر کهرکی برآمده بقندهار که برسر
ولایت گولکنده واقع است شتافت و فرزندان را با احمال و اثقال بر فراز قلعه دولت آباد
گذاشته کهرکی را خالی ساخت و شهرت انداخت که بسرحد قطب الملک میروم که
زر مقرر خود را از او باز یافت نمایم بالجمله چون ملا محمد لاری به برهانپور پیوست
مهابتخان تا شاه پور استقبال نموده نهایت گرمی و دلجوئی ظاهر ساخت و از آنجا
باتفاق متوجه ملازمت شاهزاده پرویز گردیدند و سربلند راے را بحکومت و حراست
شهر برهانپور گذاشت و جادو راے و اودی رام را بکمک مقرر داشت و پسر اولین و برادر
درمیی را بجهت احتیاط همراه گرفت و چون ملا محمد بخدمت شاهزاده پیوست
مقرر گشت که او با پنجهزار سوار در برهانپور بوده باتفاق سربلند رای تمشیت احکام
و انتظام مهام نماید و امین الدین پسر او با هزار سوار در خدمت شتابد بایدقراداد
مشارالیه را رخصت فرموده خلعت با شمشیر مرصع و اسپ و فیل لطف نمودند
به محمد امین ولد او نیز خلعت و اسپ و فیل با پنجاه هزار روپیه مدد خرچ عنایت
گردید و محمد امین را همراه خود گرفتند مهابتخان از جانب خود یکصد و ده راس
اسپ و دو زنجیر فیل و هفتاد هزار روپیه نقد و یکصد و ده خوان اقمشه بملا محمد و پسر
او و دامادش تکلف نمود نوردهم خورداد نزول حضرت شاهنشاهی در خطهٔ کشمیر
اتفاق افتاد اعتقاد خان از نهالی کشمیر که درین مدت ترتیب داده بود برسبیل
پیشکش معروضداشت دریندولا بمسامع جلال رسید که یلنگتوش اوزبک سپه سالار نذر محمد
خان اراده نمود که حوالی کابل و غزنین را بتازد و خانزاد خان پسر مهابتخان
باامراے که بکمک او مقرر اند از شهر برآمده بمدافعه و مقابله همت مصروف داشته
بنابران غازی بیگ که از خدمتگاران نزدیک بود بداکچوکی رخصت شد که از حقیقت
کار اطلاع حاصل نموده خبر مشخص بیارد و از قضایا آنکه چون عبدالعزیز خان قلعه
قندهار را بجهت نه رسیدن کمک بشاه عباس حواله نمود و این معنی بر مزاج
شاهنشاهی گرانی داشت دریندولا او را حواله سیدو نام منصبدارے فرمودند که از بندر
سورت برکشتی نشانیده بمکه معظمه روانه سازد و متعاقب فرمان شد که مشارالیه را
از هم گذراند آن بیچاره در ابتداے راه بقتل رسید خواجه مذکور از کشاده روئی
و خوشخوئی و بے تکلفی بهره مند بود امید که از اهل آمرزش باد در هفتم ماه تیر
آرام بانو بیگم همشیره قدسیه الحضرت بمرض اسهال ودیعت حیات سپرد حضرت عرش
آشیانی آن عفت سرشت را بغایت دوست میداشتند در چهل سالگی چنانچه بدنیا
آمده بود رفت درین تاریخ از عرضداشت غازی بیگ موصوف پیوست که یلنگتوش بجهت
ضبط الوس هزارجات که تورک آنها در حدود غزنین واقعست و از قدیم جاگیر غزنین
خان مالگذاری مینمودند و قلعه در موضع ضوار از مضافات غزنین ساخته همشیره زاده

خود را بانوجی انجا گذاشته بود اماده گشته است سران الوس هزاره نزد خانزاد خان آمده استغاثه نمودند که ما از قدیم رعیت و مالگذار حاکم کابل ایم پلنگپوس میخواهد که مارا به تعدي آمل و فرمان بردار خود سازد اگر شر او را از ما کفایت کنند و دست تعدي او را از ما باز دارند بدستور سابق رعیت و فرمان پذیرایم و الا ناگزیر باو ملتجي گشته خود را از اسیب بیداد و ظلم اوزبکان محافظت نمائیم خانزاد خان فوجی بکمک هزاره فرستاد و خواهر زاده پلنگپوس بمدافعه و مقابله پیش آمده در اثنای زد و خورد جمعی از اوزبکان بقتل رسید و سپاه منصور قلعه او را باخاک برابر ساخته بظفر و فیروزی عنان معاودت معطوف داشتند پلنگپوس از استماع اینخبر خجلت زده کردار خویش گشته از نذر محمد خان برادر امام قلیخان دارای توران التماس نمود که بتاخت سرحد کابل شتافته خود را ازان انفعال بر آرد و در ابتدا نذر محمد خان و اتالیق و عمده‌های لشکر او تجویز این جرأت و بی باکي نمی نمودند بعد از مبالغه و اغراق بسیار رخصت حاصل نموده با ده هزار سوار از اوزبک و المانچي روی ادبار بدین حدود نهاد خانزاد خان از استماع اینخبر مردمی را که در تهانجات بودند طلبیده به ترتیب اسباب قتال و جدال پرداخت و بندهای جانسپار و بهادران عرصه کارزار از همه یکدل و یکرو بجنگ قرار دادند بالجمله چون بهادران عرصه شهامت بموضع شیرگرد که در ده کروهی غزنین واقع است معسکر اراستند و از آنجا افواج را ترتیب داده وجیبه پوشیده متوجه پیش شدند و خانزاد خان با جمعی از منصبداران پدر خود در غول پای ثبات افشرد و مبارز خان افغان و اندرای سنگدلی و سید حاجي و دیگر بهادران را در فوج هراول مقرر داشت و همچنین فوج جرانغار و برانغار بائین شایسته ترتیب داده از ایزد جل سبحانه تعالی نصرت و فیروزي درخواست نمود و چون مذکور میشد که سپاه اوزبک در سه کروهي غزنین لشکرگاه ساخته دولتخواهان را بخاطر میرسد که شاید روز دیگر تلاقي فریقین اتفاق افتد قضارا همین که سه کروه از موضع شیرگرد گذشته قراولان اوزبک نمایان شدند قراولان منصور قدم جلادت پیش گذاشته جنگ انداختند و عساکر اقبال با توپخانه و فیلان کوه شکوه اهسته و ارمیده بان انداخته اتفاقاً پلنگپوس در پس پشته به توغچي شده ایستاده بود و قصدش انکه چون لشکر منصور کوفته وماندە از راه میرسد از کمین گاه برآمده کار زار نماید مبارزخان که سردار فوج هراول بود غنیم را دیده جمعي را بکمک قراولان میفرستد و انهم نیزکس نزد پلنگپوس فرستاده از رسیدن افواج قاهره آگاه میسازند یک گروه بلشکر مانده سپاه غنیم نمایان میشود آن مقهور مردم خود را افواج ساخته بود یکفوج او با لشکر هراول منصور مقابل مي گردد و خود با فوج دیگر بفاصله یک تفنگ ایستاده عنان ادبار مي کشد چون فوج مخالف بحسب کمیت از بهادران فوج هراول افزوني داشت بهادران غول گرم و گیرا شتافته خود را بکمک هراول رسانیده نخست بان و زنبورک و توپ و تفنگ بسیار میزنند و از پس فیلان جنگي را دوانیده کارزار مي نمایند و جنگ بامتداد و اشتداد مي کشد در چنین وقت پلنگپوس

خود را بکمک میرساند و معهذا کاری نمیسازد و پای همت از جا می لغزد و بهادران
عرصهٔ شهامت در بر داشتن و بستن و تاختن و انداختن کارنامهٔ جلادت و جانسپاری
بتقدیم رسانیدند مخالفان تاب نیاورده جلو برمی گردانند و هزبران بیشهٔ شهامت آن
جماعت برگشته را تا قلعهٔ جمان که شش کروه از میدان جنگ دور بود زده و کشته تعاقب
نمودند و قریب سیصد اوزبک علف تیغ بیدریغ ساختند و سواری هزار راس اسپ و
اسلحهٔ بسیار که مخالفان در راه از گرانی انداخته بودند بدست سپاه منصور افتاد
و فتحی عظیم که عنوان فتوحات تواند بود بتایید ایزد جل سبحانه چهره کشائی مراد
گشت چون این خبر بهجت اثر بمسامع جلال رسید بندهای شایسته خدمت که
درین جنگ مصدر خدمات و ترددات پسندیده گردیده بودند هرکدام درخور استعداد و
حالت خویش باضافهٔ منصب و اقسام مراحم خسروانی و نوازش خطاب سربلندی
یافتند یلنگپوش اوزبک است نامش چیلی بوده یلنگ برهنه را گویند و پوس سینه
را گویا در جنگی سینه وار تاخته بود و ازان روز یلنگپوش اشتهار یافته اکثر اوقات درمیان
قندهار و غزنین بسر می برد و چون مکرر بخراسان شتافته دست برد سپاهیانه نموده
توان گفت که شاه عباس ازو در حساب بود مقارن اینحال از عرضداشت عمل خان
واقعه نگار دکن بمسامع جلال رسید که چون ملا محمد لاری به نره بور رفت و خاطر
اولیای دولت از ضبط و نسق صوبهٔ دکن اطمینان پذیرفت و شاهزاده پرویز با مهابتخان
و دیگر امرا بصوب ملک بهار و بنگاله نهضت فرمودند چون خاطر از فتنه سازی
و نیرنگ پردازی خانخانان نگرانی داشت و داراب پسر او در خدمت شاهجهان بود
بصلاح و صوابدید دولتخواهان اورا بنظربند نگاه میداشتند و مقرر شد که متصل بدولتخانه
شاهزاده خیمه بجهت او برپا کنند و خانا بیگم صبیهٔ او که در عقد ازدواج شاهزاده دانیال
و شاگرد رشید پدر خود است با پدر یکجا بسر برد و جمعی از مردم معتبر بردرخانه
او پاس دارند بعد ازانکه جمعی را بجهت ضبط اموال بردائرهٔ او فرستادند و خواستند
که مهم نام غلام او را که از عمدهای دولت او بود و شجاعت را باکاردانی جمعداشت
مقید سازند ارزانگان خود را بدست دیگری نداد و پای همت افشرده با پسر و چندی
از نوکران داد مردی داده جان بداده آبرو نمود درخلال این احوال افضلخان دیوان
شاهجهان که در پتنا پور مانده بود بدرگاه والا شتافته دولت زمین بوس دریافت و مشمول
عواطف خسروانه گردید و مقارن این خبر نبرد آرایی شاهزادگان باهمدیگر رسید شرح این داستان
آنکه چون سلطان پرویز و مهابتخان بحوالی الهآباد رسیدند عبدالله خان دست از محاصره
قلعه بازداشته بجهونسی مراجعت نمود چون دریا خان بافوجی کنار آب را استحکام داده
بود و کشتیها را بجانب خود کشیده روزی چند عبور لشکر بادشاهی در توقف افتاد و
شاهزاده پرویز و مهابتخان درکنار آب مذکور معسکر آراستند و دریاخان ضبط گذرها
مینمود تا آنکه زمینداران بیس که دران حدود اعتباری دارند سی مدرل کشتی از اطراف
بدست آورده چند کروه بالای آب گذاری بهمرسانیده راهبری کردند تا دریاخان آگاهی

پرو گرفته حلقه سان درمیان داشت و رومی خان میرآتش توپخانه را پیش برد بمکر
که برابر گوله توپ انداخته باشد از غرایب اتفاقات آنکه یک گوله بر کسی نخورد و
توپهاے گرم شده از کار باز ماند و چون فاصله میان توپخانه و هراول فوج شاهجهان
بسیار شد هراول لشکر بادشاهی بجانب توپخانه مطمئن خاطر شتافت و مردم
توپخانه تاب نیاورده راه هزیمت سپردند و توپخانه بتصرف مردم بادشاهی
درآمد از مشاهده این حال دریا خان افغان که در دست راست هراول بود بے جنگ
راه فرار سپرد و از برگشتن او فوج دست چپ هراول نیز ویران گردید باگریز راجه
بهیم کثرت مخالف خود را بنظر اعتبار در نیاورده با معدودے از راجپوتان قدیمی
جوشن پوش همت بر انگیخته بر قلب لشکر بادشاهی رسیده به شمشیرآبدار
کارزار نمود و جنا خوب نامی فیلی که پیش بود بزخم تیر و تفنگ از پا افتد
و آن شیر بیشه جرأت و جلادت با راجپوتان جان نثار پاے مردانگی قائم کرده
آثار شجاعت و تهور ظاهر ساخت جوانان چیده و سپاهیان جنگیده که برگرد پیش
سلطان پرویز و مهابتخان ایستاده بودند از اطرف و جوانب هجوم آورده آن یکه تاز
را به تیغ بتدریج برخاک هلاک می انداختند و او با زخمی داشت کارزار کرد و جان
نثار شد و بهیم زبهور و برنهی راج و اکهیراج راتهور با چندے از مشهوران رزم دوست
در عرصه کارزار زخمی افتادند و از کشته شدن راجه بهیم و برهم خوردن فوج هراول
شجاعت خان که ردیف فوج التمش بود نیز منهزم شد و شیرخواجه که سردار این فوج
بود قدم برجا داشته مقتول گردید چون فوج هراول و التمش از پیش برخاست و
جنگ بقول رسید فوج جرنغار به سرکرده آن نصرت خان بود تاب نیاورده طرح داد و
شاهجهان بعبدالله خان که در برنغار بود و جمعی از سپاه به مجموع به پنجصد سوار
نمی کشید پاے تحمل استوار کرده دلاوران را ترغیب و تحریص می نمود تا آنکه کثری
کشته و زخمی شدند غیر از فیلان علم و توغ و فور خانه خاصه و عبدالله خان به جانب
دست راست باندک فاصله ایستاده بود چترے بنظر در نمی آمد دریندوقت تیرے
بجنبه خاصه رسید و اثر خلل اسپه ذات مقدس را بجهت مصلحتی محافظت نموده
و شیخ تاج الدین را که از خلفاے خواجه باقی است قدس سره که دران معرکه همعنان
شاهجهان بود تیرے بر رخساره خورده از بناگوش سر بر آورده دریندوقت شاهجهان
یوسف خان را نزد عبدالله خان فرستاد و پیغام کرد که کار بجاے نازک رسیده مناسب
حال و ملایم شان ما اینست که با معدودے که همراه مانده اند توکل بکرم الهی
نموده بر قلب لشکر بادشاهی بتازیم تا آنچه رمز کلک تقدیر است بظهور رسد عبدالله
خان خود نزدیک رفته گفت که کار ازان گذشته که بر ثابت و تردد اثرے مترتب
گردد و این وقت و بازی محض بیهوده و بیجا است سلاطین سلف چون امیرتیمور
صاحبقران و حضرت بابر بادشاه و همچنین اکثر صاحبان داعیه را در مبادی سعی و تلاش
مکرر چنین وقایع اتفاق افتاده و دراینحالت صعب ضبط احوال فرموده عنان از عرصه

کارزار منعطف ساخته اند و بدشمن کامي قرار داده لهذا بدولتی رسیده اند و جمعي از فدویان که در رکاب سعادت حاضر بودند گستاخانه دست بر جلو انداخته سام آبے از عرصهٔ کارزار بر آوردند و لشکر بادشاهي به اردوی شاهي در آمده بغارت و ضبط اموال و اسباب پرداختند و اینقدر را غنیمت شمرده بتعاقب نشتافتند و شاهجهان بچهار کوچ برفراز قلعهٔ رهتاس نزول نمود و سه روز در قلعه توقف نموده از لوازم قلعداري خاطر جمع ساخت و سلطان مراد بخش را که در همان ایام قدم بعالم وجود نهاده بود با دایهها و انکها در انجا گذاشته با دیگر شاهزاده ها و اهل حرم بجانب پتنه و بهار نهضت فرمود چون این اخبار بمسامع قدسیه رسید مهابتخان را بخطاب خانخانان سپه سالار مامور ساخته بمنصب هفت هزاریذات و هفت هزار سوار از قرار دو اسپه و سه اسپه شرف امتیاز بخشیدند و تمن و توغ علاوه عواطف گشت اکنون مجملی از سوانح دکن رقمزده کلک وقایع نگار میگردد چون ملک عنبر بسر حد ولایت قطب الملک شتافته مبلغ مقرري که هرسال بجهت خرچ سپاه ازو میگرفت و درین دوسال موقوف مانده بود باز خواست نموده مجدداً بعهد و سوگند خاطر ازانجانب پرداخت و بحدود ولایت بندر رسید و مردم عادلخان را که بحراست انملک مقرر بودند زبون و بی استعداد یافته غافل بر سر انها تاخت و بندر تاراج نموده ازانجا با جمعیت و استعداد فراوان شتافت و چون عادلخان اکثر از مردم کاردیده و سرداران پسندیده خودرا همراه ملا لاري سر برهانپور فرستاده بود و جمعی که بدفع شراو کفایت کنند حاضر نداشت صلاح وقت در پاس عزت و محارست خود دانسته در قلعه بیجاپور متحصن گشت و باستحکام برج و باره و لوازم قلعداري پرداخته کس بطلب ملا محمد لاري و لشکری که همراه او به برهانپور بود فرستاد و بمتصدیان صوبه مذکور بتاکید و مبالغه نوشت که حقیقت اخلاص و دولتخواهي من بر همه دولتخواهان ظاهر وهویداست و خود را از متعلقان آندرگاه میدانم دریدوقت که عنبر نا حق شناس با من چنین گستاخي نموده چشم اندارم که جمیع دولتخواهان بادشاهي که در صوبه موجود اند بکمک من متوجهه گردند تا این غلام فضول را از میان برداشته سزای کردار در دامن روزگار او گذاشته آید در هنگامی که مهابتخان با بادشاهزاده پرویز متوجه الهآباد شد سربلند رای بحکومت و حراست برهانپور باز داشته مقرر نموده بود که در مهمات کلي و جزوي بصوابدید ملا محمد لاري کار کند و در انتظام مهام دکن از صلاح او انحراف نورزد چون ملا محمد بسیار بجد شد و مبلغ سه لک هون که قریب دوازده لک روپیه باشد بصیغهٔ مدد خرچ لشکر بمتصدیان انجاداد و نوشته هامی عادلخان درباب کمک بمهابتخان رسید و او نیز تجویز اینمعنی نموده بمتصدیان دکن نوشت که بے تامل و توقف همراه ملا محمد لاری بکمک عادلخان شتابند ناگزیر سربلندرای بامعدودی در برهانپور توقف گزید و لشکرخان و میرزا منوچهر و خنجرخان حاکم احمد نگر و جانسپارخان حاکم بیر و رضویخان و ترکمانخان و عقیدت خان بخشي و اسدخان وعزیزالله خان وجادو رای

و اودا جی رام و سایر امرا و منصبداران که از تعینات صوبهٔ دکن بودند با ملا محمد قرین کمک عادل خان بقصد استیصال عنبر شتافتند و چون عنبر از بیمددی وقوف یافت او نیز نوشتها به بندهای درگاه فرستاد که از غلامان درگاه ام بخدمت بسگان انتساب دایم و بی ادبی از من بظهور نیامده بچه تقصیر و کدام گناه در مقام خرابی و استیصال من درآمده اند و به تکلیف عادل خان و به تحریک ملا محمد برهم من می آیند میان من و عادل خان بر سر ملکی که در زمان سابق به نظام الملک متعلق بود و الحال او متصرف گشته نزاع است اگر او از بندهاست من نیز از غلامانم مرا با او و او را با من واگذارند تا هرچه در مشیت حق است بظهور آید آنها بای حرف او التفات نفرموده کوچ بر کوچ متوجه آنصوب گردیدند هرچند عنبر بالحاح و زاری افزود ایشان بیشتر شدت ظاهر ساختند ناگزیر از ظاهر بیجا پور برخاسته بحدود ملک خود پیوست و بعد از نزدیک رسیدن افواج عنبر دفع الوقت و مدارا نموده روز میگذرانید و سعی دران داشت که کار بجنگ نرسد و ملا محمد بامرای بادشاهی بیر در دند ل داده فرصت نمی داد هرچند سرانداری و مدارا می نمود حمل بر عجز و زبونی او کرده در شدت می افزودند و چون کار برو تنگ آمد و اضطرار دامنگیر گشت ناگزیر در روزی که مردم بادشاهی غافل بودند و میدانستند که جنگ نمی کند ترکها از دور نمایان ایشان گردیدند که ترک جنگ نموده برآمده اند و میخواهند که گریخته بروند درین وقت بر مردم عادل خان ریختند و میان مردم او و عنبر جنگ سخت در پیوست و بحسب تقدیر ملا محمد که سردار لشکر بود کشته شد ازینجهت سپاه عادل خان را سررشتهٔ انتظام گسیخته گشت و جادو رای و اودا جی رام دست بکار نبردند و راه فرار پیمودند عنبر ناگاهی کار خود کرد و شکست عظیم بر لشکر عادل خان واقع شد و اخلاص خان و عنبر نیست و پنج نفر از سران سپاه عدلخان که مدار دولت او بر انها بود گرفتار شدند و ازان گروه فرهاد خان را که تشنهٔ خون او بود از سرچشمهٔ تیغ سیراب ساخت و دیگران را محبوس گردانید و از امرای بادشاهی لشکرخان و میرزا منوچهر و عقیدت خان گرفتار شدند و جانسپارخان گرم و گیرا خود را باحمد نگر رسانیده باستحکام قلعه پرداخت و جانسپارخان نیز برگشته به بیر که درجاگیر او بود رفته حصار بیر را مضبوط ساخت و جمعی دیگر که ازان ورطهٔ هلاکت برآمدند بعضی خود را باحمد نگر رسانیدند و گروهی به برهانپور شتافتند و چون عنبر بمراد خویش کامیاب گردید و انچه در مخیلهٔ او نگذشته بود در عرصهٔ ظهور جلوه‌گری نمود اسیران سرپنجهٔ تقدیر را مسلسل و محبوس بدولت‌آباد فرستاد و خود باحمد نگر رفته بمحاصره پرداخت لیکن هرچند سعی نمود کاری از پیش نرفت ناکام جمعی را بر دور قلعه گذاشته بجانب بیجا پور عنان عزیمت معطوف داشت عادلخان باز متحصن شد و عنبر تمام ملک او را با حدود متعلقهٔ بادشاهی که در بالا گهات بود متصرف گشته جمعیت نیک فراهم آورد و قلعهٔ شولا پور را که پیوسته میان نظام الملک و عادلخان برسر آن نزاع میبود محاصره کرد و یاقوت‌خان را با فوجی

عظیم بر سر برهانپور فرستاد و توپ ملک میدان را از دولت آباد آورده قلعه شولاپور را بضرب دست و زور بازوے قدرت مفتوح گردانیده از استماع این اخبار وحشت آثار خاطر اقدس شاهنشاهی باشوب گرائید در خلال این احوال مکتوب نذر محمد خان والی بلخ بنظر مقدس در آمد خلاصه مضمون آنکه این نیازمند آنحضرت را بمثابه پدر و ولی نعمت خود میداند پلنگپوس بے رخصت. این خیر اندیش مصدر چنان گستاخی شد و الحمد الله که تادیب شایسته یافت چون نیز غبار نقار درمیان لشکر کابل و سپاه بلخ حادث شده امید وار است که خانزاد خان را از حکومت کابل تغیر فرموده بجاے او دیگرے را تعین فرمایند ازانجا که کام بخشي شیوه پسندیده است انصوبه بمدارا لمهام خواجه ابوالحسن تفویض یافت احسن الله پسر خواجه بوکالت پدر بحکومت وحراست کابل تعین گشت و فرمان شد که پنجهزار سوار خواجه را بضابطه دو اسپه و سه اسپه تنخواه نمایند و احسن الله بمنصب هزار و پانصدي و هشتصد سوار و خطاب ظفرخاني و عنایت علم فرق عزت برافراخت و خلعت با شمشیر و خنجر مرصع و فیل ضمیمه مراحم بیکران گردید و فرمان شد که خانزاد خان روانه درگاه شود چون زمستان در آمد و خوبیهاے کشمیر آخر شد بنابران بتاریخ بیست و پنجم شهریور رایات اقبال بصوب دارالسلطنت لاهور ارتفاع یافت و در ساعت سعید دران شهر میمنت بهر نزول دست داد مقارن آن صوبه داري پنجاب از تغیر صادق خان برکن السلطنت آصفخان مقرر شد و در خلال این احوال بطرف هرن مناره که از شکار گاه هاے خاص بود توجه فرمودند درین تاریخ خانزاد خان از کابل آمده شرف آستانبوس در یافت و چون خاطر اقدس مظاهر از نشاط شکار وا پرداخت عنان معاودت بدارالسلطنت انعطاف یافت درینوقت عرضداشت مهابتخان رسید مرقوم بود که شاهجهان از پتنه و بهار گذشته بولایت بنگاله در آمد و شاه پرویز با عساکر منصوره بملک بهار پیوست در اوراق گذشته نگاشته کلک سوانح نگار گشته که شاهجهان دارابخان پسرخانخانان را سوگند داده بحکومت و حراست ملک بنگاله باز داشته بجهت احتیاط زن او را با یک پسر و یک برادر زاده او همراه گرفته بود بعد از جنگ لونس و انعطاف عنان او را در قلعه رهتاس گذاشتند بداراب خان نوشتند که در گرهي خود را بملازمت رساند داراب خان از ناراستي و زشت خوئي صورت حال را طور دیگر در خاطر نقش بسته عرضداشت نمود که زمینداران باهم اتفاق کرده مرا در محاصره میدارند ازینجهت نتوانم خود را بخدمت رسانید چون شاهجهان از آمدن داراب مایوس شد و همراه جمعی که مصدر کاری و ترددی توانند شد نمانده بود ناگزیر از آشوب علت خاطر پسر داراب را بعبدالله خان حواله فرمودند و کارخانجات وبیوتات همراه گرفته بهمان راه که از دکن آمده بودند رایت عزیمت بر افراشتند وچون داراب چنین اداے ناپسندیده بظهور آورده خود را مطرود ازل و ابد ساخته عبدالله خان پسر جوان او را بقتل رسانید و شاهزاده پرویز صوبه بنگاله را بجاگیر مهابتخان وپسرش تنخواه فرموده عنان معاودت معطوف داشت و حکم بزمینداران بنگاله شد

که داراب را که در قید داشتند دست تعرض ازو کوتاه داشته روانه ملازمت سازند و او آمده مهابتخان را دید و چون خبر آمدن داراب بعرض اشرف اقدس رسید مهابتخان فرمان شد که در بند داشتن آن بے سعادت چه مصلحت بود که برسیدن فرمان گیتی مطاع سرآن سرگشته بادیه ضلالت و گمراهی را بدرگاه عدالت پناه روانه سازد بالجمله مهابتخان بموجب حکم عمل نموده سرش را از تن جداساخته بدرگاه فرستاد و درین هنگام خانزمان را بخلعت خاصه و خنجر مرصع با پهول کتاره و اسپ خاصه مرحمت فرموده بصاحب صوبگی بنگاله فرستادند و مقارن آن فرمان جهان مطاع بطلب عبدالرحیم که پیش ازین خطاب خانخانانی داشت صادر گشت و چون در صوبه دکن شورش عظیم دست داد و جمعی از اعیان لشکر اسیر سرپنجه تقدیر گشته در قلعه دولت‌آباد محبوس ماندند و شاهجهان از ملک بنگاله بصوب ملک دکن عنان انعطاف تافت باگیر مخلص خان فرمان استعجال برد شاهزاده پرویز دستوری یافت که سراولی نموده ایشان را با امراے عظام روانه دکن سازد درینولا قاسم خان را از تغیر مقربخان بحکومت و حراست اگره خلعت افتخار بخشیدند و درین تاریخ عرضداشت اسد خان بخشی دکن از برهانپور رسید نوشته بود که یاقوت خان حبشی با ده هزار سوار موجود بملکاپور که از شهر بیست کروه مسافت است رسیده و سر بلند رای از شهر برآمده قصد آن دارد که جنگ اندازد فرمان بتاکید تمام صادر شد که زنهار تا رسیدن کمک و مدد حوصله بکار برده تیز جلوئی نکند و باستحکام برجها پرداخته در شهر تحصن گزیند در اواسط اسفندار مذ سنه هزار و سی هجری ارتفاع رایات اقبال آیات بدستور معهود بجانب کشمیر اتفاق افتاد و از وقایعی که در ابتدای اینسال بظهور آمد آنکه شاهجهان بولایت دکن رسیده و عنبر شروع در خدمتگاری نموده بجهت هواخواهی ایشان فوجی بسرکردگی یاقوتخان بحوالی برهانپور فرستاده که بتاخت و تاراج پردازند و بشاهجهان نوشت که بروے بدانصوب حرکت نمایند شاهجهان بدانسمت توجه نموده دنول گانو را مخیم ساخت و عبدالله خان و محمد تقی مخاطب بشاهقلی خان را بفوجی تعین نمود که باتفاق یاقوت خان برهانپور را محاصره نموده بلوازم قلعه گیری پردازند و متعاقب آنها خود نیز متوجه شده در لال باغ که در سواد شهر واقع است فرود آمد راو رتن و دیگر بندهاے بادشاهی که در قلعه بودند در استحکام شهر و حصار شرائط اهتمام و لوازم کارآگهی بتقدیم رسانیده متحصن گشتند و شاهجهان فرمود که از یک طرف عبد الله خان و از جانب دیگر شاه قلی خان بقلعه بچسپند قضا را در طرفی که عبداللهخان بود غنیم هجوم آورد و جنگ صعب بپیوست و شاه قلی خان بدوائی خان و خان نثار خان دیوار قلعه را شکسته غنیم مقابل خود را برداشته بحصار در آمد و سربلند رای جمعی از مردم کار کرده خود را برابر عبد الله خان گذاشته خود برسر شاه قلی خان تاخت و چون اکثرے از نوکران پراگنده در کوچه و بازار متفرق شده بودند شاهقلی خان با معدودی درمیدان پیش ارک پناه همت

افشرده بمدافعه و مقابله پرداخت تا آنکه چندی از بندهاے بادشاهی که با او بودند بقتل رسیدند ناگزیر به ارک در آمده در قلعه را بست و سربلند راے محاصره نموده کار بروِ تنگ ساخت، شاه قلي خاں از روی اضطرار قول گرفته او را دید چوں اینخبر بشاهجهاں رسید مرتبه دیگر افواج ترتیب داده حکم یورش فرمودند و هرچند مبارزخاں و جانسپار و دلیران عرصهٔ کارزار شرایط سعي و کوشش بجا آوردند اثرے براں مترتب نگشت و از مردم روشناس شاه بیگ خاں و سرانداز خاں و سید شاه محمد نقد حیات در باختند و بار سویم خود سوار شده حکم یورش نمود و از اطراف بهادران رزم آرا و دلیراں قلعه کشا قدم جرات و جلادت پیش نهاده کارنامهاے شجاعت ظاهرساختند و از اعیان اهل قلعه بودنخاں با جمعی از برادراں و بابا میرک داماد لشکر خاں و بسیارے از راجپوتاں و راورتن علف تیغ انتقام شدند دریں‌وقت که کار بر متحصنان بدشواري کشیده بود قضارا تیر تفنگی بگردن سید جعفر رسیده پوست مال گذشت و او اضطراب کرده برگشت و از عنان تافتن او تمام دکهنیاں سراسیمه راه فرار سپرده بسیاری از بیدلاں را باخود بردند و مقارن اینحال خبر آمد که شاهزاده پرویز و مهابتخاں خانخاناں سپه سالار با لشکر بادشاهي ازبنگاله معاودت نموده بدریاے نربدا رسیده اند ناگزیر شاهجهاں بوسعت آباد بالا گهات مراجعت نمود دریں‌وقت عبدالله خاں از شاهجهاں جدائي اختیار نموده در موضع اندور نشست و مقارن آں نصرت خاں جدائي گزیده نزد نظام‌الملک شتافته نوکر او شد از سوانح سپری شدن روزگار خان اعظم میرزا کوکلتاش است پدر او از آدمي زادگان غزنین است و مادرش حضرت عرش آشیاني را شیر داده بود و آنحضرت پاس نسبت ایشاں داشته میرزا عزیز را بزرگترین امرا ساخته بودند و ازو و فرزندانش بارهاے عجیب مي کشیدند در علم سیر و فن تاریخ استحضار تمام داشت و در تحریر و تقریر بے نظیر بود نستعلیق خوب مي نوشت شاگرد میرزا باقر پسر ملا میر علیست باتفاق ارباب استعداد ریخته قلم او از دست اوستاداں مشهور هیچ کمي ندارد و در مدعا نویسي ید طولی داشت لیکن از عربیت ساده بود و در لطیفه گوئي بے مثل و شعرهمواری مي گفت این رباعي از واردات اوست

عشق آمد و از جنوں برومندم کرد * وارسته زصحبت خردمندم کرد

آزاد زبند دین و دانش گشتم * تا سلسله زلف کسی بندم کرد

وفات خان اعظم در شهر احمد آباد گجرات اتفاق افتاد و لاش او را در دهلی برده بجوار روضهٔ سلطان‌المشایخ نظام الدین قدس سره نزدیک بقبر پدرش بخاک سپردند چوں خان اعظم مسافر دارالملک بقا گشت داور بخش را بحضور طلبداشته خانجهاں را بصاحب صوبگي گجرات سرفرازي بخشیده حکم شد که از آگره باحمد آباد شتافته محافظت آنملک نماید *

جشن بستمین نوروز از جلوس همایون



مطابق سنه ۱۰۳۴ هجری روز مبارک شنبه دهم جمادالثانیه سنه هزار و سی و چهار آفتاب جهانتاب برج حمل را نور آگین ساخت و سال بیستم از جلوس اشرف آغاز شد و در دامن کوه بهنبر بنشاط شکار پرداخته یکصد و پنجاه و یک راس قوچ کوهی بتفنگ و تیر شکار کردند و در منزل جنگرتهی جشن شرف آراستگی یافت از بهنبر تا اینمنزل ارغوان زارها سیر فرمودند و چون درین موسم کوتل پیرپنجال از برف مالا مال میباشد و عبور سوار از مواران بعایت دشوار بلکه محال لاجرم بهضت موکب گیهان شکوه از راه گروه پونچ اتفاق افتاد درین کوهستان نارنج بهم میرسد و دو سال و سه سال بردرخت میماند و از رمینداران انجا شنیده شد که قریب بهزار نارنج در یکدرخت میباشد درین اثنا ابو طالب پسر آصفخان بحکومت لاهور بنیابت پدر مرخص گردید و دریندولا سید عاشق پسر سردار خان بکوهستان شمالی پنجاب که ضبط و ربط آن بعهده پدرش بود دستوری یافت و او را بکامگار مامور گردانیده منصب چهار صدی و صد و پنجاه سوار عنایت فرمودند روز جمعه بیست و نهم در منزل نور آباد که بر لب دریاچه بهت واقعست نزول اتفاق افتاد از گهاٹ بهت تا کشمیر بدستوریکه تا پیرپنجال در راه منزل بمنزل خانها و نشیمنها ساخته اند درین راه نیز اساس یافته و اصلا بخیمه و سایر رخوت فراشخانه احتیاج نیست در بیچند منزل اردوی گیهان پوی بجهت برف و باران و شدت سرما از گریوهای دشوار گذار بصعوبت گذشت در اثنای راه ابشاری خوش بنظر در آمد که از اکثر ابشار های کشمیر بهتر توان گفت ارتفاعش پنجاه ذرع باشد و عرض آبریز چهار ذراع منتصدیان منازل صفه عالی مجاری آن بسته بودند ساعتی نشسته پیاله چند نوش فرموده چشم و دل را از تماشای آن بهره دادند حکم شد که تاریخ عبور لشکر منصور برلوح سنگی ثبت نمایند تا این نقش دولت بر صفحه روزگار یادگار ماند در بندمنزل لاله و سوسن و ارغوان و یاسمن کبود از کشمیر آوردند روز یکشنبه غره اردی بهشت قصبه بارهموله که از قصبات کلان کشمیر است بورود موکب اقبال آراستگی یافت و مردم شهر از اهل فضل و ارباب سعادت و سوداگر و سایر اصناف گروه گروه بر سبیل استقبال دولت زمین بوس دریافتند درین دو منزل شگوفه زارهای خوب سیر کرده شد و بندگان حضرت و جمیع امرا بر کشتی نشسته متوجه شهر شدند روز سه شنبه هژدهم در ساعت سعادت قرین بعمارت دلنشین کشمیر جنت نظیر نزول موکب اقبال اتفاق افتاد اگرچه در باغ نور منزل که میان دولتخانه واقعست اکثرهای شگوفه بود لیکن یاسمن کبود دماغ را معطر و منور داشت و در تماشای بیرون شهر اقسام شگوفه جمال افروزی می نمود و چون بتواتر پیوسته در کتب طب خصوص ذخیره خوارزم شاهی ثبت یافته بود که خوردن زعفران خنده می آرد و اگر بیشتر خورده

شود اندر خنده کند که بیم هلاکت باشد حضرت شاهنشاهي بجهت امتحان کشتني واجب‌القتلی را از زندان طلب فرموده در حضور خود ربع سیر زعفران که چهل مثقال باشد خورانیدند اصلا تغیری در احوالش راه نیافت روز دیگر ضعف آں که هشتاد مثقال باشد خورانیدند لبش به بستم اشنانشد تا بخندیدن چه رسد و مردن خود چه صورت دارد درینولا حفظ و حراست کانگره به انیرای سنگدلی مفوض گشت و داور بخش از گجرات آمده ملازمت نمود دریں آیام مزاج سردار خاں از اعتدال انحراف ورزیده بیماري سوءالقنیه باو عارض شد و رفته رفته منجر باسهال دموی گشت و بتاریخ یازدهم محرم سنه هزار و سي و پنج در قصبه ملتان ودیعت حیات سپرد او را در ده نو حصار که زادگاه او بود مدفون ساختند در سال پنجاهم از ولادتش سپری شده و چوں اینخبر بمسامع علیا رسیده فوجداري کوهستان شمالي پنجاب بالفنجان که از کومکیان او بود تفویض یافت و فرمان شد که کامگار پسرش بملازمت شتابد و درهمیں روزها مصطفی‌خاں حاکم تهته رحلت نمود صوبه مذکور بشهریار عنایت شد درینولا از عرضداشت اسد خاں بخشي دکن بمسامع جلال رسیده که شاهجهان بدیول کانوں رسیده و یاقوت خاں حبشي با لشکر عنبر برهانپور را محاصره دارد و سربلند رای پای غیرت بجمعیت برجا داشته بلوازم قلعداري همت گماشته وپیوسته از بیرون جنگ می اندازند هرچند دست وپای میزنند کاری نمیسازند وبعد ازچند روز خبر رسید که مردم عنبر نیز برخاسته رفتند چوں اینمعني بعرض همایوں رسید سربلندراے را بصنوف عواطف و مراحم سرفراز فرموده منصب پنجهزاري و پنجهزار سوار وخطاب راے راج که در ملک دکن بالاتر ازیں خطاب نمي باشد عنایت نمودند و از سوانح انکه چوں شاهجهاں دست از محاصره برهانپور باز داشته بصوب دکن برگشت در اثناے راه ضعف قوي بر مزاج استیلایافت و در ایام تکسر بخاطر رسانید که عذر تقصیرات گذشته از پدر والا قدر باید خواست و بایں اراده حق پسند عرضداشتی مشتملبر ندامت وانفعال از جرایم ماضي و حال نوشته ارسالداشتند و حضرت شاهنشاهي فرمانی بخط مبارک خویش قلمي فرموده روانه ساختند مضمون انکه اگر داراشکوه و اورنگ زیب را بملازمت بفرستد وقلعه رهتاس و اسیر را که در تصرف کساں اوست به بندهاے بادشاهي بسپارد رقم عفو برجراید تقصیرات او کشیده شود و ملک بالاگهات باو مرحمت گردد و بعد از ورود منشور عاطفت شاهجهان اداب استقبال و تعظیم بجا اورده باوجود کمال تعلق و دلبستگي که بشاهزاده‌ها داشت رضا جوئي والد ماجد را مقدم شموده اں جگرگوشه‌ها را با نفایس پیشکش از جواهر و مرصع آلات و فیلاں کوه پیکر که موازي ده لک روپیه قیمت داشت روانه درگاه والا ساخت و بسید مظفرخاں و رضا بهادر که بحراست قلعه رهتاس مقرر بودند حکم نمود که بهرکس که فرمان بادشاهي ظاهر سازد قلعه را باوسپرده همراه سلطان مراد بخش بملازمت ایند و همچنیں بحیاتخاں نوشت که قلعه اسیر را به بندهاے بادشاهي حواله نموده روانه حضور او گردد و خود بعد ازان بصوب ناسک

حرکت نموده دربن ادام عرب دست عیب که بجهت اوردن سلطان هوشنگ پسر
شاهزاده دانیال و عبدالرحیم خانخانان برد شاهزاده پرویز رفته بود اده دولت زمین
بوس دریافت هوشنگ را بعواطف روز افزون اختصاص بخشیده بمظفر خان بخشی
فرمودند که از احوال او خبردار بوده انچه بجهت ضروریات او در کار باشد از سرکار
بادشاهی سرانجام نماید و بدوعی سامان سرکار او کند که از هیچ طرف نگرانی خاطر
نداشته باشد در خلال این حال عبدالرحیم خانخانان بسعادت استانبوس جبین خدمت
نورانی ساخت و زمانی ممتد ناصیه خجالت از زمین برنگرفت و انحضرت بجهت
دلداری و تسلی او فرمودند که دربن مدت انچه بظهور رسید از اثار قضا و قدر ست
نه بمختار ما و شما این رهگذر خجالت و ملالت راه ندهند و بعد از تقدیم مراسم زمین
بوس اشارت رفت که بخشیان اورا اورده در جای مناسب بار دارند قبل ازین حضرت
شاهنشاهی باعوای نور جهان بیگم آصفخان و فدائی خان را نزد شهزاده پرویز فرستاده
بودند که مهابتخان را از خدمت ایشان جدا ساخته بجانب بنگاله روانه سازد و
خانجهان از گجرات امده بخدمت و کالت شاهزاده پردازد و دربنولا عرضداشت
فدائی خان رسید مرقوم بود که درسارنگپور بخدمت شاهزاده پیوسته ابلاغ احکام
شاهنشاهی نمودم شاهزاده بجدائی مهابتخان و همراهی خانجهان راضی نمیشدند
و هرچند دردمندانه پند لغه و تاکید معروض شتم نتیجه بران مترتب نگشت چون بودن
من درلشکر سود نداشت درسارنگپور توقف گزیده قصدان تیز رو بطلب خانجهان
فرستاده ام که بسرعت هرچه تمامتر متوجه اینحدود گردد باجمله چون حقیقت حال
از عرضداشت فدائی خان بعرض مقدس رسید باز فرمان بتاکید تمام بشهزاده صادر
گشت که زنهار خلاف انچه حکم شده بخاطر راه ندهند و اگر مهابتخان برفتن
بنگاله رضی نشود جریده متوجه حضور والا گردد و شما باسایر امرا دربرهانپور
توقف نمایند چون خاطر مقدس مظاهر از سیر و شکار عرصه دلپذیر کشمیر بپرداخت
بتاریخ نوردهم محرم‌الحرام سنه هزار و سی و پنج هجری رایت عالیات
بصوب لاهور ارتفاع یافت پیش ازین بعرض رسیده بود که در کوه پیر پنجال
جانوری میباشد مشهور بهمای و مردم ان سرزمین میگویند که طعمه اش استخوان ریزه
است و پیوسته بروی هوا پروازکنان مشاهده می افتد و نشسته کم و بیش میدیدند
چون خاطر اشرف اقدس به تحقیق این مقدمات توجه مفرط دارد حکم شد که از
قراولان هرکس بتفنگ زده بحضور بیارد هزار روپیه انعام یابد قضارا جمال خان
قراول به بندوق زده بحضور اشرف آورده چون زخم بپایش رسیده بود زنده و تندرست
بنظر اشرف درآمد فرمودند چینه دان آنرا ملاحظه نمایند تا خورش او معلوم شود
چینه‌دان را شگافتند از حوصله اش آستخوان ریزه برآمد و مردم کوهستان معروضداشتند
که مدار خوراک این به آستخوان ریزه هاست و همیشه بر روی هوا پروازکنان چشم بر
زمین دارد هرجا که آستخوانی بنظرش درآید به نول خود گرفته بلند میشود و ازانجا

بر زمین به سنگ می اندازد تا بشکند و ریزه ریزه شود انگاه میچیند و میخورد درین صورت غالب ظن آنکه هماے مشهور همین است *

همای بر همه مرغان ازان شرف دارد * که استخوان خورد و طایری نیازارد

سر نولش بکل میماند لیکن سر کل مرغ پر ندارد و این پرهاے سیاه دارد در حضور وزن فرمودند چهار صد و پانزده توله که یکهزار سي و هفت و نیم مثقال میباشد بوزن بر آمد و نواحي لاهور ابوطالب پسر آصف خان بدولت زمین بوس افتخار اندوخت و شب مبارکشنبه سلخ ماهمذکور در ساعت مسعود به لاهور نزول اقبال اتفاق افتاد و یک لک روپیه بعبدالرحیم خانخانان انعام مرحمت شد و درین تاریخ اقا محمد ایلچي شاه عباس شرف سجود حاصل نموده مکتوب محبت اسلوب شاه را با تحف و هدایا که یکدست شاهین سفید ازانجمله بود بنظر مقدس گذرانید و از غرایب آنکه شاهزاده داوربخش شیر نر پیشکش کرد که با بز الفت گرفته در یک قفس میباشد و به آن بز نهایت محبت و الفت ظاهر میسازد بدستورے که حیوانات جفت میشوند بز را در آغوش گرفته حرکت میکند حکم کردند که آن بز را مخفي داشتند فریاد و اضطراب بسیار ظاهر ساخت انگاه فرمودند که بز دیگر بهمان رنگ و ترکیب دران قفس در آوردند اول آنرا بوی کرد و بعد ازان کمرش بدهان گرفته شکست فرمودند که میشی در آوردند فی الفور ازهم دریده خورد باز همان بز را نزدیک آوردند الفت و مهرباني بدستور سابق ظاهر ساخته بر پشت افتاد و بز را برروے سینه خود گرفته دهانش را می لیسید از هیچ حیوانے اهلي و وحشی تا حال مشاهده نشده که دهان جفت خود را ببوسد دریفولا فاضل خان را بخدمت دیواني صوبه دکن سرفراز ساخته منصب هزار و پانصدی و هزار و پانصد سوار عنایت نموده خلعت و اسپ و فیل مرحمت فرمودند و به سي و دو نفر از امرایان آنصوبه خلعت مصحوب او فرستادند و چون مهابتخان فیلانیکه در صوبه بنگاله وغیره بدست آورده بود تا حال بدرگاه والا نفرستاده بود مبلغ هاے کلي از مطالبه سرکار بر ذمه او بود و نیز از محال جاگیر بندهای درگاه در وقت تغیر و تبدیل مبلغها متصرف گشته بود بنابران حکم شد که عرب دست غیب نزد مشارالیه رفته فیلانی که پیش او فراهم آمده بدرگاه بیارد و مطالبات حساب را ازو باز یافت نموده بخدمت شتابد و اگر او را جوابی و حسابی خرد پسند باشد بدرگاه آمده بدیوانیان عظام مفروغ سپارد مقارن اینحال عرضداشت فدائي خان رسید که مهابتخان از خدمت شاهزاده پرویز دستوری یافته بصوب بنگاله شتافت وخانجهان از گجرات آمده شاهزاده پرویز را ملازمت نمود وهمدرینولا عرضداشت خانجهان رسیده نوشته بود که عبدالله خان از خدمت شاهجهان جدا شده این فدوي را شفیع جرایم خویش ساخته کتابتی مبنی بر اظهار ندامت و خجالت ارسالداشته باعتماد کرم و بخشایش انحضرت نوشته او را بجنس بدرگاه فرستاده ام امید از مراحم بیکران چنانست که رقم عفو بر جراید جرایم او کشیده بابن موهبت عظمی در امثال و اقران سرفراز و ممتاز گردانند در جواب او فرمان شد که

این درگه ما درگه نومیدی نیست

ملتمس او بعز اجابت مقرون گشت درین تاریخ طهمورث پسر کلان شاهزاده دانیال از خدمت شاهجهان جدا شده بملازمت شتافت قبل ازین هوشنگ برادر خورد او فرمان بوس سعادت پذیر گشته بود درینولا او نیز بزمین بوسی تخت خود را بقدسی آستان رسانید و بانواع مراحم و نوازش مخصوص گردید و بجهت سرفرازی اینها تسلیم دست خویش که باصطلاح سلاطین چغتای گورکان گویند و مشهوره بهار بانو بیگم صبیه خود را به طهمورث و هوشمند بانو بیگم صبیه سلطان خسرو را به هوشنگ نسبت کردند درینوقت معتمد خان بخدمت بخشیگری عز اختصاص یافت چون از مدتهای مدید هوای کابل در خاطر قدسی مظاهر سیر میکرد و بتاریخ هفدهم اسفندارمذ سنه هزار و سی و پنج بعزم سیر و شکار نهضت موکب اقبال بدانصوب اتفاق افتاد چند روز در ظاهر لاهور مقام فرموده روز جمعه بیست و سوم ماه مذکور کوچ فرمودند افتخار خان پسر احمدبیگ خان کابلی سر احداد را پیشکش آورده جبین اخلاص بر زمین سود و حضرت شهنشاهی سر بیارمغانی بدرگاه بی نیاز بود آورده سجدات شکر این موهبت عظمی که از مواهب مجدده الهی بود بتقدیم رسانیده حکم بنواختن شادیانه فرمودند فرمان شد که سر آن اشقیه دماغ تباه اندیش را به لاهور برده از دروازه قلعه بیاویزند تفصیل این اجمال آنکه چون ظفرخان پسر خواجه ابوالحسن بکابل رسید شنید که یلنکتوش اوزبک بقصد شورش افغانی و فتنه انگیزی بنواحی غزنین آمده مشارالیه باتفاق دیگر بندها تعینات صوبه مذکور آمده لشکرها فراهم آورده بود درین اثنا احداد بد نهاد قابو یافته با شرارت آن تباه اندیش به تیراه آمده راهزنی و دست اندازی که شیوه شنیعه آن مفسد تباه بخت است پیش میگیرد و یلنکتوش ازان اراده باطل ندامت کشیده یکی از خویشان خود را نزد ظفرخان فرستاده اظهار ملایمت و چاپلوسی نموده اولیای دولت قاهره خاطر از آن جانب پرداخته دفع فساد احداد بد نهاد را پیشنهاد همت ساختند و به همان استعداد و جمعیت از راه گردیزه بر سر آن مقهور روان شدند چون خبر برگشتن یلنکتوش و آمدن لشکر ظفر اثر بان بدفرجام میرسد تاب مقاومت نیاورده خود را بکوه اواغر که محکمه او بود میکشد و از بدعاقبتی آن کوه را پناه روزبد اندیشیده دیواری در بندش دره برآورده و استحکام تمام نموده بذخیره و سایر اسباب قلعه‌داری آماده و مهیا داشت اولیای دولت ابدقرین استیصال او را پیشنهاد همت ساخته بقدم سعی فراز و نشیب بسیار طی نموده بدره مذکور پیوستند و همه یکدل و یکجهت از اطراف هجوم آورده همت به تسخیر آن گماشتند هفتم جمادی‌الاولی نقاره فتح بلند آوازه ساخته داد شجاعت و جلادت دادند از هنگام صبح تا سه پهر آتش قتال و جدال اشتعال داشت بعد از سه پهر بانواع عواطف و مراحم الهی ابواب فتح و فیروزی بر چهره مراد دولتخواهان مفتوح گردید و آن محکمه بتصرف بهادران لشکر منصور در آمد درینوقت یکی از احدیان شمشیر و کارد و انگشتری که یافته بود نزد ظفرخان برده می نماید و یقین میشود که اینها ازان عاصی است

و ظفر خان خود با چندے بر سر آن بدگهر میرود و ظاهر میگردد که بندوقی باو رسیده و بجهنم واصل شد هرچند منادي کردند مشخص نگشت که این تفنگ از دست کدام کس باو رسیده بالجمله سر آن مفسد مصحوب سردار خان روانه درگاه آسمان جاه گردید و ظفر خان و دیگر بندهاے شایسته خدمت که مصدر ترددات پسندیده گردیده بودند هرکدام درخور استعداد خویش باضافه منصب و اقسام مراحم اختصاص یافتند و درین تاریخ خبر رسید که رقیه سلطان بیگم صبیه مرزا هندال مذکوره حضرت عرش آشیاني در دارالخلافه اکبرآباد بجوار رحمت ایزدي پیوستند زن کلان آنحضرت ایشان بودند و چون فرزند نداشتند در زمانے که شاهجهان بعالم وجود آمدند حضرت عرش آشیاني آن گوهر یکتاے خلافت را به مشکوے بیگم سپردند و این سریر آراے خلافتسراے قدس متکفل تربیت شاهزاده والا گهر شد القصه در هشتاد و چهار سالگي به نهانخانه عدم شتافتند در خلال این احوال عبدالرحیم ولد بیرم خان مشمول انواع مراحم و اقسام نوازش گردیده بتازگي بخطاب مستطاب خانخانان فرق عزت بر افراخت و خلعت و اسپ مرحمت نموده بایالت سرکار قنوج رخصت فرمودند و مقارن این حال تمامي فیلان مهابتخان که قبل ازین فرمان طلب شده بود بدرگاه رسیده داخل فیلخانه بادشاهي شدند درین روزها معروض گردید که مهابتخان صبیه خود را بخواجه برخوردار نام بزرگزاده نقشبندي نسبت کرده و چون این وصلت بے اذن و رخصت آن حضرت شده بود برخاطر اشرف گران آمد او را بحضور اقدس طلبیده فرمودند که چرا بیدستوري ما دختر چنین عمده دولت را گرفتهٔ جواب پسندیده سامان نتوانست نمود و بحکم اشرف شلاق بست و رسا خورده محبوس گردید و درین روزها میرزا دکهني پسر میرزا رستم صفوي بخطاب شاهنواز خان اختصاص یافت بست و نهم اسفندارمذ ساحل دریاے چناب بورود موکب مسعود آراستگي یافت ❊

جشن بستویکمین نوروز از جلوس همایون



روز سه شنبه بست و دوم جمادي الثاني سنه هزار و سي و پنج هجري نیر جهان انور ببرج حمل تحویل نمود و سال بست و یکم از جلوس مبارک آغاز شد بر ساحل دریاے چناب یکروز بلوازم جشن نوروزي پرداخته روز دیگر ازان منزل کوچ فرمودند درینولا اقا محمد ایلچي شاه فلک بارگاه شاه عباس را رخصت انعطاف ارزاني داشته خلعت با خنجر مرصع و سي هزار روپیه باو مرحمت فرمودند و مکتوبے که درجواب محبت نامه شاهي نگارش یافته بود با گریز مرصع تمام الماس که یک لک روپیه قیمت داشت و کمرخنجر مرصع نفیس نادر برسم ارمغان حواله او شد در اوراق سابق فرستادن عرب دست غیب نزد مهابتخان بجهت آوردن فیلان رقمزده کلک سوانح نگار گشته

و اشارتے مطلب او نیز رفته درپیدولا بحوالي اردو پیوست مالجمله طلب او به تحریک و کار برداری آصفجاه شده بود و بهشنهاد خاطر ایشان اینکه اورا حوار و بدعوت ساخته دست تعرض به ناموس و جان و مال او در رنده و این مطلب‌گران را بعایت سکدست پیش گرفتند و او برخلاف انشان با چهار پنجهزار راجپوت جوانمرد یکرنگ و یکجهت امده و اعدای اکثرینا همراه اورده که هرگاه کار بجان و کارد باستخوان رسد و از همه راه و از همه جهت مایوس گردد برای پاس عرنه و ناموس خود بقدر امکان دست و پا زده با اهل و عیال جان نثار شوند

وقت ضرورت چو نماند گریز ❋ دست بگیرد سر شمشیر تیز

تا اینکه از روش امدن او در مردم حرفهای نامالایم مذکور میشد آصفجاه در نهایت غفلت و بے پروائی بسر می برد چون خبر امدن او بعرض اقدس رسید نخست پیغام شد که تا مطالبات سرکار بادشاهی را بدیوان اعلی مفروغ بسپارد و مدعیان را بمقتضاے عدالت تسلی بنماید راه گورنش و ملازمت مسدود است و در باب خواجه برخوردار بسر خواجه عمر نقشبندی که مهابتخان دختر خود را باو نسبت نموده و سابقاً مذکور شد که اورا بیر چنگ زده بردندان سپرده حکم شد که انچه مهابتخان باو داده بدانی حال تحصیل نموده بخزانه عامره رساند و چون منزل بکنار بهت واقع بود نواب اصفجاه باوجود چنین دشمن قوي بازوے ازسر و جان گذشته در نهایت غفلت و عدم احتیاط صاحب و قبله خود یعنی حضرت شاهنشاهی را دران طرف دریا گذاشته خود باعیال و احمال و اثقال و خدم و حشم از راه پل عبور نموده دربن روے اب منزل گزید و هم چنین کارخانجات از خزانه و قورخانه و غیره حتی که خدمتگاران و بندهاے نزدیک در کل از دریا عبور نمودند معتمد خان بخشي و میر توزک از اب گذشته شب در پیشخانه بود علی الصباح چون مهابتخان دریافت که کار بناموس و جان او رسیده لاعلاج دربنوقت که هیچکس درگرد پیش حضرت نمانده بود با چهار پنجهزار سوار راجپوت که بانها قول و عهد نموده بود از منزل خود برامده نخست برسر پل رسیده قریب دو هزار سوار برپل میگذارد که پل را آتش زده اگر کسی اراده امدن داشته باشد بمدافعه و مقابل قدم برجا دارند و خود متوجه دولتخانه میگردد و از درحرم گذشته به پیشخانه معتمد خان رسیده باز پرس احوال نمود معتمد خان شمشیر بسته از خیمه برامد و چون چشمش براو افتاد از احوال شاهنشاهي استفسار نمود و قریب بصد راجپوت پیاده برچه و شمشیر در دست همراه داشت و از گرد و غبار چهره ادم خوب محسوس نمیشد برسمت دروازه گلال شتافت و دران وقت در مصاے دولتخانه معدودے از اهل نفاق و غیره و سه چهار خواجه سراے پیش دروازه استاده بودند مهابتخان سواره تا دولتخانه رفته از اسپ فرود امد دران وقت که پیاده شده بجانب غسلخانه شتافت قریب دوصد راجپوت همراه داشت معتمد خان پیش رفته گفت که این همه گستاخي و بیادبي از ادب دوراست لمحه توقف نمائید تامن رفته عرض

کورنش و زمین بوس نمایم اصلا بجواب نه پرداخت و چون بدر غسلخانه رسیده ملازمان او تختهای دروازه را که دربانان بجهت احتیاط بسته بودند درهم شکسته بفضای دولتخانه درآمدند جمعی از خواصان که برگرد و پیش آنحضرت بسعادت حضور اختصاص داشتند از گستاخی او بعرض همایون رسانیدند آنحضرت از درون خرگاه برآمده بر بالکی نشستند درینوقت مهابتخان مراسم کورنش بتقدیم رسانیده آنگاه بر در بالکی گردیده معروض داشت که چون یقین کردم که از آسیب عداوت دشمنی آصفخان خلاصی و رهائی ممکن نیست و بانواع و اقسام خواری و رسوائی کشته خواهم شد از روی اضطرار جرأت و دلیری نموده خود را در پناه حضرت انداختم اکنون اگر مستوجب قتل و سیاست ام در حضور اشرف سیاست فرمایند درینوقت راجپوتان او فوج فوج مسلح آمده درسرا پردهٔ بادشاهی را فرا گرفتند و در خدمت آنحضرت بجز عرب دست غیب که دستیار او بود و میرمنصور بدخشی و جواهرخان خواجه سرا و بلنده خان و خدمت پرست خان و فیروز خان و خدمت خان خواجه سرا و نصیح خان مجلسی و سه چهار نفری از خواصان دیگری حاضر نبود چون آن بے ادب خاطر اقدس را شورانیده بود مزاج اعتدال سرشت را غیرت در شور داشت دو مرتبه دست بر قبضهٔ شمشیر رسانیده خواستند که جهان را از لوث وجود آن بیباک پاک سازند هربار میر منصور بدخشی به ترکی عرض می‌کرد که وقت مقتضی آن نیست صلاح حال منظور باید داشت و سزای کردار ناهنجار این تیره بخت بدکردار را بایزد داد گر حواله فرمایند تاوقت استیصال او در رسد چون حرف او بفروغ دولتخواهی آراستگی داشت ضبط خود فرمودند و در اندک فرصت راجپوتان او درون وبرون دولتخانه فرو گرفتند چنانچه بغیر او و نوکران او کسی دیگر بنظر در نمی آمد درینوقت آن بیعاقبت عرض کرد که هنگام سواریست بضابطهٔ معهود سواری فرمایند تا اینغلام فدوی در خدمت بشد و بر مردم ظاهر شود که این جرأت و گستاخی حسب الحکم از من بوقوع آمده و اسپ خود را پیش آورده مبالغه و الحاح بسیار نمود که برهمین اسپ سوار شوید غیرت سلطنت رخصت نداد که بر اسپ او سواری فرمایند حکم شد که اسپ سواری خاصه را حاضر سازند و بجهت لباس پوشیدن و استعداد سواری خواستند که بدرون محل تشریف برند آن ستیزه کار راضی نشده القصه آن قدر توقف رویداد که اسپ خاصه را حاضر ساختند و آنحضرت سوار شده دو تیرانداز بیرون دولتخانه تشریف بردند بعد ازان فیل خود را آورده التماس نمود که چون وقت شورش و ازدحام است صلاح دولت درین میداند که بر فیل نشسته متوجه شکارگاه شوند و آنحضرت بے مبالغه و مضایقه برهمان فیل سوار شدند یکے از راجپوتان معتمد خود را در پیش فیل و دو راجپوت دیگر را در پس حوضه نشانیده بود درین اثنا مقرب خان خود را رسانیده باستدعای او درون حوضه نزدیک بآنحضرت رفته نشست ظاهرا درین آشوب گاه بے تمیزی زخمی بر پیشانی مقرب خان رسیده

و خدمت پرستاران خواص که معتاد شراب و پیاله خاصه در دست داشت خود را
به فیل رسانید و هرچند راجپوتان بدستان برچهه و زور دست و بازو مانع آمدند و خواستند
که او را جای ندهند او کناره حوضه را محکم گرفته خود را نگاه میداشت و چون در
بیرون خانه نشستی نبود خود را میان حوضه گنجانید و چون قریب نیم کروه مسافت
طی شد گجپت خان داروغه فیلخانه ماده فیل سواری خاصه را حاضر آورد و خود در پیش فیل
و پسرش در عقب نشسته بود مهابتخان اشاره کرد تا آن بیگناه را با پسرش شهید کردند
بالجمله در لباس سیر و شکار بر سمت منزل خویش راهبری نمود و آنحضرت بدرون
خانه او درآمده زمانی توقف فرمودند فرزندان خود را بردور آنحضرت گردانید و چون
از نور جهان بیگم غافل افتاده بود درینوقت بخاطرش رسید که باز حضرت شاهنشاهی
را بدولتخانه برده از آنجا همراه نورجهان بیگم بارخانه خود آرد باز قصد بار دیگر
آنحضرت را بدولتخانه آورد قضارا در هنگامی که حضرت شاهنشاهی بقصد سیر و شکار
سوار شدند نورجهان بیگم فرصت غنیمت شمرده با خواهر جان خواجه سرا که ناظر
محلات بادشاهی بود از آب گذشته بمنزل برادر خود آصفخان رفته بود آن کم فرصت
تیر رفتن بیگم یافته از سهوی که در محارست بیگم کرده ندامت کشیده متردد خاطر
گشت آنگاه در فکر شهریار شد و دانست که جدا داشتن او از خدمت حضرت خطائی
است عظیم لاجرم رای فاسد او براینمعنی قرار گرفت و آنحضرت را بار سوار ساخته
بمنزل شهریار برد و آنحضرت از وسعت حوصله و گرانباری هرچه او می گفت میکردند
درینوقت چهجو نبیره شجاعتخان همراه شد و چون بخانه شهریار در می آید براجپوتان
اشاره کرد تا او را بقتل رسانیدند بالجمله چون نورجهان بیگم از آب گذشته بمنزل برادر
خود رفت عمدهای دولت را طلبداشته مخاطب و معاتب ساخت که از غفلت
و خامکاري شما کار تا باینجا کشید و آنچه در مخیله هیچکس نگذشته بود بظهور آمد
و در پیش خدا و خلق خجالت زده کردار خودش گشتند اکنون تدارک آن باید کرد
و در آنچه صلاح دولت و برآمد کار باشد باتفاق معروض باید داشت همه یکدل و یکزبان
بعرض رسانیدند که تدبیر درست و رای صایب اینست که فردا فوجها ترتیب داده در
رکاب سعادت از آب گذشته آن مفسدان را مقهور و منکوب ساخته بدولت زمین بوس
بندگان حضرت سرفراز شویم چون کنکاش با صواب بمسامع جلال رسید از ضابطه معقول
دور نمود همان شب مقربخان و صادقخان بخشي و میر منصور و خدمتخان را پے
در پے نزد آصفخان و عمدهاے دولت فرستادند که از آب گذشتن و جنگ انداختن
محض خطاست زنهار که این تدبیر نادرست را نتیجه خامکاری و نا سازگاری
دانسته بدامون خاطر راه ندهند که بجز ندامت و پشیماني اثری بران مترتب نخواهد
شد هرگاه درینطرف باشم بکدام دلگرمي و بچه امید جنگ میکنید و بجهت اعتماد
و احتیاط انگشتري مبارک خود را مصحوب میر منصور فرستادند تا آصفخان بگمان آنکه
اینحرفها زاده طبیعت مهابتخان بے عاقبت باشد و حضرت به تکلیف او حکم فرموده

مهروا فرستاده اند بهمان قرار داد پاے عزیمت افشرده درینوقت فدائي خان چون از فتنه پردازي زمانه وقوف یافت سوار شده بکنار آب آمده و از انکه پل را اتش داده بودند و امکان عبور متصور نبود بیتاب شده در تیر باران بلا و تلاطم فتنه باچندین نوکران خویش روبروي دولتخانه اسپ بدریا زده خواست که بشناوري عبور نماید شش کس از همراهان او بموج فنارفتند وچندی از تندي آب پایان رویه افتادند و نیم جانی بساحل سلامت رسانیدند وخود بااسپ سوار برآمده چپقلس نمایان کرد ودست اکثری از رفقای او بکار رسید وچهارکس از همراهان او جان نثار شدند وچون دید که کاری ازپیش نمیرود وغنیم زوراور است وبملازمت اشرف نمیتواند رسید عطف عنان نموده از اب گذشت و حضرت شاهنشاهي انروز وان شب در منزل شهریاربسر بردند روز شنبه هشتم فروردي مطابق بیست ونهم جمادي الثاني آصفخان باتفاق خواجه ابوالحسن و دیگرعمدهاے دولت قرار بجنگ داده درخدمت مهدعلیا نورجهان بیگم از گذری که غازیبیگ مشرف نواره پایاب دیده بود قرار گذشتن داد اتفاقاً برترین گذر ها همان بود سه چهار جا از آب عمیق عریض گذشتند و در وقت گذشتن انتظام افواج برجا نماند هر فوجے بطرفی افتاد آصفخان و خواجه ابوالحسن و ارادتخان با عماري بیگم روبروے فوج کلان غنیم که فیلان کاري خود را پیش داده کنار اب را مضبوط ساخته بودند درامدند و فدائي خان بفاصله یک تیرانداز پایان تر مقابل فوج دیگراز اب گذشت و ابوطالب پسر آصفخان و شیر خواجه و اله یار و بسیاري مردم پایان برفدائی خان عبور نمودند و هنوز جمعے بکنار پیوسته و بعضي میان اب بودند که افواج غنیم فیلان را پیش رانده حمله اوردند و هنوز آصفخان و خواجه ابوالحسن در میان آب بودند و معتمد خان از اب یک جا گذشته برلب آب دویم ایستاده تماشاے نیرنگي تقدیر میکرد که سوار و پیاده و اسپ و شتر درمیان دریا درامده پهلو بر یکدیگربرزده سعي درگذشتن دارند دریں وقت ندیم خواجه سراے بیگم امده مخاطب ساخت که مهدعلیا می فرمایند که اینچه جاء توقف و تامل است پاے همت پیش نهید که بمجرد درامدن شما غنیم منهزم گشته راه اوارگي پیش خواهد گرفت ازاستماع اینخطاب و عتاب خواجه ابوالحسن و معتمدخان اسپان خود را در اب زدند و فوج غنیم و راجپوتان مردم اینجانب را پیش انداخته بدریا درامدند درعماري بیگم دختر شهریار و صبیه شاهنواز خان بودند تیرے بربازوے دختر شهریار رسید و بیگم بدست خود براورده بیرون انداخت و لباسها بخون رنگین شد و جواهرخان خواجهسرا ناظرمحل و ندیم خواجه سرای بیگم و خواجه سراے دیگردرپیش فیل جان نثار گردیدند و دو زخم شمشیربرخرطوم فیل بیگم رسید و بعد ازانکه روے فیل برگشت دو سه زخم برچه برعقب فیل زدند تا انکه شمشیرها ازپے هم میرسند فیلبان ان سعي در راندن فیل داشت تا جاے رسید که اب عمیق امد و اسپان به شناوري افتادند و بیم غرق شدن بود ناگزیرعطف عنان نمودند و فیل بیگم بشناوري ازاب گذشته و بدولتخانه بادشاهي رفته فرود امدند و چون راجپوتان قصد

و خدمت پرستخان خواص که معتاد شراب و پیاله جامه در دست داشت خود را بفیل رسانید و هرچند راجپوتان بسنان برچهه و زور دست و بازو مانع آمدند و خواستند که او را جای ندهند او کناره حوضه را محکم گرفته خود را نگاه میداشت و چون در بیرون جای نشستن نبود خود را میان حوضه گنجانید و چون قریب دم کرده مسافت طی شد گجپت خان داروغه فیلخانه ماده فیل سوار خاصه را حاضر آورد و خود در پیش فیل و پسرش در عقب نشسته بود مهابتخان اشاره کرد تا آن بیگناه را با پسرش شهید کردند بالجمله در لباس سیر و شکار بر سمت منزل خویش راهبری نمود و آنحضرت بدرون خانه او در آمده زمانی توقف فرمودند فرزندان خود را گرد آنحضرت گردانیدند و چون از نورجهان بیگم غافل افتاده بود درین وقت بخاطرش رسید که باز حضرت شاهنشاهی را بدولتخانه برده از آنجا همراه نورجهان بیگم بخانه خود آرد بنابر قصد باز دیگر آنحضرت را بدولتخانه آورد قضارا در هنگامی که حضرت شاهنشاهی بقصد سیر و شکار سوار شدند نورجهان بیگم فرصت غنیمت شمرده با جواهرخان خواجه سرا که ناظر محلات بادشاهی بود از آب گذشته بمنزل برادر خود آصفخان رفته بود آن کم فرصت تیز رفتن بیگم نافته از سهوی که در محارست بیگم کرده ندامت کشیده متردد خاطر گشت آنگاه درفکر شهریار شد و دانست که جدا داشتن او از خدمت حضرت خطائی است عظیم لاجرم رای فاسد او برانبعدی قرار گرفت و آنحضرت را باز سوار ساخته بمنزل شهریار برد و آنحضرت از وسعت حوصله و گرانباری هرچه او می گفت میکردند درینوقت چهجو بنده شجاعتخان همراه شد و چون بخانه شهریار در می آمد براجپوتان اشاره کرد تا او را بقتل رسانیدند بالجمله چون نورجهان بیگم از آب گذشته بمنزل برادر خود رفت عمدهای دولت را طلبداشته مخاطب و معاتب ساخت که از غفلت و خامکاری شما کار تا باینجا کشید و آنچه در مخیله هیچکس نگذشته بود بظهور آمد و در پیش خدا و خلق خجالت زده کردار خویش گشتند اکنون تدارک آن باید کرد و در آنچه صلاح دولت و برآمد کار باشد باتفاق معروض باید داشت همه یکدل و یکزبان بعرض رسانیدند که تدبیر درست ورای صائب انست که فردا فوجها ترتیب داده در رکاب سعادت از آب گذشته آن مفسدان را مقهور و منکوب ساخته بدولت زمین بوس بندگان حضرت سرفراز شویم چون کنکاش با صواب بمسامع جلال رسید از ضابطه معقول دور نمود همان شب مقربخان و صادقخان بخشی ومیرمنصور و خدمتخان را پی در پی نزد آصفخان و عمدهای دولت فرستادند که از آب گذشتن و جنگ انداختن محض خطاست زنهار که این تدبیر نادرست را نتیجه خامکاری و نا سازگاری دانسته پیرامون خاطر راه ندهند که بجز ندامت و پشیمانی اثری بران مرتب نخواهد شد هرگاه درینطرف باشم بکدام دلگرمی و پشت امید جنگ میکنند و بجهت اعتماد انگشتری مبارک خود را مصحوب میرمنصور فرستادند تا آصفخان بگمان آنکه اراده طبیعت مهابتخان بی عاقبت باشد و حضرت به تکلیف او حکم فرموده

و خدمت پرستاران خواص که معتاد شراب و پیاله جامه در دست داشت خود را
بفیل رسانید و هرچند راجپوتان بسنان نیزه و زور دست و بازو مانع آمدند و خواستند
که او را جای ندهند او کناره حوضه را محکم گرفته خود را نگاه میداشت و چون در
بیرون جای نشستن نبود خود را میان حوضه گنجانید و چون قریب نیم کروه مسافت
طی شد گجهت خان داروغه فیلخانه ماده فیل سواری‌خاصه را حاضر آورد و خود در پیش فیل
و پسرش در عقب نشسته بود مهابتخان اشاره کرد تا آن بیگناه را باپسرش شهید کردند
بالجمله در لباس سیر و شکار بسمت منزل خویش راهبری نمود و آنحضرت بدرون
خانه او درآمده زمانی توقف فرمودند فرزندان خود را بدور آنحضرت گردانید و چون
از نورجهان بیگم غافل افتاده بود دربنوقت بخاطرش رسید که بار حضرت شاهنشاهی
را بدولتخانه برده از آنجا همراه نورجهان بیگم بارخانه خود آرد باین قصد باردیگر
آنحضرت را بدولتخانه آورد قضارا در هنگامی که حضرت شاهنشاهی بقصد سیر و شکار
سوار شدند نورجهان بیگم فرصت غنیمت شمرده با خواهرجان خواجه سرا که ناظر
محلات بادشاهی بود از آب گذشته بمنزل برادر خود آصفخان رفته بود آن کم فرصت
تیر رفتن بیگم یافته از سهوی که در محافظت بیگم کرده ندامت کشیده متردد خاطر
گشت آنگاه در فکر شهریار شد و دانست که جدا داشتن او از خدمت حضرت خطائی
است عظام لاجرم رای فاسد او براندیشی قرار گرفت و آنحضرت را باز سوار ساخته
بمنزل شهریار برد و آنحضرت از وسعت حوصله و گرانباری هرچه او می گفت میکردند
دربنوقت چهجو نبیره شجاعتخان همراه شد و چون بخانه شهریار درمی آید براجپوتان
اشاره کرد تا او را بقتل رسانیدند بالجمله چون نورجهان بیگم از آب گذشته بمنزل برادر
خود رفت عمده‌های دولت را طلبداشته مخاطب و معاتب ساخت که از غفلت
و خامکاری شما کار تا باینجا کشید و آنچه در مخیله هیچکس نگذشته بود بظهور آمد
و در پیش خدا و خلق خجلت زده کردار خویش گشتید اکنون تدارک آن باید کرد
و در آنچه صلاح دولت و برآمد کار باشد باتفاق معروض باید داشت همه یکدل و یکزبان
بعرض رسانیدند که تدبیر درست و رای صایب است که فردا فوجها ترتیب داده در
رکاب سعادت از آب گذشته آن مفسدان را مقهور و منکوب ساخته بدولت زمین بوس
بندگان حضرت سرفراز شویم چون کنکاش با صواب بمسامع جلال رسید از ضابطه معقول
فرمود همان شب مقربخان و صادقخان بخشی و میر منصور و خدمتخان را پی
بیچ برده آصفخان و عمده‌های دولت فرستادند که از آب گذشتن و جنگ انداختن
[illegible] خطاست زنهار که این تدبیر نادرست را نتیجه خامکاری و ناسازگاری
[illegible] خاطر راه ندهند که بجز ندامت و پشیمانی اثری بران مترتب نخواهد
[illegible] برطرف باشم بکدام دلگرمی و بچه امید جنگ میکنید و بجهت اعتماد
مدارک خود را مصحوب میر منصور فرستادند تا آصفخان بگمان آنکه
مهابتخان بی عاقبت باشد و حضرت به تکلیف او حکم فرموده

تمام باستعجاب گردید درین وقت اصحاب پیدا شده و از بیرنگی زمانه و تیره روزی روزگار و نشستی نقش بد گله آغاز کرده روانه شد و هرچند حاضران از ایشان نشان خواستند اثری ظاهر نشد که بکدام جانب شتافت و خواجه ابوالحسن گرم راند و از هول اضطراب اسپ بدریا زد و چون آب عمیق بود و تند میرفت در وقت شناوری از اسپ جدا شد تا قاش زین را بدو دست محکم گرفته بود تا آنکه غوطه خورد و نفس گیر شد قاش زین نگذاشت درین حالت محمد مقیم ملاح کشمیری خود را رسانیده خواجه را برآورد و فدائی خان با جمعی از نوکران خود و چندی از بندهای بادشاهی که دوستی و آشنائی باوی داشتند از آب گذشته بانوجی که درمقابل او بود چپقلش کرد و عدیم خود را برداشته تا خانه شهریار که حضرت شاهنشاهی درانجا تشریف داشتند خود را رسانید و چون درون سراپرده از سوار و پیاده مالامال بود بر سر در ایستاده به تیراندازی پرداخت چنانچه تیرهای او اکثر در صحن دولتخانه در نزدیک بآنحضرت می رسید و مخلص خان در پیش تخت ایستاده بود بالجمله فدائیخان زمانی ممتد ایستاده تلاش میکرد و از همراهان او سید مظفر که از جوانان کار طلب کاردیده مذکور بود و عطاءالله نام خویش فدائی خان بدریافت سعادت شهادت حیات جاوید یافتند و سید عبدالغفور بخاری که از جوانان شجاع است زخم کاری برداشت و چهار زخم باسپ سواری فدائی خان رسید و چون دریافت که کاری ازپیش نمی رود و بخدمت نمیتواند رسید عطف عنان نموده از اردو برآمد و بطرف بالای آب شتافت و روز دیگر از آب گذشته برهتاس نزد فرزندان خود رفت و ازانجا عیال را برداشته بگرچاک تنده رخت سلامت کشیده بدرمحش نام زمیندار پرگنه مذکور باو رابطه قدیم داشت فرزندان را درانجا گذاشته و خاطر ازانجانب وا پرداخته خزینه بجانب هندوستان شتافت و شیرخواجه و الله وردی خان قراول باشي و الله یار پسر افتخار خان هرکدام بطرفی رفتند و آصف خان چون دانست که از دست مهابتخان خلاصی ممکن نیست با پسر خود ابوطالب و دو صد و سه صد سوار مغلوک از بارگیر و اهل خدمت بجانب قلعه اتک که در تیول او بود رفت و چون به رهتاس رسید از ارادت خان خبر یافت که در گوشه مورد آمده کسان خود را فرستاده بمبالغه بسیار نزد خود طلبید لیکن هرچند سعی کرد او بهمراهی آصف خان راضي نشد و آصفخان بقلعه اتک رفته متحصن گشت و ارادتخان برگشته باردو آمد و بعد ازان خواجه ابوالحسن بعهد و سوگند اطمینان خاطر بخشیده مهابتخان را دید و نوشته تمام ارادتخان و معتمد خان مشتمل بر سوگند غلیظ شد بخط او گرفت که گزند جانی و نقصانی بعرض و ناموس نرساند انگاه ایشان را همراه برده ملاقات داد درین روز عبدالصمد نواسه شیخ جاند مفخم را که باصف خان رابطه قوي داشت و الحق جوان مستعد بود بشامت آشنائی او در حضور خود بقتل رسانید مقارن این حال ملا خواجه ایلچي ندر محمد خان والي بلخ بدرگاه والا رسیده ملازمت نموده و بعد از اداي کورنش و تسلیم و

جشن بعثت و تکمیل توزک

… دولت معمول است کتابت ندر محمد خان که مشتمل بر اظهار اخلاص
… بود با تحف و هدایای آن ملک گذرانید آنچه پیشکش خود را بنظر
… و سوغاتهای ندر محمد خان از اسپ و غلام ترکی و غیره موافق پنجاه هزار
… شد و … الوقت سی هزار روپیه انعام یافت پیش ازین نگاشته کلک
… گفته که چون آصف خان بهیچ وجه از مهابتخان ایمن نبود به قلعه اتک
… جاگیر او بود رفته تحصن جست و … و پنجاه کس از سوار
… با و عمده بودند مهابتخان جمعی از احدیان بادشاهی و ملازمان خود
… آن نواحی را بسر کردگی … نامزد نموده … قلعه را بدست
… وکلا شده اند به محاصره قلعه پرداختند … مهابتخان به تهیه و موکل
… و آصف خان تن به قضا سپرده و نوشته های مهابتخان نوشتند و چون موکب
… بخش خاطر متوحش او گشته حقیقت از حضرت رخصت حاصل نموده
… گیهان شکوه از دریای اتک عبور نمود مهابتخان بحرش و خلیل الله ولد میرمیران
… بقلعه اتک رفت و آصف خان را با ابوطالب پسرش و … عبدالحق
… مقید و محبوس ساخت و قلعه را بملازمان خود سپرد و در همین اعتقاد
… برادرزاده خواجه شمس الدین محمد خوافی را که از مصاحبان و مخصوصان
… بود با محمد تقی بخشی شاهجهانی که در محاصره برهانپور بدست افتاده بود به تیغ
… بیباکی آزاد عبدالرحیم … محمد تقومدار که بسبب اخلاص توزه
… آمده بود وقتیکه او را زنجیر کردند بسبب اتفاق زنجیر حقه داری … کردند
… چنانچه باید استحکام ندادند بادک حرکت … و برآمد … مقدمه حمل بر
… انصوبگی و ساحری او کرده او حافظ قرآن مجید بود و پیوسته بتلاوت اشتغال داشت و
… و تبهای او بتلاوت مشغول … حرکت لب یقین کرد که مرا دعای بد میکند
… و از تنبه و جوش و فرط توهم آن مظلوم را به تیغ ستم شهید ساخت ملا محمد با اتصال
… صوری و کسب و کمالات بزور علم و پرهیزگاری آراستگی داشت تصرف که آن
… سفاک بیباک ندر جلیس مرتب نشناخت و بیهوده ضایع ساخت و چون بنواحی
… جلال آباد نزول … اتفاق اتفاد جمع از کافران آمده ملازمت نمودند
… اکثر مجلسی از معتقدات و رسوم کیش خود … که میان ایشان شایع است بجهت غرابت
… مرقوم میکرد طریق آنها به آئین کافران تبت نزدیک است یعنی عورت آدمی
… طایفه از سنگ ساخته پرستش مینمایند و پیش از پیش تعبیه نمیکنند مگر آنکه از کافران
… باشد یا شوهر نماز گزارد که خواهند که بجای دوستی با خویشی بروند
… یکدیگر نزد … حصار را جز بقدر نمیدهند و غیر از خوک و ماهی
… مرغ دیگر همه گوشت میخورند و حلال دانند میگویند که از قوم ما کسی که
… خود ابقه کور شده و گوشت را تناول کرده میخورند و تیز سرخ از دست مید
… و مرده خود را لباس پوشانیده و مسلح ساخته با مزاحی و تیانه و شراب در گور مینهند

و سوگند ایشان این است که کلهٔ آهو را یا گورا در آتش مینهند و بار آنرا ازانجا برداشته بر درخت میگذارند و میگویند که هرکس از ما این سوگند را بدروغ خورده البته مبتلای میلا شده و اگر پدر زن پسر خود را خوش کند بگیرد و پسر درین باب مضایقه نمینماید حضرت شاهنشاهی فرمودند که هرچه دل شما از چیزهای هندوستان خواهش داشته باشد درخواست نمایند اسپ و شمشیر و نقد و سر و پای سرخ التماس کردند و کامیاب مراد گشتند درین اثنا حکمت سنگهه پسر راجه باسو از اردوی گیهان شکوه فرار نموده بکوهستان شمالی لاهور که وطن اوست شتافت و مقارن این حال صادق خان بایالت صوبه پنجاب رخصت یافت و حکم شد که تنبیه و تادیب حکمت سنگهه نماید و حضرت شاهنشاهی منزل بمنزل به نشاط شکار پرداخته روز یکشنبه ستم اردی بهشت در ساعت مسعود داخل شهر کابل شدند و درین روز بر فیل نشسته نثار کنان از میان بازار گذشته بباغ شهر آرا که نزدیک بقلعهٔ کابل واقع است نزول اجلال فرمودند روز جمعه ۱۲ خورداد بروضه منورهٔ حضرت فردوس مکانی تشریف برده لوازم نیازمندی بتقدیم رسانیده از باطن قدسی مواطن آن حضرت استمداد همت نمودند و همچنین بزیارت میرزا هندال و عم بزرگوار خود میرزا محمد حکیم تبرک جسته از حضرت حق سبحانه تعالی التماس آمرزش ایشان فرمودند از غرایب اتفاقات که از پیشگاه تقدیر بر منصهٔ ظهور پرتو افگند پاداش کردار زشت مهابت خان است تفصیل این اجمال آنکه چون از جرأت و گستاخی در کنار آب بهت ازو بظهور آمد و امرای بیحوصله باسپاه از غفلت خویش خجلت زده خاموش گشتند و امری که در مخیلهٔ هیچکس خطور نکرده بود چهره پرداز ظهور گشت راجپوتان او بمقدار تسلط و اقتداری که بحسب اتفاق روی نموده بود خود سر و مغرور گشته دست تعدی و تطاول بر رعایا و زیردستان دراز کرده هیچکس را موجود نمی شمردند تا آنکه روزگار برگشت و دست فتنه آتش بخرمن هستی آن خود سران زد بالجمله جمعی از راجپوتان در چلکه که از شکارگاهای مقرری کابل است رفته اسپان خود بچرا گذاشته بودند چون چلکه را بجهت شکار بادشاهی قرق ساخته بجمعی از احدیان حواله نموده بودند یکی ازانها مانع آمده کار بدرشتی گرائید و راجپوتان بیمحابا آن بیچاره را بزخم تیغ پاره پاره کردند چندی از خویشان و برادران او و احدیان دیگر بدرگاه رفته استغاثه و داد خواهی نمودند حکم شد که اگر اورا شناخته می باشند نام و نشان او معروض دارند تا بحضور اشرف طلبیده بازپرس فرمائیم و بعد از اثبات خون بسزا رسد احدیان را باین حکم تسلی نگشته برگشتند راجپوتان در قریب بانها فرود آمده بودند روز دیگر احدیان مستعد رزم و پیکار شده همسر بکجهت و یک رو بر سر دایرهٔ راجپوتان آمدند و چون احدیان تیرانداز و توپچی بودند باندک زد و خوردی راجپوت بسیار کشته شد و چندی را که مهابت خان از مریدان حقیقی گرامی ترمی دید علف تیغ انتقام گردیدند تخمیناً هشتصد و نهصد راجپوت بقتل رسیده باشند و احشام کابل و

هزار جات هرجا راجپوتے را در اطراف و نواحي یافتند از توتل هندوکش گذرانیده فروختند و باینطریق قریب بپانصد راجپوت که بیشترے ازانها سردار قوم بودند و بشجاعت و مردانگي اشتهار داشتند بفروخت رفتند و مهابتخان ارشنیدن اینخبر سراسیمه و مضطرب سوار شده بکمک نوکران خود شتافت و در اثناے راه نقش را طور دیگر دیده از بیم وهراس که مبادا درین آشوب کشته شود برگشته خود را در پناه دولتخانه انداخت و بالتماس او حبشیان و کوتوال خان و جمال خان خواص را حکم شد تا این فتنه را فرو نشاندند دیگر بعرضرسیده که باعث جنگ و ماده فساد بدیع‌الزمان خویش خواجه ابوالحسن و خواجه قاسم برادر اوست هردو را بحضور طلبیده بار پرس فرمودند جزاے که تسلي او شود سامان نیا رستند کرد چون کس بسیارے از تیر و تفنگ بقتل رسیده بودند نا گزیر مراعات خاطر او از لوازم شمرده نامبردها را بوے حواله کردند و او درنهایت خواري و رسوائي سرو پا برهنه بخانه خود برده مقید ساخت و انچه در بساط انها بود بتمام متصرف شد دریندولا بعرضرسید که عنبرحبشي در سن هشتاد سالگي باجل طبعي درگذشت عنبر درفن سپاهگري و سرداري و ضوابط تدبیر عدیل و نظیر نداشت اوباش انملک را چنانچه باید ضبط کرده بود تا اخر عمر روز گار بعزت بسر برد و در هیچ تاریخي بنظر درنیامده که غلام حبشي بمرتبه او رسیده باشد و درین ایام سید بهوه خادم دعای بموجب نوشته مهابتخان عبدالرحیم خانخانان را که متوجه جاگیر خود بود برگردانیده بلاهور فرستاد دریندولا خبر رسید که شاهزادهای والا نژاد سلطان دارا شکوه و سلطان اورنگ زیب پسران شاهجهان بحوالي اکبراباد رسیدند خاطر قدسی مظاهر از مژده وصول نبایر کامگار گلگل شگفت لیکن مهابتخان بمظفرخان حارس دارالخلافه نوشت که نظر بند نگاهدارد و بدرگاه نیارد چون توجه خاطر اشرف بشکار بسیار بود و شیفتگي انحضرت درین شکل بحدی رسیده بود که در حضر و سفر یکروز بی شکار ممکن نیست که بسر آید لاجرم دریندولا اللهوردیخان قراول بیگي بجهت شکار قمرغه نور کلانی که اهل هند انرا ناور گویند از ریسمان تابیده ترتیب داده پیشکش نمود مبلغ بیست و پنجهزار روپیه بران صرف شده بنابران در موضع ازغنده که از شکار گاهای مقرر اینملک است بمتصدیان سرکار حکم شد که نور مذکور را بشکار برده استاده نمودند و شکاریرا از هرجانب بنور در آوردند و حضرت باپرستاران حرم سراے عزت بنشاط شکار توجه فرمودند شاه اسمعیل هزاره که جماعته هزارها او را ببزرگي و مرشدي قبول میداشتند و با توابع و لواحق خویش در ظاهر دهه میر مانوس فرود آمده بود حضرت شاهنشاهي با نور جهان بیگم و اهل حرم بمنزل شاه اسمعیل تشریف فرمودند وبیگم بفرزندان شاه از اقسام وجواهر درداري مرصع الات تلطف فرمودند و از انجا بنشاط شکار پرداخته قریب سیصد راس از رنگ و قوچ کوهي وخرس و کفتار که درین نور در آمده بود شکار شد و یکی از همه کلان تر بود وزن فرمودند سه من وسه سیر بوزن جهانگیري بر آمد و از سوانح آنکه چون خبر گستاخي مهابتخان بسمع

شاهجهان رسید مزاج بشورش گرائید و باوجود قلت جمعیت و عدم سامان داعیه
مصمم شد که بخدمت پدر والا قدر شتافته سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار او نهد
بنابر عزیمت شتافته بتاریخ بیست و سوم رمضان سال هزار و سی و پنج با هزار سوار از
مقام بانک برتنگ راه ناب برافراشتند بگمان آنکه شاید درین مسافت بقدر جمعیتی
فراهم آید چون اجمیر مخیم گشت راجه کشن سنگهه پسر راجه بهیم که با پانصد سوار
در موکب منصور بود باجل طبعی درگذشت و جمعیت او متفرق گشت و همگی
پانصد سوار در عادت پریشانی و تنگدستی همراه ماند و اراده سابق سامان پذیر نشد
ناگزیر رای عقده کشای چنین تقاضا فرمود که بولایت پتنه شتافته روزی چند دران تنگنای
خمول باید گذرانید بنابر داعیه از اجمیر بناگور و از ناگور بحدود جوده پور و ازان راه بجسلمیر
نهضت اتفاق افتاد و حضرت جنت آشیانی در ایام هرج و مرج از همین راه بولایت
سند و ملک ته‍ته تشریف برده بودند و این موافقت باجد بزرگوار از بدایع روزگار است
چون خاطر مقدس حظ هزار سیر و شکار گلزار همیشه بهار کابل وا پرداخت روز دوشنبه
۵ شهر نور از کابل بصوب مستقر الخلافه کوس مراجعت بلند آوازه گشت درین تاریخ
خبر بیماری شاهزاده پرویز بعرض رسید که درد قولنج قوی بهم رسیده ایشان را زمانی ممتد
بیشعور داشت و بعد از تدبیرات بقدر خفتی حاصل شد و مقارن این حال عرضداشت
خانجهان رسید نوشته بود اگه شاهزاده باز از هوش رفته و دردسرتند پنجگهری که دوساعت
نجومی باشد بیشعور بودند ناگزیر اطبا بداغ قرار دادند و پنج داغ در سر و پیشانی و شقیقه
ایشان سوختند معهذا بهوش نیامدند و بعد از ساعتی دیگر افاقت بهم رسید و سخن کردند
و باز از هوش رفتند اطبا بیماری ایشان را صرع تشخیص نموده اند و این ثمره افراط
شرابست چنانچه هر دو عم ایشان شاهزاده شاه مراد و شاهزاده دانیال بهمین بیماری مبتلا
گشته کاسه سر در کاسه شراب کردند درین ولا شاهزادگان والا گهر سلطان دارا شکوه و
شاهزاده اورنگ زیب از خدمت پدر بملازمت جد بزرگوار آمده بدولت زمین بوس
فرق بیدار نورانی ساختند از فیلان و جواهر مرصع آلات قریب ده لک روپیه پیشکش
ایشان بنظر درآمد درین ولا از نوشته فاضل خان بعرض رسید که بایسنقر پسر سلطان
دانیال مرحوم در امرکوت از شاهجهان جدائی گزیده بملک راجه گجسنگ
خود را رسانیده عنقریب بشاهزاده پرویز خواهد رسید و از سوانح بهجت افزا که درین
راه بظهور آمد آوارگی مهابتخان از درگاه است تفصیل این داستان برسم اجمال آنکه
از تاریخیکه آن بداندیش مصدر چندین گستاخی گردید مزاجش بشورش گرائید و ظرف
حوصله اش تنگی کرد و باعیان دولت سلوک ناملایم پیش گرفته دلها را از خود آزرده
و خاطر را متفکر گردانید حضرت شاهنشاهی با وجود چندین گستاخی و سوء ادب از
کمال حوصله و بردباری اغماض و عنایت ظاهر می ساختند و هرچه نورجهان بیگم در
خلوت می گفت بی کم و کاست در او بیان می فرمودند چنانچه مکرر بر زبان آوردند
که بیگم قصد تو دارد خبردار باش و صبیه شاهنواز خان نبیره عبدالرحیم خانخانان که در

عقد از دواج شایسته خان پسر اصفخانست مي گوید که هرگاه قابو یابم مهابتخان را به بندوق خواهم زد و باظهار اینمقدمات خاطر او را مطمئن میساختند تا آنکه رفته رفته توهمي که در ابتدا داشت و ازان رهگذر هوشیار و بیدار مي بود و جماعتي کثیر از راجپوتان با خود بدرگاه مي آورد بر گرد و پیش دولتخانه باز میداشت کم شد و آن ضبط و انتظام برجا نماند و معهذا نوکران خوب او در جنگ احدیان کابل بقتل رسیدند و نور جهان بیگم بخلاف او پیوسته در انتهاز فرصت بود و سپاه نگاه میداشت و مردم دلیر جنگ آزما را دلاسا مي کرد و مستمال و امیدوار میساخت تا آنکه هوشیار خان خواجه سرای بیگم بموجب نوشته ایشان قریب بدو هزار سوار از لاهور نوکر کرده بخدمت شتافت و در رکاب سعادت هم جمعیت نیک فراهم آمده بود یک منزل پیش از رهتاس دیدن محله سواران را تقریب ساخته فرمودند که تمام سپاه قدیم و جدید جیبه پوشیده در راه بایستد انگاه بلند خان خواص را حکم شد که از جانب حضرت نزد مهابتخان رفته بیغام گذارد که امروز مردم بیگم خود را بنظر اشرف مي گذرانند بهتر آنست که مجرای اول را موقوف دارید مبادا باهم گفتگو شده بجنگ و نزاع کشد و در عقب بلند خان خواجه انور را فرستادند که این سخن پسندیده معقول او سازد و او حسب الحکم عمل نموده درینوقت بکورنش نیامد روز دیگر بسیاری از بندهای باد شاهي در درگاه فراهم آمدند و آنحضرت بمهابتخان حکم فرمودند که یک منزل از اردو پیش میرفته باشد اگرچه او از حقیقت کار آگاه گشت لیکن چون چشمش از جنگ احدیان رسیده بود کام و ناکام روانه پیش شد و آنحضرت بتعاقب او سوار شده گرم وگیرا شتافتند و مهابتخان دیگر خود را جمع نتوانست ساخت و از منزل پیش نیز کوچ کرده از دریای بهت گذشته فرود آمد و حضرت شاهنشاهي درینطرف معسکر آراستند و افضلخان را نزد آن اشفته دماغ فرستاده چهار حکم بتقریر او حواله فرمودند نخست انکه چون شاهجهان بصوب پتنه رفته او نیز از پی رفته انمهم را بانجام رساند دویم اصفخان را بملازمت حضور فرستد سویم طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را روانه حضور نماید چهارم لشکري پسر مخلص‌خان را که ضامن اوست و تاحال بملازمت نیامده حاضر سازد و اگر در فرستادن اصفخان استادگي کند یقین شناسد که فوج بر سر او تعین خواهد شد افضلخان پسران شاهزاده دانیال را همراه آورده معروضداشت که در باب آصفخان عرض میکند که چون از جانب بیگم ایمن نیستم بیم اندارم که اگر اصفخان را از دست دهم مبادا لشکر بر سرمن تعین فرمایند درینصورت بنده را بهر خدمتي که تعین فرمایند بدان سرفراز شده چون از لاهور بگذرم منت بر چشم و دل گذاشته اصفخان را روانه درگاه خواهم ساخت چون افضلخان عذر فرستادن آصفخان معروضداشت بیگم از حرفهای لغو او بشورش در آمد و افضلخان باز رفته انچه دیده و شنیده بود پوست کنده ظاهر ساخت و گفت در فرستادن اصفخان توقف مصلحت نیست زنهار طور دیگر بخاطر نرساند که ندامت خواهد کشید چون مهابتخان از حقیقت کار آگاه گشت

می‌الفور اصفهان را خود آورده معذرت خواست و تعهد و سوگند خاطر او پرداخته
و ملامت فراوان ظاهر ساخته روانه درگاه نمود لیکن ابوطالب پسر او را بجهت مصلحتی
که رقم پذیر گردیده روز چند نگاهداشت مظاهر عزیمت پتنه وا نموده کوچ بکوچ روانه
شد و بست و سوم ماه مذکور عبور موکب منصور از آب بهت واقع شد از عرایب آنکه
یورش مهابتخان وهرج ومرج او برساحل همین آب اتفاق افتاد و دارالخلافه اخرجت
و زمان ادبار او برکنار همان دریا روی نمود و پس از روز چند ابوطالب پسر اصفخان
و بدیع الزمان داماد خواجه ابوالحسن و خواجه قاسم برادر او نیز عذر خواسته بدرگاه فرستاد
چون در جهانگیرآباد نزول سعادت اتفاق افتاد داوربخش پسر خسرو و خانخانان و مقربخان
و میرجمله و اعیان شهر لاهور بدولت زمین بوس حضرت اخلاص را نورانی ساختند
هفتم ماه آبان بساعت مسعود نزول موکب اقبال بدارالسلطنت لاهور چهره امور مراد
گردید درین روز مسعود آصفخان بصاحب صوبگی پنجاب اختصاص یافت و منصب
وکالت صمدیه مراحم گردید و حکم شد که سر دیوان نشسته از روی استقلال بتمشیت
مهمات مالی وملکی پردازد وخدمت دیوانی بخواجه ابوالحسن ارزانی شد و افضلخان
از تغیر میرجمله بخدمت میرسامانی سرفرازی یافت و میر مذکور بخدمت بخشیگری
سربلند گردید و سید جلال ولد سید محمد نبیره شاه عالم بخاری را که در گجرات آسوده
اند و احوال ایشان بتقریبات درین اقبالنامه ثبت افتاده رخصت وطن فرموده فیل
بجهت سواری ایشان لطف نمودند درینولا بعرض رسید که مهابتخان از سمت راه پتنه
عنان تافته بجانب هندوستان روانه شد و نیز بمسامع جلال رسید که بیست و دو لک
روپیه نقد وکلای او از بنگاله فرستاده اند بحویلی دهلی رسیده بنابران صفدرخان
و سپهدارخان و علی قلی درمن و نورالدین قلی و ابدال سنگدل باهزار احدی
تعین شدند که برجناح استعجال شتافته زرها بدست آرند نامبرده ها متوجه خدمت
شده در حوالی شاه آباد بمردم او که خزانه می آوردند رسیدند و آنها زرها در سرا برده
متحصن شده تا ممکن و مقدور بود بمدافعه و مقابله پای صلابت افشردند و بندهای
درگاه بعد از زدوخورد دیوار سرا را آتش زده بدرون در آمده مبلغها را متصرف
شدند و مردم او فرار برقرار داده راه ادبار سپردند و فرمان شد که زرها بدرگاه
فرستاده چون بتعاقب مهابتخان شتافتند و مقارن این حال خانجهان را بمنصب
هفت هزاری ذات و سوار از قرار دو اسپه و سه اسپه سرفراز نموده خلعت و شمشیر
و اسپ بلچاق با زین مرصع و فیل خاصه مرحمت نموده با جمعی از بندهای درگاه
باستیصال مهابتخان دستوری فرمودند و صوبه اجمیر بتیول او مقرر شد و چون مهم
جگت سنگه از صادق‌خان سرانجام نشده بود و او را از دوستان مهابتخان میدانستند
حکم شد که از سعادت کورنش محروم باشد و درین روز مخلص خان و جگت سنگه از
کوهستان کانگرا رسیده ملازمت نمودند و درین روزها بمکرمخان که خدمت ملک کوچ
داشت فرمان صادر شد که اورا صاحب صوبه بنگاله ساختم بدانصوبه شتافته بضبط و

نسق انولایت پردازد و خانزاد خان را روانه حضور نماید شاهزاده پرویز از فرط باده پیمائي بمرض صرع مبتلا شده رفته رفته از غذا نفرت بهمرسانید و قوی به تحلیل رفت و هرچند اطبا بمعالجات و تدبیرات پرداختند چون زمان ناگزیر در رسیده بود اثرے بران مترتب نگشت و شب چهارشنبه بتاریخ هفتم شهر صفر سنه هزار سي و شش هجري پیمانه حیاتش لبریز گردید و کالبد ان مرحوم را نخست دران شهر امانت فرمودند و اخر باکبرآباد نقل کردند و در باغی که سبز کرده ان سرو جوئیبار سلطنت بود مدفون کردند و چون این خبر بمسامع علیه رسید رضا بقضاے ایزد تعالی داده زخم دروني بمرهم صبر و شکیبائي چاره فرمودند در سن سي و هشت سالگی وفات یافت تاریخ فوت او بعضی از فضلا چنین یافته اند وفات شاهزاده پرویز* بعد از استماع این خبر بخانجهاں حکم شد که فرزندان و باز ماندهای ایشاں را روانه درگاه والا سازد در خلال این احوال شاه خواجه ایلچي نذر محمد خاں رخصت معاودت یافت و سواے انچه بدفعات باو عنایت شده بود چهل هزار روپیه دیگر مرحمت گردید و انموذجي از نفایس هندوستان بخان فرستادند دریںولا ابو طالب خلف اعتضادالخلافت آصفخاں بخطاب شایسته خاں نامور شد دریں ایام موسویخاں از دکن مراجعت نموده سعادت زمین بوس دریافت و دریںولا میرزا رستم صفوي بصوبه داري بهار فرق عزت برافراخت دریں هنگام از عرضداشت متصدیاں صوبه دکن بعرض رسید که یاقوت خاں حبشي که درانملک بعد از عنبر سرداری عمده ترازو نبود و در حیات عنبر نیز سپه سالاري لشکر و انتظام افواج بعهده او مقرر بود اختیار بندگي و دولتخواهي را سرمایه سعادت خود دانسته باپانصد سوار بحوالي جالناپور امده بسربلندرای نوشته که من بافتح خاں پسر ملک عنبر و دیگر سرداران نظامالملک قرار دولتخواهي داده از پیش قدمان این سعادت شده ام نامبرده ها بر یکدیگر سبقت کرده پے درپے خواهند امد چون خانجهان از نوشته سربلندراے بر حقیقت کار اطلاع یافت کتابتے مشتملبر استمالتے و دولتخواهي بسیار بیاقوت خاں نوشته سرگرم عزیمت گردانید و بسربلندراے نیز مکتوبے قلمي نمود که درلوازم ضیافت و مراسم مهمانداري کوشیده بزودي روانه برهانپور سازد در اوراق سابق مرقوم گردیده که شاهجهاں با معدودی از بندها بجانب پتنه نهضت فرمود چوں در ایام شاهزادگي بادشاه والا جاه شاه عباس طریقه دوستي و مصادقت مسلوک و ابواب مراسلات مفتوح داشتند و دریں هرج و مرج شاه نیز متفحص احوال ایشاں بودند بخاطر صواب اندیش رسید که بداں سمت شتافته بایشاں نزدیک باید شد یمکن که بایاري مهرباني و اشفاق ایشاں غبار شورش و فسادی که مرتفع شده فرو نشیند بالجمله چوں بحوالي پتنه پیوستند شریف الملک که حارس انملک بود نه هزار سوار و دوآزده هزار پیاده فراهم آورده حصار شهر را استحکام داده قدم جرات پیش گذاشت و بالجمله همگي سیصد چهار صد سوار از بندهاے وفادار همراه بودند تاب صدمه انها نیاورده بحصار شهر در آمده

متحصن گشت و چون از پیشتر مرمت قلعه نموده توپ و تفنگ بسیار در برج و باره آماده ساخته بود دریدولا بدرون حصار در آمده بمدافعه و مقابله پاے ملالت افشرد و شاهجهان مردم خود را منع فرمود که بر قلعه نتازند و رعیت خود را به توپ و تفنگ ضایع نسازند باوجود انمعنی جمعی از جوانان کارطلب برحصار بنه شهر یورش نمودند و از استحکام برج و باره و کثرت توپخانه کاری نساختند و باگزیر عطف عنان نموده دایره کردند و پس از روزی چند بار بهادران شیردل زنجیرگسل مانند برق لامع بقلعه تاختند و چون بر دور قلعه همه جا میدان مسطح بود و اصلا پستی و بلندی و دیوار و درخت نداشت سپرها برو کشیده دویدند قضا را در انصلع خندق عمیق واعریض مملو از آب بود پیش رفتن محال و پس گشتن ازان محال تر شد درمیان میدان نشسته توکل را حصار خود ساختند دریدوقت شاهجهان تکسرے بهم رسانند و بعاير بعضی موانع که نوشتن آن طولی دارد سفر عراق در عقد توقف افتاد وبیز خبربیماری شاهزاده پرویز متواتر بپیوست و یقین شد که ازینمرض جان نمی‌رهد و هم دریدمیص مکتوب نور جهان بیگم رسید مرقوم بود که مهابتخان از صیت نهضت موکب بادشاهی سراسیمه گشته مبادا ازاعایت شورش مزاج درراه غبار آسیبی بدامن پسران شما رساند صلاح دولت درانست که بار نصوب دکن عطف عنان نموده روزی چند با روزگار باید ساخت

تا خود ملک از پرده چه آرد بیرون

بنابران باوجود ضعف قوی و بیماری صعب پالکی سوار از راه گجرات و ملک بهار متوجه دکن شدند درین ضمن خبر فوت شاهزاده پرویز رسید بر خداع استعجال نهضت موکب منصور افتاد و این راهیست که سلطان محمود از همین راه آمده فتح بتخانه سومنات کرده چنانچه مشهور است و شاهجهان بملک گجرات در آمده از بیست کروهی احمد اباد بگذر جانانیر دریاے نربدا را عبور فرمودند و از گریوه چهپرائی که مراجعه بقلعه تعلق دارد بر آمده بناسک تربنک از مضافات دکن که مردم خود را دراتجا گذاشته بودند نزل نمودند وچون درین ملک عمارتے بود در همان نزدیکی بحیدر شناقته درادسر رمین رحل اقامت انداختند دریدولا اعظمخان بمنصب هفت هزاری ذات و سوار دو اسپه و سه اسپه برق عزت بر افراخت با ارتید مهابتخان و اسپ خان نجات دیده بود منصب و جاگیر نداشت احوالش نامنتظم بود دریدولا از عرضداشت منصدیان دکن به عرض رسید که نظام‌الملک از کوتاه اندیشی و فتنه انگیزی فتح خان پسر عنبرو دیگر تربیت یافتهاے دو دولت را بحدود ملک بادشاهی فرستاده غبار شورش و فساد برانگیخته لاجرم عمدةالملک خانجهان بجهت محافظت و محارست لشکرخان را که از بندهاے کهن سال است و کاردان بحراست برهانپور مقرر داشته خود با عساکر ظفر لوا متوجه بالا گهاٹ شد و تا کهڑکی که محل اقامت او بود عنان مغارعت باز نکشید و نظام‌الملک از قلعه دولت‌آباد سر بدرون نکشید از سوانح

این ایام کشته شدن محمد مومن است و او از سادات سیفي بوده بسلسله نقیب‌خان قرابت قریب داشت چون از عراق آمد حضرت عرش آشیاني صبیه سادات خان نبیره عم نقیب خان را بوی نسبت فرمودند در هنگامیکه عبور شاهجهان در ممالک شرقیه افتاد مشارالیه دران حدود جاگیر داشت بخدمت ایشان پیوست و یکچندے دریں هرج مرج همراهي گزید سادات خان که درخدمت شاهزاده پرویز بود نوشتها به مبالغه و تاکید فرستاده نزد خود طلب داشت و آں خون گرفته از خدمت شاهجهان جدا شده نزد سلطان پرویز آمد چون خبر آمدن او به حضرت شاهنشاهي رسید بحضور طلب فرمودند هرچند شاه پرویز التماس عفو گناه او نمود مهربان نشدند و آں سید زاده را در پای فیل مست انداخته بعقوبت تمام سیاست فرمودند درینوقت نظام‌الملک در قلعه دولت‌آباد حمید خان نام غلام حبشي را پیشواے خود ساخته مدار و اعتبار ملک و مال به قبضه اقتدار او سپرد از بروں او و از اندروں زنش نظام‌الملک را مثل مرغي در قفس داشتند و خبر آمدن خانجهان یقین شد حمید خان با سه لکهه هون که دوازده لک روپیه باشد نزد او رفته بافسوں و افسانه او را از راه برده قرار داد که مبلغ مذکور را بگیرد تمام ملک بالا گهات را با قلعه احمد نگر به تصرف نظام‌الملک باز گذارد و فغاں ازیں افغاں ناحق شناس که حقوق تربیت حضرت شاهنشاهي را فراموش کرده چناں ملکی را به سه لک هون از دست داد و بنام امراے بادشاهي که در تهانجات بودند نوشتها فرستاد که آں محال را حواله وکلای نظام‌الملک نموده خود را بحضور رسانند و همچنیں نوشته بنام سپهدار خان حاکم احمد نگر ارسال داشت چون مردم نظام‌الملک جهت اخذ قلعه شتافتند مشارالیه گفت که ملک تعلق به شما دارد متصرف باشید اما قلعه ممکن نیست که من از دست بدهم هرگاه که فرمان بنمائید قلعه را خواهم داد مجملاً هرچند وکلاے نظام‌الملک دست و پا زدند اثری دراں مترتب نگشت و سپهدار خان اذوقه و ذخیره فراواں بدروں برده باستحکام برج و باره پرداخت و مردانه قدم همت برجا داشت و دیگر نامرداں بنوشته خانجهان ملک بالا گهات را در کل بوکلای نظام‌الملک سپردند و به برهانپور آمدند الحال حقیقت احوال حمید خان حبشي و منکوحه او بنابر غرابت مرقوم میگردد که ایں غلام را زنے بود از غریب زادهای ایں ملک و در ابتداے که نظام‌الملک مفتون شراب و شیفته زناں شد ایذعورت بدروں حرم راه یافته شراب مخفي که مردم بیروں را ازاں آگاهي نبود میرسانیدوزن و دختر مردم را به فریب و فسوں‌بد راه ساخته نزد او میبرد و به لباسهای مناسب و زینتهای فاخر آراسته بنظر او جلوه‌میداد و او را بمباشرت و معاطفت پري پیکراں سیم بر مبتلا ساخته محظوظ و مسرور میداشت رفته رفته‌مدار و اختیار بیروں بقبضه اختیار شوهرش قرار یافت و از دروں مدار زندگاني نظام‌الملک بدست آنعورت افتاد هرگاه آں زن سوار میشد سران سپاه و عمدهای دولت پیاده در رکاب او میرفتند و عرض مطالب خود مے نمودند تا آنکه عادلخان فوجي بر سر

حش دست ونکمس موروث

الملک فرستاد و اریجادست دیر خواستند که لشکری تعین نمایند و این عورت
مرع و رعدت خود و خواهش تمام استدعاء سپاه از نظام الملک کرده دلشکن ساحت
اگرموج عادلخان را شکست دادم ربی مصدر چندین کاری شگرف شده باشد و اگر
شش برعکس نشست شکست ربی چه اعتبار و افتخار خواهد امروز القصه این ماده
رکی محتاج مرکب این امر خطیر گشته بدوسته در ساق این بساق نقاب بر قامت رعدا
مگنده بر اسپ سوار می شد و خنجر و شمشیر مرصع بر کمر مي بست و حلقهای طلا و
مرصع که باصطلاح هندوستان کره گویند در دست مي انداخت و دیگر اسباب سپاهیانه
و تحف مردانه با خود همراه مي داشت و داد و دهش و انعام و بخشش و اسپ
منجمست وبهانه میخواست هیچ روزی نمیگذشت که باسرداران رعایت میکرد و مبلغی
نمودم نمیداد بعد از انکه بلای صعب و مجادلات مثل اتفاق افتاد از علو همت و علو
حرب دلدانه بالشکر عادلخان مصاف داد و سپاه و سرداران را بقتل و حرب و طعن و ضرب
مرعدت و تحریص نموده قدم مردانگی از ان بحر وغا و لجه هیجا چون کوه استوار با موجا
داشت وان عدم و دشمن عظیم را شکست فاحش داده جمع فیلان و توپخانه را بدست
اورده سالماً و غانماً رایت مراجعت بر افراخت دربدولا بعرض رسید که چون امام قلیخان
فرمانروای توران چند سال میرسید که ایلچي حضرت شاهنشاهي را در ماوراءالنهر
نگاهداشته ادبمانه سلوک نمود چون خبر بعنایتی به شهجهان و مخالفت نمودن
ایشان بوالد والا قدر شایع شد لاجرم قدوة ممالک اسلام عبدالرحیم خواجه و ارکان خواجه
را با شرایف تحف و نفایس هدایا همراه بدر مذکور رخصت فرمود و مکتوبی ایر
پوشیده مصحوب خواجه ارسالداشت خواجه از اعاظم سادات و اجله مشایخ ماوراءالنهر
است نسبت شریفش بامام جعفر صادق علیه السلام منتهي میشود و پادشاه توران
عبدالله خان بخواجه جویبار که بزرگوار اجداد دست امانت داده بود و ارادت صادق
داشت حضرت شاهنشاهي آمدن خواجه را گرامي داشته در تعظیم افزودند و امرا
و اعیان دولت را باستقبال فرستادند و چون بکابل رسید ظفرخان استقبال نموده بشهر
اورد و مجلس عالی آراسته لوازم مهمانداری بتقدیم رسانید و حضرت شاهنشاهی درسه
منزلی لاهور موسوی خان را با خلعت خاصه و خنجر مرصع پیشوا فرستاده مصحف بخش
حافظ آن بلده عزیز شدند و بعد از ان بهادرخان اوزبک که در زمان عبدالمومن خان
حاکم مشهد بود در ان درگاه منصب پنجهزاری داشت باستقبال شتافت و چون خواجه
بحوالی شهر پیوست بحکم اشرف خواجه ابوالحسن دیوان و ارادتخان بخشي باستقبال
او رفته ملاقات نمودند و همان روز بشرف دست بوس آنحضرت مشرف گردیدند کورنش
و تسلیم را معاف فرموده شرایط بزرگی بجا آوردند و قریب باورنگ خلافت حکم نشستن
فرمودند و پنجاه هزار روپیه برسم انعام تکلف فرمودند و روز دیگر چهارده قاب طعام الو
حصه با ظروف طلا و نقره بجهت خواجه فرستادند و تمام ظروف بلوازم آن بایشان ارزا
داشتند درین ایام صوبه داری بنگاله از تغیر خانزاد خان بمکرمخان ولد معظم خان

گشت چون مکرمخاں بحکومت آنولایت کامیاب مراد گردید بحسب اتفاق فرمانی بنام او عزاصدار یافت و او برکشتي نشسته باستقبال فرمان شتافت قضا را غیر ازیں دریاے مقرر مشهور که در بنگاله است ناله آبي بود که کشتي را ازان جوے بایست گذشت چون کشتي مکرمخاں بانجام میرسد بملاحان اشاره میکند کشتي را زمانے درکنار آب باز دارند تا نماز عصر گذارده متوجه مقصد گردد در وقتی که ملاحان میخواهند کشتي را بکنار آب رسانند بادے بهمرسید و کشتي را بر گردانید و از شورش تلاطم بحرکت بیموقع کشتي در آب فرو می رود مکرمخاں باچند کس که دران کشتي بودند غریق بحر فنا میگردد و یک متنفس سر ازان گرداب بالا بر نمی ارد در خلال اینحال خانخانان ولد بیرمخان در سن هفتاد و دوسالگي باجل طبعي در گذشت تفصیل ایں اجمال انکه چون بدهلي رسید ضعفی قوي برمزاجش استیلا یافت ناگزیر دران مصر سعادت توقف نمود و در اواسط سال هزار و سي و شش هجري ودیعت حیات سپرده در مقبره که براے منکوحه خود ساخته بود مدفون گردید از اعظم امراے ایندولت بود و در عهد سلطنت حضرت عرش اشیانی مصدر خدمات شایسته و فتوحات عظیمه گردید ازانجمله کارنمایان کرده نخست فتح گجرات و شکست مظفر که بهمان فتح گجرات از دست رفته بار بتصرف اولیاے دولت قاهره در امد دویم فتح جنگ سهل که لشکر دکن را بافیلان مست جنگي و توپخانه عظیم همراه داشت و مشهور است که هفتاد هزار سوار فراهم اورده بود و خانخانان با بیست هزار سوار بمقابل او شتافت و دو روز و یک شب جنگ عظیم کرده لواے فتح و فیروزي بر افراشت و دران معرکه مردآزما مثل راجی علیخاں سردارے بقتل رسید سویم فتح پتنه و ملک سند و در زمان دولت حضرت جنت مکاني پسر کلانش شاهنواز خاں با اندک مایه مردم عنبر را شکست داد چنانچه بموقع خود ثبت افتاد بے اغراق خانزاد رشید بود که اگر اجل امان دادے اثار نیک ازو بر صفحه روزگار یادگار ماندے خانخانان در قابلیت و استعداد یکتاے روزگار بود و زبان عربي و ترکي و فارسي و هندي میدانست و از اقسام دانش عقلي و نقلي حتے علوم هندي بهره وافي داشت و در شجاعت و شهامت وسرداري برایتي بل آیتي بود و بزبان فارسي و هندي شعر نیکو گفتي و واقعات بابریرا بحکم حضرت عرش اشیانی بفارسي ترجمه کرده و گاهی بیتی و احیاناً رباعي و غزلی می گفت ایں چند بیت ازوست

شمار شوق ندانسته ام که تا چند است * جز اینقدر که دلم سخت ارزوه‌مند است
بکیش صدق و صفا حرف عهد بیکاراست * نگاه اهل محبت تمام سوگند است
نه دام دانم و نه دانه اینقدر دانم * که پاے تا بسرم هرچه هست در بنداست
مرا فروخت محبت ولي نمیدانم * که‌مشتري چه‌کس‌است‌وبهاءمن‌چنداست
اداےحق محبت‌عنایتےاست‌زدوست * وگرنه خاطر عاشق بهیچ خورسند است
ازان خوشم بسخنهاے دلکش تورحیم * که اندکی بادهاے عشق تا چنداست

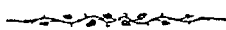
رباعی

زنهار رحیم از پی دل نروی * بیهوده به آرزوی دل در گروی
گفتم سخنی و باز هم میگویم * خواهشگاری همیشه کاهش دروی

چون راجه امر سنگه زمیندار ملک ماندو بندگی و دولت خواهی اختیار نموده عرض داشت کرده که پدران من بسعادت آستانبوس مستسعد گشتند من نیز امیدوارم که باین شرف فرق عزت برافرازم بنابران تهور خان که از خدمتگاران زبان فهم بود دستوری یافت که رهنمونی سعادت نموده او را بتقبیل آستان بیارد و بجهت سرداری او فرمان استمالت با خلعت و اسپ مرحمت شد چون بمسامع رسید که مهابتخان بخدمت شاهجهان رفت علی‌الرغم او خانجهان را بخطاب سپه سالاری امتیاز بخشیدند اکنون مجملی از ماجرای احوال مهابتخان نگاشته سلک بیان میگردد که چون او را از درگاه برآوردند او از راه تهتّه عطف عنان نمود لشکر بادشاهی بتعاقب او تعین شد و او از هیچ طرف راه اخلاص یافتن مناص نیافت ناگزیر نجات خود را منحصر در توسل شاهجهان دانسته عریضه مصحوب یکی از معتمدان خود بخدمت آن حضرت فرستاد مضمون اینکه اگر رقم عفو برجرائد جرائم این بنده گناهگار کشند روی امید بآن آستان آرد شاهجهان بمقتضای وقت از تقصیرات او گذشته فرمان مرحمت عنوان با پنجه مبارک بجهت استمالت و تسلی او فرستادند و آن سرگشته بادیه ناکامی با قریب دو هزار سوار از راه راج پیپله و ملک بهرجی متوجه شده در جنیر بپیوست و هزار اشرفی نذر و یک الماس کلان که قیمت هزار روپیه قیمت داشت با دیگر نفایس پیشکش گذرانید و بانعام خنجر مرصع و شمشیر مرصع و اسپ خاصه و فیل خاصه سرفرازی یافت و بی ابرام خانجهان نوشتهای پی در پی فرستاده عبدالله خان را که دران دور بود بآمدن برهانپور ترغیب و تحریص نمود و خان بعهد و پیمان بدو بجا شتافته او را دید چون روزی چند در برهانپور گذرانید خانجهان باغوای اهل فساد از خان فیروز جنگ بدگمان شده روزیکه با یک خدمتگار بخانه او آمده بود گرفته مقید ساخت و حقیقت حال را بدرگاه عرض نمود فرمان شد که بقلعه اسیر برده نگاهدارند و چون عهد شکنی در جمیع ادیان ممنوع است خانجهان به اندک مدتی نتیجه آن یافت و شرح این داستان بمحل اختصار آنکه چون دماغ او از عنایات سرشار حضرت شاهنشاهی آشفته بود بعد ازان که اورنگ خلافت بجلوس جهان آرای حضرت جهانبانی ارتفاع آسمانی یافت بدوسته خود را باندیشهای ناصواب بخیالات فاسد آورده مدتی بود تا اینکه واهمه بر مزاج او استیلا یافته قرار بر فرار داد و شب یک شنبه بیست و هفتم ماه صفر سنه هزار و سی و نه با فرزندان و جمعی از افغانان از دارالخلافه اکبرآباد برآمده راه ادبار پیش گرفت و آنحضرت همان شب خواجه ابوالحسن و سید مظفر خان و الله‌وردیخان و رضا بهادر و پرتهی راج راتهور را با فوجی از بندهای درگاه بتعاقب او تعین فرمودند و نامبردگان در حوالی دهولپور باو رسیده جنگ سخت

در پیوست و در اثناے داروگیر رضا بهادر شربت خوشگوار شهادت چشید و پرتیي راج زخمي شده در میدان افتاد خانجهان دو پسر خود را بکشتن داده خود نیم جانی از ان مهلکه بر اورده بجانب دکن شتافت و بنظام الملک پیوسته محرک سلسله شورش و فساد شد و مقارن اینحال نهضت موکب جهانکشا بجانب دکن اتفاق افتاد و در ساعت مسعود دولتخانه برهانپور بذات جهان ارا رونق و بها پذیرفت و اعظم خان که در دولت جهانگیري خطاب ارادتخان داشت باعساکر ظفر اثر بجهت استیصال او ببالا گهات تعین شد و افواج قاهره بادشاهي را مکرر با خانجهان اتفاق مبارزت افتاد و هربار اثار تسلط و غلبه از بندهاے درگاه بظهور رسید لیکن دفعه ان مقهور میسرنگشت تا انکه عنان ادبار بجانب ممالک شرقي که مساکن افاغنه است معطوف ساخت خاقان گیتي ستان عبدالله خان بهادر فیروز جنگ را سردارگرده و سید مظفر و معتمد خان کوکه و رشید خان و چندے دیگر از امرا همراه نموده به تعاقب آن مقهور فرستادند و لشکر فیروزي اثر در حوالي پرگنه سنده که بست کروهی الهآباد واقعه است به آن بیسعادت رسید و او از حیات و نجات نا امید گشته با جمعی از پسران و خویشان و نوکران قدیم پاے جهالت افشرده بجنگ پرداخت و با دو پسر و چندے از منتسبان بقتل رسید و خان بهادر فیروز جنگ سر بیمغزاو را بدرگاه والا فرستاد بتاریخ بست و یکم اسفندارمذ در ساعت مسعود نهضت رایات اقبال بعزم سیر و شکار خطهٔ دلپذیر کشمیر اتفاق افتاد و این سفر اضطراري است نه باختیاري چون هواے گرم در مزاج اقدس در غایت ناسازگاری بود لاجرم هرسال در آغاز موسم بهار صعوبت راه بر خاطر اشرف و مزاج مقدس آسان شمرده خود را بگلزار همیشه بهار کشمیر فردوس نظیر میرسانیدند و خوبیهاے کشمیر را دریافته و استیفاے لذات آن رشک بهشت نموده باز عنان عزیمت به صوب هندوستان معطوف میداشتند پیش ازین بچند روز به عبدالرحیم خواجه سي هزار روپیه انعام فرموده بودند درین وقت ماده فیل با حوضه نقره شفقت فرمودند ❋

جشن بستودیمین نوروز از جلوس همایون



روز یکشنبه سویم رجب سنه هزار وسي و شش هجري آفتاب جهانتاب به برج حمل شرف تحویل فرمود و سال بست و دویم از جلوس والا آغاز شد و بر لب آب چناب جشن نوروز جهان افروز آراستگي یافت و یک روز بلوازم آن پرداخته کوچ فرمودند و منزل بمنزل سیر کنان و شکار افگنان طی راه فرموده در ساعت فیض اشاعت به نزهت سرای کشمیر نزول اقبال اتفاق افتاد و چون بعرض رسیده بود که مکرم خان حاکم بنگاله غریق بحر فنا گشته چنانچه در اوراق سابق بدان ایما رفته درینولا فدائي خان را بحکومت صوبه بنگاله شرف امتیاز بخشیده و منصب پنجهزاري ذات و سوار و خلعت فاخره و اسپ عراقي ابلق فرستادهٔ فرمانرواے ایران عنایت فرموده بدانصوب رخصت

نمودند و مقرر گشت که هر سال پنج لک روپیه برسم پیشکش شاهنشاهی و پنج لک روپیه بضیغهٔ پیشکش بیگم که مجموع ده لک روپیه باشد بخزانهٔ عامره داخل سازد درین هنگام ابو سعید نبیرهٔ اعتمادالدوله بحکومت پتنه فرق عزت برافراخت و بهادرخان اوزبک بحکومت الهآباد از تغیر جهانگیرقلیخان خلعت خاص پوشیده بدان صوب شتافت و سرکار کالپی بجاگیر محتشم خان مقرر شد ذکر این واقعهٔ دلدوز و شرح این حادثهٔ جگرسوز را زبان سخن آفرین و گوش دانش گزین برنتابد آنرا که دیدهٔ جهان بین برحس صورت و قبول سیرت آن خاقان والا شوکت افتاده داند که سپهر شعبده باز چه ساخته و روزگار جهان گذار چه پرداخته

نشستی چو برگاه شاهنشهی * گرفتی جهـان فر ظل اللهی
دو رندهٔ افسر و تخت بود * کریم و رحیم و جوان بخت بود

بالجمله درین مدت که آن حضرت در کشمیر تشریف داشتند مرض استیلا بدرویت و از غایت ضعف و زبونی پیوسته بر پالکی نشسته بسیر و سواری خود را مشغول میداشتند روی بدرد وجع بشدت کشید و آثار یاس و ارتحال بر وجنات احوال پرتو افگند و حرفهای که بوی نا امیدی ازان می آمد بی اختیار بر زبان جاری شد شورشی عظیم در مردم افتاده پرستاران بساط قرب را بغایت مضطرب ساخت لیکن چون روزی چند از حیات مستعار باقی بود در ان مرتبه بخیر گذشت و بعد از چند روز اشتها مفقود گشت و طبیعت از افیون که مصاحب چهل ساله بود نفرت گرفت بغیر از چند پیالهٔ شراب انگوری چیزی دیگر هرگز توجه خاطر نمی شد درینوقت شهریار بشنداد مرض داء الثعلب اثری خود رخت و موی بروت و ابرو و مژه تمام افتاد هرچند اطبا بمداوا و علاج پرداختند اثری بران مترتب نگشت بنابران رخصت ره التماس نمود که بیشتر بلاهور رفته روزی چند بمعالجه و مداوا بپردازد و بحکم اشرف روانهٔ لاهور شد و داوربخش پسر خسرو که نظربند داشت و نور جهان بیگم بجهت نظام کار آن برگشته روزگار و شرائط حرم و احتیاط باو حواله نموده بود که مقید دارد التماس نمود که بدیگری حواله شود او گرفته حوالهٔ ارادتخان نمودند و مقارن آن حضرت شاهنشاهی بتماشای چمچی نور و احول و وربناگ نهضت فرمودند درأثنای سفر خانزادخان پسر مهابتخان از بنگاله آمده دولت بساط بوس دریافت و بکرنجیر فیل خوش نسب پیشکش کرد و سید جعفر که از خدمت شاهجهان تخلف نموده بود بملازمت اشرف پیوست و مقارن انتقال رایات عزیمت بصوب دارالسلطنت لاهور ارتفاع یافت و در مقام بدرمکله بنشاط شکار پرداختند کیفیت این شکار مکرر در اوراق گذشته نگاشته کلک بدائع رقم گشته کوهیست بغایت بلند و در ته کوه نشیمن گاه بجهت بندوق اندازی ترتیب یافته چون رمیدداران آهوانرا رانده بر تیغهٔ کوه برمی آورند و بنظر اشرف در می آید بندوق را سر راست ساخته می اندازند و همینکه باهو رسید از فراز کوه جدا شده معلق زنان آمده بزیر زمین می افتد و بی تکلف عجیب نمودی میکند و طرفه شکاریست درینوقت یکی از پیادهای امیر بوم آهو را رانده آورد

و آهو بر پرچه سنگی جاگرفت و چنانچه باید خوب محسوس نمی شد پیاده خواست که پیشتر آمده آهو را ازان مکان براند بمجرد قدم پیش گذاشتن پای خود را ندوانست مضبوط ساخت در پیش بوته بود دست بران انداخت که خود را تواند نگاهداشت قضارا بوته کنده شد و از انجا معلق زنان بحال تباه برزمین افتاد افتادن همان و جان دادن همان از مشاهده اینحال مزاج اشرف بشورش و آشوب گرائید و خاطر قدسی مظاهر بغایت مکدر گشت و ترک شکار کرده بدولتخانه تشریف آوردند مادر آن پیاده آمده جزع و فزع بسیار ظاهر ساخت اگرچه او رابنقد تسلی فرمودند لیکن خاطر اشرف تسلی نمی یافت گویا ملک الموت باینصورت متجلی شده بنظر انحضرت در آمده بود ازان ساعت آرام و قرار از دل پرداخت و حال متغیر گشت و از بیرم کله بتهنه و از تهنه براجور تشریف آوردند و بدستور معهود یکپهر از روز مانده کوچ فرمودند و در اثنای راه پیاله خواستند و همینکه برلب نهادند گوارا نشد و طبیعت برگشت و تا رسیدن بدولتخانه حال برهمین منوال بود اخرهای شب که در حقیقت آخر روز حیات بود کار بدشواری کشید و هنگام صبح که زمان واپسین بود ایستادهای بساط قرب را روز امید سیاه شد نفسی چند بسختی برآمد و هنگام چاشت روز یکشنبه بیست وهشتم شهر صفر سنه هزار و سی وهفت هجری مطابق یازدهم آبان ماه الهی سال بیست و دویم از جلوس اشرف همای روح انحضرت از اشیانه خاک پرواز نموده سایه برفرق ساکنان خطه افلاک افگند در سن شصت سالگی جان بجان آفرین سپردند از سنوح اینواقعه دلخراش ووقوع اینحادثه جگر تراش جهان بشورش و آشوب گرائید وجهانیان سررشته تدبیر از دست داده سراسیمه شدند

جلوس داوربخش براورنگ سلطنت

دربنوقت اصف خان که از فدائیان و داعیان دولت شاهجهان بود با ارادت خان همداستان شده داور بخش پسر خسرو را از قید و حبس برآورده بنوبه سلطنت موهوم شیرین کام ساخت لیکن او اینحرف را باور نمیداشت تا انکه بسوگند مغلظ تسلی بخش خاطر اشفته او شدند انگاه اصفخان و ارادتخان سوار ساخته و چتر برسرش گرفته روانه منزل پیش شدند و نورجهان بیگم هرچند کسان بطلب برادر فرستاد عذرها گرفته نزد ایشان نرفت ناگزیر نعش جنت مکانی را پیش انداخته با شاهزادهای عالی مقدار برفیل نشسته از پی شتافت و اصفخان بنارسی نام هندوی را بداکچوکی بخدمت شاهزاده بلند اقبال شاهجهان فرستاده خبر واقعه انحضرت را بتقریر او حواله نمود و چون وقت مقتضی عرضداشت نوشتن نبود انگشتری مهر خود را باو سپرد تا دلیل باشد بر اعتماد القصه انشب در نوشهره توقف گزیده روز دیگر از کوه برآمده در بهنبر نزول فرمودند و از انجا به تجهیز و تکفین پرداخته نعش انحضرت را مصحوب مقصود خان و دیگر بندها روانه لاهور ساختند بروز جمعه در انطرف آب لاهور در باغیکه نور جهان بیگم اساس نهاده بود بجوار رحمت الهی سپردند بالجمله امراے عظام و سایر بندها که در موکب مسعود بادشاه مرحوم مغفور

بودند چون میدانستند که آصفخان بجهت استقامت و استدامت دولت شاهجهان این توطیه برانگیخته داور بخش را بسلطنت برداشته و در حقیقت او را گوسفند قربانی کرده همه باصفخان موافقت و متابعت نموده آنچه می گفت میکردند و تابع رضاجوئی او بودند و در حوالی بهیره خطبه بنام داور بخش خوانده روانه لاهور شدند و چون پیوسته از صادق خان باصفخان اثرے اخلاص و اتفاق نسبت بحضرت شاهجهان ظاهر میشد بدینوقت خوف و هراس عظیم بخاطر حق شناش او راه یافت بخدمت آصفخان ملتجي گشته در اصلاح افکار استعادت خدمت و شفیع جهت تقصیر خود درخواست نمود ان مدارالسلطنت شاهزدهاے عالیمقدار را که از نور محل گرفته بود باز حواله نمود که بخدمت ایشان سعادت اندوخته ادراک ایندولت را شفیع جرائم خودش سازد و همشیره آصفخان که در عقد ازدواج مادقخان بود پرستاری شاهزادهها را سعادت جاوید دانسته پرورده صحبت برگزید فرق مدارک ایشان میگشت و آصفخان چون از همشیره خود نور جهان بیگم مطمئن خاطر نبود نظربند داشته احتیاط می نمود که هیچکس نزد ایشان آمدورفت نه نماید بیگم درین اندیشه و تدبیر که شهریار سریر آراے سلطنت گردد و این برگشته روزگار در لاهور خبر واقعه حضرت جنت آشیانی را شنیده بتحریک زن و فتنه پردازی آن کوته اندیش خود باسم همسیماے سلطنت نامور ساخته دست تصرف بخزاین و سایر کارخانجات بادشاهي دراز کرده هرکس را هرچه خواست داده بفراهم آوردن لشکر و جمعیت پرداخت و جمیع کارخانجات بیوتات را از خزانه و فیلخانه و قورخانه وغیره که در لاهور بود متصرف گشته درعرض یک هفته هفتاد و سه لک روپیه نقد بمقصد زان قدم و خدمت داده بخیال محال همت مصروف داشت و میرزا بایسنقر پسر شاهزاده دانیال را که بعد از واقعه آنحضرت فرار نموده بلاهور نزد شهریار آمده بود بجاے خود سردار ساخته لشکر را از آب گذرانید غافل ازانکه کارفرمایان قضا و قدر بسته دولت صاحب دولتی خدمت گذارند که سلاطین والا شکوه حاشیه اطاعت و فرمان برداری او را پیرایه دوش مفاخرت و مباهات خواهند ساخت و ملک شاهدارے برسر دست دارند که باوجود او صعوه و گنجشک را چه حد و یارائے که در هوای همت بال هوس توبند کشود قطره را بدریا نسبت دادن آب خود بردن است و ازانطرف آصفخان داوربخش را بر فیل سوار کرده وخود بر فیلی دیگر نشسته رو بمعرکه کارزار آورده در غول قرار گرفت و خواجه ابوالحسن و مخلص خان و اله وردیخان و سادات بارهه در هراول کارطلب گشتند و شیرخواجه با پسران دانیال در التمش مقرر شد و ارادتخان باسنبدرے از امرا در برنغار پای همت افشرده صادق خان و شاه نواز خان ومعتمد خان در جرنغار مقرر گشتند و در سه کروهی شهرلاهور برنقص اتفاق افتاد درحمله اول انتظام افواج او ازهم گسیخت و نوکرانے که بتازگي فراهم آورده در برابر امرای قدیمی این دولت ابد پیوند فرستاده بود هرکدام براهی شتافتند دربنوقت شهریار برگشته روزگار با دو سه هزار سوار قدم در ظاهر شهر لاهور ایستاده انتظار دیدگی تقدیر داشت ❀

تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

ناگاه غلام ترکي از جنگ گاه تاخته میرسد و این خبر دلکوب بوی میرساند و آن برگشته روزگار برآمد کار خود را نسنجیده و برآمد کار خویش نفهمیده برهنموني ادبار عطف عنان نموده بقلعه درآمد روز دیگر امرا آمده متصل بحصار شهر بر سمت باغ مهندي قاسم خان لشکرگاه ساختند و اکثرے از نوکران او قول گرفته آصفخان را دیدند و شب ارادتخان بقلعه درآمده در صحن دولتخانه بادشاهي توقف گزید و صباح آن امراے عظام بدرون ارک رفته داور بخش را سریر آرای ادبار ساختند و شهریار در سرای حضرت جنت مکاني رفته در کنج خمول خزیده بود فیروز خان خواجهسرا که از محرمان و معتمدان حرمسراے اقبال بود او را بیرون آورده باله وردیخان سپرد و فوطه از کمرش کشوده هر دو دستش بان بسته پیش داور بخش حاضر ساخت و پس از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم در جاهائیکه قرار یافته بود محبوس داشتند و بعد از دو روز مکحول ساخته در زاویه ادبار بحال تباه و روز سیاه نشانیدند و پس از روزی طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را نیز گرفته مقید ساختند و آصفخان عرضداشت مشتمل بر نوید فتح و فیروزي بدرگاه شاهجهان ارسال نموده التماس نمود که موکب گیهان شکوه بر جناح استعجال شتافته جهان را از آشوب و اختلال خلاص سازند اکنون مجملی از رسیدن بنارسي بدرگاه شاهجهان و نهضت رایات جهان کشا به مستقر سریر خلافت رقمزده کلک بیان میگردد بالجمله بنارسي در عرض بست روز از مقام چکرهتي که منزلیست در وسط کشمیر روز یکشنبه نوزدهم شهر ربیع الاول سنه هزار و سي و هفت هجري بجنیر که در انتهاے سرحد نظام الملک واقع شده رسانیده از راه بمنزل مهابتخان که در همان چند روز بشرف تقبیل بساط بوس اقبال سربلندي یافته بود رفته صورتحال معروضداشت و او چون برق و باد خود را بحرمسرای اقبال رسانیده خبر بدرون فرستاد آنحضرت از محل برآمدند بنارسي زمین بوس نموده حقیقت را معروضداشت و مهر آصفخانرا بنظر همایون در آورد و حدوث این حادثه دلخراش برخاطر حق شناش گراني ظاهر ساخت و آثار حزن و ملال از جبهه همایون هویدا گشت چون وقت مقتضي اقامت مراسم تعزیت و ترتیب لوازم آن نبود فرصت و توقف را مجال دادن دور از کاربود ناگزیر بالتماس مهابتخان و دیگر دولتخواهان که درانوقت در رکاب سعادت بودند روز پنجشنبه بیست وسویم ربیع الاول سنه هزار و سي وهفت هجري که مختار انجم شناسان رصد بند بود نهضت موکب اقبال بر جناح استعجال از راه گجرات بمستقر سریر خلافت اتفاق افتاد و فرمان مرحمت عنوان مشتملبر رسیدن بنارسي و رسانیدن اخبار و نهضت موکب سعادت بصوب دارالخلافه اکبرآباد مصحوب امان الله و بایزید که از گرموان شاهراه اخلاص بودند به آصفخان ارسالداشتند و جان نثار خان را که از بندهاے مزاجدان بود بافرمان عالیشان محتوي بر انواع مراحم و نوازش نزد خانجهان افغان که در انوقت صاحب صوبه دکن بود فرستادند تا اورا بنوید عواطف گونا گون مستمال ساخته بر ذخایر ضمایر او وقوف

حاصل نماند چون هنگام زوال و ایام نکال او نزدیک رسیده بود راه صواب از دست
داده باده سهای باطل خود را سرگشته بادیه ضلالت ساخت. با نظام الملک موافق
مطلب خویش عهود و مواثیق میان او به سوگند مغلظ موکد گردانید و مقرر کرد
چنانچه سدو رقم بد برگشته که ملک بالاگهات تا قلعه احمدنگر تصرف و بار
گذار و دربند کار سعی بلیغ نماید چنانچه تمام ملک بالاگهات سوای قلعه احمدنگر
متصرف نظام الملک بود. بالجمله چون خانجهان قصد فساد داشت و اراده باطل با
خود مخمر ساخته بود نخست چندی ملکی را مفت رایگان بدهم و گذشت که شاید
دولت به عنان رسد مع ان الحال برای روزی که نعش از واقعه حضرت جنت
مکانی ا خدمت حضرت شاهجهانی حیران سعادت احدا نموده بجاند رکه داخل
ولایت نظام الملک است آورده بناکام و کار بسر می برد آمده خانجهان ملحق گشت
و محرک سلسله فتنه و فساد شد. اما افضل دیوان صوبه دکن که بر درش دیوان شهریار
بود به شاهجهان اخلاص ثابت داشت چه بهای بوح بآن افغان برگشته بخت
خاطرنشان نمود. بالجمله خان نثار خان که فرمان گیتی مطاع بجهت استمالت
خانجهان آورده بود آنکه عرضداشت در جواب فرمان قلمی نماید بی نیل مقصود
رخصت معاودت ارزانی فرمود. القصه خانجهان فرزندان خود را با سکندر دولتانی و
جمعی از افغانان که از صمیم قلب با او موافقت داشتند در برهانپور گذاشته خود با
جمعی از بندهای پادشاهی که بظاهر دم از موافقت او می زدند و خود را از شراو
محسوب می نمودند مثل راجه گجسنگه و راجه جسسنگه و غیره نماند آمده اکثر
محال ولایت مالوا را متصرف شد و مکنونات باطنی و فتنه برداری خود را بر عالمیان
ظاهر ساخت و هم بروزی برگشته بدبرهانپور رفت چون موکب گیهان شکوه بسر حد
ملک گجرات رایات اقبال و افراشت عرضداشت باقر خان که بخطاب شیرخانی سرداری
دست مدتی بواظهار اخلاص و دولتخواهی خویش و ارادهای باطل بدخان که درانودت
صوبه دار احمدآباد بود رسید. و چون سیف خان در ایام حیات حضرت جنت مکانی
نسبت به بندهای شاهجهان مصدر گستاخیها شده بود از کردار های خویش خوف
و هراسی عظیم داشت رسیدن عرضداشت شیرخان مصدق این معنی گشت لهذا شیر
خان از اخراج خسرانه مستمال و امیدوار ساخته بصاحب صوبگی گجرات سرگرم خدمت
گزیده فرمان شد که شهر احمدآباد را متصرف شده خزانه معتمد خان خود نماید
و سیفخان را طریند نگاه دارد. خاص سارد دربدوست سیفخان بنمای معصب داشت وچون
همشیره نواب قدسی القاب ملک احتجاب ممتاز الزمانی در حباله نکاح سیفخان بود
و ملکه جهان همشیره خویش نهایت محبت و دل نگرانی ظاهر مساحت مراعات
خاطر ایشان بر ذمت همت و مروت حضرت شاهجهان لازم و متحتم بود لاجرم خدمت
بسیفخان دستوری یافت که با احمدآباد شتافته سیف خان را نظربند محصوربند و نگاه
دارد که آسیب جانی به سیف خان نرسد و موکب منصور ازگذر دریای نربده بآبادی عدو

فرموده در ظاهر قصبه سنبور که بر کنار آب مذکور واقع است نزول سعادت ارزاني داشتند
و درانمقام دلکشا جشن وزن قمري از عمر ابد پیوند آراستگي یافت و سید دلیر خان
بارهه که از یکتایان و جوانان چیده رزم آزما بود بادراک سعادت زمین بوس فرق عزت
برافراخت ومنصب او چهارهزاري وسه هزار سوار مقرر گشت ودرینجشن از عرضداشت
شیرخان معروض گردید که از نوشته ساهوکاران گجرات و بعضي ازانها در لاهور اند
معلوم شد که آصفخان و دیگر دولتخواهان که داوربخش را دست نشان ساخته به مقابله
شهریار شتافته بودند درحوالي لاهور بافواج او درجنگ رایت نصرت برافراختند
وشهریار در قلعه لاهور متحصن گشته درمعني بزندان در آمد خدمت پرستخان که
بجهت محافظت سیفخان شتافته بود چون بحوالي احمداباد پیوست شیرخان
باستقبال فرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه بر آمده جبین اخلاص را به سعادت
زمین بوس نوراني ساخت وسیفخان لاعلاج همراه خدمت پرستخان روانه درگاه
گشت و حضرت شاهجهان بشفاعت نواب فلک احتجاب جرایم اورا بعفو مقرون داشته
از قید آزاد ساختند و شیرخان از ضبط و نسق شهر از خاطر پرداخته با دیگر امرا مثل
میرزا عیسی ترخان و میرزا والي و غیرهم در محمود اباد بسعادت زمین بوس
کام رواے مراد گردیدند و چون تالاب کانکریه که در ظاهر شهر احمد آباد واقعست محل
نزول رایات اقبال گشت هفت روز دران مقام دلکش بجهت تنظیم و تنسیق ملک
اقامت فرموده شیرخان را به منصب پنجهزاري ذات وسوار و صوبه داري ملک گجرات
بلند پا یگی بخشیدند و میرزا عیسی ترخانرا بمنصب چهار هزاري و دو هزار سوار
و ایالت ملک پتنه سرفراز ساختند و بجهت نظام کارخانه سلطنت و انتظام مصالح
دولت خدمت پرست خانرا که از معتمدان محرمان جان نثار بود نزد آصف خان
به لاهور فرستادند و فرمان عالیشان بخط خاص صدور یافت که دریں هنگام که اسمان
آشوب طلب و زمین فتنه جوست اگر داوربخش پسر خسرو و برادر او و شهریار و
پسران شاهزاده دانیال را آواره صحرائي عدم ساخته دولتخواهان را از توزع خاطر و
شورش دل فارغ سازند بصلاح و صوابدید قریں تر خواهد بود روز یکشنبه بیست دویم
شهر جمادي‌الاولی سنه هزارسي و هفت هجري باتفاق دولتخواهان درایوان دولتخانه
خاص و عام لاهور خطبه بنام نامي و القاب گرامي بادشاه بلند اقبال مسند آراے
تخت سلطنت و اجلال رونق و بها پذیرفت وداوربخش را که دولتخواهان روزے چند
بجهت مصلحت وقت و تسکین شورش به سلطنت برداشته بودند دستگیر ساخته در
گوشه ادبار محبوس گردانیدند و شب چهار شنبه بست و پنجم ماه مذکور او را با
گرشاسپ برادرش و شهریار و طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال آواره صحراے فنا
ساختند و گلشن هستي را از خس و خاشاک وجود شان پرداختند دریں‌وقت مرکب
اقبال بحدود ملک رانا پیوست و رانا کرن در مقام گولکنده که سابق در ایام شاهزادگي ما
پدرش رانا امرسنگه بادراک سعادت آستان بوس مفتخر و مباهي گشته بود بتدارک

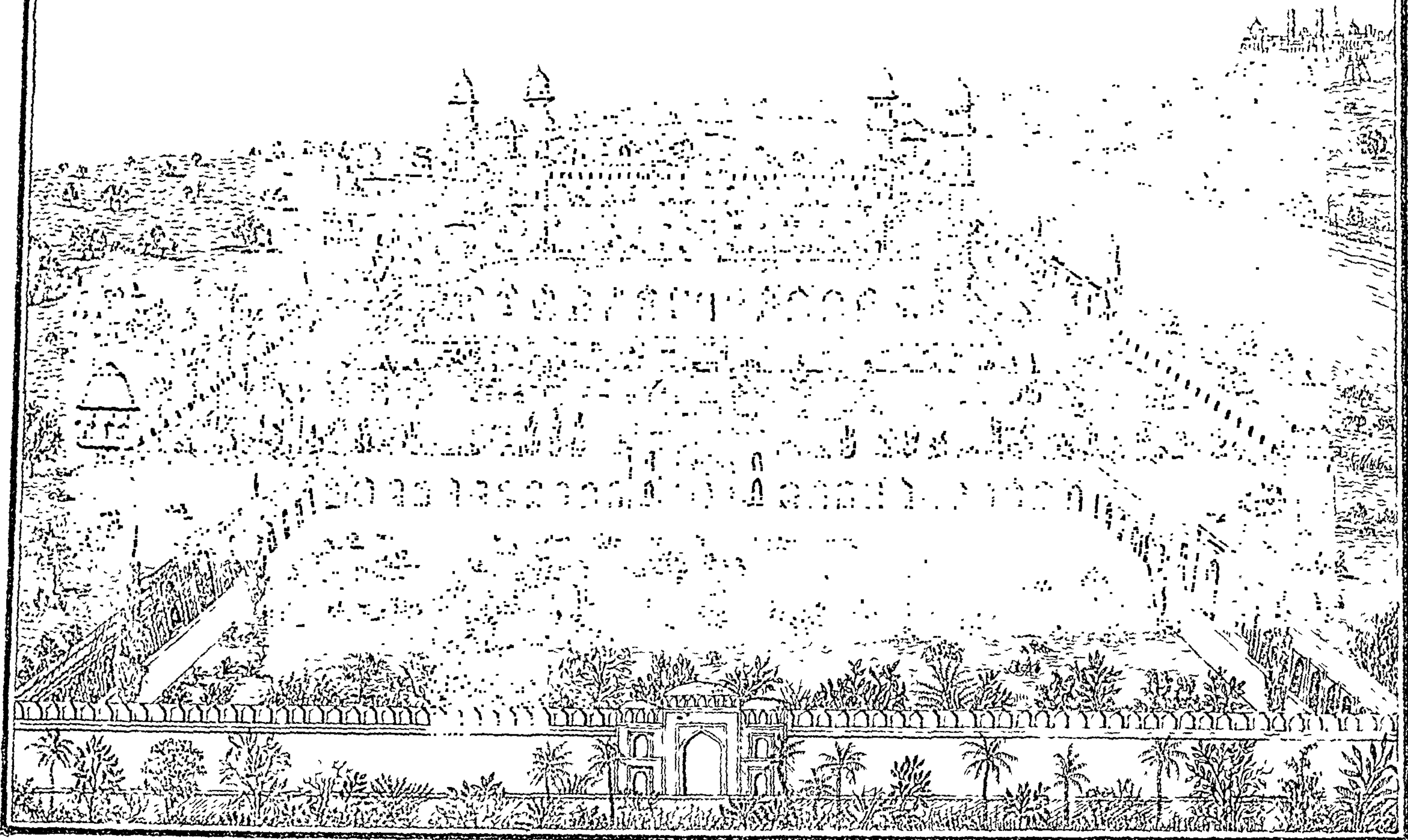
اخلاص شناسنده دولت زمین بوس دریافت و پیشکش درخور خویش گذرانیده سعادت جاوید اندوخت و شهنشاه دریادل آن برگزیده خویش را بانواع و اقسام مراحم و نوازش سرفرازی بخشیده خلعت با دهدکی لعل قطبی که سه هزار روپیه قیمت داشت و شمشیر مرصع و خنجر مرصع و فیل خاصه با زنجیر نقره و اسپ خاصه با زین طلا عنایت فرمودند و محال جاگیر او را بدستور سابق مقرر داشتند و برگذار کول مانند جشن وزن مبارک شمسی سال سی و هفتم از عمر ابد پیوند آراستگی یافت و بتاریخ هفتدهم جمادی‌الاولی ساحت دارالبرکت اجمیر از غبار موکب منصور محسود بهشت برین گردید و بالین جد بزرگوار خویش پیاده بزیارت روضه منوره متبرکه شتافته آداب زیارت بتقدیم رسانیدند و باقسام خیرات مبرات پرداختند و مسجد عالی از سنگ مرمر طرح افگنده به بنایان چابکدست مقرر فرمودند که در اندک ایام حسن انجام بخشند و بخواهش سپه سالار مهابتخان جاگیرات صوبه اجمیر و پرگنات آن نواحی بجاگیر او مرحمت فرموده عازم دارالخلافه گردیدند و در اثنای راه جانسپار و مظفرخان معموری و بهادرخان اوزبک و راجه جیسنگهه و رای سنگدلن و راجه بهارت بندیله و سید بهوه بخاری و بسیاری از بندهای بقدم شوق و اخلاص شتافته سعادت زمین بوس دریافتند و شب پنجشنبه بیست و ششم جمادی‌الاولی موکب ملک شکوه در ظاهر دارالخلافه اکبرآباد به باغ نورجهان منزل اقبال ارزانی فرمود قاسم خان حاکم شهر بسعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخت صباح آن که پنجشنبه بود همعنان بخت و دولت فیل سوار داخل شده خرمن خرمن زر بر زمین و نثار ریخته دامان اهل حاجت را مالا مال مراد ساختند *

جلوس شاهجهان بر اورنگ سلطنت

چون ساعت جلوس میمنت مانوس بر اورنگ خلافت و جهانبانی روز دوشنبه بیست و هفتم جمادی‌الاخری بود در دولتخانه ایام شاهزادگی نزول سعادت فرمودند مدت ده روز در آن سر منزل کامرانی مقام فرمودند و بتاریخ مذکور سوار سمند دولت و اقبال داخل قلعه مبارک شده در دولتخانه خاص و عام بر سریر سلطنت بجلوس اشرف آسمان پایه گردانیدند و خطبه و سکه بنام نامی و لقب گرامی خویش زیب و زینت بخشیدند و طغرای غرای ابوالمظفر شهاب‌الدین محمد صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه غازی بر مناشیر دولت ثبت شد و جهان پیر از سر نو جوان گردید و جهانیان را سرمایه امن و امان بدست افتاد *

تمت بالخیر

—*—



نقشه مقبره جهانگیر بادشاه واقع سواد لاهور